انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دانشگاه تهران
تهران - ایران

الرّسائل الفقهیّة فی الغناء

تصحیح و تعلیق

منصور اعتمادی

تهران ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشگاه تهران
تهران - ایران

سلسله انتشارات

همایش بین المللی قرطبه و اصفهان
دو مکتب فلسفهٔ اسلامی در شرق و غرب

اصفهان ۷-۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱

(۳۸)

زیر نظر و اشراف
دکتر مهدی محقّق

رئیس هیأت مدیرهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
مدیر مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک گیل

تهران ۱۳۸۸

الرّسائل الفقهيّة في الغناء

تصحیح و تعلیق

منصوره اعتمادی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

تهران ۱۳۸۸

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
شماره ۵۲۲
الرسائل الفقهیة فی الغناء
تصحیح و تعلیق: **منصوره اعتمادی**
مدیر اجرایی انتشارات همایش: فاطمه بستان‌شیرین
چاپ اول، ۱۳۸۷ □ شمارگان ۱۰۰۰ نسخه
چاپ: مؤسّسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

سرشناسه	اعتمادی، منصوره، ۱۳۴۰ - ، گردآورنده.
عنوان و نام‌پدیدآور	الرسائل الفقهیة فی الغناء / تصحیح و تعلیق منصوره اعتمادی.
مشخصات نشر	تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	۶۳۲ ص.
فروست	سلسله انتشارات همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان؛ شماره ۵۲۲.
شابک	978-964-528-183-8
وضعیت‌فهرست‌نویسی	فیپا.
یادداشت	کتابنامه: ص. [۶۰۷]؛ همچنین به صورت زیرنویس.
مندرجات	ص. [۳۵] - ۶۸. ایفاظ النائمین و ایعاظ الجاهلین / ماجد بن ابراهیم. -. [۶۹] - ۱۳۳ رساله فی الغناء/ محمد رسول الکاشانی. - ص. [۱۳۵] - ۱۹۲ رساله فی تحریم الغناء / محمدباقر بن محمد مومن السبزواری الخراسانی. - ص. [۱۹۳] - ۲۰۴ جوازالتغنی فی القرآن / محمدباقر بن محمد مومن السبزواری. - ص. [۲۰۵] - ۳۱۶ رساله فی تحریم الغناء / اسماعیل بن محمد حسین المازندرانی الاصفهانی الخاجوئی. ص. [۳۱۷] - ۳۵۵ رساله فی حرمه الغناء / عبدالصمد الهمدانی الحائری. - ص.[۳۵۶] - ۳۹۶ رساله فی بیان معنی الغناء واللهو / هادی بن ملا محمد امین الطهرانی. - ص. [۳۹۷] - ۴۴۳ رساله فی الغناء / حسین بن علی اسنقری. - ص. [۴۴۸] - ۴۷۸ رساله فی حرمه الغناء / حسین بن محمد حسین بن آقا (آغا) باقرالبروجردی. - ص. [۴۷۹] - ۵۱۰ رساله غنا / کاظم بن قاسم حسینی گیلانی رشتی حائری. - ص. [۵۱۱] - ۶۰۵ اعلام الاحباء فی حرمه الغناء فی القرآن و الدعاء / محمدهادی بن لوحی موسوی حسینی سبزواری.
موضوع	موسیقی(فقه).
موضوع	اسلام و موسیقی.
شناسه افزوده	انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
رده‌بندی کنگره	BP۱۹۴/۶/۵ر۶الف ۱۳۸۷
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۳۷۴
شمارهٔ‌کتابشناسی‌ملّی	۱۲۵۲۳۴۷

دفتر مرکزی: تهران ـ خیابان ولی‌عصر ـ پل‌امیربهادر ـ خیابان سرگردبشیری (بوعلی) ـ شماره ۱۰۰
تلفن: ۳ـ۵۵۳۷۴۵۳۱، دورنویس: ۵۵۳۷۴۵۳۰
دفترفروش: خیابان انقلاب بین خیابان ابوریحان و خیابان دانشگاه ـ ساختمان فروردین ـ شمارهٔ ۱۳۰۴، طبقه چهارم ـ شماره ۱۴؛تلفن: ۶۶۴۰۹۱۰۱

شابک: ۸-۱۸۳-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸ ISBN : 978-964-528-183-8
قیمت: **۲۵۰۰۰۰ تومان**

سلسله انتشارات
همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان

۱ـ **علاقة‌التّجرید**، (شرح تجریدالاعتقاد نصیرالدّین طوسی) میرمحمّد اشرف علوی عاملی از نواده‌های میرسیّد احمد علوی (جلد۱)، به اهتمام حامد ناجی اصفهانی، تهران ۱۳۸۱.

۲ـ **علاقة‌التّجرید**، (شرح تجریدالاعتقاد نصیرالدّین طوسی) میرمحمّد اشرف علوی عاملی از نواده‌های میرسیّد احمد علوی (جلد۲)، به اهتمام حامد ناجی اصفهانی، تهران ۱۳۸۱.

۳ـ **الرّاح القَراح**، حاج ملّا هادی سبزواری، به اهتمام مجید هادی‌زاده، تهران ۱۳۸۱.

۴ـ **مرآة الأزمان**، ملّامحمّد زمان از شاگردان مکتب میرداماد، به اهتمام دکتر مهدی دهباشی، تهران ۱۳۸۱.

۵ـ **رسائل ملّادهم عزلتی خلخالی**، مشتمل بر چهارده کتاب و رساله (جلد ۱)، به اهتمام استاد عبدالله نورانی، تهران ۱۳۸۱.

۶ـ **مصنّفات میرداماد** (جلد ۱)، مشتمل بر بیست کتاب و رساله، به اهتمام استاد عبدالله نورانی، تهران ۱۳۸۱.

۷ـ **شرح فصوص الحکمة**، سیّد اسماعیل حسینی شنب غازانی، به اهتمام علی اوجبی، تهران ۱۳۸۱.

۸ـ **ترجمهٔ رسالهٔ السعدیهٔ**، سلطان حسین واعظ استرآبادی، به اهتمام علی اوجبی،

تهران ۱۳۸۲.

۹ـ **هدیّة‌الخیر**، بهاءالدّوله نوربخش، تصحیح و تحقیق سیّد محمّد عمادی حائری، تهران ۱۳۸۳.

۱۰ـ **رساله در برخی از مسائل الهی عامّ**، سیّد محمّد کاظم عصّار تهرانی، به اهتمام منوچهر صدوقی سها، تهران ۱۳۸۲.

۱۱ـ **ذخیرة‌الآخرة**، علی بن محمّد بن عبدالصّمد تمیمی سبزواری، تصحیح سیّد محمّد عمادی حائری، تهران ۱۳۸۳.

۱۲ـ **شرح کتاب نجات ابن‌سینا**، از فخرالدّین اسفراینی، به اهتمام دکتر حامد ناجی اصفهانی، تهران ۱۳۸۳.

۱۳ـ **دُرّ ثمین**، سیّد محمّدباقربن ابوالفتوح شهرستانی موسوی، به اهتمام علی اوجبی، تهران ۱۳۸۳.

۱۴ـ **الرّسالة الشّرفیة فی تقاسیم العلوم الیقینیّة**، ابوعلی حسن سلماسی، مقدّمه و تصحیح حمیده نورانی نژاد و محمّد کریمی زنجانی اصل، تهران ۱۳۸۳.

۱۵ـ **تنقیح‌الأبحاث للملل الثّلاث ابن کمونة**، پژوهش: دکتر علینقی منزوی، تهران ۱۳۸۳.

۱۶ـ **شرح فصوص الحکم**، کمال‌الدّین عبدالرّزاق کاشانی، به اهتمام مجید هادی‌زاده، تهران ۱۳۸۳.

۱۷ـ **دیوان اشعار منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام**، با ترجمهٔ منظوم از مولانا شوقی، مقدّمه، تصحیح و تعلیق دکتر سیّده مریم روضاتیان، تهران ۱۳۸۳.

۱۸ـ **الشّفاء (الإلهیات) و تعلیقات صدرالمتألّهین علیها**، و عون اخوان‌الصفاء علی فهم کتاب الشفاء، بهاءالدّین محمّد الاصبهانی، تحقیق و تقدیم و تعلیق دکتر حامد ناجی اصفهانی، تهران ۱۳۸۳.

۱۹ـ **قصیدهٔ عشقیّه**، از سیّد قطب‌الدّین محمّد نی‌ریزی شیرازی، مقدّمه، ترجمه،

تصحیح و تعلیق محمّدرضا ذاکر عباسعلی، تهران ۱۳۸۳.

۲۰ـ **داروهای قلبی**، اثر حکیم محمّدباقر موسوی، تصحیح و تحقیق سیّد حسین رضوی برقعی، تهران ۱۳۸۳.

۲۱ـ **هادی المضلّین**، منسوب به حاج ملّا هادی سبزواری، تصحیح و تحقیق علی اوجبی، تهران ۱۳۸۴.

۲۲ـ **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان**، زیر نظر و اشراف دکتر سیّدعلی اصغر میرباقری فرد، با همکاری فاطمه بستان شیرین، تهران ۱۳۸۴.

۲۳ـ **علوم محضه از آغاز صفویّه تا تأسیس دارالفنون**، گرد آورنده دکتر مهدی محقّق، تهران ۱۳۸۴.

۲۴ـ **نبراس الهدی**، تألیف حکیم متأله حاج ملّا هادی سبزواری، تصحیح و مقدّمه دکتر سیّد صدرالدّین طاهری، تهران ۱۳۸۴.

۲۵ـ **حکمة‌العین نجم‌الدّین دبیران کاتبی قزوینی**، تصحیح و پیشگفتار از دکتر عباس صدری، تهران ۱۳۸۴.

۲۶ـ **شرح الإشارات و التنبیهات**، امام فخرالدّین محمّدبن عمر رازی، (جلد ۱)، مقدّمه و تصحیح دکتر علی‌رضا نجف‌زاده، تهران ۱۳۸۴.

۲۷ـ **شرح الإشارات و التنبیهات**، امام فخرالدّین محمّدبن عمر رازی، (جلد ۲)، مقدّمه و تصحیح دکتر علی‌رضا نجف‌زاده، تهران ۱۳۸۴.

۲۸ـ **الافق المبین**، میر محمّد باقر بن محمّد حسینی استرآبادی (مصنّفات میرداماد جلد ۲)، به اهتمام استاد عبدالله نورانی، تهران ۱۳۸۵.

۲۹ـ **نهایة‌الظهور در شرح هیاکل النّور سهروردی**، علّامهٔ حکیم میرزا قاسم علی اخگر حیدر آبادی، با مقدّمه و تصحیح و تحقیق محمّد کریمی زنجانی اصل، تهران ۱۳۸۵.

۳۰ـ **اوامر و نواهی**، با ترجمهٔ مقاله‌ای از پروفسور روبرت برونشویک و فرهنگ

اصطلاحات و معادل انگلیسی آنها، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، تهران ۱۳۸۵.

۳۱ـ **حکمت الهی در متون فارسی**، گردآوری و تصحیح استاد عبدالله نورانی، تهران ۱۳۸۵.

۳۲- **مجموعهٔ رسائل عرفانی**، علّامهٔ حکیم میرزا قاسم علی اخگر حیدرآبادی، با مقدّمه، تصحیح و تحقیق ملیحه کرباسیان و محمّد کریمی زنجانی اصل، تهران ۱۳۸۵.

۳۳- **گفتگوی ادیان**، مجموعه مقالات کنگرهٔ بزرگداشت پروفسور عبدالجواد فلاطوری، گردآورنده مرتضی حاج حسینی و محمّد نوری به انضمام سیری در زندگی علمی پروفسور دکتر عبدالجواد فلاطوری، از مهدی محقّق، تهران ۱۳۸۶.

۳۴- **مصنفات غیاث‌الدّین منصور حسینی دشتکی شیرازی**، جلد اوّل (کتاب اوّل تا کتاب دهم)، به کوشش استاد عبدالله نورانی، تهران ۱۳۸۶.

۳۵- **مصنفات غیاث‌الدّین منصور حسینی دشتکی شیرازی**، جلد دوم (کتاب یازدهم تا کتاب بیستم)، به کوشش استاد عبدالله نورانی، تهران ۱۳۸۶.

۳۶- **مجموعة الرّسائل الفقهيّة**، لآيةاللّه السّيّد محمّدحسن القوجانی، تقريرات لدروس آيةاللّه الآخوند ملّا محمّدكاظم الخراسانی، حقّقها و صحّحها غلامعلی یعقوبی و علی اصغر شكوهی و عنی بنشرها مجمع نشرالآثارالعلميّة و تكريم المفاخرالثّقافية، تهران ۱۳۸۶.

۳۷-**الاصل الاصيل**، (اصول آصفیه) ملّا رجبعلی تبریزی، تصحیح و مقدّمه از عزیز جوانپور هروی و حسن اکبری بیرق، تهران ۱۳۸۶.

۳۸- **الرسائل الفقهية فی الغناء**، تصحیح و تعلیق منصوره اعتمادی، تهران ۱۳۸۷.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار دکتر مهدی محقّق	بیست و یک
پیشگفتار	۱
۱ـ ویژگی‌های عصر شارع و زمان صدور روایت	۴
۲ـ فهم اجتماعی نصوص	۵
۳ـ تغییر ارزش موضوعات و ملاک‌های آنها	۷
۴ـ عرفی بودن برخی موضوعات و یا احکام	۸
۵ـ نقش زمان و مکان در موضوعات و عناوین احکام	۹
۶ـ مقاصد کلام و جهت صدور روایت	۱۰
نگاهی گذرا به تاریخ غنا و موسیقی	۱۱
مختصری پیرامون غنا (آوازه‌خوانی) و رساله‌های گردآوری شده	۱۷
مفهوم لغوی غنا	۱۹
مفهوم لغوی طرب	۲۰
مفهوم لغوی ترجیع	۲۱
حقیقت و ماهیت غنا	۲۲
مفهوم شرعی غنا (تعریف غنا در کتب فقهی)	۲۲
موضوعات امضایی و تأسیسی	۲۴
تعریف عرف	۲۵

نقدى بر تعاريف يادشده ۲۷
اقسام عرف ۲۸
۱ـ عرف عام و عرف خاص ۲۸
۲ـ عرف لفظى و عرف عملى ۲۸
۳ـ عرف صحيح و عرف فاسد ۲۸
موارد كاربرد عرف ۲۹
۱ـ كشف حكم ۲۹
۲ـ تشخيص مفهوم و تعريف موضوع ۲۹
۳ـ كشف مقصود گوينده ۲۹
عرف منبع متحرک فقه و حقوق اسلام ۳۰
حجيت عرف ۳۱
حكم غنا ۳۱
ملاحظات ۳۳

ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين ـ السيد محمّد المدعو بماجدبن ابراهيم الحسينى (البحرانى) ۳۵
ترجمة المؤلف ۳۷
معرفى نسخه‌ها ۳۸
تذكر ۳۹
تصوير صفحهٔ اول نسخهٔ كتابخانه مدرسه سپهسالار (شهيد مطهرى) ۴۰
[مقدمة] ۴۱
۱ـ مسألة اصولية ۴۱

۲ـ مسألة اخرى اصولية ۴۳
۳ـ مسألة فلسفية ۴۴
[موضوع علم الموسيقى] ۴۵
تنبيه ۴۷
۴ـ مسألة لغوية ۴۹
تبصرة ۵۰
[تبيين حال الغناء فى المقصدين] ۵۲
المقصدالاوّل فى ذكرالأحاديث الواردة فىباب الغناء وتحقيق ماهوالمراد منها ۵۲
[الأخبار الدالّة على حرمة الغناء العرفى] ۶۰
المقصد الثانى فى تتميم القول فى تحقيق الحق من طريق آخر ۶۳
[بعض الشبهات فيها و اجوبتنا] ۶۳
خاتمة ۶۶

رسالة فى الغناء ـ محمّد رسول الكاشانى ۶۹
ترجمة المؤلف ۷۱
معرفى نسخه ۷۲
تصوير صفحۀ اوّل نسخۀ كتابخانه مدرسۀ سپهسالار (شهيد مطهرى) ۷۳
[الكلام فى حقيقة الغناء] ۷۴
[الف ـ معنى الغناء فى اللغة] ۷۴
[ب ـ الرجوع الى العرف] ۷۵
[الغناء من الألفاظ المشتركة] ۷۷
[مناط الاطراب فى الصوت] ۷۸

[التحقيق فى أنّ الغناء لفظ منقول أو لا] ۷۹
[حكم الغناء و الأدلة الدالة عليه] ۸۱
[الاولى: الآيات و الأخبار المفسرة لها] ۸۱
[الثانية: الأخبار] ۸۵
[ما يستدلّ بها على حرمة استماع الغناء] ۸۸
[قول من أباح الغناء فى نفسه] ۸۹
[ما يستدلّ بها على اباحة الغناء] ۹۰
[الأوّل: الأخبار] ۹۰
[الثّانى: عدم ثبوت الاجماع] ۹۲
[الثّالث: عدم دلالة الآيات على الحرمة] ۹۲
[تحقيق المسألة] ۹۶
[الخدش فى دلالة الأخبار التى تدلّ على جواز الغناء] ۱۰۵
[ما يدلّ على جواز الغناء فى العرائس و المناقشة فيه] ۱۰۷
[التغنّى فى القرآن] ۱۱۰
[ما يدلّ على حرمة التغنّى فى القرآن من الكتاب و السنّة و الاجماع] ۱۱۱
[حرمة التغنّى فى الأدعية و المراثى و الحداء] ۱۱۷
[ما يستدل بها على جواز التغنّى فى القرآن و الجواب عنها] ۱۱۹
[حرمة التغنّى فى مراثى الحسين (ع)] ۱۲۷
[حكم حداء الابل] ۱۳۱
رسالة فى تحريم الغناء ـ محمّدباقربن محمّد مؤمن السبزوارى الخراسانى ۱۳۵
ترجمة المؤلف........ ۱۳۷
معرفى نسخه‌ها ۱۳۹

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (اسلامی) ۱۴۲

[التمهيد] ۱۴۳

[آراء فقهاء العامة و الخاصة فى الغناء] ۱۴۴

[ادلّة حرمة الغناء] ۱۴۶

[الأول: الآيات] ۱۴۶

[الثانى: الأخبار] ۱۴۷

[ما دلّ على جواز الغناء من الأخبار و الجواب عنها] ۱۵۸

[بعض ما استدلّ به العامّة على اباحة الغناء] ۱۶۳

[التنبيه على امور] ۱۶۴

[تعريف الطّرب] ۱۶۶

[تعريف الترجيع] ۱۶۶

[تلازم الاطراب و الترجيع] ۱۶۷

[تفسير التغنّى بالتغريد] ۱۶۸

[تفسير حديث من لم يتغنّ بالقرآن] ۱۶۸

[الألفاظ المتقاربة المعنى بالغناء] ۱۶۹

[تعريف اللّحن] ۱۷۰

[تعريف الترنّم] ۱۷۱

[تفسير التغنّى بحسن الصوت] ۱۷۱

[الرجوع الى العرف] ۱۷۱

[ردّ التعليلات السابقة] ۱۷۴

[ردّ ما استثناه من الغناء] ۱۷۵

[ايرادات و أجوبتها] ۱۷۶

تذكير و تنبيه على طريق العمل ۱۸۳
[خاتمة] ۱۸۹

جواز التغنّی فی القرآن ـ محمّدباقربن محمّد مؤمن السبزواری الخراسانی ۱۹۳
معرفی نسخه ۱۹۵
تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانه مركزی دانشگاه تهران ۱۹۶
[جواز التغنّی فی القرآن] ۱۹۷
[حكم الحداء و الغناء فی الأعراس و المراثی الحسين (ع)] ۲۰۴

رسالة فی تحريم الغناء ـ اسماعيلبن محمّد حسين المازندرانی الاصفهانی الخاجوئی . ۲۰۵
ترجمة المؤلّف ۲۰۷
معرفی نسخه‌ها ۲۰۹
تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانه ملك ۲۱۱
[مقدمة] ۲۱۲
[قول المحقّق السبزواری فی جواز التغنّی فی القرآن] ۲۱۲
[ايراد على قول المحقّق السبزواری فی جواز التغنّی فی القرآن] ۲۲۲
[ايراد على قول السيّد ماجد القاسانی (البحرانی)] ۲۲۸
[ردّ قول المحقق السبزواری بأنّ الصوت الطيّب مذكّرة للآخرة] ۲۳۸
[عدم ثبوت فضل تغنّی القرآن بعد تعارض الأخبار] ۲۴۳
[عدم صلاحيّة هذه الرواية لتخصيص أدلّة الحرمة] ۲۴۸
[فساد ما قاله السيّد ماجد فی حديث حذيفة اليمان] ۲۴۹
فصل فيه وصل و فضل ۲۵۵

تذكرة و تبصرة ۲۶۱
تنبيه ۲۶۲
نقل كلام لرفع ابهام ۲۶۴
تتمّة مهمّة ۲۶۶
[ردّ دليل الفاضل السبزوارى فى جواز التغنّى فى المراثى] ۲۶۷
فذلكة ۲۶۸
[قول السيّد ماجد فى تأويل بعض الأخبار] ۲۶۹
[ايراد على قول السيّد ماجد] ۲۷۱
[ملخّص الكلام] ۲۷۱
خاتمة ۲۷۶
فصل ۲۸۵
[قول المحقّق السبزوارى فى تحريم الغناء] ۲۸۷
[قوله فى حقيقة الغناء] ۳۰۴
تذكير و تنبيه على طريق العمل...» ۳۱۵

رسالة فى حرمة الغناء ـ عبدالصّمد الهمدانى الحائرى ۳۱۷
ترجمة المؤلّف ۳۱۹
معرفى نسخه ۳۲۰
تصوير صفحۀ اوّل نسخۀ كتابخانۀ ملى ۳۲۱
[تمهيد] ۳۲۲
[الغناء موضوعه و حكمه] ۳۲۲

[الغناء و الطرب فى اللغة] ۳۲۴
[الرجوع الى العرف فى تعريف الغناء] ۳۲۴
[ما يستدلّ به على حرمة الغناء] ۳۲۵
[الأخبار التى تستدل بها على حرمة بيع المغنّى و المغنّية و أجرهما] ۳۳۳
[ايراد على قول المقدس الأردبيلى فى عدم دلالة الأخبار] ۳۳۶
[ايراد على قول الفاضل الكاشانى فى دلالة الأخبار] ۳۳۹
[ايراد على استدلال المحقق السبزوارى فى جواز التغنّى فى القرآن] ۳۴۰
[مستثنيات الغناء] ۳۴۸
[الف ـ الغناء فى الفطر و الأضحى و الفرح و العرائس] ۳۴۸
[ب ـ ثمن المغنّيات] ۳۵۰
تنبيه ۳۵۱
[ج ـ الحداء] ۳۵۱
[د ـ التغنّى فى القرآن] ۳۵۳
[هـ ـ التغنّى فى المراثى] ۳۵۳
[حاصل الكلام] ۳۵۴
رسالة فى بيان معنى الغناء و اللّهو ـ هادى‌بن ملا محمّد امين الطهرانى ۳۵۷
ترجمة المؤلف ۳۵۹
معرفى نسخه ۳۶۱
تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانهٔ ملك ۳۶۳
[معنى الصوت و ماهيّته] ۳۶۴
[معنى الترجيع و الغناء] ۳۶۵
[ألفاظ مترادف بالغناء] ۳۶۶

[حاصل الكلام فی معنی الغناء] ۳۶۸
تلويح يشتمل على امور ۳۶۸
[حاصل الكلام]. ۳۷۳
[قول الحقّ حرمة غناء العرفی] ۳۷۵
[الأخبار الدالّة على حرمة الصوت المضلّ] ۳۸۳
[الأخبار الدالّة على جواز الغناء]. ۳۸۷
[حاصل الكلام حرمة الغناء] ۳۸۸
[أخبار اخرى فی هذا الباب]. ۳۸۸

رسالة فی الغناء ـ حسين بن على السّنقرى ۳۹۷
ترجمة المؤلف. ۳۹۹
معرفی نسخه ۴۰۰
تذكر ۴۰۰
تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانهٔ مركز احياء التراث الاسلامى. ۴۰۲
[التمهيد]. ۴۰۳
[الغناء ضد الفقر]. ۴۰۴
[المراتب المأخوذة فی الانسان] ۴۰۵
[الكلام فی الصوت]. ۴۰۸
[قول الشيخ الرّئيس فی أثر الألحان و شرح كلامه] ۴۰۹
[اشكال على كلام الامام الفخر الرازى] ۴۰۹
[الكلام فی حسن الصوت]. ۴۱۳
[اقسام الغناء و ما دلّ عليها من الآيات]. ۴۱۸

تنبيه تشريقى ۴۲۱
[عدم دلالة لهو الحديث على حرمة الغناء] ۴۲۶
[تعريف الطّرب و الغناء] ۴۲۷
[أقسام الغناء و أحكامها] ۴۲۹
[ايراد الشيخ الانصارى عليه غيرموجّه] ۴۳۲
[النياحة] ۴۳۵
[حكم استماع الغناء] ۴۴۳

رسالة فى حرمة الغناء ـ نورالدّين محمّدحسين‌بن آقا (آغا) باقر البروجردى ۴۴۹

ترجمة المؤلّف ۴۵۱
معرفى نسخه ۴۵۲
تذكر ۴۵۲
تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانه مركزى دانشگاه تهران ۴۵۳
[المقصد الأوّل فى أدلّة حرمة الغناء] ۴۵۴
[الف ـ العقل] ۴۵۴
[ب ـ الاجماع] ۴۵۵
[ج ـ الآيات] ۴۵۶
[دلالة الآية على الحرمة تامّ] ۴۵۹
[الاستدلال على الحرمة بوجه آخر] ۴۶۱
[التنبيهان] ۴۶۶
[د ـ الأخبار] ۴۶۸
[حرمة بيع المغنّية و شرائها و تعليم الغناء] ۴۷۳

[ما هو المستفاد من الأخبار] ۴۷۴

[الأدلّة الدالّة على جواز التغنّى] ۴۷۵

المقصد الثّانى فى بيان الأقوال فى الغناء ۴۷۷

المقصد الثّالث ۴۷۸

رساله غنا ـ سيّدكاظم‌بن قاسم حسينى گيلانى رشتى حائرى ۴۷۹

شرح حال مؤلّف ۴۸۱

معرفى نسخه‌ها ۴۸۳

تصوير صفحۀ اوّل نسخۀ كتابخانه ملك ۴۸۵

[اشارات عرفانيّة] ۴۸۶

[غنا در آيات و روايات] ۴۹۷

[روايات تغنّى در قرآن و جواز غنا در عيد فطر و قربان و ايام سرور] ۵۰۱

[حكم غنا در قرآن و مراثى سيّدالشهدا] ۵۰۴

[اقسام صوت و احكام آن] ۵۰۶

اعلام الأحبّاء فى حرمة الغناء فى القرآن و الدّعاء ـ محمّدهادى‌بن لوحى موسوى حسينى سبزوارى ۵۱۱

شرح حال مؤلّف ۵۱۳

معرفى نسخه‌ها ۵۱۴

تذكر ۵۱۵

تصوير صفحۀ اوّل نسخۀ كتابخانۀ مركزى (آستان قدس رضوى) ۵۱۷

مقدمه در كلمۀ چند ضرورى ۵۲۱

فصل اوّل در بیان قول علمای لغت و قول فقهای شیعه ـ رحمهم اللّه ـ در معنی غنا ۵۲۵
فصل دویّم در تحریر محل نزاع ۵۲۹
فصل سیّم در بیان بعضی از آیات قرآنی که دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً
خواه در قرآن و خواه در غیر آن ۵۳۲
فصل چهارم در بیان بعضی از احادیث که دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً
خواه در قرآن و خواه در غیر آن ۵۴۰
فصل پنجم در قول فقهای شیعه و علمای امامیه ـ رضوان اللّه علیهم أجمعین
در اینکه غنا حرام است مطلقاً خواه در قرآن و خواه در غیر آن ۵۷۱
خاتمه در بیان بعضی از احادیث که بعضی مستند خود ساخته‌اند در مباح بودن غنا
بلکه در سنت بودن غنا در قرآن و جواب آن ۵۸۶
منابع و مآخذ ۶۰۶

فلسفه در جهان اسلام

و

ضرورت برگزاری همایش قرطبه و اصفهان

به نام خداوند جان و خرد — کزین برتر اندیشه برنگذرد

مردم ایران زمین از دیر زمان به مباحث فلسفی و عقلی توجّه داشته و به عقل و خرد ارج می‌نهاده‌اند. کتابهایی که به زبان فارسی میانه یعنی زبان پهلوی یا پهلوانی برای ما باقی مانده و در آنها مسائل و مباحث انسان‌شناسی و خداشناسی و جهان‌شناسی مطرح گشته همچون **دینکرت** و **بندهشن** و **شکند گمانیگ ویچار** نمودار و نمونه‌ای از سنّت بکار بردن عقل و سود جستن از خرد است. توجّه به علم و دانش و عنایت به عقل و خرد که در نهاد نیاکان ما سرشته شده بود گاه‌گاه به وسیلهٔ مورّخان و نویسندگان اسلامی مورد ستایش قرار گرفته به ویژه آنکه آنان می‌کوشیده‌اند که سرمایه‌های معنوی و دستاوردهای علمی خود را تا آنجا که توان دارند نگاه دارند و به آیندگان خود بسپارند. مسعودی مورّخ بزرگ اسلامی در کتاب ***التنبیه والإشراف*** خود می‌گوید من در شهر اصطخر از سرزمین فارس در سال ۳۰۳ نزدِ یکی از بیوتات کهن ایرانی کتابی بزرگ دیدم که در بردارندهٔ علوم فراوانی از سرمایه‌های علمی آنان بود.او در ادامهٔ سخن خود گوید: ایرانیان سزاوارترین قومی هستند که باید از آنان علم آموخت هر چند که با گذشت زمان و حوادث روزگار اخبار آنان کهنه گردیده و مناقبشان به باد فراموشی سپرده شده و رسوم آنان بریده گشته است.

جغرافی‌دانان اسلامی نیز در آثار خود اشاره به این موضوع کرده‌اند:

ابن حوقل در کتاب ***صورة‌الأرض*** هنگام یاد کردن از اقلیم فارس از قلعة‌الجصّ (=دیرگچین) یاد می‌کند که زردشتیان یادگارهای علمی (= ایاذکارات) خود را در آنجا

نگاه می‌داشته و علوم رفیع و منیع خود را هم در همانجا تدریس می‌کرده‌اند. و یاقوت حموی در **معجم‌البلدان** نیز در ذیل «ریشهر» از نواحی ارّجان فارس می‌گوید که دانشمندان آنجا کتابهای طب و نجوم و فلسفه را با خط جستق که به گشته دفتران (=گشته دبیران) معروف است می‌نویسند.

چهار طبقهٔ ممتاز مردم نزد ایرانیان باستان یعنی استاراشماران (= منجمّان)، زمیک پتمانان (= زمین پیمایان، مهندسان)، پجشکان (=پزشکان) و داناکان (= دانایان) نشانهٔ توجّه آنان به علم و معرفت و طبقهٔ اخیر یعنی دانایان همان اندیشمندان و حکیمان‌اند که در آثار اسلامی امثال و حکم و پندها و اندرزها به آنان منسوب است که فردوسی هم مکرّر اندر مکرّر می‌گوید: ز دانا شنیدم من این داستان.

وجود کلمات واصطلاحات علمی همچون توهْم،تخم (= هیولی و مادّه)، چیهر (= چهر، صورت) و گوهر (= جوهر) و همچنین کتابهایی همچون ***البزیدج فی‌المواليد*** (بزیدج = در پهلوی ویچیتک و در فارسی گزیده و در عربی المختارات)، و ***الاندرزغر فی‌المواليد*** (اندرزغر = اندرزگر) نشانهٔ جریان علمی در آن روزگار بوده است. همین جریان بود که وقتی در زمان انوشیروان ژوستی نین امپراطور روم مدارس آتن را بست تنی چند از فیلسوفان یونانی به ایران پناهنده شدند و آنجا را مکان نعیم و جای سلامت برای خود یافتند. اینکه پیامبر اکرم(ص) سلمان فارسی را از خاندان خود به شمار آورد که ***سلمان منّا أهل البیت***. و وقتی ابتکار او را در حفر خندق (= کندک) مشاهده فرمود دست بر زانوی او زد و فرمود: **لو کان العلمُ بالثّریا لنالَه رجالٌ منْ فارس**. اگر دانش در ستارهٔ پروین بودی مردانی از ایران بدان دست یافتندی، گواهی صادق بر پیشینهٔ علم و علم‌دوستی ایرانیان باستان است.

سرمایه‌های علمی ایرانیان تا زمانهای بعد در گنج‌خانه‌ها و کتابخانه‌ها نگهداری می‌شده و مورد نسخه‌برداری و استفاده قرار می‌گرفته است. ابن طیفور در کتاب **بغداد** خود از مردی به نام عتّابی نقل می‌کند که کتابهای فارسی کتابخانه‌های مرو و نیشابور را استنساخ می‌کرده و وقتی از او پرسیدند چرا این کتابها را بازنویسی می‌کنی او پاسخ داد:

«معانی و بلاغت را فقط در فارسی می‌توان یافت زبان از ماست و معانی از آنان است.» و همین امر را از زبان ابن هانی اندلسی می‌شنویم که مردی را می‌ستاید که معانی و مفاهیم ایرانی را در جامهٔ لفظ عربی حجازی عرضه می‌داشته است:

**و کانَ غیرَ عجیبٍ أن یجیءَ لهُ		المعنی العِراقیُّ فی اللّفظِ الحجازیِّ**

این عنایت و توجّه به مسائل عقلی و خردگرائی اختصاص به خواص نداشت بلکه برخی از عوام واهل حِرَف نیز خود را به بحث‌های فلسفی و کلامی مشغول می‌داشته‌اند چنانکه همین ابن حوقل می‌گوید که من در خوزستان دو حمّال را دیدم که بار سنگینی را برپشت می‌کشیدند و در آن حالت دشوار مشغول بحث و جدل در مسائل تأویل قرآن و حقائق کلام بودند.

مسلمانان در قرون اولیّه همهٔ دروازه‌های علم و دانش را بر روی خود باز کردند و آثار ملل مختلف را از زبانهای یونانی و سریانی و پهلوی و هندی به زبان عربی ترجمه کردند کتابهای مهم ارسطو همچون ***الطّبیعه*** و ***الحیوان*** و ***اخلاق نیکو ماخس*** و همچنین کتابهای افلاطون همچون ***جمهوریّت*** و ***طیماوس*** و ***نوامیس*** و کتابهای دیگر به زبان عربی ترجمه شد و در دسترس دانشمندان اسلامی قرارگرفت. رازی ازری و بیرونی از خوارزم و فارابی از فاراب و ابن سینا از بخارا برخاستند و طرحی نو برای اندیشه و تفکّر ریختند که آمیزه‌ای از اندیشه‌های گذشتگان بود.ابن سینا گذشته از استفاده از آنچه که مترجمان فراهم ساخته بودند میراث فکری بومی و سنّتی خود را نیز مورد استفاده و بهره‌برداری قرار داد. او در مدخل کتاب ***شفا*** صریحاً می‌گوید که مرا کتابی است که در آن فلسفه را بنابر آنچه که در طبع است و رأی صریح آن را ایجاب می‌کند آوردم و در آن جانب شریکان این صناعت رعایت نشده و از مخالفت با آنان پرهیز نگردیده آن گونه که در غیر آن کتاب پرهیز شده است،این کتاب همانست که من آن را ***فی‌الفلسفة المشرقیّة*** موسوم ساخته‌ام. در مورد منطق هم می‌گوید که ما در زمان جوانی به روش اندیشه‌ای از غیر جهت یونانیان دست یافتیم که یونانیان آن را منطق می‌گویند و شاید نزد اهل مشرق نام دیگری داشته است.

ابونصر فارابی و ابوعلی ابن سینا که در فلسفه از آن دو تعبیر به «شیخین» می‌شود با آثار خود فضای علمی حوزه‌های اندیشه را دیگرگون ساختند بهمنیار بن مرزبان تلمیذ ابن سینا در کتاب ***تحصیل*** راه استاد خود را ادامه داد و ابوالعبّاس لوکری شاگرد بهمنیار چون تعلیمات شیخین را برای تدریس به طلّاب جوان دشوار و منغلق یافت دست به تألیف کتاب ***بیان‌الحقّ بضمان الصّدق*** یازید و بدان وسیله موجب نشر فلسفهٔ شیخین در بلاد خراسان گردید.این جریان راست و درست فلسفه در بلاد اسلامی سهم بیشتر آن نصیب ایرانیان بود. اگر بیرونی خالد بن یزید بن معاویه را نخستین فیلسوف اسلامی دانسته و یا یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف عرب از پیشگامان فلسفه بشمار آمده در برابر متفکّران ایرانی که به صورت فیلسوف و متکلّم اندیشه‌های خود را ابراز داشتند چیزی بشمار نمی‌آید که ابن خلدون در **مقدّمهٔ خود** از آن تعبیر به «الّا فی‌القلیل النّادر» می‌کند و صراحة می‌گوید: و «**أمّا الفُرس (= ایرانیان) فکان شأن هذه العلوم العقلیّة عندهم عظیماً و نطاقها متّسعا**». و این تازه غیر از جریانهای فلسفی است که مورد پذیرش قرار نگرفت و ادامه نیافت همچون جریان فکر اتمیسم فلسفی که به وسیلهٔ ابوالعبّاس ایرانشهری نیشابوری پایه‌گذاری شد و محمّد بن زکریای رازی دنبالهٔ آن را گرفت و این همان است که ناصرخسرو از پیروان مکتب آن تعبیر به طباعیان و دهریان و اصحاب هیولی کرده است.

فلسفه در قرون نخستین از قداست و شرافت خاصّی برخوردار بود و با طبّ عدیل و همگام پیش می‌رفت، فلاسفه خود اطبا بودند و طبیبان هم فیلسوف تا بدانجا که فلسفه را طبّ روح و طبّ را فلسفه بدن به شمار آوردند. ابن سینا کتاب پزشکی خود را با نام متناسب با فلسفه یعنی ***قانون*** و کتاب فلسفی خود را با نام متناسب با طبّ ***شفا*** نامید. شب‌ها که به درس می‌نشست به ابو عبید جوزجانی کتاب ***شفا*** در فلسفه و به ابو عبداللّه معصومی کتاب ***قانون*** در طبّ را درس می‌داد و این روش آمیختگی طبّ و فلسفه تا دوره‌های بعد ادامه داشت چنانکه ابوالفرج علی بن الحسین بن هندو به نقل از صاحب ***تاریخ طبرستان*** در مجلس درس خود در طبرستان از سوئی فلسفهٔ سقراط و ارسطو و از

سوئی دیگر پزشکی بقراط و جالینوس را درس می‌داد از این روی او در قصیده‌ای که مجلس درس خود را صیاقل‌الالباب می‌خواند که در آن عروس‌های ادب به جلوه‌گری می‌پردازند گوید:

**ودارس فلسفة دقیقة		ودارس طبّا نحا تحقیقه**
**من علم سقراط و رسطالیس		و علم بقراط و جالینوس**

و دو پزشک بزرگ طبرستانی یعنی علی بن ربّن طبری و ابوالحسن طبری کتابهای خود ***فردوس الحکمة*** و ***المعالجات البقراطیة*** را که هر دو در علم پزشکی است با فصلی در فلسفه آغاز می‌کنند.و این سنّت علمی که طبیب فاضل باید فیلسوف هم باشد تا بتواند به اصلاح نفس و بدن هر دو بپردازد کاملاً شایع و رایج بود و کتابهای فراوانی تألیف شد که معنون با عنوان ***مصالح الأنفُس و الأجساد*** بود و رازی هم که کتاب ***الطّبّ الرّوحانی*** خود را نوشت در آغاز یادآور شد که این کتاب را عدیل ***الطّبّ المنصوری*** قرار داده است تا جانب جان و تن هر دو رعایت شده باشد.در غرب عالم اسلام یعنی اندلس نیز امر به همین منوال بود چنانکه شاعری در مدح ابن میمون چنین گفته است:

**اریٰ طبّ جالینوس لِلجسمِ وحدَهُ		و طبّ أبی عمران للعقلِ و الجسمِ**

از ممیزّات این دوره تساهل و تسامح در اظهارنظر علمی بود دانشمندان اندیشه‌های مخالف را تحمّل می‌کردند و مجال ردّ و نقض و شکوک و ایراد را باز می‌گذاشتند. برای مثال می‌توان داستان ابوالحسین سوسنگردی را یاد کرد که می‌گوید: من پس از زیارت حضرت رضا(ع) به طوس، نزد ابوالقاسم کعبی به بلخ رفتم و کتاب ***الانصاف فی الامامة*** این قبه رازی را به او نشان دادم. او کتابی به نام ***المسترشد فی الامامة*** در ردّ آن نوشت سپس من آن را به ری نزد ابن قبه آوردم او کتابی به نام ***المستثبت فی الامامة*** را نوشت و ***المسترشد*** را نقض کرد و من آن را نزد ابوالقاسم آوردم او ردّی بر آن بنام ***نقض المستثبت*** نوشت و چون به ری برگشتم ابن قبه از دنیا رفته بود. و بر همین پایه دانشمندان معتقد بودند که مطالب علمی در پهنهٔ عرضهٔ بر مخالفان و میدان ردّ و ایراد صفا و جلوه خود را پیدا می‌کنند چنانکه ناصرخسرو گفته است:

با خصم گوی علم که بی‌خصمی　　علمی نه پاک شد نه مصفّا شد
زیرا که سرخ روی برون آمد　　هر کو به سوی قاضی تنها شد

این دوران شکوفائی علم و فلسفه در جهان اسلام دیر نپائید چه آنکه امام محمّد غزّالی با تألیف کتاب ***تهافت‌الفلاسفة*** به تکفیر فیلسوفان پرداخت و در عقیدهٔ به قدم عالم آنان را کافر خواند و از جهتی دیگر گروهی ظهور کردند که پرداختن به علم طبّ را تحریم کردند و آن را دخالت در کار الهی دانستند و کار بدانجا کشید که علم حساب و هندسه هم که هیچ ارتباطی نفیاً و اثباتاً با دین نداشت مورد نفرت قرار گرفت و دانندگان آن منزوی گردیدند. جدال میان اهل دین و اهل فلسفه بالا گرفت و شکاف میان این دو روزبروز بیشتر شد به ویژه آنکه برخی از دانشمندان راه غزّالی را در ضدیّت با فلسفه دنبال کردند چنانکه ابن غیلان معروف به فرید غیلانی یا افضل‌الدّین غیلانی کتاب ***حدوث‌العالم*** خود را تألیف کرد و در آن ابن سینا را در اینکه دلایل کسانی را که برای گذشته آغاز زمانی قائل بودند ابطال کرده بود ردّ کرد و در آن از هیچ اهانتی به شیخ‌الرّئیس از جمله: «عمی أوتَعَامیٰ»، «یَرُوغُ کَرَوَغَان الثَّعْلَب» فروگزاری نکرد.

مخالفان فلسفه برای محکوم کردن اندیشه‌های فلسفی به هر وسیله‌ای متوسّل می‌شدند گاه بر تعبیرات و تفسیرات فلاسفه خرده می‌گرفتند و می‌گفتند مثلاً فلاسفه از تعبیرات قرآنی معانی را اراده می‌کنند که مقصود و مراد صاحب وحی نبوده است مثلاً «توحید» و «واحد» را تفسیر می‌کنند به «آنچه که صفتی برای آن نیست و چیزی از آن دانسته نمی‌شود» در حالی که توحیدی را که رسول (ص) آورده در بردارندهٔ این نفی نیست بلکه الهیّت را فقط برای خدای یگانه اثبات می‌کند. و گاه الفاظ نامأنوس علوم اوائل را که وارد زبان عربی شده بود بهانه می‌کردند همچون سولوجوسموس (= قیاس منطقی) و انالوجوسموس (= قیاس فقهی) تا بدانجا که از هر کلمه‌ای که با سین ختم می‌شد اظهار نفرت می‌کردند و به قول ابوریحان بیرونی آنان حتّی نمی‌دانستند که سین نشانهٔ فاعلی است و جزو نام به شمار نمی‌آید و در این مقوله کار بدانجا کشیده شد که برای کلمهٔ «فلسفه» که مشتق از کلمهٔ یونانی «فیلاسوفیا» بود یعنی دوستدار حکمت وجه

اشتقاق توهین‌آمیزی را که ترکیبی از فلّ (=کُندی) و سَفَه (= نادانی) است وضع کردند چنانکه لامعی گرگانی صریحاً می‌گوید:

دستت همه با مرهفه پایت همه باموقفه

وهمت همه با فلسفه آن کو «سَفَه» را هست «فل»

و یا شاعری دیگر به نقل از ثعالبی می‌گوید:

و دَعْ عنک قوماً یُعیدونها ففلسفة المرء «فلُّ السَّفَه»

نکوهش و مذمّت فلسفه و فلسفیان به ادبیّات و شعر فارسی هم سرایت کرد که دو بیت زیر از خاقانی و شبستری شاهدی بر این امر است:

فلسفی مردِ دین مپندارید حیز را جفتِ سام یل منهید

دو چشم فلسفی چون بود احول ز واحد دیدن حق شد معطّل

ابونصر فارابی و ابن سینا دو چهرهٔ ممتاز در اندیشه‌های فلسفی چنان چهره‌ای زشت یافتند که ننگ زمان و نحسی دوران به شمار آمدند:

قد ظهرتْ فی عصرنافرقةٌ ظهورُها شؤمٌ علی‌العصر

لا تقتدی فی‌الدّین الّابما سنّ ابن سینا و ابونصر

دانشمندان اهل سنّت و جماعت فلسفهٔ یونان را مقابل با قرآن قرار دادند و کتابهایی همچون ***ترجیح اسالیب القرآن علی اسالیب الیونان*** و ***رشف النّصائح الایمانیّة فی کشف الفضائح الیونانیّة*** نگاشته گردید. ابن سینا «مخنّث دهری» و کتاب شفای او «شقا» خوانده شد و از آن به سرمایهٔ «مرض» و بیماری تعبیر گردید:

قطعنا الاخوّة عن معشرٍ بهم مرضٌ من کتاب الشّفا

فماتوا علیٰ دین رسطالس و متنا علی مذهب المصطفیٰ

شناعت فلسفه و نفرت از فلاسفه به حدّی رسید که دانشمندی همچون ابن نجا اربلی در حال احتضار آخرین گفته‌اش: **صدق‌اللّه العلیّ العظیم و کذب ابن سینا** بود. عرصه بر فلسفه و فیلسوفان و آثار فلسفی چنان تنگ گردید که در مدینةالسّلام یعنی بغداد ورّاقان و کتابفروشان را به سوگند وا داشتند که کتابهای فلسفه و کلام و جدل را در معرض

فروش نگذارند و کتابهایی نظیر کتاب ***صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام*** و ***القول المُشرق فی تحریم المنطق*** جلال‌الدّین سیوطی مورد پسند اهل دین و حافظان شریعت گردید و ارباب تراجم دربارهٔ کسانی که به فلسفه و علوم عقلی می‌پرداختند، می‌گفتند: **«دنّس نفسه بشئ من العلوم الأوائل»**.

در این میان بسیاری از دانشمندان کوشیدند تا این شکاف میان دین و فلسفه را از بین ببرند ولی موفّق نشدند از جمله آنان ناصرخسرو قبادیانی بود که کتاب ***جامع الحکمتین*** خود را نگاشت تا میان دو حکمت یعنی حکمت شرعیّه و حکمت عقلیّه آشتی دهد و جدال و نزاع میان فیلسوف و اهل دین را بر طرف سازد ولی در این راه توفیقی به دست نیاورد و عبارت زیرا از او نشان دهنده یأس و ناامیدی او در این کوشش است:

«فیلسوف مرین علما لقبان را به منزلت ستوران انگاشت و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت و این علما لقبان مر فیلسوف را کافر گفتند، تا نه دین حق ماند بدین زمین و نه فلسفه».

در غرب جهان اسلام نیز ابن رشد اندلسی کوشید تا میان حکمت و شریعت را در کتاب معروف خود ***فصل المقال فیما بین الحکمة و الشّریعة من الاتّصال*** آشتی دهد ولی او هم در این راه توفیقی به دست نیاورد و اندیشهٔ ابتکاری او مبنی بر اینکه در مسائل خداشناسی و جهان‌شناسی هر متکلّم و فیلسوفی یا مُصیب است و یا مُخطی و هر کدام پس از جدّ و جهد و اجتهاد نسبت به عقیدهٔ خود مضطر و مجبور است نه مختار و آزاد، به هیچ وجه نزد اهل دین مقبول نیفتاد و بازار تکفیر و تفسیق فیلسوفان همچنان رونق خود را همراه داشت. حتّی شیخ شهید مقتول شهاب‌الدّین سهروردی که معتقد بود که همهٔ حکما قائل به توحید بوده‌اند و اختلاف آنان فقط در الفاظ است و سخنان آنان بر طریق رمز بوده است و «لا ردّ علی الرّمز» جان خود را بر سر همین سخن از دست داد به ویژه آنکه او حکمت ذوقی را بر حکمت بحثی ترجیح داد و مبانی حکمت اشراق را تدوین کرد و آن را بر کشف و ذوق بنیان نهاد و آن حکمت را به مشرقیان که اهل فارس هستند منتسب ساخت.

این دورهٔ تاریک و ظلمانی فلسفه با ظهور فیلسوفان ایرانی شیعی که معمولاً آنان را اهل حکمت متعالیه خوانند رو به زوال نهاد و دورهٔ درخشان و شکوفائی پدید آمد.که نظیر آن در هیچ یک از کشورهای اسلامی دیگر سابقه نداشت.اینان با استظهار به قرآن و حدیث و توسّل به تجوّز و توسّع و تأویل موفّق شدند که فلسفه را از آن تنگنائی که مورد طعن و لعن بود بیرون آورند و لحن تکریم و تقدیس فلاسفه را جانشین آن سازند.

حال باید دید دانشمندان شیعهٔ ایرانی برای رفع این نفرت و زدودن این زنگ از چهرهٔ فلسفهٔ یونان چه اندیشیدند که فلسفه چنان مورد پذیرش قرارگرفت که حتّی تا این زمان فقیهان و مفسّران قرآن به فلسفه می‌پردازند و ***شفا*** و ***اشارات*** ابن‌سینا را تدریس می‌کنند و به مطالب آن استشهاد می‌جویند که از نمونهٔ آن می‌توان از علّامه طباطبایی و سیدابوالحسن رفیعی قزوینی و شیخ محمّدتقی آملی و امام خمینی ـ رحمة‌اللّه علیهم اجمعین ـ نام برد.اینان وارث علم گذشتگان خود بودند همان گذشتگانی که ابتکار تطهیر فلسفه و تحبیب فلاسفه را عهده‌دار گردیدند که از میان آنان می‌توان از میرداماد و ملاصدرا و فیض کاشانی و عبدالرّزاق لاهیجی و حاج ملّاهادی سبزواری نام برد؛ یعنی متفکّران ایرانی که با مکتب تشیع و سنّت ائمهٔ اطهار(ع) سر و کار داشتند. این فیلسوفان کلمهٔ «فلسفه» را به کلمهٔ «حکمت» تبدیل کردند که هم نفرت یونانی بودن آن کنار زده گردد و هم تعبیر قرآنی که مورد احترام هر مسلمانی است برای آن علم بکار برده شود؛ زیرا هر مسلمانی با آیهٔ شریفهٔ قرآن: **وَ مَنْ يُؤْتَ الحِكْمَةَ فَقَد اُوتِىَ خَيْراً كَثيراً** آشنایی دارد و به آن ارج و احترام می‌گذارد و کلمهٔ حکمت را مبارک و فرخنده می‌داند و با آن «خیرکثیر» را از خداوند می‌خواهد، چنانکه حاج ملاهادی **منظومهٔ حکمت** خود را با همین آیهٔ شریفه پیوند می‌دهد و فلسفهٔ خود را «حکمت سامیه» می‌خواند و می‌گوید:

نَظَمْتُها فى الحِكْمَةِ الَّتى سَمَتْ فِى الذِّكْرِ بِالْخَيْرِ الكَثِيرِ سُمِّيَتْ

حال که از اندیشه و تفکّر و بکار بردن خرد و عقل تعبیر به «حکمت» شده دیگر «فلسفه» با تجلّی در کلمهٔ حکمت در برابر «دین» قرار نمی‌گیرد؛ زیرا این همان حکمتی است که خداوند به لقمان عطا فرموده که **وَ لَقَدْ اتَيْنا لُقْمانَ الحِكْمَةَ** دیگر کسی همچون

ناصرخسرو نمی‌تواند آن را در برابر دین قرار دهد و دین را «شِکر» و فلسفه را «افیون» بخواند و بگوید:

آن «فلسفه»ست و این «سخن دینی»　　　دین شکّرست و فلسفه هپیونست

اینان برای حفظ اندیشه و تفکّر و بکار بردن خرد و عقل و محفوظ داشتن آن از تکفیر و تفسیق یا به قول ساده‌تر تطهیر فلسفه کوشیدند که برای هر فیلسوفی یک منبع الهی را جستجو کنند و علم حکما را به علم انبیا متّصل سازند؛ از این جهت متوسّل به برخی از «تبارنامه»های علمی شدند از جمله آن «شجره نامه» که عامری نیشابوری در **الأمد علی الأبد** می‌گوید که انباذقلس (=Empedocles) فیلسوف یونانی با لقمان حکیم که در زمان داود پیغمبر (ع) بود رفت و آمد داشته و علم او به منبع و ***لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ*** مرتبط می‌شود، و فیثاغورس علوم الهیّه را از اصحاب سلیمان پیغمبر آموخته و سپس علوم سه گانه یعنی علم هندسه و علم طبایع (= فیزیک) و علم دین را به بلاد یونان منتقل کرده است، و سقراط حکمت را از فیثاغورس اقتباس کرده و افلاطون نیز در این اقتباس با او شریک بوده است، و ارسطو که حدود بیست سال ملازم افلاطون بوده و افلاطون او را «عقل» خطاب می‌کرده با همین سرچشمهٔ الهی متّصل و مرتبط بوده است؛ و از این روی است که این پنج فیلسوف، «حکیم» خوانده می‌شوند تا آیهٔ شریفهٔ ***يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثيراً*** شامل حال آنان گردد.

این حکیمان متألّه با این تغییر نام از فلسفه به حکمت و نقل نسب‌نامه‌های علمی اکتفا نکردند بلکه کوشیدند تا که برای مطالب فلسفی و عقلی از قرآن و سنّت نبوی و نهج‌البلاغه و صحیفهٔ سجّادیه و سخنان ائمّهٔ اطهار ـ علیهم‌السّلام ـ استشهاد جسته شود. میرداماد دانشمند استرآبادی که در کتاب **قبسات** خود می‌کوشد که مسأله‌ای را که از قدیم مابه‌الاختلاف اهل دین و فلسفه بوده یعنی آفرینش جهان و ارتباط حادث یعنی جهان با قدیم یعنی خداوند را از طریق «حدوث دهری» حل کند. قبس چهارم از کتاب خود را اختصاص به همین استشهادهای قرآنی و احادیث داده است و در پایان نقل احادیث با غرور تمام می‌گوید:

این مجملی از احادیث آنان است که جامع مکنونات علم و غامضات حکمت است؛ و سوگند به خدا که پس از کتاب کریم و ذکر حکیم، فقط همین سخنان است که، شایسته است که کلمهٔ عُلیا و حکمت کُبری و عُروهٔ وُثقی و صبغهٔ حُسنی خوانده شود؛ زیرا آنان حجّت‌های خدایند در دنیا و آخرت به علم کتاب و فصل خطاب:

اولئِکَ آبَائِی فَجِئْنی بِمِثْلِهِمْ — إذا جَمَعَتْنا ـ یا جریرُ ـ المجامِعُ

با این کیفیت برای میرداماد بسیار آسان است که ارسطو و افلاطونی را که «اسطوره» و «نقش فرسوده» معرّفی گردیده و مردم از نزدیک شدن به آثار آنان منع شده بودند که:

قفل اسطورهٔ ارسطو را — بر درِ احسن المِلَل منهید

نقشِ فرسودهٔ فلاطون را — بر طراز بهین حُلَل منهید

اوّلی را «مفیدالصّناعة» و «معلّم المشّائین» و دومی را «افلاطون الشّریف» و «افلاطون الالهی المتألّه» بخواند و آسانتر آنکه ابونصر فارابی و ابن‌سینا را که پیش از این نحسی روزگار و آثارشان دردزا و بیماری‌آور به شمار می‌آمد اولی را «الشّریک المعلّم» و دومی را «الشّریک الرّیاسی» بنامد و با این گونه مقدّمات تعبیر «شیخین» (= ابن‌سینا و فارابی) را برای آن دو فیلسوف فراهم سازد چنانکه فقها آن تعبیر را برای شیخ کلینی و شیخ طوسی بکار می‌بردند.

با این تمهیدات همان کتاب ***شفا*** که ***شقا*** خوانده می‌شد مورد تکریم و تبجیل علما و دانشمندان قرارگرفت و دانشمندانی همچون سیّداحمد علوی شاگرد و داماد میرداماد، ***مفتاح‌الشّفاء*** و غیاث‌الدّین منصور دشتکی، **مغلقات الشّفاء** و علامه حِلّی فقیه و محدّث **کشف الخفا فی شرح الشّفاء** را به رشتهٔ تحریر درآوردند و از همه مهم‌تر آنکه صدرالمتألّهین یعنی ملّاصدرای شیرازی **تعلیقه بر الهیّات شفا** نوشت، تا راه فهم ودرک اندیشه‌های ابن‌سینا را هموار سازد. با این عوامل سنّت سینوی یا فلسفه ابن سینا که در جهان تسنّن متروک و منسوخ گردیده بود در جهان تشیّع و ایران، راه تحوّل و تکامل خود را پیمود و جانی دوباره یافت و از این جهت است که ملّامهدی نراقی که در فقه ***معتمدالشّیعة*** را می‌نویسد؛ و در اخلاق ***جامع‌السّعادات*** را به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد؛ در

فلسفه ***جامع‌الافکار*** را تألیف می‌کند؛ و به شرح و گزارش شفای ابن سینا می‌پردازد.

در اینجا باید یادآور شد که توجّه حکمای متأخّر مانند نراقی به متقدّمان به معنی آن نیست که اینان خود را دست بسته تسلیم آنان می‌کردند و یا فقط گفتار آنان را تکرار می‌نمودند بلکه برعکس چنانکه شیوهٔ اهل علم است گفتار گذشتگان را منبع و اصل اندیشهٔ خود قرار می‌دادند و جای جای، بر افکار آنان خرده می‌گرفتند تاعلم و دانش هر چه بیشتر پاک‌تر و مصفّاتر گردد. مثلاً ملّامهدی نراقی در جایی بطور صریح می‌گوید:

«گمان مبر که من جمودی بر پذیرفتن فرقه‌ای خاص از صوفیان و اشراقیان و مشّائیان دارم، بلکه در یک دست من برهانهای قاطع و در دستی دیگر، قطعیّات صاحب وحی و حامل قرآن است؛ و پیشوای من این حقیقت است که، واجب‌الوجود دارای شریف‌ترین نحوهٔ صفات و افعال است و من خود را ملزم به این ادلّهٔ قاطعه می‌دانم هر چند که با قواعد یکی از این گروههای یادشده مطابقت نداشته باشد.»

او در جای دیگر می‌گوید:

«این بود آنچه که در توجیه کلام **برهان** ابن‌سینا یاد کردم اگر مراد او همین است فبهاالمطلوب و گرنه آن را رد می‌کنیم و گوش به آن سخن فرا نمی‌دهیم؛ زیرا بر ما واجب نیست که آنچه در بین‌الدفّتین **شفا** و **برهان** آمده قبول و تصدیق نمائیم.»

این دوره که امتداد زمانی آن به چهار صد سال بالغ می‌گردد و به دورهٔ حکمت اشتهار دارد و بزرگان آن را اصحاب حکمت متعالیه می‌خوانند از ادوار بسیار درخشان فلسفهٔ اسلامی است زیرا در این دوره حکیمان کوشیده‌اند از جهتی از میراث اساطین حکمت باستان همچون سقراط و افلاطون و ارسطو و شارحان ارسطو همچون ثامسطیوس و اسکندر افردویسی حداکثر بهره‌برداری را به کنند و با کمک از منقولات شیخ یونانی یعنی پلوتاینوس (= پلوتن) که نزد آنان به عنوان اثولوجیای ارسطو شناخته شده بود، خشکی فلسفهٔ را با عرفان ذوقی چاشنی بزنند و از جهتی دیگر آراء و اندیشه‌های مشّائیان اسلامی همچون فارابی و ابن‌سینا را به محک بررسی درآورند و آن را با نوآوریهای شیخ اشراق شهاب‌الدّین سهروردی تلطیف سازند.اینان اندیشه‌های کلامی

اشعری و غزّالی و فخر رازی را مورد نقد و بررسی قرار دادند و بیشتر بر آراء و اندیشه‌های خواجه نصیرالدّین طوسی که از او به عنوان خاتم بَرِعةالمحقّقین یاد می‌شد تکیه کردند. خواجه اندیشه‌های فلسفی ـ کلامی را از حشو و زوائد پرداخته و مجرّد ساخته و کتاب ***تجریدالعقائد*** را به عنوان دستور نامه‌ای برای اندیشهٔ درست خداشناسی و جهان‌شناسی مدوّن کرده بود که دانشمندان پس از او متجاوز از صد شرح و تعلیقه بر آن نگاشتند.

این مکتب فلسفه که معمولاً از آن تعبیر به «مکتب الهی اصفهان» می‌شود برای آن که کرسی حکمت در شهر معنوی و روحانی اصفهان قرار داشته و از اقطار عالم اسلامی طالبان علم و معرفت بدان شهر دانش و مدینهٔ حکمت روی می‌آورده‌اند، مورد غفلت جهان علم قرار گرفته است و فقط در این اواخر خاورشناس معروف پروفسور هانری کربن با همکاری بازماندهٔ گذشتگان استاد سیّد جلال‌الدّین آشتیانی موفّق شد که برگزیده‌ای از آثار معروف‌ترین چهره‌های این دوره را در مجموعه‌ای چهار جلدی تحت عنوان: **منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر** به اهل علم معرفی کنند. در این مجموعه است که اندیشه‌های حکیمانی همچون میرداماد و میرفندرسکی و ملاصدرا و ملا رجبعلی تبریزی و ملا عبدالرّزاق لاهیجی و حسین خوانساری و ملا شمسای گیلانی و سیداحمد علوی عاملی و فیض کاشانی و قوام‌الدّین رازی و قاضی سعید قمی و ملا نعیمای طالقانی وملا صادق اردستانی و ملامهدی نراقی و مانند آنان معرفی گردیده است. بخش الهیّات و جوهر و عرض از شرح غررالفرائد یعنی شرح منظومهٔ حکمت سبزواری که به وسیلهٔ این کمترین (= مهدی محقّق) و پروفسور ایزوتسو به زبان انگلیسی ترجمه و در نیویورک چاپ شد نشان دهندهٔ این حقیقت بود که حکیمان سابق بر او چه کوششهایی را در هموار ساختن اندیشه متحمّل شده‌اند تا حکیم سبزوار توانسته است با نظم و نثر اندیشه‌های خود را که نتیجه و نقاوهٔ اندیشه‌های سَلَف صالح او بوده در دسترس جویندگان حکمت قرار دهد. کوشش‌هایی که در سه دههٔ اخیر در مراکزی همچون مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه

تهران ـ دانشگاه مک‌گیل و انجمن حکمت و فلسفه به عمل آمد کمکی شایان توجّه به شناخت این دوره کرد و برخی از مجامع علمی هم مانند کنگرهٔ حاج ملّاهادی سبزواری و کنگرهٔ ملّاصدرا و آثاری که به وسیلهٔ برخی از استادان دانشگاه و علمای حوزه تألیف گردید در این امرکمک کرد.

هدف کنگره‌ای که در سال جاری با همکاری برخی از مراکز علمی تحت عنوان **قرطبه و اصفهان** تشکیل می‌گردد آن است که اوّلاً اندیشهٔ نادرستی راکه غربیان و به تَبَع آنان دانشمندان کشورهای عربی اظهار داشته‌اند مبنی بر اینکه پس از ابن رشد دانشمند اندلسی ستارهٔ اندیشه‌های فلسفی و تفکّر عقلی در جهان اسلام رو به افول نهاد، از چهرهٔ تاریخ فلسفهٔ اسلامی زدوده گردد و یا معرّفی برخی از چهره‌های درخشان این دوره که تاکنون در گوشه‌های فراموشی مانده، ممیزّات حکمت متعالیه به دوستداران علوم معقول و اهل فلسفه و عرفان نمایانده شود.

در خرداد سال ۱۳۷۸ که همایشی تحت عنوان: **اهمیّت و ارزش میراث علمی اسلامی ـ ایرانی** به مناسبت سی‌امین سال تأسیس مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل برگزار گردید شرکت‌کنندگان داخلی و خارجی متّفقاً اظهار داشتند که لازم است کوششی جدّی دربارهٔ معرّفی آن بخش از تاریخ اندیشه و تفکّر علمی وفلسفی در ایران که جهان علم از آن ناآگاه است به عمل آید و این در ارتباط با این حقیقت است که غربیان می‌گویند:«چراغ اندیشه و تفکّر فلسفی پس از ابن رشد متوفّی ۵۹۵ هجری (در لاتین Averroes) در جهان اسلام خاموش گردیده است» و در نتیجه پرده روی چندین قرن تلاش و کوشش دانشمندان ایرانی بویژه در دوران تشیّع این کشور که مرکز آن اصفهان بوده کشیده شده است و این مطلب به صورتهای مختلف در آثار دانشمندان اروپایی و مسلمان بچشم می‌خورد که چند نمونه از آن یاد می‌گردد:

دکتر اکرم زعیتر در مقدّمهٔ ترجمهٔ کتاب ***ابن رشد و الرّشدّیة*** ارنست رنان فرانسوی می‌گوید:«انّ الدّراسات الفلسفیّة عندالعرب ختمت بابن رشد».

پروفسور هانری کربن در کتاب ***فلسفهٔ ایرانی و فلسفهٔ تطبیقی*** خود می‌گوید:«تاریخ

نویسان غربی فلسفه مدّتهای مدیدی گمان کرده‌اند که با تشییع جنازهٔ ابن رشد در سال ۱۱۹۸ میلادی در قرطبه، فلسفهٔ اسلامی نیز روی در نقاب خاک کشید».

پروفسور ژوزف فان اس در مقدّمهٔ **بیست‌گفتار** از مهدی محقّق می‌گوید:«فلسفهٔ ایرانی دورهٔ صفویهٔ که توسّط متفکّران بزرگ مکتب اصفهان تکامل یافته است عملاً ناشناخته مانده است».

برپایهٔ آنچه که یاد شد پایه‌ریزی فکری برگزاری همایشی در سطح بین‌المللی تحت عنوان **قرطبه و اصفهان** به تدریج نهاده شد که اکنون به تحقّق نزدیک گردیده است. هر چند که بانی اصلی این همایش انجمن آثارومفاخرفرهنگی و مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل بود ولی پس از ارائه این اندیشه مراکزی دیگر همچون مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدّن‌ها و مرکز فرانسوی تحقیقات ایرانی و چند نهاد دیگر به یاری ما برخاستند و به موازات تهیّه مقدّمات همایش توفیق یافتیم برخی از آثار علمی را نیز به مناسبت و به نام همین همایش آماده چاپ سازیم که به جهت برخی از مشکلات و مضایق نتوانستیم آن را در همایش عرضه داریم و امیدواریم که این کتابها به تدریج چاپ و در دسترس اهل علم قرار گیرد.

امید است که با مباحثی که در این همایش مطرح می‌گردد و مطالبی که از این کتابها بدست می‌آید زمینه‌ای تازه برای بازنگری فلسفهٔ اسلامی به وجود آید که با آن فصلی جدید برای تاریخ فلسفه در جهان اسلام گشوده گردد، و همچنین طلّاب و دانشجویانی که طالب موادّ تازه‌ای برای پژوهش‌ها و تحقیقات خود هستند از نتایج این همایش بهره‌برداری کنند و این همایش انگیزه و مقدّمه‌ای باشد تا در همهٔ شهرها و روستاهای کشور ما که در طیّ تاریخ متفکّران و اندیشمندانی را در خود پرورانده، مجامع و محافلی بر این نَسَق برقرار و یاد آن بزرگان گرامی داشته شود و آثار آنان مورد بررسی و نشر قرار گیرد و امتیازات آن آثار به جامعهٔ علمی داخلی و خارجی معرّفی گردد. تحقّق این هدف عالی و مقدّس زمینه‌ای تازه را برای اندیشه و تفکّر نسل جوان آماده خواهد ساخت تا توجّه خود را به فرهنگی معطوف دارند که شرقی صرف و غربی محض نباشد بلکه

آمیخته‌ای باشد از اندیشه‌های نو و کهن و گزینه‌ای از آنچه که نیازهای جان وتن را برآورده کند و سعادت دنیا و آخرت را تأمین نماید. ***بعون‌اللّه تعالی و توفیقه***

مهدی محقّق

رئیس هیأت مدیرهٔ انجمن آثارومفاخرفرهنگی
رئیس همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان
اوّل اردیبهشت ماه جلالی ۱۳۸۱

پیشگفتار

یکی از امتیازات مهم فقه شیعی، پویایی، بالندگی و روزآمدی آن است؛ زیرا هر فقیهی که توانایی تحقیق و تفقه در ادله و در نتیجه استنباط حکم شرعی را داشته باشد، می‌تواند بدین امر مبادرت نموده و بی‌آنکه مانعی او را از این مهم باز دارد، حکم هر مسئله‌ای را بیان نماید؛ چنان‌که اگر مساعی خود را به‌کار بندد اما حکم او مطابق با واقع نباشد، مأجور درگاه الهی بوده و در عوض این تلاش صادقانه مورد عنایت حضرت حق واقع خواهد شد که **للمصیب أجران و للمخطئ أجر واحد**. و چون اسلام کامل‌ترین و آخرین دین و شریعت جاودانه است و می‌تواند نیازهای مردم هر عصری را پاسخگو باشد، پس باید برنامه‌ها و راهکارهای مناسب با آن را نیز ارائه نماید.

در طول تاریخ اجتهاد شیعی همواره فقیهان نواندیش، روشن‌ضمیر و واقع‌نگری بوده‌اند که نیازهای زمان خود را به خوبی شناخته، و با درک صحیح از شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عصر خویش، حکم هر واقعه‌ای را به نحو شایسته بیان داشته‌اند، به‌طوری که در مقاطعی از تاریخ مشاهده می‌گردد فقیهی

ظهور نموده که با بنیان نهادن شیوه و سبک نوینی در اجتهاد که ناشی از دقت و ژرف‌نگری او بوده، تحولی بزرگ را در فقه موجب گردیده است و یا به تعبیری دیگر انقلابی فقهی را پایه‌گذاری کرده است، بی‌آنکه از اصول و مبانی آن عدول نموده باشد.

راز پویایی فقه شیعه نیز در همین نکته نهفته است چون در غیر این صورت دلیل منطقی مبنی بر بطلان تقلید ابتدایی از فقیه مرده وجود نمی‌داشت. شهید مرتضی مطهری به رموز نهفته در این موضوع اشاره نموده و می‌گوید:

> فایدهٔ اول این فکر این است که وسیله‌ای برای بقای حوزه‌های علمی دینی بوده تا ادامه پیدا کند بلکه محفوظ بماند و روزبه‌روز پیش برود و تکامل بیابد و مشکلات حل نشده، حل شود...
>
> علت دیگر این است که مسلمین هر روز با مسائل جدید در زندگی خودشان روبه‌رو می‌شوند و نمی‌دانند تکلیفشان در این مسائل چیست؟ فقهای زنده و زنده‌فکری لازم است که به این حاجت بزرگ پاسخ بدهند. اساساً رمز اجتهاد در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آن است که این رمز را به دست آورده باشد و توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می‌کند و بالطبع حکم آنها عوض می‌شود، و الّا به موضوع کهنه و فکر شده، فکر کردن و حداکثر یک علی الاقوی را تبدیل به علی الاحوط کردن و یا یک علی الاحوط را تبدیل به علی الاقوی کردن هنری نیست[1].

---

۱. ***بحثی درباره مرجعیت و روحانی***، مقاله «اجتهاد در اسلام»، ص ۵۸-۵۶ (با تلخیص).

اصولاً اینکه ما بر اهل جماعت افتخار می‌کنیم و می‌گوییم آنها در قرن هفتم هجری بعد از چهار مجتهد بزرگ معاصر خلفای عباسی؛ مالک‌بن أنس، أبوحنیفه، محمدبن ادریس شافعی، احمدبن حنبل، باب اجتهاد را بستند و فقاهت و فقه را منجمد کردند ولی ما شیعه‌ها ملزم به تقلید از مجتهد اعلم زنده بوده و باب اجتهاد را مفتوح گذاشته‌ایم تا دینمان تازه و زنده بماند و با تغییر و توسعه‌روزگار پیش برود، این افتخار و امتیاز وقتی تحقق می‌یابد که با واقعیت تطبیق نماید. حقیقتاً باب اجتهاد باز بوده، مسائل و موضوعات روز به هر شکل و اندازه که باشد از آن دروازه ورود و خروج نماید[۱].

بنابراین حقیقت اجتهاد به این معناست که هر فقیهی می‌تواند به‌طور مستقل، با در دست داشتن مستندات و ادله شرعی حکم هر مسئله‌ای را بیان دارد، بی‌آنکه مجبور به پیروی از فقهای اعصار گذشته باشد و همین امر باعث می‌گردد تا فقه پویایی و بالندگی خود را حفظ نماید. چه بسیار موضوعاتی که با تغییر شرایط زمانی و مکانی و تغییر ضرورت‌ها، موضوعیت خود را از دست داده و به موضوع دیگری تبدیل می‌شود و در نتیجه حکم قبلی آن منسوخ می‌گردد. پس نوع نگرش و بینش و درک این موقعیت‌های متفاوت توسط فقیه، در صدور فتاوای او تأثیر مستقیم خواهد داشت و هیچ چیز نباید در برابر این امر سدّی ایجاد کند.

در بعضی ادوار تاریخ فقه شیعه، فقیهانی پا به عرصهٔ ظهور گذاشته‌اند که به تدوین و تبویب مباحث فقهی پرداخته و آثارگر ان‌سنگی را از خود به جای نهاده‌اند که تحقق این مهم در نتیجهٔ بینش عمیق ایشان و نکته‌سنجی، ژرف‌نگری، و شناخت

۱. همان، مقاله «انتظارات مردم از مراجع»، مهدی بازرگان، ص ۱۰۹-۱۰۸.

صحیح از مبانی فقهی، و نیز شناخت نیازهای جامعه و درک درست از روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر آن بوده است، و ثمرهٔ آن ظهور آرا و نظرات جدیدی بوده است. توجه به اصول، مبانی و معیارهای مهمی همچون شناخت ویژگی‌های عصر شارع و زمان صدور روایت، فهم اجتماعی نصوص، تغییر ارزش موضوع، عرفی بودن پاره‌ای موضوعات یا احکام، نقش زمان و مکان در تعیین و تشخیص موضوعات و عناوین احکام، مقاصد کلام و جهت صدور روایت[۱]، که در سایه توجه و عنایت فقیهان به آنها امروزه بسیاری از احکام حقوقی، پزشکی و معاملات، مانند آلات قمار، اعم از احکام بازی با آنها و یا خرید و فروش آلات، و یا آنچه اکنون تحت عنوان مقوله هنر مطرح است؛ مانند عکاسی، نقاشی، موسیقی، آوازخوانی، مجسمه‌سازی و... مورد بازنگری قرار گرفته است، که به دلیل اهمیت این موضوع شرح و توضیح مختصری در پی خواهد آمد.

۱ـ ویژگی‌های عصر شارع و زمان صدور روایت

گاه سخنی از معصومعليه‌السلام صادر می‌شود که متناسب با شرایط و ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی، جغرافیایی و اقتصادی همان عصر است، و در تطبیق و تسری آن حکم به موارد مشابه و یا شرایط متفاوت و ازمنه مختلف باید توجه و دقت شود تا متناسب با همان شرایط، حکم آن بیان گردد. به‌طور مثال یکی از موضوعات مورد توجه در هر عصری موضوع احتکار است. در روایات، احتکار هفت کالا یعنی جو،

---

۱. ممکن است آثار عملی بعضی از این اصول و قواعد یکی باشد و آنها صرفاً در عنوان تفاوت داشته باشند. مقصود نگارنده بیان اهمیت و جایگاه ویژه این اصول می‌باشد و توضیح و تحلیل و نقد گسترده‌تر آنها مجال دیگری می‌طلبد.

گندم، کشمش، خرما، نمک، روغن و روغن چراغ، حرام شمرده شده است. سؤال این است که آیا می‌توان کالاهای دیگری را بنا بر نیازهای مردم در زمان‌های دیگر، مشمول این حکم دانست و یا برخی کالاهای یاد شده را از شمول این حکم خارج نمود؟

این امر مستلزم آن است که به این اصل توجه کافی شود؛ یعنی اگر به ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی عصر شارع توجه شود که مهم‌ترین و اساسی‌ترین کالاهای موردنیاز در آن زمان کالاهای فوق بوده است، نباید امروز نیز حکم حرمت را تنها بر آنها اطلاق نمود؛ همان‌طور که برخی فقیهان بر این اساس احتکار هر کالایی را که از ضروریات زندگی مردم شمرده شود، ممنوع می‌دانند.

۲ـ فهم اجتماعی نصوص

اولین بار فقیه معاصر، محمدجواد مغنیه این اصل را بیان نمود. شهید محمد باقر صدر در تشریح و تأیید نظر او می‌گوید:

> به گمان قوی، این نخستین بار باشد که از یک فقیه اسلامی در مدرسه امام صادق علیه‌السلام نظریه‌ای گسترده‌تر دربارهٔ فهم اجتماعی نصوص دینی می‌خوانم که در آن با ژرف‌نگری و باریک‌بینی، میان مفهوم لغوی و لفظی نص با مدلول اجتماعی آن تفاوت نهاده و حدود قانونی مدلول اجتماعی را روشن کرده است.
>
> با اینکه فقیهان در پرداختن به بررسی‌های فقهی و صحنه‌های استنباط از نصوص دینی، عنصر فهم اجتماعی را دخالت می‌دهند و در فهم دلیل در کنار عنصر دیگری که جنبهٔ دلالت را مجسم می‌نماید، بر این نیز اعتماد

می‌کنند، با این همه، ایشان در بیشتر جاها در کوشش خود برای فهم دلیل، جنبهٔ لفظی را در کنار جنبهٔ اجتماعی، مشخص و متمایز می‌نمودند که دو جنبهٔ متمایز جلوه‌گر شود و هر یک از آن دو، ملاک خود و مرزهای خود را داشته باشد، بلکه این هردو جنبه در صحنهٔ تطبیقات ایشان، به صورتی مرکب و در زیر یک نام که ظهور باشد، جلوه‌گر می‌شد. اکنون برای نخستین بار ملاحظه می‌کنیم که عنصر فهم اجتماعی به صورتی مستقل مطرح می‌شود و هنگامی که برخی از بخش‌های کتاب فقه الامام الصادق را می‌خوانیم، می‌بینیم استاد بزرگ ما شیخ محمدجواد مغنیه، در این تألیف خود، این موضوع را طرح کرده و با دست خویش فقه جعفری را به شکلی زیبا از نظر شیوه و تعبیر و بیان درآورده است[1].

ایشان در جای دیگری می‌گوید:

فهم اجتماعی نص، به معنای فهمیدن نص است در پرتو برداشت عمومی‌ای که بر اثر یک آگاهی عمومی و دریافتی یکسان، افراد مختلف در آن شریک‌اند. و این امر با فهم لفظی و لغوی نص ـ که عبارت از تعیین دلالت‌های وضعی و سیاقی گفتار باشد ـ تفاوت دارد. فهم اجتماعی نص، آنگاه نقش خود را آغاز می‌کند که فهم لفظی و لغوی آن، نقش خود را به پایان برده باشد؛ زیرا فقیه در مرحله نخست می‌پردازد به تشخیص آنچه لغات و الفاظ نص به دست می‌دهد و سپس بعد از آنکه معنای لفظ را دریافت، برداشت اجتماعی را به آن تسلط می‌بخشد و معنی گفتار را در

---

۱. *همراه با تحول اجتهاد*، ص ۲۶-۲۵.

پرتو زمینهٔ ذهنی مشترک که مناسبت‌های حکم و موضوع باشد، به بررسی می‌گذارد تا چیزهای تازه‌ای از نص برایش آشکار گردد که در مرحله نخست و آنگاه که به فهم لغوی لفظ پرداخت، چنین مفاهیمی به دست نیاورده بود؛ زیرا وقتی گفته می‌شود چوب یا آبی را که تصرف کردی مالک تو خواهد شد، یا اگر به جامه‌ات آب متنجس رسید آن را آب بکش در مرحله فهم لفظی آن، بیش از حکمی برای دو سه موضوع تصرف چوب، و آب و رسیدن آب متنجس به جامه به دست نمی‌آید؛ ولی همین دو نص را اگر بر بنیاد فهم اجتماعی آن مورد توجه قرار دهیم و مناسبت‌های حکم و موضوع را ملاک بگیریم، برای تعمیم حکم، ظهوری به دست می‌آوریم و درمی‌یابیم که چوب و آب در نص نخستین، و جامه در نص دومی، فقط به عنوان یک مثال و نمونه برای حکمی عام و کلی ذکر شده است[1].

۳ـ تغییر ارزش موضوعات و ملاک‌های آنها

موضوعات فقهی در مسیر تحول زندگی بشر تغییر می‌کنند و ارزش‌ها و کارکردهای متفاوتی می‌یابند. اگر در گذشته چیزی دارای منفعت عقلایی نبوده و یا چیزی کارکرد مشخصی داشته است ولی ارزش و کارکرد آن در زمان دیگر تغییر کند، حکم آن نیز تغییر خواهد نمود. به‌طور مثال در گذشته برای مردار، خون، اعضای بدن و انواع کودهای حیوانی فایده‌ای تصور نمی‌شده و بنابراین خرید و فروش آنها

۱. همان، ص ۳۲-۳۱.

ممنوع شمرده شده است. آیا اکنون که خون،ارزش حیاتی در زندگی بشر دارد و یا از مردار و کودهای حیوانی، استفاده‌های عقلایی می‌شود و با این وصف، مالیت آنها به اثبات رسیده است، نباید احکام آنها نیز تغییر یابد؟ و یا اگر شطرنج، در زمان صدور روایت، وسیله‌ای برای برد و باخت بوده و امروزه به عنوان یک بازی فکری به شمار می‌آید و یا موسیقی و آوازخوانی ابزاری برای لهو و لعب بوده ولی در عصر حاضر برای درمان برخی بیماری‌ها یا برای تحریک احساسات ملی و یا در جنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، می‌توان همان احکام سابق را ساری و جاری دانست؟ مسلماً چشم‌پوشی و عدم توجه و یا تغافل نسبت به چنین اموری فقیه را دچار ناکارآمدی خواهد نمود.

۴ـ عرفی بودن برخی موضوعات و یا احکام

گاهی شارع تشخیص و تحدید موضوع یا حکمی را به عرف محوّل نموده است. عرف از ضرورت‌ها و لوازم زندگی اجتماعی انسانی است. آدمی همواره آن را در زندگی اجتماعی خود و برای تنظیم روابط حقوقی و حفظ تفاهم و سازش با همنوع به‌کار بسته است. نظری گذرا بر دانش فقه و حقوق این حقیقت را نمایان می‌سازد که بخش‌های بی‌شماری از دانش فقه و حقوق را اموری سامان می‌دهد که دارای ماهیتی عرفی‌اند... عرف همانند دیگر پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی این ویژگی را دارد که با اختلاف زمان و مکان دگرگون و گوناگون شده و در هر زمان و مکان به شکل و گونه‌ای ویژه خودنمایی کند، که البته این خود ویژگیِ در جامعه و همگام با جامعه بودن را برای عرف به ارمغان آورده است. وجود این ویژگی باعث گردیده که هرگاه عرف در جامعه دارای کارایی لازم نباشد، دچار تحول گردیده و یا جای خود

را برای عرفی سازگار و کارا خالی سازد. این تحول و دگرگونی در عرف بناچار تحول و دگرگونی حکم و فتوا را در پی خواهد داشت که گریزی هم از آن نیست[۱].

بنابراین مجتهد باید آگاهی کامل نسبت به موضوعات و احکام عرفی زمان خود را داشته باشد تا در فتوا دچار خطا نشود.

۵ـ نقش زمان و مکان در موضوعات و عناوین احکام

زمان و مکان دو عامل مهم و تأثیرگذار در اجتهادند و با تغییر زمان و مکان چه‌بسا موضوع نیز تغییر یابد و با تغییر موضوع، حکم نیز متحول خواهد شد. امام خمینی(ره) در این باره می‌فرماید:

> زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است[۲] که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد[۳].

ایشان در پاسخ به سؤالی می‌نویسد:

> اینجانب لازم است از برداشت جنابعالی از اخبار و احکام الهی اظهار

۱. *درآمدی بر عرف*، ص ۲۱۶-۲۱۵.
۲. این بدان‌معناست که حکم دوم، حکم ثانوی که ضرورتی موجب به‌وجود آمدن آن می‌شود نیست، بلکه حکم اولیه است که با به وجود آمدن موضوع جدید بر آن مترتب می‌شود.
۳. *صحیفهٔ نور*، ۲۸۹/۲۱.

تأسف کنم. بنا بر نوشتهٔ جنابعالی، زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکرش رفته است، اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است راهی نیست. و رهان در سبق و رمایه، مختص است به تیر و کمان و اسب‌دوانی و امثال آن که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده است، و امروز هم تنها در همان موارد جایز است. انفال که بر شیعیان تحلیل شده است امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ کس هم حق نداشته باشد مانع آنها باشد. منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن. بالجمله آن گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند[1].

۶ـ مقاصد کلام و جهت صدور روایت

مجتهد در برداشت از روایت و استخراج حکم هر مسئله‌ای باید در آغاز مقاصد و اهداف و جهت صدور روایت را بشناسد تا با شناخت صحیح و درک غرض و هدف صدور آن حکم هر واقعه‌ای را بیان نماید. توجه به این امر مهم در جعل

۱. همان، ۲۱/۱۵۱-۱۵۰.

حکم، کلید حل مشکلات و معضلات ناگشوده فقهی بسیاری خواهد بود که امروزه جوامع مسلمان با آنها روبه‌رو می‌شوند. به عنوان مثال کنترل جمعیت، یکی از مسائل مهم جوامع امروزی به شمار می‌آید. آیا می‌توان با استناد به کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: **تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة حتی بالسقط**[1]؛ و بدون درک و شناخت غرض آن حضرت از بیان این حکم نتیجه گرفت که امروز نیز ازدیاد و کثرت افراد، مایه فخر و مباهات آن حضرت خواهد بود؟!

در گذشته ازدیاد جمعیت، موجب افزایش ثروت بوده، و این امر زمینهٔ بیشتری برای قدرت و قوت مسلمین فراهم می‌نموده است؛ از این رو پیامبر گرامی اسلام، مسلمانان را به این امر ترغیب می‌فرماید. امروز که امکانات جوامع اسلامی جوابگوی نیازهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مردم نمی‌باشد و ازدیاد جمعیت، خود عاملی برای عقب‌ماندگی بسیاری از جوامع اسلامی خواهد بود، آیا افزایش و تکثر جمعیت، باز هم موجبات فخر و مباهات آن حضرت را فراهم می‌نماید؟!

نگاهی گذرا به تاریخ غنا و موسیقی

غنا (موسیقی آوازی) و موسیقی (سازی) سابقه‌ای دیرینه دارد، به‌طوری که از دیرباز ساز و نوا در میان اقوام و ملل گوناگون رواج داشته است و هر قوم و ملتی آواز و موسیقیِ مربوط به خود داشته‌اند. اینکه تاریخ غنا و موسیقی به چه زمانی باز می‌گردد، مورد اختلاف است.

---

۱. *عوالی اللئالی*، ۳/۲۸۶/ر ۲۹.

احمد تیمور پاشا می‌گوید: نصوص بسیاری در تورات وجود دارد که شیوع آلات موسیقی را در میان قوم یهود و معاصران ایشان تأیید می‌کند[۱]. اما آنچه مسلم است اینکه در میان ایرانیان و رومیان باستان آیین‌هایی برگزار می‌گردیده که در آنها از دسته‌های خواننده و نوازنده استفاده می‌شده است، و در میان اعراب نیز در آغاز حدا و رکبانی رایج بوده است[۲]. مورخان عرب مدعی هستند که نخستین آواز عرب، حدی نام داشته که موسیقی کاروان است و منشأ آن را به مُضربن نذاربن معد[۳] که همان اَلمُدَد تورات باشد نسبت می‌دهند. این آواز در بحر رجز بوده که گفته می‌شود اندازه آن برابر از زمین برخاستن و بر زمین آمدن پاهای شتر است[۴].

در تأثیر غنا و موسیقی فراتر از روان آدمی سخن گفته شده است. در روایات عرب آمده است که حضرت داود نبی با بیرون آوردن دو ـ و ـ هفتاد پردهٔ شیرین از آن حلقوم خداداده، پرندگان و وحوش را ناچار می‌کرد به او گوش بدهند، هر کس آواز داود را می‌شنید به جذبهٔ آن جان می‌داد. نیروی مرموز موسیقی، چیزی بود که اعراب خود می‌توانستند آن را در هر روز زندگی‌شان ببینند. آنها می‌دیدند که شتر هر وقت می‌خواهد سرعتش را تغییر دهد، آهنگ قدم‌هایش را بر اساس وزن یا اندازهٔ خاصی تغییر می‌دهد، به نغمه، آهوان را رام می‌کردند، مارها را افسون می‌کردند، زنبورها را از هوا فرود می‌آوردند و پرندگان به شنیدن موسیقی بی‌درنگ مرده بر زمین می‌افتادند[۵].

افزون بر حدا و رکبانی که به گونه زندگی اعراب مرتبط بود و در سفرها مورد

---

۱. ***الموسیقی و الغناء عند العرب***، ص ۱. ۲. همان، ص ۷.
۳. می‌گویند روزی مضر از شتر سرنگون می‌شود و دستش می‌شکند، پس فریاد می‌زند: یا یداه، یا یداه.
۴. ***تاریخ موسیقی خاورزمین***، ص ۴۷-۴۶.
۵. همان، ص ۸۱.

استفاده قرار می‌گرفت، در میان ایشان دختران و زنان خواننده و نوازنده‌ای بودند که آنان را مغنیه و قینه می‌نامیدند. جورج فارمر می‌گوید:

> معلوم شده است که حتی در میان اعراب بدوی ساکن اعماق عربستان نیز موسیقی مورد تحسین قرار می‌گرفته است. ما نه‌تنها از وجود دختران خواننده آگاه می‌شویم بلکه همچنین می‌دانیم که بیوه‌زنان و مادران نیز در قبیله‌های عرب هم می‌خوانده‌اند و هم می‌نواخته‌اند[۱].

برخی بر این باورند که غنا و موسیقی در حقیقت از ایران و روم باستان به عربستان راه پیدا کرده است و این امر در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس به اوج خود رسید. در دوران بنی‌امیه، امیران اموی به رسم پادشاهان ایران، درباری ترتیب دادند و به تدریج موسیقی و غنای لهوی در دربار رواج یافت. از مجالس غنا و موسیقی و محافل عیاشی و خوشگذرانی که در زمان رشید برپا می‌شد، سخن بسیار گفته شده است. او مشهورترین آوازه‌خوانان و نوازندگان عصر خود را به خدمت می‌گماشت و درهم‌ها و دینارهای بسیار نثار آنان می‌کرد[۲].

ابن خلدون می‌نویسد:

> آنگاه که اسلام ظهور نمود و مسلمانان بر دیگر ملل و از جمله ایرانیان چیره گشتند و چنانکه کمبودها و کاستی‌های ایشان را در صحرانشینی دانستی و اینکه در دین افرادی شاداب بوده و در ترک احوال دنیا و راحت‌طلبی سخت‌گیری می‌نمودند و هر آنچه برای دین و معاش ایشان سودی نداشت را رها می‌کردند. اما هنگامی که تجمل‌گرایی و رفاه ناشی

---

۱. همان، ص ۳۳.
۲. *الاغانی*، ج ۶.

از غنایم به‌دست آمده از دیگر ملل، بدیشان روی نمود، به زندگی راحت و باطراوت و شیرینی آسودگی دست یافتند. مغنیان ایرانی و رومی که در همه‌جا پراکنده بودند، شتابان راهی عربستان گردیدند و در زمرهٔ موالیان عرب درآمدند و با ابزاری چون چنگ، سه‌تار، نای زبانه‌دار و فلوت می‌نواختند و اعراب آهنگ آنان را می‌شنیدند و بر وزن آنها شعر می‌سرودند. در مدینه نشیط ایرانی، طویس و سائب‌بن خاثر، آزادشدهٔ عبدالله‌بن جعفر[1]، پا به عرصه نهادند. آنها شعر عرب را می‌شنیدند و با مهارت به الحان نیکو می‌خواندند و بدین‌ترتیب به شهرت رسیدند. سپس معبد و معاصران او و ابن شریح و مانند او، از ایشان آموختند؛ تا آنکه غنا و موسیقی به تدریج پیشرفت نمود و در دوران بنی‌عباس توسط ابراهیم موصلی، و فرزند او اسحاق و نوه‌اش حماد، به کمال خود رسید و از آن دوره تاکنون از همان شیوه‌ها و فنون پیروی می‌شود و در مجالس لهو و لعب به کار می‌رود. همچنین ایشان ابزاری را برای رقص به کار بردند[2].

این یک روی سکه بود که گروهی غنا و موسیقی را در خدمت مطامح مادی خود گرفته و تنها برای سرگرمی و خوشگذرانی در مجالس لهو و لعب از آن بهره می‌بردند. روی دیگر این سکه را دانشمندان و بزرگانی از زمره فیلسوفان، ریاضی‌دانان، منجمان و... تشکیل می‌دادند که در این زمینه به تألیف آثار علمی بسیاری پرداختند. مسلماً ایشان هیچگاه به دلیل کارکردهای لهوی غنا و موسیقی چنین آثاری را تألیف ننموده‌اند؛ زیرا آنان را با چنان مجالسی کمترین انس و الفتی

---

۱. در مقدمه ابن خلدون از او با نام سائب‌بن جابر مولی عبیدالله‌بن جعفر یاد شده است که صحیح نیست.
۲. *مقدمه ابن خلدون*، ص ۲۷۱.

نبوده است؛ بلکه صرفاً جنبهٔ علمی و تأثیر عملی آن بر روح و روان آدمی موجب گردیده تا ایشان به این موضوع بپردازند.

در کنز التحف پس از ذکر برتری صناعت موسیقی به دیگر صناعات آمده است:

> پس موسیقی اشرف صناعات باشد و واضعان این صناعت حکمای الهی بوده‌اند؛ مانند فیثاغورس که واضع این فن او بود و او حکیمی به غایت واصل محقّق بود و در ریاضات و مجاهدات به مرتبه‌ای رسیده بود که با تلامذه می‌گفت که من استماع نغمه‌ای چند از حرکات فلکی می‌کنم و آن نغمات در حُجره خیال من متمکّن گشته بود و از آن اصول قواعد این علم بنهاد. و بعد از آن، حکمای دیگر مثل افلاطون و ارسطاطالیس و بطلمیوس مخترعات خویشتن هم بر آن افزودند و هم ایشان در استخراج این علم بر لهو و طرب مقصود نبود، بل غرض استیناس ارواح و تألّف نفوس با عالم قدس بود و آلات و ادوات این صنعت در صوامع و معابد محفوظ می‌داشتند[۱].

در دوران نهضت ترجمه آثار دانشمندان یونانی به زبان عربی ترجمه شد، وقتی این آثار در دسترس پژوهندگان قرار گرفت، موسیقی به یکی از رشته‌های تحصیلات علمی و بخشی از علوم ریاضی تبدیل شد. کندی از بزرگ‌ترین فیلسوفان عرب کتاب‌ها و رساله‌های چندی در این باره نوشت. رسالة الکبری فی تألیف (رساله اعظم در تصنیف)، رسالة فی ترتیب النغم (رساله درباره آرایمان نت‌ها)، رسالة فی الایقاع (رساله دربارهٔ ریتم)، رسالة فی مدخل الی صناعة الموسیقی (مدخلی بر هنر

۱. *سه رساله فارسی در موسیقی*، ص ۹۵-۹۴.

موسیقی)، رسالة فی خبر صناعة التألیف (اطلاعاتی دربارهٔ هنر تصنیف)، رسالة فی اخبار عن صناعة الموسیقی (داستان‌هایی از هنر موسیقی) و مختصر الموسیقی فی تألیف النغم و صنعة العود (فشرده‌ای از موسیقی در تصنیف ملودی‌ها و هنر بربط) از آثار اوست.

سرخسی از برجسته‌ترین شاگردان کندی در علومی چون ریاضیات، منطق، نجوم، فلسفه و موسیقی تبحر داشته است. او موسیقی را از جنبهٔ نظری و عملی مورد بررسی قرار داده و تألیفات بسیاری از خود به‌جای گذاشته است. او از جنبهٔ تئوری کتاب المدخل الی علم الموسیقی، کتاب الموسیقی الکبیر و کتاب الموسیقی الصغیر را نگاشت و از نظر عملی کتاب اللهو و الملاهی فی الغناء و المغنین، کتاب نزهة المفکر الساهی فی المغنین و الغناء و الملاهی و کتاب الدلالة علی اسرار الغناء را نگاشته است.

فارابی، فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ که او را معلم ثانی نامیده‌اند، کتاب‌هایی چون الموسیقی الکبیر، کلام فی الموسیقی و کتاب فی احصاء الایقاع را نوشته است.

شیخ الرئیس ابن سینا از مشاهیر فلاسفه و صاحب نظر در بسیاری از علوم نظری و عملی خصوصاً طب بوده است که بخشی از کتاب شفا و نجات خود را به موضوع موسیقی اختصاص داده و همچنین رسالهٔ مستقلی به نام مدخل الی صناعة الموسیقی را به رشتهٔ تحریر درآورده است.

ابن هیثم ریاضی‌دان و فیزیکدان مشهور نیز رسالة فی تأثیرات اللحون الموسیقی فی النفوس الحیوانیه را نوشته است.

این مختصری بود دربارهٔ تاریخ غنا و موسیقی، و بیان گوشه‌ای از کاربردها و آثار

و تألیفات علمی مربوط به آن که در حد مجال به آن پرداخته شد.

مختصری پیرامون غنا (آوازه‌خوانی) و رساله‌های گردآوری شده

پیش از این اشاره شد که موسیقی (سازی و آوازی) از دیرباز در جوامع مختلف دارای کاربرد بوده است و به دلیل نقش و جایگاه ویژه آن در زندگی بشر، دانشمندان کتاب‌ها و رساله‌هایی در این باره به تألیف درآوردند. در آغاز دانشمندان یونانی آثاری را تألیف نمودند. زمانی که این نوشته‌ها به زبان عربی ترجمه شد (در دوران نهضت ترجمه که از نیمه دوم قرن دوم هجری آغاز گردید) و در دسترس پژوهشگران قرار گرفت، موسیقی به یکی از رشته‌های تحصیلات علمی و بخشی از علوم ریاضی تبدیل شد.

واژه عربی غنا تا آن زمان هم گویای آواز بود و به طور کلی موسیقی، اما از این دوره به بعد این واژه فقط به جنبهٔ عملی آن هنر اختصاص یافت؛ در حالی که موسیقی یا موسیقا مفهوم تئوریک آن را یافت[۱].

دربارهٔ اینکه فلاسفه و ریاضی‌دانان بزرگ همچون کندی، سرخسی، فارابی، ابن سینا، ابن هیثم و خواجه نصیرالدین طوسی کتب و رسالاتی درباره این موضوع به نگارش درآوردند که پاره‌ای از آنها، هم‌اکنون نیز در دسترس می‌باشد، و اینکه بیشتر ایشان در آثار خود به جنبهٔ نظری موسیقی پرداخته‌اند؛ اما برخی چون سرخسی دربارهٔ آثار عملی موسیقی آثاری مانند «اللهو و الملاهی فی الغناء و المغنین»، «نزهة المفکر الساهی فی المغنین و الغناء و الملاهی» و کتاب «الدلالة علی اسرار الغناء» را

---

۱. *تاریخ موسیقی خاورزمین*، ص ۲۸۵-۲۸۴.

نگاشته است و بنابراین موضوع موسیقی (سازی و آوازی) از دید ایشان دارای اهمیت بسیار و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است، شرح مختصر بیان شد. ولی این موضوع از جهات دیگری نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ یکی از آنها بحث موسیقی و غنا از دیدگاه فقهی است.

رساله‌های گردآمده در این مجموعه غنا (آوازه‌خوانی) را از دیدگاه فقهی مورد بررسی قرار داده‌اند. با عنایت به این مسئله که غنا و موسیقی در دوران معاصر دارای کارکردهای فراوان است، بنابراین شاید ضرورت بازنگری در آن با نگرشی نو و متناسب با زمان حاضر و جایگاه آن در جوامع امروزی، بیش از هر زمان دیگری احساس شود. پس برآن شدیم تا دیدگاه‌های بعضی فقیهان را از دوره صفویه به بعد در مجموعه‌ای گردآوری نموده و آن را در دسترس اهل تحقیق قرار دهیم؛ زیرا در این دوره فقیهانی پا به عرصه نهادند که با نگاهی نو، پیرامون این موضوع به کنکاش پرداختند و احکام جدیدی را به منصهٔ ظهور درآوردند. گرچه فقیهان نواندیشی همچون فیض کاشانی، سید ماجد حسینی (بحرانی) و محقق سبزواری بدین‌جهت مورد مذمت و اهانت‌های بسیار قرار گرفتند ولی راهی در پیش پای آیندگان گشودند و خود در سایه توجه و تدبر در ادله، حکم مربوطه را بیان نمودند بی‌آنکه از مخالفت با حکم پیشینیان در این مورد واهمه‌ای به دل راه دهند. ایشان در پرتو عنایت به پاره‌ای از اصول و معیارهای پیشین در برداشت از روایات، تصویر دیگری را از مباحث مربوط به غنا و احکام آن در منظر همگان قرار دادند، چنانکه سید ماجد بحرانی در رسالهٔ معروف خود «ایقاظ النائمین و ایعاظ الجاهلین»، محمل روایاتی را که در مذمت غنا وارد شده، آوازهای لهوی‌ای دانسته که در زمان صدور روایت، رایج بوده است. **فالمراد من الغناء فى الأحاديث التى وردت فى ذمّه، إنّما هو**

الغناء العرفی أعنی الأصوات الملهیة التی یزیّنها ضرب آلات اللّهو و التصدیة و الرقص. و المراد عنه فی الأحادیث التی وردت فی اباحته و مدحه إنّما هو الغناء بالمعنی اللغوی[۱].

فیض کاشانی نیز در تحلیل روایات مربوط به غنا چنین می‌گوید: **أقول: الّذی یظهر من مجموع الأخبار الواردة فی الغناء، و یقتضیه التوفیق بینها و اختصاص حرمته و حرمة ما یتعلّق به من الأجر و التعلیم و الاستماع و البیع و الشراء، کلّها بما کان علی النحو المعهود المتعارف فی زمن بنی‌امیة، من دخول الرجال علیهنّ و استماعهم لصوتهنّ و تکلّمهنّ بالأباطیل، و لعبهنّ بالملاهی من العیدان و القضیب و غیرها، و بالجملة ما اشتمل علی فعل محرّم دون ما سوی ذلك**[۲].

نکته قابل توجه آنکه مؤلفان رساله‌های گرد آمده در این مجموعه، در تبیین و توضیح مباحث مربوط به غنا هر یک به گونه‌ای از ایشان یاد نموده و با طرح نظریات آنان به اثبات یا رد آن پرداخته‌اند. شاید یکی از عواملی که باعث گردیده تا آرای متفاوتی دربارهٔ غنا ظهور یابد و در عین تألیفات بسیار این مسئله همچنان از موضوعات مورد بحث و نقد و نظر باشد، اجمال و ابهامی است که معنا و مفهوم غنا را دربر گرفته و برای روشن شدن بیشتر اذهان، گریزی از بیان مطالبی هرچند اجمالی، درباره آن نیست.

مفهوم لغوی غنا

دانشمندان لغت تعاریف مختلفی از غنا نموده‌اند که در پی می‌آید:

---

۱. *ایقاظ النائمین و ایعاظ الجاهلین*.

۲. *مفاتیح الشرایع*، ۲۰/۲/ ذیل ش ۴۶۵.

الف) صوت طرب‌انگیز؛ در قاموس المحیط آمده است: **الغناء ککساء من الصوت ما طرب به**[۱].

ب) نیکویی و نازکی صدا؛ شافعی می‌گوید: **معناه تحسین القراءة و ترقیقها**[۲].

ج) بلندی و کشیدگی صدا؛ ابن اثیر آن را چنین تعریف می‌کند: **کل من رفع صوته و والاه فصوته عند العرب غناء**[۳].

د) صوت مرجع طرب‌انگیز؛ شیخ طریحی در مجمع‌البحرین می‌نویسد: **الغناء ککساء: الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب**[۴].

پس از بیان معانی لغوی غنا، ذکر دو نکته ضروری است:

نخست آنکه تعریف مورد اتفاق و واحدی از واژهٔ غنا در کتاب‌های لغت و از دانشمندان اهل لغت به دست نمی‌آید و در حقیقت این واژه از واژگانی است که ابهامی مفهومی دارد.

دوم آنکه در برخی تعاریف واژگان دیگری همچون طرب (یا مطرب) و ترجیع به کار رفته است که تعریف هر یک لازم است.

مفهوم لغوی طرب

در صحاح آمده است: **الطرب خفة تصیب الانسان لشدة حزن أو سرور... و التطریب فی الصوت: مدّه و تحسینه**[۵].

---

۱. *القاموس المحیط*، ۳۷۲/۲.

۲. *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، ۳۹۱/۳. ابن الجوزی در غریب الحدیث و الاثر (۱۶۵/۲) از شافعی نقل دیگری آورده و می‌گوید: «معناه تحزین القراءة و ترقیقها.»

۳. همان.

۴. *مجمع البحرین*، ۳۳۵/۳. (گویا طریحی این تعریف را از کتب فقهی اخذ نموده؛ زیرا در دیگر کتب لغت چنین تعریفی نیامده است.)

۵. *الصحاح اللغة*، ۱۷۲/۱-۱۷۱.

ابن فارس می‌گوید: **انّ الطرب خفة تصیب الرجل من شدة سرور أو غیره... و طرب فی صوته: اذا مدّه**[۱].

فیروزآبادی در تعریف آن می‌نویسد: **الطرب محرکةً: الفرح و الحزن ضد أو خفة تلحقك تسرّك أو تحزنك و تخصیصه بالفرح و همّ و الحرکة و الشوق**[۲].

در کتاب‌های دیگری مانند «اساس ابلاغه[۳]»، «کتاب العین[۴]»، «مصباح المنیر[۵]»، و «شمس العلوم[۶]» نیز تعاریف مشابهی ذکر گردیده است. بنا بر آنچه گفته شد صوتی را مطرب گویند که شنونده از شنیدن آن دچار چنان حزن یا سروری شود که نوعی سبکی را در خود احساس کند.

مفهوم لغوی ترجیع

ابن فارس در تعریف آن می‌گوید: **الترجیع فی الصوت تردیده**[۷].

جوهری می‌نویسد: **ترجیع الصوت: تردیده فی الحلق کقراءة اصحاب الالحان**[۸].

و ابن اثیر نیز در تعریف آن آورده است: **الترجیع: تردید القراءة**[۹].

بدین ترتیب ترجیع به معنای گرداندن و غلتاندن صدا در حلق است که در فارسی به آن چهچهه می‌گویند.

---

۱. *مقاییس اللغة*، ۹۳/۲.
۲. *القاموس المحیط*، ۹۷/۱.
۳. *اساس البلاغه*، ص ۲۷۷.
۴. *کتاب العین*، ۴۲۰/۷.
۵. *مصباح المنیر*، ۳۷۰/۱.
۶. *شمس العلوم*، ۴۰۹۸/۷.
۷. *مقاییس اللغة*، ۵۱۳/۱.
۸. *الصحاح اللغة*، ۱۲۱۸/۳.
۹. *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، ۲۰۲/۲.

حقیقت و ماهیت غنا

ماهیت غنا چیست؟ آیا غنا از مقولهٔ صوت است یا از جنس کلام؟

آنچه از کلام دانشمندان لغت و نیز برخی فقیهان به دست می‌آید، بیانگر آن است که غنا از جنس صوت است نه کلام. در «مقاییس اللغه» و «قاموس المحیط» بدین نکته تصریح شده است که «الغناء من الصوت[۱]». فیومی در مصباح المنیر می‌گوید: **الغناء: مثال کتاب، الصوت**[۲]. شیخ طوسی(ره) در «مبسوط[۳]» و ابن ادریس در «سرائر[۴]» نیز به این نکته اشاره نموده‌اند. میرزای قمی نیز در بیان حقیقت آن می‌گوید: **و أمّا الغناء فهو من کیفیّات الصوت**[۵]. و صاحب جواهر تأکید می‌نماید که تمامی دانشمندان لغت و جملگی فقیهان و عرف و نصوص آن را از جنس صوت یا کیفیات صوت بر می‌شمارند بی‌آنکه امر دیگری را در آن دخیل بدانند[۶].

مفهوم شرعی غنا (تعریف غنا در کتب فقهی)

اگر کتب فقهی را مورد بررسی قرار دهیم مشاهده می‌نماییم که فقیهان موضوع غنا را با شیوه‌های متفاوتی مورد بحث قرار داده‌اند که می‌توان ایشان را به سه دسته تقسیم نمود:

---

۱. *مقاییس اللغة*، ۳۰۵/۲؛ *القاموس المحیط*، ۳۷۲/۴.

۲. *مصباح المنیر*، ۴۵۵/۲.

۳. *المبسوط*، ۲۲۲/۸.

۴. *السرائر*، ۱۲۰/۲.

۵. *جامع الشتات*، ۳۸۱/۲.

۶. *جواهر الکلام*، ۴۵/۲۲-۴۴. در صورتی که غنا را از جنس صوت بدانیم، نکته مهمی وجود دارد که تذکر آن لازم است و آن اینکه غنا از شمول آیاتی چون لهو الحدیث و قول زور خارج خواهد شد و دیگر این دو آیه فی نفسه دلالتی بر غنا نخواهند داشت مگر آنکه با تمسک به قراین دیگری آن را اثبات نماییم. البته در این باره مطالبی در پاورقی ص آورده شده است.

الف) گروهی صرفاً به بیان حکم غنا اکتفا نموده و هیچ تعریفی را از آن ارائـه نداده‌اند؛ شیخ مفید، ابوصلاح حلبی، سلار، شیخ طوسی و ابن ادریس(ره) از آن جمله به شمار می‌آیند.

ب) دسته‌ای پس از بیان معنا و مفهوم غنا، حکم آن را بیان داشته‌اند. از این گروه می‌توان از محقق حلی و علامه حلی(ره) یاد کرد؛ البته ایشان نیز در پاره‌ای از کتب خود تنها به بیان احکام غنا پرداخته‌اند. محقق حلی در «مختصر النافع» بی‌آنکه تعریفی از غنا ارائه دهد، حکم آن را بیان می‌دارد ولی در «شرایع» در تعریف آن می‌گوید: **مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب**[۱]. علامه نیز در «ارشاد الأذهان[۲]» و «تحریر الأحکام[۳]» همین تعریف را آورده است. اما در قواعد بیان دیگری دارد و می‌گوید: **هو ترجیع الصوت و مده**[۴]. بی‌آنکه اشاره‌ای به قید مطرب بودن داشته باشد. و در دیگر کتب خود آن را تعریف نکرده است.

غزالی از دانشمندان اهل سنت در کتاب احیاء العلوم خود در تبیین و تشریح مباحث فقهی مربوط به غنا در تعریف آن می‌نویسد: **سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی محرك للقلب**[۵].

ج) گروهی نیز به دلیل عدم وجود تعریف واحد و مورد اتفاق از غنا و در نتیجه اضطراب در معنا و مفهوم لغوی آن، تشخیص معنا و مفهوم آن را به عرف واگذار نموده‌اند. از این گروه می‌توان از شهید ثانی[۶] و محقق اردبیلی(ره)[۷] نام برد. پیش

---

۱. *شرایع الاسلام*، ۹۱۳/۴.
۲. *ارشاد الأذهان*، ۱۵۶/۲.
۳. *تحریر الأحکام*، ۲۵۹/۲.
۴. *قواعد الأحکام*، ۴۹۵/۳.
۵. *احیاء العلوم*، ۲۷۰/۲.
۶. *الروضة البهیه*، ۳۱۲/۳؛ *مسالك الأفهام*، ۱۲۷/۳ و ۱۸۰/۱۴.
۷. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۷/۸ و ۳۳۶/۱۲.

از آنکه عرف مورد بحث و تحلیل و نقد قرار گیرد ابتدا توضیحی دربارهٔ اقسام موضوعات شرعی خواهد آمد.

موضوعات امضایی و تأسیسی

موضوعاتی که احکام شرعی بر آنها مترتب می‌شود دو گونه‌اند:

نخست ـ موضوعاتی که شارع در وضع و تأسیس آنها نقشی ندارد بلکه آن موضوعات در بین مردم شناخته شده و امری عرفی به شمار می‌آیند و سپس شارع آنها را تأیید و امضا نموده و حکمی را برای آنها جعل می‌نماید. این موضوعات را امضایی یا عرفی می‌نامند.

دوم ـ موضوعاتی که هیچ پیشینه‌ای در میان مردم ندارند و شارع از پیش خود آنها را وضع و جعل کرده است. این موضوعات را تأسیسی می‌نامند[۱].

پیش از این اشاره شد که تعریف واژه غنا در کتب لغت و فقه مجمل و مبهم است؛ از این رو برخی فقیهان تشخیص معنا، مفهوم و مصداق آن را به عرف ارجاع داده و بر این باورند که حکم بر آن چیزی تعلق می‌گیرد که عرف آن را غنا بداند، چون غنا از واژگانی است که شرع برای آن معنایی وضع ننموده بلکه شارع صرفاً حکم آن را بیان کرده است؛ از این رو مبنا، مناط و ملاک تشخیص آن با عرف است. شهید ثانی در توجیه آن می‌گوید: **لعدم ورود الشرع بما یضبطه فیکون مرجعه الی العرف**[۲]. از میان کسانی که شناخت مفهوم غنا را مبتنی بر نظر عرف دانسته‌اند می‌توان از سیوری، شهید ثانی و مقدس اردبیلی(ره) نام برد. سیوری می‌گوید:

---

۱. احکام شرعی نیز به دو دسته امضایی و تأسیسی تقسیم می‌گردند ولی به جهت مناسبت بحث تنها از موضوعات یاد شد.

۲. *مسالك الأفهام*، ۱۴/۱۸۰.

المراد بالغناء ما سمّی فی العرف غناء، و قیل: هو مد الصوت المشتمل علی الترجیع مع الاطراب، و الاوّل أولی[۱]. شهید ثانی در جایی آن را نیکو و در جای دیگر نیکوتر شمرده و می‌گوید: **الغناء ـ بالمدّ ـ مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب فلا یحرم بدون الوصفین ـ أعنی الترجیع مع الاطراب ـ و ان وجد أحدهما. کذا عرفه جماعة من الأصحاب، و ردّه بعضهم الی العرف، فما سمّی فیه غناءً یحرم و ان لم یطرب، و هو حسن**[۲]. **و الأولی الرجوع فیه الی العرف فما یسمّی فیه غناءً یحرم**[۳]. و مقدس اردبیلی در شرح و توضیح آن می‌نویسد: **و ردّه بعض الاصحاب الی العرف، فکلّ ما یسمّی به عرفاً فهو حرام، و ان لم یکن مشتملاً علی الترجیع، و لا علی الطرب. دلیله أنّه لفظ ورد فی الشرع تحریم معناه و لیس بظاهر له معنی شرعی مأخوذ من الشرع، فیحال علی العرف**[۴]. وحید بهبهانی در حاشیه بر کلام او می‌نویسد: **و الأظهر الرجوع الی العرف، لتقدّمه علی اللغة عند التعارض علی الأظهر، سیّما مع الاضطراب فی اللغة، فتأمّل**[۵].

این همه حکایت از آن دارد که ابهام و اجمال مفهومی غنا، سبب ارجاع آن به عرف بوده است. اکنون بایسته است تا مطالبی را هر چند به اختصار دربارهٔ عرف، اهمیت و جایگاه آن در فقه اسلام بیان نماییم.

تعریف عرف

عرف در لغت به معنای نیکو و پسندیده است و ضد آن واژهٔ نُکر است.

---

۱. *تنقیح الرائع*، ۱۱/۲.
۲. *مسالك الأفهام*، ۱۲۷/۳.
۳. همان، ۱۸۰/۱۴.
۴. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۷/۸.
۵. *حاشیه مجمع الفائدة و البرهان*، ص ۲۷.

فراهیدی در تعریف آن می‌گوید: **عرف: عرفت الشیء معرفةً و عرفاناً، و أمر عارف، معروف و عریف. و العرف: المعروف**[1]. در «صحاح» آمده است: **و المعروف، ضدّ المنکر، و العرف: ضدّ النکر. و یقال: أولاه عرفاً، ای معروفاً**[2]. ابن منظور می‌نویسد: **و العرف و العارفة و المعروف واحد: ضدّ النکر، و هو کلّ ما تعرفه النفس من الخیر و تبسأ به و تطمئنّ الیه**[3].

مفسرین در تفسیر آیهٔ **خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین**[4]، تعاریفی را از عرف بیان داشته‌اند که برخی از آنها را می‌آوریم.

شیخ طوسی(ره) می‌گوید: **و أمر بالعرف، یعنی المعروف، و هو کلّ ما حسن فی العقل فعله أو فی الشرع**[5] **و لم یکن منکراً و لا قبیحاً عند العقلاء**[6]. طبرسی(ره) در «مجمع‌البیان» می‌نویسد: **و العرف: ضدّ النکر، و مثله المعروف و العارفة، و هو کلّ خصلة حمیدة تعرف صوابها العقول و تطمئنّ الیها النفوس... و أمر بالعرف یعنی بالمعروف، و هو کلّ ما حسن فی العقل فعله، أو فی الشرع، و لم یکن منکراً و لا قبیحاً عند العقلاء. و قیل: بکلّ خصلة حمیدة**[7]. و زمخشری در تفسیر آن می‌گوید: **و العرف: المعروف: و الجمیل من الأفعال**[8].

دانشمندان اصولی نیز تعاریفی از عرف ارائه داده‌اند. علامه علی‌بن محمد جرجانی در تعریف آن می‌گوید: **العرف ما استقرّت النفوس علیه بشهادة العقول و تلقّته الطبایع بالقبول**[9]. و استاد علی حیدر در این باره می‌نویسد: **هی الأمر الذی**

---

۱. *کتاب العین*، ۱۲۱/۲.
۲. *الصحاح اللغة*، ۱۴۰۰/۴.
۳. *لسان العرب*، ۲۳۹/۹.
۴. الاعراف / ۹۹.
۵. راوندی در فقه القرآن (۴۲/۲) عرف را این‌گونه تعریف نموده است.
۶. *التبیان*، ۶۲/۵.
۷. *مجمع البیان*، ۴۱۵/۴-۴۱۴.
۸. *الکشاف*، ۱۹۰/۲.
۹. *الاصول العامة للفقه المقارن*، ص ۴۱۹.

یتقرّر بالنفوس و یکون مقبولاً عند ذوی الطباع السلیمة بتکراره المرّة بعد المرّة. سپس می‌افزاید: و **العرف بمعنی العادة**[۱]. و عبدالوهاب خلاف آن را چنین تعریف می‌نماید: **العرف ما تعارفه الناس و ساروا علیه من قول أو فعل أو ترك و یسمّی العادة**[۲].

نقدی بر تعاریف یادشده

۱ـ در اکثر تعاریف در مفهوم عرف، شهادت و پذیرش عقول و طبایع مطرح گردیده است. اگر مراد از پذیرش عقول و طبایع، اموری باشند که حسن ذاتی دارند، با توجه به اینکه عرف‌ها اغلب ثابت نیستند و با تغییر زمان‌ها و مکان‌ها تحول می‌یابند ولی اموری که حسن ذاتی دارند در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان بوده و حکم عقل نیز دربارهٔ آن تغییر نمی‌یابد مگر آنکه بپذیریم مراد از پذیرش عقل‌ها، عقلا بما هم عقلا مورد نظر نیست بلکه بدین‌معناست که عقل جمعی جامعه آن را می‌پذیرد، و یا آنکه بر تحول عقول و طبایع حکم نماییم.

۲ـ در برخی تعاریف سخن از طبع‌ها و عقول سلیم، و اطمینان نفوس به میان آمده است. در صورتی که عرف‌ها را به دو دسته صحیح و فاسد تقسیم می‌نمایند و مسلم است که عقول و طبع‌های سلیم، عرف فاسد را نمی‌پذیرند و نفوس، بدان اطمینان نمی‌یابند.

پس بهترین تعریف آن است که عرف را عبارت از روش مستمر قومی در گفتار یا رفتار بدانیم[۳].

---

۱. همان. ۲. همان.

۳. *ترمینولوژی حقوق*، ص ۴۴۷. (گویا این تعریف همان تعریف عبدالوهاب خلاف است.)

اقسام عرف

۱ـ عرف عام و عرف خاص

عرف عام، عرفی است که اکثر مردم با اختلافات زمانی، نـژادی، فـرهنگی و اجتماعی آن را بپذیرند؛ مانند رجوع جاهل به عالم و عدم نقض یقین به شک.

عرف خاص، عرف متداول در محل معین و یا بین یک صنف یا دسته را گویند؛ مانند عرف بین تجار؛ گاهی آن را عرف صنفی هم می‌گویند[۱].

۲ـ عرف لفظی و عرف عملی

عرف لفظی یا عرف محاوره عـبارت است از ایـنکه مـدلول یک لغت یـا یک عبارت در محاورهٔ یک قوم به صورت خاصی تلقی به قبول شده باشد. ممکن است یک کلمه در لغت معنی مخصوص داشته باشد ولی در محاورات و استعمالات یک قوم معنی دیگر غیر از معنی لغوی داشته باشد[۲]؛ مانند واژه ولد که در لغت برای فرزند دختر و پسر وضع گردیده ولی بعضی آن را برای فرزند پسر به‌کار می‌برند.

عرف عملی عبارت است از تکرار عملی خاص که توسط گروهی مورد پذیرش قرار می‌گیرد و مردم رفتار خود را با آن منطبق می‌کنند؛ مانند بیع معاطات در برخی جوامع که افراد آن، داد و ستدهای خود را این‌گونه انجام می‌دهند.

۳ـ عرف صحیح و عرف فاسد

عرف صحیح عرفی است که با نص شرعی، مخالفتی نداشته باشد و موجب از دست رفتن مصلحتی و یا جلب مفسده‌ای نگردد.

عرف فاسد، عرفی را گویند که مخالف شرع بوده و بین گروهی از مردم شایع

---

۱. *ترمینولوژی حقوق*، ص ۴۴۸.
۲. همان، ص ۴۴۹.

شود مانند داد و ستدهای ربوی[۱].

موارد کاربرد عرف

۱ـ کشف حکم

در مواردی که نص موجود نباشد، حکم شرعی با استناد به عرف به دست می‌آید؛ یعنی عرف، کاشف از حکم شرعی خواهد بود و این تنها در صورتی ممکن است که از اعراف عامه باشد؛ یعنی از زمان معصوم‌علیه‌السلام ساری و جاری باشد و ایشان آن را تأیید نموده باشند.

۲ـ تشخیص مفهوم و تعریف موضوع

چون حکم شرعی به موضوعات تعلق می‌گیرد در مواردی که مفهوم و تعریف چیزی مشخص نباشد و شارع آن را تعریف ننموده باشد برای تشخیص مفهوم و تحدید دامنه آن باید به عرف مراجعه کرد و این بدین معناست که برخی احکام به موضوعات عرفی تعلق می‌گیرد و در صورتی که موضوع، به دلیل اختلاف شرایط زمانی، مکانی و فرهنگی تغییر کند، حکم نیز تغییر خواهد نمود.

۳ـ کشف مقصود گوینده

در مواردی که الفاظ به طور مطلق به‌کار رود برای کشف مراد و مقصود گوینده ـ خواه شارع باشد یا غیر او ـ رجوع به عرف لازم می‌آید[۲].

از آنچه گذشت شاید تصویر روشن‌تری از این موضوع به دست آید که چرا برخی فقیهان تعریف و تشخیص معنا و مفهوم غنا را به عرف واگذار نموده‌اند.

---

۱. ***الاصول العامه للفقه المقارن***، ص ۴۲۱.

۲. ر.ک به: ***الاصول العامة للفقه المقارن***، ص ۴۲۳-۴۲۲.

عرف منبع متحرک فقه و حقوق اسلام

گرچه در بسیاری از نظام‌های حقوقی دنیا، عرف به عنوان منبع قواعد حقوقی و در پاره‌ای دیگر از نظام‌های حقوقی به جهت تجلی ارادهٔ عمومی جامعه در آن به عنوان مبنای قواعد حقوقی و نیروی الزام‌آور آن نیز شناخته می‌شود، از دیدگاه اسلام وحی به عنوان منبع اصلی تمام قوانین فقهی و حقوقی دانسته می‌شود. قانون‌گذاری مخصوص خداوند است و هیچ فردی حق مداخله در سرنوشت دیگران را ندارد و نمی‌تواند قوانین مورد نظر خود با دیگران را در جامعه اجرا نماید، و تنها باید قوانین الهی اجرا گردد، ولی از آنجا که مشیت خداوند بر آزادی و اختیار انسان در مورد اعمال و سرنوشت خویش قرار گرفته است عرف عملاً در نظام فقهی ـ حقوقی اسلام به عنوان منبع متحرک و متغیر فقه و حقوق اسلام پذیرفته شده است. بدین‌گونه که گاه به صورت یک عامل مستقل پدیدآورندهٔ قاعدهٔ حقوقی و منبع تشخیص حکم شرعی شناخته می‌شود و گاه به صورت یک اصل به طور مستقیم در ضمن دیگر منابع حقوق مطرح می‌گردد و به عنوان منبع تفسیری مورد استفاده قرار می‌گیرد. این منبع متحرک فقه و حقوق اسلام همچون دیگر منابع فقه و حقوق اسلام دارای ویژگی کاشفیت است؛ یعنی فقیه با بررسی آن همانند بررسی دیگر منابع در پی کشف اراده تشریحی خداوند است[1]. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که عرف دلیل مستقلی در مقابل کتاب، سنت، عقل و اجماع محسوب نمی‌گردد بلکه تنها کاشف از امضا و اقرار شارع است و در این صورت به سنت باز می‌گردد[2].

---

۱. ***درآمدی بر عرف***، ص ۸۸.

۲. ***الاصول العامة للفقه المقارن***، ص ۴۲۳.

حجیت عرف

پیرامون حجیت بحث‌های بسیار و استدلال‌های فراوانی شده است که از حوصله این مقدمه خارج است ولی آنچه باید به عنوان محصَّل این بحث بیان شود این است که هیچ‌یک از ادله‌ای که برای اثبات حجیت عرف، بدان استناد گردیده، یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع نمی‌تواند عرف را به عنوان دلیل مستقلی برای استنباط احکام شرعی به اثبات برساند؛ بلکه همان‌گونه که پیش از این بیان شد، حجیت عرف تنها به اعتبار کاشفیت آن از امضای شارع است. حال با این توضیحات اگر ملاک حکم شرعی در مورد غنا را تشخیص معنا و مفهوم آن توسط عرف بدانیم این سؤال به ذهن خطور می‌نماید که وقتی عرف‌ها با تغییر شرایط زمانی و مکانی و به اعتبار فرهنگ‌ها، نژادها و اقوام و ملل گوناگون تفاوت دارد، و اینکه غنا و موسیقی دارای کاربردهای متفاوتی است و هر ملت و قوم و منطقه‌ای آداب و رسوم خاص و موسیقی و آواز مخصوص به خود را داراست چگونه می‌توان احکام متناسب با هر یک را ذکر نمود؟!

حکم غنا

آنچه گذشت بحث پیرامون موضوع غنا بود. در اینجا برای تکمیل این مقدمه سخنی کوتاه دربارهٔ حکم غنا می‌آوریم.

شیخ انصاری در «مکاسب» شبهه وارده بر غنا را از سه جهت دانسته و می‌گوید:

و ربّما یجری علی هذا عروض الشبهة فی الأزمنة المتأخّرة فی هذه المسألة فتارةً من حیث أصل الحکم، و اخری من حیث الموضوع، و ثالثةً من اختصاص الحکم ببعض

الموضوع[۱].

همان‌گونه که موضوع غنا مورد اختلاف است، غنا از جهت حکم نیز مورد اختلاف قرار گرفته و می‌توان فقیهان را به سه گروه تقسیم نمود:

الف) گروهی غنا را مطلقاً حرام می‌دانند؛

ب) برخی آن را فی الجمله حرام دانسته ولی مواردی را از آن استثنا می‌نمایند؛

ج) گروهی دیگر غنا را حرام ندانسته و دلالتی برای آیات و روایات مبنی بر حرمت آن قایل نمی‌باشند.

از مواردی که به عنوان مستثنیات غنا از آنها یاد شده و آنها را اموری مباح و در مواردی مستحب می‌دانند باید از غنا در مجالس عروسی و در ایام سرور مثل عید فطر و قربان، غنا در قرآن و مراثی ائمه علیهم السلام و حدا و رکبانی نام برد. بعضی با استناد به روایات به مباح بودن همه یا پاره‌ای از آنها نموده‌اند و برخی دیگر به دلیل تعارض ادله مربوطه، حکم برائت را جاری می‌دانند. و به جهت آنکه این مباحث به تفصیل در ضمن رساله‌ها مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد در اینجا به همین اندک بسنده می‌گردد.

---

۱. *المکاسب*، ۲۹۸/۱.

ملاحظات

۱ـ این مجموعه مشتمل بر رساله‌هایی فقهی دربارهٔ غنا (خوانندگی) است. برخی از این رساله‌ها تک‌نسخه‌ای بوده و پاره‌ای دیگر دارای دو نسخه یا بیشتر است؛ مشخصات فهرست‌نگاری‌شدهٔ هر نسخه به تفصیل بیان گردیده و در تصحیح رساله‌هایی که بیش از یک نسخه دارد از روش تلفیقی استفاده شده و هیچ‌یک از آنها اساس قرار نگرفته است.

۲ـ واژه‌ها، عبارت‌ها و عنوان‌های نگارش شده در داخل قلاب [ ] و شماره‌گذاری‌های عددی و تقسیم‌بندی‌های الفبایی، جملگی توسط مصحح افزوده گردیده است.

۳ـ اسامی بعضی کتب و نیز برخی الفاظ؛ مانند ظاهراً، حینئذ و... که درمتن رساله‌ها به رمز یا اختصار ذکر گردیده، چنان‌که دأب علمای سلف به ویژه در کتب فقهی چنین بوده است، به‌طور کامل نوشته شده مگر در مواردی که تشخیص آنها ممکن نبوده است.

۴ـ ضرورتی برای تصحیح پاره‌ای اشتباهات نوشتاری دیده نشد؛ مانند مواردی که در تحریر نسخه به‌طور مکرر الف، دندانه و نقطه، کم یا زیاد آورده شده است.

۵ـ گاه واژه‌ها یا عبارت‌هایی که برای تعظیم، تکریم و بیان شأن و جلالت پروردگار متعال، پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام به‌کار رفته، متفاوت است و این مسئله بیان‌گر آن است که نسخه‌نگاران از پیش خود آنها را ذکر نموده‌اند، بنابراین به تمام این موارد اشاره نشده است.

۶ـ رموزی که در این مجموعه برای اشاره به هر یک از نسخه‌ها مورد استفاده قرار گرفته عبارت‌اند از:

ج: کتابخانه مجلس شورای اسلامی؛

د: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛

ر: کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی)؛

ل: کتابخانه ملک؛

م: کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)؛

ی: کتابخانه ملی.

۷ـ علامت «+» و «ـ» برای بیان افزوده‌ها و کاستی‌های نسخه‌هاست.

۸ـ از میان رساله‌های گردآوری شده، چون رساله منسوب به محمد رسول کاشانی در نقد نظریات و آرای فیض کاشانی و سید ماجد حسینی نوشته شده و این رساله استدلالی‌تر بوده و در آن از منابع بیشتری استفاده شده است؛ لذا تعلیقاتی در ذیل آن آمده و به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين

السيد محمّد المدعو بماجدبن ابراهيم
الحسينى (البحرانى)

ترجمة المؤلف

السيد محمّد (ماجد) بن ابراهيم الحسينى

عالم كبير محقق فى العلوم العقلية و الرياضية و الاسلامية، معاصراً للميرزا ابراهيم الخوزانى (م ١١٦٠) القاضى بالعسكر النادرى الذى كتب رسالة فى ردّ السيّد ماجد.

إنّه كان يقيم فى كاشان و له حلقات تدريسية تخرج منها جماعة من الطلاب، و عالج فى مؤلفاته على الأكثر موضوعات فلسفية معقّده. يظهر من مجموعة فيها بعض رسائله نسخها أحد تلامذته أنّه كان حيا فى سنة ١١٥٢ هـ ق و هذا متأخّر عن السيّد أبى على ماجدبن هاشم‌بن على‌بن مرتضى الصادقى الجدّ حفصى البحرانى المتوفى سنة ١٠٢٨ هـ ق استاد المحدث الفيض الكاشانى.

من تأليفاته: شرح دعاء عرفه، التحلل و التكائف الحقيقيان، نفى الهيولى، ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين، التشكيك فى الذاتيات، ماهية الزاوية، التحفة السليمانية و الحواشى على الاشارات و الشفا[١].

---

١. *مستدركات أعيان الشيعه*، ١٨٦/٩؛ *طبقات أعلام الشيعه*، ٦٢٨/٦؛ *الذريعه*، ٥٠٥/٢/ر ١٩٨٠ و ٤٤١/٣/ر ١٦٠٣؛ *تراجم الرجال*، ٣٢٣/٢/ر ١٥٠٦.

معرفی نسخه‌ها

۱ـ کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری): ۲۳۰/۳/ر۸۱۵۱

ایقاظ النائمین و ایعاظ الجاهلین، از سید محمد معروف به سید ماجد بحرانی[۱] در موضوع غنا (خوانندگی) و حکم آن است. (ذریعه ۵۰۵/۲) نام کتاب و مؤلف در دیباچه هست.

آغاز: **بسمله. حمد له... أمّا بعد فیقول... محمّد المدعو بماجد ابن ابراهیم الحسینی: هذه رسالة الفقها فی تحقیق حال الغناء... مرتّبة علی مقدمة و مقصدین و خاتمة و سمیتها....**

انجام: **یغفر لکم ذنوبکم. هذا آخرما أردنا ایراده. و الحمد للّه أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.**

ش ۳ دفتر، ۹۶ پ ـ ۱۱۵ ر، بهمان نستعلیق شماره پیشین، از روی نسخه خوانده شده بر مؤلف، أدام اللّه مجده در کاشان، در سه‌شنبه ۱۱ع ۲ ـ ۱۱۵۱ ق. نوشته شده است. ۲۰ سطر ۷ × ۱۶.

۲ـ کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی) $\frac{۲۱}{۱}$ /۱۸۰/ر۱۱۴۹۷

ایقاظ النائمین و ایعاظ[۲] الجاهلین از محمد ماجدبن ابراهیم حسینی (قرن ۱۱ هـ ق).

رساله‌ای است استدلالی و تحقیقی مشتمل بر مقدمه و خاتمه و دو مقصد به

---

۱. در فهرست بحرینی نوشته شده است.

۲. در فهرست به اشتباه ایقاظ آمده است.

شرح ذیل:

المقدمة: فی عدة مسائل اصولیة، لغویة و فلسفیة.

المقصد الاول: فی ذکر الأحادیث الواردة.

المقصد الثانی: فی ذکر الاقوال فی الغناء و الادلة علی احکامها.

مؤلف با استناد به روایات به طور کلی حرمت غنا را هرچند در تلاوت قرآن باشد، مسلم دانسته[1] ولی به صوت حسن در تلاوت بسیار تأکید نموده است.

آغاز: **بسمله، حمدله... أما بعد فیقول المفتقر ـ الی رحمة اللّه الملك الغنی ـ محمد المدعو بماجدبن ابراهیم الحسینی.**

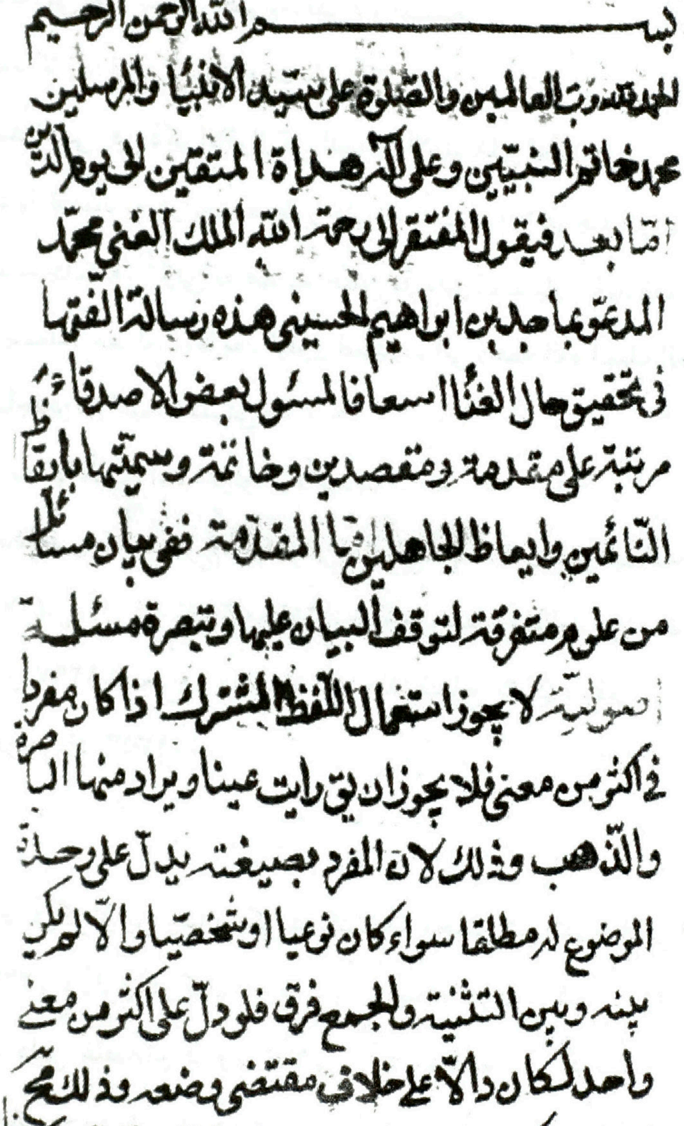
انجام: **یا ایّها الّذین امنوا قولوا قولاً سدیداً....**

خط: نستعلیق، کتاب: فرج‌اللّه کهرانی، تاریخ کتابت: قرن سیزدهم هجری، کاغذ: نخودی، ۱۷ س، ۱۳ گ ۲۰/۵ × ۱۲/۵، نسخه توسط عبدالغنی‌بن محمد حسینی شیروانی در ۱۲۹۷ تصحیح و مقابله شده، جلد: تیماج مشکی، وقفی به وسیله آقای تقدیسی در مرداد ۱۳۵۳.

*** تذکر**

دو نسخه دیگر از این رساله یکی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ش ۲) به شماره ۲۲۴۲ و دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۰۹۲ موجود است که به دلیل غلط‌های فراوان املایی مورد استفاده قرار نگرفت. افزون بر این نسخه کتابخانه مجلس از اول، وسط و آخر افتادگی دارد، و فهرست‌نویس به اشتباه آن را به فیض کاشانی یا محقق سبزواری نسبت داده است.

۱. او نه‌تنها تغنی در قرآن را جایز می‌داند بلکه اعتقادی به حرمت ذاتی غنا ندارد.


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد الانبيا والمرسلين
محمد خاتم النبيين وعلى آله هداة المتقين الى يوم الدين
اما بعد فيقول المفتقر الى رحمة الله الملك الغني محمد
المدعو بماجد بن ابراهيم الحسيني هذه رسالة الفتها
في تحقيق حال الغنا اسعافا لمسؤول بعض الاصدقاء
مرتبة على مقدمة ومقصدين وخاتمة وسميتها بايقاظ
النائمين وايعاظ الجاهلين اما المقدمة ففي بيان مسائل
من علوم متفرقة لتوقف البيان عليها وتبصرة مسئلة
اصولية لا يجوز استعمال اللفظ المشترك اذا كان مفردا
في اكثر من معنى فلا يجوز ان يقال رايت عينا ويراد منها الباصرة
والذهب وذلك لان المفرد بصيغته يدل على وحدة
الموضوع له مطلقا سواء كان نوعيا او شخصيا والا لم يكن
بينه وبين التثنية والجمع فرق فلو دل على اكثر من معنى
واحد لكان دالا على خلاف مقتضى وضعه وذلك ممتنع
لامتناع كون دلالة هذه على معانيها الا بحسب الوضع لكونها

تصوير صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه ربّ العالمين و الصّلاة على سيّد الأنبياء و المرسلين محمّد خاتم النبيين و على آله هداة المتقين الى يوم الدين. أمّا بعد فيقول المفتقر الى رحمة اللّه لملك الغنى محمّد المدعو بماجدبن ابراهيم الحسينى: هذه رسالة ألّفتها فى تحقيق حال الغناء إسعافاً لمسؤول بعض الأصدقاء، مرتّبة على مقدّمة و مقصدين و خاتمة، و سمّيتها بايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين.

[مقدمة]

أمّا المقدمة ففى بيان مسائل من علوم متفرّقة لتوقّف البيان عليها و تبصرة:

١ـ مسألة اصولية

لا يجوز استعمال اللفظ المشترك إذا كان مفرداً فى أكثر من معنى فلا يجوز أن يقال: رأيت عيناً و يراد منها الباصرة و الذهب[1]، و ذلك لأنّ المفرد بصيغته يدلّ على وحدة الموضوع له مطلقاً سواء كان نوعيّاً أو شخصيّاً، و الّا لم يكن بينه و بين التثنية و الجمع

---

١. ر: الذهب و الباصرة.

فرق، فلودلّ على أكثر من معنى واحد لكان دالاً على خلاف مقتضى وضعه و ذلك محال لامتناع كون دلالة هذه على معانيها الّا بحسب الوضع لكونها وضعية. و أمّا ما ذهب اليه[۱] بعض الفضلاء من جوازه بطريق المجاز دون الحقيقة، و توهّم أنّ علاقة التجوز ثابتة[۲] بينهما و هى علاقة الكلّ و الجزء، و الكلّ عبارة عن كلّ واحد من المعانى من حيث انّه وحدة، و الجزء عبارة عن كلّ واحد بشرط الغاء قيد الوحدة ففى غاية السقوط لانّه ان أراد به أنّ اللفظ موضوع لكلّ واحد منها وحده بمعنى[۳] أنّه بحسب هذا الوضع موضوع لهذا المعنى دون غيره فهو مسلّم، لكن لا يلزم منه[۴] أن يكون مفهوم دون غيره أو ما يلازمه أعنى وحده جزء من المعنى الموضوع له، و إن أراد أنّ الواضع وضع هذا اللفظ بإزاء مجموع هذين المعنيين فهو ممنوع، و الوجدان يحكم بخلافه، إذ يكفى للوضع ملاحظة الواضع معنى الموضوع له من غير تعرض لما سواه، فضلاً عن أن يجعله[۵] جزءً لمفهوم اللفظ، و يلزم على هذا أن لا يكون لفظ موضوعاً لمعنى بسيط، إذ كلّ معنى يكون مقيّداً بهذا القيد حتى النقطة و الوحدة. و أيضاً يجب أن يدلّ كلّ لفظ على معنى الوحدة دلالة[۶] تضمّنيّة كدلالة لفظ الانسان على الحيوان فقط حتى لفظ الوحدة على الوحدة، و ظاهر أنّه ليس كذلك، و أيضاً من أين علم هذا القائل أنّ كل من وضع لفظاً بازاء معنى اعتبره[۷] مع قيد الوحدة و جعله موضوعاً له لهذا اللفظ؟

فإن قيل: أليس الواضع وضع هذا[۸] اللفظ لهذا المعنى فقط فصدق قول القائل إنّه[۹] وضع لهذا المعنى المقيّد بقيد الوحدة؟!

---

۱. ر: ـ اليه.
۲. ر: ثابت.
۳. م ـ بمعنى.
۴. ر: ـ منه.
۵. ر: ان يجعل.
۶. ر: دلالته.
۷. ر: اعتبر.
۸. ر: هذا.
۹. ر: ـ انه.

قلنا: يتحقّق صدق وضعه لهذا[۱] المعنى فقط بعدم وضعه إيّاه لمعنى آخر، لا بوضعه لهذا المعنى المقيّد بقيد أن لا يكون معه آخر و هو ظاهر.

۲ـ مسألة اخرى اصولية

لا تعارض بين القطعيّات لإمتناع تعارض أدلة الكتاب و السنة بعضها بالنظر[۲] إلى بعض في نفس الأمر، بل التعارض إنّما يمكن أن لا يتحقق بين الظنّيات كالأخبار الآحاد بعضها بالنسبة الى بعض، أو بينها و بين المتواترات القطعيّه بكلا[۳] الوجهين، أو بأحدهما، و قلّما يوجد الاحتمالان الأخيران بخلاف الأوّل، إذا التعارض بينها[۴] كثير، و حينئذ إمّا أن يمكن التوفيق بينهما[۵] أو لا، فإن أمكن وجب سواء كان أحد الطرفين أرجح بأحد وجوه التراجيح المذكورة في مظانه أو لا، و ذلك لأنّ الأخبار الآحاد إنّما يفيد الظن، و وجوه التراجيح يفيد غلبته، و هي لا ينفي احتمال صحة الطرف المرجوح، إذ ربّما كان هذا الطرف صحيحاً، فلهذا ترى المحدّثين يبذلون جهدهم في الجمع بين النصوص المتخالفة و يتكلّفون في بيان التوفيق غاية التكلّف. و لو لم يراع هذا الطريق يلزم طرح كثير[۶] من الامارات بمحض التعارض بين ظواهرها من غير داع يدعوه، و سبب يقتضيه. و إن لم يكن التوفيق بينها، يعتبر الراجح و يطرح المرجوح.

و إن كانت متساوية في الجميع و يعبر عنه بالتعادل فهذا ممّا اختلف فيه، فذهب الاكثرون إلى أنّ للمجتهد العمل بالتخيير بأيّ الطرفين شاء لئلّايقع تضييع الامارتين رأساً، و حكم الآخرون بتساقطهما و التمسك بالبرائة الأصلية لانّ التخيير يفضي الى

۱. ر: + اللفظ.
۲. ر: ـ بالنظر.
۳. ر: ـ لكلا.
۴. م: بينها.
۵. همان.
۶. ر: كثيراً.

الترجّح المحال، بمعنى أنّه لا يمكن وقوع التخيير للمجتهد[۱]، و كون الأمارتين بالنظر اليه متساويتين من غير رجحان أحدهما على الآخر. و أمّا كونهما متساويين[۲] فى الواقع فمّما لا سبيل إلى العلم به، بل نعلم عدم تساويهما فى الواقع، إذ نعلم بالضرورة عدم التناقض[۳] بين أقوال النبىّ و الائمّة المعصومين ـ عليهم السّلام ـ بحسب الواقع، و هذا قول سديد و رأى متين.

۳ـ مسألة فلسفية

كما أنّ الانواع مدركات البصر أحكام متباينة و آثار متخالفة بعضها يوجب السرور و الانبساط كما فى رؤية الألوان التى تسرّ الناظرين، و الأزهار و الأوراد و الرياحين، و بعضها يورث الرحم و الانعطاف كما فى رؤية سقيم متروب، و بعضها يورث البكاء كما فى رؤية قتيل مصلوب، و بعضها يورث الإغماء كما فى تلقى عدوّ قاهر و سبع هائل دفعةً، و بعضها يهيّج الشهوات كالنظر إلى المرأة الحسناء، و بعضها يورث الضحك كرؤية حركات أصحاب السخر[۴] و المجون، و بعضها يورث الانزجار عن زخارف الدنيا و الشوق الى النعيم العقبى كما فى رؤية الزاهدين و عبادة الخاضعين، و قس عليها سائر ما لم يذكر. كذلك مدركات السمع من النغمات لها أحكام متباينة و آثار متخالفة، و بعضها يورث السرور و الانبساط، و بعضها يورث الضحك و بعضها يورث البكاء، و بعضها يهيّج الشهوات و يزيّن السيئات، و بعضها يورث الانزجار عن عالم الحس، و بعضها يورث الغشى و الاغماء[۵]، و آثار هذه أشدّ و أكثر من مدركات البصر[۶] لكون

---

۱. ر: المجتهد.
۲. ر: متساويتين.
۳. ر: الناقض.
۴. ر: السّحر.
۵. صنف الكندى الالحان حسب تأثيرها فى النفس الى ثلاثة صنوف:

←

مادّتها ألطف من مادّة مدركات البصر(۷) و أقرب الى البرزخ بين العالمين. و بالجملة لها آثار غريبة و تأثيرات عجيبة حتى أنّ الحذّاق من أطباء اليونان كانوا يعالجون الأمراض المخوفة كالدقّ(۸) و أمثاله بالنغمات و الألحان(۹). و للموسيقيين فى بيان خواصها و تأثيراتها مصنفات.

[موضوع علم الموسيقى]

و موضوع علم الموسيقى هو الصوت المعروض للمناسبات العدديّة من حيث انّه معروض للمناسبات العدديّة أو الأعداد الموجودة فى المادّة أعنى الصوت، و المآل واحد، فيبحث فيه عن كيفية مناسبات اللحون(۱۰) و اتفاقها و كيفية تأليفها و اختلافها. و بالجملة يبحث فيه عن كيفية الاتفاق و الاختلاف(۱۱).

←

۱) اللّهوى و الطربى و التلذّذى و التنعّمى، و هى الالحان المطربة.

۲) للجرأة و النجدة و البأس و الإقدام، و هى الالحان الجرئية.

۳) للبكاء و الحزن و الفرح و الرقاد، و هى الالحان الشجية. (***الكافى فى الموسيقى، رسالة موسيقى الكندى***، ص ۲۸.)

و قسّم الارموى النغمات حسب تأثيرها فى النفس الى ثلاثة اقسام فقال: إعلم أنّ كلّ شدّ من الشدود له تأثير فى النفس ملذّ إلّا أنّها مختلفة:

فمنها ما يؤثر قوةً و شجاعةً و بسطاً، و هى ثلاثة: عشاق و نوى و بوسليك، و لذلك فإنّها تلائم طباع الترك و الحبشة و الزّنج و سكّان الجبال.

فأمّا راست و نوروز و عراق و اصفهان فإنّها تبسط النفس بسطاً لطيفاً.

و أمّا بزرگ و راهوى وزير افكند و زنكوله و حسينى فتؤثر نوع حزن و فتور. (***كتاب الأدوار فى الموسيقى***، ص ۱۸۵.)

۶. ر: البصرى.

۷. همان.

۸. ر: + و السّل.

۹. ***الاشارات و التنبيهات***، ۳۸۳/۳؛ ***بهجة الروح***، ص ۳۲-۳۱.

۱۰. ر: عن كيفيات اللحون.

۱۱. تعريف الموسيقى و موضوعه:

قال الفارابى فى الموسيقى الكبير (ص ۴۹-۴۷): فلفظ الموسيقى معناه الألحان، و اسم اللحن قديقع على

←

و بيّنوا أنّ تحقق الأعداد المذكورة إنّما يتحقق بالتراجيع، فإن كان الصوت على استقامته من غير ترجيع يكون واحداً[1] فإذا رجع بترجيع واحد صار إثنين و إذا رجع بترجيعين صار ثلاثة و هكذا. و هذا كالحركة فإنّها ما دامت على استقامتها تكون واحدةً، و إذا انعطفت أو رجعت تصير متعددةً.

و بيّنوا فيه أنّ النغمات إذا كانت متناسبة تكون حسنة، و إن كانت مختلفةً كانت قبيحةً. و أمّا إذا لم تكن[2] مشتملةً على المناسبة أو المخالفة لم تتصف[3] بالحسن و القبح بل تتّصف[4] بأمر آخر كالحدة و مقابلها. و من أراد زيادة الاطلاع فليطالع مصنفاتهم «و لا ينبّئك مثل خبير»[5]. و إنّما مقصودنا فى هذه الرسالة التنبيه على أنّ حسن الصوت إنّما يتحقق بمناسبات عددية فيه و هى موقوفة على تحقق التراجيع، و هذا

←
جماعة نغم مختلفة رتب ترتيباً محدوداً، و قد يقع أيضاً على جماعة نغم الّفت تأليفاً محدوداً، و قرنت بها الحروف التى تركّب منها الألفاظ الدالة المنظومة على مجرى العادة فى الدلالة بها على المعانى، قد يقع أيضاً على معان آخر غير هذه ليس يحتاج اليها فيما نحن بسبيله. فالمعنى أوّل من هذين إمّا اعم من الثانى و إمّا شبه مادة له، فإنّ الاوّل هو جماعة نغم تسمع من حيث كانت، و فى أىّ جسم كانت، و الثانى هو جماعة نغم يمكن أن تقترن بها الحروف التى تركب منها ألفاظ دالة على معان، و هذه هى الاصوات الانسانية التى تستعمل فى الدلالة على معانى المعقولة و بها تقع المخاطبات...

صناعة الموسيقى بالجملة هى الصناعة التى تشتمل على الألحان و ما بها تلتئم و ما بها تصير أكمل و أجود. و الصناعة التى يقال إنّها تشتمل على الالحان: منها ما اشتمالها عليها أن توجد الألحان التى تمت صياعتها محسوسة للسامعين، و منها ما اشتمالها عليها أن تصوغها و تركبها فقط و إن لم تقدر على أن توجدها محسوسة.

قال ابن سينا فى الشفاء (شرح الموسيقى من كتابى الشفاء و النجاة: ص ۲۷): فالموسيقى علم رياضى يبحث فيه عن أحوال النغم من حيث تأتلف و تتنافر، و أحوال الازمنة المتخللة بينها، ليعلم كيف يؤلف اللحن، و قد دلّ حد الموسيقى على أنّه يشتمل على بحثين:

أحدهما: البحث عن أحوال النغم انفسها، و هذا القسم يختص باسم التأليف.

و الثانى: البحث عن أحوال الازمنة المتخللة بينها، و هذا البحث يختص باسم على الايقاع.

١. ر: واحد.
٢. ر: لم يكن.
٣. ر: لم يتصف.
۴. ر: يتصف.
۵. فاطر/۱۴.

أمر ظاهر علی من له أدنی تأمّل فی حال الأصوات فانّه یجد أنّ الصوت المستقیم من غیر ترجیع لایتّصف بشیء من الحسن و القبح، و بالجملة مدارهما[۱] بالمناسبة و المخالفة العددیتین[۲].

تنبیه

و إنّما کانت المناسبة المذکورة سبباً للحسن و البهاء إذ بها یتحقق جهة الوحدة بین الامور الکثیرة المتغایرة المتباینة، و هذه ممّا یحسّنها و یزیّنها و بها یرجع تعدیل فضائل الصفات، و لها شأن عظیم و یترتب علیها آثار شریفة. و أمّا انّه لِمَ کانت جهة الوحدة بینها[۳] سبباً للحسن و البهاء فهو من أسرار یکشفها العلم الالهی، و لیس هذا المقام موضع بیانه و بالجملة جهة الوحدة بین الکثیرین المعبّر عنها بالمناسبة، أو الموافقة، أو المؤالفة[۴]، أو ما یجری مجراها یؤدی الی الحسن و الجمال و لیس سبب الحسن الصوری إلّا التناسب بین الأعضاء و توافقها، و حسن الصحبة إلّا الموافقة فی جمیع الاحوال، و لهذا السر[۵] حثّ الشارع علی المواظبة علی الجمعة و الجماعات إذ بها یتحقق الإئتلاف بین أفراد النوع المقتضی لحسن المعاش و حفظ التمدن علی احسن وجه و بهذا یظهر سرّ ما ورد فی الخبر من أنّ الغیبة أشدّ من الزّنا، لانّ الأُولی تؤدّی الی الفُرقة المنهیة عنها، و الثانی الی الأُلفة المنهیة عنها و الأُلفة خیر من الفُرقة، و إن کان الزّنا باعتبارات أُخر أشدّ نکالاً و أعظم وبالاً منها، لأدّائه الی افتراقات و شرور کثیرة.

و یرشدك الی حسن المناسبة و بهائها أنّ حکایة الصور القبیحة و الأصوات الکریهة

---

۱. ر: مدارها.

۲. م: العددیین.

۳. ر: بینهما.

۴. ر: ـ أو المؤالفة.

۵. م: هذا سر.

ممّا تميل[۱] اليها الطباع و تلتذّ بها و إن كانت تتنفر[۲] عن المحكى عنها، و هذا سرّ جعل اللّه أعضاء الاطراف إثنين إثنين كالحاجبين و العينين، و التوحيد[۳] التى وقعت فى البين لئلايكون أحد الطرفين فى كمال المباينة مع الطرف الآخر المؤديّة الى قبح الخلقة، و لهذا يبذل البنّاؤن جهدهم[۴] فى بناء الدار على موافقة اطرافها و يعبّرون عنها[۵] فى عرفهم بالقرينة[۶]. ولو قصدنا تبيين هذا المطلب الأعلى لطال بناء الكلام، و إنّما غرضنا التنبيه على أن حسن الصوت لا يتحقق إلّا بتحقق[۷] جهة الوحدة بين أجزائها، و لا يتحقق الأجزاء الّا بالترجيع، ذكرنا شطراً من هذه للإيضاح و التبيين و هو واضح بحمداللّه تعالى، و يدل عليه حديث أبى بصير فإنّه صريح فى أنّ الصوت الحسن صوت مترجّع مطرب و سيأتى ذكره.

و أمّا الظاهريون من المتفقّهه المقتصرون على تعلم الفروع لمّا وجدوا فى الأخبار الحض[۸] على قراءة القرآن بالصوت الحسن و ذمّ قراءته بالغناء، و وجدوا أحاديث فى ذمّ الغناء و زعموا أنّ الغناء المنهى عنه، الغناء بالمعنى اللغوى و هو يشتمل على ترجيع الصوت، فزعموا أنّ كل صوت مترجّع مطرب حرام، فلابد أن يكون الصوت الحسن خالياً عن الترجيع، و تحيروا فى أمره و لم يهتدوا اليه سبيلاً و هذا ظن فاسد كما عرفت و ستعرف، و لذا إذا سئلوا عن شرح اسم الصوت الحسن يتبلبلون فى بيانه، فتارةً يقرؤون آية من القرآن و يقولون هذا الصوت الحسن و بعد اللّتيا و التى لم يعرفوا أنّ شرح الاسم يفيد مفهوماً كلياً، و صوتهم هذا أمر شخصى عينىّ[۹]، و بينهما بون بعيد. و تارةً يقولون:

۱. ر: يميل.
۲. ر: متنفرة.
۳. م: توحيد.
۴. ر: البناء جهده.
۵. ر: ـ عنها.
۶. ر، م: قرنيّه.
۷. ر: ـ إلّا بتحقق.
۸. ر: الحص.
۹. ر: ـ عينى.

ما یستحسنه الطباع من غیر ترجیع. و قد عرفت أنّ الصوت الخالی عن الترجیع لا یتّصف بالحسن. و تارةً یدعون البداهة فی أمره و لم یعلموا أنّ البداهة و النظر ممّا یتعلّق بالمعانی، و شرح الإسم ممّا یتعلّق بالألفاظ.

۴ـ مسألة لغویة

الغناء لغةً تطریب الصوت، و الطرب: الفرح و الحزن، أو سببهما فهو من لغة الأضداد، نص علیه فی القاموس و خصّصیه بعضهم بالفرح و استضعفه فیه[۱]. و قال بعض الفضلاء: «و من العامة من فسّره بتحسین الصوت و یظهر ذلک من بعض عبارات أهل اللغة[۲].» انتهی.

و فسر بنفس الترجیع المطرب، و هو و ما فی القاموس واحد بالمآل و یلزمهما ما نقله بعض الفضلاء لانّ الصوت المطرب بکلا معنییه لا ینفک عن الحسن، و هو لا ینفك عن[۳] الترجیع لما عرفت فی المسألة الفلسفیة، فکلّ صوت مرجع مطرب یکون غناء بحسب اللغة، و جمیع النغمات و الألحان التی یبحث عنها فی علم الموسیقی غناء بحسب اللغة، لصدق الحدّ اللغوی علیها سواء کانت من الملهیات أوْ لا، و سواء کانت مختصةً بطائفة دون اخری، و سواء کانت مما یتغنّی به فی الأعراس أو فی التعزیة، فإنّ جمیعها غناء لغوی.

و بعض الفقهاء[۴] فسّره بالصوت المرجع مطلقاً. و حاول تصویره بترقیم ألفات هکذا آءآءآء ثمّ تشعبت منه آراء سخیفة و أقوال رذیلة لا یلیق بذوی المروءات التعرض

---

۱. *القاموس المحیط*، ۹۷/۱. ۲. *کفایة الأحکام*، ص ۸۵.

۳. ر: من.

۴. لعل مقصوده من بعض الفقهاء یکون العلامة الحلی، لأنّه یقول فی القواعد (۴۹۵/۳): «هو ترجیع الصوت و مده.»

لذكرها، و الشجرة تنبىء عن الثمرة، فاضبط و تثبت عسى أن ينفعك هذه المسألة فى المقصود.

* تبصرة

كان الشايع فى زمن الجاهلية و بعد ظهور الاسلام تعليم الجوارى بالألحان و النغمات الملهية التى تزينها التصدية و ضرب الدفوف و العيدان و البرابط و الجراب، و كانوا يضعون عليها جزية معينة، و كان شغلهن من الصباح الى الرواح التغنى بالأصوات، و استعمال آلات اللهو لجذب الفساق[۱] الى أنفسهنّ و تحصيل ما قرّر عليهنّ سادتهنّ و إن كانت أكثرهن كارهات، و كان هذا الأمر الشنيع من أعظم[۲] مكاسبهم و قد حذرهم اللّه[۳] تعالى عنه بعد ظهور الاسلام بقوله عزّ من قائل: «و لا تكرهوا فتياتكم على البغاء إن أردن تحصّناً[۴].» و كان من زينة مجالسهم تغنىّ القينات و ضربهن العيدان. و بلغ هذا الأمر الشنيع فى زمن دولة ملوك بنىامية و بنىالعباس حدّ الإفراط لتوغّلهم فى تحصيلها و شدة حرصهم على استماع[۵] أصواتها، و تابعهم الرعايا فى سلوكهم، و الناس على دين ملوكهم «إلّا الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات و قليل ما هم»[۶]، و بلغت قيمتهنّ ثلاث آلاف دينار و أكثر كما يشهد به التواريخ[۷]، و صارت فى التغنى[۸] بالملهيات بعضها إلى حدّ لم يبلغ الى ذلك الحدّ مهرة الرجال فى هذا الفن كما روى عن اسماعيل بن الجامع و هو من فحول ارباب التغنّى بالملهيات من التراكيب المعروفة فى زماننا هذا بالتصانيف و كان استاداً ماهراً فى ضروب[۹] آلات اللّهو جميعاً، و كانت له اختراعات و

---

۱. ر: + اليهن.
۲. ر: عظيم.
۳. ر: و قد حذر الله.
۴. النور/۳۳.
۵. ر: استعمال.
۶. ص/۲۴.
۷. *الاغانى*، ۳۱۸/۶.
۸. م: بالتغنى.
۹. ر: ضرب.

تصنيفات، كلّ واحدة منها فى ضمن خصوص بعض الأشعار دون الآخر ـ أنّه لمّا قدر عليه[۱] رزقه ارتحل من مكة قاصداً حضرة الرشيد فى بغداد فلمّا ورد مدينة استمع من جارية مارّة قدّامه لم يسمع مثله قطّ، فالتمس منها التّعلم فأبت حتى أعطاها[۲] ثلاث دراهم و تعلّم منها، فلمّا ورد بغداد[۳] أدرك حضرة الرشيد و تغنّى بما تعلم منها، أعطاه ألف دينار و إلتمس منه الإعادة، فلمّا تغنّى به ثانياً أعطاه أيضاً ألف دينار، ثمّ قال له: تغنّ بما أحسنت، فتغنّى طول اللّيل بالتركيبات و الأصوات المخترعة له و لغيره، فلم يعطه شيئاً، فقال له الرشيد آخر الليل: قد اتعبت كثيراً فإن لم يكن عليك شاقّاً تغنّ[۴] بالصوت الأوّل، فتغنّى به فأعطاه أيضاً ألف دينار[۵]. و كذا نقل عن صدقة المكنّى بأبى مسكين إنّه تعلم من جارية سوداء بالمدينة صوتاً بأربعة دوانق من فضة. فلمّا تغنّى به عند الرشيد. ابتهج غاية الابتهاج و أعطاه خمسة آلاف[۶] دينار. و أمثال هذه الأخبار أكثر من أن تحصى.

و بالجملة شيوع التغنى بالملهيات من الأصوات بلغ حدّاً حتى صار اطلاق الغناء على هذا الفرد حقيقة عرفية، و هذا يظهر لمن تتبّع التواريخ و السير، فالمراد من الغناء فى الأحاديث التى وردت فى ذمّه إنّما هو الغناء العرفى أعنى الأصوات الملهية التى يزينها ضرب آلات اللهو و التصدية و الرقص، و المراد منه فى الأحاديث التى وردت فى اباحته و مدحه إنّما هو الغناء بالمعنى اللغوى، و نبيّنه حق التبيين فى أثناء ذكر الأحاديث خصوصاً حديث ابن سنان بحيث يرتضيه العاقل المنصف و يقبله الجاهل المتعنّت لظهور شأنه و سطوع برهانه إن شاء اللّه العزيز.

---

۱. ر: ـ عليه.
۲. م: فاعطاها.
۳. م: + و.
۴. ر: تغنى.
۵. *الاغانى*، ۲۹۹/۶–۲۹۸.
۶. ر: خمس الف.

[تبيين حال الغناء فى المقصدين]

المقصدالاوّل فى ذكرالأحاديث الواردة فى‌باب الغناء وتحقيق ماهوالمراد منها:

۱ـ منها ما رواه على‌بن جعفر عن أخيه قال: و سألته عن الغناء هل يصلح فى[۱] الفطر و الأضحى و الفرح؟

قال: لا بأس به[۲] ما لم يعص به[۳].

۲ـ و فى الكافى عن أبى‌بصير قال: قلت لأبى جعفرعليه‌السلام إذا قرأت القرآن: فرفعت صوتى جاءنى الشيطان فقال: إنّما ترائى بهذا أهلك و الناس؟!

قال: يا أبا محمد إقرأ قراءة بين القراءتين تسمع أهلك و رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن يرجّع به ترجيعاً[۴].

أقول: هذا صريح فى استحباب التغنّى بالقرآن بالمعنى اللغوى، و تصريح بأنّ الصوت الحسن يشتمل على الترجيع، و الصوت المشتمل على الحسن و الترجيع مطرب بالضرورة، فيكون الصوت الحسن غناء بالمعنى اللغوى إذ لا معنى له إلّا الصوت المرجّع المطرب، فهوعليه‌السلام أمر بالتغنّى بالقرآن، و ليت شعرى أنّ المحرّمين كيف يسوّغون لأنفسهم طرح أمثال هذا الحديث[۵] و أىّ ضرورة دعتهم اليه مع أنّه نص على صحة أكثرها[۶] بل بلغت حدّ التواتر بالمعنى، و كيف غفلوا عن[۷] تفريع الصوت الحسن على الترجيع، بل عن تعليل الترجيع بكون لصوت الحسن محبوباً للّه تعالى فى قولهعليه‌السلام حيث قال: «و رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن يرجّع به ترجيعاً» فحكموا

---

۱. ر، م: + العيد.
۲. ر، م: ـ به.
۳. *قرب الاسناد*، ۲۹۴/ر۱۱۵۸؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۴۸)۵.
۴. *الكافى*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵. (اختلف بعض الفاظه بما يكون فى الكافى.)
۵. ر: طرح هذه الاحاديث.
۶. ر: مع أنّها نص صحت اكثرها.
۷. م: من.

بأنّ الصوت الحسن صوت خالٍ عن الترجیع فانتحله کلّ خلف عن سلف، و لا یتدبّرون فی هذا الحدیث و أمثاله فیتفوّهون بما یشتهون، و یتقوّلون علی اللّه و رسوله و هم لایشعرون.

و بالجملة قد ثبت[۱] بالدلیل العقلی و النقلی أنّ الصوت الحسن صوت مرجّع مطرب، و کلّ صوت کذلک فهو غناء لصدق حدّه علیه فی حاقّ ماهیّته و صرف هویّته.

۳ـ وفیه عنه، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال النّبی صلی الله علیه و آله: إنّ من أجمل الجمال الشعر الحسن للمرء، و نعم النعمة الصوت الحسن[۲].

۴ـ و فیه عن ابن سنان، عن أبی عبداللّه[علیه السلام] قال: قال النبیّ صلی الله علیه و آله: لکلّ شیء حلیة و حلیة القرآن الصوت الحسن[۳].

۵ـ و فیه عن أبی عبداللّه علیه السلام: لم یعط امتی[۴] أقلّ من ثلاث: الجمال، و الصوت الحسن، و الحفظ[۵].

۶ـ وفیه عن أبی عبداللّه علیه السلام: ما بعث اللّه عزّوجلّ[۶] نبیّاً إلّا حسن الصوت[۷].

أقول: و السّر فیه أنّ حسن الصوت تابع لاعتدال المزاج کما برهن فی موضعه، و مزاج الأنبیاء من أعدل الأمزجة!

۷ـ و فیه عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: کان علی بن الحسین علیهما السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن و کان السقّاؤون یمرّون فیقفون ببابه یسمعون[۸] قراءته. و کان أبوجعفر علیه السلام

---

۱. ر: قد ثبتت.
۲. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۸ (قال فی الکافی: «إنّ من أجمل الجمال الشعر الحسن و نغمة الصوت الحسن.» و یکون ما فی المتن مطابقاً علی بعض النسخ).
۳. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۹؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.
۴. ر، م: النبی.
۵. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۷ (لم یذکر هذه الروایة فی نسخة ر).
۶. ر، م: ـ عزّوجلّ.
۷. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۰.
۸. ر، م: یستمعون.

أحسن الناس صوتاً[۱].

۸ـ و فيه عن على‌بن محمد النوفلى، عن أبى الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت فقال: إنّ على‌بن الحسين عليهما السلام كان يقرأ القرآن فربّما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته و إنّ الامام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله الناس من حسنه.

قلت: و لم يكن رسول اللّه صلى الله عليه و آله يصلى بالناس و يرفع صوته بالقرآن؟!

فقال: إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله كان يحمل الناس من خلفه[۲] ما لا يطيقون[۳] [۴].

أقول: انظروا معاشر العقلاء الى هذه الأحاديث المفيدة لتأكّد استحباب قراءة القرآن بالصوت الحسن، ثم انظروا الى وصف فرط حسن صوت الامام من وقوف السقّائين و صعق المارّة، و اسماع رسول اللّه صلى الله عليه و آله من خلفه بقدر طاقتهم لا ما فى قدرته لئلّا يهلكوا من فرط حسنه، ثم تأمّلوا بعين الانصاف و تجنّبوا عن التعصب و الاعتساف أنّه هل يمكن أن يكون صوت بالغاً فى الحسن و البهاء حدّاً يصعق السامعين و هو على استقامته من غير ترجيع و إلّا فَلِمَ لم يكن حال محاورته و تكلّمه عليه السلام كذلك؟ و هل يمكن أن يدعى أحد أنّ تكلّمه عليه السلام كان مصعقاً؟ و هل ورد خبر أنّه عليه السلام كان يتكلّم بالصوت الحسن؟ و ما ذلك إلّا لأنّ التكلّم يكون على استقامته و القراءة على الترجيع، و إلّا فما الفرق؟! فقد ثبت أنّ الرّسول و الائمّة عليهم السلام كانوا يقرؤون القرآن بالصوت الحسن المترجّع[۵]، فلننظر أنّ حدّ الغناء اللغوى هل يصدق على هذه القراءة أم لا؟

فنقول تأكيداً لما سبق و تنبيهاً لمن غفل: هو كما مرّ مراراً، عبارة عن الصوت المترجّع المطرب، و قراءتهم عليهم السلام يصدق عليها أنّها صوت، و هو ظاهر، و كذا أنّها مترجّع لما

---

۱. *الكافى*، ۶۱۶/۲/ر۱۱؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴.
۲. ر، م: ـ من خلفه.
۳. ر، م: ما يطيقونه.
۴. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۵)۲.
۵. ر: المرجع.

عرفت، و لا شك فی کونها مطرباً بأحد المعنیین لالتذاذ بعضهم عند سماعها فیقف کالسقائین، و صعق بعض الآخر کالمارّه، فیصدق علی قراءتهم الغناء بمعنی اللغوی أعنی الصوت المترجّع المطرب. و أمّا الغناء بمعنی العرف الطارئ بمعنی الألحان و النغمات الملهیة المهیّجة للشهوات، المزیّنة للسیئات التی یزیّنها التصدیة و ضرب الدّفوف، و تتصدّیها[۱] القینات لجذب الفساق من الرجال الی أنفسهنّ فلا یجوز التغنّی بها مطلقاً، فضلاً عن تغنّی القرآن بها، و نهی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و الائمة المعصومین علیهم السلام مختص بهذا النحو من القراءة و هذا النوع من الغناء هو الذی صار اطلاق الغناء علیه حقیقة عرفیة، و لینصف المنصف أنّ قراءة القرآن بالألحان الملهیة المعروفة بالتصانیف فی زماننا المقویة بضرب الدفوف و الرقص المزیّنة بسایر آلات اللهو المهیّجة للشهوات، و بالمقام المسمی بالرهاوی المورث للحزن و البکاء هل هما سیّان؟! حاشا و کلّا، أین الثّریا من الثّری و أین الأرض من السّماء؟! «بل هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج[۲].» یدلّ علی ذلك ما روی فی الکافی عن عبداللهبن سنان، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: اقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها، و إیّاکم و لحون أهل الفسق و أهل الکبائر، فإنّه سیجیء بعدی أقوام یرجّعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة لا یجوز تراقیهم، قلوبهم مقلوبة، و قلوب من بعجبهم شأنهم[۳].

أقول: هذا الحدیث مما روته[۴] العامة أیضاً عن حذیفة[بن] الیمان، عن رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله مع اختلاف فی بعض الألفاظ فإنّهم بدّلوا أهل الکبائر بأهل الکتابین، و المقلوبة بالمفتونه[۵]، و اتفق علی صحته الفریقان، و هذا نص صریح علی ما ادّعیناه من

---

۱. ر: بتصدیتها.
۲. فاطر/۱۲.
۳. *الکافی*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.
۴. م: رومه.
۵. *المعجم الأوسط*، ۱۸۳/۷.

صيرورة الغناء حقيقةً عرفيةً فى هذا الفرد الأخصّ، و نهيهمعليهم‌السلام مختص بهذا دون غيره. و نقول تأكيداً و توضيحاً: نحن[۱] معاشر[۲] القائلين بالتفصيل فى أمر الغناء ندّعى أنّ الغناء المنهى عنه هو الأصوات الملهية التى تتصديٰها القينات و فسّاق الرّجال و يزيّنها ضرب الدفوف و العيدان، و لكثرة اطلاق الغناء على هذا الفرد الأخص صارت حقيقة عـرفية فيه. و أنتم أيّها المنكرون تزعمون أنّ الغناء المنهى عنه هو الغناء بالمعنى اللغوى أعنى الصوت المرجع المطرب أو نفس ترجيعه المطرب مطلقاً[۳].

و هذا حديث ابن سنان يصدّق ما ادّعيناه و يكذّبكم، أمّا اوّلاً: فلأنّهصلى‌الله‌عليه‌وآله أمر بـقراءة القرآن بألحان العرب و أصواتها فلا يخلوا إمّا أن يكون مراده من الألحان الصوت من غير ترجيع مطلقاً، أو صوت مشتمل على ترجيع خاص. لا سبيل الى الأوّل.

أمّا اوّلاً: فلأنّ اللّحن هاهنا لغة عبارة عن تطريب الصوت و ترجيعه على ما ذكره ابن الاثير فى نهايته[۴]. و قال فى القاموس: «لحّن فى قراءته طرّب فـيها[۵].» و لا مـعنى للغناء اللغوى إلّا هذا فهما مترادفان بحسب اللغة، فلا يكون اللّحن صوتاً على الاستقامة.

و أمّا ثانياً: فلأنّ الأصوات المستقيمة مشتركة بين العرب و العجم غير مختصة بطائفة دون طائفة اخرى، ألاترى أنّه لا يجوز أن يقال: نادى زيد إبنه بنداء العرب، و عمرو بنداء العجم لكون النداء على استقامته مشتركاً بين جميع الطوائف، و يجوز أن يقال: زيد قرأ القرآن بلحن العرب و عمرو بلحن العجم، و هو واضح فتعين الثانى، فيكون ألحان العرب الأصوات المترجّعة.

و أمّا كونها مطربة، فلما مرّفى بيان تحديده[۶] فى الوجه الأوّل من أنّه و الغناء اللغوى

---

۱. ر: من.
۲. لاتقرأ هذه الكلمة فى ر.
۳. ر: ـ مطلقا.
۴. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۲۴۲/۴.
۵. *القاموس المحيط*، ۲۲۶/۴.
۶. ر: تحديدها.

مترادفان و بيّنّا في الأحاديث السابقة أنّ الصوت الحسن مطرب بالضرورة فيكون لحن العرب فرداً من أفراد مطلق الغناء، فتدبّر.

و أمّا ثانياً: فلأنّه صلى الله عليه وآله نهى عن ترجيع القرآن ترجيع الغناء، فلو لم يكن ترجيع الغناء أخص من مطلق الترجيع لكان صلى الله عليه وآله يقتصر على قوله: «يرجّعون القرآن» و لم يذكر ترجيع الغناء لعدم الفائدة فيه، و بعبارة اخرى ترجيع الغناء وقع مفعول مطلق مضاف، و المفعول المطلق المضاف أو الموصوف أخصّ من مصدر فعله كقولك: سرت سير البريد و ضربت ضرباً شديداً. فثبت أنّ مراده صلى الله عليه وآله من الغناء هو العرفي الأخصّ من اللغوي، لأنّه لو كان مراده منه هو اللغوي لكان يقتصر على قوله: «يرجّعون القرآن» و لم يذكر ترجيع الغناء، لاستلزامه كون الشيء أخص من نفسه كما عرفت.

فإن قيل: الترجيع أعمّ من ترجيع الغناء لكونه مطرباً.

قلنا: نعم، ولكن ظاهر أنّ القارئ يبذل جهده في تناسب الألحان[1] لا في اختلافها لئلّا يكون صوته كريهاً قبيحاً، فتعيّن أن يكون مراده صلى الله عليه وآله الترجيع المطرب.

و أمّا ثالثاً: فلأنّ النوح و الرهبانية عطفا على الغناء، و تقديره: يرجعون القرآن ترجيع الغناء و ترجيع النوح و ترجيع الرهبانية. فعلم أنّ ترجيع الغناء أخصّ مطلقاً من مطلق الترجيع المطرب الشامل للجميع أعني الغناء اللغوي، لكون كلّ منها مطرباً[2]. فتعيّن أن يكون الغناء المنهيّ عنه، هو الغناء العرفي الأخصّ من الغناء[3] اللغوي.

لا يقال: يجوز أن يكون هذا من قبيل عطف الخاص على العام، لأنّا نقول: الأصل في المتعاطفات أن تكون متباينات، نعم يرتكب خلافه نادراً، لكن لا مطلقاً، بل إذا كان فرط اهتمام بشأن الخاص كعطف جبرئيل و ميكائيل على الملائكة، و ظاهر أنّ الاهتمام بشأن

---

١. م: الحال.
٢. ر: ـ لكون كل منها مطرباً.
٣. ر: ـ الغناء.

اخراج ترجيع النوح ليس بأشدّ منه بشأن اخراج ترجيع الأصوات الملهيّة المفرّحة التى يزينها ضرب الدفوف و التصدية و أمثالهما. فلو كان الأمر كذلك لكان يجب أن يعطف هذا عليه، فتعين أن يكون مستعملاً فى معناه العرفى أعنى لحون أهل الفسق التى يزيّنها ضرب الدفوف و التصدية و الرقص و آلات اللهو، و ذلك ظاهر، و يدل على ذلك ما روى فى المجمع عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله «انّه يقول: إنّ القرآن نزل بالحزن فاذا قرأتموه فأبكوا، فإن لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا به، فمن لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا[1]».

أقول: و هذا صريح فى الأمر بالتغنى بالقرآن لا بالغناء العرفى لورود النهى عنه، بل[2] الغناء اللغوى لكن لا أيّ فرد منه بل الفرد الذى يورث البكاء و الحزن بقرينة ما قبله. و قد عرفت فى المقدمة الفلسفية أنّ من أنواع الغناء ما يورث البكاء و الحزن.

و قال الشيخ بعد ذكر هذا الحديث «و تأوّل بعضهم تغنّوا به[3] بمعنى استغنوا به[4]، و أكثر العلماء على أنّه تزيين الصوت[5] و تحزينه[6]». و أقول: الطبع السليم و الذهن المستقيم يأبى عن هذا التأويل البعيد غاية الإباء. و الخلط بين العرف الطارئ و اللغة حمله على هذا التأويل.

۹ـ و فيه و فى التهذيبين عن أبى بصير، عن أبى عبداللّه [عليه السلام]: أجر المغنّية التى تزفّ العرائس ليس به بأس ليست بالتى يدخل عليها الرجال[7].

۱۰ـ و فيه و فى التهذيبين عنه قال: سألت أباجعفر عليه السلام عن كسب المغنّيات؟ فقال: التى يدخل عليها الرجال حرام، و التى تدعى الى الأعراس ليس به بأس و هو

۱. *مجمع البيان*، ۴۶/۱.
۲. ر: ـ لابالغناء.
۳. ر، م: ـ تغنّوا به.
۴. ر، م: ـ به.
۵. ر، م: تزيينه.
۶. *مجمع البيان*، ۴۶/۱.
۷. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۶)۳؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۵۲۲)۱۴۳؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۵)۵.

قوله عزّوجلّ «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۱]»[۲].

أقول: هذان الحديثان مصرّحان بما نبّهنا عليه فى التبصرة من حال فسّاق العرب و شغل فتياتهم بالأصوات الملهيّة لجذب الفساق الى أنفسهنّ، و أنّ الغناء المحرم هذا النحو من الغناء، و غيره من الغناء ليس بمحرم فلا تكوننّ من الغافلين.

۱۱ـ و فيه و فى التهذيبين عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: المغنيّة التى تزف العرائس لا بأس بكسبها[۳].

أقول: الحكم بحلّية كسب المغنية هاهنا و حرمته فى الأحاديث الآخر إنّما بحلّية ما يترتب على أحدهما و حرمة ما يترتب على الآخر و يظهر منها أنّ الغناء من حيث هو هو ليس بحرام استماعاً و كسباً كما لا يخفى[۴].

۱۲ـ و فى الفقيه: سأل رجل على بن الحسين عليهما السلام عن شراء جارية لها صوت؟ فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة[۵].

قال [فى] الفقيه: يعنى بقراءة القرآن و الزهد و الفضائل التى ليست بغناء و أمّا الغناء فمحظور[۶]. و كلامه هذا يشعر بأنّ الغناء عنده عبارة عن سماع الباطل كما ذكرنا قبل من تفسير العامة هذا.

و أقول: هذه هى الأخبار الدالة على جواز التغنى بالمعنى اللغوى و تحسين الصوت بالقرآن، و فى الأعراس و فى غيرها. و أمّا المانعون منها مطلقاً فهم المحرّمون ما أحلّ

---

۱. لقمان/۶.
۲. *الكافى*، ۱۱۹/۵/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۷)۷.
۳. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۵)۲؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۳)۱۴۴؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۶)۶.
۴. ر: ـ و يظهر... لا يخفى.
۵. *من لا يحضره الفقيه*، ۶۰/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲.
۶. *من لا يحضره الفقيه*، ۶۰/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲.

اللّه، و ستعرف حقيقة حالهم و سوء مآلهم بعون اللّه تعالى.

[الأخبار الدالّة على حرمة الغناء العرفى]

و لنذكر الاحاديث الّتى تدلّ على حرمة الغناء التى صارت حقيقة فى الأصوات الملهية التى كانت شغل المغنّيات لجذب الفسّاق تقريراً و توضيحاً لما ادّعيناه:

۱ـ منها ما أورده[1] فى الكافى و فى التهذيبين عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: سأله رجل عن بيع الجوارى المغنّيات؟

فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ[2] نفاق[3].

و فيه عن أبى عبداللّه عليه السلام يقول[4]: المغنّية ملعونة ملعون من أكل كسبها[5].

أقول: هذان الحديثان يدلان صريحاً على أنّ المراد بالمغنّية ما نبّهناك على حقيقة حالها فى التبصرة خصوصاً ما فى الحديث الأخير من التصريح على حرمة أكل ما اكتسبن.

۲ـ و فيه عن ابراهيم‌بن أبى البلاد قال: أوصى اسحاق‌بن عمر عند وفاته بجوار له مغنّيات أن نبيعهنّ و نحمل ثمنهنّ الى أبى الحسن عليه السلام، قال ابراهيم: فبعت الجوارى بثلاثمائة ألف درهم و حملت الثمن إليه، فقلت له: إنّ مولى لك يقال له: اسحاق‌بن عمر قد أوصى عند موته ببيع جوار له مغنّيات و حمل الثمن اليك، و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.

---

۱. ر: ـ تقريرا... اورده. ۲. ر، م: سماعهن.
۳. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱.
۴. ر: ـ يقول.
۵. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۷)۴؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۰)۱۴۱؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۳)۳.

فقال: لا حاجة لی فیه، إنّ هذا سحت و تعلیمهنّ کفر، و الاستماع منهنّ نفاق، و ثمنهنّ سحت[۱].

۳ـ و فیه عن أبی بصیر قال: سألت أباعبداللهعليه‌السلام عن قول اللّه تعالی «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور»[۲] قال: هو الغناء[۳].

و فی خبر آخر فسرّه به و بسائر الأقوال الملهیّة[۴].

۴ـ و فیه عن أبی جعفرعليه‌السلام قال: سمعته یقول: الغناء ممّا وعداللّه عزّوجلّ علیه النّار و تلاهذه الآیة[۵] «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه بغیر علم و یتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهین[۶]»[۷].

۵ـ و فیه عن أبی عبداللّهعليه‌السلام قال: سمعته یقول: الغناء مما قال اللّه تعالی «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه.»[۸]

۶ـ و فیه عن أبی الحسن الرضاعليه‌السلام یقول: سئل أبوعبداللهعليه‌السلام عن الغناء؟

قال: هو قول اللّه عزّوجلّ «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه»[۹].

أقول: هذه الأحادیث تدل صریحاً علی أنّ المراد من الغناء هو الأصوات الملهیة، و

---

۱. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳)۵؛ (رویت هذه الروایة فی النسخ هکذا: و فیه عن أبی البلاد قال: أوصی اسحاق‌بن عمر عند وفاته بجوار له مغنیات و حمل الثمن الیك و قد فعلت و بعتهن و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.
فقال: لا حاجة لی فیه، إنّ هذا سحت و تعلیمهنّ کفر و الاستماع الیهنّ نفاق.)
۲. الحج/۳۰.
۳. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۲)۹.
۴. *مجمع‌البیان*، ۱۴۸/۷.
۵. ر، م: الغناء مما قال اللّه تعالی.
۶. لقمان/۶.
۷. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۴؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۹)۶.
۸. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۵؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۰)۷.
۹. *الکافی*، ۴۳۲/۶/ر۸؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۴)۱۱.

نص على ما ادعيناه من صيرورته حقيقة عرفية فيه، و أىّ دلالة أصرح على ذلك من حمل لهو الحديث على الغناء، بل يفهم من هذه الأحاديث أن الغناء هو التغنّى بالكلمات الملهيه، لأنّ الصوت من حيث أنّه صوت لا يسمّى حديثاً إذ الحديث هو الكلام الخبرى، فكلّ صوت مطرب مشتمل على لهو الحديث فهو غناء حينئذ، و أمّا الأصوات المطربة المشتمله على كلمات حقة ليست بغناء، أوَ لا يرى أنّ نغمات الأوتار لا يسمّى لهو الحديث و قول الزور، و أنّ الأحاديث الواردة فى ذمّ استماعها لا يعللها بهما؟ و هل يمكن أن يتّصف الكلمات الحقة من القرآن و الأحاديث بسبب الترجيع لهو الحديث و قول الزور؟! و أىّ عقل يجوّز أن يصير القرآن الذى هو أصدق حديثاً بسببه قولاً زوراً و كذباً صراحاً و أن تنقلب[1] الآيات القرآنية الانشائية بتطريب الصوت المترجّع الى الحقيقة الخبرية، و صارت أحاديث ملهية و أقوالاً كاذبة؟! أعاذنا اللّه و إيّاهم من سوء الفهم و قلة التدبّر فإنّه بئس القرين.

فظهر حق الظهور ممّا[2] ذكرنا و قرّرنا مراراً أنّ مرادهم عليهم السّلام عن الغناء الذى نهوا عنه هو الأصوات الملهية التى يتصوّت بها الفساق، و لمّا كانت هذه فى ضمن الكلمات الملهية كما هو شايع فى زماننا هذا إذ لا يخلو الأزمنة عنهم و عن مقتضى طباعهم، عبّروا عنه عليه السلام بلهو الحديث و قول الزور، بل يمكن أن يستدل بهذه الأحاديث على أنّ المراد بالغناء المذموم الأصوات المطربة فى ضمن الكلمات الملهية كما ذهب اليه بعض الأفاضل. و العجب كلّ العجب من اقوام ينتحلون فهم الأحاديث لأنفسهم، و يدّعون صرف أعمارهم فى تتّبعها كيف غفلوا عن هذه التصريحات و حكموا بحرمة مطلق السّماع و كيف اجترؤوا على مخالفة النصوص الصراح؟! نعم «من لم يجعل اللّه له

---

۱. ر: يتقلب.

۲. ر: ما.

نوراً فما له من نور[۱]».

المقصد الثانی فی تتمیم القول فی تحقیق الحق من طریق آخر

و هو[۲] بناء الکلام مع المنکرین المحرّمین علی أنّ الغناء فی جمیع الأحادیث الواردة مستعمل فی معناه اللغوی تنزلاً و مما شاةً معهم.

فنقول و باللّه التوفیق، الغناء کما حققته فی المسألة اللغویة من الألفاظ المشترکة، و استعمل فی الأحادیث المذکورة مفرداً، و لا یمکن أن یکون مستعملاً فی کلا معنییه فی استعمال واحد لما عرفت فی المسألة الاولی الاصولیة، فوجب أن یکون مستعملاً فی أحد معنییه. فالغناء المنهی عنه فی الأحادیث المذکورة یجب أن یکون مستعملاً[۳] فی کل حدیث فی معنی واحد، و کذا مبدأ اشتقاق الفعل و الاسم فی الأحادیث التی تدلّ علی اباحته و استحبابه، فحینئذ لا یخلو إمّا أن یکون الغناء المنهی عنه مستعملاً فی الصوت المرجّع المطرب بمعنی المفرّح، و الغناء المرغوب فیه فی المطرب بمعنی المحزن کما سیظهر من سیاق وصف المنهی عنه باللهو و الباطل، و المرغوب فیه بالحزن و کونه مذکراً للجنّة، فلا تناقض و لا تعارض بین الطرفین علی هذا التقدیر إذ یفید أحدهما أنّ هذا النوع من الغناء حرام و الآخر یفید أنّ ذاك[۴] النوع منه مباح و مرغوب فیه فبم یتمسّك هؤلاء الی تحریم مطلقه؟!

[بعض الشبهات فیها و اجوبتنا]

۱ـ و إن قالوا: إنّ الغناء بأحد معنییه فقط مستعمل فی کلا الطرفین، یعنی الغناء بمعنی الصوت المرجع المفرّح مثلاً مستعمل فی کلا الطرفین، أو بمعنی المحزن مستعمل فیهما

---

۱. النور/۴۰.
۲. ر: ـ هو.
۳. ر: ـ فالغناء المنهی... مستعملاً
۴. ر: ذلك.

فمع بطلان هذا[1] الدعوى و امتناع اثباته.

نقول: كلا الطرفين مشتملان على صحاح الأخبار، و تعادل الامارات يوجب التساقط كما عرفت فى المسألة الاخرى الاصولية، و التمسك بالبراءة يقرّر الغناء على الإباحة الأصلية فعليكم أن تحكموا بإباحته مطلقاً فَلِمَ حكمتم بتحريمه كذلك؟!

۲ـ و أمّا أن يقولوا: لا ندرى فى أىّ معنى من معنييه استعمل فيهما.

فنقول: حينئذ يجب الجمع و التوفيق بين الطرفين، لا طرح أحدهما و التمسك بالآخر[2] كما عرفت. فبمَ تمسكتم فى طرح الأحاديث الدالة على الجواز و الاستحباب و صحّحتم الطرف الآخر الدال على الحرمة و حكمتم بتحريمه مطلقاً؟!

۳ـ و إن قالوا: نتمسك بمقتضى الاحتياط.

نقول: الاحتياط يقتضى أن تكفّوا الناس عن ألسنتكم عند قراءة القرآن و الكلمات الحقة من الأذان و غيره بالأصوات الحسنة المذكرة للجنة، و لا تنهو هم عنها لئلّا تكونوا فى زمرة الناهين عن المعروف، الآمرين بالمنكر حتى يتبيّن لكم الحق، فإنّ الاحتياط إنّما يكون فى حق من لا يكون على يقين فى أمر يحتاط فيه. و أمّا إذا كان على يقين فى حقه فلا معنى للاحتياط فيه، فلعلّ هذا الذى تنهون عنه يكون معروفاً بحسب الواقع فتكونون ناهين عن المعروف و أنتم لا تشعرون، غاية الأمر أن تتوقّفوا فى أمره حتى يتبيّن لكم حقّيّته أو بطلانه، لا أن تنهوا الناس عنه حتى يظهر لكم حقيقة الأمر فيه، بل نقول: صراحة الأخبار الواردة فى الطرفين لا تبقى اشتباهاً فى هذا الأمر، فان كنتم فى شك فى أمرها فاسئلوا أهل الذكر حتى تعلموا ما هو الحق. و كيف يمكن أن يقبل منكم أنّكم محتاطون و اكثركم يمنع التغنّى فى الأعراس مع ورود النص على شرعيته هناك و

۱. ر: هذه.
۲. ر: بالاخرى.

یعاضده العقل أیضاً، من جملته حدوث میل العزّاب الی النکاح المرغب فیه المؤدی الی حفظ النوع و النسب و التجنّب عن السفاح و العطب.

و أمّا ما جوّزه بعض الفقهاء فیها فقط فهو تخصیص من غیر مخصّص لورود الأحادیث فی شرعیته فی غیرها أیضاً، ولو فرضنا عدم النص علی شرعیته فی غیرها لا یتجّه التخصیص المذکور، لأنّ خصوص السبب لا یخصص المسبب و لو تمسك بالوقوف علی موضع النص و الاقتصار علیه.

قلنا: الوقوف و الاقتصار إنّما یجوز إذا کان المنصوص علیه[۱] مخالفاً لأصل من الاصول و قد عرفت خلافه. و بالجملة أمثال هذه الجسارات تشریع محض و تحریم لما أحله اللّه، و نبیّنا صلی الله علیه وآله مع جلالة شأنه و کونه سیّد الرسل و حبیب إله العالمین لمّا حرّم علی نفسه ما حرّم لما جری بینه و بین أزواجه، شدّد اللّه علیه النکیر بقوله عزّ من قائل «یا أیّها النّبی لِمَ تحرّم ما أحلّ اللّه لك[۲]» الآیة. فکیف یکون معاملته مع من حرّم علی غیره ما أحلّ اللّه له متقوّلاً علیه تعالی؟!

و قد قال عزّ من قائل «و لو تقوّل علینا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منکم من أحد عنه حاجزین[۳].» فإذا کانت معاملته تعالی مع نبیّه المعلّی علی هذا التقدیر هکذا فما ظنك بمعاملته مع غیره؟! و هذا ابن[۴] طاووس(ره) مع علوّ قدره فی أکثر العلوم[۵] سیّما العلوم النقلیة، لمّا تدبّر فی هذه الآیة سلك مسلك الاحتیاط و اجتنب عن التصنیف فی علم الفقه حذراً من أن یصیر من المتقوّلین علی اللّه، المحتاط یحتاط هکذا لا[۶] من لایأمن من شرّ لسانه المؤمنون و

۱. ر: ـ علیه.
۲. التحریم/۱.
۳. الحاقه/۴۷-۴۴.
۴. ر: ابی.
۵. ر: فی سایر العلوم.
۶. ر: الّا.

المؤمنات باسناد ارتكاب المحرّمات اليهم، عصمنا اللّه تعالى من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا، أنّه على كلّ شيء قدير و بالاباحة حريّ[۱] و جدير.

خاتمة

لمّا اصّل المخالفون فى زمن دولة بنى العباس المقائيس و الآراء و التشهيّ الذى سمّوه[۲] بالاستحسان الذرى لم يقدر أحد منهم الى زماننا هذا على شرح اسمه كمحرّمى الغناء بالمعنى اللغوى العاجزين عن شرح اسم الصوت الحسن كما عرفت، و قالوا: إنّ الاستحسان للطافة معناه لا تحمله العبارة كما ذكره[۳] الأبهرى فى شرحه على شرح المختصر العضدى[۴]، و غيره فى غيره[۵]، و بهذه الجهات تشتت آرائهم حتّى أباحنيفة فسّر الفراش فى قوله صلى الله عليه وآله: «الولد للفراش، و للعاهر الحجر[۶].» بالعقد الصحيح و حكم بالتحاق النسب بين اولاد الزوجة التى تلدها بعد العقد و الزوج و إن لم يكن داخلاً بها[۷]، و حكم بنفوذ حكم الحاكم ظاهراً و باطناً، فحكم بحرمة[۸] الزوجة على الزوج بمجرد حكم الحاكم بثبوت التطليق بشهادة شاهدى زور و أمثالهما من الترهات و الجزافات، و كثر الخلاف بين تلامذته، و تحيّر الرشيد فى أمر هؤلاء و إلتمس عن[۹] أبى الحسن عليه السلام أن يكتب له[۱۰] كلاماً موجزاً له اصول و فروع. فكتب عليه السلام: «إنّ امور الأديان أمران: أمر لا اختلاف فيه بين الامّة و هو ضرورة فى الدين لا يقبل الشك، و أمر يحتمل الشك و الانكار، فمن إدعى شيئاً من هذا القسم فعليه أن يحتج عليه بكتاب مجمع على

---

۱. ر: ـ حرى.
۲. ر: سموهم.
۳. ر: كما ذكر.
۴. لم أظفر على المصدر.
۵. ر: ـ و غيره فى غيره.
۶. *الكافى*، ۴۹۱/۵/ر۲ و ۳، ۱۶۳/۷/ر۱و۳؛ *دعائم الاسلام*، ۱۳۰/۱.
۷. ر: و ان لم تكن مدخولا بها.
۸. ر: بتحريم.
۹. ر: من.
۱۰. ر: ـ له.

تأویله، أو سنة من النبیﷺ لا اختلاف فیها، أو قیاس یعرف العقول عدله وضاق علی من استوضح تلك الحجة ردّها و وجب علیه قبولها و الاقرار و الدیانة بها[۱]، فمن ادّعی شیئاً من هذا الأمر و لم یکن له شیء من هذه الحجج الثلاث وسع خاصة الامّة و عامتها الشك فیه و الانکار له، و هذان الأمران من أمر التوحید فما دونه، و أرش الخدش فما فوقه فهذا المعروض الذی یعرض علیه أمر الدین، فما ثبت لك برهان اصطفیته و ما غمض عنك ضوءه نفیته»[۲]. انتهی.

أقول: هذا قانون کلی أعطاناهعليه‌السلام فلنعرض[۳] الغناء اللغوی علیه لیعرف حاله، فنقول: لا شكّ أنّ حرمته لیست من ضروریات الدین و الّا لم یختلف فیه[۴] أحد، سیما فحول العلماء الذین حازوا قصب السبق فی مضامیر الأفکار و فازوا بوصال نبات معانی الابکار، و بلغوا فی المعقول و المنقول درجة الاجتهاد، و انتشر صیت فضلهم فی الأقصاع و الأقطار[۵]، و هل یمکن لمن له أدنی تمییز و عقل، به دخل فی زمرة المکلفین أن یجوّز أن یکون أمرمن ضروریات الدین مخفیّاً علی أمثال هؤلاء الأعلام المتبحّرین فی جمیع العلوم، و مبیّناً لمن قرأ الفیّة الشهیدیه و برحاً[۶] من المختصر النافع أو شرایع الاسلام و إلّا فلیجوّز غلبة الذّباب علی العقاب، و لیقبل دعوی الرجحان علی المحیط من السراب، فبقی أن یکون ممّا احتمال الشك و الانکار[۷] فنطلب منکم[۸] الدلیل علی حرمته:

أمّا الدلیل النقلی، فحاله ما ذکرناها و بیّناها لکم، فتعیّن علیکم أن تستدلوا علیها

---

۱. ر: ـ بها.
۲. *الاختصاص*، ص ۵۸؛ *بحارالانوار*، ۲۴۰/۲ (بتفاوت الفاظه و عباراته).
۳. ر: فلنفرض.
۴. ر: ـ فیه.
۵. ر: فی الأقطار و الأصقاع.
۶. ر، م: برخا.
۷. م: الاحتمال.
۸. ر: منك.

بدليل عقلى و أكثركم يا معشر المنكرين مستنكفون[1] على الدليل العقلى و مستهزؤون لمن طالب شيئاً به، و هذا أيضاً تهافت آخر و معارضة اخرى مع اللّه و رسوله و خلفائه عليهم السلام، و ليس هذا الموضع مقام بيان فساده، و قد رفع مؤنته عنّا صاحب الاحتجاج بتصنيفه هذا الكتاب لبيان بطلان هذا المسلك، و انشدكم باللّه هل يجد عقولكم محذوراً فى استماع صوت محزن مبكٍ حامل لكلمات مذكّرة للآخرة و نعيمها، مبعّدة[2] عن ارتكاب الملذّات الحسّيّة الدنيّه[3] بحيث إذا استمعه المغمور فى الشهوات الدنيّة[4] الخسيسة المسجون فى سجن استدراك اللذات الطبيعيّة البهيميّة فإنزعج من مقامه، و انقلع من مكانه، و تندّم ممّا كان عليه خائفاً من شدّة و باله و ألم عذابه فتململ تململ السليم، و بكى بكاء الحزين قائلاً: يا أسفى على ما فرّطت فى جنب اللّه، ظاهراً من صفحات وجهه، و فلتات لسانه[5]، و فرط اضطرابه، و كثرة التوابه[6] أنّه يقول بلسان الحال: «ربّنا ظلمنا أنفسنا و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنكوننّ من الخاسرين[7]». فإن ادّعيتم فيه محذوراً عقلياً فأتوا به إن كنتم صادقين، و إلّا كفّوا المؤمنين عن ألسنتكم لئلّاتكونوا من الخاطئين «يا أيّها الذين آمنوا اتّقوا اللّه و[8] قولوا قولاً سديداً * يصلح لكم أعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم[9]». هذا آخر ماأردنا ايراده و الحمد للّه[10] أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً[11].

---

١. ر: المستنكفون.
٢. ر: مبعّداً.
٣. ر: الدينية.
۴. الدينية.
۵. ر: ـ و فلتات لسانه.
۶. ر: ـ و كثرة التوابه.
٧. الأعراف/٢٣.
٨. ر، م: ـ اتّقوااللّه و.
٩. الاحزاب/٧١-٧٠.
١٠. ر: + ربّ العالمين.
١١. ر: ـ ظاهراً و باطناً.

رسالة فى الغناء

محمّد رسول الكاشانى

ترجمة المؤلف

محمّد رسول‌بن عبدالعزيز الكاشانى

كان من أجلّاء وقته و من معارف العلماء، و أهل التقوى و الصلاح.

هو تلميذ المولى أحمد النراقى و المجاز منه، و صفه فى اجازته بالعالم المؤيد و الفاضل المسدّد البارع التقى و الفطن المتقى المولى محمّد رسول.

من مصنفاته زيارة المفجعة الكبرى و الوسطى و الصغرى، رسالة فى الغناء، مجموعة كشكوليه، بحر المسائل (فى الفقه)، تحفة الصائمين، رسالة فى الاجازة.

توفّى بعد ۱۲۵۸ هـ ق[1].

---

۱. *طبقات أعلام الشيعه (الكرام البرره)*، ۲/۲/۵۳۹/۹۷۴؛ *الذريعه*، ۱۱/۱۳/ر۶۲، ۱۲/۸۰/ر۵۵۱، ۱۶/۶۲/ر۳۰۵، ۲۰/۱۰۰/ر۲۱۰۵، ۲۶/۸۶/ر۴۱۳ و ۲۶/۱۷۰/ر۸۴۳.

معرفی نسخه

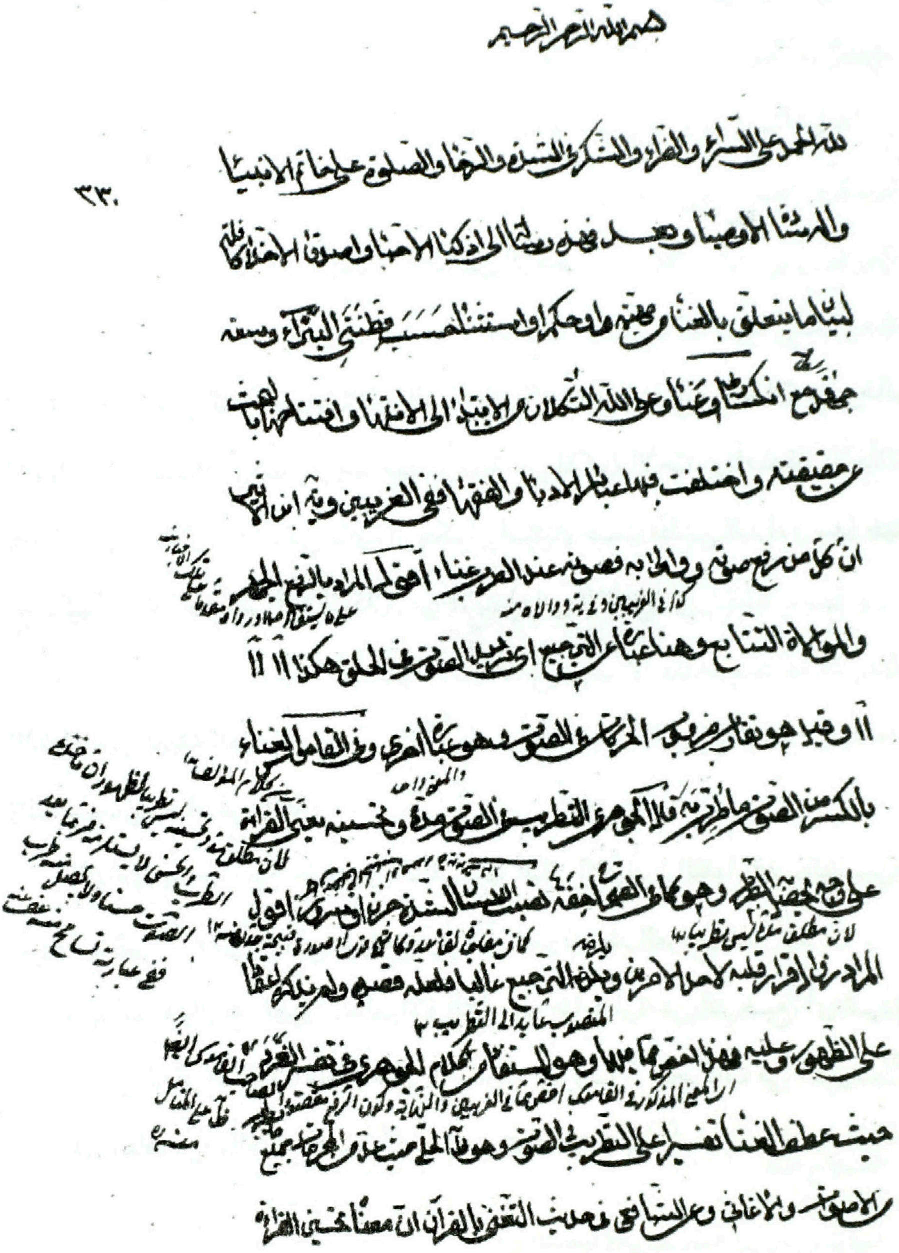
کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری): ۳۵۳/۵ر۸۱۹۰ (مجموعه).

ش ۱۳ دفتر (۱۳۹ ر ـ ۱۵۰ ر)، مورخ ذی‌حجه ۱۰۹۹ در گرگان.

الغناء (رسالة فی ـ) مؤلف این رساله به گواهی نویسندهٔ نسخهٔ ما محمّد رسول کاشانی نام دارد. در آن از رسالهٔ غناء سید ماجد یاد شده است. مؤلف غنا را بجز چند مورد حرام می‌داند.

آغاز: **بسمله. الحمد علی السرّاء و الضرّاء و الشکر فی الشدّة و الرخاء... و بعد فهذه رسالة... لبیان ما یتعلق بالغناء من ماهیة أو حکم أو استثناء.**

انجام: **نجوم بروج الهدایة و مصابیح الظلم ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.**



بسم الله الرحمن الرحيم

٣٣٠

لله الحمد على السراء والضراء والشكر في الشدة والرخاء والصلوة على خاتم الانبياء
وائمتنا الاوصياء وبعد فهذه رسالة الى اذكياء الاحباء واصدقاء الاخلاء
لبيان ما يتعلق بالغناء معنيه وحكمه او مستثنياته حسب فطنتي البتراء ووسعه
جهدي مع انكساره عفا عنه الله الكلال عن الابتداء الى الانتهاء وافتتحتها بابحث
عن حقيقته واختلفت فيها عبارات الادباء والفقهاء في العربيين وفيه ان
ان كل من رفع صوته ووالى به فصوته عند العرب غناء او هو المد والرفع والجهر
والموالاة التتابع وهنا غناء التي جيبع اي ترديد الصوت في الحلق هكذا اا اا
اا وقيل هو نقل ... الحركات في الصوت وهو غناء اخرى وفي القاموس الغناء
بالكسر من الصوت ما طرب به وفي الصحاح الغناء تطريب الصوت ومده وتحسينه بمعنى القراءة
على وجه ... وهو ... الصحاح ... السلام ... اقول
المراد ... قبله ... الامرين ... فصله فضي ولم يذكر لعلما
على الظهور عليه فهذا ... وهو ... كلام الجوهري ... الغرض
حيث عطف الغناء على التطريب الصوت وهو ... جميع
الاصوات والاغاني وعن الشافعي في ... القرآن ان معنا تحسين القراءة

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار (شهید مطهری)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

للّه الحمد على السرّاء و الضرّاء و الشكر فى الشدّة و الرخاء، و الصّلاة على خاتم الأنبياء و آله سادة الأوصياء. و بعد فهذه رسالة الى أذكياء الأحبّاء و أصدقاء الأخلّاء، كافلة لبيان ما يتعلق بالغناء فى ماهية أو حكم أو استثناء حسب فطنتى البتراء و سعة جهد مع انكسار و عناء، و على اللّه التكلان من الابتداء الى الانتهاء.

[الكلام فى حقيقة الغناء]

[الف ـ معنى الغناء فى اللغة]

و افتتاحها بالبحث عن حقيقته و اختلف فيها عبائر الادباء و الفقهاء ففى الغريبين و نهاية ابن اثير[1]: «كلّ من رفع صوته و والاه[2] فصوته عند العرب غناء[3]».

أقول: المراد بالرفع الجهر، و الموالاة التتابع، و هنا عبارة عن الترجيع، أى ترديد الصوت فى الحلق هكذا آءآءآء. و قيل: هو تقارب ضروب[4] الحركات فى الصوت[5].

و فى القاموس: «الغناء ككساء[6] من الصوت ما طرّب به»[7].

---

1. النسخة: + ان.
2. فى النسخة: والى به.
3. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۳۹۱/۳. ما وجدته فى الغريبين.
4. فى النسخة: ضرووب.
5. *معجم تهذيب اللغة*، ۱۳۷۰/۲.
6. فى النسخة: بالكسر.
7. *القاموس المحيط*، ۳۷۲/۴.

قال الجوهری: «التطريب فی الصوت مدّه و تحسينه[۱]»، يعنی القراءة علی وجه يحصل به الطرب. و هو كما فی الصحاح: «خفه تصيب الانسان لشدّه حزن أو سرور[۲].»

أقول: المراد زوال قرار قلبه لأحد الأمرين، و يلزمه الترجيع غالباً فلعلّه قصده و لم يذكره اعتماداً علی الظهور، و عليه فهذا أخص ممّا فيهما، و هو المستفاد من كلام الجوهری فی تفسير الغرد، حيث عطف الغناء تفسيراً علی التطريب فی الصوت[۳]، و هو ظاهر الحلّی حيث عدّ من المحرّمات جميع ما يطرب من الأصوات و الأغانی[۴].

و عن الشافعی فی حديث التغنّی بالقرآن: «إنّ معناه تحسين القراءة، و ترقيقها[۵].» و كان المراد بالترقيق ما يستلزم الحسن كما يؤذن به كلام الرواى عنه، فيكون العطف للتفسير. و هذا المعنی أعمّ من الأوّل عن وجه و من الثّانی مطلقاً.

و فسره الفاضل رحمه الله فی القواعد بترجيع الصوت و مدّه[۶]، و لم يعتبر فيه سواهما، و ظاهر كلامه عدم تحققه الاّ بمجموع الأمرين و يمكن أن يكون الجمع بينهما مبنيّاً علی الغالب و النسبة ظاهرة.

[ب ـ الرجوع الی العرف]

و قال فی التنقيح: «المراد بالغناء ما سمّی فی العرف غناء[۷].» و استحسنه فی المسالك[۸] و استظهره المحقق الأردبيلی قدس سره فی شرح الارشاد[۹]. و اختاره فی رياض المسائل[۱۰].

---

۱. *الصحاح اللغة*، ۱۷۱/۱.
۲. ما تقدم آنفاً فراجع به.
۳. ماتقدم انفاً، ۵۱۳/۱.
۴. *السرائر*، ۲۱۵/۲.
۵. *النهاية فی غريب الحديث و الأثر*، ۳۹۱/۳.
۶. *قواعد الأحكام*، ۴۹۵/۳.
۷. *تنقيح الرائع*، ۱۱/۲.
۸. *مسالك الأفهام*، ۱۲۶/۳.
۹. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۳۳۶/۱۲.
۱۰. *رياض المسائل*، ۶۲/۸.

أقول: هذا حق القول فى المقام، لكنّه كلّما ورد فى الشريعة حكم معلق على لفظ لم‌يثبت فيه حقيقة شرعية، و لم يرد فى الشرع بيان فيه، و لم يذكر نقله اللغة معنى أو لم‌يتضح معناه [و] الاجمال فى كلامهم أو اختلاف بينهم، و لم يعلم نقله عن معناه حين صدور الخطاب فلابدّ حينئذ من الرجوع فى تعيين معناه الى عرف العرب، و فى حكمه الرجوع الى العرف العجم فيما يساوقه عن لغتهم، لكن مجرد الحوالة على العرف فى مثل المقام ممّا لا يغنى من جوع لعدم وضوح المعنى عند أهله أيضاً، و منه نشأ هذا الاختلاف. و المستفاد من الشرايع «أنّه مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب[۱]». و به بيّنه الفاضل فى الارشاد[۲]، و الشهيد فى الدروس[۳]، و جنح اليه المحقق الثانى رحمه‌الله فى شرح القواعد[۴] و عزّاه فى المسالك[۵] الى جماعة من الأصحاب و فى شرح الارشاد[۶] بعد حكاية القول به أوّلاً عن مجهول، و ردّه الى العرف عن بعض الأصحاب ثانياً، قال: «و الأوّل أشهر[۷].» و وصفه فى شرح المفاتيح أيضاً بالشهرة[۸]. و ظاهر الروضة[۹] و مجمع البحرين[۱۰] التوقف بينهما. و عن الغزالى فى الإحياء: أنّه الترجّع و طول الإنشاد[۱۱] و قصر الممدود منه و مدّ المقصور[۱۲].

و لا يخفى أن ليس المراد مجرد كون المقصر و المدّ فى غير محلهما، بل المراد مراعاة الوزن فى الصوت بحيث لو يتوقف على قصر ممدود قصر، أو على مدّ مقصور مدّ، فالمعنى أنه مدّ الصوت المشتمل على الترجيع و الوزن و عن بعض من عاصرناه أنّه اسم للألحان التى يتلهّى بها المترفون و لو قرء بها القرآن أو المراثى مطربة كانت أم غيرها، و

---

۱. *شرايع الاسلام*، ۹۱۳/۴.
۲. *ارشاد الأذهان*، ۱۵۶/۲.
۳. *الدروس الشرعية*، ۱۲۶/۲.
۴. *جامع المقاصد*، ۲۳/۴.
۵. *مسالك الأفهام*، ۱۲۶/۳.
۶. فى النسخة: شرح القواعد.
۷. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۷/۸.
۸. لم أعثر على المصدر.
۹. *الروضة البهيه*، ۲۱۲/۳.
۱۰. *مجمع البحرين*، ۳۳۵/۳.
۱۱. فى النسخة: الانشان.
۱۲. ما وجدته فى الإحياء و الظاهر أنّه ليس منه.

احتمله قريباً شيخنا ـ مدّ ظلّه ـ فى المستند[١] و أخذ رواية عبداللّه‌بن سنان الآتية الآمرة بقراءة القرآن بألحان العرب و أصواتها المحذورة عن خور أهل الفسق و أهل الكبائر مشعرة بذلك.

[الغناء من الألفاظ المشتركة]

و ذهب بعض الأجلة الى أنّ الغناء لغةً هو الصوت المرجع المطرب، و عرفاً هو الصوت الملهى المزين باستعمال الملاهى و الرقص و التصدية، يعنى أنّه بعد وضعه اللغوى صار بكثرة الاستعمال حقيقة فى المعنى الثانى أيضاً، فهو عنده من الألفاظ المشتركة.

و الأظهر وفاقاً للأكثر أنّه لغةً و عرفاً مدّ الانسان صوته مع الترجيع و التطريب، و عليه فالصوت المقصور على الكلمات أو عليها و على محض المدّ ليس بغناء و إن حَسُنَ. و زعم[٢] بعض الأجلّة عدم اتصاف الصوت العارى عن الترجيع بشىء من الحسن و القبح نظراً الى إبتنائهما الى جودة تأليف الاَصوات و رداءته و توقف التعدد فيها على الترجيع محل نظر. فإنّ الطنين مع استقامته كثيراً ما يكون حسناً، و لا يعتريه ريب و كذا ما اشبهه فى صوت الانسان. و أيضاً قد يقرء شعر مخصوص بلحن خاص خالياً عن الترجيع مع مدّ مستقيم أو بدونه و يلتذّ السامع به فوق التذاذه بسماع كثير من الألحان المشتمله على التراجيع، بل لعلّه ربّما يكون مطرباً من جهة حسن ترتيب بين الحركات و السكنات و بين الحروف و الكلمات مضافاً الى حسن جوهر الصوت! و سيجىء توضيح ذلك إن شاءاللّه سبحانه، و كذا صوت الطير و إن ترجّع و اطرب! و أصوات الملاهى و

---

١. *مستند الشيعه*، ١٤/١٥٠-١٤٩.

٢. فى النسخة: رغم.

صوت الانسان المردّد فى الفمّ و الخيشوم و إن كان مطرباً فى المردّد فى الحلق مرّة أو مرّتين حينئذ اشكال، و كان الظاهر فى الأوّل العدم و فى حكمه الثانى، و إن توقّفنا فيه عن الترجيع. و كذا الغير محرّك للقلب بنفسه و إن اشتمل على الترجيع و حسن، بل و مال اليه القلب لكن لم يتحرّك أو تحرّك لكن لا من جهة نفس الصوت أو الكلام.

[مناط الاطراب فى الصوت]

و المعتبر فى كون الصوت مطرباً بقول مطلق، حال أغلب الناس، فإن طرب باسماعه الأغلب فهو مطرب، و إن لم يطرب به نادر لبعد طبيعته أو حالته عنه، و إلّا فغير مطرب، و إن طرب به نادر لزيادة قربه طبعاً أو حالاً منه، و لا فرق بين التطريب الشديد أو الضعيف، و لا بين السارّ و المحزن كما هو ظاهر، و لا بين أن يكون المقروء قرآناً أو شعراً حقاً أو باطلاً كما ذكره جماعة منهم الفاضلان و الشهيدان و غيرهم، و كأنّه محل وفاق بين أهل اللغة فإنّ بياناتهم على كثرتها خالية عن اعتبار خصوصية فى الملفوظ. و اعتمادى فى ترجيع ذلك من بين الوجوه على بيان المحقق و الشهيد و العلامة و المحقق الثانى طيّب اللّه مراقدهم فإنّهم من أهل لغة العرب موثوق بهم غاية الثقة، مع أنّه لا يختص بهم بل وافقهم جمع كثير حيث حكى غير واحد اشتهاره و يحتمل قريبا موافقة الجوهرى و صاحب القاموس و الحلى رحمه الله و هو ظاهر كنز اللغة و غيره. و لا يبعد وفاق الهروى و ابن الأثير و ابتناء العبارة على ما هو الشايع بين اللغويين من التسامح فى بيان المعانى و الاجمال كما يشهد به تعبير الأوّل فى ذيل كلامه عمّا ذكره بالتطريب، بل والشافعى فإنّ المستفاد من الغريبين أنّ ما ذكره أيضاً هو التطريب! و الغزالى نظراً الى اعتباره فيه

تحريك القلب أيضاً على ما حكى عنه فى غير شرح المفاتيح. و احتمال نشوء[1] اختلاف عبارة القواعد لما فى الارشاد من مسامحة فى التعبير قريب[2] و اعتبار العرف غير قادح فيما رجحناه لعدم ظهور كون مفهومه العرفى غيره، بل كأنّه المتبادر عرفاً فإنّا لا نفهمه من اطلاق المغنّى إلّا من يقرء بصوت مرجع مطرب. و أمّا تبادر الصوت الحسن المرجع منه فظاهر جداً.

و قد تبين ممّا فصّلناه أنّ المعنى المختار هو المستفاد تصريحاً أو تلويحاً من كلمات جمهور اللغويين و الفقهاء و لم يظهر الخلاف إلّا من شاذ، و الاعتماد عليه سبيل الرشاد.

[التحقيق فى أنّ الغناء لفظ منقول أو لا]

و دعوى صيرورته بعد وضعه فى اللغة للمعنى المشترك بكثرة الاستعمال العرفى حقيقةً فى فرد خاص منه أعنى ما كان ملهيّاً مزيّناً بالتصدية و الرقص و استعمال الملاهى على سبيل الاشتراك بين العام و الخاص بعيدة عن التحقيق و السداد، كيف و قد تتبّعنا

---

١. فى النسخة: نشو.

٢. إنّا لا نعلم لماذا ينتج المصنف عن هذه التعابير المختلفة التسامح فى التعبير لأنّه بعد ملاحظة تعاريف مختلفة من الفقهاء و اللغويين فى كتبهم، لا يمكن الحكم بالتسامح بل هذه تدل على عدم اتفاقهم على تعريف واحد من الغناء كما قال العلامة فى تعريفه فى الارشاد (١٥٦/٢): «مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب»، و فى القواعد (٤٥٩/٣): «هو ترجيع الصوت و مده» يعنى لا يعتبر فيه قيد الاطراب و لم يعرض فى منتهى المطلب تعريفا منه. و كما أنّ الشيخ الطوسى(ره) لا يرى تعريفاً عنه فى كتبه بل اكتفى ببيان حكمه فقط، و تابعه ابن ادريس فى السرائر (١٢٠/٢).

و أمّا اللغويون: فمنهم صاحب القاموس قال فيه (٣٧٢/٤): «و الغناء ككساء من الصوت ما طرب به» و لا يشير فى تعريفه الى الترجيع. و فى النهاية (٣٩١/٣): «و كل من رفع صوته و والاه فصوته عند العرب غناء، و عن الشافعى «معناه تحسين القراءة و ترقيقها» و نقل ابن الجوزى فى غريب الحديث (١٦٥/٢) فى تفسير حديث من لم يتغنّ بالقرآن عن الشافعى: معناه تحزين القراءة و ترقيقها. و كما تلاحظ انه لم يستعمل فى تعريفه قيد الاطراب و الترجيع، و لهذا يقول الوحيد البهبهانى فى حاشيته على مجمع الفائدة و البرهان (ص ٢٧) بعد ذكر تعاريفه المختلفة: «و الأظهر الرجوع الى العرف لتقدمه على اللغة عند التعارض على الأظهر، سيّما مع الاضطراب فى اللغة.»

موارد استعماله بين العرب فلم نجد لاستعماله فى هذا المعنى بجميع قيوده أثراً، فضلاً عن صيرورته حقيقة فيه على أنّ دأب مؤلّفى كتب اللغة كما لا يخفى على مزاولها ذكر معانى الألفاظ بأسرها حقيقةً كانت، أو لغويةً، أو عرفيةً، او مجازيةً. و لم أجد فى شىء منها تعرّضاً لهذا المعنى. و لا يصح الاعتذار بحدوثه بعد تأليفها لأنّ المستفاد من تضاعيف كلام المدعى حدوثه فى زمان الجاهلية، و الاستدلال عليها بالأحاديث المفسّرة للهو الحديث و قول الزّور فى الآيتين بالغناء ضعيف، لأنّ غاية ما يستفاد فيها استعمالها فيهما فيه، لكونه فى الغالب بالأحاديث الملهية و الأقوال الكاذبة لاندراجهما فى ماهيته سلّمنا دلالتها عليه، لكنه لا يثبت اعتبار باقى القيود.

و أضعف منه الاستدلال بالأخبار المانعة عن شراء الجوارى المغنّيات و بيعهنّ و تعليمهنّ و استماع اصواتهنّ و أكل مكتسبهنّ أو اثمانهنّ. و ليت شعرى أنّ تحريم هذه الامور كيف يظن دليلاً على صيرورة الغناء حقيقةً عرفيةً فى المعنى المذكور، و كذا التعلق برواية ابن سنان عن أبى عبداللّه‌عليه‌السلام قال: قال رسول اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر فإنّه سيجىء من بعدى أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانية لا يجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من يعجبه شأنهم[1]. نظراً الى جعل الغناء مقابلاً للحن الموضوع للمعنى المشهور، و اضافة الترجيع اليه المؤذنة باعتبار خصوصية فيه عدا التطريب و مطلق الترجيع، لأنّ غاية ما يثبت منهما كون المراد به فيها غيره و ظاهر أنّ مجرد ذلك لا يعين إرادة المعنى المدّعى طروء الوضع له فى العرف.

سلّمنا التعيين، لكنه لا يثبت الوضع لعدم كونه غير استعمال أعم من الحقيقة، بل

---

۱. *الكافى*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.

مقتضی الأصل فی المقام[۱] المجاز لدوران الحقیقة بین النقل و الاشتراك، علی أنّ المقابلة المذکورة ممنوعة، إنّما هی بین ألحان العرب و لحون الفسّاق المفسرة فی ظاهرها بالغناء، و کذا وضع اللّحن للمعنی المشهور، بل هو لتحسین الصوت مع الترجیع و التطریب أو أحدهما أو بدونهما، و ایذان الاضافة المتقدمة باعتبار زائد علی الأمرین مسلم، لکنّه تعدد الترجیع أو کثرته، و المعنی أنّه ینبغی أن یقرأ القرآن بالأصوات الحسنة الخالیة عن الترجیع أو المشتمله علی یسیر منه کقراءة العرب لا المتضمّنة للترجیع الکثیر البالغ حدّ الغناء المخصوصة بأهل الفسق و الکبائر[۲]، و کیف کان فعدم دلالتها علی هذا المدعی واضح، مضافاً الی عدم وضوح سندها، و بالجملة لم نجد علی طبقه مع مخالفته للأصل شاهداً.

[حکم الغناء و الأدلة الدالة علیه]

و تحریمه فی الجملة معروف بین الأصحاب ـ رضوان اللّه علیهم ـ و نقل الاجماع علیه مستفیض، و [یکون] الحجة بعد الکتاب و السنة.

[الاولی: الآیات و الأخبار المفسرة لها]

[الف] قال اللّه سبحانه: «**فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور**[۳].»

و هو مفسر به فی أخبار کثیرة:

۱. فی النسخة: مقام.
۲. هذا خلاف ما یوجد من معناه فی کتب اللغة، ففی القاموس (۲۲۶/۴): «و لحن فی قرائته طرب فیها»، و فی المغرب (۱۶۸/۲): لحن فی قراءته تلحینا طرب فیها و ترنم»، و فی النهایة (۲۴۲/۴): «اللحون و الألحان جمع لحن و هو التطریب، و ترجیع الصوت و تحسین القراءة و الشعر و الغناء»، و فی الاساس (ص ۴۰۶): «و لحّن فی قراءته تلحینا: طرّب فیها.»
۳. الحج/۳۰.

١ـ كالمروی فی الكافی ـ فی الصحيح ـ عن ابن أبی عمير، عن بعض أصحابه[١]، عن أبی عبداللّهعليه‌السلام فی قول اللّه عزّوجلّ[٢]: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا[٣] قول الزّور» قال: الرّجس من الأوثان هو[٤] الشطرنج و قول الزّور الغناء[٥].

٢ـ و صحيح هشام بن سالم، عنهعليه‌السلام قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[٦].

٣ـ والمروی فی معانی الأخبار بإسناد لا يخلو عن اعتبار[٧] عن عبدالأعلی قال: سألت جعفربن محمد ـ عليهما[٨] السّلام ـ عن قول اللّه عزّوجلّ الحديث كالأوّل[٩].

٤ـ و فی الكافی عن زيد الشحام قال: سألت أبا عبداللّهعليه‌السلام عن قول اللّه[١٠] عزّوجلّ الحديث مثلهما[١١] و فيه أيضاً عن ابی‌بصير قال: سألت أبا عبداللّهعليه‌السلام عن قول اللّه[١٢] عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال: الغناء[١٣].

و فی الفقيه مرسلاً عنهعليه‌السلام: أنّه سئل عن قول اللّه عزّوجلّ، الحديث كالثلاثة، نعم زاد فی آخره و النرد أشدّ من الشطرنج[١٤].

[ب] و قال عزّ من قائل: «و من النّاس من يشتری لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه

١. فی النسخة: اصحابنا.
٢. فی النسخة: العزّ.
٣. فی النسخة: فاجتنبوا.
٤. النسخة: ـ هو.
٥. *الكافی*، ٤٣٦/٦/ر٧؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٨/١٧/ر(٢٢٦٤٨)٣.
٦. *تفسير القمی*، ٨٤/٢؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٠/١٧/ر(٢٢٦١٩)٢٦.
٧. سنده ضعيف لأنّ فيه محمدبن سری فهو مجهول، و علی‌بن أبی حمزة البطائنی و هو من الضعفاء.
٨. فی النسخة: عليهم.
٩. *معانی الأخبار*، ٣٤٩/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٨/١٧/ر(٢٢٦١٣)٢٠.
١٠. فی النسخة: قوله.
١١. *الكافی*، ٤٣٥/٦/ر٢؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٨/١٧/ر(٢٢٦٤٦).
١٢. فی النسخة: قوله.
١٣. *الكافی*، ٤٣١/٦/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٥/١٧/ر(٢٢٦٠٢)٩.
١٤. *من لا يحضره الفقيه*، ٥٨/٤/ر٥٠٩٣.

بغیر علم و یتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهین[۱].»

و استفاضت الأخبار بأنّ المراد بلهو الحدیث هو الغناء أو ما یعمّه:

۱ـ ففی الکافی ـ فی الصحیح ـ عن محمّدبن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول: الغناء ممّا وعداللّه عزّوجلّ علیه النار و تلاهذه الآیة «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه بغیر علم و تتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهین[۲]».

۲ـ و فیه عن الوشاء قال: سمعت أباالحسن الرضا علیه السلام یقول: سئل أبوعبداللّه علیه السلام عن الغناء؟ فقال: هو قول اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[۳].»

۳ـ و فیه عن الحسن‌بن هارون قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: الغناء مجلس لا ینظر اللّه الی أهله و هو ممّا قال اللّه عزّوجلّ فی قوله: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[۴].»

۴ـ و فی خبر عبدالأعلی المتقدم قلت: قوله: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث» قال: منه الغناء[۵]».

۵ـ و فی الرضوی: إنّ الغناء ممّا قد وعداللّه علیه النار فی قوله: «و من النّاس من یشتری» الآیة[۶].

۶ـ و فی تفسیر القمی رحمه الله: و قوله: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه بغیر علم» قال: الغناء و شرب الخمر و جمیع الملاهی[۷].

---

۱. لقمان/۶.
۲. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۴؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۹)۶.
۳. *الکافی*، ۴۳۲/۶/ر۸؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۴)۱۱.
۴. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۹)۱۶.
۵. *معانی الأخبار*، ۳۴۹/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۸/۱۷/ر(۲۲۶۱۳)۲۰.
۶. *فقه الرضا* علیه السلام، ص ۲۸۱.
۷. *تفسیر القمی*، ۱۶۱/۲.

و قد ينسب الى اكثر المفسرين أنّ المراد بلهو الحديث الغناء.

[ج] و قال عزّوجلّ اسمه فى وصف عباده: «و الّذين لا يشهدون الزّور[۱].»

۱ـ و قد روى فى الكافى ـ فى الصحيح ـ عن أبى الصباح الكنانى، عن أبى‌عبداللّه‌عليه‌السلام قال: فى قوله عزّوجلّ «لا يشهدون الزّور» قال: الغناء[۲].

۲ـ و فيه أيضاً ـ فى الصحيح ـ عن محمّدبن مسلم و أبى الصباح عنه‌عليه‌السلام فى قول اللّه عزّوجلّ «و الّذين لا يشهدون الزّور» قال: هو الغناء[۳].

۳ـ و فى تفسير القمى‌رحمه‌الله: و قوله «لا يشهدون الزّور» قال: الغناء و مجالس اللّهو[۴].

و بعده «و إذا مرّوا باللّغو[۵] مرّوا كراماً» مع أنّه قد ورد فى الآثار ما يفيد شمول اللغو فيه له.

۱ـ ففى الكافى عن أبى أيّوب الخزاز[۶] قال: نزلنا المدينة فأتينا أبا عبداللّه‌عليه‌السلام فقال لنا: أين نزلتم؟ فقلنا[۷]: على فلان صاحب القيان.

فقال: كونوا كراماً، فواللّه ما علمنا ما أراد به و ظنّنا أنّه يقول: تفضّلوا عليه. فعدنا اليه، فقلنا: إنّا لا ندرى ما أردت بقولك «كونوا كراماً»؟!

فقال: أما سمعتم قول اللّه عزّوجلّ[۸] فى كتابه «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[۹]».

۲ـ و فى العيون عن محمّدبن أبى عبادة ـ و كان مشتهرا بالسماع و بشرب النبيذ ـ قال: سألت الرضا‌عليه‌السلام عن السماع؟

---

۱. الفرقان/۷۲.
۲. *الكافى*، ۴۳۱/۶ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷ر(۲۲۵۹۶)۳.
۳. *الكافى*، ۴۳۳/۶ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷ر(۲۲۵۹۸)۵.
۴. *تفسير القمى*، ۱۱۷/۲.
۵. فى النسخة: باللغوية.
۶. فى النسخة: الخرّاز.
۷. فى النسخة: قلنا.
۸. النسخة: + تقول.
۹. *الكافى*، ۴۳۲/۶ر۹؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۶/۱۷ر(۲۲۶۴۲)۲.

فقال[۱]: لأهل الحجاز رأی فيه و هو فی حيّز الباطل و اللّهو، أما سمعت اللّه عزّوجلّ[۲] يقول: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[۳].»

[د] و قال تعالی شأنه فی وصف المؤمنين: «و الّذين هم عن اللّغو معرضون[۴].»

قال القمی رحمه الله يعنی عن الغناء و الملاهی[۵]. و سوق كلامه يؤذن بكونه حكاية قول الصادق عليه السلام.

[الثانية: الأخبار]

و الآثار الواردة فی هذا المضمار كثيرة جدّاً:

۱ـ منها المروی فی الكافی ـ فی الصحيح ـ عن زيد الشحّام قال: قال أبوعبداللّه: بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجيعة، و لا تجاب فيه الدعوة، و لا يدخله الملك[۶].

۲ـ و منها المروی فيه عن ابراهيم‌بن محمّد المدينی[۷] عمن ذكره، عن أبی‌عبداللّه عليه السلام قال: سئل عن الغناء و أنا حاضر؟

فقال: لا تدخلوا بيوتاً اللّه معرض عن أهلها[۸].

۳ـ و منها المروی فی المقنع مرسلاً عنه عليه السلام أنّه قال: شرّ الأصوات الغناء[۹].

۴ـ و منها ما رواه فی الكافی عن يونس قال: سألت الخراسانی عليه السلام و قلت[۱۰]: إنّ

---

۱. فی العيون: قال.
۲. فی العيون: تعالی.
۳. *عيون أخبار الرضا*، ۱۳۵/۱،ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۸/۱۷،ر(۲۲۶۱۲)۱۹ (اختلف بعض الفاظه بما فی العيون).
۴. المؤمنون/۳.
۵. *تفسير القمی*، ۸۸/۲.
۶. *الكافی*، ۴۳۳/۶،ر۱۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۳/۱۷،ر(۲۲۵۹۴)۱.
۷. فی النسخة: المدنی.
۸. *الكافی*، ۴۳۴/۶،ر۱۸؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷،ر(۲۲۶۰۵)۱۲.
۹. *المقنع*، ص ۴۵۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۹/۱۷،ر(۲۲۶۱۵)۲۲.
۱۰. فی النسخة: فقلت.

العباسى ذكر انّك ترخص فى الغناء؟

فقال: كذب الزّنديق[۱] ما هكذا قلت له، سألنى عن الغناء فقلت له: إنّ رجلا أتى أباجعفر عليه السلام فسأله عن الغناء، فقال: يا فلان إذا ميّز اللّه بين الحق و الباطل فأنّى يكون الغناء؟

فقال: مع الباطل[۲].

فقال: قد حكمت[۳]. و هذا مذكور فى جملة من كتب الحديث[۴].

۵ـ و منها ما رواه الكلينى رحمه الله فى الكافى و الشيخ فى التهذيبين عنه، عن نصربن قابوس قال: سمعت أباعبداللّه عليه السلام يقول: المغنّية ملعونة ملعون من أكل كسبها[۵].

۶ـ و منها المروى فى الكافى عن أبى أسامة، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: الغناء عشّ النفاق[۶].

۷ـ و منها المروى فى جامع الأخبار عن النبىّ صلى الله عليه وآله أنّه قال فى حديث: و يحشر صاحب الغناء من قبره أعمى و أخرس و أبكم[۷].

۸ـ و منها المروى فى العيون عن عبدالعظيم‌بن عبداللّه الحسنى[۸]، عن محمّدبن علىّ الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله ـ و الحديث طويل مشتمل على بيان ما رآه النبىّ صلى الله عليه وآله ليلة الاسرى من شدّة نساء من امّته و فيه ـ و أمّا التى كانت على صورة الكلب، و النار تدخل فى دبرها و تخرج من فمّها فإنّها

---

۱. النسخة: +الديوث.
۲. فى النسخة: فاين مع الباطل يكون الغناء.
۳. ***الكافى***، ۴۳۵/۶، ر۲۵؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۶/۱۷، ر(۲۲۶۰۶)۱۳.
۴. ***قرب الاسناد***، ۳۴۲، ر۱۲۵۰؛ ***عيون أخبار الرضا***، ۱۷/۱، ر۳۲.
۵. ***الكافى***، ۱۲۰/۵، ر۶؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۲۱/۱۷، ر(۲۲۱۴۷)۴؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۵۷/۶، ر(۱۰۲۰)۱۴۱؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳، ر(۲۰۳)۳.
۶. ***الكافى***، ۴۳۱/۶، ر۲؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۵/۱۷، ر(۲۲۶۰۳)۱۰.
۷. ***جامع الأخبار***، ص ۱۵۴.
۸. فى النسخة: الحسينى.

كانت قينةً نوّاحةً حاسدةً[۱].

۹ـ و منها المروى فى تفسير القمى رحمه الله عن ابن عباس، عنه صلى الله عليه وآله أنّه قال: إنّ من أشراط القيامة[۲] إضاعة الصلوات و اتباع الشهوات ـ الى أن قال صلى الله عليه وآله: ـ و عندها[۳] تظهر القينات و المعازف ـ ثمّ قال صلى الله عليه وآله وسلم: ـ فعندها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغيراللّه و يتّخذونه[۴] مزامير، و يكون أقوام يتفقّهون لغير اللّه، و يكثر أولاد الزّنا و يتغنّون بالقرآن، الى أن قال صلى الله عليه وآله: فاولئك يدعون فى ملكوت السّموات و[۵] الأرجاس و[۶] الأنجاس[۷].

۱۰ـ و منها المروى فى الخصال ـ فى الصحيح ـ عن ابن أبى عمير، عن مهران بن محمّد، عن الحسن[۸] بن هارون قال: سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول: الغناء يورث النفاق و يعقب الفقر[۹].

۱۱ـ و منها المروى فى جامع الأخبار عن أبى أمامة، عن النبىّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: ما رفع أحد صوته بغناء إلّا بعث اللّه شيطانين على منكبيه يضربان بأعقابهما على صدره حتى يمسك[۱۰].

۱۲ـ و منها المروى فى تفسير العياشى عن جابر، عن النبىّ صلى الله عليه وآله قال: كان ابليس أوّل من تغنّى و أوّل من ناح، لمّا أكل آدم من الشجرة تغنّى، فلمّا هبطت حوّاء الى الأرض ناح لذكره ما فى الجنة[۱۱].

---

۱. ***عيون أخبار الرضا***، ۲/۱۴/ر۲۴.
۲. فى النسخة: الساعة.
۳. فى النسخة: فعندها.
۴. فى النسخة: فيتخذونه.
۵. النسخة: ـ و.
۶. همان.
۷. ***تفسير القمى***، ۲/۳۰۷-۳۰۳؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۷/۳۱۰/ر(۲۲۶۲۰)۲۷.
۸. فى النسخة: الحسين.
۹. ***الخصال***، ۲۴/ر۸۴؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۷/۳۰۹/ر(۲۲۶۱۶)۲۳.
۱۰. ***جامع الأخبار***، ص ۱۵۴.
۱۱. ***تفسير العياشى***، ۱/۴۰/ر۲۳؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۷/۳۱۰/ر(۲۲۶۲۱)۲۸.

۱۳ـ و منها المروى رواية ابن سنان المتقدّمة[۱].

[ما يستدلّ بها على حرمة استماع الغناء]

و ادّعى غير واحد الاجماع على تحريم[۲] استماعه أيضاً و يدل عليه اولى الآيات المتقدمة[۳] و من الأخبار:

۱ـ مرسل ابراهيم‌بن محمّد المتقدمة[۴].

۲ـ و المروى منقطعاً فى الكافى و التهذيبين عن ابراهيم‌بن أبى البلاد قال: أوصى اسحاق‌بن عمر عند وفاته بجوار له مغنّيات أن نبيعهنّ و نحمل ثمنهنّ الى أبى الحسن عليه السلام، قال ابراهيم: فبعت الجوارى بثلاثمائة ألف درهم و حملت الثمن اليه فقلت له: إنّ مولى لك يقال له اسحاق‌بن عمر قد أوصى عند موته[۵] ببيع جوار له مغنّيات و حمل الثمن اليك، و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.

فقال: لاحاجة لى فيه، إنّ هذا سحت، و تعليمهنّ كفر، و الاستماع منهنّ نفاق، و ثمنهنّ سحت[۶].

۳ـ و ما رواه الكلينى فى الكافى و الشيخ فى التهذيبين عنه، عن سعيدبن محمّد الطاهرى[۷]، عن أبيه، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: سأله رجل عن بيع الجوارى المغنّيات؟ فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام و تعليمهنّ كفر و استماعهنّ نفاق[۸].

---

۱. *الكافى*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.

۲. فى النسخة: تحريمة. ۳. الحج/۳۰.

۴. *الكافى*، ۴۳۴/۶/ر۱۸؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۵)۱۲.

۵. فى النسخة: وصى عند وفاته.

۶. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳)۵؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۱)۱۴۲؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۴)۴.

۷. فى النسخة: الطاطرى.

۸. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱.

و یؤیّدها جملة من الآیات و الأخبار و هذا.

[قول من أباح الغناء فی نفسه]

و مذهب شرذمة[١] اختصاص التحریم بماإذا اشتمل علی محرم فهو فی نفسه مباح لدیهم مطلقاً، منهم الشیخ رحمه الله فی ظاهر الاستبصار حیث قال: «الوجه فی هذه الأخبار الرخصة فیمن لا تتکلّم بالأباطیل و لا تلعب بالملاهی من العیدان و أشباهها و لا بالقضیب[٢] و غیره بل تکون ممن تزفّ العروس، و تتکلم عندها بإنشاد الشعر و القول البعید عن الفحش و الأباطیل، فأمّا[٣] من عدا هؤلاء ممّن یتغنّین بسائر أنواع الملاهی فلایجوز علی حال سواء کان فی العرائس أو غیرها[۴].»

و الفاضل الکاشانی ـ طاب ثراه ـ فإنّه قال فی المفاتیح: «الّذی یظهر من مجموع الأخبار الواردة فی الغناء و یقتضیه التوفیق بینها اختصاص حرمته و حرمة ما یتعلّق به من الأجر و التعلیم و الاستماع[۵] و البیع و الشراء کلّها بما کان علی النحو المعهود المتعارف فی زمن بنی‌امیة من دخول الرجال علیهنّ، و استماعهنّ لصوتهنّ و تکلمهنّ بالأباطیل، و لعبهنّ بالملاهی من العیدان و القضیب و غیرها ـ قال: ـ و بالجملة ما اشتمل علی فعل محرم دون ما سوی ذلک، کما یشعر به قوله علیه السلام: لیست بالتی یدخل علیها الرجال، إلّا أن یقال: إنّ بعض الافعال لا یلیق بذوی المرؤات و إن کان مباحاً، فلا ینبغی لهم منه إلّا ما فیه غرض حق ممّا ورد المعتبرة بالاذن فیه، بل الأمر به[۶].» و فی الوافی ما یقرب منه[٧].

١. فی النسخة: شرزمة.

٢. فی الاستبصار: بالقصب.

٣. فی النسخة: و اما.

۴. *الاستبصار*، ۶٢/٣.

۵. فی النسخة: الاسماع.

۶. *مفاتیح الشرایع*، ٢٠/٢، ر۴۶۵.

٧. *الوافی*، ٢٢٣/١٠-٢١٨.

و بعض من تأخّر عنه[۱] و هو المدّعى كون المعنى المشهور المختار حقيقته اللغوية، و نقله عرفاً الى الصوت الملهى المقارن الاستعمال الملاهى و الرقص و التصدية، فإنّه رحمه الله يقول بإباحة المعنى المشهور و اختصاص التحريم بما زعمه معناه العرفى و مرجعه الى ما ذكراه.

[ما يستدلّ بها على اباحة الغناء]

[الأوّل: الأخبار]

و اعتمادهم على مارواه:

۱ـ الكينى رحمه الله فى الكافى، و الشيخ فى التهذيبين و الصدوق فى الفقيه ـ فى الصحيح ـ عن أبى بصير، عن أبى عبدالله عليه السلام قال[۲]: أجر المغنّية التى تزفّ العرائس ليس به بأس، ليست بالتى يدخل عليها الرجال[۳].

فإنّ تعليل انتفاء البأس عن أجرها بعدم دخول الرجال عليها، دليل على أنّه كلما يحكم بحرمة الغناء أو شىء من متعلّقاته فهو مستند الى حرام يشمله.

۲ـ و المروى فى الكافى و التهذيبين ـ فى الصحيح ـ عن على‌بن أبى حمزه، عن أبى‌بصير قال: سألت أباجعفر عليه السلام عن كسب المغنّيات؟

فقال: التى يدخل عليها الرجال حرام، و التى تدعى الى الأعراس ليس به بأس و هو قول الله عزّوجلّ: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل الله[۴].»

---

۱. مراده منه السيد ماجد البحرانى.

۲. فى النسخة: + قال عليه السّلام.

۳. ***الكافى***، ۱۲۰/۵/ر۳؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۶)۳؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۲)۱۴۳؛ ***الاستبصار***، ۶۲/۳/ر(۲۰۵)۵.

۴. ***الكافى***، ۱۱۹/۵/ر۱؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ ***الاستبصار***، ۶۲/۳/ر(۲۰۷)۷.

٣ـ و یدلّ أیضاً علی مذهبهم ما روی فی الکفایة عن قرب الإسناد مسنداً بما نفی فیها البعد عن الحاقه بالصحیح، عن عبداللّه‌بن جعفر الحمیری، عن علی‌بن جعفر، عن أخیه موسی‌بن جعفر(١) علیه‌السلام قال: سألته عن الغناء فی الفطر و الأضحی و الفرح؟

قال: لا بأس به(٢) ما لم یعص به(٣).

٤ـ و یعضدها ما رواه الشیخ رحمه‌الله فی التهذیب ـ فی الصحیح ـ عن عبداللّه‌بن الحسن الدینوری قال: قلت: لأبی الحسن علیه‌السلام جعلت فداك ما تقول فی النصرانیة أشتریها و أبیعها من النصرانی؟(٤)

فقال: إشتر وبع.

قلت: فانکح؟

فسکت عن ذلك قلیلاً، ثم نظر إلیّ و قال شبه الإخفاء: هی لك حلال.

قال: قلت: جعلت فداك فاشتری(٥) المغنّیة أو الجاریة تحسن أن تغنّی ارید بها الرزق لا سوی ذلك؟

قال: إشتر وبع(٦).

٥ـ و مرسلة الفقیه قال: سأل رجل(٧) علی‌بن الحسین علیه‌السلام عن شراء جاریة لها صوت؟

فقال: ما علیك لو اشتریتها فذکرتك الجنة(٨).

٦ـ و المروی فی الکافی ـ فی الصحیح ـ عن علی‌بن أبی حمزة، عن أبی بصیر قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتی جاءنی الشیطان فقال: إنّما ترائی

---

١. فی النسخة: ـ موسی بن جعفر.
٢. فی النسخة: ـ به.
٣. *قرب الاسناد*، ٢٩٤/ر١١٥٨؛ *وسائل الشیعه*، ١٢٢/١٧/ر(٢٢١٤٨)٥.
٤. فی النسخة: النصاری.
٥. فی النسخة: فاشتر.
٦. *تهذیب الأحکام*، ٣٨٧/٦/ر(١١٥١)٢٧٢؛ *وسائل الشیعه*، ١٢٢/١٧/ر(٢٢١٤٩)١.
٧. فی النسخة: سألت رجله.
٨. *من لا یحضره الفقیه*، ٦٠/٤/ر٥٠٩٧؛ *وسائل الشیعه*، ١٢٢/١٧/ر(٢٢١٥٠)٢.

بهذا أهلك و الناس؟!

قال: يا با محمّد اقرأ قراءة ما[١] بين القراءتين تسمع أهلك و رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه عزّوجلّ يحب الصوت الحسن يرجّع فيه[٢] ترجيعاً[٣].

٧ـ و فيه عن عبداللّه‌بن سنان، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله و سلم: **لم يعط امتى[٤] اقلّ من ثلاث: الجمال، و الصوت الحسن، و الحفظ[٥].**

٨ـ و فيه أيضاً عن أبى‌بصير، عنه عليه السلام قال: قال النبىّ صلى الله عليه و آله و سلم: **إنّ من أجمل الجمال الشعر الحسن للمرء، و النغمة[٦] الصوت الحسن[٧].**

٩ـ و فيه أيضاً عن على‌بن اسماعيل الميثمى، عن رجل، عنه عليه السلام قال: **ما بعث اللّه عزّوجلّ نبياً إلّا حسن الصوت[٨].**

[الثّانى: عدم ثبوت الاجماع]

و الاجماع على التحريم عندهم غير ثابت و إلّا اتبعوه.

[الثّالث: عدم دلالة الآيات على الحرمة]

و دلالة الآيات غيرواضحة: أمّا الأولى: فلأنّ الزور لغة الكذب و الباطل و التهمة، و تفسيره بالغناء فى عدة من الأخبار غير مجد فى المضمار لانصرافه فيها الى ما كان شايعاً فى ازمنتهم عليهم السلام فى تغنّى الجوارى بأباطيل الأقوال، فى مجالس أجانب الرجال، مقروناً

---

١. فى النسخة: ـ ما.
٢. فى النسخة: به.
٣. *الكافى*، ٦١٦/٢/ر١٣؛ *وسائل الشيعه*، ٢١١/٦/ر(٧٧٥٨)٥.
٤. فى النسخة: ايتى.
٥. *الكافى*، ٦١٥/٢/ر٧.
٦. فى النسخة: نعم النعمة.
٧. *الكافى*، ٦١٥/٢/ر٨.
٨. *الكافى*، ٦١٦/٢/ر١٠.

باستعمال آلات اللهو، و بذلك يتلائم التفسير و اللغة مضافاً الى معارضتها بما رواه فی المجمع عن النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قال: «عدلت شهادة الزّور بالشرك باللّه[١].» ثم قرأ هذه الآية.

و المروی فی معانی الأخبار، عن حمّادبن عثمان، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سألته عن قول الزّور؟

قال: منه قول الرجل للذی يغنّی، أحسنت[٢].

و قد حكی تفسير بقول أهل الجاهليّة: لبّيك لا شريك لك إلّا شريك هو لك، تملكه و ما ملك[٣].

و أمّا الثانية: فلكمال البون بين مدلول لهو الحديث و الغناء، و يزيده تعلّق الإشتراء به و بذلك يهون تفسيره به، أو بما يعمّه فيما مضى من الأخبار إلّا أن يكون المراد به فيها ما كان شايعاً فی أعصارهم علیهم السلام فيحصل التناسب، و بتطابق هذه الأخبار مع رواية أبی بصير المتقدمة، مضافاً الى معارضتها بما رواه القمی رحمه الله عن أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی الآية أنّه النضربن الحرث[٤] بن علقمةبن كلدة من بنی عبداللّهبن قصی و كان النضر راوياً[٥] لأحاديث الناس و أشعارهم[٦].

فإنّ حاصله تفسير لهو الحديث بالحكايات الملهية عمّا يعنی و فضول الكلام التی لا تلازم بينها و بين الغناء و تخصيص الموصول بالنضر، و يوافقه المحكی فی الكشّاف[٧] و الجوامع[٨] عن قائل: أنّها نزلت فی النضربن الحارث و كان يتّجر الى فارس فيشتری كتب الأعاجم أی المشتملة منها على سير ملوكهم و أحاديث حروبهم فيحدّث بها قريشاً

---

١. *مجمع البيان*، ١٤٨/٧.
٢. *معانی الأخبار*، ٣٤٩، ر٢.
٣. *مجمع البيان*، ١٤٨/٧؛ *جوامع الجامع*، ٥٥٨/٢؛ *فقه القرآن*، ٢٩٤/١؛ *الكشاف*، ٣/ ١٥٥.
٤. فی النسخة: الحراث.
٥. فی النسخة: راوية.
٦. *تفسير القمی*، ١٦١/٢.
٧. *الكشاف*، ٤٩٠/٣.
٨. *جوامع الجامع*، ٢٧٧/٣.

ليشتغلوا بها عن إستماع القرآن. و فى الأوّل[۱]، و عن اخر[۲]: «أنّه كان يشترى المغنّيات فلا يظفر بأحد يريد الإسلام إلّا انطلق به الى قينته فيقول: أطعميه و أسقيه و غنّيه، و يقول: هذا خير مما يدعوك[۳] اليه محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم من الصلاة و الصيام و أن تقاتل بين يديه».

و بعد ثبوت كون المراد بلهو الحديث فيها هو الغناء مطلقاً، فغايتها الدلالة على تحريم إشترائه للإضلال عن سبيل اللّه مع اتّخاذها هزواً و هو ممّا لا يرتاب فيه.

و أمّا الثالثة: فلعدم إفادتها غير فضل فى الترك و مع تسليم إفادة التحريم فظاهرها الكذب فى الشهادة و ماورد فى التفسير بالغناء أو الأعمّ، معارض بما رواه الصدوق رحمه الله فى العيون ـ فى الحسن ـ عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى[۴] ـ رضى اللّه عنه ـ عن أبى جعفر محمّدبن على الرضا، عن أبيه على بن موسى الرضا عليه السلام قال: سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول: دخل عمروبن عبيد البصرى على أبى عبداللّه عليه السلام فلمّا سلّم و جلس عنده تلاهذه الآية قول اللّه عزّوجلّ: «الّذين يجتنبون كبائر الإثم[۵].» ثمّ أمسك، فقال له أبوعبداللّه عليه السلام: ما أمسكتك؟

قال: احبّ أن اعرف الكبائر من كتاب اللّه عزّوجلّ.

فقال: نعم، يا عمرو، اكبر الكبائر الشرك باللّه، الى أن قال عليه السلام: و شهادة الزّور و كتمان الشهادة لأنّ اللّه عزّوجلّ يقول: «و الّذين لا يشهدون الزّور» الآية. و يقول: «و من يكتمها فإنّه اثم قلبه[۶].»[۷] الحديث.

و التعدّد يقابله اللغة و يحتمل اللفظ غير المذكور.

و أمّا الأخيرتان فلأنّ معنى اللغو الباطل، و كلّ ما ينبغى أن يلقى و يطرح فلا يندرج

۱. *الكشاف*، ۴۹۰/۳.
۲. *الجامع لأحكام القرآن*، ۵۲/۱۴.
۳. فى النسخة: يدعون.
۴. فى النسخة: الحسينى.
۵. الشورى/۳۷.
۶. البقرة/۲۸۳.
۷. *عيون أخبار الرضا*، ۲۵۷/۲، ر ۳۳.

فيها من الغناء إلّا المشتمل على أباطيل الأقوال، و لا يستفاد من الروايات المتعلّقة بهما دخول الأزيد مع أنّ عدم دلالتهما على وجوب الاعتراض عنه ظاهر جداً، وردّت الآثار حتى الواردة فی متعلّقاته بما محصّله مع نصرة منّی باضافة ما لقائل أن يقوله: أنّ شيئاً من عدم أمن الفجيعة، و عدم اجابة الدعوة، و عدم دخول الملك فی بيته، أو كونه عشّ النفاق، أو مورثه، و معقب الفقر، أو ضرب شيطانين مبعوثين على منكبی من يرفع صوته بأعقابهما على صدره، أو كون ابليس مخترعة، أو كونه مجلساً لا ينظر اللّه الى أهله، أو حشر صاحبه من قبره أعمى و أخرس و أبكم، أو كون[١] ظهور القينات من اشتراط الساعة، أو عدم سماع من لم يتنزّه عنه صوت شجرة فی الجنة، أو انبات استماعه النفاق فی القلب، أو عدم الإذن فی سماع من ملأ سامعه منه صوت الروحانيّين لا يثبت الحرمة، لورود أمثالها فی المكروهات كثيراً.

و كون العباسی كاذباً فی نقل الرخصة فيه عن الخراسانی عليه السلام لا ينافی الجواز و لا تلازم بين البطلان و الحرمة.

و نهی الصادق رجلاً عن استماع غناء جواری جيرانه المقرون بضرب العود لا يفيد إلّا تحريم هذا الاستماع، أمّا نفس الغناء من حيث هو فلا، لجواز استناده الى ضرب العود، أو كونه صوت الأجانب.

و تعليل النهی عن دخول بيوت الغناء بإعراض اللّه عن أهلها كما يؤذن به التوصيف، يوهن دلالته على الحرمة.

و النهی عن الجلوس الى متعمّد الغناء تنزيهی، للقطع بالجواز[٢] بالاجماع و بالضرورة.

١. فی النسخة: + او كون.
٢. فی النسخة: بابجواز.

و حلول البلاء باتّخاذ القينات، أو كونهنّ معذبات[1] أو ملعونات، أو حرمة شرائهنّ و بيعهنّ و تعليمهنّ، أو اثمانهنّ، أو اجورهنّ، أو كون استماعهنّ نفاقاً، غير مثبت لتحريم الغناء لجواز إستنادها الى استعمال المعهود من غنائهنّ على شىء من المناهى كاستعمال المعازف[2] و الملاهى و اسماعهنّ أجانب الرجال أصواتهنّ، مع ظن الفتنة و تعقيب المعصية حيث يستفاد شيوع اتخاذ البطّالين و الفجار فى أعصارهم عليهم السلام القينات للتغنّى، و استعمال الملاهى لأنفسهم و لمن أرادوا من مجاليسهم، و التكسّب بهما لهم من كثير من الأخبار كصحيحة أبى بصير و روايته المتقدمتين، و الاستدلال بصحيح ابن مسلم و الرضوى مشكل، لتوقفه على فرد شايع لجنس الغناء، مقرون بحرام غيره. و تغنّى النسوان بأباطيل الأقوال فى محافيل أجانب الرجال مقروناً باستعمال الملاهى كان شايعاً فى عهودهم عليهم السلام و يؤمى اليه ابتناء التعبير[3] عنه فى آية بقول الزّور، و فى اخرى بالزّور، [و] فى ثالثة بلهو الحديث مع تعليل اشترائه بالإضلال عن سبيل اللّه و تقييده بعدم العلم، و فى آيتين أو أكثر باللغو معرفى بعض الأخبار بمجلس لا ينظر اللّه الى أهله، و فى آخر ببيوت اللّه معرض عن أهلها، و اضافة البيت اليه فى ثالث، و تصديق أبى جعفر عليه السلام رجلاً حكم بكونه من الباطل، و ذكرهم عليه السلام أنّه رقية الزّنا، و عش النفاق و مورثه، و إنّ استماعه منبته، مع أنّ الاستناد فيهما الى الآية يكفى شاهدا على ارادة فرد خاص مقرون بحرام و غيره هذا مضافاً الى ما فى أكثر هذه الآثار من الضعف أو الإرسال.

[تحقيق المسألة]

و تنقيح المسألة و تحقيقها أنّه إذا اقترن بشىء من المناهى الخارجة عن نفس الصوت

---

١. فى النسخة: مغذبات.
٢. فى النسخة: المعارف.
٣. فى النسخة: التعبية.

فلا كلام، و إلّا فإن كان ملهيّاً مهيّجاً للأهوية[١] و الشهوات، و قصد به مجرّد اللعب و التلهّی و التذاذ النفس و كان الملفوظ من حكايات العشّاق و أمثالها ممّا لا جدوى فيه عند اولی النّهی كأغانی مجالس البطّالين فهو أيضاً حرام فی غير الأعراس بلا اشكال للاجماع المحكی مستفيضاً بل المحقق، و خلاف شاذ سيّما مع سبق الاجماع و لحوقه غير قادح سمع أنّ خلاف الشيخ رحمه الله فی المقام غير معلوم، بل و لا ظاهر، بحيث خص الرخصة بمن تزفّ العروس بقيود مخصوصة[٢] و النهاية سكوته عن حكم المقام فی الاستبصار[٣] و كانّه لعدم تصدّيه فيه إلّا لجمع بين الاخبار المختلفة و قد أطلق فی النهاية تحريم تعليم الغناء و كسب المغنّيات[٤] نعم نفی البأس عن أجر المغنّية فی الأعراس بشرايطها[٥] بل و خلاف الفاضلين القاسانيين نوّر اللّه مرقديهما أيضاً فی خصوص المقام غير معلوم بل ربّما يستفاد من بعض كلماتهما الموافقة فيه، فقد قال الأوّل فی ذيل كلامه فی الوافی: «و بالجملة لا يخفی علی ذوی الحجی بعد سماع هذه الأخبار تمييز حق الغناء من باطله، و إنّ كثيراً ما يتغنّی به المتصوفة فی محافلهم[٦] من قبيل الباطل[٧].» و الثانی فی موضع من رسالته المعمولة فی الغناء: «فظهر حق الظهور ممّا ذكرنا و قرّرنا مراراً أنّ مرادهم عليهم السلام من الغناء الذی نهوا عنه هو الأصوات الملهية التی يتصوّت بها الفسّاق و لمّا كانت هذه فی ضمن الكلمات الملهية كما هو شايع فی زماننا هذا إذ لا يخلوا الأزمنة عنهم و عن مقتضی طباعهم عبّروا عنه[٨] عليهم السلام بلهو الحديث و قول الزّور[٩].» انتهی.

---

١. فی النسخة: اللاهوية.
٢. *النهاية*، ص ٣٦٨.
٣. *الاستبصار*، ٦٢/٣.
٤. *النهاية*، ص ٣٦٥.
٥. ما تقدّم آنفاً، ص ٣٦٨.
٦. فی النسخة: محاقلهم.
٧. *الوافی*، ٢٢٣/١٠-٢٢٢.
٨. فی النسخة: ـ عنه.
٩. *ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين*.

و هذه الموافقة المستفادة من كلاميهما هذين و إن كانت فى بادئ الرأى مخالفةً لما تقدّم منهما لكن بملاحظتها و التأمّل يظهر أنّهما يخصّان التحريم بما فيه محذور شرعى أو مفسدة حتى الإلهاء عمّا يعنى ويهمّ و يهيّج شهوات النفس كما هو المفروض فيما نحن فيه فلا تناقض، بل و الآية الاولى بمعونة الأخبار الكثيرة المتقدّمة المفسرة لقول الزور المأمور فيها بالاجتناب عنه بالغناء مطلقاً[۱]، و قد عرفت أنّه حقيقة فى الصوت المرجّع

---

۱. يكون هنا بعض التوضيحات ضرورياً حتى يظهر منه حال الآية و الروايات المفسرة لها.
الأوّل: معنى الزور
قال الفراهيدى فى العين (۳۸۰/۷): و الزور: قول الكذب، و شهادة الباطل. و كتب الجوهرى فى الصحاح (۲/ ۶۷۲): الزّور: الكذب. و قال ابن الاثير فى النهاية (۳۱۸/۲): الزّور: الكذب، و الباطل، و التهمة. و قيل فى القاموس (۴۲/۲): الكذب، و الشرك باللّه تعالى، و اعياد اليهود و النصارى، و الرئيس، و مجلس الغناء، و ما يعبد من دون اللّه، و القوة ـ و هذه وفاق بين لغة العرب و الفرس ـ و نهر يصب فى دجلة، و الرأى، و العقل، و الباطل. و من المفسرين قال فيه الشيخ الطوسى رحمه الله فى التبيان (۵۱۰/۷) و الطبرسى فى المجمع (۳۱۵/۷): الزور: تمويه الباطل بما يوهم أنّه الحق. و قال ابن جرير الطبرى فى الجامع (۶۲/۱۹/ر ۲۰۱۵۰): و أصل الزّور تحسين الشىء، و وصفه بخلاف صفته، حتى يخيل الى من يسمعه أو يراه أنّه خلاف ما هو به. و قال الزمخشرى فى الكشاف (۱۵۵/۳): الزّور من الزور و الازوراء، و هو الانحراف.
الثانى: المراد من قول الزّور
۱) الكذب (***التبيان***: ۳۱۲/۷؛ ***مجمع البيان***، ۱۴۸/۷؛ ***جامع البيان***، ۲۰۳/۱۷؛ ***تفسير مجاهد***، ۴۲۴/۲؛ ***الدر المنثور***، ۳۵۹/۴).
۲) الكذب و البهتان (***الكشاف***، ۱۵۵/۳).
۳) الباطل و الكذب (***الجامع لأحكام القرآن***، ۵۵/۱۲).
۴) الشرك (باللّه) (***مجمع البيان***، ۱۴۸/۷؛ ***جامع البيان***، ۲۰۴/۱۷-۲۰۳؛ ***الكشاف***، ۱۵۵/۳؛ ***الدر المنثور***، ۳۵۹/۴؛ ***الجامع لأحكام القرآن***، ۵۵/۱۲).
۵) قول اهل الجاهلية فى تلبيتهم: لبيك لا شريك لك إلّا شريك هو لك تملكه و ما ملك (***مجمع البيان***، ۷/ ۱۴۸؛ ***فقه القرآن***، ۲۹۴/۱؛ ***الكشاف***، ۱۵۵/۳؛ ***الدر المنثور***، ۴۲۴/۴).
۶) شهادة الزور (***مجمع البيان***، ۱۴۸/۷؛ ***الكشاف***، ۱۵۵/۳؛ ***الدر المنثور***، ۳۵۹/۴).
۷) الغناء (***تفسير القمى***، ۸۴/۲).
۸) الغناء و سائر الأقوال الملهية (***التبيان***، ۳۱۲/۷؛ ***مجمع البيان***، ۱۴۸/۷؛ ***تفسير غريب القرآن***، ص ۲۴۵).
الثالث: حاصل البحث
أوّلاً: لا يستفاد من سياق الآية الغناء لما أمر فيه بالاجتناب عن الرجس من الأوثان يعنى عبادة الأوثان، و اجتناب الزور يكون عِدله فكيف يمكن أن ندعى بانّ الغناء عدل عبادة الأوثان و هو الشرك، و بقرينة ما بعدها «حنفاء للّه غير مشركين به»، كما نقلوا الخاصة و العامه فى تفاسيرهم ما روى عن النبى صلى الله عليه وآله: عدلت

←

المطرب، و بلوغ شیوع المقرون منه بالمعاصی فی أزمنتهم علیهم السلام حدّاً انصرف الیه المطلق غیر ثابت، و کون التغنّی غالباً بما لا طائل تحته یکفی فی جواز التعبیر عنه بقول الزّور، مع أنّ من معانیه علی ما فی القاموس مجلس الغناء، و روایة المجمع و المعانی إن کانتا حجّةً لا تقاومانها مع امکان الجمع بالحمل علی البطون، مع أنّ معنی ثانیتهما کما لایخفی علی البصیر أن قول الزّور لیس هو الغناء خاصة، بل یندرج فیه تحسین المعنی، و علیه فلا تقدح فی دلالة الآیة أصلاً و تفسیر مجهول بقول أهل الجاهلیة لا حجّة فیه.

و الثّانیة بضمیمة المستفیضة المفیدة لکون المراد بلهو الحدیث فیها هو الغناء، أو ما یعمّه المعتضدة بنقله عن أکثر المفسّرین و شیوع الغناء المقرون بالحرام فی أعصارهم علیهم السلام لا یصرفه فیها الیه إلّا مع ندور غیره من أفراده، و ظاهر أنّ التغنّی الخالی عن المعاصی الخارجة لیس بأقلّ من المشتمل علیها لو لم یکن أکثر، و بعد ثبوت التفسیری بما فیه الحجّة عن الصادقین علیهما السلام فلیس لنا إلّا التسلیم و إن خفی علینا المناسبة، مع أنّها هنا غیرخفیّة، فإنّ المعروف فی جمیع الأعصار سیّما قبل ظهور الاسلام التغنّی بالأحادیث الملهیه فیناسبه التعبیر عن مطلقة بذلک، و تعلّق الإشتراء به لا یقرّبه الی الحقیقة، لأنّه کما لا یصلح الغناء للبیع و الشری فکذلک الحدیث الملهی، فنحمله

→

شهادة الزّور الشرک باللّه.

ثانیاً: انصراف اللفظ عن معنی اللغوی یحتاج الی دلیل، و إن تقولوا: دلالته علی الغناء بما تفسره الروایات، فنقول: کل الاحادیث المفسرة لها ضعیف من ناحیة السند و امّا ما روی القمی فی تفسیره (۸۴/۲) ـ فإنّه حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن هشام عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: الرجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور: الغناء ـ و إن ادّعی الشیخ الانصاری رحمه الله فی المکاسب (۱۴/۱) بأنّها حسنة، لکن یمکن الخدش فیها بأنّ حال من روی هذا التفسیر یعنی أبوالفضل العباس‌بن محمدبن القاسم‌بن حمزة‌بن موسی‌بن جعفر علیه السلام غیر معلوم و لا یوجد فی کتب الرجال فیه توثیق و لا تضعیف، فهو مهمل. و اضیف الیه أنّ انتساب هذا التفسیر بعلی‌بن ابراهیم القمی لا یصح، لأنّ هذا التفسیر یتألف ممّا رواه علی‌بن ابراهیم القمی و ممّا رواه أبی الجارود. و بعد أن جمعها عباس‌بن محمّد، اشتهر بتفسیر القمی.

و من هنا یظهر حال بعض آیات اخر مثل آیة «و الّذین لا یشهدون الزّور».

على الطلب و كمال الرغبة. فإنّ استعماله هذا شايع فى الكتاب و السنّة و المحاورات، و جاز إرادة إشتراء المغنّى أو المغنّية باضمار الأهل أو الصاحب، أو التجوزّ باستعمال لهوالحديث فيهما مبالغة لو كانت المستفيضة محتملةً لذلك.

و ابتناء التعبير عن الغناء به على شيوع التغنّى به لايخصّ الحكم بهذا الشايع لعدم المنافاة بينه و بين ارادة العموم فلا يتعيّن تقييد الغناء فى المستفيضة بما كان فى ضمن الكلمات الملهية على أنّ ذلك لايضرّنا فى المقام. و لمّا كان مفادّها ارادة المطلق انصرفت اللّام فى قوله سبحانه «ليضلّ» عن ظاهرها، و جاز أن تكون لام العاقبة كما فى قوله عزّ اسمه «فالتقطه ال فرعون ليكون لهم عدوّاً و حزناً»[١] على أن يكون المراد ـ و اللّه أعلم ـ أنّ الاضلال عن سبيل اللّه بغير علم و اتّخاذها هزواً مآل إشتراء لهو الحديث مترتّبان عليه و إن لم يقصد به، لأنّ الغناء فى الغالب يهيّج الشهوات أو يحدث الميل الى الفواحش فربّما يخرج به الجاهل عن نهج الحقّ بارتكاب الفجور فيضلّ عن سبيل اللّه بغير علم، و يرضى به صاحب الغناء، و لا ينهاه عنه بل تجب عليه فيتّخذها هزواً، أو لأنّه إذا تغنّى أحد، استمعه تبّع الهوى مع حرمة استماعه فى دين اللّه بغفلتهم عن نكال الآخرة فيضلّون به عن سبيله بجهالتهم، و يفرح به صاحب الغناء[٢] و يزيد فيه و لا يبالى فيتّخذها هزواً فلايرد المناقشة فى دلالتهما باختصاص الوعيد بصورة قصد الإضلال عن سبيل اللّه و اتّخاذها[٣] هزواً[٤].

١. القصص/٨.

٢. فى النسخة: الغنى.

٣. فى النسخة: اتخذها.

٤. ينبغى لنا ان يبين اموراً فى هذه الآية

الأوّل: معنى اللهو.

قال الفراهيدى فى كتاب العين (٨٧/٤): «اللهو: ما شغلك من هوى أو طرب. و قال الجوهرى فى الصحاح (٢٤٨٧/٦): و لهيت عن الشيء ـ بالكسر ـ ألهى لهيا و لهيانا، إذا سلوت عنه و تركت ذكره و اضربت عنه. و الهاه: أى شغله. و لهاه به تلهية، أى علله. و لهوت بالشيء ألهو لهوا، إذا لعبت به و تلهيت به مثله. و قال ابن

←

→
الأثیر فی النهایة (۲۸۳/۴-۲۸۲) مثله. و قال الفیروزآبادی فی القاموس (۳۸۸/۴): و لها لهوا: لعب کالتلهی و الهاه ذلک. و الملاهی آلاته و تلاهی بذاک... و الهی: شغل و ترک الشیء عجزاً أو اشتغل بسماع الغناء. و أمّا من المفسرین فقال الشیخ الطوسی رحمه الله فی التبیان (۲۷۲/۸-۲۷۱): اللهو: الأخذ فی ما یصرف الهمّ من غیر الحق، تقول: لهی فلان یلهو لهواً فهولاه، و تلهی تلهیا و ألهاه إلهاء، و اللعب و الهزل نظائر. و قال الزمخشری فی الکشاف (۴۹۰/۳): و اللهو: کل باطل الهی عن الخیر و عمّا یعنی. و قال العلامة الطباطبایی فی المیزان (۲۱۰/۱۶): اللهو: ما یشغلك عمّا یهمك.
الثّانی: شأن نزول الآیة
۱) قیل: نزلت فی النضربن الحارث (الحرث) بن کلدة، و کان یتجر الی فارس فیشتری کتب الأعاجم و یحدث بها قریشاً و یقول: إن کان محمّداً یحدّثکم بحدیث عاد و ثمود، فأنا احدّثکم بحدیث رستم و اسفندیار و الأکاسرة فیستملحون حدیثه و یترکون استماع القرآن (***تفسیر القمی***، ۱۶۱/۲؛ ***التبیان***، ۲۷۱/۸؛ ***الجوامع الجامع***، ۲۷۷/۳؛ ***مجمع البیان***، ۷۶/۸؛ ***الکشاف***، ۴۹۰/۳؛ ***اسباب نزول الآیات***، ص ۲۳۲؛ ***الجامع لأحکام القرآن***، ۵۱/۱۴).
۲) قیل: نزلت فی النضربن الحارث کان یشتری المغنّیات، فلا یظفر بأحد یرید الاسلام إلّا انطلق به الی قینته، فیقول أطعمیه و اسقیه و غنّیه، و یقول: هذا خیر ممّا یدعوك الیه محمّد من الصّلاة و الصیام و أن تقابل بین یدیه. (***الکشاف***: ۴۹۰/۳؛ ***الجامع لأحکام القرآن***، ۵۲/۱۴).
۳) قیل: نزلت فی رجل إشتری جاریة تغنیّه لیلاً و نهاراً. (***مجمع البیان***، ۷۶/۸؛ ***أسباب نزول الآیات***، ص۲۳۳).
الثالث: المراد من لهو الحدیث
۱) الغناء، قال ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد و أبی جعفر علیه السلام و... (***التبیان***، ۲۷۱/۸؛ ***مجمع البیان***، ۷۶/۸؛ ***الجامع لأحکام القرآن***، ۵۲/۱۴؛ ***تفسیر الثوری***، ص ۲۳۷).
۲) کلّما کان من الحدیث ملهیاً عن سبیل اللّه الذی أمر باتباعه الی ما نهی عنه. (***التبیان***، ۲۷۱/۸.)
۳) الغناء و شرب الخمر و جمیع الملاهی (***تفسیر القمی***، ۱۶۱/۲).
۴) هو الطعن فی الحق و الاستهزاء به و التحدث بالخرافات و المضاحیك و الغناء و المعازف. (***جوامع الجامع***، ۲۷۷/۳؛ ***مجمع البیان***، ۷۷/۸-۷۶)
۵) نحو السمر بالأساطیر و الأحادیث التی لا أصل لها، و التحدث بالخرافات و المضاحیك و فضول الکلام ما لا ینبغی من کان و کان، و نحو الغناء و تعلم الموسیقارو ما اشبه ذلك. (***الکشاف***، ۴۹۰/۳)
۶) هو اشتراء المغنّی و المغنّیة بالمال الکثیر و الاستماع الیهم و الی مثله من الباطل (***تفسیر مجاهد***، ۵۰۳/۲؛ ***الجامع لأحکام القرآن***، ۵۲/۱۴)
۷) المعازف و الغنا: قال الحسن. (***الجامع لأحکام القرآن***، ۵۲/۱۴)
۸) هو الکفر و الشرك: عن الحسن. (***الجامع لأحکام القرآن***، ۵۲/۱۴)
الرّابع: المراد من الإشتراء
۱) شراء المغنّیات أو شراء کتب الأعاجم. (***التبیان***، ۲۷۱/۸؛ ***الکشاف***، ۴۹۱/۳)
۲) استبدال حدیث الباطل علی الحق. (***التبیان***، ۲۷۱/۸؛ ***جوامع الجامع***، ۲۷۷/۳)
←

و أمّا الاشكال بمعارضة المستفيضة برواية أبى‌بصير فالخطب فيه سهل، نـظراً الى ضعفها سنداً بعلى‌بن أبى‌حمزة «الظاهر هنا فى ابن البطائنى لوجود الواسطة بينه و بين أبى جعفرعليه‌السلام، بل و دلالةً من جهة أنّ التناسب المعنوى و إن اقتضى عود البارز المرفوع الى تحريم كسب المغنّيات اللاتى يدخل عليهنّ الرجال لكن القرب اللفظى يقتضى العود الى نفى البأس عن كسب التى تدعى الى الأعراس، نعم لمّا كان العود اليه غيرمستقيمة من جهة المعنى لم يكن بدّ من رجوعه الى الأوّل و إن لم يخل عن شىء، مضافاً الى انتفاء التكافؤ و إن كانت فى أعلى درجات الصحّة و قوّة الدلالة.

و بما ذكرنا ينقدح اندفاع الاعتراض بمعارضة مرسلة أبى الجارود و قول مجهولين من المفسّرين و للكثير من الأخبار مثل:

۱ـ قول أبى جعفرعليه‌السلام فى صحيح ابن مسلم: الغناء ممّا وعداللّه عزّوجلّ عليه النار.

۲ـ و قول الرضاعليه‌السلام فى فقهه: و اعلم أنّ الغناء ممّا قد وعداللّه عليه النار.

۳ـ و فى رواية الوشاء قد تكون للرجل الجارية تلهيه و ما ثمنها إلّا ثمن كلب و ثمن الكلب سحت و السحت فى النار.

۴ـ و قول الصادقعليه‌السلام غير مرّة فى حديث ابن حزم: اجتنبوا الغناء.

۵ـ و فى رواية الطاطرى بعد السؤال عن بيع الجوارى المغنّيات: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ نفاق.

←

۳) استحبابه أى يختار حديث الباطل على حديث الحق. (*جوامع الجامع*، ۲۷۷/۳؛ *مجمع البيان*، ۷۷/۸؛ *الكشاف*، ۴۹۱/۳)

الخامس: نتاج البحث

كما جاء فى ماهية الغناء أنّه من الصوت، فإذن لا يشمل لهو الحديث عليه لأنّ الحديث من جنس الكلام لا الصوت، فمع الغماض عن هذا و قبول الروايات التى تدل على أنّ المراد من لهو الحديث الغناء، لم يحصل منه حرمة مطلق الغناء، لأنّ الآية تدل على أنّ قسماً من لهو الحديث يعنى القسم الذى يكون الاضلال عن سبيل اللّه حرام، فيختص هذا الحكم بالغناء الذى يستعمل للاضلال عن سبيل اللّه.

۶ـ و فی روایة نصر: المغنّیة ملعونة ملعون من أكل كسبها.

۷ـ و قول أبی الحسن علیه السلام فی روایة ابن أبی البلاد بعد ما عرض علیه ثمن جوار مغنّیات كنّ لاسحاق بن عمر فأوصی عند وفاته ببیعهنّ و حمل ثمنهنّ الیه علیه السلام: إنّ هذا سحت و تعلیمهنّ كفر. الحدیث.

۸ـ و إخبار النبیّ صلی الله علیه و آله فی روایتی ارشاد الدیلمی: بظهور البلاء فی امّته باتّخاذ القینات.

۹ـ و مرسلة الفقیه: أجر المغنّی و المغنّیة سحت[۱]. لافادة الأوّلین وعد النار علی الغناء مطلقاً. و الرابع وجوب الاجتناب عنه كذلك سواء صدر عن المرأة أو الرجل، اقترن بحرام أولا، و الأخیر تحریم أجر المغنّی و المغنّیة من غیر فرق فیهما بین من كان غناؤه مقارناً بحرام و غیره، مع ظهور ابتنائه علی تحریم غنائهما. و السّادس لعن المغنّیة من جهة تغنّیها مطلقاً الظاهر فی تأكّد حرمته كذلك. و الثّالث تحریم ثمن الجاریة الملهیة لسیدها المبتنی علی تحریم الهائها مطلقاً سواء كان بالتغنّی أو استعمال الملاهی. و الخامس تحریم شراء الجواری المغنّیات و بیعهنّ علیه السلام و تعلیمهنّ و الاستماع منهنّ. و السابع تحریم أثمانهنّ و تعلیمهنّ و الاستماع منهنّ، و لا وجه لتحریم هذه الامور منهنّ إلّا تحریم غنائهنّ، و العموم المستفاد فی أوّل هذین من الجمع المحلّی باللّام و فی ثانیها من ترك الاستفصال یقتضی عدم الفرق بین التی اقترن غناؤها بحرام و غیرها. و الثامن من تحریم اتّخاذ القینات للتغنّی و دلالته علی تحریم نفس التغنی ظاهرة[۲] جداً، و عموم

---

۱. بعض هذه الأخبار ضعیف من ناحیة السند و علی كلّ حال یمكن أن یدعی جملتها تدل علی فرد خاص من الغناء یعنی ما كان شایعاً فی ازمنتهم علیهم السلام فی تغنی الجواری بأباطیل الأقوال، فی مجالس أجانب الرجال، مقروناً باستعمال آلات اللهو كما قال الفیض الكاشانی و السید ماجد البحرانی، أو یدل علی الكراهة و هذا لسان یوجد كثیراً ما فی الروایات، و علی هذا لایستفاد عنها الحرمة.

۲. فی النسخة: الطاهرة.

الجمع المحلّى مفيد ثبوت الحكم فى التى لا يقترن غناؤها بحرام أيضاً، و لا يضرّ اختصاص جملة منها بالمرأة للاجماع القطعى على عدم الفرق بين الرجل و المرأة فى حكم غنائهما من حيث هو غناء. و بما مضى فى بيان دلالة الآية الثانية ينكشف عدم قدح الاستناد اليها فى الأوّلين فى اطلاقهما.

و دعوى كون الشايع المعهود من مطلق الغناء فى أعصارهم عليهم السلام ما اقترن بحرام ممّا لا يصغى اليه، فإنّ الغناء المقرون باستعمال الملاهى، أو دخول أجانب الرجال على النساء، أو غيرهما من المحرّمات و إن كثر فهو بالنسبة الى الخالى عنها قليل! ألاترى أنّه إذا اتفق الأوّل فى بلد، فى يوم، فى مجلس و احد فيقع الثانى فيهما فى مجالس غير عديدة و فى الأسواق و الشوارع و الأطراف و المزارع و كلّما زاد الأوّل زاد الثانى، و هذه النسبة قائمة فى جميع الأعصار كما لا يخفى على خبير جاس خلال الديار. و لا ينافيها التعبير عنه فى الآيات بقول الزّور، أن الزّور، أو لهو الحديث، أو اللغو، و فى الأخبار بالمجلس أو البيت حيث لا يشعر شىء منها بالاقتران بشىء من المعاصى فضلاً عن أن يدل عليه و لا ما فيها من اضافة البيت اليه، أو كونه باطلاً، أو عشّ النفاق و مورثه، أو كون استماعه منبتةً[1]، بل و لا كونه رقية الزّنا إذ لعلّ المراد به كونه محرّكاً للشهوة و لم يثبت كون المعهود من غناء المغنّيات فى عهود هم عليهم السلام هو المقترن باستعمال الملاهى ودخول الأجانب عليهنّ خاصة، بل دلّت الأخبار على شيوع تغنّيهنّ فى زفّ العرائس بدونهما أيضاً فى أزمنتهم عليهم السلام! ولو ثبت فهو غير قادح فيما أفاد منها العموم بالجمع المحلّى باللّام أو ترك الاستفصال، فظهر شمولها جميعاً لجميع أفراد الغناء إلّا ما أخرجه الدليل كما هو ظاهر أساطين الأصحاب ـ رضوان اللّه عليهم ـ و ضعف جملة منها و

---

١. لا يقرأ هذا اللفظ.

ارسال اخری مجبور بالعمل.

و یدلّ علی تحریم کل غناء مهیّج للشهوات، باعث علی المعاصی ما روی فی تفسیر الامام علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله، أنّه صلی الله علیه و آله فی حدیث طویل ذکر فیه: أنّ اللّه عزّوجلّ إذا کان أوّل یوم من شعبان أمر بأبواب الجنّة فتفتح، و یأمر شجرة طوبی فتطلع أغصانها علی هذه الدنیا، ثم یأمر بأبواب النار فتفتح، و یأمر شجرة الزقوم فتطلع أغصانها علی هذه الدنیا، ثم ینادی منادی ربّنا عزّوجلّ: یا عباد اللّه هذه أغصان شجرة طوبی فتمسکوا بها ترفعکم الی الجنّة، و هذه أغصان شجرة الزقوم فإیّاکم و إیّاها و لا یؤدّیکم[۱] الی الجحیم ـ ثم ذکر: ـ أنّ من تعاطی باباً من الشرّ[۲] فی هذا الیوم فقد تعلق فیه بغصن من أغصان شجرة الزقّوم، فهو مؤدیّه الی النار ـ قال صلی الله علیه و آله فی جملته: و من تغنّی بغناء حرام یبعث فیه علی المعاصی، فقد تعلّق بغصن منه[۳].

قوله صلی الله علیه و آله «یبعث فیه علی المعاصی» بیان للحرام منه، و ظاهر البعث علیها تهییج[۴] شهوة النفس لها، لانفس الایقاع فیها و هو المناسب للمقام کما لا یخفی[۵].

[الخدش فی دلالة الأخبار التی تدلّ علی جواز الغناء]

و أمّا الأخبار التی ذکرناها حجّة للقول بالجواز فیمکن الخدش فی دلالة أوّلها: بأنّ غایته الدلالة علی إباحة تغنّی التی تزفّ العرائس، و أمّا مطلق الغناء فلا، و الاستناد فی حلیة کسبها الی کونها غیر التی تدخل علیها الرجال مبنّی علی کون تکسّب المغنّیات فی

۱. فی النسخة: لا تقودنکم.
۲. فی النسخة: + و العصیان.
۳. *تفسیر الامام العسکری* علیه السلام، ص ۶۵۰-۶۴۸.
۴. فی النسخة: یهتیج.
۵. یظهر من کلام المصنف أنه یری أنّ الغناء یقسم قسمین حلال و حرام، و کأنّه هو یثبت قول الکاشانیین و من تابعهما، فیقول: و الحرام منه ما یبعث فیه علی المعاصی، و توجیهه بأنّ المقصود فیه «تهییج شهوة النفس لها، لانفس الایقاع فیها» لا محل له.

أعصارهمعليهم السلام على قسمين: أحدهما: فى الأعراس، و الآخر فى مجالس اللهو و محافل الفجّار، و اختصاص الحلية بأوّلهما، و عليه فلا يدل على خلاف المختار فى المضمار. و يجوز أن يكون الجملة الأخيرة فيه حاليةً لجواز كون الرابط فى مثلها الضمير وحده من غير ضعف مع أنّها فى الفقيه مصدرة بالواو، و معناه حينئذ انتفاء البأس عن أجر المغنّية التى تزفّ العرائس من غير دخول الرجال عليها، فلا تعرض فيه حينئذ لما سوى ذلك من أفراد الغناء أصلاً.

و لو كان المراد بها بيان انتفاء مناط تحريم غناء المغنّيات لكان مفادها انحصاره فى صورة دخول الرجال عليهنّ، و بطلانه ظاهر حيث لا ريب فى حرمة التغنّى المقرون بحرام من كذب، أو هجاء مؤمن، أو غيبته، أو تشبيب محرّم، أو استعمال شىء من المعازف[1] و الملاهى، أو غيرها من المحرّمات و ليس دخول الرجال عليهنّ أكثرها و قوعاً، بل لعلّ استعمال الملاهى أكثر! فلا وجه لأن يراد بانتفائه انتفاء عامة المحرّمات الخارجة، على أنّا نقول، إنّه إذا كان المراد بها ابتناء تحريم الغناء و متعلّقاته على ما هو موجود فى مفروض المقام فلا تضرّنا فيه و إن اريد ابتناؤه على ما ليس فيه فهو ممّا لم نعرف به قائلاً لاعتراف الخصمين بالتحريم هنا كما بيّنا.

و ثانيها: بعدم افادته سوى حكم تكسّبهنّ بقسميه المعروفين فى عهدهمعليهم السلام فهو ساكت عن حكم محلّ الكلام.

و ثالثها: باحتمال كون المراد نفى البأس عن قسمه الجائز الذى لا يعصى بنفسه الجبّار، لا نفيه عنه مطلقاً ما لم يقترن بحرام خارج عنه، أو لم يوقع فيه، و كونه أبعد فيهما غيرظاهر و عليه فلا يفيد إلّا الجواز فى الجملة.

---

۱. فى النسخة: المعارف.

و رابعها: بعدم انحصار الانتفاع بالمغنّية فی الحرام، فإذا لم يقصد باشترائها محرّم، أو لم يعلم البائع قصد المشتری جاز بيعها و شراها.

و خامسها: بُعد استلزام جواز تذكير جارية لها صوت رجلاً الجنة جواز التغنّی، سيّما على الوجه المفروض فی المقام، بل التضاد بين الإلهاء عمّا يعنی و البعث على المناهی.

و سادسها: بعدم تحقق الغناء بمجرد الترجيع و أنّ حسن الصوت ما لم يطرب و مع التنزّل فغايته الجواز فی القرآن.

و الثلاثة الباقية بأنّ الصوت الحسن أعمّ من الغناء[١]. مضافاً الى ارسال الخامس و الأخير، و ضعف أسانيد الثّانی و الرّابع و السّادس و السّابع و الثّامن. و قصور الثّالث، مع ما فی الثّانی من سوء الترتيب البعيد جدّاً عن فصاحتهم عليهم‌السلام! و مع الاغماض عن جميع ما ذكرنا فعدم مقاومتها لما مرّ ظاهر، فحملها على التقية متعيّن لذهاب أكثر العامة، كما حكی الى إباحته[٢] و تظاهر ملوك بنی‌امية و بنی‌العباس باستماع الأغانی و الألحان و اتّخاذ القينات هذا!

[ما يدلّ على جواز الغناء فی العرائس و المناقشة فيه]

و لا يبعد جواز غناء النسوة اللاتی يزفّفن العروس و لو بالكيفية المفروضة فإنّ عموم كثير من الأخبار و اطلاق جملة منها، بل و الآيتين و إن أفاد تحريمه و أفتى به الحلی[٣] و العلّامة فی التذكرة[٤] على ما نقل عنه، و اقتضاه عموم ما حكی فی المختلف[٥] عن

١. بيّنا سابقاً أنّ للغناء ليس معنی واحد حتی يوجّه اشكال المصنف هنا، بل فيه معانی متعددة و آراء مختلفة.

٢. فی النسخة: اباحة.

٣. *السرائر*، ٢٢٢/٢ (هو يعدّ أجر المغنيات فی الأعراس إذا لم يتغنّين بالأباطيل من المكروهات.)

٤. *تذكرة الفقهاء*، ١٤٠/١٢ (فقال فيه بجواز أجر المغنية التی تزفّ العرائس بشروطها فإنّه يدل على جواز فعلها أيضاً و مثله فی المختلف و القواعد و التحرير و التبصرة و المنتهی).

٥. *مختلف الشيعه*، ١٩/٥-١٨.

المفيد ـ رحمه الله ـ و أبى الصلاح، و العموم أو الاطلاق فى عبائر المراسم[۱] و الشرايع[۲] و القواعد[۳] و الارشاد[۴] و اللّمعة[۵] و بداية الهداية[۶]، لكن صحيحة أبى بصير و روايته المتقدمتين، و المروية فى الكافى و التهذيبين عنه أيضاً عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: «المغنّية التى تزفّ العرائس لا بأس بكسبها» دالة على جوازه مطلقاً.

و ما فى الأخيرتين من الضعف فى السند أو القصور، مجبور بايراد هما فى الكافى و التهذيبين و عمل الصدوق و الشيخ فى الاستبصار و النهاية[۷]، و القاضى[۸] و إن كرهه، و المحقق فى النافع[۹]، و الفاضل فى المختلف[۱۰] و التحرير[۱۱] و التبصرة[۱۲]، و الشهيد فى الدروس[۱۳]، و المحقق الثّانى فى شرح القواعد[۱۴]، و الشهيد الثّانى فى المسالك[۱۵] و الروضة[۱۶]، و الفاضل الخراسانى فى الكفاية[۱۷] و غيرهم من الأصحاب ـ رضوان اللّه عليهم ـ بل الظاهر أنّ المفيد رحمه الله أيضاً ممّن أفتى بمضمونها حيث نسب اليه القول بالجواز فى التنقيح[۱۸] و الكفايه[۱۹] و غيرهما، و كأنّه استثنى المورد فى موضع خفى عن الفاضل حين تحرير المختلف كما خفى استثناؤه ذلك فى التذكرة بعد الحكم بتحريمه مطلقاً، و استدلاله بالأخبار المطلقة على ما حكى عنها التحريم مطلقاً على ما نقله المحقق الأردبيلى قدس سره فى شرح الارشاد[۲۰] من أنّه رأى فيها استثناءه

---

۱. *المراسم العلويه*، ص ۱۷۲.
۲. *شرايع الاسلام*، ۹۱۳/۴.
۳. *قواعد الأحكام*، ۴۹۵/۳.
۴. *ارشاد الأذهان*، ۱۵۶/۲.
۵. *اللمعة الدمشقيه*، ص ۹۲.
۶. *النهاية*، ص ۳۶۵.
۷. *بداية الهداية*، ۱۲۷/۲-۱۲۶.
۸. *المهذب*، ۳۴۶/۱.
۹. *المختصر النافع*، ص ۱۱۷-۱۱۶.
۱۰. *مختلف الشيعه*، ۱۹/۵-۱۸.
۱۱. *تحرير الأحكام*، ۲۵۹/۲.
۱۲. *تبصرة المتعلمين*، ص ۱۱۷.
۱۳. *الدروس الشرعيه*، ۱۲۶/۲.
۱۴. *جامع المقاصد*، ۲۴/۴-۲۳.
۱۵. *مسالك الأفهام*، ۱۲۷/۳.
۱۶. *الروضة البهيه*، ۲۱۳/۳-۲۱۲.
۱۷. *كفاية الأحكام*، ص ۸۵.
۱۸. *تنقيح الرائع*، ۱۲/۲-۱۱.
۱۹. *كفاية الأحكام*، ص ۸۵.
۲۰. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۹/۸.

العرائس بعد الحكم بالتحريم مطلقاً، و ايراد أخبار دليلاً عليه. و لا اعتداد بخلاف الشرايع بعد العدول فی النافع الی الجواز و حينئذ فالمخالف فيما وجدنا صريحاً هو الحلی خاصّةً و ظاهراً من دون اطلاع على عدوله شرذمة قليلون، مع امكان الحاق الأخيرة و إن كان من رجالها الحكم الحنّاط الغير المصرح بتوثيقه بالصحاح برواية ابن أبی عمير عنه، و يؤذن بذلك كلام ثانی الشهيدين فی المسالك.

و الخدش فی دلالتها ـ بعدم افادتها عدا حلية أجر هذه المغنّية و كسبها الظاهر فی مكتسبها و هی لا تنافی حرمة غنائها ـ هيّن جدّاً لأنّه كلّما حرم العمل حرم الأجر عليه بالاجماع الظاهر و الاستقراء المفيد للقطع، مع أنّ الكسب حقيقة فی نفس العمل المبذول عليه المال. و يعضدها النبوی «فصل ما بين الحلال و الحرام الصوت و الدفّ فی النكاح[١]»، فلا بأس بأن يخصّص أو يقيّد بجملتها ما فی دلالة المنع من عموم و اطلاق، فيحكم بجواز غنائهنّ ما لم يشتمل على قول حرام، و هو المراد بالباطل فی كلمات القوم هنا، و لم يقترن باستعمال ما حرم ولو فی الزفاف من الملاهی، و لم يدخل عليهنّ أجانب الرجال لأدائه الی ارتكاب المعاصی مع استفادة اعتبار عدمه فی الصحيح و غيره، و لا أقلّ من اختصاص الصالح لتخصيص ما عمّ من الادلّة المانعة، أو تقييد مطلقها بصورة عدمه، و فی حكمه دخولهنّ عليهم. و مثلهما فی البعث على المعاصی اسماعهنّ إيّاهم صوتهنّ و استماعهم إيّاه و إن لم يقع أحد الدخولين، بل الظاهر أنّ المقصود من اشتراط عدم دخول الاجنبی عدم سماعه صوتهنّ كما نصّ عليه المحقق الثّانی رحمه الله فی شرح القواعد للقطع بعدم البأس بدخول الرجال الصمّ العمی عليهنّ بغير قصد معصية أو ترتّبها عليه، فلا بدّ من اشتراط انتفائهما أيضاً و عموم الرجال فی الأُوليين من الروايات و أكثر

---

١. *سنن الترمذی*، ٢٧٥/٢/ر١٠٩٤ (السنن: ـ فی النكاح).

العبائر و إن كان شاملاً للمحارم لكن القطع بانتفاء البأس فى دخولهم يخصّه بالأجانب، و احتمل المحقق الثانى‌رحمه‌الله العموم نظراً الى اطلاق النصّ.

و يمكن توجيهه بأنّ غناء النساء ربّما يهيّج شهوات المحارم أيضاً و يوقعهم فى المعاصى فالتعميم أحوط. ثمّ إذا انتفى شىء ممّا اعتبرنا فإن صار به غناؤهنّ،أو جزء منه، أو شئ من لوازمه متعلقاً للنهى كأن يصير اسماعاً حراماً، أو اجزاء منه كلاماً منهيّاً عنه، حكم بحرمته بقول مطلق لا جوازه من وجه و حرمته من آخر، لأنّ الحق عدم اجتماع حكمين من الأحكام الشرعية فى محل واحد مطلقاً و إلّا كان الحرام مغايراً مقارناً له كما إذا اقترن غناؤهنّ بضربهنّ أو ضرب صواجهنّ طنبور، أو غير مقارن كما إذا تغنّين بين كلام كاذب و لم يكن الصوت المؤدّى به هذا الكلام مصداقاً للغناء، نعم يمكن حرمته حينئذ من جهة اعانته على الحرام لو تحقّقت هذا. و اللازم الاقتصار فى الحكم بالجواز على مورد ثبت فيه الرخصة فلايتعدى الى المغنّى، و إن اشتمله النّبوى و شاذّ من العبائر، و لا الى غير الزفاف، و لا الى غير من يسند اليها زفاف العروس و إن صحبتها بحسب الاتفاق أو لغرض عدا زفافها. ولو روعى الاحتياط فاجتنب عنه مطلقاً، سيّما الباعث منه على المعاصى المهيّج للشهوات كان أقرب الى التقوى.

[التغنّى فى القرآن]

و أمّا التغنّى على الوجه المذكور بالقرآن فهو أفحش منه بغيره لأنّه استخفاف به و اتّخاذه هزواً بل كاد أن يكو من أسباب الارتداد إذا صدر من مسلم و لا أظن أحداً يرتاب فى حرمته.

[ما يدلّ على حرمة التغنّى فى القرآن من الكتاب و السنّة و الاجماع]

و إن أردت الحجّة فالاجماع بل الضرورة ثم الاطلاق و العموم من الكتاب و السنّة، مضافاً الى أخبار خاصة، منها:

١ـ المروى فى العيون بأسانيد ثلاثة عن الرضا، عن آبائه، عن على ـ صلوات اللّه عليهم ـ قال: سمعت(١) رسول اللّه صلى الله عليه وآله يقول(٢): إنّى أخاف عليكم استخفافاً فى الدّين(٣) و بيع الحكم و قطيعة(٤) الرّحم، و أن تتّخذوا القرآن مزامير و تقدّمون أحدكم و ليس بأفضلكم فى الدّين(٥).

٢ـ و خبر عبداللّه بن سنان المتّفق على روايته الفريقان(٦).

٣ـ و المروى فى التفسير القمى رحمه الله عن ابن عباس ـ رضى الله عنه ـ و قد تقدّما(٧).

---

١. فى النسخة: + عن.
٢. فى النسخة: ـ يقول.
٣. فى العيون: بالدين.
٤. فى النسخة: قطعية.
٥. *عيون أخبار الرضا*، ٤٦/١/ر ١٤٠؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٧/١٧/ر(٢٢٦١٢)١٨.
٦. *الكافى*، ٦١٤/٢/ر٣؛ *وسائل الشيعه*، ٢١٠/٦/ر(٧٧٥٤)١.
٧. *تفسير القمى*، ٣٠٧/٢-٣٠٣؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٠/١٧/ر(٢٢٦٢٠)٢٧.
ينبغى أن نذكرها هنا اموراً:
الأوّل: من يبيح الغناء لم يثبت عنده الاجماع كما ذكره المصنف سابقاً و ادعاء صاحب الرياض عن بعض المشايخ بالتصريح به ـ كما اشير اليه بعد ـ لا يثبته.
الثّانى: لا يكون للآيات دلالة على الحرمة، و يبحث عنه تفصيلاً المحقق النراقى فى المستند (١٩٦/١٨-١٨٨) فراجع به.
الثالث: عدم دلالة أخبار الخاصة التى يستند إليها المصنف لاثبات الحرمة:
١ـ الخبر المروى فى العيون ـ بأسانيد ثلاثة ـ غير معتبر، لأنّ كثيراً من رجالها من المجهولين أو المهملين، ففى سند الاوّل محمّدبن علىبن الشاة و محمّد بن عبداللّه النيسابورى مجهول و لم يوجد فى كتب الرجال و التراجم اسمهما و ذكر أحوالهما. و لم توصف عبداللّهبن أحمدبن عامربن سليمان و لا جرح و لا تعديل له. و فى السند الثانى، أحمدبن ابراهيمبن بكر الخورى و ابراهيمبن هارونبن محمّد الخورى و جعفربن محمّدبن زياد الخورى و أحمدبن عبداللّه الهروى الشيبانى، كلّهم من المجاهيل، و إن كان المقصود من أحمدبن عبداللّه الهروى هو ابن خالد الجويبارى فيقول ابن عدى ـ من العامة ـ فى الكامل (١٧٧/١): «كان يضع الحديث.»
و فى السند الثالث حسينبن محمّدبن محمّد الاشنانى الرازى العدل فهو مجهول، و قال الخويى رحمه الله فى ←

و قريب منه التغنّی كذا بالذكر و الدعاء و المناجاة و مراثی الرسول صلى الله عليه و آله و إن كـان ملهيّاً مهيّجاً للشهوات! و لم يكن المقصود به مجرّد اللعب و التلهّی، فما فی الزفاف منه

←
معجم رجال الحديث (۲۱۰/۶،ر۳۳۰۲): «لا يبعد أنّ الرجل من العامة، و أنّ كلمة العدل من ألقابه، و هذه كلمة تطلق على الكتّاب فی القضاء و الحكومات، يقال كاتب العدل.»
و فيه علیبن محمّدبن مهرويه القزوينی مجهول و لم يوجد ترجمته فی كتب الخاصة. أمّا فمن العامة قال ابن حجر فی اللسان (۲۵۷/۴،ر۷۰۵): «... قال صالحبن أحمد فی طبقات أهل همدان سمعت منه: مع أبی و كان يأخذ الدراهم على نسخة الرضا، و تكلّموا فيه، و محلّه عندنا الصدق.»
و من رجال هذا السند داودبن سليمان الفراء، قال النجاشی فـی رجـاله (۱۶۱/ر۴۲۶): «له كـتاب»، و قـال الشيخ الطوسی فی رجاله (۳۵۷/ر(۵۲۹۲)۶): «داودبن سليمانبن أحمد الغازی، اسند عنه، روی عنه ابـن مهرويه.» و قال ابن حجر فی اللسان (۸/۲،ر۲۶۰۸): «... كذبه يحيی بن معين، و لم يعرفه أبوحاتم، و بكل حال فهو شيخ كذاب له نسخة موضوعة على الرضا رواها علیبن محمّد بن مهرويه القزوينی الصدوق عنه.»
أمّا دلالة هذه الرواية فليس لها دلالة على حرمة الغناء فی القرآن أصلاً لأنّ مزامير جمع مزمار و هو من آلات الموسيقی و معناه غير التغنّیّ.
۲ـ المروی فی الكافی عن عبداللّهبن سنان: سند هذه الرواية غير معتبر أيضاً، فيه علیبن محمّدبن بندار و ابراهيم الأحمر و أنّهما لم يوثقا و لم يضعّفا فـهما مـجهولان و إن حكـم الخـويی رحمه الله فـی مـعجم الرجـال (۱۳۵/۱۳،ر۸۳۹۸) على وثاقة علیبن بندار بدليل أنّه من مشايخ الكلينی و بدليل كثرة روايته عنه و قال فيه (۱۸۷/۱،ر۱۰۳) بصحة روايات ابراهيم الأحمر بسبب كثرة ذكره فی الكافی، ولكن هذا الدليل لا يتم و لا يقنع المنصف.
ليس لهذه الرواية أيضاً دلالة على حرمة التغنیّ فی القرآن، بل هی تثبت استحباب التغنیّ فيه لأنّ الألحان جمع لحن و على ما يعنيه فی النهاية (۲۴۲/۴): «هو التطريب و ترجيع الصوت، و تحسين القراءة و الشعر و الغناء.» و قال فی الصحاح (۲۱۹۳/۶): «و منه الحديث: إقرؤوا القرآن بلحون العرب. و قد لحنّ فی القراءة: إذا طرّب و غرّد، و هو الحن الناس إذا كان أحسنهم قراءةً و غناءً.» و فی القاموس (۲۲۶/۴): «و لحن فـی قراءته طرّب فيها.» و فی المغرب (۱۶۸/۲): «لحن فی قراءته تلحيناً طرّب فيها و ترنّم»، و يستفاد من كلام الامام عليه السلام التحذير بنوع خاص من قراءة القرآن كما اشار اليه صدر الرواية.
۳ـ المروی فی تفسير القمی: و لا يمكن الاستناد اليه، ففی طريقه سليمانبن مسلم الخشاب و هو مجهول، و لم يذكر اسمه فی كتب الخاصة. و من العامة قال ابن حجر فی اللسان (۱۰۶/۳،ر۳۵۰): «... و سليمان شبه المجهول و لم أر للمتقدمين فيه كلاماً و مقدار ما يرويه لا يتابع عليه.»
و عبداللّه بن جريح المكی: قال الشيخ فی رجاله (۱۴۱/ر(۱۵۱۱)۴۶): «عبداللّهبن جـريح عـامی» فكـما تلاحظ هو لم يوصفه بجرح و لا تعديل، فهو مهمل.
و عطاءبن أبی رياح (رباح): قال الشيخ فی رجاله (۷۵/ر(۷۲۱)۸۳): «عطاءبن أبی ريـاح، مـخلط.» و قـال العلامة فی الخلاصة (۳۸۰/ر۱): «عطاءبن أبی رياح، من أصحاب علی عليه السلام مخلط.» أمّا من العامه قال ابن حجر فی التهذيب (۱۷۹/۷،ر۳۸۵) «... و ذكره ابن حبان فی الثقات و قال: مولده بالجند سنة (۲۷) و كان من سادات التابعين فقهاً و علماً و ورعاً و فضلاً».

قد عرف حاله ممّا سلف. و تلاوة القرآن به حرام كما يستفاد من كلمات معظم الأصحاب ـ رضوان‌اللّه عليهم ـ و لم يظهر من أحد منهم فيه خلاف بل يمكن دعوى اتفاقهم عليه، بل فی الرياض عن بعض المشايخ التصريح بالاجماع على حرمة التغنّی بالقرآن مطلقاً[۱]. فهو الحجّة، مضافاً الى ما مرّ من الأدلّة على تحريم الغناء مطلقاً، أو غناء يبعث على المعاصی، أو التغنّی بالقرآن، أو قراءته بلحون أهل الكبائر[۲]، فبها تتقيّد رواية أبی بصير المتقدّمة الآمرة بترجيعه صوته بالقرآن المعلّلة بأنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن المرجّع به ترجيعاً[۳].

و رواية عبداللّه‌بن سنان عن أبی عبداللّه عليه‌السلام قال: قال النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله: لكلّ شیء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن[۴].

و رواية حسن‌بن عبداللّه التميمی، عن أبيه، عن الرضا عليه‌السلام قال: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله: حسّنوا القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً[۵].

و رواية أبی بصير عن أبی عبداللّه عليه‌السلام فی قوله تعالى «و رتّل القرآن ترتيلاً[۶]» قال: هو أن تتمكّث[۷] فيه و تحسن به صوتك[۸].

---

۱. *رياض المسائل*، ۶۳/۸.

۲. ليس لأحد ممن يبيح الغناء فی القرآن أنّه جائز على وجه يبعث المعاصی أو يهيّج الشهوات وها هنا لمزيد بيان نذكر كلام الفيض رحمه‌الله فی تفسير الصافی (۷۲/۱) الّذی يقول بعد ذكر روايات التی تدل على جواز التغنّی فی القرآن: «أقول المستفاد من هذه الأخبار جواز التغنّی بالقرآن و الترجيع به بل استحبابهما فما ورد من النهی عن الغناء كما يأتی فی محله إنشاء اللّه ينبغی حمله على لحون أهل الفسق و الكبائر و على ما كان معهوداً فی زمانهم عليهم‌السلام فی فساق الناس و سلاطين بنی‌امية و بنی العباس من تغنّی المغنّيات بين الرجال و تكلّمهنّ بالأباطيل و لعبهنّ بالملاهی من العيدان و القضيب و نحوها.»

۳. *الكافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵.

۴. *الكافی*، ۶۱۵/۲/ر۹؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.

۵. *عيون أخبار الرضا*، ۷۴/۱/ر۳۲۲؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۲/۶/ر(۷۷۵۹)۶.

۶. المزمل/۴.

۷. فی النسخة: تمكث.

۸. *مجمع البيان*، ۱۶۲/۱۰؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۷/۶/ر(۷۷۴۶)۴.

و رواية علقمةبن قيس قال: كنت حسن الصوت بالقرآن فكان عبداللّهبن مسعود يرسل اليّ فأقرأ عليه فإذا فرغت من قراءتى قال: زدنا من هذا فداك أبى و أمى فإنّى سمعت رسول اللّه صلّى الله عليه وآله يقول: إنّ حسن الصوت زينة للقرآن[۱].

و رواية البراءبن عازب قال: قال رسول اللّه صلّى الله عليه وآله زيّنوا القرآن بأصواتكم[۲] مع أنّها جميعاً فى الضعف مشتركة و لما مرّ من وجوه التّحريم غير متكافئة.

و أمّا ما رواه فى المجمع عن عبدالرحمن بن السائب[۳] ـ قال: قدم علينا سعدبن أبىوقاص فاتيته مسلّماً عليه فقال: مرحباً يابن أخى بلغنى أنّك حسن الصوت بالقرآن؟

قلت: نعم، و الحمد للّه.

قال: فإنّى سمعت رسول اللّه صلّى الله عليه وآله يقول: إنّ القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه فأبكوا فإن لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا[۴] به، فمن لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا[۵] ـ فالتغنّى بالقرآن الذى أمر صلّى الله عليه وآله به، و تبرّء عن تاركه فيه غير شامل لما نحن فيه لتقيّده بصدر الحديث بما يلائم الحزن و البكاء أو التّباكى، مع أنّه عامى ضعيف لابد معه من صرفه عن ظاهره حيث لميقل به منّا أحد، فأمّا لو لم نطرحه [فيلزم] أن يحمل التغنّى فيه على تزيين الصوت و تحزينه كما حكاه فى المجمع عن أكثر العلماء، أو على الاستغناء كما نقله عن بعضهم، و إليه ذهب الصدوق ـ رضوان‌اللّه عليه ـ فى المعانى[۶]. و كذا تذكير جارية لها صوت

---

۱. *جامع الأخبار*، ص ۵۷؛ *مجمع البيان*، ۴۵/۱.

۲. *جامع الأخبار*، ص ۵۷.

۳. فى النسخة: الثابت.

۴. فى النسخة: فتغنّوا.

۵. *مجمع البيان*، ۴۶/۱ (روى هذا الخبر فى كثير من كتب العامة).

۶. *معانى الأخبار*، ص ۲۷۹.

هذا الاستدلال مردود من وجوه:

الأوّل: إن كان المراد من التغنّى فى القرآن ما هو يلائم الحزن و البكاء او التباكى، هذا المعنى يستفاد من صدر الحديث فلا حاجة الى العبارة التى ما بعدها «و تغنّوا...».

←

الجنة المجوز فی مرسلة الفقیه[۱]، لا یعمّ مفروض المقام کما لا یخفی علی المتدبّر، مضافاً الی الضعف بالإرسال و مثلهما فی عدم افادة الجواز صحیحة معاویة بن عمّار قال: قلت لأبی عبدالله علیه‌السلام: الرجل لا یری أنّه صنع شیئاً فی الدّعاء و فی القراءة[۲] حتی یرفع صوته؟

←

الثّانی: قال المصنف: إنّه عامیّ ضعیف. نقول: کثیراً ما یری علماءنا یروی عن العامی و یعمل بروایته، ففی ما روی عن تفسیر القمی عبدالله بن جریح المکی و هو عامی، و لیس غیر هذا الطریق، طریق لنقل هذه الروایة، و إن کان الراوی ثقة یکفی فی الإخبار عنه و العمل بخبره إذا لم یتعارض بخبر آخر، کما یعمل الخاصة بروایات السکونی و هو عامی، فقال الخویی رحمه‌الله فی ترجمته فی المعجم (۲۲/۴،ر ۱۲۹۰): «و ذکره العلامة فی الخلاصة فی القسم الثانی، الباب الثانی من فصل الهمزة و قال: کان عامیاً. و نفی الحلی الخلاف فی ذلک فی السرائر فی فصل میراث المجوسی، و صرح بذلک الشیخ فی العدة عند البحث عن حجیة الخبر عند تعارضه، ولکنه مع ذلک، ذکر أنّ الاصحاب عملت بروایاته و یظهر منه قدس‌سره أنّ ما یعتبر فی العمل بالروایة إنّما هوا الوثاقة لا العدالة، و إنّ فسق الجوارح و المخالفة فی الاعتقاد لا یضر بحجیة الخبر...».

و یؤیده ما قال الشیخ المفید رحمه‌الله فی الارشاد (ص ۱۷۹) فی شأن الصادق علیه‌السلام و کثرة الروایة عنه فقال: «و کان الصادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم‌السلام من بین إخوته خلیفة أبیه ـ محمّد بن علی علیهما‌السلام ـ و وصیّه القائم بالامامة من بعده، و برز علی جماعتهم بالفضل، و کان أنبههم ذکراً و أعظمهم قدراً و أجلّهم فی العامة و الخاصة، نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر ذکره فی البلدان، و لم ینقل عن أحد من أهل بیته العلماء ما نقل عنه، و لا لقی أحد منهم من أهل الآثار، و نقلة الأخبار، و لا نقلوا عنهم کما نقلوا عن أبی عبدالله علیه‌السلام فانّ أصحاب الحدیث قد جمعوا أسماء الرواة عنه من الثقات علی اختلافهم فی الآراء و المقالات فکانوا أربعة آلاف رجل.»

و قال مثله الطبرسی فی الأعلام (۵۳۵/۱): «و لم ینقل عن أحد من سائر العلوم ما نقل عنه، فإنّ أصحاب الحدیث قد جمعوا أسامی الرواة عنه من الثقات علی اختلافهم فی المقالات و الدیانات، فکانوا أربعة آلاف رجلٍ.»

فیظهر من کلام المفید و الطبرسی ـ رحمهما الله ـ أنّ لهم مذاهب و دیانات و آراء مختلفة لکنهم یعدّوا من الثقات.

الثّالث: تأویله بالإستغناء بلا دلیل، و لهذا قال الطبرسی فی المجمع بعد ذکره: «و أکثر العلماء علی أنّه تزیین الصوت و تحزینه.» و قال النراقی فی المستند (۱۵۰/۱۴ و ۲۰۵/۱۸): «و أمّا تأویل قوله: «تغنّوا» بطلب الغناء فهو ممّا یستبعد عن سیاق الکلام غایة الاستبعاد». و نقله الشیخ فی المبسوط (۲۲۷/۸): «و قیل: معناه یستغنی به من غنی المال» و یستفاد من کلامه هو لم یقبل هذا التأویل.

الرّابع: إن سلّمنا التعارض بین أخبار الجواز و أخبار الحرمة فالطریق التمسک الی أصل البراءة فی هذا المورد أو موارد اخری مثله کالتغنّی فی العرائس أو المراثی أو الحداء.

۱. *من لا یحضره الفقیه*، ۶۰/۴،ر ۵۰۹۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۱۷،ر (۲۲۱۵۰)۲.

۲. فی النسخة: القرآن.

فقال: لا بأس، إنّ على‌بن الحسين عليهما السلام كان أحسن الناس صوتاً بالقرآن و كان[1] يرفع صوته حتى يسمعه أهل الدار، و إنّ أبا جعفر عليه السلام كان أحسن الناس صوتاً بالقرآن فكان إذا قام من اللّيل و قرأ رفع صوته فيمّر به مارّ الطريق من السقّائين و غيرهم فيقومون فيستمعون إلى قراءته[2].

و رواية على‌بن محمّد النوفلى، عن أبى الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت عنده، فقال: إنّ على‌بن الحسين عليهما السلام كان يقرأ[3] فربّما مرّبه المارّ فصعق من حسن صوته و إنّ[4] الإمام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله الناس من حسنه.

قلت: و لم يكن رسول اللّه صلى الله عليه وآله يصلّى بالناس و يرفع صوته بالقرآن؟!

فقال: إنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله كان يحمل الناس من خلفه ما يطيقون[5].

و مرسلة على‌بن عقبة، عن رجل، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: كان على‌بن الحسين ـ صلوات اللّه عليهما ـ أحسن الناس صوتاً بالقرآن و كان السقّاؤون يمرّون فيقفون ببابه يسمعون قراءته[6]. لأنّ مفادها كون رسول اللّه صلى الله عليه وآله و على‌بن الحسين و ابنه أبى جعفر عليهما السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن، و أمّا تغنّيهم ـ صلوات اللّه عليهم ـ به سيّما على الوجه المفروض، أو جواز ذلك لغير هم ـ صلوات اللّه عليهم ـ فلا يستفاد منها إلّا أن يقال: إنّ نفى[7] البأس فى صدر الاولى عن رفع الصوت فى الدعاء و القرآن من غير استفصال يفيد جواز التغنّى بهما مطلقاً، فيجاب بتخصيصه بمامرّ.

و أبعد منها عن افادة الجواز ما تقدّم من رواية ابن سنان المفيدة لكون الصوت

---

۱. فى النسخة: فكان.

۲. *السرائر*، ۶۰۴/۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۹/۶/ر(۷۷۵۲)۲.

۳. النسخة: + القرآن.

۴. فى النسخة: فان.

۵. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۵)۲.

۶. *الكافى*، ۶۱۶/۲/ر۱۱؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴.

۷. فى النسخة: يفنى.

الحسن نعمة أنعم اللّه تعالى بها هذه الامّة، و رواية أبـىبصير المـادحة له، و مـرسلة الميثمى الدالة على كونه من صفات الأنبياء كافّةً.

و أبعد منها عن هذه رواية سماعة عن شيخ من أصحابنا، عن أبى جعفرعليه السلام قال: جئنا نريد الدخول عليه فلمّا صرنا بالدهليز[١]. سمعنا قراءة بالسريانية بصوت حسن يقرء و يبكى حتى أبكى بعضنا[٢].[٣] لأنّ حسن الصوت غير ملزوم للغناء، مـع أن ابكـائه و اقترانه بالبكاء دليلان على بُعده عن مفروض المقام، مضافاً الى عدم افادة نفس الرواية فى قراءة القرآن حكماً بوجه فتدبّر.

و الكلام فى باقى الأخبار التى ربّما توهم أدلّة على الجواز. ظاهر ممّا مرّ فى المقام الأوّل.

[حرمة التغنّى فى الأدعية و المراثى و الحداء]

ومثله الأدعية و الأذكار و مناجاة الجبّار و ذكر زهد النبىّ صلى الله عليه وآله و عترته الأطهارعليهم السلام و فضائلهم و مناقبهم و سيرة الصالحين و المواعظ و النصائح، لإطلاق عبائر الأصحاب ـ رضى اللّه عنهم ـ أو العموم و عدم ظهور الخلاف فى خصوص المضمار، و شمول أدلة التحريم و دفع ما قد يظنّ دليلاً على الجواز ظاهر ممّا سلف، و مراثى الحسينعليه السلام أو غيره من الأئمة ـ صلوات اللّه عليهم ـ لشمول العبائر و الأدلّة و انصراف اطلاق كلام مجهول يحكى عنه استثناء مراثى الحسينعليه السلام الى الصورة المفروضة مشكل، لخـروجها عـن قانون التفجّع و التوجّع و طريقة نقل المصائب و الرزايا، و الوجوه التى قد يتشبّث بها غير متمشّية فيها، بل و يحرم حداء الإبل به أيضاً على الظاهر، لشمول ما مرّ من الكتاب و

---

١. فى النسخة: فى الدهليز.
٢. فى النسخة: ابعضنا.
٣. *الاختصاص*، ص ٢٩١؛ *بصائر الدرجات*، ٣٦٠/ر١.

السّنة مع [عدم] ثبوت قول بالجواز فى المقام فضلاً عن الشهرة، و عدم شمول الرواية الآتية مع ضعفها للمقام باطلاق أو عموم.

و إن لم يكن الغناء ملهيّاً و لا مهيّجاً للشهوات، فما كان منه على سبيل اللّعب و اللّهو فهو فى غير الزفاف حرام، و إن تلى به القرآن أو الدعاء، أو انشد مراثى الحسين عليه السلام لاطباق الأصحاب ـ رضوان اللّه عليهم ـ فى الظاهر، و لا يلتفت الى خلاف نادر لو ثبت فى المقام، مضافاً الى أدلة تحريم الغناء مطلقاً أو بالقرآن. و اندفاع ما قديظنّ دليلاً على جواز أصل الغناء مطلقاً، أو فى القرآن، أو المراثى، أو الأذكار ظاهر ممّا مرّو ما سيأتى. و الكلام فى الزفاف كما مرّ.

و ما دونه[1] إن كان فى القرآن فكلمات جمهور الأصحاب ـ رضوان اللّه عليهم ـ بيّنة[2] ظاهرة فى التحريم كعبائر المفيد و الشيخ فى النهاية و الديلمى و أبى الصلاح و الحلى، و النافع و التحرير و التبصرة و اللمعة، و مصرّحة به كعبائر الشرايع و القواعد و الإرشاد و الدروس و المسالك و الروضة و الوسائل[3] و البداية. و تحريمه معروف بينهم ـ رضوان اللّه عليهم ـ بحيث ادّعى فى الرياض الاجماع عليه فى الظاهر، و حكى التصريح به عن بعض المشايخ[4]. و لم أعثر فى شىء من كتب القدماء و المتأخّرين على ذكر خلاف فيه، نعم جنح الى جوازه الفاضل السبزوارى ـ طاب ثراه ـ فى الكفاية و لم يخبر[5] على الفتوى به حذراً عن مخالفة الاجماع، و اختار فاضل الكاشانى و السيد الجليل محمّد المدعو بماجد نوّر اللّه مرقديهما الجواز فيه، بل فى كلّ غناء لم يقترن بحرام كما ذكرنا من قبل، و وافقهم فى المقام شيخنا المحقق أعلى اللّه مقامه فى

١. أى ما دون سبيل اللهو و اللعب.
٢. فى النسخة: بين.
٣. الظاهر أنّ صحيحه المسائل.
٤. *رياض المسائل*، ٦٢/٨.
٥. الظاهر أنّه غير صحيح.

المستند[۱]، و التحریم هو المعتمد، للاجماع الظاهر المحکی، و لا یعتدّ بخلاف نادر، سیّما مع سبق الوفاق و لحوقه و شمول ما دلّ علی تحریم الغناء بالعموم أو الاطلاق، و خصوص ما أفاد التحریم فی القرآن.

[ما یستدل بها علی جواز التغنّی فی القرآن و الجواب عنها]

و قد ذکروا للجواز وجوهاً:

۱ـ منها: أنّه قال الشیخ أبوعلی الطبرسی ـ طیب اللّه مرقده ـ فی مجمع البیان، الفن السابع فی ذکر ما یستحبّ للقارئ من تحسین اللفظ و تزیین الصوت بقراءة القرآن و نقل فی هذا الشأن روایات من طریق العامة و ختمها بروایة عبدالرّحمن المتقدمة، ثمّ قال: «و تأوّل بعضهم تغنّوا به بمعنی استغنوا به، و أکثر العلماء علی أنّه تزیین الصوت و تحزینه[۲]» انتهی. و هذا یدل علی أنّ تحسین الصوت بالقرآن و التغنّی به مستحب عنده، و أنّ خلاف ذلک لم یکن معروفاً بین القدماء.

و الجواب: أنّ المستفاد من ذلک استحباب تحسین اللفظ و تزیین الصوت بقراءته عنده، و تزیین الصوت و تحزینه عند أکثر العلماء ممّن عاصره أو تقدّمه. و لا أظنّ أحداً یرتاب فی رجحان هذه و استحبابها. و أمّا استحباب التغنّی به عنده أو عند غیره فلا، کیف و قد روی فی صدر الفنّ بعد روایة البراء «عن حذیفة بن الیمان عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أنّه قال: إقرؤوا القرآن بلحون العرب و أصواتها و إیّاکم و لحون أهل الفسق و الکتابین، و سیجیء من بعدی قوم یرجّعون القرآن[۳] ترجیع الغناء و الرهبانیة و النوح، لا یجاوز حناجرهم، مفتونه قلوبهم و قلوب الّذین یعجبهم شأنهم[۴]» و لمّا أورد روایة عبدالرحمن

۱. *مستند الشیعه*، ۱۹۸/۱۸.
۲. *مجمع البیان*، ۴۶/۱.
۳. فی النسخة: بالقرآن.
۴. *مجمع البیان*، ۴۵/۱.

عقبها بنقل ما ذكره العلماء فيها من تأويل التغنّى به بالاستغناء به أو تزيين الصوت و تحزينه مؤذناً باجماع العلماء على ارادة الحقيقة.

۲ـو منها: أنّ جملة من الروايات تدلّ على جواز تحزين الصوت فى القرآن أو مطلقاً، بل استحبابه كذلك مع عدم تحقّق التحزين بدون الغناء، من الجملة المروى ـ فى الصحيح ـ عن ابن أبى عمير عمّن ذكره، عن أبى‌عبداللّه‌عليه السلام قال: إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن[١].

و المروى عن حفص قال: ما رأيت أحداً أشدّ خوفاً على نفسه من موسى‌بن جعفر و لاأرجى للناس منه، و كانت قراءته حزناً و إذا قرأ فكأنّه يخاطب انساناً[٢].

و عن عبداللّه‌بن سنان عنه‌عليه السلام قال: إن اللّه عزّوجلّ أوحى إلى موسى‌بن عمران [عليه السّلام] إذا وقفت بين يديه فقف موقف الذّليل الفقير، و إذا قرأت التّوراة فاسمعنيها بصوت حزين[٣].

[و] عن موسى النميرى قال: جئت الى باب أبى جعفرعليه السلام لأستأذن عليه فسمعنا صوتاً حزيناً يقرأ بالعبرانية فبكينا حيث سمعنا الصوت، و ظننّا أنّه بعث الى رجل من أهل الكتاب يستقرأ فأذن لنا، فدخلنا عليه[٤] فلم نر عنده أحداً، فقلنا له: أصلحك اللّه سمعنا صوتاً بالعبرانية فظنّنا أنّك بعثت إلى رجل من أهل الكتاب تستقرأه؟!

قال: لا و لكن ذكرت مناجاة ايليا لربّه فبكيت[٥] الحديث.

و الجواب: منع توقف التحزين على الغناء فإنّ الصوت ربّما يكون فى المحاورات

---

١. *الكافى*، ٦١٤/٢/ر٢؛ *وسائل الشيعه*، ٢٠٨/٦/ر(٧٧٤٨)١.
٢. *الكافى*، ٦٠٦/٢/ر١٠؛ *وسائل الشيعه*، ٢٠٨/٦/ر(٧٧٥٠)٣.
٣. *الكافى*، ٦١٥/٢/ر٦؛ *وسائل الشيعه*، ٢٠٨/٦/ر(٤٤٧٩)٢.
٤. النسخة: + عليه السلام.
٥. *بصائر الدرجات*، ٣٦١/ر٣؛ و فى الاختصاص، ص ٢٩٢ باختلاف بعض الفاظه.

حزيناً و ليس فيه ترجيع و لا تطريب بل و لا تحسين كأصوات المرضى و أرباب الإبتلاء و المهمومين، و ذلك لأنّ الصوت الحزين صوت ينبيء بخصوص كيفيته عن حزن المتصوّت، و كثيراً ما يتأثّر السّامع فيصيبه حزن إذا سمعه نظير التأثّر ببكاء الغير، إذ قلّ من لم يرقّ لبه ببكاء الغير، سيّما الناشئ عن الحزن الشديد، ألاترى أنّه لو أخذت ثكلى فی الندبة و البكاء بين خلق كثير لبكوا ببكائها إلّا من قسّى قلبه، قال الجوهری: «فلان يقرأ بالتحزين إذا ارقّ صوته به[١].» و فی القاموس: «هو يقرأ بالتحزين يرقّق صوته.[٢]» و هما صريحان فی أنّ التّحزين فی القراءة ترقيق الصوت بها و هو أمر وراء الغناء فقديفترقان و قد يجتمعان، ففيهما[٣] اشارة الى الكيفية الخاصة المعتبرة فی الصوت الحزين هی الرقّة. و فيه نظر لأنّه ربّما يكون الصوت رقيقاً و لا حزن[٤] فيه، لكن الأغلب فيهما عدم الانفكاك، و لعلّ نظرهما إليه.

٣ـ و منها: أنّه قدوردت أخبار كثيرة مفيدة لكون الصوت الحسن مرضياً عند اللّه تعالى مثل ما دلّ على أن اللّه يحبّ الصوت الحسن المرجّع بالقرآن ترجيعاً، أو على كمال حسن صوت النبیّ صلّى الله عليه و آله، أو كون نبیّ حسن الصوت، أو كون علیّ بن الحسين و أبی جعفر عليهما السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن، و كون حسن صوت أوّلهما بحيث كان يصعق سامعه احياناً، و مثل ما اشتمل على الأمر بتحسين[٥] الصوت و تزيينه بالقرآن، أو كون الصوت الحسن حلية له، أو نعمة. و لا يحسن الصوت إلّا بالتغنّی، و لقد أبسط المقال فی بيان ذلك السيّد الفاضل[٦] ـ طاب ثراه ـ فی رسالته، و مرجع ما أفاده فی هذا الشأن إلى دليل عقلی و نقلی:

١. *الصحاح اللغة*، ٢٠٩٨/٥.
٢. *القاموس المحيط*، ٢١٣/٤.
٣. فی النسخة: فيهما.
٤. فی النسخة: الاحزن.
٥. فی النسخة: محبّين.
٦. هذه من رسالة منسوبة الى السيد ماجد البحرانی سماه بايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين.

تقرير الأوّل: إنّ حسن النغمة و قبحها جودة تأليف أصوات عديدة اشتملت عليها و رداءته، و لا يتعدّد الصوت إلّا بالترجيع فإنّه مادام مستقيماً واحد[1] و إن طال فإن وقع فيه ترجيع صار اثنين، و إن وقع ترجيعان صار ثلاثة و هكذا كما أنّ الحركة مادامت على استقامتها واحدة، و إذا انعطفت أو رجّعت تعدّدت، فالنغمة الحسنة مترجّعة و يلزمها حينئذ الاطراب و ليس الغناء فى اللغة إلّا هذه.

و الثّانى: تعليل أبى جعفرعليه السلام فى رواية أبى بصير أمره بترجيع الصوت بالقرآن، يحبّ اللّه عزّوجلّ الصوت الحسن، و هو كاشف عن اتحاد الحسن و الصوت المرجّع لعدم استقامته بدونه و لا ينفك الطرب عن الصوت الموصوف بالحسن و التّرجيع.

و الجواب: منع المقدمة الثانية، و ما ذكر لها من الوجه العقلى، ففيه أوّلاً تأليف الأصوات و إن كان لها أثر فى حسن النغمة و قبحها، لكن لا ينحصر جهتهما فيها، بل الصوت فى نفسه و جوهره مع قع النّظر عن كيفية تأليف أجزائه أيضاً ينقسم الى الحسن و القبيح، و حسن صوت الهزار و قبح صوت الحمار من هذا الباب، و منه أيضاً اختلاف أصوات أفراد الانسان فيها فى أصل الخلقة و هذا المعنى هو المراد فى قولنا: «فلان حسن الصوت و فلان كريهه[2]». و لولا ذلك لاستوى صوت قرع عنيف فى الغاية، و طنين الأوانى الصينية فى الجودة و الرداءة و هو كماترى.

و كون الموسيقى باحثاً عن أحوال تأليف الأصوات، كافلاً لبيان متناسبة الأجزاء منها وغيرهامسلّم، لكنّه لايوجب انحصار منشأحسنها وقبحها فى كيفية تأليفها كملا يخفى.

و كذا ما بيّن فيه من أنّ النغمات إذا كانت متناسبةً تكون حسنةً، و إن كانت غير متناسبة كانت قبيحةً، و إن لم تتّصف بالتناسب و العدم لم تتّصف بالحسن و القبح بل بالحدّة و

١. فى النسخة: واحدا.
٢. فى النسخة: كريهة.

مقابلها، لأنّ المراد به عدم انحصار كيفية تأليفهما في الجيّدة و الرديئة و وجود الواسطة هي الكيفية العارية عن كلّ من الجودة و الردائة، و ينسحب ذلك في نفس جوهر الصوت حيث لا يمتنع خلوّه عن كل من الحسن و القبح، بل لعلّ أكثر الأصوات غير موصوف بشيء منهما.

فانقدح ممّا ذكرنا أنّ كلاً من حسن الصوت و قبحه على قسمين ذاتي و عارضي من جهة التأليف و النسبة بين قسمي الحسن و قسمي القبح بل و بين ذاتيّ أحدهما و عرضيّ الآخر هو العموم من وجه و لا يخفى أنّ الذي يؤثّر في النفس ليس في الغالب إلّا ما اجتمع فيه الحسنان، و قد يؤثّر فيها صوت بكمال حسنه الذّاتي كأصوات الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، و لا يستحيل أن يؤثر فيها صوت بكمال حسن التأليف و إن لم يتّصف في جوهره بالحسن!

فإن قلت: قد ورد في بعض تلك الأخبار الأمر بتحسين الصوت بالقرآن، و الأمر بحسنه الذاتي غير معقول لعدم تعلق القدرة به، فإنّ الحسن الصوت خلقة لا يقدر على خلافه[1] و الكريه الصوت كذلك لا يمكنه الاتيان به.

قلت: المراد بحسنه الذّاتي ما ثبت له في غير جهة التأليف، و للمصوّت فيه إختيار، ألاترى أنّ جيّد الصوت في الخلقة ربّما يحكي الأصوات الكريهة و الأغلب عدم اتصاف صوته بحسن و لا قبح كما في أوقات محاوراته، نعم إذا أراد تحسينه فيحسن غالباً و من لم يخلق حسن الصوت فقد يمكنه التّحسين بزيادة سعي. و أمّا من لا يقدر عليه أصلاً فهو غير مأمور به قطعاً لقبح التكليف بما لا يطاق.

و ثانياً: إنّا سلّمنا انحصار حسن النغمة و قبحها فيما يعرضها من جهة التأليف لكن

---

١. في النسخة: خلاقه.

كون هذا التأليف بين الأصوات المتعدّدة بالترجيعات غير متعيّن لا بتنائها كثيراً على كيفية ترتيب بين أجزائها المختلفة فى الحدّة و الثقل، أو غير هما من الصفات يخلّل بينهما ترجيع أم لا، بل الظاهر أنّ مبنى الحسن و القبح الغير الذاتيين هو كيفية هذا الترتيب خاصة، فنمنع توقّف تحسين الصوت على التعدّد أو نقول بحصول التعدّد باختلاف الصفات.

و ثالثاً: إنّا سلّمنا إبتناء حسن الصوت على التأليف الحاصل بالتّرجيع لكن المرّة أو المرّتين كافية فى تحقق هذا التأليف، و كون المعتبر فى الغناء ما يعمّها غير واضح كما سبق فى الحدّ!

و رابعاً: إنّا سلّمنا الإبتناء على الترجيع المعتبر فى الغناء لكن عدم استلزام مطلق حسن الصوت الطرب واضح، فإنّما نستمع كثيراً ما أصواتاً طيّبةً موصوفةً بالحسن من غير ارتياب، و لا نجد فى أنفسنا الطّرب.

و أمّا الرواية فلا دلالة فيها أصلاً فإنّ أبابصير رحمه الله قد كان حسن الصوت و إلّا ما احتمل قراءته الرّياء، و قد أمره الإمام بترجيع صوته بالقرآن، و علّله بأنّ اللّه عزّوجلّ يحبّ الصوت الحسن المرجّع به، و لا يتوقّف هذا التعليل على اتحاد الصوت الحسن و الصوت المرجّع بوجهٍ، و على تقدير التوقّف فكفاية مطلق الترجيع و لو بالمرّة و المرّتين فى صدق الغناء، على أنّه لا يبعد أن يكون المراد الترجيع القليل الغير البالغ حدّ الغناء، و يكون المفعول المطلق اشارة إلى ذلك و يجتمع به مع مادل على تحريم التغنّى بالقرآن عموماً أو خصوصاً، سيّما رواية ابن سنان الذّامّة أقواماً يرجّعون القرآن ترجيع الغناء، مضافاً الى عدم استلزام شيء من الترجيع و التحسين التطريب، و لا يتحقّق الغناء بدونه، مع أنّ الرّواية ضعيفة بعلىبن أبى حمزة الظاهر هنا فى ابن البطائنى.

۴ـ و منها: أنّ فى صحيحةبن عمار و مرسلةبن عقدة قيام السقّائين و غيرهم من

المارّة باللّيل لاستماع قراءة أبى جعفرعليه السلام و وقوف السقّائين بباب على بن الحسين عليهما السلام استماعاً لقراءته، و فى رواية النوفلى أنّه عليه السلام كان يقرأ القرآن فربّما صعق من حسن صوته من يمرّ به. و يمتنع بلوغ حسن الصوت هذه الدّرجة بلا ترجيع، فثبت تغنّيهما عليهما السلام بالقرآن لوضوح إطراب الصوت المصعق بحسنه،أو الباعث به على الوقوف لاستماعه، سيّما مع ترك الأشغال و احتمال الأثقال.

و الجواب: منع ما ذكر من الامتناع حيث يمكن بلوغ درجة المذكورة بكمال الحسن الذاتى، سيّما إذا قارنه كمال حسن التأليف بين أجزائه المختلفة الصّفات، مع أنّ كون المعتبر فى الغناء مطلق التّرجيع غير واضح ولو قليلاً. و إذا إنضمّ معهما الترجيع القليل صار الإمكان أوضح.

٥ـ و منها: الأمر بالتغنّى به و التّبرى عمّن تركه فى رواية عبدالرحمن.

و الجواب: بعدم حجّيتها أوّلاً، و الاجماع على عدم إرادة ظاهرها ثانياً!

٦ـ و منها: إطلاق[١] الآثار الواردة فى الحثّ على تحسين الصوت أو تزيينه به.

و الجواب: أنّها مقيّدة بما دون التغنّى لعدم مقاومة أدلّة التحريم.

٧ـ و منها: المذكور فى الفقيه: سأل رجل على بن الحسين عليهما السلام عن شراء جارية لها صوت؟

فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة ـ يعنى بقراءة القرآن و الزّهد و الفضائل التى ليست بغناء فأمّا الغناء فمحظور ـ بناءً على أنّه لو كان التفسير للامام عليه السلام أفاد أنّ الغناء المحرّم ما لم يكن فى قراءة هذه، و إن كان للصدوق رحمه الله كفى إطلاق تذكيرها الجنة يعنى بحسن صوتها.

---

١. فى النسخة: الاطلاق.

و الجواب: أوّلاً: بأنّه مرسل و لاجابر له. و ثانياً: بأنّ اطلاق التذكير مقيّد بما لم يكن على وجه التغنّى. و أمّا التفسير فالظاهر أنّه للصدوق، مع احتمال كون المراد به أنّ المجوّز من تذكيرها الجنّة بحسن[1] صوتها إنّما هو الّذى فى ضمن هذه الامور بغير وجه التغنّى، بأن يكون التقييد بالموصول احترازيّاً لا توضيحيّاً.

٨ـ و منها: عموم الأخبار المتواترة الدالة على فضل قراءة القرآن.

و الجواب: بعد تسليم العموم، تخصيصها بأدلّة تحريم الغناء بما عدا الذى على وجهه.

٩ـ و منها: الأصل.

و الجواب: أنّه لا يعارض الدّليل.

و قد ظهر من تضاعيف الكلام أنّ هذه الوجوه غير ناهضة باثبات الجواز و إن كان بعضها لبعض ظهيراً، فلا اشكال فى التحريم، و على تقدير الجواز فلا ريب فى أنّ ذكر ما رسموه فى مواضع الوقوف و ماأشبهه خارج عن تلاوة القرآن و إن بدأ فيه بكلمة[2] منه.

و إن كان فى الأذان و الصلوات و الأذكار و الدعوات، أو الخطب، أو المناجاة، أو ذكر صفات الجبار و آياته البيّنات، أو وصف الجنة و نعيمها[3]، أو النّار و شدّة عذابها، أو فضائل النبىّ ﷺ و عترته ـ صلّى اللّه عليه و عليهم و سلّم ـ أو المواعظ و الحكم، أو صفات الزهّاد و المتّقين و سير النساك و الصالحين، أو ذكر شىء من مسائل الفقه أو علم مشروع غيره، فالتحريم أبعد عن الإشكال، لشمول ما مرّ من الكتاب و السنة و عبائر الكتب الفقهية. و قد حكى جماعة الإجماع على تحريم الغناء بغير استثنائها، نعم يستفاد من الكفاية نوع تردّد فى حكمها، و إختار الفاضلان القاسانيان ـ طاب ثراهما ـ فى أمثالها

---

١. فى النسخة: يحسن.
٢. فى النسخة: يكلمة.
٣. فى النسخة: يغيمها.

الجواز، و مستندهما مرسلة الفقيه المتقدّمة المعتضدة بجملة من الروايات المفيدة للجواز مطلقاً ما لم يقترن بحرام.

و الجواب: ظاهر ممّا مرّ.

[حرمة التغنّی فی مراثی الحسين عليه السلام]

إن كان [الغناء] فی مراثی الحسين عليه السلام، فحقّ القول فيه أيضاً هو التحريم و فاقاً لجمهور الأصحاب ـ رضوان اللّه عليهم ـ لعموم الأدلة. و حكى المحقق الثانی رحمه الله فی شرح القواعد[1]، و المحقق الأردبيلی قدس سره فی شرح الإرشاد[2]، و الفاضل السبزواری رحمه الله فی الكفاية[3] و غيرهم فی غيرها عن مجهول استثناء الغناء فيها لم ينقل عنه فيما رأيت دليل عليه. و قد قال المحقق الأردبيلی رحمه الله و نفى عنه البعد صاحب الكفاية، و إختاره شيخنا ـ طاب ثراه ـ فی المستند[4] و تشبّثوا فی إثباته بوجوه:

أحدها: خلوّ الآيات و الأخبار عمّا يصلح لاثبات عموم التحريم، مع عدم ثبوت الاجماع فی موارد الاستثناء، و كون الأصل الجواز.

ثانيها: أنّ التغنی بمراثيه عليه السلام متعارف دائماً فی بلاد المسلمين من زمن المشايخ الى هذه الأزمنة من غير نكير و هو يدلّ على الجواز غالباً.

ثالثها: أنّ الغناء معين على البكاء و التّفجّع عليه و فيه ثواب عظيم فهو مندرج فی المعاونة على البرّ المطلوبة شرعاً بالكتاب و السنة.

رابعها: أنّ النوحة على الموتى أو القتلى إذا لم يتضمّن باطلاً مجوزة مطلقاً من غير

١. *جامع المقاصد*، ٢٣/٤.
٢. *مجمع الفائدة و البرهان*، ٣٣٨/١٢.
٣. *كفاية الأحكام*، ص ٢٨١.
٤. *مستند الشيعه*، ١٤٨/١٤-١٤٤ و ٢٠١/١٨-٢٠٠.

تقييد بانتفاء الغناء، مع أنّ الظاهر أنّها لا تنفكّ منه.

خامسها: ما دلّ على جواز النوحة عليه عليه السلام مطلقاً، مع أنّ الغالب اشتمال النوحة على الغناء.

سادسها: قول الصادق عليه السلام لمن أنشد عنده مرثية: إقرء كما عندكم، أى بالعراق.

و لهم التشبّث بالعموم أو الإطلاق فى ما ورد فى فضل الإنشاد فيه عليه السلام، أو الابكاء عليه مثل ما رواه الصدوق رحمه الله فى ثواب الأعمال عن صالح بن عقبة، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: من أنشد فى الحسين عليه السلام بيتاً من شعر فبكى و أبكى عشرة فله و لهم الجنة فلم يزل، حتى قال: و من أنشد فى الحسين [عليه السّلام] شعراً فبكى ـ و أظنّه قال: أو تباكى ـ فله الجنّة(۱).

و ما رواه فيه و ما فى أماليه عن أبى عمارة المنشد، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: قال لى: يا أبا عمارة أنشدنى للعبدى(۲) فى الحسين عليه السلام. قال: فأنشدته فبكى، قال: ثم أنشدته فبكى. قال: فو اللّه مازلت أنشده و يبكى حتى سمعت البكاء من الدار. قال: فقال لى: يا أبا عمارة من أنشد فى الحسين بن على عليهما السلام(۳) فأبكى خمسين فله الجنة، و من أنشد فى الحسين [عليه السّلام] فأبكى أربعين فله الجنة، و من أنشد فى الحسين [عليه السّلام] فأبكى ثلاثين فله الجنة، و من أنشد فى الحسين عليه السلام(۴) فأبكى عشرين فله الجنة، و من أنشد فى الحسين [عليه السّلام] فأبكى عشرة فله الجنة، و من أنشد فى الحسين عليه السلام شعراً(۵) و أبكى(۶) واحداً فله الجنة، و من أنشد فى الحسين [عليه السّلام] شعراً فبكى فله الجنة، و من أنشد فى الحسين شعراً فتباكى فله الجنة(۷).

---

۱. *ثواب الأعمال*، ص ۸۵-۸۴.
۲. النسخة: ـ للعبدى.
۳. فى النسخة: صلوات اللّه عليه.
۴. النسخة: ـ فى الحسين عليه السلام.
۵. النسخة: ـ عليه السّلام شعراً.
۶. *ثواب الأعمال*: ـ و ابكى.
۷. *ثواب الأعمال*، ص ۸۴؛ *الأمالى*، ۲۰۵، ر(۲۲۲)۶؛ *وسائل الشيعه*، ۵۹۵/۱۴، ر(۱۹۸۸۸)۴.

و ما رواه فی ثواب الأعمال عن أبی هارون المکفوف قال: قال أبو عبداللّه‌علیه‌السلام: یا أباهارون أنشدنی فی الحسین‌علیه‌السلام، فأنشدته. قال: فقال لی: أنشدنی کما تنشدون[۱] ـ یعنی بالرقّة ـ قال: فأنشدته هذا الشعر[۲]:

أمرر علی جدث الحسین فقل: لاعظمه الزکیة

قال: فبکی، ثمّ قال: زدنی، فأنشدته القصیدة الاخری، قال: فبکی و سمعت البکاء من خلف الستر، قال: فلمّا فرغت قال: یا أباهارون من أنشد فی الحسین‌علیه‌السلام شعراً فبکی و أبکی عشرة کتب لهم الجنة[۳]، و من أنشد فی الحسین [علیه السّلام] شعراً فبکی و أبکی خمسة کتب لهم الجنة، و من أنشد فی الحسین‌علیه‌السلام شعراً فبکی و أبکی واحداً کتب لهم الجنة[۴]، و من ذکر الحسین [علیه السّلام] عنده فخرج من عینیه مقدار جناح ذبابة کان ثوابه علی اللّه عزّوجلّ، و لم یعرض له بدون الجنة[۵]. الی غیرذلک من الأخبار و فی کلّ من الوجوه نظر:

أمّا الاوّل: فلما بیّنا من عموم جملة من أدلة التحریم، و لا یبعد تحقّق الاجماع فی المقام، لشذوذ المخالف و سبق الوفاق و لحوقه. و قد إدّعی الحلی و الشهید الثّانی فی ظاهری السّرائر و المسالك الإجماع علی التحریم من غیر إستثناء مراثیه‌علیه‌السلام.

و أمّا الثّانی: فلأنّ الإنکار[۶] من العلماء و غیرهم علی المتغنّین بمراثیه‌علیه‌السلام معروف فی الأعصار، مشهور فی الأمصار، و کثیراً ما یستزلّون الرّاثین عن المنابر من هذه الجهة، و أمّا غیر العدول فلیس عادتهم غالباً إنکار المعاصی إلّا مع غرض نفسانیّ، سلّمنا عدم النّکیر، لکن یجوز ابتناؤه علی الجهل بالحکم أو تحقّق الموضوع، أو علی عدم التمکّن،

۱. فی ثواب الأعمال: ینشدون.
۲. النسخة: ـ هذا الشعر.
۳. النسخة: ـ من أنشد... لهم الجنة.
۴. النسخة: ـ و من أنشد فی الحسین‌علیه‌السلام شعراً فبکی و أبکی واحداً کتب لهم الجنة.
۵. ثواب الأعمال، ص ۸۴-۸۳.
۶. فی النسخة: انکار.

أو خوف ترتّب مفسدة، مضافاً إلى عدم حجية فعل غير المعصوم فى نفسه!

و أمّا الثّالث: فلأنّ إعانة مطلق الغناء على البكاء ممنوعة، فإنّ من أقسامه ما يوجب الضحك و النشاط، مع أنّ البكاء الذى يقتضيه كيفية الغناء لا يكون بكاءً على خصوص أمر، و لذا ربّما يبكى بسماع نوع من الغناء جماعة لم يتذكّروا مصيبة، أو لم تصبهم قطّ و مثل ذلك غير مطلوب شرعاً، إنّما المطلوب فيه هو البكاء على الحسينعليه‌السلام، أو للخوف عن اللّه تعالى شأنه، أو شدّة الشوق الى لقائه تعالى، أو أمر مخصوص غيرها. و يمكن أن يقال: إنّ الغناء المحزن يعدّ السامع للبكاء عليهعليه‌السلام بتذكّر مصائبه كإعداد أكل العدس لذلك فهو معين على البرّ.

و فيه أنّ أدلّة تحريم الغناء يخرجه عن دليل رجحان الإعانة على البرّ بناءً على أنّ أهل العرف يقدّمون النّهى فى محل إجتماع الأمر و النّهى العامّين من وجه، و لذا لا يرتاب أحد فى عدم استحباب استماع الأغانى المحزنة للقلب عند تذكّر مصائبهعليه‌السلام بالرجوع الى الحافظة[1]، أو استماعها عن الغير، أو النّظر إلى كتاب هى فيه، إذ كانت خاليةً عن ذكرها، و لا عدم جواز استماع ما يحزن من نغمات الطّنابير أو المزامير أو غيرها من المعازف[2] حال تذكّر مصائبهعليه‌السلام بأحد الوجوه. و لا حرمة كسر قلب من تذكّرها بضرب أو شتم او إضرار آخر، مع أنّه أيضاً يعين على بكائه.

و أمّا الرّابع: فلأنّ إنفكاك النّوحة على الغناء ظاهر جدّاً، فبأدلّة تحريم الغناء نقيّد مطلقات الواردة فيها بالخالية عنه لوجوه تقتضيه إلّا أن يعتقد فى معناه العموم على وجه لا تنفكّ النياحة عنه، فبأدلّة تحريم الغناء من إطلاق أو عموم بغيرها إن صلحت لذلك. و بهذا يظهر الكلام فى الخامس.

---

١. فى النسخة: المحافظة.
٢. فى النسخة: المعارف.

و أمّا السّادس: فلأنّ كون قراءته مراثيه عندهم بالعراق على وجه التغنّى غير معلوم، و لعلّه عليه السلام علم بعدم كونها كذا، و مثله الكلام فى صدور رواية أبى هارون. و إنصراف الإنشاد و الإبكاء الى ما كان على وجه التغنّى غير ظاهر و معه فالتقييد بغيره بأدلّه تحريم الغناء متعيّن، لما عرفت هذا.

و لا يذهب عليك أنّ استثناء مراثيه عليه السلام لا يوجب الجواز فى مراثى الرسول أو فاطمة أو باقى الأئمة ـ صلّى اللّه عليه و عليهم ـ و لا فى نقل محاوراتهم عليه السلام إلّا أنّه لو تمّ الوجه الرّابع لانسحب فى مراثيهم عليهم السلام كافّةً، بل عامّة الموتى و القتلى ما لم يخرج الصوت[1] عن سوق الندبة و التفجّع و كان المقصود النوحة.

ولو صحّ الثالث لتمشّى فى مراثيهم أجمعين عليهم السلام لكون الحزن بحزنهم و البكاء عليهم ـ عليهم السّلام ـ مندوباً اليه فى الشريعة بل جاز التعلق بمثله فى إثبات[2] تحسين الصوت مطلقاً بمدايحهم و فضائلهم عليهم السلام لإعانته على استماعها و هو من البرّ، و تأكّده فى البالغ حدّ الغناء لزيادة الإعانة عليه، و استحباب الغناء المحزن فى نقل محاوراتهم عليهم السلام المورثة للبكاء.

[حكم حداء الابل]

و لا يبعد جواز حداء الإبل به، كما أفتى به الفاضلان رحمهما الله فى الشرايع و القواعد، و الشهيدان ـ رحمهما اللّه ـ فى الدروس و المسالك بل و الروضة، و من حصر حرمة الغناء مطلقاً فيما إذا اقترن بحرام، و شيخنا ـ طاب ثراه ـ فى المستند، بل حكى جماعة إشتهاره بين الأصحاب ـ رضوان اللّه عليهم ـ و نسبه فى الكفاية الى الأصحاب، و فيه إشعار

---

١. فى النسخة: الصوم.

٢. فى النسخة: اثباب.

بدعوى الوفاق، و قد روى عن النّبى صلى الله عليه و آله أنّه قال لعبداللّه رواحة: حرّك بالقوم فاندفع يرتجز. و كان عبداللّه جيّد الحداء و كان مع الرجال، و كان أنجشة مع النساء، فلمّا سمعه أنجشة تبعه. فقال النّبى صلى الله عليه و آله لأنجشة رويدك[١] رفقاً بالقوارير يعنى النساء[٢]. و علّل إباحته بما فيه من إيقاظ النوم و تنشيط[٣] الإبل للسير، و لا يخلو بعد عن إشكال، لخلوّ عبائر كثير بل أكثرهم من استثنائه، و توقّف جماعة، و دعوى الحلى رحمه الله فى ظاهر السرائر الإجماع على التحريم مطلقاً[٤]، و عدم ثبوت كون الحداء بمعنى سوق الإبل بالغناء كما ذكره جماعة بل المستفاد من الصحاح و القاموس أنّه فى أصل اللغة مطلق السوق. ففى الأوّل: الحدو: سوق الإبل و الغناء لها، و قد حدوت الإبل حدواً و حداءً و يقال للشمال حدواء، لأنّها تحدوا السحاب أى تسوقه. و ربّما قيل للحمار إذا قدم آتنه حادٍ[٥].

و فى الثّانى: حدا الإبل و بها حدواً و حُداءً (وحِداء) زجرها و ساقها، و اللّيل النهار تبعه[٦]، غاية فى الباب حمله فى الرواية بمعونة القرنية على سوقها بإنشاد الشعر بصوت اريد تحسينه، و لعلّه مراد ثانى الشهيدين رحمه الله بقوله فى تفسيره: هو الشعر الذى يحثّ به الإبل على الإسراع فى السير[٧] كمن قال: هو نشيد الأعراب لسير الإبل، بل الظاهر صيرورته فى العرف حقيقة فى هذا المعنى كما يشير إليه كلامهما، فجوازه غير ملزوم لجواز الغناء إلّا مع التعميم فيه بحيث لم ينفكّ عنه، و اطلاقه بحيث تناول الغناء بالمعنى المختار غير معلوم، فضلاً عن إنصرافه إليه[٨]، و معهما فعدم مقاومة ما ذكرنا مع

---

١. فى النسخة: رويدرك.
٢. *المبسوط*، ٢٢٥/٨-٢٢٤؛ *مسالك الأفهام*، ١٨١/١٤.
٣. فى النسخة: تنشط.
٤. لم أعثر على هذه الدعوى فى السرائر.
٥. *الصحاح اللغة*، ٢٣١٠/٦-٢٣٠٩.
٦. *القاموس المحيط*، ٣١٥/٤.
٧. *مسالك الأفهام*، ١٨٠/١٤.
٨. لنا أن نذكر فى الحداء اموراً:
الأوّل: معنى الحداء. قال الجوهرى: «الحدو سوق الابل و الغناء لها»، لكن قال المؤلّف بعدم ثبوت كون

←

أدلة التحريم مطلقاً ظاهر، و حينئذ فالأحوط و الأولى بل الأظهر فى المقام أيضاً التحريم، و على الجواز فلابدّ من قصد السوق.

و هل ينسحب فى سوق سائر الدواب أم لا، قولان: أوّلهما للشهيد فى الدروس و ظاهر آخرين الثّانى. و تردّد فيه المحقّق الأردبيلىقدس‌سره. و الأوجه الثّانى، و الوجه ظاهر.

و ظهر من تضاعيف الكلام أنّ المختار هو تحريم الغناء مطلقاً من غير استثناء عدا تغنّى المرأة فى الزّفاف بشرائط يجمعها الخلوّ عن الإثم، و إنّ الاحتياط هو الاجتناب عنه مطلقاً، و الأحوط التنزّه عن كلّ ما إحتمل كونه من الغناء المحرّم لئلّا نهلك من حيث لانعلم، أعاذنا اللّه بفضله عمّا يورث النّدم، و وفّقنا لما خيره أكمل و أتمّ بحقّ من به الرسالة ختم محمّد و آله نجوم بروج الهداية و مصابيح الظّلمصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

→

الحداء بمعنى سوق الابل بالغناء، و دليله عليه ما فى الصحاح و القاموس و من العجب ما هو من معناها فى الصحاح لأنّه نقض لما قال المؤلف.

الثانى: يفسّرها بعض العلماء فى الكتب الفقهى بالغناء أيضاً، فقال الشهيد الثانى فى المسالك (١٢٦/٣) و المحقق الأردبيلى فى مجمع الفائدة (٥٩/٨): «الحداء ـ بالمد ـ و هو سوق الابل بالغناء لها.

الثّالث: استثناؤها من الغناء دليل على أنّه يعدّ من أنواع الغناء.

الرّابع: كثير من العلماء يحكم بجواز الحداء فمنهم الشيخ فى المبسوط (٢٢٤/٨): «فهو مباح»، و العلامة فى القواعد (٤٩٥/٣): «و يجوز الحداء»، و الشهيد فى الدروس (١٢٦/٢): «و يجوز الحداء للابل و شبهها»، و المحقق فى جامع المقاصد (٢٣/٤): «و استثنى من الغناء الحداء»، و الشهيد الثانى فى الروضة (٢١٣/٣): «و استثنى منه المصنف و غيره الحداء للابل»، و فى المسالك (١٢٦/٣): «و استثنى منه الحداء»، و فى (١٤ / ١٨١-١٨٠): «أمّا الحداء ـ بالمدّ ـ و هو الشعر الذى يحث به الابل على الاسراع فى السير و سماعه مباحان»، و قال المحقق الأردبيلى فى زبدة البيان (ص ٤١٣): «فكل ما يقال إنّه غناء حرام إلّا ما استثنى مثل الحداء».

الخامس: بعض من حكم باباحة الحداء استند الى أخبار من العامة كالشيخ فى المبسوط (٢٢٥/٨-٢٢٤): «و إنّما قلنا إنّه مباح لما رواه ابن مسعود: قال: كان مع رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله ليلة نام فى الوادى حاديان. و روى عن عايشة أنّها قالت: كنّا مع رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله فى سفر و كان عبداللّه‌بن رواحة جيّد الحداء و كان مع الرجال... و روى أنّ النبىصلى‌الله‌عليه‌وآله كان فى سفر فأدرك ركباً من تميم معهم حاد، فأمرهم بأن يحدو...». و بعض آخر يستدل به للأصل، فقال النراقى فى المستند (١٤٤/١٤): «و الحق فيه عدم الحرمة للأصل، و عدم ثبوت الحرمة كلية.»

رسالة فى تحريم الغناء

محمّدباقربن محمّد مؤمن السبزوارى الخراسانى

ترجمة المؤلف

محمّدباقربن محمّد مؤمن السبزواری المعروف بالفاضل الخراسانی.

كان عالماً فاضلاً حكيماً متكلماً فقيهاً اصوليا محدّثاً نبيلاً أصله مـن سـبزوار ورد العراق بعد موت أبيه ثم سكن اصفهان و علا أمره عند الشاه عباس الصـفوی الثّـانی، فأعطاه منصب إمامة الجمعة و الجماعة و مشيخة الاسلام، و كان السيّد الوزير المدعو خليفة سلطان يحبّه كثيراً و يقدّمه على أترابه و أقرانه و فوّض اليـه تـدريس المـولی عبداللّه التستری و عزل عنها ولده حسن علىبن اللّه المذكور، و كان بينه و بين مـلّا محسن الفيض الكاشانی الفةً تامّةً و موافقةً فی الفتاوی.

له تأليفات منها: ذخيرة المعاد فی شرح الارشاد، كفاية الأحكام، شرح زبدة الاصول، روضة الأبرار (الأنوار)، مفاتيح النجاة و العقائد الجامعه بالفارسيه، رسالة فی فـضيلة المتعة، كتاب المزار، رسالة فی مقدمة الواجب، رسالة فی الغناء[۱] حاشيه على الهيات الشّفا، حاشية على شرح الاشارات، شرح على المجسطی.

كان من تلامذة الشيخ البهائی و روی عنه و عن السيّد حسينبن حيدر العاملی. تلمّذ عنده جماعة منهم: حسين الخوانساری و المولی محمّد الشهير بسراب.

---

۱. نأتی منه فی هذه المجموعة برسالتين: أحدهما فی اثبات حرمة الغناء مطلقاً حتی التغنی فی القرآن و كأنّه كتبها فی ردّالفيض الكاشانی. و ثانيهما فی اثبات جواز التغنی فی القرآن و هذا رأيه الأخير و ذهب اليه فی الكفاية.

ولد سنة ١٠١٧ هـ ق و مات سنة ١٠٩٠ هـ ق، ثم نقل نعشه الى المشهد المقدّس الرضوى[١].

١. *رياض العلماء*، ٤٥/٥-٤٤؛ *أمل الآمل*، ٢٥٠/٢،ر ٧٣٦؛ *أعيان الشيعه*، ١٨٨/٩؛ *مستدركات أعيان الشيعه*، ٢٠١/٩؛ *جامع الرّواة*، ٧٩/٢؛ *روضات الجنات*، ٦٨/٢-٦٧؛ *هدية العارفين*، ٢٩٧/٢؛ *معجم المؤلفين*، ٩٥/٩؛ *الذريعه*، ٢٨٤/١١،ر ١٧٣٢، ٧٤/١٣، ٣٥/١٤، ٢٨٢/١٥،ر ١٨٤١، ٦١/١٦،ر ٣٠٢، ٢٧٦/١٦،ر ١١٧٧، ٦٩/١٨،ر ٨٣٤، ٣١٧/٢٠،ر ٣١٧٩ و ١٠٥/٢٢،ر ٦٢٨١.

معرفی نسخه‌ها

۱ـ کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری): ۳۵۲/۵ر/۸۱۸۸

نسخ، عنوان و نشان شنگرف، مهر حاج شیخ فضل‌اللّه نوری و حسین موسوی مورخ ۲۹۶ دارد. کاغذ فرنگی سفید، جلد تیماج سرخ ضربی مقوایی، ۱۳۴گ ۱۵ × ۲۲، ۲۱ س ۸/۵ × ۱۴.

الغناء (رسالة فی تحریم...): از میرمحمّدباقر سبزواری.

آغاز: **بسمله. الحمد للّه الذی أوضح لنا سبیل**[1] **الحق و أبان**[2] **منهاج الدّین القویم.**

انجام: **و لا نجیب له طلبة و هذا آخر ما قصدت فی هذه الرسالة و الحمد للّه أوّلاً... و نعم النصیر (تم...)**

۲ـ کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی): $\frac{۱۰}{۲}$ /۸۷۳ر/۳۲۶۳

مجموعه: دفتری است به خط نسخ و شکسته نستعلیق محمّد صادق‌بن محمّد امین نوزادی قاینی مورخ ۱۱۱۱... قطع بیاض ۱۱ × ۲۸. جلد تیماج یک لای قهوه‌ای رنگ و زرکوب صفحات ۴۷، سطور ۳۳، کاغذ رنگ شماره ثبت قدیم ۷۸۳۳ جدید ۶۸۳۵.

۲ـ غناء (رساله...) (ص ۳۳-۱۹ دفتر)

---

۱. در رساله سبل و ایان آمده است.

۲. همان.

از مولی محمّدباقر سبزواری (م ۱۰۹۰)

وی (به نوشته ابن یوسف شیرازی) این رساله را در پاسخ و ردّ بر رساله فیض کاشانی[۱] در اثبات جواز غنا نگاشته و در پایان رساله سخنانی در منع از پیروی عالم و فقیه ناپرهیزکار آورده است....

آغاز: همان است.

پایان: و **إلی ربّکم فبه توسلوا فإنّه لا یردّ له دعوة، و لاتخیّب له طلبة. هذا آخر ما أردت ایراده فی هذه الرسالة و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله أجمعین.**

۳ـ کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی): $\frac{۲۱}{۱}$ /۲۲۵/ر۲۳۸۲۶ (۴۰۷: تحریم الغناء)

نسخ، کاتب نامعلوم[۲]، تاریخ کتابت: اواخر قرن یازدهم، کاغذ نخودی، ۱۲ س، ۲۸گ ۱۸/۳ × ۱۱/۸، تصحیح شده، برخی از اوراق دارای حواشی، جلد: تیماج قهوه‌ای فرسوده، واگذاری اولاد مرحوم فیض کاشانی در دی ماه ۱۳۷۵.

تحریم الغناء: از محمّدباقربن محمّد مؤمن سبزواری (۱۰۹۰ هـ ق)...

آغاز: **بسمله. الحمد للّه أوضح لنا سبیل الحقّ و أنار منهاج الدّین و الصّلاة علی أشرف من بعث لا یضاح مسالك الیقین.**

انجام: **و هذا آخر ما قصدت ایراده فی هذه الرسالة و الحمد للّه أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً....**

لازم به ذکر است که از این رساله نسخه‌های دیگری نیز موجود می‌باشد که از

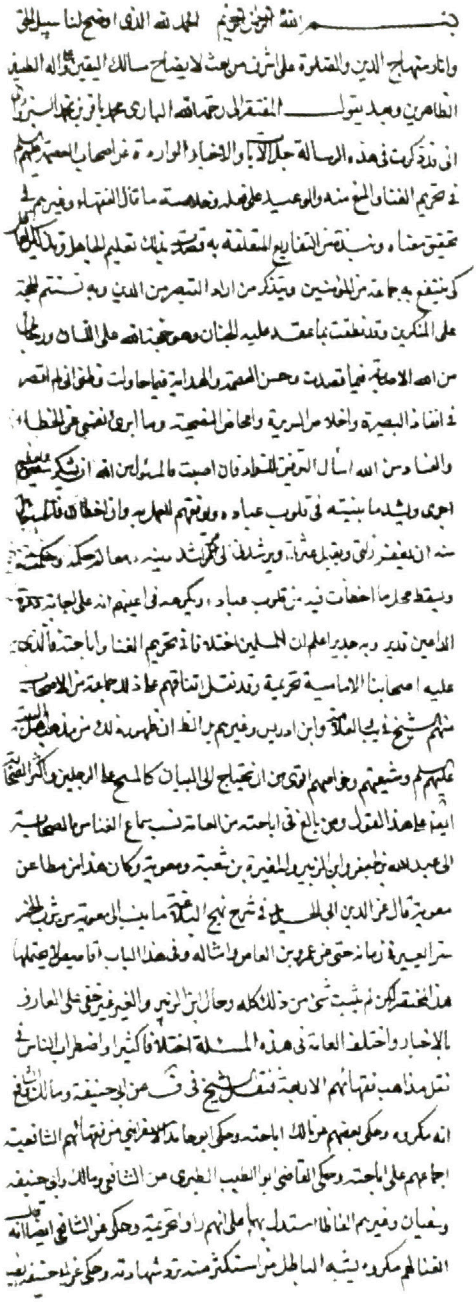
---

۱. رساله نام‌برده منسوب به سید ماجد بحرانی می‌باشد که به اشتباه به نام فیض کاشانی مشهور گردیده و شرح آن پیش از این گذشت.

۲. خط این رساله همان خط نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی) است.

آنها استفاده نشد و به این سه نسخه بسنده گردید و برخی از آنها عبارت‌اند از:

کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی) به شماره‌های ۱۶۸۸۴و ۲۰۰۳۸، کتابخانه جامع گوهرشاد به شماره ۷۳۴ و کتابخانه آیةالله مرعشی به شماره‌های ۸۸۳۹ و ۴۷۸۶.


بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اوضح لنا سبل الحق
وانار منهاج الدين والصلوة على اشرف من بعث لايضاح مسالك اليقين محمد وآله الطيبين
الطاهرين وبعد فيقول المفتقر الى رحمة الله الباري محمد باقر بن محمد السبزواري
اني قد ذكرت في هذه الرسالة جملة الآيات والاخبار الواردة عن اصحاب العصمة عليهم السلام
في تحريم الغناء والمنع منه والوعيد على فعله وخلاصة ما قال الفقهاء وغيرهم في
تحقيق معناه ونبذة من التفاريع المتعلقة به قاصدا بذلك تعليم الجاهل وتذكير العالم
كي ينتفع به جماعة من المؤمنين ويتذكر من اراد التبصر من الدين وبه تتم الحجة
على المنكرين وتنقطع بما عقد عليه الجنان [illegible] على اللسان ورجائي
من الله الاصابة فيما قصدت وحسن العصمة والهداية فيما حاولت [illegible]
في انفاذ البصيرة واخلاص السريرة [illegible] النصيحة وما ابرئ نفسي عن الخطأ
والفساد ومن الله اسأل التوفيق للسداد فان اصبت فالمسؤول من الله ان يشكر سعيي
[illegible] ويشيد ما بنيته في قلوب عباده ويوفقهم للعمل به وان اخطأت فالملتمس
منه ان يغفر زلتي ويقيل عثرتي ويرشدني الى الرشد بمنه [illegible] وحكمته
ويسقط محل ما اخطأت فيه من قلوب عباده ويكرههم في [illegible] انه على [illegible]
الداعين قدير وبه جدير اعلم ان المسلمين اختلفوا في تحريم الغناء واباحته والذي
عليه اصحابنا الامامية تحريمه وقد نقل اتفاقهم على ذلك جماعة من الاصحاب
منهم الشيخ في كتاب الخلاف وابن ادريس وغيرهم بل الظاهر انه من ضروريات مذهب اهل البيت
عليهم السلام وشيعتهم وخواصهم [illegible] من ان يحتاج الى البيان كالمسح على الرجلين واكثر الصحابة
ايضا على هذا القول وممن بالغ في اباحته من العامة نسب سماع الغناء من الصحابة
الى عبد الله بن جعفر وابن الزبير والمغيرة بن شعبة ومعوية وكان هذا من مطاعن
معوية قال عز الدين [illegible] في شرح نهج البلاغة ما نسب الى معوية من شرب الخمر
[illegible] في زمانه حتى من عمرو بن العاص وامثاله وفي هذا الباب [illegible]
هذا المختصر لكن لم يثبت شيء من ذلك كله وحال ابن الزبير والمغيرة غير خفي على العارف
بالاخبار واختلف العامة في هذه المسئلة اختلافا كثيرا واضطرب الناس في
نقل مذاهب فقهائهم الاربعة فنقل الشيخ في ف عن ابي حنيفة ومالك والشافعي
انه مكروه وحكى بعضهم عن مالك اباحته وحكى ابو حامد الاسفرايني من فقهائهم الشافعية
اجماعهم على اباحته وحكى القاضي ابو الطيب الطبري عن الشافعي ومالك وابي حنيفة
وسفيان وغيرهم الفاظا استدل بها على انهم رأوا تحريمه وحكي عن الشافعي ايضا انه
الغناء لهو مكروه يشبه الباطل من استكثر منه ترد شهادته وحكي عن ابي حنيفة [illegible]

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (اسلامی)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[التمهيد]

الحمد للّه الّذى أوضح لنا سبيل[١] الحق، و أنار[٢] منهاج الدّين القويم[٣]، و الصّلاة و السّلام[٤] على أشرف من بعث لا يضاح مسالك اليقين، و على آله الطّيبين الطّاهرين. أمّا بعد[٥] يقول المفتقر إلى رحمة اللّه البارئ محمّدباقربن محمّد السبزوارى: قد ذكرت فى هذه الرسالة جلّ الآيات و الأخبار الواردة عن أصحاب العصمة عليهم السلام فى تحريم الغناء و المنع منه، و الوعيد على فعله، و خلاصة ما قال الفقهاء و غيرهم فى تحقيق معناه و نبذة من التفاريع المتعلّقة به، قصدت بذلك تعليم الجاهل و تذكير الغافل كى ينتفع به جماعة من المؤمنين، و يتذكّر من أراد التبصّر من[٦] الدّين، و به تستتمّ الحجّة على المنكرين، و قد نطقت بما عقد عليه الجنان و هو حق اللّه[٧] على اللسان، و رجائى من اللّه الاصابة فيما قصدت، و حسن العصمة و الهداية فيما حاولت، و ظنّى أنّى لم أقصر فى انفاذ[٨] البصيرة، و اخلاص السريرة، و امحاض النصيحة، و ما ابرّىء نفسى عن الخطاء و

---

١. ر، م: سبل.
٢. م: ايان.
٣. ج، ر: ـ القويم.
٤. ج، ر: ـ و السلام.
٥. ج: + و.
٦. ر: + اهل.
٧. ج: حجة اللّه.
٨. م: انفاد.

الفساد، و[١] من اللّه أسأل التوفيق للسّداد، فإن أصبت فالمسئول منه[٢] أن يشكر سعيى و يعظم أجرى، و يشدّ ما بنيته فى قلوب عباده، و يوفقهم للعمل به. و إن أخطأت فالمسئول منه أن يغفر زلّتى و يقبل عثرتى، و يرشدنى إلى مرشد دينه و معالم حكمه و حكمته، و يسقط محلّ ما أخطأت فيه عن[٣] قلوب عباده، و يكرهه فى أعينهم، إنّه على اجابة دعوة الدّاعين قدير و به جدير.

[آراء فقهاء العامة و الخاصة فى الغناء]

إعلم أنّ للمسلمين اختلافاً فى تحريم الغناء و اباحته فالّذى عليه أصحابنا الاماميّة تحريمه[۴]، قد نقل اتفاقهم على ذلك جماعة من الأصحاب منهم الشيخ فى الخلاف[۵] و العلّامة[۶] و ابن ادريس[٧] و غيرهم، بل الظّاهر أنّ ظهور ذلك من مذهب أهل البيت عليهم السلام و شيعتهم و خواصهم أقوى من أن يحتاج الى البيان كالمسح على الرجلين، و أكثر الصحابة أيضاً على هذا القول. و من بالغ فى اباحته من العامة نسب سماع الغناء من الصحابة الى عبداللّه بن جعفر و ابن الزبير و المغيرة بن شعبة و معاوية، و كان هذا يعدّ[٨] من مطاعن معاوية.

قال عزّالدين[٩] بن[١٠] أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة: ما ينسب الى معاوية من شرب الخمر سراً لم يثبت لاختلاف أهل السيرة فيه إلّا أنّه لاخلاف فى أنّه كان يستمع

---

١. م، ج: ـ و.
٢. ج، ر: من اللّه.
٣. ج: من.
۴. ج: تحريمة.
۵. *الخلاف*، ۶/٣٠۵/ر۵۴ و ۶/٣٠٧/ر۵۵ (فى النسخ: التهذيب).
۶. *تحرير الأحكام*، ٢/٢۵٩ و ۵/٢۵١/ر۶۶٢٩؛ *تذكرة الفقهاء*، ١٢/١۴٠؛ *قواعد الأحكام*، ٢/٨٠ و ٣/۴٩۵.
٧. *السرائر*، ٢/١٢٠.
٨. ج: ـ يعد.
٩. م: عن الدين.
١٠. ج: ـ بن.

الغناء[۱]. و نسبة هذا الی عبداللّه بن جعفر مذكور فی بعض كتب التواريخ أيضاً و به كان[۲] يعيّر فی زمانه حتی عن عمروبن العاص و أمثاله، و فی هذا الباب أقاصيص لايحتملها هذا المختصر، و يحكی عنه بعض الأشعار الدّالة علی الاعتذار من مثل هذه الأفعال[۳] لكن لم يثبت شیء من ذلك كلّه، و حال ابن الزّبير و المغيرة[۴] غير خفی علی العارف بالأخبار.

و اختلف العامّة فی هذه المسألة اختلافاً كثيراً و اضطرب الناس فی نقل مذاهب فقائهم الأربعة، فنقل الشيخ فی الخلاف عن أبی حنيفة و مالك و الشافعی[۵] أنّه مكروه، و حكی بعضهم عن مالك اباحته[۶]. و حكی أبوحامد الاسفراينی من فقهاء[۷] الشافعية اجماعهم علی اباحته[۸].

و حكی القاضی أبوالطيب الطبری عن الشافعی و مالك و أبی حنيفة و سفيان و غيرهم ألفاظاً استدلّ بها علی أنّهم رأوا[۹] تحريمه[۱۰]، و حكی عن الشافعی أيضاً أنّه قال: إنّ[۱۱] الغناء لهو[۱۲] مكروه يشبه الباطل، من استكثر منه فهو سفيه[۱۳] تردّ شهادته. و حكی عن أبی حنيفة أيضاً أنّه يجعل سماع الغناء من الذنوب. و كذلك سائر أهل الكوفة كسفيان الثّوری و حمّاد و النّخعی و ابراهيم و الشعبی و غيرهم[۱۴].

و نقل مذاهب متأخّريهم و سائر ما قالوا فی حكاية مذاهب الفقهاء الأربعة مع[۱۵]

---

۱. *شرح نهج البلاغه ابن أبی الحديد*، ۱۶/۱۶۱ (يتفاوت عباراته).

۲. ج: ـ لم يثبت... و به كان.

۳. ج: و يحكی... هذه الافعال.

۴. ج: الغيرة.

۵. ج: الشافع.

۶. *الخلاف*، ۶/۳۰۵، ر۵۴.

۷. ج: فقهائهم.

۸. قال فی الخلاف: «و قال أبوحامد: و لا أعرف احداً من المسلمين حرّم ذلك و لم أعرف مذهبنا».

۹. ر، م: رووا.

۱۰. ج، م: تحريمة.

۱۱. ج، ر، م: ـ إنّ

۱۲. ج: لهم.

۱۳. ج، ر، م: ـ فهو سفيه.

۱۴. *احياء العلوم*، ۲/۲۶۹-۲۶۸.

۱۵. ج: ـ مع.

طوله قليل الفائدة عندنا فالإعراض عنه أولى لنا، مضافاً الى اتفاق الأصحاب.

[ادلّة حرمة الغناء]

[الأول: الآيات]

١ـ[١] قوله تعالى: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور[٢].»

فقد ثبت من جهة الأخبار أنّ قول الزّور الغناء، و قد قاله بعض المفسّرين، و[٣] نقله الشيخ فى الخلاف عن محمّدبن الحنفية[۴]. و قال الشيخ الطبرسى: «روى أصحابنا أنّه يدخل فيه الغناء[۵].»

٢ـو قوله تعالى «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه بغير علم و يتّخذها هزواً[۶]».

فقد ثبت من جهة الأخبار أيضاً أنّ منه الغناء. و نقل الشيخ الطبرسى عن أكثر المفسّرين أنّ لهو الحديث الغناء، قال: «و هو المروى عن أبى جعفر و أبى عبداللّه و أبى الحسن الرضا عليهم السلام[٧]»، و حكاه هو و الشيخ عن ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما[٨]. و نسبه بعض العامّة الى جماعة من التابعين.

٣ـو قال سبحانه: «و الّذين لا يشهدون الزّور و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[٩].»

قال الشيخ الطبرسى فى مجمع البيان: «و يدخل فيه مجالس[١٠] الغناء ـو فيه أيضاً ـ و قيل: هو الغناء عن مجاهد و هو المروى عن أبى جعفر و أبى عبداللّه عليهما السلام[١١].» و

---

١. ر: + و.
٢. الحج/٣٠.
٣. ر: ـ و.
۴. *الخلاف*، ۶/٣٠۶/ ذيل مسأله ۴۵.
۵. *مجمع البيان*، ١۴٨/٧.
۶. لقمان/۶.
٧. *مجمع البيان*، ٧۶/٨.
٨. *مجمع البيان*، ٧۶/٨؛ *التبيان*، ٢٧١/٨.
٩. الفرقان/٧٢.
١٠. ج، م: ـ مجالس.
١١. *مجمع البيان*، ٣١۵/٧.

سیجیء[۱] الخبر الصحیح الدال علیه.

۴ـ و قال سبحانه: «أفمن هذا الحدیث تعجبون * و تضحکون و لا تبکون * و أنتم سامدون[۲].»

قال الشیخ [الطبرسی]: «قیل هو الغناء و[۳] إذا سمعوا القرآن عارضوه بالغناء لیشغلوا النّاس عن استماعه[۴] عن عکرمه[۵].»

قال فی الکشاف: «قال بعضهم لجاریته: إسمدی لنا أی غنیّ[۶].» و نحوه مذکور فی کتب اللّغة[۷] و نقله بعضهم عن ابن عباس أیضاً[۸].

و لیس الغرض الاستدلال بکلّ واحد من هذه الآیات بل الغرض التأیید.

[الثانی: الأخبار]

و أوضح الحجج[۹] الأخبار المستفیضة بل المتواترة من طریق العامّة و الخّاصة و لنکتف بذکر الأخبار الخاصّة:

۱ـ روی الکلینی، عن أبی[۱۰] الصباح الکنانی ـ فی الصحیح ـ عن أبی عبداللّه علیه‌السلام فی قوله عزّوجلّ: «و الّذین[۱۱] لا یشهدون الزّور» قال[۱۲]: الغناء[۱۳].

۲ـ و فی الحسن بابراهیم‌بن هاشم، عن ابن أبی عمیر ـ و هو ممّن أجمعت العصابة

---

۱. ج: + و.
۲. النجم/۶۱-۵۹.
۳. ج، م: + کانوا.
۴. ج، ر، م: سماعه.
۵. *مجمع البیان*، ۳۰۶/۹.
۶. *الکشّاف*، ۴۳۰/۴.
۷. *أساس البلاغه*، ص ۲۱۹؛ *الصحاح اللغة*، ۴۸۹/۲؛ *لسان العرب*، ۲۱۹/۳.
۸. *لسان العرب*، ۲۱۹/۳؛ *غریب الحدیث للهروی*، ۴۸۱/۳؛ *تفسیر عبدالرّزاق*، ۲۵۵/۳؛ *الجامع لأحکام القرآن*، ۵۱/۱۴ و ۱۲۳/۱۷.
۹. ر، م: + و.
۱۰. ج: ادب.
۱۱. ج، ر، م: ـ و الذین.
۱۲. ج، ر، م: ـ قال.
۱۳. *الکافی*، ۴۳۱/۶، ر۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۴/۱۷، ر(۲۲۶۰۰)۳.

علی تصحيح ما يصحّ عنه ـ عن مهران بن محمّد ـ و هو غير موثّق فی کتب الرجال إلّا أنّ له کتاباً يرويه[۱] عن ابن أبی عمير و فقيه إشعار بحسن حاله بوجوه، منها تصريح الشيخ فی کتاب العدّة بأنّ ابن أبی عمير لا يروی إلاّ عن الثقات[۲] ـ عن أبی عبداللّه عليه‌السلام قال: سمعته يقول: الغناء ممّا قال اللّه تعالی: «و من النّاس من يشتری لهو الحديث ليضلّ[۳] عن سبيل اللّه[۴].»

۳ـ و فی الحسن بابراهيم الی ابن أبی عمير، عن علی‌بن اسماعيل، عن ابن مسکان، عن محمّدبن مسلم، عن أبی جعفر عليه‌السلام قال: سمعته يقول: الغناء ممّا وعداللّه[۵] عليه النار و تلاهذه الآية «و من النّاس من يشتری لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه بغير علم و يتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين[۶]»[۷].

و ليس فی طريق هذه الرواية من يتوقف فيه إلّا علی‌بن اسماعيل و الظّاهر[۸] أنّه ابن السندی و ليس فی شأنه توثيق يعتدّ به سوی ما نقل الکشی عن نصربن الصباح من توثيقه[۹]، إلّا أنّ فی روايه ابن أبی عمير عنه إشعاراً[۱۰] بحسن حاله کما مرّ.

۴ـ و عن محمّدبن مسلم و أبی الصباح الکنانی ـ فی الحسن ـ بابراهيم‌بن هاشم، عن أبی عبداللّه عليه‌السلام فی قول اللّه[۱۱] عزّوجلّ: «والّذين لا يشهدون الزّور» قال: هو الغناء[۱۲].

۵ـ و عن زيد الشّحام ـ فی الصحيح ـ قال: أبوعبداللّه عليه‌السلام: بيت الغناء لا تؤمن به

۱. ر، م: له کتاب برواية.
۲. *عدة الاصول*، ۱۵۴/۱.
۳. ج: ـ ليضل.
۴. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۰)۷.
۵. ج، ر، م: مما اوعداللّه.
۶. ج: مبين.
۷. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۹)۶.
۸. م: أيضاً.
۹. *خلاصة الأقوال*، ۱۸۱/تحت الرقم ۲۸.
۱۰. ر، م: اشعار.
۱۱. ج: + تعالی.
۱۲. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۸)۵.

الفجیعة، و لا تجاب فیه الدعوة، و لا یدخله الملك[۱].

۶ـ و روی ابن بابویه فی کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام عن الرّیان بن الصلت ـ فی الصحیح ـ قال: سألت الرضا علیه السلام یوماً[۲] بخراسان فقلت: یا سیدی إنّ هشام بن ابراهیم حکی عنك أنّك رخّصت له فی استماع الغناء؟!

قال: کذب الزندیق، إنّما سألنی عن ذلك، فقلت له: إنّ رجلاً سأل أباجعفر علیه السلام عن ذلك، فقال له[۳] أبوجعفر علیه السلام: إذا میّزاللّه بین[۴] الحقّ و الباطل فأین یکون الغناء؟

فقال: مع الباطل.

فقال له أبوجعفر علیه السلام: قد قضیت[۵].

۷ـ و روی الکینی ـ فی الحسن ـ الی ابن أبی عمیر، عن مهران بن محمّد، عن الحسن بن هارون ـ و لیس فی شأنهما تضعیف و لا توثیق ـ قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: الغناء مجلس لا ینظر اللّه الی أهله و هو[۶] ممّا قال اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[۷].»

۸ـ و روی الشیخ و الکینی ـ فی الصحیح ـ الی مسعدة[۸] بن زیاد ـ و قیل إنّه عامّی ـ قال: کنت عند أبی عبداللّه علیه السلام فقال له رجل: بأبی أنت و امّی إنّنی[۹] أدخل کنیفاً لی[۱۰] ولی جیران و عندهم جوار یتغنّین و یضربن بالعود فربّما[۱۱] أطلت الجلوس استماعاً منّی لهنّ؟

---

۱. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۵؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۳/۱۷/ر(۲۲۵۹۴)۱.
۲. ج، ر، م: ـ یوماً.
۳. ج، ر، م: ـ له.
۴. ج: ـ بین.
۵. *عیون أخبار الرضا*، ۱۷/۱/ر۳۲.
۶. ج: ـ هو.
۷. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۹)۱۶.
۸. م: مسعد.
۹. ج، ر، م: انی.
۱۰. ج: ـ لی.
۱۱. ج: فوبما.

فقال: لا تفعل.

فقال الرجل[١]: و اللّه ما اتيهن[٢] إنّما هو سماع أسمعه بأُذنى.

فقال: للّه أنت[٣] أما سمعت اللّه عزّوجلّ يقول: «إنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسئولاً[٤]»؟

فقال: بلى واللّه لكأنّى[٥] لم أسمع بهذه الآية من كتاب اللّه[٦] من أعجمى و لا عربى[٧] لا جرم إنّنى[٨] لا أعود انشاء اللّه[٩] و إنّى أستغفر اللّه.

فقال له: قم و اغتسل و سل ما بدا لك[١٠] فإنّك كنت مقيماً على أمر عظيم ما كان أسوء حالك لو متّ على ذلك أحمد اللّه و سله التوبة من كلّ ما يكره فإنّه لا يكره إلّا كلّ قبيح و القبيح دعه[١١] لأهله فإنّ لكلّ أهلاً[١٢]. و رواه ابن بابويه مرسلاً[١٣].

٩ـ و روى الكلينى عن أبى بصير قال: سألت أباعبداللّه عليه السلام عن قول اللّه عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال[١٤]: الغناء[١٥].

١٠ـ و عن أبى اسامة، عن أبى عبداللّه[عليه السلام] قال: الغناء عش[١٦] النفاق[١٧].

١١ـ و عن سماعة قال: قال أبوعبداللّه عليه السلام: لمّا مات آدم[عليه السلام] شمت به ابليس و

---

١. ج، ر، م: ما.
٢. ج: + برجلى.
٣. ج: فقال اللّه.
٤. الإسراء/٣٦.
٥. ج: الكافى.
٦. ج، ر، م: + عزّوجلّ.
٧. ر، م: من عربى و لا عجمى؛ ج: من عربى و لا من عجمى.
٨. ج، ر، م: انى.
٩. ج، ر، م: ـ انشاء اللّه.
١٠. ج، م: وصل ما بذلك.
١١. ج: وعد.
١٢. *تهذيب الأحكام*، ١١٦/١/ر(٣٠٤)٣٦؛ *الكافى*، ٤٣٢/٦/ر١٠؛ *وسائل الشيعه*، ٣٣١/٣/ر(٣٧٩٥)١.
١٣. *من لا يحضره الفقيه*، ٨٠/١/ر١٧٧.
١٤. ج، ر: + الزور.
١٥. *الكافى*، ٤٣١/٦/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٥/١٧/ر(٢٢٦٠٢)٩.
١٦. ج، ر، م: غش.
١٧. *الكافى*، ٤٣١/٦/ر٢؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٥/١٧/ر(٢٢٦٠٣)١٠.

قابيل فاجتمعا فی الأرض فجعل ابليس و قابيل المعازف[۱] و الملاهی شماتة بآدم عليه السلام، فكلّما كان فی الأرض من هذا الضرب[۲] الّذی يتلذّذ[۳] به النّاس فإنّما هو من ذلك[۴].

۱۲ـ و عن الوشّاء قال: سمعت أباالحسن الرضا عليه السلام يقول: سئل أبوعبداللّه عليه السلام عن الغناء[۵].

فقال: هو قول اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من يشتری لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۶].»

۱۳ـ و عن أبی أيّوب الخزّاز[۷] قال: لمّا نزلنا[۸] المدينة فأتينا[۹] أباعبداللّه عليه السلام فقال لنا: أين نزلتم؟

قلنا: على فلان صاحب القيان.

فقال: كونوا كراماً. فواللّه ما علمنا ماأراد به و ظنّنا[۱۰] أنّه يقول: تفضّلوا عليه. فعدنا اليه فقلنا: إنّا لاندری ماأردت بقولك كونوا كراماً؟

فقال: أما سمعتم قول اللّه عزّوجلّ فی كتابه[۱۱]: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[۱۲].»[۱۳]

۱۴ـ و فی الموثّق الى عبدالأعلى ـ و هو مشترک بين جماعة ليس فی شأن أحدهم

۱. ج، ر، م: المعارف.
۲. ر، م: القرب.
۳. ج، ر: تلذذ.
۴. *الكافی*، ۴۳۱/۶ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۳/۱۷ر(۲۲۶۳۰)۵.
۵. ج، ر، م: سمعت أباالحسن الرضا عليه السلام يسأل عن الغناء.
۶. *الكافی*، ۴۳۲/۶ر۸؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷ر(۲۲۶۰۴)۱۱.
۷. م: الحرار.
۸. ج، ر: لما نزلنا.
۹. ج، ر، م: و اتينا.
۱۰. ج، ر، م: فظننا.
۱۱. ج، ر، م: اما سمعتم اللّه عزّوجل يقول.
۱۲. الفرقان/۷۲.
۱۳. *الكافی*، ۴۳۲/۶ر۹؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۶/۱۷ر(۲۲۶۴۲)۲.

تضعيف بل فى[۱] شأن بعضهم توثيق ـ قال: سألت أباعبداللّه عليه السلام عن الغناء و[۲] قلت[۳]: إنّهم يزعمون أنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله رخّص فى أن يقال: جئناكم جئناكم حيّونا حيّونا نحيّكم[۴]!

فقال: كذبوا، إنّ اللّه عزّوجلّ يقول: «ما خلقنا السّماوات والأرض و ما بينهما لاعبين * لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن كنّا فاعلين * بل نقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فإذاً هو زاهق و لكم الويل ممّا تصفون[۵].» ثم قال: ويل لفلان ممّا يصف رجل لم يحضر المجلس[۶].

۱۵ـ و عن ابراهيم‌بن محمّد المدينى[۷] عمّن ذكره، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: سئل عن الغناء و أنا[۸] حاضر؟

فقال: لا تدخلوا[۹] بيوتاً اللّه معرض عن أهلها[۱۰].

۱۶ـ و عن عنبسة، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: استماع الغناء و اللّهو[۱۱] ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء الزّرع[۱۲].

۱۷ـ و عن يونس قال: سألت الخراسانى عليه السلام و قلت: إنّ العباسى ذكر أنّك ترخّص فى الغناء.

---

۱. ج: ـ احدهم تضعيف بل فى.
۲. م: ـ و.
۳. ج، ر: فقلت.
۴. ج: جيونا جيونا نجيئكم.
۵. الأ نبياء/۱۸-۱۶.
۶. ***الكافى***، ۴۳۳/۶/ر۱۲؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۸)۱۵.
۷. ج، ر، م: المدنى.
۸. ج، ر، م: انى.
۹. ج: لا كلا قدخلوا.
۱۰. ***الكافى***، ۴۳۴/۶/ر۱۸؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۵)۱۲.
۱۱. ج، ر، م: سماع اللّهو و الغناء.
۱۲. ***الكافى***، ۴۳۴/۶/ر۲۳؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۱۶/۱۷/ر(۲۲۶۴۱)۱.

فقال: كذب الزنديق، ما هكذا قلت له، سألنی عن الغناء[۱] فقلت له[۲]: إنّ رجلاً أتی أباجعفر عليه‌السلام فسأله عن الغناء فقال: يا فلان إذا ميّز اللّه بين الحقّ و الباطل فأنّی[۳] يكون الغناء؟

فقال: مع الباطل.

فقال: قد حكمت[۴].

۱۸ـ و عن عبداللّه‌بن سنان[۵]، عن أبی عبداللّه عليه‌السلام قال: إنّ رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله قال: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون[۶] أهل الفسق و أهل الكبائر فإنّه سيجیء من بعدی أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و النوح[۷] و الرهبانية، لا يجوز تراقيهم[۸]، قلوبهم مقلوبة و قلوب من يعجبه شأنهم[۹].

و مضمون[۱۰] هذه الرّواية منقولة عن طريق[۱۱] العامة أيضاً، رووه عن حذيفة‌بن[۱۲] اليمان قال: قال رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله: إقرؤوا القرآن بلحون العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون أهل الفسق و أهل الكتابين و سيجیء أقوام[۱۳] من بعدی يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و الرهبانية و النوح لا يجاوز[۱۴] حناجرهم[۱۵]، مفتونة قلوبهم و قلوب الّذين يعجبهم شأنهم[۱۶]. و هذه الرواية مذكورة[۱۷] فی مجمع البيان[۱۸]. قال ابن‌الأثير

۱. ج: ـ ما هكذا قلت له، سألنی عن الغناء.
۲. ج: ـ له.
۳. ج، ر، م: فأين.
۴. *الكافی*، ۴۵۳/۶/ر۲۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۶)۱۳.
۵. ج: عبداللّه‌بن عباس‌بن سنان.
۶. ج: الحون.
۷. ج، ر، م: النوح و الغناء.
۸. م: يراقبهم.
۹. *الكافی*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.
۱۰. ج، ر: من.
۱۱. ج: طريقة.
۱۲. ج: ـ بن.
۱۳. م: قوم.
۱۴. ج: لا يجوز.
۱۵. م: خاحرهم.
۱۶. *المعجم الأوسط*، ۱۸۳/۷؛ *الجامع الصغير*، ۱۹۹/۱/ر۱۳۳۹.
۱۷. م: مذكور.
۱۸. *مجمع البيان*، ۴۸/۱.

بعد نقل هذه الرواية الى قوله: «و أهل الكتابين اللّحون و[١] الألحان جمع لحن و هو التطريب[٢] و ترجيع[٣] الصوت و تحسين القراءة و الشعر و الغناء[۴] و يشبه[۵] أن يكون أراد هذا الّذى يفعله قرّاء الزمان من اللّحون التى يقرؤون بها النظائر فى المحافل، فإنّ اليهود و النصارى يقرؤون كتبهم نحواً من ذلك»[۶]. انتهى.

١٩ـ و روى على بن ابراهيم بن هاشم فى تفسيره بإسناد[٧] ذكره عن ابن عباس قال: حججنا مع رسول اللّه صلى الله عليه وآله فى[٨] حجّة الوداع فأخذ بحلقة باب[٩] الكعبة ثم أقبل علينا بوجهه، فقال: ألا اخبركم بأشراط الساعة؟ و كان أدنى الناس منه يومئذ سلمان فقال: بلى[١٠] يا رسول اللّه ما أشراط الساعة؟

فقال: إنّ من أشراط القيامة[١١] إضاعة الصلوات و اتّباع الشهوات و الميل مع الهواء[١٢] ـ و ساق الكلام الى أن قال: ـ فعندها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغير وجه اللّه و يتخذونه مزامير، و يكون أقوام يتفقّهون لغيراللّه، و يكثر اولاد الزنا و يتغنّون بالقرآن[١٣] ـ و الحديث طويل.

قال فى القاموس: زمر يزمر و يزمر[١۴]: غنى فى القصب[١۵]. و مزامير داود: ما كان يتغنّى به من الزبور و ضروب الدعاء[١۶]. انتهى.

٢٠ـ و روى الكلينى و الشيخ عنه، عن سعيد[١٧] بن محمّد الطاهرى[١٨]، عن أبيه،

---

١. ج، ر، م: ـ اللحون و.
٢. ج، ر، م: تطريب.
٣. ج: ـ ترجيع.
۴. ج: ـ و.
۵. ج: يشتبه.
۶. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۴/٢۴٢.
٧. ج: باسناده.
٨. ج، ر: ـ فى.
٩. ج: ـ باب.
١٠. ج: ـ بلى.
١١. ج: الساعة.
١٢. ج: الاهواء.
١٣. *تفسير القمى*، ٢/٣٠۶-٣٠٣.
١۴. ج: زمر.
١۵. ج: ـ فى القصب.
١۶. *القاموس المحيط*، ٢/۴٠.
١٧. ج: سيد.
١٨. ج، ر، م: الطاطرى.

عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سأله رجل عن بیع الجواری المغنّیات؟

فقال[۱]: شراؤهنّ و بیعهنّ حرام و تعلیمهنّ کفر و استماعهنّ نفاق[۲].

۲۱ـ و عن الحسن‌بن علی الوشّاء قال: سئل الرضا علیه السلام عن شراء المغنّیة؟

فقال: قد یکون للرجل الجاریة تلهیه و ما ثمنها إلّا ثمن کلب، و ثمن الکلب سحت، و السحت فی النار[۳].

۲۲ـ و عن[۴] نصربن قابوس قال: سمعت أباعبداللّه یقول: المغنّیة ملعونة ملعون من أکل کسبها[۵].

۲۳ـ و عن[۶] ابراهیم‌بن أبی البلاد قال: أوصی اسحاق‌بن عمر عند وفاته بجوار له مغنّیات أن نبیعهنّ و نحمل[۷] ثمهن الی أبی‌الحسن علیه السلام، قال ابراهیم: فبعت الجواری بثلاثمائة ألف درهم و حملت الثمن الیه فقلت[۸] له: إنّ مولی لک یقال له اسحاق‌بن عمر أوصی عند وفاته ببیع جوار مغنّیات و حمل الثمن الیك و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.

فقال[۹]: لاحاجة لی فیه إنّ هذا سحت و تعلیمهنّ کفر و الاستماع منهنّ نفاق و ثمنهنّ سحت[۱۰].

---

۱. ج، ر، م: قال.

۲. ***الکافی***، ۱۲۰/۵/ر۵؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ ***تهذیب الأحکام***، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱.

۳. ***الکافی***، ۱۲۰/۵/ر۴؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۴)۶؛ ***تهذیب الأحکام***، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۱۹۸)۱۴۰؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۲)۲.

۴. ج، ر، م: من.

۵. ***الکافی***، ۱۲۰/۵/ر۶؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۷)۴؛ ***تهذیب الأحکام***، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۰)۱۴۱؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۳)۳.

۶. ج، ر، م: من.

۷. ج، ر، م: أن یبعن و یحمل.

۸. ج، ر، م: و قلت.

۹. ج، ر، م: + لی.

۱۰. ***الکافی***، ۱۲۰/۵/ر۷؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳)۵؛ ***تهذیب الأحکام***، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۱)۱۴۲؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۴)۴.

۲۴ـ و عن أبی بصير قال: سألت أباجعفر عليه السلام عن كسب المغنّيات.

فقال: التی يدخل[1] عليها الرجال حرام، و التی تدعى إلى الأعراس ليس به بأس و هو قول اللّه عزّوجلّ «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[2]».

۲۵ـ و روى فی من لا يحضره الفقيه مرسلاً عن الصادق عليه السلام: أنّه سئل عن قول اللّه عزّوجلّ[3] «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور»؟

قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[4].

۲۶ـ و روى فی كتاب عيون أخبار الرضا عن محمّدبن أبی عباد و كان مشتهراً بالسماع و شرب النبيذ قال: سألت الرضا عليه السلام عن السماع؟

فقال: لأهل الحجاز فيه رأی[5] و هو فی حيّز الباطل و اللّهو، أما سمعت اللّه عزّوجلّ يقول: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[6].»

بيان: قوله عليه السلام: «لأهل الحجاز رأی فيه[7].» أنّ أهل الحجاز كان عادتهم التغنّی فی أيام التشريق. قال أبوطالب المكّی من العامة فی كتاب قوّة القلوب، و فی سياق الاحتجاج على إباحة الغناء: «و لم يزل الحجازيون عندنا[8] يسمعون السماع فی أفضل أيّام السنة[9]، و هی الأيّام المعدودات التی أمر اللّه تعالى عباده فيها بذكره... و قد كان[10] لعطاء جاريتان تلحّنان[11] فكان إخوانه يسمعون[12] إليهما[13].»

---

۱. ج: دخل.
۲. *الكافی*، ۱۱۹/۵/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۷)۷.
۳. ج، ر، م: تعالى.
۴. *من لا يحضره الفقيه*، ۵۸/۴/ر۵۰۹۳.
۵. ج، م: رأی فيه.
۶. *عيون اخبار الرضا*، ۱۳۵/۱/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۸/۱۷/ر(۲۲۶۱۲)۱۹.
۷. ج: ـ و هو... رأی فيه.
۸. ج، ر، م: + بمكة.
۹. ج، ر، م: الايام فی السنة.
۱۰. ج، ر، م: كان.
۱۱. ج: تلحنتا (و فی قوة القلوب يلحنان).
۱۲. ج: يستمعون.
۱۳. *قوة القلوب*، ۱۲۰/۲.

قال: «و لم یزل أهل المدینة مواظبین[۱] لأهل مكة علی السماع الی زماننا هذا فإنّا أدركنا أبا مروان القاضی و له جوار یسمعن التلحین قد أعدهنّ للمتصوّفین[۲].»[۳]

۲۷ـ و روی الكلینی عن یاسر الخادم[۴]، عن أبی الحسن علیه السلام قال: من نزّه نفسه عن الغناء فإنّ فی[۵] الجنة شجرة یأمر اللّه عزّوجلّ الریاح أن یحرّكها[۶] فیسمع[۷] لها صوتاً لم یسمع بمثله[۸]، و من لم یتنزّه عند لم یسمعه[۹].

۲۸ـ و عن زید الشحّام قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام فی قول اللّه[۱۰] عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» فقال: الرّجس من الأوثان[۱۱] الشطرنج، و قول الزّور الغناء[۱۲].

و لیس فی هذه الروایة من یتوقّف فی شأنه إلّا درست و هو غیر مذكور فی كتب الرجال بمدح[۱۳]، بل ذكر الشیخ فی موضع من كتاب الرجال أنّه واقفی[۱۴]، و نقله الكشی عن حمدویه عن بعض أشیاخه[۱۵]. و لم یذكر ذلك الشیخ فی موضع آخر من كتاب الرجال فی ترجمته و كذا فی الفهرست. و كذا النجاشی: و له كتاب بروایة[۱۶] ابن أبی عمیر[۱۷]. و فیه إشعار بحسن حاله لما مرّ.

۲۹ـ و عن ابن أبی عمیر ـ فی الحسن ـ بابراهیم‌بن هاشم، عن بعض أصحابه، عن أبی

---

۱. م: مطواطبین؛ ج: مواطبین.
۲. ج: قواعد بین المتصوفین؛ م: للمنصوقبین.
۳. هذه العبارة لیست بموجودة فی قوة القلوب.
۴. ج، ر، م: ـ الخادم.
۵. ج، ر، م: ـ فی.
۶. ج، ر: یحركها؛ م: تحركیها.
۷. ج، ر، م: لیسمع.
۸. ج، ر، م: مثله.
۹. *الكافی*، ۴۳۴/۶/ر۱۹؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۷/۱۷/ر(۲۲۶۴۳)۳.
۱۰. ج، ر، م: قوله.
۱۱. ج، ر، م: قال الرجس هو الشطرنج.
۱۲. *الكافی*، ۴۳۵/۶/ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۳/۱۷/ر(۲۲۵۹۵)۲.
۱۳. م: ـ بمدح.
۱۴. *رجال الطوسی*، ص ۳۳۶/ر(۵۰۰۵)۳.
۱۵. *اختیار معرفة الرجال*، ۸۳۰/۲/ر۱۰۴۹.
۱۶. ر: یرویه.
۱۷. *رجال النجاشی*، ص ۱۶۲/ر ۴۳۰.

عبداللّه عليه السلام فى قوله اللّه تبارك و تعالى[1]: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور.» قال: الرجس من الأوثان هو الشطرنج، و قول الزّور الغناء[2].»[3] و ارسال ابن أبى عمير غير قادح فى الخبر كما هو المشهور بين الأصحاب.

و ليس الغرض الاستدلال بكلّ واحد من هذه الأخبار بخصوصه بل المقصود منه[4] الحاق بعضها ببعض ليحصل[5] الغرض و يتقوّى بالمجموع فلا يضرّ ضعف الأسناد فى بعضها و ضعف الدلالة فى البعض. و الأخبار فى هذا الباب كثيرة و فيما ذكرته كفاية لطالب الحقّ و من لم يقنعه اليسير[6] لم ينفعه الكثير.

[ما دلّ على جواز الغناء من الأخبار و الجواب عنها]

فان قلت: قد ورد فى بعض الأخبار ما يدل على مدح الصوت الحسن و فى بعضها «لكلّ شىء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن[7].»[8] و هو ينافى ما ذكرتم.

و أيضاً قد روى الكلينى عن علىبن محمّد النوفلى، عن أبى الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت عنده فقال: إنّ علىّبن الحسين عليهما السلام كان يقرأ فرّ بما مرّ[9] به المارّ فصعق من حسن صوته و إنّ الامام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله النّاس من حسنه.

قلت: و لم يكن رسول اللّه صلى الله عليه وآله يصلّى بالناس و يرفع صوته بالقرآن؟!

فقال: إنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله كان يحمل الناس من خلفه ما يطيقون[10].

---

۱. ج، ر، م: عزّوجلّ.
۲. ج: ـ و ليس فى هذه... الغناء.
۳. *الكافى*، ۴۳۶/۶/ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۸/۱۷/ر(۲۲۶۴۸)۳.
۴. ج: ـ المقصود منه.
۵. ج: لتحصيل.
۶. ج: القليل.
۷. ج: ـ و فى بعضها... الحسن.
۸. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۹؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.
۹. ج: كانوا يقرامو بما يمر.
۱۰. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۵)۲.

و عن رجل، عن[١] أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: كان[٢] على ابن الحسين عليهما‌السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن، و كان السقّاؤون يمرّون[٣] فيقفون[٤] ببابه يسمعون قراءته[٥].

و أيضاً روى ابن بابويه[٦]: سأل رجل على بن الحسين عليهما‌السلام عن شراء جارية لها صوت؟

فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة[٧].

و أيضاً ورد[٨] فى بعض الروايات رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه عزّوجلّ يحبّ الصوت الحسن يرجّع فيه ترجيعاً[٩].

و أيضاً ورد[١٠] فى بعض الروايات عن أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: إنّ القران نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن[١١].[١٢]

و الجواب عن الأوّل ـ بعد الاغماض عن ثبوته فإنّى لم اجده [إلّا] بأسانيد ضعيفة ـ أنّ الصوت الحسن أعمّ من الغناء إذا الحسن فى الصوت له جهات متعددة غير جهة الاطراب و الترجيع، فيجوز أن يكون حسن الصوت باعتبار جودة و تحزين[١٣] حاصل فيه تميل[١٤] النفوس إليه و لا يصل الى حدّ الغناء، و من اكتفى فى حصول الغناء بمطلق التحزين مع الإلتذاذ الحاصل بالصوت كما هو المستفاد من كلام السيد المرتضى الآتى

---

١. ج: ـ عن.
٢. م: + رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله و.
٣. ج: ـ يمرون.
٤. ج، ر، م: يقفون.
٥. *الكافى*، ٦١٦/٢/ر١١؛ *وسائل الشيعه*، ٢١١/٦/ر(٧٧٥٧)٤.
٦. ج، ر، م: + انه.
٧. *من لا يحضره الفقيه*، ٦٠/٤/ر٥٠٩٧؛ *وسائل الشيعه*، ١٢٢/١٧/ر(٢٢١٥٠)٢.
٨. ج: وردنى.
٩. *الكافى*، ٦١٦/٢/ر١٣؛ *وسائل الشيعه*، ٢١١/٦/ر(٧٧٥٨)٥.
١٠. ج: ـ رجع... ورد.
١١. ج: ـ فاقرؤوه بالحزن.
١٢. *الكافى*، ٦١٤/٢/ر٢؛ *وسائل الشيعه*، ٢٠٨/٦/ر(٧٧٤٨)١.
١٣. م: تحرير.
١٤. ر: يميل.

و غيره، فله أن يقول قد تكون[۱] و قراءة بعض الناس خالصةً صافيةً عن الغلظة و الخشونة و الغنّة و البحوحة[۲]، مشتملة على حسن النّطق[۳] و جهات التجويد[۴] فى القراءة و المدّ فى موضعه و القصر فى موضعه، و الجريان فى التكلّم من غير لكنة و لا بطوء زائد و لا سرعة خارجة عن الإعتدال بحيث يميل الطباع الى استماع كلامه و قراءته و خطبته، و بعض الناس على خلاف ذلك، و هذا المعنى محسوس مشاهد فى القرّاء و الخطباء و غيرهم فيجوز أن يكون مدح حسن الصوت بهذا الاعتبار، و على كلّ تقدير فلابدّ من الحمل على شىء من ذلك جمعاً بين الأدلّة.

و عن الثانى بنحو من ذلك، و يمكن أن يقال: يجوز أن يستفاد من قراءة الامام عليه السلام نوع تحذير و تذكير و تفجّع و تحزّن يوجب[۵] الصّعق المذكور، و للمتضرع المستغيث المتفجّع الحزين فى أوقات دعواته و أحيان عبراته صوت حزين و شدة أنين يتهيّج منه الكروب و يتفجّع به القلوب، و تواتر البكاء و الاستعبار و شدّة التأوّه و الأنين كما هو المناسب للمعهود[۶] من طريقته عليه السلام ممّا يؤثر فيما ذكر[۷] تأثيراً بيّناً، لكن المستفاد من قوله: «فصعق من حسن صوته» استناد الصعق الى حسن الصوت حسب[۸]. و الرواية ضعيفة جدّاً، ففى طريقها سهل‌بن زياد و ضعفه مشهور لا يحتاج الى التنبيه. و محمّدبن الحسن‌بن شمّون، و هو ضعيف جدّاً، قال النّجاشى: «إنّه واقف[۹] ثم غلا، و كان ضعيفاً جدّاً، فاسد المذهب، و اضيف[۱۰] اليه أحاديث[۱۱] فى الوقف[۱۲].» و قال ابن

۱. ج، م: قد يكون.
۲. ج: الجرحة؛ ر: التموحه.
۳. ر، ل: التنطق.
۴. ج: التجريد.
۵. ج، م: توجب.
۶. ج: المعهود.
۷. ج: فيما ذكرنا.
۸. ج: حسن.
۹. م: وقفى؛ ج: وقف.
۱۰. ج، م: اضيفت.
۱۱. ج، ر، م: الاحاديث.
۱۲. *رجال النجاشى*، ص ۳۳۵/ر ۸۹۹.

الغضائری[۱]: «[۲] واقف[۳]، ثم غلا، ضعیف، متهافت، لا یلتفت الیه و لا الی مصنفاته و سائر ما ینسب الیه[۴].

و عن الثالث: أیضاً مثله و هذه الروایه ضعیفة[۵] السند لمکان الارسال، و سهل‌بن زیاد فی الطریق، لکن روی ابن ادریس فی أواخر السرائر عن بعض کتب المتقدمین بإسناد صحیح[۶]. و الجواب ما مرّ.

و عن الرابع: ـ بعد الاغماض عن[۷] طریقها و کونها مرسلة ـ أنّه یجوز أن یکون المراد بقوله: «لها[۸] صوت» أنّ لها[۹] صوتاً یمکنه قراءة القرآن و غیرها ممّا یذکره الآخرة لا اقتدارها علی الغناء! و علی هذا حملها ابن بابویه[۱۰]. و یجوز أن یکون محمولة علی التقیة لأنّ تظاهر ملوك بنی امیة و بنی العباس باستماع الأغانی[۱۱] و الألحان و اتّخاذ الجواری القیان ممّا یکاد لا یخفی علی أحد. و هو الجواب عن الخامس، مع أنّه ضعیف السّند جدّاً.

و عن السادس: أنّه لا دلالة فی الروایة علی خلاف المدّعی إذ یجوز أن یکون المراد إقرؤوا القرآن ملتبساً[۱۲] بالحزن بأن تکونوا محزونین فی حال قراءته.

و أمّا ما رواه سعدبن أبی وقاص عن النّبیّ ﷺ أنّه قال: «من لم یتغنّ بالقرآن فلیس منّا[۱۳]»[۱۴] فروایة عامیة لا تصلح للاحتجاج مع أنّ العامة ذکروا فی تفسیرها وجوهاً

۱. ج: ابن الفضایری؛ م: ابن العضایری.
۲. ج، ر، م: + انه.
۳. ج، م: وقف.
۴. *رجال ابن الغضائری*، ۹۵/ر(۱۳۷)۲۲.
۵. ج، ر، م: ضعیف.
۶. *السرائر*، ۶۰۴/۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۹/۶/ر(۷۷۵۲)۲.
۷. ج: من.
۸. ج، ر، م: له.
۹. ج، ر، م: له.
۱۰. قال ابن بابویه بعد ذکر هذه الروایة: یعنی بقراءة القرآن و الزهد و الفضائل التی لیست بغناء فأمّا الغناء فمحظور.
۱۱. ج: الافانی.
۱۲. ج: متلبسا.
۱۳. ج، ر، م: منی.
۱۴. *مجمع البیان*، ۴۶/۱.

متعددة غير الحمل على الغناء[١]، و حملها على معنى[٢] الغناء لايخلو عن بُعد كما سيجىء فى كلام أبى عبيد.

و أمّا ما روى عن النبىّ ﷺ «زيّنوا القرآن بأصواتكم[٣]» فمن طريق[۴] العامّة، لايصلح للاحتجاج، مع أنّه ذكر الخطابى ـ و هو المقدم المعتبر جدّاً عند العامّة ـ أنّ الصحيح[۵] فى الرواية «زيّنوا أصواتكم بالقرآن[۶]». و نقل عن بعض السلف النّهى عن تقديم القرآن و ذكر فى تفسير رواية التقديم أنّ معناه: زيّنوا أصواتكم بالقرآن، قال: هكذا فسّره غير واحد من أئمّة الحديث و زعموا أنّه من باب المقلوب، و ذكر بعض الشواهد عليه[٧].[٨]

---

١. قال الغزالى فى الإحياء (٢٨۶/١): «قيل أراد به الإستغناء، و قيل أراد الترنّم و ترديد الألحان به و هو أقرب عند اهل اللغة.» و قال ابن حجر العسقلانى فى فتح البارى فى شرحه و تفسيره (٥٩/٩-٥٧): «و قال ابن الجوزى اختلفوا فى معنى قوله يتغنّى على أربعة أقوال: أحداً: التحسين. و الثانى: الإستغناء. و الثالث: التحزن ـ قاله الشافعى. و الرابع: التشاغل به، تقول العرب تغنّى بالمكان اقام به (قلت)... و يمكن الجمع بين اكثر التأويلات المذكورة و هو أنّه يحسن به صوته جاهراً به، مترنّماً على طريق التحزن، متغنّياً به عن غيره من الأخبار، طالباً به غنى النفس، راجياً به غنى اليد و قد نظمت ذلك فى بيتين:

تـغن بـالقرآن حسـن بـه الصـ ... وت حـزيناً جـاهراً رنـم
و استغن عن كتب الالى طـالباً ... غـنى يـد و النـفس ثـم الزم

و سيأتى ما يتعلق بحسن الصوت فى ترجمة مفردة و لا شك أنّ النفوس تميل الى سماع القراءة بالترنّم أكثر من ميلها لمن لا يترنّم لأنّ للتطريب تأثيراً فى رقة القلب و إجراء الدّمع و كان بين السلف اختلاف فى جواز القرآن بالألحان.

٢. ج: مغنى.

٣. *مسند أحمد*، ٢٨٣/۴ و ٣٠۴؛ *سنن الدارمى*، ۴٧۴/٢ (جىء به فى كثير من كتب العامة).

۴. ر: فى طريق؛ ج: من طريقة.

٥. ج: الصحيحة.

۶. *المصنف لعبد الرزاق*، ۴٨٥/٢، ر۴١٧۶؛ *المستدرك فى الصحيحين*، ٥٧٢/١-٥٧١؛ *المعجم الكبير*، ۶٨/١١.

٧. ج: ـ عليه.

٨. نظراً الى ما رواه الدارمى و الحاكم لا وجه لهذا التفسير فقال النووى فى المجموع (٢۴٣/٢٠-٢۴٢): «حديث البراءبن عازب «حسنوا القرآن باصواتكم» رواه أحمد و أبوداود و النسائى و ابن‌ماجه و ابن‌حبان و الحاكم من حديث البراءبن عازب «زيّنوا القرآن بأصواتكم».

قلت: علّقه البخارى بالجزم، و لابن‌حبان عن أبى‌هريرة و البزاز عن عبدالرحمن‌بن عوف و للحاكم من طريق اخرى عن البراء «زيّنوا أصواتكم بالقرآن» و هى فى الطبرانى من حديث ابن عباس، و رجّح هذه الرواية الخطابى.

←

و قال ابن الأثیر فی النهایة بعد نقل هذه الروایة الذکورة: «قیل: هو مقلوب[۱] أی زیّنوا أصواتکم بالقرآن، و المعنی ألهجوا بقراءته و تزیّنوا به، و لیس ذلک علی تطریب القول و التحزین کقوله: «لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن» أی یلهج بتلاوته کما یلهج[۲] سائر الناس بالغناء و الطرب. هکذا قال الهروی و الخطابی و من تقدمهما[۳].»[۴] انتهی.

و قد قیل فی تفسیر الخبر وجوه اخری لافائدة فی ایرادها و بالجملة لا تصلح هذه الأشیاء لمعارضة الأخبار المستفیضة بل المتواترة، مع اعتضادها باجماع الطائفة و عمل الأصحاب فی کلّ عصر.

[بعض ما استدلّ به العامّة علی اباحة الغناء]

احتجّ من أباح الغناء من العامّة بوجوه ضعیفة:

۱ـ منها قصة عایشة المشهورة عندهم و نحو منها من الأخبار.

۲ـ و منها حکایة فعله عن جماعة لا حجّیة[۵] فی فعلهم کعبد اللّه‌بن جعفر و ابن الزبیر و معاویة و المغیرةبن شعبة و اشتهاره بین أهل الحجاز و أهل المدینة کأبی مروان[۶] القاضی و عطاء، و نقلوه عن الجنید و سریّ السقطی و ذی النون عن یحیی‌بن معاذ و[۷] المحاسبی ما یشعر به، و عن ابن المجاهد أنّه لا یجب[۸] دعوة لا یکون فیه الغناء، و بالجملة نقلوه عن جماعة اخری من أمثالهم.

→
و فیه نظر لما رواه الدارمی و الحاکم بلفظ «زیّنوا القرآن بأصواتکم فإنّ الصوت الحسن یزید القرآن حسناً» فهذه الزیادة تؤید معنی الروایه الاولی».

۱. ج، ر، م: و قیل هو من مقلوب.

۲. ج، ر، م: ـ بتلاوته کما یلهج.

۳. ج: تقدمها.

۴. *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، ۳۲۵/۲.

۵. ج: لا حجة.

۶. ج: کما بی مروان.

۷. ج: ـ و.

۸. ج: لا یحب.

۳ـ و منها التّعويل على الأقيسة، و قد ذكره الغزالى و ملخّصه: أنّ الغناء صوت طيّب موزون مفهم[۱] محرّك للقلب[۲]. و مراده بالموزون على[۳] ما ذكره ما كان فيه تناسب بحسب المبدأ و المقطع، قال: و ليس بحرام باعتبار كونه طيباً بالعقل و النقل و لا باعتبار كونه موزوناً لتحقق هذا المعنى فى أصوات الطيور، فصوت العنادل و القمارى و ذوات السجع من الطيور مع طيبها موزون و ليس بحرام و كذا وصف[۴] التفهيم[۵] و تحريك القلب ليس بحرام فلا يكون المجموع حراماً إذ لم يعرض للمجموع وصف يقتضى ذلك[۶].

۴ـ و منها الاعتماد على المنامات الموضوعة[۷] و الأكاذيب الباطلة، و حكاية إباحته و الترغيب فيه عن الخضر[۸] و أمثال ذلك من الأكاذيب التى لا يليق بالعاقل الاشتغال بها و إنّما قصدوا ترويج ذلك فى نفوس عوام الناس، ضعفاء العقول، و من يحذو حذوهم، فإنّ الركون الى أمثال هذه الأكاذيب مرتكز فى نفوس الجهّال و الأراذل[۹] و اخفاء[۱۰] الأحلام. و قد ذكر جماعة من العامّة[۱۱] أمثال ذلك فى كتبهم و بالجملة بطلان هذه الحجج عندنا ظاهر لا يحتاج الى البيان.

[التنبيه على امور]

و لكن ينبغى التنبيه على امور:

الأوّل [فى تعريف الغناء]: المشهور بين أصحابنا أنّ الغناء مدّ الصوت المشتمل على

۱. فى الإحياء: مفهوم المعنى.
۲. *احياء العلوم*، ۲۷۰/۲.
۳. ج: ـ على.
۴. م: + التحريم.
۵. ج: التحريم؛ ر: التغميم.
۶. *احياء العلوم*، ۲۷۳/۲-۲۷۰.
۷. ج: الوضوعة.
۸. م: الحضر.
۹. ر، م: اراذل.
۱۰. م: احفاء.
۱۱. ج: ـ من العامة.

الترجیع المطرب، قال المحقق فی الشرایع: «مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب، یفسق فاعله و تردّ شهادته، و کذا مستمعه[۱] سواء استعمل[۲] فی شعر أو قرآن، و لا بأس بالحداء[۳].»[۴] انتهی.

و قال العلّامة فی التحریر: «الغناء حرام، و هو مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب، یفسق فاعله و تردّ شهادته سواء کان فی شعر أو قرآن، و کذا مستمعه سواء اعتقد اباحته أو تحریمه. و لا بأس بالحداء و هو الإنشاد الذی یساق به الإبل یجوز فعله و استماعه و کذا نشید الأعراب و سائر أنواع الإنشاد ما لم یخرج الی حدّ الغناء[۵].»

و قال الشّهید فی الدروس: «و یفسق[۶] القاذف[۷] ـ الی أن قال: ـ و المغنّی بمدّ صوته المطرب المرجّع و سامعه و إن کان فی القرآن أو اعتقد إباحته و یجوز الحداء للابل[۸]».[۹]

و قال العلّامة فی الإرشاد: «تردّ شهادة اللاعب بآلات القمار الی أن قال: و سامع الغناء ـ و هو مدّ الصوت المشتمل علی التّرجیع المطرب و إن کان فی القرآن[۱۰] ـ و فاعله[۱۱].»

و قال الفاضل الشیخ علی فی شرح القواعد بعد نقل التعریف المذکور بوجه یشعر بارتضائه: «و لیس مطلق مدّ الصوت محرماً[۱۲] و إن مالت القلوب إلیه ما لم ینته الی حیث یکون مطرباً بسبب اشتماله علی الترجیع المقتضی لذلک[۱۳].»[۱۴]

---

۱. ج، ر، م: ـ و کذا مستمعه.
۲. ج، ر، م: کان.
۳. ج: بالجدا.
۴. *شرایع الاسلام*، ۹۱۳/۴.
۵. *تحریر الأحکام*، ۲۵۱/۵،ر ۶۶۲۹.
۶. ج، م: + فاعل.
۷. م: القارف.
۸. ج: الابل.
۹. *الدروس الشرعیة*، ۱۲۶/۲.
۱۰. ج: غیر القرآن.
۱۱. *ارشاد الأذهان*، ۱۵۶/۲.
۱۲. ج، ر: حرما.
۱۳. ج: کذلک.
۱۴. *جامع المقاصد*، ۲۳/۴.

[تعريف الطّرب]

و اعلم أنّ الطرب ليس هو السرور كما يتوهّمه من لا معرفة له. قال فى القاموس: «تخصيصه بالفرح و همّ[۱].»

و قال الجوهری: «الطّرب خفّة تصيب الانسان لشدّة حزن أو سرور[۲].»[۳] و نحوه قال ابن فارس[۴] فى المجمل[۵].

و قال الزمخشری فى الأساس: «هو خفّة من سرور أو همّ[۶].»

و قال الجوهری أيضاً: «التّطريب فى الصوت مدّه و تحسينه[۷].»[۸]

[تعريف الترجيع]

و أمّا الترجيع فقال الجوهری[۹]: «و ترجيع[۱۰] الأذان و ترجيع الصوت ترديده فى الحلق كقراءة أصحاب[۱۱]، الألحان[۱۲].»

و فى القاموس: «التّرجيع فى الأذان تكرير الشهادتين جهراً بعد اخفائهما[۱۳] و ترديد الصوت فى الحلق[۱۴].»

و قال ابن الأثير: «و فى صفة قراءته عليه الصّلاة و السّلام يوم الفتح «إنّه كان يرجّع» الترجيع[۱۵]: ترديد القراءة[۱۶] و منه ترجيع الأذان[۱۷].»

---

۱. *القاموس المحيط*، ۹۷/۱.
۲. م: + و هم و نحوه؛ ر، ج: + و نحوه.
۳. *الصحاح اللغة*، ۱۷۱/۱.
۴. ج: ابن ادريس.
۵. *مجمل اللغة*، ۵۹۶/۲.
۶. *أساس البلاغة*، ص ۲۷۷.
۷. م: ـ فى الصوت مده و تحسينه.
۸. *الصحاح اللغة*، ۱۷۲/۱.
۹. م: ـ و اما الترجيع فقال الجوهری.
۱۰. ج، ر، م: الترجيع فى.
۱۱. ج: ـ اصحاب.
۱۲. *الصحاح اللغة*، ۱۲۱۸/۳.
۱۳. ج: اخفائها؛ م، ر: اخفاتهما.
۱۴. *القاموس المحيط*، ۲۸/۳.
۱۵. ر، م: ترجيعاً.
۱۶. ج: ـ عليه الصلاة... القراءة.
۱۷. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۲۰۲/۲.

و قال مؤلّف شمس العلوم و دواء کلام العرب[۱] من الکلوم: «التّرجیع: تردّد الصوت فی الحلق مثل ترجیع أهل الألحان[۲] فی[۳] القراءة و الغناء[۴].» و فیه أیضاً «طرّب فی صوته[۵] إذا مدّه، و طرّب فی القراءة و الأذان کذلک»[۶].

[تلازم الاطراب و الترجیع]

و لعلّ وصف الترجیع و الإطراب متلازمان غالباً، و لهذاتری الفقهاء تارةً یعتبرون القیدین فی تعریف الغناء کما مرّ، و تارةً[۷] اخری[۸] یکتفون فی الحکم بالتحریم علی الإطراب، قال ابن ادریس فی السرائر: «فأمّاالمحظورعلی کلّ حال فهوکلّ محرم الی أن قال: و جمیع ما یطرب من الأصوات و الأغانی[۹].» و تارةً یکتفون بالترجیع، قال العلّامة فی القواعد: «و الغناء حرام یفسق فاعله ـ و هو ترجیع الصوت و مدّه ـ و کذا یفسق سامعه قصداً سواء کان فی قرآن أو شعر و غیرذلک[۱۰]، و یجوز الحداء[۱۱].» و لعلّ فی کلام الشیخ علی السالف إشعاراً[۱۲] بما ذکرنا کما لا یخفی علی المتدبّر. و بعض أهل اللغة اعتبر فیه مجرد الإطراب، قال فی القاموس: «الغناء ککساء من الصوت ما طرّب به[۱۳].» و قال فیه أیضاً: «التطریب الإطراب کالتطرّب[۱۴] و التغنّی[۱۵].» و به یشعر کلام الزمخشری حیث قال: «إستطربته[۱۶] فقال: أی سألته أن یطرّب[۱۷] و یغنّی[۱۸].»

۱. ج: العری.
۲. ج: اللحان.
۳. شمس العلوم: ـ فی.
۴. *شمس العلوم*، ۸۵/۴.
۵. ج، ر، م: الصوت.
۶. *شمس العلوم*، ۴۱۰۱/۷.
۷. ج: کما مروا تارة.
۸. ج، ر: ـ اخری.
۹. *السرائر*، ۲۱۵/۲-۲۱۴.
۱۰. ج، ر: ـ و غیر ذلک.
۱۱. *قواعد الأحکام*، ۴۹۵/۳.
۱۲. م: اشعار.
۱۳. *القاموس المحیط*، ۳۷۲/۴.
۱۴. ج: کالتطریب؛ م: کالتطریب و التطرّب.
۱۵. *القاموس المحیط*، ۹۷/۱.
۱۶. فی النسخ: استطربت.
۱۷. ج: تطرب.
۱۸. *أساس البلاغه*، ص ۲۷۷.

[تفسير التغنّى بالتغريد]

و من العامة من فسّر التغنّى بتغريد[۱] الصوت على ما نقله الخطيبى فى شرح المصابيح: «و التّغريد: التطريب فى الصوت[۲].» قاله فى القاموس[۳] و المجمل[۴]. و فى الصحاح: «الغرد[۵]: التطريب فى الصوت و الغناء[۶].» و بعض أهل اللغة لم يعتبر فى الغناء الإطراب.

[تفسير حديث من لم يتغنّ بالقرآن]

قال ابن الأثير فى النهاية فى تفسير الحديث الذى نقله العامّة عن النبىّ صلى الله عليه وآله إنّه قال: «من لم يتغنّ بالقران فليس منّا.» بعد نقله عن الشافعى إنّ المراد به الغناء، و كلّ من رفع صوتاً و والاه فهو عند العرب غناء. ثم نقل عن ابن الأعرابى أيضاً ما يدلّ على أنّه فسّر الحديث بالغناء ثم قال: و أوّل من قرأ بالالحان عبيداللّه[۷] بن أبى بكرة[۸] فورثه عنه[۹] عبيداللّه‌بن عمر و لذلك يقال قراءة العمرى، و أخذ ذلك عنه سعيد العلّاف الإباضى[۱۰].[۱۱]

و قال الجوهرى: «شدوت[۱۲] اشدوا[۱۳] إذا أنشدت بيتاً أو بيتين تمدّ به صوتك كالغناء[۱۴].»

---

۱. ج: بتفزيد (حرّر فى نسخة ج كل الموارد بتفزيد).
۲. لم أظفر على المصدر.
۳. *القاموس المحيط*، ۳۲۰/۱.
۴. *مجمل اللغة*، ۵۹۶/۳.
۵. ر، م: التغريد.
۶. *الصحاح اللغة*، ۵۱۳/۱.
۷. ر، م: عبداللّه؛ ج: عبيد.
۸. ج، ر، م: ابى‌بكر.
۹. ج: نورث عنه.
۱۰. م: الاياضى؛ ج: الايامى؛ لا يقرأ لفظه فى ر.
۱۱. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۳۹۱/۳.
۱۲. ج: شددت.
۱۳. ج، ر، م: ـ اشدوا.
۱۴. *الصحاح اللغة*، ۲۳۹۱/۶.

و ذکر أبوعبید القاسم‌بن سلام[۱] فی تفسیر الحدیث المذکور أنّ المراد من لم یستغن بالقرآن، و ذکر بعض الشواهد علیه، ثم قال أبوعبید: «و لو کان معناه الترجیع لعظمت[۲] المحنة علینا بذلک إذا کان من لم یرجّع بالقرآن لیس منه علیه السلام[۳].»

و فیه دلالة علی أنّ الغناء عنده بمعنی التّرجیع و نقل عن غیر أبی عبید[۴] أنّ المراد من لم یحسن صوته بالقرآن فیرجّع فیه.

و قد نقل السیّد المرتضی فی کتاب الغرر و الدرر أوّلاً ما ذکره أبوعبید، و ثانیاً الوجه المنقول عن غیره. ثم نقل عن ابن الأنباری[۵] وجهاً ثالثاً و هو أنّ المراد من لم یتلذّذ[۶] بالقرآن و یستحلّه و یستعذب تلاوته کاستحلاء أصحاب الطرب[۷] الغناء، ثم ذکر السیّد أنّ جواب أبی‌بکر أبعد الأجوبة، لأنّ التلذّذ لا یکون إلّا فی المشتهیات و کذلک الإستحلاء و الإستعذاب و تلاوة القرآن و تفهّم معانیه من الأفعال الشاقّة فکیف یکون ملذّاً مشتهیً[۸]؟ فإن عاد الی أن یقول: قد تستحلی[۹] التلاوة من الصوت الحزین. قلنا: هذا رجوع الی الجواب الثانی الّذی رغبت عنه و إنفردت عند نفسک بما یخالفه[۱۰]. انتهی.

و فیه تأیید لما ذکرناه من اجتماع[۱۱] الاطراب و الترجیع غالباً. و قد قیل فی تفسیر الخبر غیر ما ذکر من الوجوه ولکن لا یتعلق[۱۲] الغرض بایراده.

[الألفاظ المتقاربة المعنی بالغناء]

و ظنّی أنّ التغنی و التطریب و الترجیع و اللّحن و التغرید و الترنّم ألفاظ متقاربة فی

---

۱. ج: ابوالقاسم‌بن سلام.
۲. ر، م: لفطمت.
۳. *الأمالی*، ۲۴/۱.
۴. ج: ابی عبیدة.
۵. م: الانبازی.
۶. ر، م: من لم یستغن أو یستلذ؛ ج: من لم یستلذ.
۷. النسخ: ـ أصحاب الطرب.
۸. ج: فکیف هذا هکذا مشهی.
۹. م: قد یستحلی؛ ج: قد نستحلی.
۱۰. *الأمالی*، ۲۶/۱-۲۴.
۱۱. ج: الاجتماع.
۱۲. ج: لا یتعرض.

المعنى، أو اجتماع بين معانيها، و لهذا تراهم يوردون بعض هذه الألفاظ فى تفسير بعض آخر، و منهم من يعكس الأمر[١]، و منهم من يورد اثنين أو ثلاثة منها فى تفسير واحد عاطفاً بينها[٢] بالواو و لعلّه لغرض زيادة التفهيم لاختلاف هذه الألفاظ فى الوضوح[٣] و الخفاء بالنسبة الى الأشخاص و هذا من عاداتهم، و إن أردت أن يتضح لك ذلك فانظر الى ما أذكر من عباراتهم مضافاً الى ما مرّ ذكره.

[تعريف اللّحن]

قال ابن الأثير فى تفسير اللّحن: «و هو التطريب و ترجيع الصوت و تحسين القراءة و الشعر و الغناء[٤].» فجمع بين أربعة فى تفسيره عاطفاً بعضها على بعض.

و قال فى القاموس: «لحّن فى قراءته[٥] طرّب فيها[٦].» فاكتفى بالتطريب.

و فى الصحاح: «لحّن فى قراءته إذا طرّب بها و غرّد[٧].» فزاد التغريد مع أنّه فسّر التغريد بالتطريب فى الصوت و الغناء. و فسّره فى القاموس و المجمل[٨] بالتطريب فى الصوت كما مرّ.

و قال المطرزى فى المغرب: «لحّن فى قراءته[٩] تلحيناً طرّب فيها و ترنّم[١٠].» فزاد الترنّم.

---

١. ج: ـ و منهم من يعكس الامر.
٢. م: بينهما.
٣. م: الوضوع؛ ج: الوضع.
٤. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ٢٤٢/٤.
٥. م: + اذا.
٦. *القاموس المحيط*، ٢٦٦/٤.
٧. *الصحاح اللغة*، ٢١٩٣/٦.
٨. *مجمل اللغة*، ٥٩٦/٣.
٩. ج: + و.
١٠. *المغرب فى ترتيب المعرب*، ١٦٨/٢.

[تعريف الترنّم]

قال الجوهری: ترنّم إذا رجّع[۱] صوته و الترنيم مثله[۲].» و نحوه فی المجمل[۳] و شمس العلوم[۴].

و فی القاموس: «الرّنم[۵] المغنّيات: المجيّدات، و بالتحريك: الصوت، و الرّنيم[۶] و الترنيم: تطريبه[۷].» ففسّر الترنم بالمغنّيات و الترنيم بالتطريب.

و فی النهاية ذكر رواية تتضمّن الترنّم بالقرآن فقال: «الترنّم التطريب و التغنّی و تحسين الصوت بالتلاوة[۸].» فجمع بين الثلاثة[۹] فی تفسير الترنّم.

[تفسير التغنّی بحسن الصوت]

و من العامة من فسّر التغنّی بتحسين الصوت[۱۰] و هو مبنی علی أنّ الغالب اجتماع التحسين مع الإطراب[۱۱] هذا ما يتعلق بتفسير الغناء.

[الرجوع الی العرف]

و حكی عن بعض أصحابنا أنّه يرجّع فی تفسير الغناء الی العرف، فما سمّی غناءً فهو حرام[۱۲]، و جعل ذلك الشهيد الثانی أولی[۱۳]. و ذكر بعض أصحابنا المتأخرين: أنّه لاخلاف فی تحريم ما اجتمع فيه القيدان المذكوران أعنی الاطراب و الترجيع[۱۴] و إنّما

---

۱. ج: ترجع.
۲. *الصحاح اللغة*، ۱۹۳۸/۵.
۳. *مجمل اللغة*، ۴۰۱/۲.
۴. *شمس العلوم*، ۲۶۴۶/۴.
۵. ج، ر: الترنيم؛ م: الترنم.
۶. ج، ر، م: ـ و الرنيم.
۷. *القاموس المحيط*، ۱۲۲/۴.
۸. *النهاية فی غريب الحديث و الأثر*، ۲۷۱/۲.
۹. ج: الثلث.
۱۰. *فتح الباری*، ۵۷/۹.
۱۱. ج: الاطراب مع التحسين.
۱۲. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۷/۸ و ۳۳۶/۱۲.
۱۳. *مسالك الأفهام*، ۱۸۰/۱۴.
۱۴. ج: ـ المذكوران... الترجيع.

الخلاف فيما لم يتحقق فيه القيدان[۱] و سمّى غناءً عرفاً[۲]، و يشعر بذلك كلام الشهيد الثانى فى شرح الشرايع حيث قال بعد نقل التفسير المذكور للغناء عن جماعة من الأصحاب: «و ردّه[۳] بعضهم الى العرف، فما سمّى فيه غناءً يحرم و إن لم يطرب ـ و[۴] استحسنه ثم قال: ـ و لا فرق فى ذلك بين كونه فى شعر أو قرآن أو غيرهما[۵]»

و قال فى الروضة: «هو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب أو ما سمّى فى العرف غناءً و إن لم يطرب سواء كان فى شعر أو قرآن أو غيرهما[۶].»

الثّانى [فى الحداء]: المشهور بين الأصحاب استثناء الحداء، و هو نشيد الأعراب لسير[۷] الابل. و منهم من لم يستثنه[۸]، و أطلق الحكم بتحريم الغناء. و لا أعرف[۹] للأوّل حجةً سوى بعض الأخبار الواردة من طريق[۱۰] العامة فللمتأمّل[۱۱] فيه مجال.

الثّالث [فى التغنّى فى العرائس]: اختلف الأصحاب[۱۲] فى المغنّية للعرس إذا لم‌تتكلّم بالباطل و لم يدخل عليها الرجال فأباحه[۱۳] الشيخان[۱۴] و جماعة من الأصحاب و كرهه القاضى[۱۵]، و حرمه جماعة من الأصحاب منهم ابن ادريس[۱۶] و العلّامة[۱۷] فى التذكرة[۱۸]. و الأوّل أقرب لما رواه الشيخ عن أبى بصير ـ فى

---

۱. م: ـ المذكوران... القيدان.
۲. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۷/۸.
۳. م: رد.
۴. ج: ـ و.
۵. *مسالك الأفهام*، ۱۲۶/۳.
۶. *الروضة البهيه*، ۲۱۳/۳-۲۱۲.
۷. م: يسير.
۸. ج: من يشتنيه.
۹. م: و لا عرف.
۱۰. ج، م: طرق.
۱۱. م: فلتأمل.
۱۲. ج: ـ الاصحاب.
۱۳. ج: فأباحة.
۱۴. و لم نظفر على قول من المفيد رحمه‌الله فى اباحة التغنّى فى العرائس، ولكن قاله الطوسى رحمه‌الله فى النهاية، ص ۳۶۸.
۱۵. *المهذب*، ۳۴۶/۱.
۱۶. *السرائر*، ۲۲۴/۲.
۱۷. ر، م: المصنف.
۱۸. *تذكرة الفقهاء*، ۱۴۰/۱۲ (لكن لا يحصل من عباراته حرمته).

الصحيح[١] ـ قال: قال أبوعبداللّه‌عليه‌السلام: أجر المغنّية التی تزفّ العرائس ليس بـه بأس ليست بالتی يدخل[٢] عليها الرجال[٣].» و جماعة من الأصحاب يتوقّفون فی تصحيح روايات أبی‌بصير و الذی رجحت تصحيحها و ليس هذا موضع تفصيل ذلك، و يـؤيده رواية أبی بصير المذكورة سابقاً.

الرّابع [فی التغنّی فی مراثی الحسين‌عليه‌السلام]: ذكر الفاضل الشيخ عـلی: «أنّ بـعض الأصحاب استثنی مراثی الحسين‌عليه‌السلام[٤].» و لم أجد حكاية هذا القول إلّا فی كلامه‌رحمه‌الله و لم أجد دليلاً قوياً علی هذا الإستثناء مع عموم الأخبار الدالة علی المنع.

الخامس [فی التغنّی فی القرآن] اشتهر[٥] بين جماعة من الناس فی زماننا هذا قراءة القرآن بالألحان و النغمات و التحريرات و كذلك قراءة الأذكار و الدعوات و إستماعها و قد يتدرّج عن[٦] ذلك الی قراءة الأشعار المتصوّفة و أمثال ذلك بأنواع الألحان، و ربّما يسری ذلك عن العوام الی بعض الخواص من أهل العلم و الديانة، و مـن يـنسب الی التقوی و العدالة و يتعلّلون فی ذلك تارةً بأنّ ما كان فی القرآن و الأذكـار و الأشـعار المشتملة علی الحكمة و الموعظة[٧] ليس بغناء[٨]، إنّما الغناء ما اختص به أهل اللّهو و الفجور فی مجالس المعاصی و الخمور و أمثال ذلك أو أعم من ذلك كما اشتمل عـلی الألفاظ الدائرة بين أهل الموسيقی[٩] فی التقطيعات لكـن لا بـحيث يشـمل الأفـراد المذكورة، و تارةً بأنّ حقيقة الغناء مرجوعة الی العرف، و أهل العرف لايسمّون[١٠] أمثال

---

١. ج: ـ فی الصحيح.
٢. ج، م: تدخل.
٣. *الكـافی*، ١٢٠/٥/ر٣؛ *وسـائل الشـيعه*، ١٢١/١٧/ر(٢٢١٤٦)٣؛ *تـهذيب الأحكـام*، ٣٥٧/٦/ر(١٠٢٢)١٤٣؛ *الاستبصار*، ٦٢/٣/ر(٢٠٥)٥.
٤. *جامع المقاصد*، ٢٣/٤.
٥. م: استشهر.
٦. ج: من.
٧. ر: المواعظ.
٨. ج: + و.
٩. ج: الموسقی.
١٠. م: لا يسمون؛ ج: لا يسمعون.

ذلك غناءً. و تارةً بأنّ حقيقة الغناء مجهولة و لم يثبت أنّ هذه الأشياء غناءً، و الأصل فى الأشياء الإباحة الى أن يثبت خلافه.

[ردّ التعليلات السابقة]

فنقول فى جوابهم: إنّ معرفة الألفاظ العربية و الاطلاع على مدلولاتها و الخبرة بمعانيها لا سبيل للعجمى اليها إلّا بأخذه من العرب و الفصحاء و أهل اللسان منهم و المتصفّحين الباحثين عن ألفاظهم و مواضع استعمالات كلماتهم، فليس للعجمى أن يجازف و يقول هذا اللّفظ العربى فى عرف العرب[١] أو فى لغتهم كذلك، أو[٢] ليس كذلك إلّا بشاهد من تصريح أهل اللسان منهم[٣] به كعلماء الأدب و العربية و الفقهاء العارفين بعرفهم و لغتهم و استعمالاتهم أو يستخرج ذلك من موارد استعمالات الألفاظ العربية كالقرآن و الحديث و أشعار البلغاء و الخطب و الرسائل و الكتب[٤] المعتبرة، فمن ادّعى شيئاً من ذلك بدون ما ذكرناه فغيرخاف[٥] على اللّبيب سقوط[٦] قوله و مجازفته[٧]. و ليس لأحد أن يقبل دعواه، و لقد أحسن من قال: من يعود[٨] أن يصدق الشيء بلادليل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانية. و حينئذ فالمرجع فى تفسير الغناء الى ما ذكرناه و قد سمعت نبذةً من كلام أهل اللغة فى هذا الباب و ظاهر أنّه يقتضى كون جميع ما ذكر[٩] فى محل البحث غناء. و قد صرح الجوهرى بأنّ ما يسمّيه العجم دو بيتى غناء[١٠]. و كثير من الأشعار المبحوث عنها من هذا القبيل. و قد عرفت أيضاً ما قال

١. ج: العجم.
٢. ج: و.
٣. ج: ـ منهم.
٤. ج: ـ و الكتب.
٥. ر، م: غيرحاف.
٦. ج: سقوطه.
٧. ج، ر: مجارفته.
٨. ج: يقود.
٩. م: ما ذكرنا.
١٠. *الصحاح اللغة*، ٢٢٩٤/٦ (اختلف بعض الفاظه).

الفقهاء فی تفسیره و هم أعرف باللّسان[۱] لغةً و عرفاً منّا، و ظاهر شموله لجمیع ما ذکر.

[ردّ ما استثناه من الغناء]

و قد سمعت أیضاً تصریح فقهائنا بأنّ الغناء أعم من أن یکون فی القرآن أو فی الشعر أو فی غیرهما، و کذلك غیر أصحابنا من العامة، و ناهیك بکلام ما اشتهر بینهم بحجّة الاسلام أبی[۲] حامد الغزالی فقد مرّ تفسیره الغناء[۳]، و ذکر الغزالی أیضاً فی سیاق بحث الغناء تفصیلاً و أقساماً سبعة عدّ[۴] منها غناء المحبین العارفین لأجل تهیّج الشوق و الوجد. و قد سمعت أیضاً کلام السیّد المرتضی و هو الصریح[۵] فی المدّعی.

و ممّا یؤیّد[۶] ما ذکرناه استمرار البحث بین[۷] علماء العامة فی سماع الصوفیة و ما یقرؤونه بالنغمات و الأصوات الحسنة فی أوقات الأذکار و غیرها، فطائفة[۸] ینکرونه استناداً الی ما رووا من الأخبار و الآثار الدالة علی منع الغناء، و طائفة یبیحونه و یجیبون عن حجج الطائفة الاولی بارتکاب التخصیص فی تلك الأخبار و ادّعاء الاستثناء لحجج[۹] ضعیفة یستندون الیها و لا ینکرون کون ذلك غناء مع کونهم من أهل المعرفة باللسان، و ظاهر أنّ ما یقرؤونه فی تلك الحالات إنّما یکون من الأذکار المسجّعة[۱۰] و الأشعار الدالة علی الموعظة و أشیاء[۱۱] من هذا القبیل، و حکایة البحث من الجانبین مذکور فی کتب الإحیاء للغزالی[۱۲].

و ممّا یؤیّد ما ذکرناه الحدیث المذکور من طریقة العامة فإنّ کثیراً منهم حملوها علی

---

۱. ج: ـ اللسان.
۲. ج: الی.
۳. *احیاء العلوم*، ۲۷۰/۲.
۴. ج: ـ عد.
۵. م: کالتصریح؛ ر: کالصریح.
۶. ج: ما یؤید.
۷. م: ـ علماء.
۸. ر: و طائفة.
۹. م: الحجج.
۱۰. ج: المستجمعه.
۱۱. ج: الاشیاء.
۱۲. *احیاء العلوم*، ۲۷۰-۲۸۷/۲.

الغناء و استحبّوا التغنّى بالقرآن مع كونهم من أهل المعرفة[۱] باللّسان، و فيه دلالة على أنّ قراءة القرآن بالألحان[۲] الطيّبة غناء.

و ممّا يؤيّد ذلك أيضاً[۳] تعبير أهل الموسيقى جميع الأقسام التى يودعونها فى كتبهم من الألحان و النغمات المطربة غناء كما يظهر بمراجعة كتبهم. هذا ما عرفت من وقوع المنع من الترجيع فى القرآن صريحاً فى بعض الأخبار السابقة و ذمّ التغنّى بالقرآن فى بعضها، و لاخفاء فى أنّ ما ذكرنا يفيد الظن الغالب بالمدّعى و هو كاف فى هذا الباب، فإنّ غاية ما يحصل من معرفة الألفاظ الشرعية و أحكامها فى زماننا هذا إنّما هو الظن، و طرق[۴] العلم فى الأحكام منسدة[۵] علينا إلّا نادراً، و من ادّعى خلاف ذلك فقد عدل عن الحق و فارق المنهاج و سقوط قوله معلوم على[۶] من مارس الطرق الفقهية، و نظر الى مستندات الأحكام الشرعية. و بالجملة ليس البحث[۷] إلّا مع من يسلّم منّا[۸] هذا الأصل.

[ايرادات و أجوبتها]

۱ـ فإن قلت: ما ذكرت من كلام أهل اللغة لا يفيد ظنّاً لعدم ظهور صحة مذاهبهم و عدم ثبوت عدالتهم و لا اعتماد على قول غير العدل.

قلت: صحة المراجعة الى أصحاب الصناعات البارعين فى فنّهم فى ما اختص بصنايعهم ممّا اتفق عليه العقلاء فى كلّ عصر و زمان، فإنّ أهل كل صنعة يسعون فى

۱. ج: المغربة.
۲. م: بالحان.
۳. ج: ـ ايضا.
۴. م: طرف.
۵. ج: مفسدة.
۶. ج: عند.
۷. ج، ر، م: لبحث.
۸. ج: من.

تصحیح مصنوعاتهم و حفظه عن مواضع الفساد و یسدّون[١] مجاری الخلل بحسب کدّهم و طاقتهم و مقدار معرفتهم بصنعتهم لئلا یسقط محلهم عند الناس و لا یشتهرون بقلة الوقوف و المعرفة فی أمرهم و إن کان فاسقاً ظالماً فی بعض الأفعال[٢]، و هذا أمر محسوس فی العادات، مجرب[٣] مرتکز فی النفوس و الطبایع المختلفة. نعم صحة المراجعة الی صاحب[۴] الصنعة یحتاج الی اختیاره و الاطّلاع علی حسن صنعته و جودة معرفته و الثّقة بقوله، و ذلک یظهر بالتسامع[۵] و تصدیق المشارکین فی الفن و تعویل أهل الصنعة علیه، فإذا استمرّ ذلک فی الأعصار المتباعدة و القرون المتطاولة[۶] زادت جهات القبول و تضاعفت أسباب الصحة، و لذلک تری المشهورین من أهل اللغة یرجعون[٧] الناس الیهم فی تفسیر[٨] اللّغات قدیماً و حدیثاً، موافقاً و مخالفاً فی کلّ عصر و زمان، و تری علماءنا من قدیم العصر الی هذا الزمان یعوّلون فی تفسیر اللّغات العربیه[٩] الغریبة[١٠] علی تفسیراتهم و تعبیراتهم، و یستدلّون بذلک و یستندون الیه مبادئ الأحکام الشرعیة، و کتب الأصحاب مشحونة بذلک، و قد أفرط بعض أصحابنا السّابقین فی هذا الباب فرجّح تفسیر بعض أهل اللغة کأبی عبید الهروی و ابن فارس علی تفسیر ابن بابویه ـ مع کونه من عظماء الفقهاء و المحدّثین ـ بأنّ أهل اللغة أقوم بهذا الشأن و أعرف[١١] بهذه الصنعة، و من[١٢] هذا الافراط تخطئة[١٣] ابن ادریس الشیخ أبی جعفر الطوسی حکایة القائد[١۴] عبدالرحمن بن عتاب بمکّة: بأنّه مخالف لما ذکر

١. ج: یسددون.
٢. ج: الاحوال.
٣. ج، م: مجری.
۴. ج: اصحاب.
۵. م: بالتساع مع.
۶. م: المتدواله؛ ج: السالفة.
٧. ج: یرجع.
٨. م: + الغناء فی.
٩. ج: ـ قدیما و حدیثا... العربیة.
١٠. م: القریبة؛ ج: ـ الغریبة.
١١. ج: اعترف.
١٢. ج: ـ من.
١٣. م: عطبته؛ ج: تحطم.
١۴. ج: العابد؛ ر: القاء.

البلاذرى أنّه وقعت باليمامة، البلاذرى أبصر بهذا الشأن فإنّه[١] من أهل فنّ[٢] السير[٣].[٤]

و من هذا الباب كان مراجعة المسلمين الى أطبّاء اليهود و النصارى عند حذاقتهم و ثقتهم فى صدور الأزمان من غير نكير، و هذه القاعدة معمولة بين العامّة أيضاً فإنّهم يرجعون و يستندون فى[٥] تفسير اللّغات الى لغوية الخاصة كالخليل و ابن السكيت و ابن دريد و ابن خالويه و غيرهم، نعم إذا ظهر من بعضهم تفسير لفظ و من بعضه ما يخالفه بحيث لا يجتمع معه يحصل[٦] الشك و حينئذ يحتاج الى بعض أنواع الترجيحات المقرّرة[٧] و التعويل على الأمارات المرجّحة، و ما نحن فيه ليس من هذا القبيل كما لايخفى على المتصفح على أنّ المستند هاهنا ليس مجرد قول[٨] أهل اللغة بل هو مضاف[٩] الى سائر ما مرّ ذكره، و لو فرضناه أنّ بعضها لا يفيد الظن فإنكار[١٠] افادة الجميع للظنّ[١١] بعد حسن المراجعة وجودة التدبّر تعسّف و عدول عن الانصاف فيما افهم[١٢]. و اللّه يعلم.

٢ـ فإن قلت: العرب فى هذا الزمان لا يسمّون مثل هذه الأشياء المبحوث عنها غناء فى بلادهم و أقطارهم عند محاوراتهم.

قلت: كلّا، بل الذى سمعته ممّن له قدر تمييز[١٣] منهم أنّ الكل غناء و كذلك[١٤] فهمت من[١٥] محاوراتهم و اطلاقاتهم فى بلادهم مع أنّ استعمالات العرب فى هذا

١. ج: ـ فانّه.
٢. ر: الفن.
٣. ر: اليسرو؛ ج: السيرة.
٤. *السرائر*، ١٦٧/١.
٥. ج: الى.
٦. م: تحصيل.
٧. ج: المقدرة.
٨. ج: ـ قول.
٩. ج: مضاعف.
١٠. ج: انكاد.
١١. ج: الظن.
١٢. ج: فيهم.
١٣. م: يمين؛ ج، ر: تميز.
١٤. م: ـ و كذلك.
١٥. ج: عن.

الزمان مشتملة على التحريف و التوليد الكثير، و لا تصلح[١] للحجّية مطلقاً، فضلاً عن أن يكون مخالفاً لما ثبت من السّابقين.

و بما ذكرنا يظهر سقوط التعليلات[٢] الأربعة المذكورة طرّاً[٣] ثم بعد التنزل عن اثبات كون هذه الأفراد غناءً يمكن أن يقال: قد ثبت بالأخبار المذكورة أنّ المراد بقول[٤] الزّور الغناء، و قد ورد[٥] الأمر باجتناب قول الزّور فى الآية و[٦] هو للايجاب كما هو ظاهر الأمر فكلّ مكلّف مأمور بالاجتناب عن طبيعة الغناء الواقعية لأنّ الألفاظ موضوعة للمعانى الواقعية و شىء من العلم، و الظنّ غير معتبر فى مفهومات الألفاظ و انتفاء الطبيعة[٧] إنّما يتحقق بانتفاء جميع أفراده و لا يحصل الظنّ بانتفاء جميع الأفراد إلّا بالاجتناب عن الأفراد المشكوكة فلا يحصل[٨] الإمتثال بدونه لأنّ الإمتثال لا يحصل عند الشك فى تحصيل المأمور به[٩]،و بالجملة المأمور به أمر واحد يتحصّل بانتفاء الطبيعة المساوقة لإنتفاء جميع الأفراد فعند بقاء الأفراد المشكوكة كان حصول ما هو المأمور به فى الواقع مشكوكاً، بل المعلوم حصول أمر هو تمام المأمور به أو بعضه فلا يحصل الإمتثال. و بهذا التقرير[١٠] يندفع التمسك بالأصل فى عدم وجوب الأفراد المشكوكة.

٣ـ فإن قلت: تحصيل[١١] البراءة المعلومة أو المظنونة من التكليف الثابت إنّما يجب من القدر الثابت و الأمر الثابت[١٢] و القدر[١٣] الثابت هاهنا الأمر بالاجتناب عن الأفراد

---

١. ر، م: لا يصلح.
٢. ج: النغليلات.
٣. ج: ـ طرا.
٤. ج: يقول.
٥. قد ظهر.
٦. ج: ـ و.
٧. ر: + الطباعه.
٨. م: + الظن بانتفاء فلا يحصل.
٩. ج: ـ به.
١٠. ج: التقدير.
١١. ج: يحصل.
١٢. م: ـ الامر الثابت.
١٣. ج: الامر.

المظنونة فيجب تحصيل الظنّ بالاجتناب عنها لا الأفراد[١] المشكوكة.

قلت: لهذا التكليف متعلق واحد، متعدّد الأجزاء، معين فى الواقع، مجهول عندنا و يحتمل أن يكون ذلك الأمر مركباً من انتفاء الاجزاء المظنونة فقط، و يحتمل أن يكون مركباً منهما و من انتفاء الأجزاء المشكوكة فعند حصول الأوّل لا يحصل[٢] الظن بحصول ما هو المأمور به اصالة فحينئذ لا يحصل الظن بحصول المأمور به[٣] أصلاً[٤]، نعم لو كان هاهنا تكاليف متعددة متعلقة بكلّ جزء جزء و لم يتعلق تكليف بالمجموع كان هذا الكلام متّجهاً ولكن ليس الأمر كذلك، بل التكليف متعلق بنفى الطبيعة المساوقة للسلب الكلى و إن تعلّق بكلّ واحد واحد أيضاً على حدّة بمقتضى هذه العبارة أو غيرها.

٤ـ فإن قلت: الأمر باجتناب الأفراد[٥] المشكوكة يقتضى التكليف بما لا يطاق و الحرج و الضيق.

قلت: إنّما يلزم ذلك إذا لم يكن الأفراد محصورة فى أشياء يمكن الاجتناب عنها من غير ضيق كما هو الواقع هاهنا و بالجملة الكلام فيما إذا كانت الأفراد المشكوكة محصورة على الوجه الّذى ذكر.

٥ـ فإن قلت: التكليف بالشىء يقتضى[٦] العلم به فكيف يتعلّق التكليف بالمشكوك.

قلت: إن أردت أنّ[٧] التكليف بالشىء يقتضى العلم به على وجه يتميّز عن جميع الأغيار فممنوع. و إن أردت أنّه يقتضى العلم به على وجه يتميّز بوجه يتمكن من الإيتان بالمأمور به من غير افضائه الى العسر و الحرج فمسلّم. و الأمر هاهنا كذلك على أنّ الشك إنّما هو فى المعنى المقصود من اللفظ، و بعد النظر فى الدليل الذى ذكرنا يحصل

---

١. م: ـ لا.
٢. ج، ر: لا يحتمل.
٣. ج: ـ اصالة... المأمور به.
٤. م: اصالة.
٥. ج: الافواد.
٦. م: تقتضى.
٧. ج، ر: ـ ان.

العلم بوجوب الاجتناب عن الأفراد المشكوك دخولها فی مدلول اللفظ و بعد النظر[۱] فيكون من قبيل ما هو معلوم بوجه يتميّز عن[۲] جميع الأغيار، و الشك إنّما يكون فی الطريق و لهذا يحصل الجواب عمّا دل على سقوط التكليف بما لا يحصل العلم به كما لايخفى على المتدبّر.

۶ـ فإن قلت: يجوز أن يكون فی الاجتناب عن الأفراد المشكوكة مفسدة و الإقدام على ما لا يأمن أن يكون قبيحاً قبيح.

قلت: الكلام [فی ما] إذا لم يكن فی الإجتناب المذكور مفسدة بدليل دالّ عليه من اجماع أو غيره كما هو الواقع هنا. و بالجملة هذا مسلك لا يبعد أن يتمسّك به فی وجوب الاجتناب عن الأفراد المشكوكة[۳] فی المسألة المذكورة و نقول ـ بعد التنزّل[۴] عن ذلك كله و فرض كون الأمر مشتبهاً[۵]: الذی يليق بأهل الطاعة و التقوى و الديانة خصوصاً أصحاب العلم و الفقهاء التورع[۶] عن أمثال هذه الشبهات و الاحتياط فی أمر الدين، و عدم الركون الى الأهواء و قلة[۷] الالتفات الى ميل النفس و التذاذ الطبيعة. و بالجملة الأمثل فی زماننا هذا الأخذ بالحائطة للدين، و الاقتصار على موضع اليقين كما وقع الأمر به فی بعض الآثار المنقولة عن الصادقين ـ عليهم الصّلاة و السّلام ـ لمكان الاشتباهات فی المسائل و كثرة الاشكالات فی الدلائل، و تطرّق الشبهات، و تصادم الاختلافات، و عروض الآراء المردية[۸] و الأهواء الموبقة، و بعد العهد عن زمان حضور المعصومين و أشراف الإسلام، و اختفاء بوارق شمس الحجة تحت سحب الإحتجاب و

۱. ج: ـ و بعد النظر.
۲. ج: من.
۳. ج: المشكوك.
۴. م: التنزيل.
۵. م: مسئميا؛ ر: مشتحيا.
۶. ج: المتورع.
۷. م: و قلت؛ ج: قلنا.
۸. ج، ل: المروية.

حجب الإستتار[۱]، و إنمحاء كثير من الآثار و الأخبار بسبب تصادم الأدوار و تعاقب الأعصار و تطرّق شوائب التوليد و التحريف، و تولّد البدع و مجددات الامور، و طول فرصة الشيطان، و كثرة الخلل فى أوضاع الأزمان، و شدّة إستيلاء الاوهام، و إنجذاب الطبايع الى مركز الباطل و ميل النفوس الى ظلمات الشهوات، و بالجملة قد أعمى عن الحق تفرّق الآراء، و أظلم الطريق تطرّق الأهواء[۲].

و قد قال الصادق عليه السلام فيما رواه عنه عمربن حنظلة، و أورده الأصحاب فى كتبهم: و إنّما الامور ثلاثة: أمر بيّن رشده فمتّبع، و أمر بيّن غيّه فمجتنب، و أمر مشكل يردّ حكمه الى اللّه عزّوجلّ، قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله: حلال بيّن و حرام بيّن و شبهات بين ذلك، فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات، و من أخذ بالشبهات إرتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم[۳]. و فى الخبر المذكور: الوقوف عند الشبهات خير من الإقتحام فى الهلكات[۴].

و خطب أميرالمؤمنين عليه السلام: فقال اللّه تبارك و تعالى حدّ حدوداً فلا تعتدّوها، و فرض فرائض فلا تنقضوها و سكت عن أشياء لم يسكت عنها نسياناً فلاتكلّفوها رحمة من اللّه لكم فاقبلوها، ـ ثم قال عليه السلام: ـ حلال بيّن و حرام بيّن و شبهات بين ذلك، فمن ترك ما اشتبه عليه من الإثم فهو لماستبان[۵] له[۶] أترك و المعاصى حمى اللّه عزّوجلّ فمن يرتع حولها يوشك أن يدخلها[۷].

---

۱. ج: الاستناد.
۲. ج: اللهواء.
۳. ***الكافى***، ۶۸/۱/ر۱۰؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۵۷/۲۷/ر(۳۳۴۷۲)۹؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۰۲/۶/ر(۸۴۵)۵۲؛ ***من لا يحضره الفقيه***، ۱۰/۳/ر۳۲۳۳؛ ***عوالى اللئالى***، ۱۳۴/۴/ر۲۳۱ (يتفاوت بعض ألفاظه).
۴. ***الكافى***، ۶۸/۱/ر۱۰؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۵۷/۲۷/ر(۳۳۴۷۲)۹؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۰۲/۶/ر(۸۴۵)۵۲؛ ***من لا يحضره الفقيه***، ۱۰/۳/ر۳۲۳۳؛ ***عوالى اللئالى***، ۱۳۴/۴/ر۲۳۱ (يتفاوت بعض ألفاظه).
۵. ج: استعان؛ م: لما استان؛ و لا يقرأ هذا اللفظ فى ر.
۶. ج: + و.
۷. ***من لا يحضره الفقيه***، ۷۵/۴/ر۵۱۴۹؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۷۵/۲۷/ر(۳۳۵۳۱)۶۸؛ ***عوالى اللئالى***، ۵۴۸/۳/ر۱۵.

تذکیر و تنبیه علی طریق العمل

اعلم أنّ الناس علی قسمین: مجتهد قد بلغ مرتبة الاستدلال و صار مستأهلاً لترجیح المسائل، و مقلّد لم یبلغ هذه المرتبة. أمّا المجتهد فوظیفته أن یستفرغ و سعه فی ترجیح المسائل[۱] و النظر الی الأدلّة و المدارک و التصفّح و التتبّع و تعمیق النظر و طول التدبّر و الغور و النظر الی وجوه الآراء و أطراف أفکار مع رفض الهوی و حسن الانـصاف و الخروج عن العصبیة[۲] و التجنب عن حب الغلبة و المماراة و الحقد و اللجاج، بل یکون غرضه فی علمه و فکره تحقیق الحقّ و الوصول الی الصواب تقرّباً الی خالقه و بارئه[۳]، و یجعل ذلک وسیلة الی فوزه و نجاته فی نشأة معاده، و یقصد به تخلیص نـفسه عـن الضلال، و ارشاد الخلق الی الحقّ و دعوة العامة الی الصراط المستقیم و الطریق الذی استعبد اللّه عباده سلوکه للوصول الی مدارج قربه و منازل انسه، فیسعی فی تـصفیة نفسه و تحسین أخلاقه و تجوید[۴] أعماله. و أوّل ذلک کلّه أن یستعین فی طلب الحقّ و نیل الصواب الی بارئه[۵] مستعیذاً به من الشیطان المغوی[۶] و الهوی المردی، فـإذا فعل ذلک لم یکن علیه بأس فی العمل بمقتضی أفکاره[۷].

و قد أشار الی هذا الطریق مولانا[۸] أمیر المـؤمنین علیه السلام فـی وصـیته للـحسن بـن علی[۹] [علیه السلام] حیث قال: فإن أبت نفسک أن تقبل[۱۰] ذلک دون أن تعلم کما[۱۱] عـلموا فلیکن طلبک ذلک بتفهّم و تعلّم، لا بتورّط[۱۲] الشبهات و علوّ[۱۳] الخصومات، و ابدأ قبل

---

۱. ج: ـ و مقلد... المسائل.
۲. ج: العصیة.
۳. ج: باریه.
۴. ج: تجدید.
۵. م: ماریه؛ ج: باریه.
۶. م: المعوی.
۷. ج: انکاره.
۸. ج: ـ مولانا.
۹. ج، ر، م: لمحمدبن الحنفیة.
۱۰. ج: یقبل.
۱۱. ج، ر، م: +کانوا.
۱۲. م: لا بورود؛ ج: لا یتورط.
۱۳. ج، ر، م: علم.

نظرك فى ذلك بالإستعانة بإلهك[۱] و الرغبة اليه فى توفيقك و ترك كلّ شائبة أولجتك[۲] فى شبهة أو اسلمتك الى ضلالة فإذا أيقنت أنّ قد صفا قلبك فخشع، و تمّ رأيك فاجتمع، و كان همّك فى ذلك همّاً واحداً فانظر فيما فسرت[۳] لك، فإن أنت لم يجتمع لك ما تحبّ من نفسك و فراغ نظرك و فكرك[۴] فاعلم أنّك إنّما تخبط العشواء و تتورّط الظلماء[۵] و ليس طالب الدين من خبط أو[۶] خلط و الإمساك عن ذلك أمثل[۷].

و أمّا المقلّد الذى لم يبلغ مرتبة[۸] الاستدلال، فشأنه أخذ الأحكام عن[۹] العلماء العاملين، و لكن عليه أن يختبر[۱۰] من يأخذ الأحكام عنه فى علمه و عمله بحسن الاختيار، و جودة التميز و كثرة المراجعة و التأمّل[۱۱] بحسب وسعه و مقدار طاقته، فإنّ التلبيس و النفاق و صنوف الخدع و المكائد شايعة فى الخلق نافذة فى مجارى حركاتهم و سكناتهم، و قد كثر فى الناس من كان متمادياً فى غرة الأمنية[۱۲]، مختلف العلانية و السريرة و إن نظرت فى أحوال الخلق و تأمّلت فى مجارى امورهم فى كلّ دهر و زمان من عصر الصحابة الى زماننا هذا الوقت[۱۳] لعرفت[۱۴] شيوع التلبيس و فشوّ[۱۵] الخدعة و كثرة النفاق و غلبة المكيدة.

و قدر روى الكلينى، عن محمّدبن هارون الجلّاب قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول:

---

۱. م: بالاهل؛ ج: و الاهتداء.
۲. م: اولحبك؛ ج: ادلجتك.
۳. ج: فسدت.
۴. ج، ر، م: ـ و فكرك.
۵. م: الظماء.
۶. ج: لامن.
۷. *نهج البلاغه*، ۴۲/۳ ذيل كتاب رقم ۳۱؛ *تحف العقول*، ص ۷۲-۷۱ (باختلاف يسير فى بعض الألفاظ).
۸. م: لم تبلغ رتبة.
۹. ج: من.
۱۰. لا تقرأ هذه الكلمة فى م.
۱۱. ج: القابل.
۱۲. م: اغره الامينة.
۱۳. ج: ـ الوقت.
۱۴. م: العرفت.
۱۵. م: فسق.

إذا كان الجور أغلب من الحق لم يحلّ لأحد أن يظن بأحد خيراً حتى يعرف ذلك منه[۱]. و لعلّ المقصود أن لا يأتمنه فی أمر دينه أو دنياه حتى يجربه[۲] و يختبره[۳]، و التشديد[۴] على متابعة علماء السوء و تقليدهم و الأخذ بقولهم كثير.

و من هذا الباب ما روى الطبرسی فی كتاب الإحتجاج بإسناد ذكره عن أبی محمّد العسكری عليه‌السلام فی جملة حديث طويل قال رجل للصادق عليه‌السلام: فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود[۵] لا يعرفون الكتاب إلّا بما يسمعونه من علمائهم[۶] لا سبيل لهم الى غيره فكيف ذمّهم[۷] بتقليدهم و القبول من علمائهم و هل عوام اليهود إلّا[۸] كعوامنا يقلّدون علماءهم[۹]؟

فقال عليه‌السلام: بين عوامنا و علمائنا و[۱۰] عوام اليهود و علمائهم فرق من جهة و تسوية من جهة. أمّا من حيث استووا فإنّ اللّه قد ذمّ عوامنا بتقليدهم علماءهم[۱۱] كما ذمّ عوامهم، و أمّا من حيث افترقوا فلا.

قال: بيّن لی يابن رسول اللّه.

قال عليه‌السلام: إنّ عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح و بأكل الحرام و الرّشاء[۱۲] و بتغيير[۱۳] الأحكام عن واجبها[۱۴] بالشفاعات و العنايات و المصانعات، و عرفوهم بالتعصّب الشديد الذی يفارقون به أديانهم و إنّهم إذا تعصّبوا أزالوا حقوق من تعصّبوا عليه و اعطوا ما لايستحقه من تعصّبوا له من أموال غيرهم، و ظلموهم من أجلهم،

---

۱. *الكافی*، ۲۹۸/۵/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۸۷/۱۹/ر(۲۴۲۱۶)۲.
۲. لايقرأ هذا اللفظ فی ر.
۳. م: يجبره؛ و لا يقرأ فی ر.
۴. م: التسديد.
۵. م: + و.
۶. م: + و هل.
۷. م: وهم.
۸. ج، ر، م: ـ الا.
۹. ج، ر، م: ـ يقلدون علمائهم.
۱۰. ج، ر، م: + بين.
۱۱. م: علماوهم.
۱۲. م: الرشی.
۱۳. ج: بتغير.
۱۴. ج: داحيها.

و عرفوهم يفارقون المحرمات، و اضطروا بمعارف قلوبهم الى أنّ من فعل ما يفعلونه فهو فاسق[١] لا يجوز أن يصدق على اللّه و لا على الوسائط بين الخلق و بين اللّه فلذلك[٢] ذمّهم لما قلّدوا من قد عرفوه[٣]، و من قد علموا أنّه لا يجوز قبول خبره[٤]، و لا تصديقه فى حكايته و لا العمل بما يؤدّيه اليهم عمّن لم يشاهدوه[٥]، و وجب عليهم النظر بأنفسهم فى أمر[٦] رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، إذ[٧] كانت دلائله أوضح من أن تخفى[٨] و أشهر من أن لاتظهر[٩] لهم[١٠]، و كذلك عوام أمّتنا إذا عرفوا من فقهائهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب[١١] على حطام الدنيا و حرامها و اهلاك[١٢] من يتعصّبون عليه و إن كان لإصلاح أمره مستحقاً و بالترفرف بالبرّ و الاحسان على من تعصّبوا[١٣] و إن كان للإذلال و الإهانة مستحقاً، فمن قلّد من عوامنا مثل[١٤] هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمّهم اللّه بالتقليد لفسقة[١٥] فقهائهم، فأمّا من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر[١٦] مولاه فللعوام أن يقلّدوه و ذلك لا يكون إلّا بعض[١٧] فقهاء الشيعة لاجميعهم، فإنّه[١٨] من ركب من القبائح و الفواحش مراكب[١٩] فسقة[٢٠] فقهاء العامة فلا تقبلوا[٢١] منّا عنه[٢٢] شيئاً و[٢٣] لاكرامةً، و إنّما كثر التخليط

---

١. ج: ناس.
٢. ج، ر، م: فكذلك.
٣. ج، ر، م: عرفوا.
٤. م: خيره.
٥. ج: لا يشاهدونه.
٦. ج: اوامر.
٧. م: اذا.
٨. ج، ر، م: يخفى.
٩. ج، ر، م: لا يظهر.
١٠. ج، ر، م: ـ لهم.
١١. م: النكالب.
١٢. م: اهلال.
١٣. ج، ر، م: + له.
١٤. م: متل.
١٥. م: لفسقه.
١٦. ج: ـ صائنا... لامر.
١٧. ج: لبعض.
١٨. ج: فأما.
١٩. ج: مركب.
٢٠. م: فسقه.
٢١. م: فلا تقبلوه.
٢٢. ج، ر، م: منه عنا.
٢٣. ج: ـ و.

فیما یتحمّل[۱] عنّا أهل البیت لذلک، لأنّ الفسقة یتحمّلون عنّا فیحرّفونه بأسره[۲] بجهلهم[۳] و یضعون[۴] الأشیاء علی غیر وجهها لقلة معرفتهم و آخرون[۵] یتعمّدون الکذب علینا لیجروا[۶] من عرض الدنیا ما هو زادهم[۷] الی نار جهنم ـ و الخبر طویل و فی آخره ـ قیل لأمیرالمؤمنین علیه السلام: من خیر خلق اللّه تعالی بعد أئمّة الهدی و مصابیح الدّجی؟

قال: العلماء إذا صلحوا.

قیل: فمن شرار[۸] خلق اللّه بعد ابلیس و فرعون[۹] و نمرود[۱۰] و بعد المتسمّین بأسمائکم، و المتلقّبین بألقابکم، و الآخذین لأمکنتکم، و المتأمّرین فی ممالککم[۱۱].

قال: العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطیل، الکاتمون للحقایق، و فیهم قال اللّه عزّوجلّ: «اولئک یلعنهم اللّه و یلعنهم اللّاعنون[۱۲].»[۱۳]

و الغرض[۱۴] إن لم یبلغ درجة الاستدلال لیس له طریق إلّا العمل بقول العلماء و لایجوز له[۱۵] العمل بقول[۱۶] العالم الفاسق، و لا العاری عن مرتبة العلم و أهلیة الاستدلال و إن کان یجعل نفسه منهم فیتحاج الی أن یمیز بین العالم و الجاهل المشتبه به بأنواع الخدع التی توجب الاشتباه علی الناقصین و بین الصالح و الطالح المشتبه به بالتلبیس و تحسین[۱۷] الظاهر و أنواع الخدع الموجبة للشبهة، و طریق هذه المعرفة و

---

۱. ج: یحتمل.
۲. م، ر: باسرهم؛ ج: بامرهم.
۳. ج، ر، م: لجهلهم.
۴. م: یصنعون.
۵. ج، ر، م: آخرین.
۶. م: لیحروا.
۷. م: راوهم؛ و لا یقرأ فی ج.
۸. ج: شر.
۹. ج: ـ فرعون.
۱۰. ج، ر، م: ثمود.
۱۱. ج، ر، م: فیما لکم.
۱۲. البقرة/۱۵۹.
۱۳. *الاحتجاج*، ۲۶۵/۲-۲۶۲؛ *وسائل الشیعه*، ۱۳۱/۲۷/ر(۳۳۴۰۱)۲۰.
۱۴. ج: الفرض.
۱۵. ج: ـ له.
۱۶. ج: قبول.
۱۷. ج: التحسین.

التميز[١] دقيق مشكل يستشكل على الأجلّاء[٢] الأزكياء و فحول العلماء، و شرح ذلك طويل جدّاً لا يليق بهذا المختصر، و لكن القدر الذى يتعلق به التكليف ما يناسب عقل المكلّف و مقدار طاقته و وسعه[٣] و مقدار فهمه و تمييزه[٤] فينبغى أن لا يغفل[٥] عن ذلك، و يسعى فى التمييز و التشخيص و حسن الاختيار و جودة الاختبار[٦] بالطرق و الوجوه التى اقتدر عليها، إذ كما أنّه لا يجوز التعويل على قول علماء السوء فكذلك[٧] لايجوز القدح[٨] فى العلماء مطلقاً و الطعن عليهم و الحكم بفسادهم[٩] و هجرهم و ترك الأخذ عنهم، إذ بهم يعرف طرق الأحكام و منهم يعلم معالم الحلال و الحرام، فإنّهم الوسائط بين الخلق و بين حجج اللّه أصحاب العصمة و الطهارة و هم نقلة[١٠] الأخبار و حملة الآثار و هم الكاشفون[١١] عن مصالح الدنيا و الدين، الدالون على المنهاج الوصل الى اليقين، بل لابدّ من السعى فى تشخيص من له أهلية[١٢] الاعتماد عليه و صلاحية الاستناد اليه و كثرة البحث و الفحص و التفتيش فى هذا الباب فعسى[١٣] أن يظفر[١٤] بذلك.

و قد قال اللّه سبحانه: «و الّذين جاهدوا فينا لنهديّنهم سبلنا[١٥].» فإن وجد بعد السعى التامّ من يثق بعلمه و عقله و دينه ممّن يصلح له التمسّك بقوله شرعاً بحسب ظنه فليتمسّك بذيله[١٦] و ليأخذ[١٧] بقوله[١٨]، و لو فرضنا اشتباه الأمر عليه بعد السعى

١. ج: التمييز.
٢. ج: + و.
٣. م: وسعة.
٤. ج: التمييز.
٥. م: لايعفل.
٦. م: الاخبار؛ لاتقرأ هذه الكلمة فى ر.
٧. ج: فلذلك.
٨. ج: ـ القدح.
٩. ج: بعنادهم.
١٠. م: نقله.
١١. ج: + و.
١٢. م: اهليه.
١٣. م: و عصى.
١٤. ج: ـ و الفحص... يظفر.
١٥. العنكبوت/٦٩.
١٦. ج: بدينه.
١٧. م: الياخذ؛ ج: لا ياخذ.
١٨. م: بقول.

التامّ و الکدّ البالغ فلیس له أن یأخذ بقول أحد بعینه، بل یسأل المسائل الضروریة عن العلماء الموجودین و یکثر(۱) البحث و التفتیش و یطلع علی وجوه الآراء، ثم یأخذ بالحائطة(۲) للدّین و یسلك مسلك الیقین و هذه طریقة نجاة فاز من لزمها و خاف من تخلّف و عدل(۳) عنها.

[خاتمة]

و لنختم(۴) هذه الرسالة بأخبار ثلاثة نافعة فی طریق الإختبار(۵) مفیدة فی معرفة الأخبار:

الأوّل: روی الکلینی باسناده عن(۶) أبی عبداللّه علیه السلام قال(۷): إذا رأیتم العالم محبّاً لدنیاه فاتّهموه علی دینکم فإنّ کل محبّ لشیء یحوط ما أحبّ. و قال[صلی الله علیه و آله]: أوحی اللّه الی داود علیه السلام: لا تجعل بینی و بینك عالماً مفتوناً بالدّنیا فیصدّك عن طریق محبّتی(۸)، فإنّ اولئك قطّاع طریق عبادی المریدین(۹)، إنّ أدنی ما أنا صانع(۱۰) أن انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم(۱۱).

الثّانی: ما رواه ابن بابویه(۱۲) عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: لا تنظروا الی کثرة صلاتهم و صومهم، و کثرة الحجّ و المعروف(۱۳)، و طنطنتهم باللّیل و لکن انظروا الی صدق الحدیث و أداء الأمانة(۱۴).

---

۱. م: بکثر.
۲. ج: بالحائط.
۳. ج: تخلفها و عدا.
۴. م: و لنحتم.
۵. ج: الاختیار.
۶. ج: الی.
۷. ج، ر، م: ـ قال.
۸. م: طریق مجتبی.
۹. ج: + بی.
۱۰. م: + بهم.
۱۱. *الکافی*، ۴۶/۱،ر۴؛ *علل الشرایع*، ۳۹۴/۲،ر۱۲.
۱۲. ج: ـ ابن بابویه.
۱۳. ج، ر، م: ـ و کثرة الحج و المعروف.
۱۴. *عیون أخبار الرضا*، ۵۵/۱،ر۱۹۷ (فیه باسناد الأئمة علیهم السلام عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله)؛ *الأمالی للصدوق*، ص ۳۹۷، ر۶/۴۸۱؛ *وسائل الشیعه*، ۶۹/۱۹،ر(۲۴۱۷۳)۸.

الثالث: ما رواه الطبرسى فى كتاب الاحتجاج عن الرضا عليه السلام أنّه[۱] قال: قال على بن الحسين عليهما السلام: إذا رأيتم الرجل[۲] قد حسن سمته و هديه و تماوت[۳] فى منطقه، و تخاضع فى حركاته فرويداً لا يغرنكم[۴] فما أكثر من معجزه تناول الدنيا و ركوب الحرام منها لضعف نيته[۵] و مهانته و جبن قلبه، فنصب الدين فخاً لها[۶]، فهو لا يزال يختل[۷] الناس بظاهره، فإن تمكن[۸] من حرام اقتحمه.

و إذا وجدتموه يعف عن المال الحرام فرويداً لا يغرنكم[۹]، فإنّ شهوات الخلق مختلفة، فما أكثر من تنبو[۱۰] عن المال الحرام و إن كثر، و يحمل نفسه على شوهاء قبيحة فيأتى منها محرماً. فإذا وجدتموه يعف عن ذلك فرويداً لا يغرنكم[۱۱] حتى تنظروا ما عقده عقله[۱۲]، فما أكثر من ترك ذلك أجمع، ثم لا يرجع الى عقل متين فيكون ما يفسده بجهله أكثر ممّا يصلحه بعقله[۱۳]، فإذا وجدتم عقله متيناً فرويداً لا يغركم[۱۴] حتى تنظروا أمع[۱۵] هواه يكون على عقله أم[۱۶] مع عقله على هواه؟ و كيف محبّة للرياسات الباطلة و زهده فيها فإنّ فى الناس من خسر الدنيا و الآخرة، يترك الدنيا للدنيا، و يرى[۱۷] أنّ لذّة الرياسة أفضل من لذّة الأموال و النعم المباحة المحلّلة، فيترك[۱۸] ذلك أجمع طلباً للرياسة[۱۹] حتى «إذا قيل له اتّق اللّه أخذته العزّة بالإثم فحسبه جهنم و لبئس

---

۱. م: ـ انه.
۲. ج: ـ الرجل.
۳. ج: تمالك.
۴. ج: لا يغركم.
۵. م: بيته.
۶. ج: ـ لها.
۷. م: نحيل؛ ج: يحيل.
۸. م: يمكن.
۹. ج، ر، م: لا يغركم.
۱۰. لا تقرأ هذه الكلمة فى م.
۱۱. ج، ر، م: لا يغركم.
۱۲. ج، ر، م: يعقده قلبه.
۱۳. ج: بفعله.
۱۴. م: لا يغرنكم.
۱۵. م: ـ أ.
۱۶. ج، ر، م: أو.
۱۷. ج: يروى.
۱۸. ج، ر، م: يترك.
۱۹. ج: للرسالة.

المهاد[۱]».

فهو[۲] یخبط خبط[۳] عشواء یقوده أوّل باطل[۴] الی أبعد غایات الخسارة، و یمدّ ربّه بعد طلبه لما لا یقدر علیه فی طغیانه[۵] فهو یحلّ ما حرّم اللّه، و یحرّم ما أحلّ اللّه، لایبالی مافات من دینه إذا سلمت[۶] له ریاسة التی قد شقی[۷] من أجلها، فاولئك الذین غضب اللّه علیهم و لعنهم و أعدّ لهم عذاباً مهیناً.

و لکن الرجل کلّ الرجل نعم الرجل هو الذی جعل هواه تبعاً لأمر اللّه، و قواه مبذولة فی رضی[۸] اللّه، یری الذّل مع الحقّ أقرب الی عزّ الأبد من العزّ[۹] فی الباطل، و یعلم أنّ قلیل[۱۰] ما یحتمله[۱۱] من ضرائها یؤدّیه الی دوام النعیم[۱۲] فی دار لاتبید[۱۳] و لاتنفد[۱۴] و إنّ کثیر[۱۵] ما یلحقه من سرائها[۱۶] إن اتبع[۱۷] هواه یؤدّیه الی عذاب لاانقطاع له و لا یزول[۱۸]، فذلکم الرجل نعم الرجل، فیه فتمسّکوا و بسنته[۱۹] فاقتدوا، و[۲۰] الی ربّکم فتوسلوا[۲۱] فإنّه لا تردّ[۲۲] له دعوة و لا تخیّب[۲۳] له طلبة[۲۴].[۲۵]

هذا آخر ما أردت ایراده[۲۶] فی هذه الرسالة و الحمد للّه أوّلاً و آخراً، و ظاهراً و

۱. البقرة/۲۰۶.
۲. م: و هو.
۳. ج، ر، م: ـ خبط.
۴. ج: باطله.
۵. ج: طغیان.
۶. ج، ر، م: اسلمت.
۷. م: قد سقی.
۸. م: رضاء.
۹. ج: العزة.
۱۰. ج: قیل.
۱۱. ج: لا یحتمله.
۱۲. ج: نعیم؛ م: النعم.
۱۳. ج: لا نبید؛ م: لا یبید.
۱۴. م: لا ینفد.
۱۵. م: کثیرا.
۱۶. م: سرائها.
۱۷. م: تبع.
۱۸. ج: لا زوال.
۱۹. م: نسببه.
۲۰. ج، ر، م: ـ و.
۲۱. ج: توسلوا.
۲۲. ج، ر، م: لا یرد.
۲۳. م: لا نجیب.
۲۴. ج: طلبته.
۲۵. ***الاحتجاج***، ۵۲-۵۳/۲؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۱۷/۸/ر ۱۴؛ ***تفسیر الامام العسکری*** علیه‌السلام، ص ۵۳/ر ۲۷.
۲۶. ر: ما قصدت ایراده.

باطناً و هو حسبى و نعم الوكيل[١] و الحمد للّه ربّ العالمين[٢].

١. ج: ـ و الحمد للّه... الوكيل؛ م: + و نعم النصير.
٢. م: ـ و الحمد للّه ربّ العالمين؛ ج: + و الصّلاة و السّلام على محمّد و آله اجمعين.

جواز التغنّی فی القرآن

محمّدباقربن محمّد مؤمن السبزواری الخراسانی

معرفی نسخه

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۲۵۲۱/۱۲/ر۳۵۱۴ (مجموعه)

نستعلیق و نسخ سده ۱۱ و ۱۲، عنوان شنگرف. سطر چلیپا ۱۲ × ۲۰، ۱۷۰گ ۱۸ × ۲۵، کاغذ سپاهانی، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی مقوایی عطف مشکی.

گردآوردهٔ ملا محمّدمحسن‌بن محمّد صادق بـروجردی در ۱۰۹۵ ـ ۱۱۵۴ در سپاهان برخی به خط خود او و برخی نوشتهٔ دیگران برای او بدینگونه...

۱۴ـ الغناء (۲۴۵-۲۴۳) از محمّدباقر سبزواری خراسانی.

آغاز: **هو بسمله. و لا خلاف عندنا فی تحریم الغناء فی الجملة و الأخبار الدالة علیه متظافرة.**

انجام: **قال: إشتر وبع (تمّت الرسالة المنسوبة إلی... محمّدباقر الخراسانی فی سنة ۱۰۹۸).**



تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانه مركزى دانشگاه تهران

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[جواز التغنّى فى القرآن]

و لا خلاف عندنا فى تحريم الغناء فى الجملة و الأخبار الدالة عليه متظافرة و صرّح المحقق و جماعة ممّن تأخّر عنه بتحريم الغناء و لو كان فى القرآن، لكن غير واحد من الأخبار يدل على جوازه، بل استحبابه فى القرآن بناءً على دلالة الروايات على جواز حسن الصوت و التحزين و الترجيع فى القرآن بل استحبابه، و الظاهر أنّ شيئاً منها لا يوجد بدون الغناء على ما استفيد من كلام أهل اللغة و غيرهم و فصلناه فى بعض رسائلنا:

۱ـ ففى مرسلة ابن أبى‌عمير، عن الصادق عليه السلام: إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن[۱].

۲ـ و عن عبداللّه‌بن سنان، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: إنّ اللّه [عزّوجلّ] أوحى الى موسى‌بن عمران [عليه السلام] إذا وقفت بين يدى فقف موقف الذليل الفقير، و إذا قرأت التوراة فاسمعنيها بصوت حزين[۲].

۳ـ و عن حفص قال: ما رأيت أحداً أشدّ خوفاً على نفسه من موسى‌بن جعفر [عليه السلام] و

---

۱. *الكافى*، ۶۱۴/۲/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۴۸)۱.
۲. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۴۹)۲.

لأرجی للناس منه و کانت قراءته حزناً فإذا قرأ فکأنّه یخاطب انساناً[۱].

۴ـ و فی روایة عبداللّهبن سنان: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها[۲]

۵ـ و فی روایة النوفلی عن أبی الحسنعلیه السلام قال: ذکرت الصوت عنده فقال: إنّ علیبن الحسینعلیهما السلام کان یقرأ القرآن فربّما یمرّ به المارّ فصعق من حسن صوته، و إنّ الامام لو أظهر من ذلک شیئاً لما احتمله الناس من حسنه.

قلت: و لم یکن رسول اللّهصلی الله علیه و آله یصلّی بالناس و یرفع صوته بالقرآن؟!

فقال: إنّ رسول اللّهصلی الله علیه و آله کان یحمل الناس من خلفه ما یطیقون[۳].

۶ـ و فی روایة عبداللّهبن سنان عن رسول اللّهصلی الله علیه و آله: لم یعط امتی أقل من ثلاث: الجمال، و الصوت الحسن، و الحفظ[۴].

۷ـ و فی روایة أبی بصیر عن رسول اللّهصلی الله علیه و آله: إنّ من أجمل الجمال الشعر الحسن و نغمة[۵] الصوت الحسن[۶].

۸ـ و فی روایة عبداللّهبن سنان عن النبیصلی الله علیه و آله: لکلّ شیء حلیة و حلیة القرآن الصوت الحسن[۷].

۹ـ و فی روایة اخری عن أبی عبداللّهعلیه السلام: ما بعث اللّه [عزّوجلّ] نبیّاً إلّا حسن الصوت[۸].

۱۰ـ و فی روایة اخری عن أبی عبداللّهعلیه السلام قال: کان علیبن الحسین ـ صلوات اللّه

---

۱. *الکافی*، ۶۰۶/۲/ر۱۰؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۵۰)۳.
۲. *الکافی*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.
۳. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۴؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۵)۲.
۴. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۷.
۵. فی النسخة: نغم.
۶. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۸.
۷. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۹؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.
۸. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۰.

علیهما ـ أحسن الناس صوتاً بالقرآن و کان السقاؤون یمرّون فیقفون ببابه یستمعون قراءته[۱].

۱۱ـ و فی روایة اخری ـ لا یخلو عن قوّة ـ عن أبی بصیر قال: قلت لأبی جعفرعلیه‌السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت صوتی فجاءنی الشیطان فقال: إنّما ترائی[۲] بهذا أهلك و الناس!

فقال: یا با محمّد إقرأ قراءة مابین القراءتین تسمع[۳] أهلك، و[۴] رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه عزّوجلّ یحبّ الصوت الحسن یرجّع فیه ترجیعاً[۵].

۱۲ـ و روی معاویةبن عمار ـ فی الصحیح ـ قال: قلت لأبی عبداللّه‌علیه‌السلام: الرجل لایری أنّه صنع شیئاً فی الدعاء و فی القراءة[۶] حتی یرفع صوته[۷]؟

فقال: لا بأس، إنّ علی‌بن الحسین‌علیهماالسلام[۸] کان أحسن الناس صوتاً بالقرآن و کان[۹] یرفع صوته حتی یسمعه أهل الدار، و إنّ أباجعفرعلیه‌السلام کان أحسن الناس صوتاً بالقرآن و کان[۱۰] إذا قام من اللّیل و قرأ رفع صوته، فیمرّ به مارّ الطریق من السقّائین و غیرهم فیقومون فیستمعون الی قراءته[۱۱].

۱۳ـ و عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّه‌علیه‌السلام فی قوله تعالی: «و رتّل القرآن ترتیلاً[۱۲].» قال: هو أن یتمکث فیه و یحسن به صوتك[۱۳].

---

۱. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۱؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴.
۲. فی النسخة: ترائی. ۳. فی النسخة: یسمع.
۴. النسخة: ـ و.
۵. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵.
۶. فی النسخة: القرآن.
۷. النسخة: + حتی یسمعه اهل الدار أنّ اباجعفرعلیه‌السلام.
۸. النسخة: ـ فقال: لا بأس ان علی‌بن الحسین‌علیهماالسلام.
۹. فی النسخه: فکان. ۱۰. فی النسخة: فکان.
۱۱. *السرائر*، ۶۰۴/۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۹/۶/ر(۷۷۵۲)۲.
۱۲. المزمل/۴.
۱۳. *مجمع البیان*، ۱۶۲/۱۰؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۷/۶/ر(۷۷۴۶)۴ (فیهما: تتمکث فیه و تحسن).

١٤ـ و عن الحسن‌بن عبداللّٰه التميمى، عن أبيه، عن الرضا عليه السلام قال: قال رسول اللّٰه صلى الله عليه و آله: حسّنوا القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً[١].

و عن قبيضة، عن الرضا عليه السلام، عن آبائه مثله[٢].

١٥ـ و عن سماعة، عن شيخ[٣] من أصحابنا، عن أبى جعفر عليه السلام قال: جئنا نريد الدخول عليه فلمّا صرنا بالدهليز[٤] سمعنا قراءةً بالسريانية بصوت حسن يقرأ و يبكى حتى أبكى بعضنا[٥].

١٦ـ و عن موسى النميرى قال: جئت الى باب أبى جعفر عليه السلام لأستأذن[٦] عليه فسمعنا صوتاً حزيناً يقرأ بالعبرانية فبكينا حيث سمعنا الصوت و ظنّنا أنّه بعث الى رجل من أهل[٧] الكتاب يستقرأه، فأذن لنا فدخلنا عليه[٨] فلم نرعنده أحداً فقلنا أصلحك اللّٰه سمعنا صوتاً بالعبرانية فظنّنا أنّك بعثت الى رجل من أهل الكتاب تستقرأه[٩].

قال: لا ولكن ذكرت مناجاة ايليا لربّه فبكيت[١٠]. الحديث.

١٧ـ و فى الفقيه: سأل رجل على‌بن الحسين عليهما السلام عن شراء جارية لها صوت؟

فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة ـ يعنى بقراءة[١١] القرآن و الزهد و الفضائل التى ليست بغناء فأمّا الغناء فمحظور[١٢].

---

١. ***عيون أخبار الرضا***، ١/٧۴/ر٣٢٢؛ ***وسائل الشيعه***، ۶/٢١٢/ر(٧٧۵٩)۶.
٢. ما وجدت هذا الخبر فى العيون بل يكون فى وسائل الشيعه، ۶/٢١٢/ر(٧٧۶٠)٧.
٣. فى النسخة: الشيخ.
۴. فى النسخة: فى الدهليز.
۵. ***الاختصاص***، ص ٢٩١؛ ***بصائر الدرجات***، ٣۶٠/ر١؛ ***مناقب ابن شهرآشوب***، ٣/٣٢٧.
۶. فى النسخة: لا يستأذن.
٧. النسخة: ـ اهل.
٨. النسخة: ـ عليه.
٩. فى النسخة: يستقرأه.
١٠. ***بصائر الدرجات***، ٣۶١/ر٣، و فى الاختصاص، ص ٢٩٢ مثله.
١١. فى النسخة: يقرأ.
١٢. ***من لا يحضره الفقيه***، ۴/۶٠/ر۵٠٩٧؛ ***وسائل الشيعه***، ١٧/١٢٢/ر(٢٢١۵٠)٢.

١٨ـو فی روایة عبداللّه‌بن سنان: إقرؤوا القرآن بلحون[1] العرب و أصواتها و إیّاکم و لحون أهل الفسق و أهل الکتابین[2] و سیجیء من بعدی أقوام یرجّعون القرآن ترجیع الغناء و الرهبانیة و النوح، لا یجوز حناجرهم، مفتونة قلوبهم و قلوب الذین یعجبهم شأنهم[3].

و فی بعض الروایات فی ذکر أشراط الساعة «و یتغنّون بالقرآن» و ارتکاب التأویل فی هذه الأخبار ما عدا الأخیر بحیث یجتمع مع القول بتحریم الغناء فی القرآن یحتاج الی تکلّف بین، و الشیخ أبوعلی الطبرسی رحمه‌الله قال فی کتاب مجمع البیان: الفن السابع فی ذکر ما یستحب للقارئ من تحسین اللفظ و تزیین الصوت لقراءة القرآن: «و نقل الروایات من طریق العامّة حتی نقل روایة عبدالرحمن‌بن السائب قال: قدم علینا سعدبن أبی وقاص فأتیته مسلماً علیه فقال: مرحباً یابن أخی بلغنی أنّك حسن الصوت بالقرآن؟!

قلت: نعم، و الحمد للّه.

قال: فإنّی سمعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: إنّ القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه فابکوا فإن لم تبکوا فتباکوا و تغنّوا به فمن لم یتغنّ بالقرآن فلیس منّا» و قال: «و تأوّل بعضهم تغنّوا به[4] بمعنی استغنوا به، و أکثر العلماء علی أنّه تزیین الصوت و تحزینه[5].» انتهی.

و هذا یدل علی أنّ تحسین الصوت بالقرآن و التغنّی به مستحب عنده، و أنّ خلاف ذلك لم یکن معروفاً بین القدماء و کلام السید المرتضی فی الغرر و الدرر لایخلو عن إشعار واضح بذلك[6]، و فی الکافی فی باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، وأورد أکثر الأخبار المذکورة، و أنت تعلم طریقة القدماء، و حینئذ نقول: یمکن الجمع بین هذه

---

١. فی النسخة: بالحان.
٢. فی النسخة: الکبائر.
٣. *مجمع البیان*، ٤٥/١ (رواه فی المجمع عن حذیفة‌بن الیمان و لکن نقل هذا فی کتب الخاصة و العامة بعبارات شتی و أسناد مختلفة).
٤. النسخة: ـ تغنوا به.
٥. *مجمع البیان*، ٤٦/١.
٦. *الأمالی*، ٢٤/١.

الأخبار و الأخبار الكثيرة الدالة على تحريم الغناء بوجهين:

أحدهما: تخصيص تلك الأخبار بماعدا القرآن، و حمل ما يدل على ذمّ التغنّى بالقرآن على قراءة يكون على سبيل اللّهو كما يصنعه الفساق فى غنائهم، و يؤيّده رواية عبداللّه سنان المذكورة، فإنّ فى صدر الخبر الأمر بقراءة القرآن بألحان العرب، و اللّحن هو الغناء، ثم بعد ذلك المنع من القراءة بلحون أهل الفسق، ثم قوله: «سيجىء من بعدى أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء.»

و ثانيهما: أن يقال: المذكور فى تلك الأخبار، الغناء المفرد المعرّف باللّام لا يدل على العموم لغة، و عمومه إنّما يستنبط من حيث إنّه لا قرينة على ارادة الخاص، و ارادة بعض الأفراد من غير تعيين ينافى غرض الإفادة و سياق البيان و الحكمة فلابدّ من حمله على الاستغراق و العموم، و هاهنا ليس كذلك، لأنّ الشايع فى ذلك الزمان الغناء على سبيل اللّهو من الجوارى المغنّيات و غيرهنّ فى مجالس الفجور و الخمور، و العمل بالملاهى، و التكلّم بالباطل و استماعه الرجال و غيرها، فحمل المفرد على تلك الأفراد الشايعة فى ذلك الزمان غير بعيد، و يؤيّده ما رواه فى قرب الإسناد عن علىبن جعفر ـ و بإسناده لايبعد الحاقه بالصحاح ـ عن أخيه[1] عليه‌السلام قال: و سألته[2] من الغناء هل يصلح فى الفطر[3] و الأضحى و الفرح؟

قال: لا بأس به ما لم يعص به[4]. و نقل عن كتاب علىبن جعفر مثله لكن فيها ما لم يزمر به[5].

و يؤيّده أيضاً رواية أبى بصير ـ فى الصحيح ـ قال: قال أبوعبداللّه عليه‌السلام: أجر المغنّية

---

۱. *قرب الاسناد*، + موسىبن جعفر. ۲. فى النسخة: سأله.

۳. فى النسخه: الفطرة.

۴. *قرب الاسناد*، ۲۹۴/ر۱۱۵۸؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۴۸)۵.

۵. *مسائل علىبن جعفر*، ۱۵۶/ر۲۱۹ (فى النسخة: ما لم يأمر به).

التی تزفّ العرائس لیس به بأس لیست بالتی یدخل علیها الرجال[۱]. إذ فیه دلالة علی أنّ منشأ المنع دخول الرجال علیه ففیه اشعار بأنّ منشأ المنع فی الغناء بعض الامور المحرّمة المقترن به کآلاتها و غیرها.

و روی أبوبصیر أیضاً قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن کسب المغنّیات؟

فقال: التی یدخل علیها الرجال حرام و التی تدعی الی الأعراس لیس به بأس[۲].

و یؤیّده أیضاً روایة عبداللّه‌بن سنان المذکورة فإنّ فی صدر الخبر الأمر بقراءة القرآن بألحان العرب، ثم المنع من القراءة بلحون أهل الفسق، ثم ذمّ من یرجّع فیها ترجیع الغناء.

و یؤیّده أیضاً قوله علیه‌السلام فی روایة أبی بصیر: إنّ اللّه عزّوجلّ یحبّ الصوت الحسن یرجّع فیه ترجیعاً.

و یؤیّده أیضاً ما یدل علی مدح الصوت الحسن من غیر تقیید[۳]، و فی عدّة من الأخبار الدالة علی منع الغناء إشعار بکونه لهواً باطلاً، و صدق ذلک فی القرآن و الدعوات و الأذکار المقروءة بأصوات الطیبة المذکرة للآخرة المهیّجة[۴] للأشواق الی العالم الأعلی محلّ تأمّل علی أنّ التعارض وقع بین أخبار[۵] الغناء و الأخبار الکثیرة المتواترة الدالة علی فضل قراءة القرآن و الأدعیة و الأذکار، مع عمومها لغةً و کثرتها و موافقتها للأصل، و النسبة بین الموضعین عموم من وجه فإذن لا ریب فی تحریم الغناء علی سبیل اللّهو و الاقتران بالملاهی و نحوهما، ثم إن ثبت اجماع فی غیره کان متبعاً و إلّا

---

۱. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۳؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۶)۳؛ *تهذیب الأحکام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۲)۱۴۳؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۵)۵.

۲. *الکافی*، ۱۱۹/۵/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ *تهذیب الأحکام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۷)۷.

۳. فی النسخة: تقید.

۴. فی النسخة: المهجة.

۵. فی النسخة: الاخبار.

بقى حكمه على أصل الإباحة و طريق الاحتياط واضح.

[حكم الحداء و الغناء فى الأعراس و المراثى الحسين عليه السلام]

و المشهور بين الأصحاب استثناء الحدى ـ و هو سوق الابل بالغناء لها ـ و لا أعلم حجةً عليه إلّا أن يقال بعدم شمول ادلّة المنع له و اختلفوا فى فعل المرأة له فى الأعراس إذا لم تتكلّم[١] بالباطل و لم تعمل بالملاهى و لم تسمع صوتها الأجانب من الرجال[٢] فأباحه جماعة منهم الشيخان[٣] و كرهه القاضى[۴]، و ذهب جماعة منهم ابن ادريس[۵] الى التحريم استناداً الى أخبار مطلقة، و وجوب الجمع بينها و بين الصحيح الدال على الجواز يقتضى المصير الى القول الأوّل. و عن بعضهم استثناء مراثى[۶] الحسين عليه السلام، و رواية عبداللّه‌بن[٧] الحسن الدينورى عن أبى الحسن عليه السلام[٨] جملة حديث قال: قلت: جعلت فداك اشترى المغنّية أو[٩] الجارية تحسن أن تغنّى اريد بها الرزق لا سوى ذلك؟ قال: إشتر وبع[١٠].

---

١. فى النسخة: لم يتكلم.

٢. فى النسخة: الا من جانب الرجال.

٣. ما وجدت من المفيد رحمه الله قولاً فى الاباحة و قاله الطوسى رحمه الله فى النهاية، ص ٣۶٨.

۴. *المهذب*، ١/٣۴۶.

۵. *السرائر*، ٢/٢٢۴.

۶. لايكاد يقرأ هذا اللفظ فى النسخة.

٧. النسخة: ـ بن.

٨. لا تقرأ هذه الكلمة.

٩. النسخة: ـ او.

١٠. *تهذيب الأحكام*، ۶/٣٨٧،ر(١١۵١)٢٧٢؛ *وسائل الشيعه*، ١٧/١٢٢،ر(٢٢١۴٩)١.

رسالة فى تحريم الغناء

اسماعيل بن محمّد حسين المازندرانى الاصفهانى الخاجوئى

ترجمة المؤلّف

اسماعيل‌بن محمّد حسين‌بن محمّدرضابن علاءالدين محمّد المازندرانى الاصفهانى الخاجوئى[1]

كان من العلماء المتبحّرين فى العلوم و اشتهر بالفضل و اعترف له بالتحقيق الكامل كل فاضل و كان من فرسان الكلام و فحول أهل العلم، بحر زاخر و طود باذخ، حاد الذهن، حكى عنه أنّه مرّ على كتاب الشفاء ثلاثين مرّة قراءةً و تدريساً و مطالعةً و بالجملة الكتب المتداولة فى الحكمة و الكلام و الاصول يحفظها، و كان محققاً فى الفقه و التفسير و الحديث، حافظاً، ذاعبادة كثيرة و زهادة، معتزلاً عن الناس، مبغضاً لمن يحصل العلم للدنيا، عاملاً بالسنن متشدّداً فى تسديد العقائد الحقة، مشيّداً لها، مهتماً فى اجراء امور الدين مجراها، ذاهمة عالية فى الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر.

صنّف تأليفات كثيرة منها: ابطال الزمان الموهوم، مرآت الازمان، الأربعون حديثاً، الإمامة، بشارات الشيعة، جامع الشتات، الجبر و التفويض، شرح دعاء الصباح، حاشية على تهذيب الأحكام، حاشية على المهنّائيه، حاشية على زبدة البيان، شرح على المدارك، حاشية على مفتاح الفلاح، الحكمة الصادقية، فوائد الرجال، الردّ على وجوب الجمعة، هداية الفؤاد الى أحوال المعاد، جامع الشتات فى النوادر و المتفرّقات، وحدة

---

١. خاجو: هو محلة باصفهان.

الوجود و تحريم الغناء و عظم إثمه[1].

تلمّذ عنده جماعة منهم: محمّدمهدى النراقى، محمّد البيدآبادى الجيلانى، أبوالقاسم المدرس الاصفهانى، أبوالقاسم الخوانسارى و ملّا محراب.

توفّى فى ۱۱ شعبان سنة **۱۱۷۳** هـ[2] و دفن فى مزار تخت فولاد باصفهان بجنب قبر الفاضل الهندى[3].

---

۱. هذه الرسالة هى التى بين ايديكم.

۲. قال فى تتميم أمل الآمل توفّى سنة ۱۱۷۷ لكنه ليس بصحيح.

۳. ***تتميم أمل الآمل***، ص ۶۷/ ر ۱۹؛ ***أعيان الشيعه***، ۴۰۰/۳ و ۴۰۱؛ ***طبقات أعلام الشيعه***، ۶۴/۶-۶۲؛ ***روضات الجنات***، ۱۳۲/۱-۱۲۳؛ ***معجم المؤلفين***، ۲۹۱/۲؛ ***الذريعه***، ۵۱/۶ر۲۴۸، ۱۰۳/۶/ر۵۵۹. ۲۰۲/۱۰/ر۵۳۹، ۱۱۶/۱۴/ر۱۹۴۰، ۵۴/۱۵/ر۳۵۸، ۱۷۵/۱۵/ر۱۱۷۵، ۶۰/۱۶/ر۳۰۱ و ۳۳۷/۱۶/ر۱۵۶۴؛ ***مرآة الكتب***، ۳۶۰/۱/ر۹۷.

معرفی نسخه‌ها

۱ـ کتابخانه ملک: ۹۰/۵/ر ۵۹۱ (مجموعه)

عنوان و نشان شنگرف، ۸۲ برگ، کاغذ فستقی، اندازه ۱۴/۸ × ۲۰ سانتیمتر، جلد میش لابی سیاه مغزی قرمز.

۱ـرسالة فی تحریم الغناء (عربی) محمّدبن الحسین الشهیر باسمعیل مازندرانی، در نقد و اعتراض و شرح گفتار محمّدباقربن محمّد مؤمن سبزواری معروف به محقق سبزواری دربارهٔ غنا از کتاب تجارت کفایه او.

آغاز: **بسمله. حمد اللّه المحرم بحکمته و مصلحته الغناء الذی اوعد فی کتابه علیه النار فی یوم الجزاء، و الصلاة....**

انجام: **هذا آخر ماأردنا ایراده فی هذه الرسالة و لقد کنا فی ترقیمه راکبین علی متن العجالة. (ص ۱۰۲-۲)**

۲ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۲۰۴/۱۷/ر ۸۷۲۱

نسخ سده ۱۳، با حواشی «منه» انجام افتاده[۱]، ۷۹گ ۱۴ × ۲۰س ۸ × ۱۵، کاغذ فرنگی بی‌جلد، ربعی.

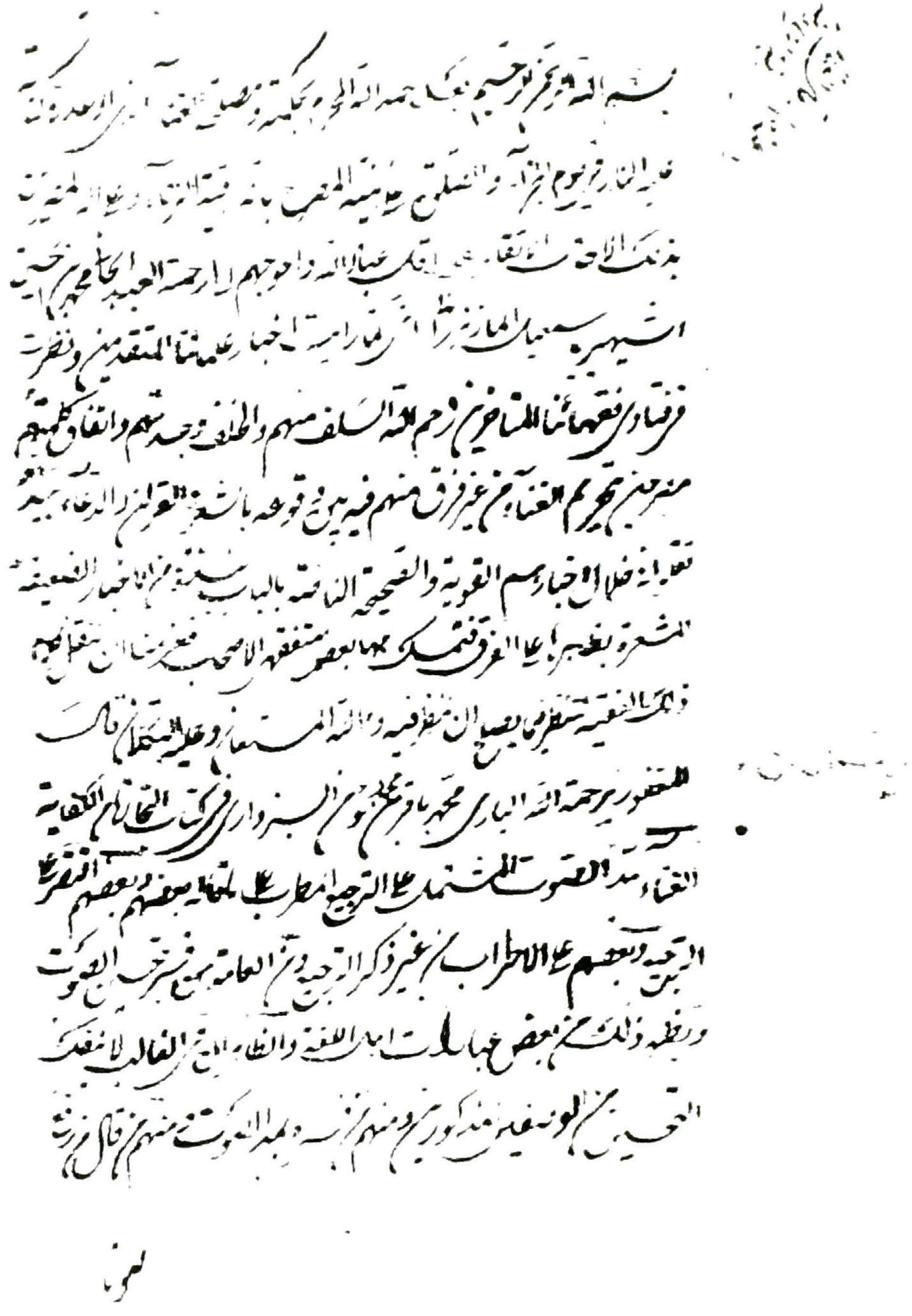
۲ـ رسالة فی تحریم الغناء ردّاً علی المحقق السبزواری: گویا از همو [محمّد

۱. رساله یادشده کامل است و افتادگی مربوط به کل مجموعه می‌باشد.

اسماعیل‌بن حسین مازندرانی خاجویی اصفهانی] (۳۵ ر - ۶۱ پ) (موسیقی‌نامه ۱۲۰).

آغاز: همان.

انجام: و **لقد کنّا فی ترقیمه راکبین علی متن العجالة**....


بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] الله [illegible] ونصلي على [illegible] الذين [illegible]
على النار يوم الجزاء ونسلم [illegible] [illegible] [illegible]
بذنوب [illegible] [illegible] الى رحمة [illegible] محمد بن حسين
الشهير باسماعيل المازندراني اني لما رأيت اخبار ائمتنا المتقدمين ونظرت
في فتاوى فقهائنا المتأخرين رحم الله السلف منهم والخلف [illegible] واتفاق كلمتهم
منهم على تحريم الغناء من غير فرق منهم فيه بين [illegible] [illegible]
[illegible] الاخبار القوية والصحيحة [illegible] بالباب [illegible] الاخبار الضعيفة
المشعرة [illegible] فتمسك بها بعض متفقهة الاصحاب [illegible]
[illegible] الضعيفة [illegible] ما يصلح ان [illegible] [illegible] قال
المحقق [illegible] رحمه الله الباري محمد باقر بن محمد مؤمن السبزواري في كتاب التجارة من الكفاية
الغناء مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب [illegible] بعضهم وبعضهم [illegible]
الترجيع وبعضهم على الاطراب من غير ذكر الترجيع [illegible] العامة [illegible] الصوت
[illegible] وذلك [illegible] بعض عبارات اهل اللغة والظاهر [illegible] الغالب لا ينفك
[illegible] الوصفين المذكورين [illegible] ومنهم [illegible] الصوت [illegible] منهم من قال [illegible]
لمن

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانه ملک

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[مقدمة]

بعد حمد اللّه المحرم بحكمته و مصلحته الغناء الذی أوعد فی کتابه علیه النار فی یوم الجزاء، و الصّلاة علی نبیّه المصرّح بأنّه رقیة الزّناء و علی آله المصرین بذلک إلّا حال الاتقاء، یقول أقلّ عباداللّه و أحوجهم الی رحمته العبد الجانی محمّدبن الحسین الشهیر باسماعیل المازندرانی: إنّی لمّا رأیت أخبار علمائنا المتقدمین و نظرت فی فتاوی فقهائنا المتأخرین رحم اللّه السلف منهم و الخلف وجدتهم و اتفاق کلمتهم مصرّحین بتحریم الغناء من غیر فرق منهم فیه بین وقوعه بالشعر و القرآن و الدعا، بید أنّهم نقلوا فی خلال أخبارهم القویة و الصحیحة الناصّة بالباب نبذة من الأخبار الضعیفة المشعرة بظاهرها علی الفرق، فتمسک بها بعض متفقّهی الأصحاب فعزمنا[1] أن ننقل کلام ذلک الفقیه لننظر فیما یصلح أن ننظر فیه و اللّه المستعان و علیه التکلان.

[قول المحقّق السبزواری فی جواز التغنّی فی القرآن]

قال المغفور برحمة اللّه البارئ محمّدباقربن محمّد مؤمن السبزواری فی کتاب

---

۱. لا یکاد یقرأ هذا اللفظ فی د.

التجارة من الكفاية: «الغناء مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب على ما قاله بعضهم، و بعضهم اقتصر على الترجيع و بعضهم على الإطراب من غير ذكر الترجيع، و من العامة من فسّر بتحسين الصوت و يظهر ذلك من بعض عبارات أهل اللّغة، و الظاهر أنّ فی الغالب لا ينفك التحسين من الوصفين المذكورين، و منهم من فسّره بمدّ الصوت، و منهم من قال: من رفع صوتاً و والاه فهو غناء، و لعلّ الإطراب و الترجيع يجتمعان غالباً. و قيل ما يسمّى غناء عرفاً و إن لم يشتمل على القيدين ـ ثم قال: و لا خلاف عندنا فی تحريم الغناء فی الجملة و الأخبار الدالّة عليه متظافرة. و صرّح المحقق و جماعة ممّن تأخر عنه بتحريم الغناء و لو كان فی القرآن، لكن غير واحد من الأخبار يدل على جوازه بل استحبابه فی القرآن بناء على دلالة الروايات على جواز حسن الصوت و التحزين و الترجيع فی القرآن بل استحبابه، و الظاهر أنّ شيئاً منها لا يوجد بدون الغناء على ما استفيد من كلام أهل اللغة و غيرهم و فصّلناه فی بعض رسائلنا:

١ـ ففی مرسلة ابن أبی عمير، عن الصادق عليه السلام: إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه[١] بالحزن[٢].

٢ـ و عن[٣] عبداللّه‌بن سنان، عن أبی‌عبداللّه عليه السلام قال: إنّ اللّه [عزّوجلّ] أوحى الى موسى‌بن عمران، إذا وقفت بين يدی فقف موقف الذليل الفقير، و إذا قرأت التوراة فاسمعنيها بصوت حزين[٤][٥].

٣ـ و عن حفص قال: ما رأيت أحداً أشدّ خوفاً على نفسه من موسى‌بن جعفر[عليهما السلام] و

---

١. د: فاقرؤا.

٢. *الكافی*، ٦١٤/٢/ر٢؛ *وسائل الشيعه*، ٢٠٨/٦/ر(٧٧٤٨)١.

٣. د: من.

٤. ل، د: ـحزين.

٥. *الكافی*، ٦١٥/٢/ر٢، *وسائل الشيعه*، ٢٠٨/٦/ر(٧٧٤٩)٢.

لاأرجى[۱] للناس منه و كانت قراءته حزناً فإذا قرأ فكأنّه يخاطب انساناً[۲].

۴ـ و فى رواية عبداللّه‌بن سنان: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها[۳].

۵ـ و فى رواية النوفلى، عن أبى الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت عنده فقال[۴]: إنّ على‌بن الحسين عليهما السلام كان يقرأ القرآن فربّما يمرّ به المارّ فصعق من حسن صوته، و إنّ الامام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله[۵] النّاس من حسنه[۶].

قلت: و لم يكن رسول اللّه يصلّى بالناس و يرفع صوته بالقرآن؟!

فقال: إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله[۷] كان يحمل الناس من خلفه ما يطيقون[۸].

۶ـ و فى رواية عبداللّه‌بن سنان عن رسول اللّه [صلى الله عليه و آله]: لم يعط امّتى أقلّ من ثلاث: الجمال، و الصوت الحسن، و الحفظ[۹].

۷ـ و فى رواية أبى‌بصير عن رسول اللّه [صلى الله عليه و آله]: إنّ من أجمل الجمال الشعر الحسن و نغمة الصوت الحسن[۱۰].

۸ـ و فى رواية عبداللّه بن سنان عن النبى صلى الله عليه و آله: لكلّ شىء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن[۱۱].

۹ـ و فى رواية اخرى عن أبى عبداللّه عليه السلام: ما بعث اللّه [عزّوجلّ] نبياً إلّا حسن الصوت[۱۲].

---

۱. د: اوجى.

۲. ***الكافى***، ۶۰۶/۲/ر۱۰، ***وسائل الشيعه***، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۵۰)۳.

۳. ***الكافى***، ۶۱۴/۲/ر۳، ***وسائل الشيعه***، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.

۴. د: فقا.

۵. د: احتمل.

۶. د: حبه حسنة.

۷. ل: ـ اللّه صلّى اللّه عليه و آله.

۸. ***الكافى***، ۶۱۵/۲/ر۴، ***وسائل الشيعه***، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۵)۲.

۹. ***الكافى***، ۶۱۵/۲/ر۷.

۱۰. ***الكافى***، ۶۱۵/۲/ر۸.

۱۱. ***الكافى***، ۶۱۵/۲/ر۹، ***وسائل الشيعه***، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.

۱۲. ***الكافى***، ۶۱۶/۲/ر۱۰.

۱۰ـ و فی روایة اخری عن أبی عبداللّه علیه السلام: کان علی بن الحسین علیهما السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن و کان السّقاؤون یمرّون فیقفون ببابه یستمعون قراءته[۱].

۱۱ـ و فی روایة اخری ـ لا تخلو عن قوة ـ عن أبی بصیر قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت صوتی جاءنی الشیطان فقال: إنّما ترائی[۲] بهذا[۳] أهلك و الناس؟! فقال: یا أبامحمد إقرأ قراءةً ما بین القراءتین تسمع أهلك[۴] و رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه عزّوجلّ[۵] یحبّ الصوت الحسن یرجّع فیه ترجیعاً[۶].

۱۲ـ و روی معاویة بن عمار[۷] ـ فی الصحیح ـ قال: قلت لأبی عبداللّه علیه السلام: الرجل لا[۸] یری أنّه صنع شیئاً فی الدعاء و فی القرآن[۹] حتی یرفع صوته؟

فقال: لا بأس، إنّ علی بن الحسین علیهما السلام کان[۱۰] أحسن الناس صوتاً بالقرآن فکان[۱۱] یرفع صوته حتی یسمعه أهل الدار. و إنّ أباجعفر علیه السلام کان أحسن الناس صوتاً بالقرآن فکان[۱۲] إذا قام من اللّیل و قرأ[۱۳] رفع صوته فیمرّ[۱۴] به مارّ الطریق من السّقائین و غیرهم فیقومون و یستمعون الی قراءته[۱۵].

۱۳ـ و عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّه علیه السلام فی قوله تعالی «و رتّل القرآن ترتیلاً[۱۶]» قال: هو أن تتمكّث فیه و تحسن به صوتك[۱۷].

---

۱. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۱، *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴ (فی الکافی: یسمعون).
۲. ل، د: ترانی.
۳. د: بهذ.
۴. الکفایة: ـ لا تخلو... اهلك.
۵. د: تعالی.
۶. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵.
۷. د: + و.
۸. د: الا.
۹. فی السرائر: القراءة.
۱۰. د: ـ کان.
۱۱. فی السرائر: و کان.
۱۲. فی السرائر: و کان.
۱۳. د: قرّ.
۱۴. د: فیمیز.
۱۵. *السرائر*، ۶۰۴/۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۹/۶/ر(۷۷۵۲)۲.
۱۶. المزمل/۴.
۱۷. *مجمع البیان*، ۱۶۲/۱۰؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۷/۶/ر(۷۷۴۶)۴.

۱۴ـ و عن الحسن‌بن عبدالله التميمى[۱]، عن أبيه، عن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: حسّنوا القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً[۲].

و عن دارم‌بن قبيصة، عن الرضا مثله[۳].

۱۵ـ و عن سماعة، عن شيخ من أصحابنا، عن أبى جعفر عليه السلام قال: جئنا نريد[۴] الدخول عليه فلمّا صرنا بالدهليز[۵] سمعنا قراءةً سريانيةً بصوت حسن يقرأ و يبكى حتى أبكى[۶] بعضنا[۷].

۱۶ـ و عن موسى النميرى قال: جئت الى باب أبى جعفر عليه السلام لأستأذن عليه فسمعنا صوتاً حزيناً يقرأ بالعبرانية فبكينا حيث سمعنا الصوت و ظننا أنّه بعث الى رجل من أهل الكتاب يستقرأه، فأذن لنا فدخلنا[۸] عليه فلم نر عنده أحداً فقلنا: أصلحك اللّه سمعنا صوتاً بالعبرانية فظنّنا أنّك بعثت الى رجل من أهل الكتاب تستقرأه؟!

قال: لا، ولكن ذكرت مناجاة ايليا لربّه فبكيت[۹] الحديث[۱۰].

۱۷ـ و فى الفقيه سأل رجل على‌بن الحسين عليه السلام عن شراء جارية لها صوت؟

فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة ـ يعنى قراءة القرآن و الزهد و الفضائل التى ليست بغناء فأمّا الغناء فمحظور[۱۱][۱۲].

---

۱. د: اليمنى.
۲. *عيون أخبار الرضا*، ۷۴/۱/ر۳۲۲؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۲/۶/ر(۷۷۵۹)۶.
۳. لم اعثر على هذه الرواية فى العيون و لكنها توجد فى الوسائل، ۲۱۲/۶/ر(۷۷۶۰)۷.
۴. د: زيد.
۵. د: فى الدهلين؛ ل: فى الدهليز.
۶. ل، د: بكى.
۷. *بصائر الدرجات*، ۳۶۰/ر۱؛ و فى الاختصاص، ص ۲۹۱ مثله.
۸. د: ـ فدخلنا.
۹. *بصائر الدرجات*، ۳۶۱/ر۳؛ و فى الاختصاص، ص ۲۹۲ مثله.
۱۰. الكفاية، ـ و عن ابى‌بصير... الحديث.
۱۱. د: فهو محذور.
۱۲. *من لا يحضره الفقيه*، ۶۰/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲.

۱۸ـ و فی روایة عبداللّه‌بن سنان: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و ایّاکم و لحون أهل الفسق و أهل الکبائر فانّه[۱] سیجیء من بعدی أقوام یرجّعون القرآن ترجیع الغناء و الرهبانیة و النوح لا یجوز[۲] تراقیهم، قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شأنهم[۳].

و فی بعض الروایات فی ذکر اشراط[۴] الساعة و یتغنّون بالقرآن و ارتکاب التأویل فی هذه الأخبار ما عدا الأخیر بحیث یجتمع مع القول بتحریم الغناء فی القرآن[۵] یحتاج الی تکلّف بیّن، و الشیخ أبوعلی الطبرسی قال فی کتاب مجمع البیان الفن السابع فی ذکر ما یستحب للقارئ من تحسین اللفظ و تزیین الصوت لقراءة القرآن، و نقل روایات من طریق العامة حتی نقل روایة عبدالرحمن‌بن السائب[۶] قال: قدم علینا سعدبن أبی‌وقاص فاتیته مسلّماً علیه فقال: مرحباً یابن أخی بلغنی أنّك حسن الصوت بالقرآن! قلت: نعم؛ و الحمد للّه. قال: فإنّی سمعت رسول اللّه [صلی الله علیه و آله] یقول: إنّ القرآن نزل بالحزن فاذا قرأتموه فأبکوا، فإن لم تبکوا فتباکوا و تغنّوا به فمن لم یتغنّ بالقرآن فلیس منّا.

قال: و تأوّل بعضهم تغنّوا به[۷] بمعنی استغنوا به، و أکثر العلماء علی أنّه تزیین الصوت و تحزینه[۸].» انتهی.

و هذا یدل علی أنّ تحسین الصوت بالقرآن و التغنّی به مستحب عنده و أنّ خلاف ذلك لم یکن معروفاً بین القدماء. و کلام السید المرتضی فی الغرر و الدرر لا یخلو عن اشعار واضح بذلك.

---

۱. ل، د: و.
۲. ل، د: لا تجوز.
۳. *الکافی*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.
۴. د: اشتراط.
۵. د: بالقرآن.
۶. د: الثابت؛ ل: السابت.
۷. ل، د: ـ تغنوا به.
۸. *مجمع البیان*، ۴۶/۱.

و فى الكافى فى باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن هو أورد أكثر الأخبار المذكورة و أنت تعلم طريقة القدماء و حينئذ نقول يمكن الجمع بين هذه الأخبار و الأخبار الكثيره الدالة على تحريم الغناء بوجهين:

أحدهما: تخصيص[١] تلك الأخبار بماعدا القرآن و حمل ما يدل على ذمّ التغنّى بالقرآن على قراءة تكون على سبيل اللّهو كما يصنعه الفساق فى غنائهم و يؤيده رواية عبداللّه‌بن سنان المذكورة فإنّ فى صدر الخبر الأمر[٢] بقراءة القرآن بألحان العرب[٣]. و اللّحن هو الغناء، ثم بعد ذلك المنع من القراءة بلحون أهل الفسق ثم قوله: سيجىء من بعدى أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء.

و ثانيهما: أن يقال: المذكور فى تلك الأخبار الغناء، و المفرد المعرّف باللّام لا يدل على العموم لغةً و عمومه يستنبط من حيث لا قرينة على ارادة الخاص و ارادة بعض الافراد من غير تعيين[٤] تنافى غرض الافادة، و سياق البيان و الحكمة. فلا بدّ من حمله على الاستغراق و العموم و هاهنا[٥] ليس كذلك، لأنّ الشايع فى ذلك الزمان الغناء على سبيل اللّهو من الجوارى المغنّيات و غيرهنّ[٦] فى مجالس الفجور و الخمور و العمل بالملاهى و التكلم بالباطل و اسماعهنّ الرجال و غيرها، فحمل المفرد[٧] على تلك الأفراد الشايعة فى ذلك الزمان غير بعيد. و يؤيده[٨] ما رواه عبداللّه‌بن جعفر الحميرى فى كتاب قرب الإسناد عن على‌بن جعفر باسناد لا يبعد الحاقه بالصحاح عن أخيه قال: سألته عن الغناء هل يصلح فى الفطر و الأضحى[٩] و الفرح:

---

١. د: ـ احدهما تخصيص.
٢. د: فان صدّر الخبر بالامر.
٣. د: ـ بالحان العرب.
٤. د: تعين.
٥. د: هنا.
٦. د: هو.
٧. د: + و.
٨. ل: يدّه.
٩. د: الاضح.

قال: لا بأس ما لم يؤمر[1] به[2].[3]

و تؤيّده أيضاً رواية أبی‌بصير فی الصحيح قال: أبوعبداللّه عليه‌السلام أجر المغنّية التی تزفّ العرائس ليس به بأس[4] ليست بالتی يدخل عليها الرجال[5]. إذ فيه دلالة علی أنّ منشأ المنع دخول الرّجال عليها ففيه اشعار بأنّ منشأ المنع فی الغناء بعض الامور المحرّمة المقترنة به كآلاتها[6] و غيره.

و[7] روی أبوبصير أيضاً قال: سألت أباجعفر عليه‌السلام عن كسب المغنّيات؟

فقال: التی يدخل عليها الرجال حرام و التی يدعی الی العرائس ليس به بأس[8].[9]

و تؤيّده أيضاً رواية عبداللّه‌بن سنان المذكورة، فإنّ صدر الخبر الأمر بقراءة القرآن بألحان العرب ثم المنع من القراءات بلحون أهل الفسق ثم ذمّ من يرجّع فيها[10] ترجيع الغناء. و يؤيّده أيضاً قوله فی رواية أبی‌بصير: إنّ اللّه عزّوجلّ يحبّ الصوت[11] الحسن يرجّع فيه ترجيعاً، و يؤيّده أيضاً ما يدل علی الصوت الحسن من غير تقييد[12].[13]

و فی عدّة من الأخبار الدالة علی منع الغناء إشعار[14] بكونه لهواً باطلاً و صدق

---

۱. ل، د: ما لم يأمر.
۲. د: ـ به.
۳. *قرب الاسناد*، ۲۹۴/ر۱۱۵۸؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۴۸)۵.
۴. د: ـ بأس.
۵. *الكافی*، ۱۲۰/۵/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۶)۳؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۲)۱۴۳؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۵)۵.
۶. د: كالالتها.
۷. ل: ـ و.
۸. د: بعض.
۹. *الكافی*، ۱۱۹/۵/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۷)۷.
۱۰. د: منها.
۱۱. د: صوت.
۱۲. د: تقبيل.
۱۳. الكفاية: ـ و يؤيده ما رواه عبداللّه‌بن... غير تقييد.
۱۴. د: اشعاراء؛ الكفاية: وعده من تلك الاخبار اشعار.

ذلك فى القرآن و الدعوات و الأذكار المقروءة بالأصوات الطيّبة المذكّرة[۱] للآخرة المهيّجة للأشواق و الى العالم الأعلى[۲] محلّ تأمّل، على أنّ التعارض وقع بين أخبار الغناء و الأخبار الكثيرة المتواترة الدالة على فضل قراءة القرآن و الأدعية و الأذكار مع عمومها لغةً و كثرتها و موافقتها للأصل، و النسبة بين الموضوعين عموم من وجه فإذن لا ريب فى تحريم الغناء على سبيل اللّهو و الاقتران بالملاهى و نحو هما، ثم[۳] إن ثبت اجماع فى غيره كان متّبعاً[۴] و إلّا بقى حكمه على أصل الإباحة و طريق الاحتياط واضح و المشهور بين الأصحاب استثناء الحداء، و هو سوق الابل بالغناء لها و لا أعلم حجّةً عليه إلّا أن يقال بعدم شمول أدلة المنع له و اختلفوا فى فعل المرأة له فى الأعراس إذا لم تتكلّم بالباطل و لم تعمل بالملاهى و لم يسمع[۵] صوتها الأجانب من الرجال فأباحه جماعة منهم الشيخان و كرهه القاضى و ذهب جماعة منهم ابن ادريس و العلامة[۶] الى التحريم استناداً الى أخبار مطلقة، و وجوب الجمع بينها و بين الصحيح الدال على الجواز يقتضى المصير الى القول الأوّل. و عن بعضهم استثناء مراثى الحسين عليه السلام و هو غير بعيد[۷].» و كثير من الأخبار المعتمدة و غيرها يدل على تحريم بيع الجوارى المغنّيات و شرائهنّ و تعليمهنّ الغناء، و بازائه الرواية السابقة المنقولة عن على بن الحسين عليهما السلام، عن أبى الحسن عليه السلام، و رواية عبداللّه بن الحسن الدينورى عن أبى الحسن عليه السلام فى جملة حديث قال: قلت: جعلت فداك، فاشترى المغنّية أو[۸] الجارية تحسن أن تغنّى اريدبها الرزق لا سوى ذلك؟

---

۱. ل: المذكورة.
۲. فى الكفاية: القدس.
۳. الكفاية: ـ على ان التعارض... ثم.
۴. فى الكفاية: فاذن ان ثبت اجماع فى غير الغناء على سبيل اللهو كان متبعا.
۵. فى الكفاية: لم تسمع.
۶. ل، د: ـ و العلامة.
۷. *كفاية الأحكام*، ص ۸۶-۸۵.
۸. ل، د: ـ المغنية او.

قال: إشتر وبع[۱] [۲].

و[۳] قال فی کتاب الشهادات من الکفایة بعد ایراد تذنیب: «قد جرت عادة الفقهاء بایراد عدّة من المحرّمات فی هذا المقام فمنها الغناء و لا خلاف بین الأصحاب فی تحریمه و کذا فی تحریم استماعه و الأخبار فی هذا الباب من طریقنا تکاد بلغ[۴] حدّ التواتر و تدل[۵] عدة منها علی کونه کبیرة ممّا أو عداللّه علیه النار. و اختلف کلام أهل اللّغة و الفقهاء فی تفسیره: فمنهم من اعتبر فیه مجرد الإطراب، و منهم من اعتبر فیه مجرد الترجیع، و منهم من جمع بین الأمرین، و منهم عن اعتبر فیه التسمیة العرفیة فما سمّی فی العرف غناءً فهو حرام.

و الظاهر أنّ ما اجتمع فیه الإطراب و الترجیع فهو غناء. و الطرب[۶] علی ما قاله الجوهری و غیره: خفّة تصیب الانسان بسبب حزن أو سرور.

و الترجیع: تردید الصوت فی الحلق. و الظاهر أنّه یحصل بتکریر الألفاظ و الأصوات بالنغمات، و المشهور بین المتأخرین أنّه لا فرق بین[۷] الغناء فی القرآن[۸] أو الشعر أو الخطبة[۹] أو غیرها، و قد مرّ الکلام فیه فی کتاب التجارة. و استثنی الأصحاب من الغناء المحرم الحداء[۱۰]، و استثنی بعضهم مراثی الحسین علیه السلام و لعلّ مستنده ما دلّ علی جواز النوحة علیه مطلقاً، مع أنّ الغالب اشتمال النوحة علی الغناء و هو غیر بعید[۱۱].» انتهی کلامه رفع مقامه.

---

۱. الکفایة: ـ و کثیر... وبع.
۲. *تهذیب الأحکام*، ۳۸۷/۶/ر(۱۱۵۱)۲۷۲؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۴۹)۱.
۳. ل: ـ و.
۴. فی الکفایة: یکاد یبلغ.
۵. فی الکفایة: یدل.
۶. ل: للطرب.
۷. الکفایة: + کون.
۸. د: قرآن.
۹. ل، د: شعر او حطبة.
۱۰. فی الکفایة: الحدی.
۱۱. *کفایة الأحکام*، ص ۲۸۱-۲۸۰.

[ایراد علی قول المحقّق السبزواری فی جواز التغنّی فی القرآن]

أقول: لعلّ المحقق و من تأخر عنه لمّا رأوا[۱] اتفاق من تقدم علیهم علی تحریم الغناء مطلقاً من غیر فرق فیه بین وقوعه بالقرآن و الشعر[۲] و الدعاء مع تظافر الأخبار الصحیحة و القویة الدالة علیه فی طریقهم، و ضعف[۳] ما ینافیها[۴] صرحوا بذلک من غیر استثناء لأنّ الروایات الدالة علی جواز[۵] تحسین[۶] الصوت و التحزین و الترجیع فی القرآن کلّها مدخولة سنداً إلّا[۷] قویة أبی‌بصیر، لا بل ضعیفته بعلی‌بن أبی حمزة البطائنی[۸] قائد أبی‌بصیر، فإنّه من رجال هذه الروایة و هو کذاب متّهم ملعون واقفی شدید العداوة للرضا علیه‌السلام، ورد فیه ما ورد من اللّعن و الطّعن فلا وجه لعدّها قویةً، لأنّ القوی من الحدیث ما یرادف الموثّق منه و هو ما دخل فی طریقه من نصّ الاصحاب بتوثیقه مع فساد عقیدته و عدم اشتمال ما فی الطریق علی ضعف، و إلّا لکان ضعیفاً فإنّه یتّبع الأخصّ[۹]، نعم قد یطلق القوی علی ما رواه الامامی الغیر الممدوح و لا المذموم[۱۰]، و قد عرفت أنّ البطائنی[۱۱] واقفی کذاب مذموم[۱۲] قال الرضا علیه‌السلام بعد موته: إنّه أقعد[۱۳] فی قبره فسئل عن الأئمّة [علیهم‌السلام] فأخبر بأسمائهم[۱۴] حتی إنتهی الیّ فسئل[۱۵] فوقف فضرب علی رأسه ضربةً امتلا[۱۶] قبره ناراً[۱۷].

و قال أحمدبن الحسین‌بن عبداللّه‌بن الغضائری[۱۸] رحمه‌الله: علی‌بن أبی‌حمزة ـ لعنة اللّه ـ

---

۱. د: راو؛ ل: روا.
۲. ل: بالشعر و القرآن.
۳. د: + ضعف.
۴. ل: ینهافیها.
۵. د: ـ جواز.
۶. ل: تحسن.
۷. د: لا.
۸. د: همزة البطالی.
۹. ل: الاخس.
۱۰. لا یقرأ هذا اللفظ فی د.
۱۱. د: البطالی.
۱۲. د: ـ مذموم.
۱۳. د: لقد اقعد.
۱۴. د: اخبرن سمانهم.
۱۵. ل، د: ـ فسئل.
۱۶. د: امبلا.
۱۷. *اختیار معرفة الرجال*، ۷۴۲/۲، ر ۸۳۴.
۱۸. ل: القضایری؛ د: العضایری.

أصل الوقف و أشدّ الخلق عداوة للولی من بعد أبی ابراهیم عليه السلام[۱].

و قال محمّدبن مسعود سمعت علی‌بن الحسن[۲] یقول: إنّ ابن أبی حمزة کذّاب ملعون، قد رویت عنه أحادیث کثیرة إلّا أن لا أستحلّ أن أروی عنه حدیثاً واحداً[۳].

فروایته هذه[۴] فی أقوی مراتب[۵] الضعف. فالقول بأنّها لا تخلو عن قوّة لا یخلو[۶] عن ضعف و غرابة، عجیب صدور مثله عن صاحب الکفایة. و لعلّ نظره[۷] فی هذا الوقت الی ما قاله الشیخ رحمه الله فی العدة[۸] من أنّ الراوی إذا کان متحرّجاً فی روایته موثوقاً[۹] به فی أمانته و إن کان مخطئاً فی أصل الاعتقاد عمل[۱۰] بمارواه إذا لم یکن هناك ما یخالفه و لا یعرف من الطائفة العمل بخلافه، قال: و الأجل ما قلناه عملت الطائفة بأخبار الفطحیه[۱۱] مثل عبداللّه‌بن بکیر[۱۲] و غیره و أخبار[۱۳] الواقفة مثل سماعة بن مهران و علی‌بن أبی حمزة و عثمان‌بن عیسی[۱۴] من بعد هؤلاء بما رواه بنوفضال و بنوسماعة و الطاطریّون و غیرهم فیما لم یکن عندهم خلافه[۱۵].

و فیه أوّلاً: أنّ روایته هذه مخالفة لعمل الطائفة و اجماعهم و روایاتهم الصحیحة کما ستعرف فلا یتحقق ما شرطه الشیخ فی جواز العمل بها.

و ثانیاً: أنّ الجرح مقدّم علی التعدیل و قد عرفت أنّ غیر الشیخ جرحوه[۱۶] و لعنوه و نسبوه الی الکذب و العداوة.

---

۱. *خلاصة الأقوال*، ص ۳۶۳ / تحت الرقم ۱.
۲. ل، د: الحسین.
۳. *اختیار معرفة الرجال*، ۷۰۶/۲/ر۷۵۶.
۴. د: عدة.
۵. د: راتب.
۶. د: لا تخلو.
۷. د: نظیره.
۸. ل: عدة.
۹. د: موثقا.
۱۰. د: ع.
۱۱. د: الفطجته.
۱۲. د: بکر.
۱۳. د: اجاز.
۱۴. ل، د: عثمان.
۱۵. *عدة الاصول*، ۱۵۰/۱-۱۴۹.
۱۶. د: جرجوه.

ثالثاً: أنّ كلام الشيخ فى هذا الباب مضطرب فإنّه اشترط[۱] فى كتبه الاصولية فى قبول الرواية، الايمان و العدالة و هو الحقّ. و وقع له فى كتب الفروع و الحديث الغرائب فتارةً يعمل بالخبر الضعيف، و اخرى يصرّح بردّه لضعفه، و اخرى يردّ[۲] الصحيح معلّلاً بأنّه خبر واحد لا يوجب علماً و لا عملاً[۳] كما هى عبارة المرتضى فلا رأى له فى هذا الباب مستقيماً و من اضطرابه أنّه يقول فى موضع: إنّ الرجل ثقه، ثم يقول فى موضع آخر: إنّه ضعيف كما فى سالم‌بن مكرم الجمال و سهل‌بن زياد من رجال علی‌بن محمّد الهادى عليهما السلام. و قال فى الرجال: محمدبن على‌بن بلال ثقة[۴]. و فى كتاب الغيبة: إنّه من المذمومين[۵]. و فى عبداللّه‌بن بكير[۶]: إنّه ممّن عملت الطائفة بخبره بلاخلاف[۷]. و فى الاستبصار فى باب الطلاق صرّح بما يدلّ على فسقه و كذبه و أنّه يقول برأيه[۸]. و فى عمار الساباطى[۹]: إنّه ضعيف لا يعمل بروايته، كذا فى الاستبصار[۱۰]. و فى العدّة: إنّ الطائفة لم تزل تعمل بما يرويه[۱۱]، و أمثال ذلك منه كثير جداً. و إنّا الى الآن لم أجد أحداً من الأصحاب غير الشيخ فى هذا الكتاب يوثق على‌بن أبى حمزة أو يعمل بروايته إذا نفرد بها و خاصة روايته هذه، فإنّ العلة المذكورة فيها تفيد استحباب الغناء مطلقاً فى قرآن و غيره و لا يقول به أحد من أصحابنا المعتمدين عليهم.

فإن قلت: إنّ المحقق فى المعتبر بعد أن استدلّ على طهارة سور الجلّال برواية على‌بن أبى‌حمزة و عمار قال: «لا يقال: على‌بن أبى‌حمزة واقفى و عمار فطحى فلا يعمل

---

۱. د: ـ اشترط.

۲. د: يروى.

۳. ل: لاعلما.

۴. *رجال الطوسى*، ۴۰۱/ر(۵۸۸۶)۴.

۵. *الغيبة*، ص ۳۵۳.

۶. د: بكر.

۷. *عدة الاصول*، ۱۵۱/۱-۱۵۰.

۸. *الاستبصار*، ۲۷۶/۳/ر(۹۸۲)۲۴.

۹. د: الرياح.

۱۰. *الاستبصار*، ۳۷۲/۱/ر(۱۴۱۳)۸ (و هو ضعيف فاسد المذهب، لا يعمل على ما يختص بروايته).

۱۱. *عدةالاصول*، ۱۵۰/۱-۱۴۹ (لم يسمّ عنه بل ذكره فى الفطحية و غيرهم).

بروايتهما، لأنّا نقول: الوجه الذی لأجله عمل[۱] برواية الثقة قبول الأصحاب و انضمام القرائن[۲]، لأنّه لو لاذلك لمنع العقل فی العمل بخبر الثقة[۳] إذ لا قطع[۴] بقوله و هذا المعنى موجود هنا، فإنّ الأصحاب عملوا برواية هؤلاء هنا كما عملوا هناك[۵].» انتهى.

قلت: و فيه مع ما عرفته أنّ الأصحاب و منهم المحقق نفسه لم يعملوا برواية علی‌بن أبی‌حمزة هذه[۶] لتصريحهم بتحريم الغناء فعلاً و استماعاً مطلقاً وقع بشعر أم قرآن أو غيرهما، و لا قرينة هنا تدلّ على اعتبارها و لم يوثقه أحد من أرباب الرجال. أمّا الكشی فلأنّه ذكر أخباراً[۷] كثيرةً دالّةً على طعنه و لعنه و كذبه و اقتصر عليها[۸]. و أمّا ابن الغضائری[۹] فلأنّه بعد ما لعنه، رماه الى الوقف و شدة العداوة للمولى من بعد أبی ابراهيم عليهما السلام[۱۰]. و أمّا الشيخ الطوسی فلأنّه قال فی الفهرست: «علی‌بن أبی حمزة البطائنی[۱۱] واقفی المذهب، له أصل[۱۲]» ثم طرقه اليه و لم يزد عليه شيئاً. و كذلك النجاشی لم يوثقه بل اقتصر على مجرّد «أنّه أحد عمد[۱۳] الواقفة[۱۴].» و لعلّ نظر المحقق أيضاً على ما ذكره الشيخ فی العدّة، و قد عرفت ما فيه، بل نقول: إنّ العالمين بالأخبار الآحاد بعد اتفاقهم على أنّ الحديث الضعيف لا يثبت به حكم اختلفوا فی جواز العمل بالحسنة و الموثقة و غيرهما، فمنهم من اقتصر على العمل بالصحاح و لم يعمل بالحسان و الموثّقات، وإن اشتهرت و اعتضدت بغيرها فلم يبق فی المقام رواية صالحةً

---

۱. د: ـ عمل.
۲. فی المعتبر: القرينة.
۳. د: ـ قبول... بخبر الثقة.
۴. فی المعتبر: لا وثوق.
۵. ***المعتبر***، ۹۴/۱.
۶. د: هنا.
۷. د: اخبار.
۸. ***اختيار معرفة الرجال***، ۷۴۲/۲ هنا ايضا روايات دالة على معرفته بامامة أبی الحسن عليه السلام.
۹. د: العضائری.
۱۰. ***خلاصة الأقوال***، ۳۶۳ / تحت الرقم ۱.
۱۱. د: البطائی.
۱۲. ***الفهرست*** (للشيخ الطوسی)، ۱۶۱/ر(۴۱۸)۴۵.
۱۳. د: عمل.
۱۴. ***رجال النجاشی***، ۲۴۹/ر۶۵۶.

لأن يتمسّك بها إلّا رواية معاوية و هي قاصرة عن[1] الدلالة على جواز الغناء في القرآن و الأذكار و الدعاء و قابلة للتأويل، و يمكن أن يكون المراد بالترجيع الترديد في القراءة ليتمكّن القارئ من التدبّر و التفكّر فيها.

قال أمير المؤمنين ـ صلوات اللّه عليه: «لا خير في عبادة لا فقه فيها و لا قراءة لا تدبّر فيها، و إذا لم يتمكّن من التدبّر إلّا بالترديد فليردّد. قال: قام بناء رسول اللّه [صلى الله عليه وآله] فقام بآية يردّدها[2] «إن تعذّبهم فإنّهم عبادك و إن تغفر لهم فإنّك[3] أنت العزيز الحكيم»[4].[5]

و قال ابن الأثير في النهاية بعد أن نقل قراءة النبيّ صلى الله عليه وآله يوم الفتح: «أنّه كان يرجّع.» الترجيع: ترديد القراءة و منه ترجيع الأذان. و قيل هو تقارب[6] ضروب الحركات في الصوت و قد حكى عبداللّه‌بن مغفل ترجيعه بمد الصوت في القراءة نحو آءآءآء ـ قال: ـ و هذا[7] إنّما حصل منه ـ و اللّه أعلم ـ يوم الفتح لأنّه كان راكباً فجعلت الناقة تحركه و تنزيه فحدث الترجيع في صوته. و في حديث آخر «غير أنّه كان يرجّع»، و وجهه أنّه لم‌يكن حينئذ راكباً فلم يحدث في قراءته الترجيع[8].» انتهى. و إنّما أوّله في هذه الصورة الى ما أوّله اليه إمّا للجمع بين الخبرين أو لأنّ الترجيع و الغناء في القراءة فعل لغو و عمل لهو و مقام النبوى منزه[9] عنه و عن أمثاله، و هذا منه يدل على أنّه لا يقول بجواز الترجيع بهذا المعنى و اباحته في القراءة و سيأتي منه أصرح من ذلك.

---

۱. د: ـ عن.
۲. د: بنا رسول اللّه صلى الله عليه وآله و قال بانه يرددها.
۳. د: انك.
۴. المائدة/۱۱۸.
۵. *رسائل الشهيد الثاني*، ص ۱۳۷ (نقل هذه الرواية هكذا: و قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لا خير في عبادة لا فقه فيها و لا خير في قراءة لا تدبّر فيها و إذا لم يمكن التدبّر إلّا بالترديد فليردّد قال أبوذر ـ رضى اللّه عنه ـ قام رسول اللّه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة يردّد قوله تعالى: «إن تعذّبهم فإنّهم عبادك و إن تغفر لهم فإنّك أنت العزيز الحكيم»).
۶. د: تعارب.
۷. د: ـ هذا.
۸. *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ۲۰۲/۲.
۹. د: فنزه.

و نقل عن خلیل‌بن أحمد أنّه حمل الترجیع فی بعض روایات الأذان[۱] تارةً علی التکریر و الترديد و اُخری علی الصوت و رفعه[۲]. و یمکن اعتبار کلا المعنیین فی روایة أبی‌بصیر و ما شاکلها و کذلك یمکن حمل الصوت الحسن علی ما یقابل الصوت الخشن کما یشعر به روایة ابن سنان فإنّ کثیراً من اُمّة الاجابة لاجمال لهم و لا حافظة[۳] و لا صوت حسن إلّا بهذا المعنی و هذا لا یستلزم کونه علی حدّ الغناء، و کونه خلاف الظاهر لا یضرّ لقوّة المعارض الداعیة الی التأویل سنداً و دالةً، و لا سیّما إذا کان ما یقابله[۴] مصادماً لاجماع الطائفة.

و قال السیّد علی‌بن أحمد المدنی[۵] ـ قدس اللّه رمسه ـ فی شرحه علی الصحیفة الکاملة: «المراد بتحسین الصوت و ترجیعه و التغنّی به فی القرآن هو تجوید اللفظ و تقویم الحروف و حسن الأداء و تلطیف النطق بالحرف علی حال صیغته و کمال هیئته من غیر اسراف و لا تعسّف، و لا افراط و لا تکلف، و لا تمطیط له کما یفعله أهل الفسق و أرباب ألحان[۶] الموسیقیة فإنّ ذلك حرام یفسق به القارئ، و یأثم به المستمع[۷] باجماع المحققین[۸] و من ظنّ أو اعتقد غیرذلك[۹] فلیتّهم فهمه[۱۰]».

و قال خاتمة القرّاء شمس الدین‌بن[۱۱] الجزری[۱۲]: جرت سنّة اللّه تبارك و تعالی فیمن یقرأ القرآن متجوّداً[۱۳] مصحّحاً أن تلتذّ الاسماع بتلاوته و تخشع القلوب عند قراءته و لقد أدرکنا من شیوخنا من لیس له حسن صوت و لا دریة[۱۴] له[۱۵] بالألحان

---

۱. ل: اذان.
۲. لم أعثر علی المصدر.
۳. د: حافظ.
۴. ل: + و.
۵. ل: المذنی.
۶. ل، د: الالحان.
۷. ل: المستمتع.
۸. ل، د: + من الفریقین (نقل عبارة الریاض بالاختصار).
۹. ل، د: غیره.
۱۰. د: مهمّة.
۱۱. ل، د: ـ بن.
۱۲. د: الجزولی.
۱۳. ل، د: مجودا.
۱۴. ل: دربة.
۱۵. ل، د: ـ له.

إلّا أنّه كان جيّد الأداء قيماً[١] بالألفاظ فكان إذا قرأ اطرب المسامع و أخذ من القلوب بالمجامع[٢] و كان الخلق يجتمعون عليه و يزدحمون على الاستماع اليه امم من الخواص و العوام يشترك فى ذلك من يعرف العربى و من لم يعرفه[٣] من سائر الأنام مع تركهم جماعات من ذوى الأصوات الحسان[٤] عارفين بالمقامات و الألحان لخروجهم عن التجويد و الاتقان، و أخبرنى[٥] جماعة من شيوخى[٦] و غيرهم أخباراً بلغ[٧] التواتر عن شيخهم[٨] الامام تقى الدين محمّدبن الصانع المصرى ـ و كان استاذاً[٩] فى حسن الأداء و تجويد القراءة ـ أنّه قرأ يوماً فى صلاة الصبح «و تفقّد الطّير فقال مالى لا أرى الهدهد[١٠]» و كرّر هذه الآية فنزل طائر فوقع على رأس الشيخ يستمع[١١] قراءته حتّى اكملها[١٢] فنظروا اليه فإذاً هو هدهد[١٣].» انتهى.

[ايراد على قول السيّد ماجد القاسانى (البحرانى)]

و بما قرّرناه ظهر عدم وقع ما تفوّه به سيّدنا المدعو بماجد من أهل القاسان فى رسالة له[١٤] فى استحباب التلحين و التطريب[١٥] و التغنّى[١٦] و الترجيع بالقرآن، و لقد جاوز فيها طوره و لم يعرف قدره بنسبته فى مواضع منها علماؤنا من السلف الى الخلف جزاهم اللّه من الدين و أهله أفضل ما يستحقّون الى الجهل و الغفلة و النسيان، فرحم اللّه

١. د: فيما.
٢. د: بالحامع.
٣. ل، د: لا يعرفه.
٤. ل: الحسنات.
٥. ل: اخبربى.
٦. د: شيوخ.
٧. د: ابلغ.
٨. د: ـ عن شيخهم.
٩. ل: الاستاذ.
١٠. النمل/٢٠.
١١. ل: يستمتع.
١٢. د: اكلها.
١٣. *رياض السالكين*، ٤٠٤/٥.
١٤. د: ـ له.
١٥. د: التلخين و التطرب.
١٦. د: ـ و التغنى.

إمرءً[۱] عرف قدره و لم یتعدّ طوره، فمنها قوله بعد نقله حدیث[۲] أبی بصیر عن أبی جعفر الباقر ـ علیه صلوات اللّه الملك المنّان: «هذا صریح فی استحباب التغنّی بالقرآن بالمعنی اللّغوی، و تصریح بأنّ الصوت الحسن یشتمل علی الترجیع، و الصوت المشتمل علی الحسن و الترجیع مطرب بالضرورة فیکون الصوت الحسن غناءً بالمعنی اللّغوی إذ لا معنی له إلّا الصوت المرجّع المطرب، فهو علیه السلام أمر بالتغنی بالقرآن و لیت شعری أنّ المحرّمین کیف یسوغون لأنفسهم طرح أمثال هذا الحدیث و أیّ ضرورة دعتهم الیه، مع أنّه نصّ علی صحّة أکثرها بل بلغت حدّ التواتر بالمعنی و کیف غفلوا عن تفریع الصوت الحسن علی الترجیع بل عن تعلیل الترجیع بکون الصوت الحسن محبوباً للّه تعالی فی قوله علیه السلام حیث قال: «و رجّع بالقرآن صوتك فان اللّه یحبّ الصوت الحسن یرجّع به ترجیعاً.» فحکموا بأنّ الصوت الحسن صوت خال عن الترجیع فانتحله کلّ خلف عن سلف و لا یتدبّرون فی هذا الحدیث و أمثاله فیتفوّهون[۳] بما یشتهون و یتقوّلون[۴] علی اللّه و رسوله و هم لا یشعرون. و بالجملة قد ثبت بالدلیل العقلی و النقلی أنّ الصوت الحسن صوت مرجّع مطرب، و کلّ صوت کذلك فهو غناء لصدق حدّه علیه فی حاقّ ماهیته و صرف هویته[۵].» انتهی.

و ذلك لأنّ هذا الخبر و أمثاله لو کانت صحیحة[۶] غیر معارضة بأقوی منها و أکثر، و لا مخالفة لاجماع الامامیة و مذهب أهل البیت علیهم السلام المنقول عن جمّ غفیر من علمائنا الموثّقین المعتمدین علیهم، و لم یکن لها محمل صحیح کان لماذکره وجه فی الجملة و لیس فلیس و لذا أوجبوا طرحها تارةً لمعارضتها اجماع الطائفة و الأخبار الصحیحة

---

۱. د: اخر.
۲. ل: + الی.
۳. د: فیتعوّهون.
۴. د: یتعولون.
۵. *ایقاظ النائمین و ایعاظ الجاهلین*.
۶. ل: صححة.

المستفيضة مع كونها ضعيفة السند، و أوّلوها بأنّ الصوت الحسن صوت خال عن الترجيع فهم لا يقولون بما يشتهون و لا يحكمون بما لا يشعرون كلّا و حاشا، ثم كلّا و حاشا بل هذا الجاهل الغافل و المنهمك فى الباطل أولى بما نسبه اليهم كما لا يخفى على العاقل بعد نظرة[۱] فى كتبهم و تأمّله فى ما نسب اليهم من الرسائل و هو[۲] و إن كان سيّداً ماجداً إلّا أنّه لا وقوف له بالرجال و لا معرفة له بالأقوال و لقد كذّب و افترى و أضلّ و أغوى فى قوله، مع أنّه نص على صحّة أكثرها بل بلغ حدّ التواتر بالمعنى كيف[۳] لا و مرسلة محمّدبن أبىعمير الى رواية أبىبصير المذكورة فى الكافى فى الباب المذكور غير نقيّة[۴] الأسانيد و لا معتمد عليها و كذلك البواقى، لأنّ الحسنبن عبداللّه التّميمى غير مذكور فى كتب الرجال. و أباه و إن ذكر فيها و لكن مهملاً من غير مدح و لا قدح.

و دارمبن قبيضة[۵] بن نهشل بن مجمع أباالحسن التّميمى الدّارمى السّائح يروى[۶] عن الرضا عليه السلام ولكن لا يؤنس بحديثه و لا يوثق به على ما صرّح به ابن الغضائرى[۷].

و رواية سماعة مجهولة بالشيخ، و كذا الرواية المنقولة عن الفقيه المذكورة فيه فى باب حدّ شرب الخمر، و ماجاء به[۸] فى الغناء و الملاهى مجهولة و لميتعرّض لها فى مشيخته[۹].

و رواية موسىبن اكيل النّميرى[۱۰] على فرض اعتبارها لا تدلّ على المدّعى لأنّ قراءة القرآن و الدعاء بصوت حزين صاحبه لا تدل على جواز الغناء و الترجيع فيها، و

---

۱. ل: نظره.
۲. د: ـ و هو.
۳. د: + و.
۴. ل، د: تقية.
۵. د: قبيصة.
۶. د: + يروى.
۷. د: العضائرى.
۸. ل: ـ به.
۹. د: مسيخته.
۱۰. ل: النمرى.

إنّما تدل على اللين و الرقّة و التأثّر و التدبّر و الدمعة و الوجل و الخوف و حصول الخضوع و الخشوع و الضجيج و الأنين و التأوّه و ما شابه ذلك كما يحصل ذلك كثيراً فى حال الصّلاة و غيرها من دون سابقة غناء و فى رواية حفص اشعار بذلك.

و أمّا رواية عبداللّه‌بن جعفر الحميرى[۱] فى كتاب قرب الإسناد فمحمولة على[۲] التقية، بل أكثر تلك الأخبار محمول عليها[۳] لموافقته العامة فى تجويزهم الغناء مطلقاً، بل الشبابة و غيرها من آلات الملاهى، و لا سيّما فى الفطر و الأضحى[۴] و فى المشعر و المنى، و قد استمرّه و استقرّ[۵] ذلك فيهم كابراً عن كابر الى زماننا[۶] هذا. روى عروة عن عايشة: أنّ أبابكر دخل عليها[۷] و عندها جاريتان فى أيّام منى تدفقان و تضربان[۸]، و النّبىّ متغشّى[۹] بثوبه فانتهر هما أبوبكر فكشف النّبى [صلى الله عليه وآله] وجهه فقال: دعهما يا أبابكر فإنّها أيّام عيد، و تلك الأيّام أيّام منى[۱۰].

و عنه عن عايشة قالت: دخل على رسول اللّه [صلى الله عليه وآله] و عندى جاريتان تغنّيان بغناء بعاث[۱۱] فاضطجع على الفراش و حول وجهه و دخل أبوبكر فانتهرنى[۱۲] و قال مزمارة الشيطان عند رسول اللّه صلى الله عليه وآله[۱۳] فقال: دعهما فلمّا غفل غمزتهما[۱۴] فخرجتا[۱۵].

و روى الغزالى فى إحياء علوم الدين: «أنّ النبى كان جالساً و عنده[۱۶] جوار

۱. ل، د: الحمرى.
۲. ل و د: فمحولة فى.
۳. د: ـ فمحمول عليها.
۴. د: الاضح.
۵. د: قد استمروا مستقر.
۶. د: فيهم كما يرى ازماننا.
۷. ل، د: ـ عليها.
۸. ل، د: يدفقان و يضربان.
۹. ل، د: يتغشى.
۱۰. *صحيح البخارى*، ۱۱/۲ و ۱۶۱/۴.
۱۱. ل، د: يعاب.
۱۲. د: فانتهى.
۱۳. ل، د: النبى.
۱۴. ل: دعها غفل غمزتهماه.
۱۵. *صحيح البخارى*، ۲/۳-۲ و ۲۲۸/۳.
۱۶. ل: عند.

يغنّين[١] و يلعبن[٢] فجاء عمر فاستأذن فقال النبى [صلى الله عليه وآله] للجوارى اسكتن فسكتن[٣] فدخل عمر فقضى حاجته ثم خرج، فقال لهنّ عدن فعدن الى الغناء فقلن يا رسول اللّه من هذا الذى كلّما جاء قلت: اسكتن و كلّما خرج، قلت: عدن الى الغناء؟!

فقال: هذا رجل لا يؤثر سماع الباطل[۴].

و كيف يحلّ لهؤلاء القوم رواية أمثال ذلك عن النّبى صلى الله عليه وآله؟! أيرون أنّ عمر أشرف من النّبى صلى الله عليه وآله حيث لا يؤثر سماع الباطل و النّبى يؤثره؟ فبئس[۵] الأُمّة امّةً يعتقدون فى نبيّهم[۶] بأمثال ذلك، و اشهد باللّه أنّ هذه و أمثالها ممّا وضعوا ليفسدوا به الاسلام و ينصروا به فدهبهم!

و قد قيل: إنّ الزّنادقة وضعت على رسول اللّه أربعة عشر ألف حديث. و قيل: إنّ رجلاً[٧] من الخوارج رجع عن بدعته فجعل يقول: انظروا هذا الحديث عمّن تأخذونه فإنّا كنّا إذا رأينا رأياً جعلنا له حديثاً، و كذا الحال فيما نقله فى مجمع البيان فإنّه مع كونه عامياً لا يعبأ[٨] به و لا بأمثاله، و ذلك لأنّ من رجاله سعدبن أبى[٩] وقاص و قد روى أبوعمرو الكشى باسناده الى أبى عبداللّه الصادق عليه السلام عن آبائه قال: كتب علىّ عليه السلام الى والى المدينة: لا تعطين سعداً و لا ابن عمر من الفىء شيئاً[١٠]. و هذا يدل على كونه رديئاً خبيثاً[١١] غيرمعتقد بأنّ عليّاً عليه السلام هو الخليفة بعد النّبى، و يجب اتّباعه و المقاتلة مع عدوّه، و الشهود معه فى مشاهده، و التزام ملازمته، بل نقول ما نقل عنه مؤيّد لكون هذه

١. د: تعبيين؛ ل: يعنين.
٢. د: بعلبن.
٣. د: فاسكتن.
۴. ما وجدته فى الإحياء و لا فى كتاب آخر إلّا فى الطرائف للسيّدبن طاووس، ص ۳۶۴.
۵. ل: فيئس.
۶. ل: نيهم.
٧. د: اجلا.
٨. د: يعبأ.
٩. د: ـ ابى.
١٠. *اختيار معرفة الرجال*، ١٩٧/١، ر ٨٢.
١١. د: ردّ باخنيا.

الأخبار الواردة فی طریقنا محمولة علی التقیة، محمول علی ما فهم منه بعضهم حیث قال: تغنّوا به بمعنی استغنوا به.

و یؤیّده ما ورد فی الخبر عن سید البشر أنّه قال: القرآن غنی لا غنی دونه و لا فقر بعده[۱]. کذا[۲] فی جامع الأخبار[۳]. و حمله علی ما حمله علیه الأکثر مرجوح و إلّا فیفید وجوب التغنّی بالقرآن لمکان قوله: «فلیس منّا» أی من امّتنا! و لا قائل به إلّا أن یقال[۴]: المراد أنّه لیس من خاصتنا و بطانتنا[۵]، فحینئذ یفید استحبابه به مع احتمال کونه و کون أمثاله منسوخة بما دل علی ذمّ التغنّی بالقرآن.

و بالجملة هذه الأخبار بعضها لا دلالة له[۶] علی المدعی، و بعضها مرسل و المراسیل مطلقاً حتی مراسیل محمّدبن أبی عمیر لا وثوق بها، و لا اعتماد علیها کما هو التحقیق ـ و قد فصّله شهید الثانی فی الدرایة ـ و بعضها کروایة وقوف السقّائین مجهول مروی عن علی‌بن عقبة، عن رجل، عن أبی عبدالله علیه السلام، و من رجالها سهل‌بن زیاد و ضعفه مشهور. و کذا[۷] روایة حسن صوت الأنبیاء علیهم السلام مجهولة مرویة عن علی‌بن اسماعیل المیثمی، عن رجل، عنه علیه السلام، و من رجالها سهل‌بن زیاد و السکونی و ضعفه أیضاً مشهور! و بعضها کروایة النوفلی ضعیف لأنّ من رجالها سهل‌بن زیاد الآدمی[۸] الرازی و کان ضعیفاً جدّاً، فاسد المذهب و الروایة لغلوّه، و روایته[۹] المراسیل و اعتماده علی المجاهیل. و محمدبن الحسن‌بن شمون البغدادی و کان واقفاً ثم غلا، ضعیف جدّاً، فاسد المذهب، متهافت، لا یلتفت الیه و لا[۱۰] الی مصنفاته و سائر ما

---

۱. *المعجم الکبیر*، ۲۵۵/۱، ر ۷۳۸.
۲. د: ـ کذا.
۳. *جامع الأخبار*، ص ۵۷.
۴. د: یقرأ.
۵. د: بطانفتنا.
۶. د: ـ له.
۷. د: کذلك.
۸. د: الاومی.
۹. ل: روایة.
۱۰. ل: ـ لا.

ينسب اليه كما نصّ عليه الشيخان الفاضلان ابن الغضائرى[۱] و النجاشى[۲]. و كذا روايات ابن سنان الاولى و الثّالثة و الرّابعة ضعيفة السند أو مجهولة، لأنّ من رجالها على‌بن معبد البغدادى و هو مهمل و عبداللّه‌بن القاسم و هو كذّاب، غافل، متهافت، لا خير فيه، و لايعتدّ بروايته. و كذا روايته الأخيرة و الرواية الأولى لأبى بصير[۳] ضعيفتان و قد مرّ حال بعضها و سيأتى حال بعض آخر. و على تقدير قوّة بعضها أو صحته فمحمول[۴] على التقية لمطابقة العامة فإنّ لهم اليه ميلاً عظيماً.

و استدلال الشافعى برواية ابن عمر على اباحة سماع الشبابة مشهور[۵] و فى كتبهم مذكور و بهذا التقرير ظهر عدم فائدة ما أفاده الفاضل المعاصر السيّد محمّد المدعو بماجد فى رسالت المذكورة بعد نقل نبذة من الأخبار المسفورة المنقولة من الكافى بقوله: «انظروا معاشر العقلاء الى هذه الاحاديث المفيدة لتأكد استحباب قراءة القرآن بالصوت الحسن، ثم انظروا الى وصف حسن صوت الامام من وقوف السقّائين و صعق المارّة، و اسماع رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله من خلفه بقدر طاقتهم لا ما فى قدرته لئلّا يهلكوا من فرط حسنه، ثم تأمّلوا بعين الانصاف و تجنّبوا عن التعصّب و الاعتساف أنّه هل يمكن أن يكون صوت بالغاً فى الحسن و البهاء حدّاً يصعق السامعين و هو على استقامته من غير ترجيع و إلّا فلِمَ لم يكن حال[۶] محاورته و تكلّمه علیه‌السلام كذلك؟! و هل يمكن أن يدّعى أحد أنّ تكلّمه علیه‌السلام كان مصعقاً، و هل ورد أنّه علیه‌السلام كان يتكلّم بالصوت الحسن؟ و ما ذلك إلّا لأنّ التكلّم يكون على الاستقامة و القراءة على الترجيع و إلّا فما الفرق؟! فقد ثبت أنّ الرسول و الأئمّة كانوا يقرؤون القرآن بالصوت الحسن المترجّع[۷].

---

۱. د: القضايرى.

۲. *رجال النجاشى*، ۳۳۵/ر۸۹۹.

۳. د: لا يقرأ هذا اللفظ.

۴. د: ـ فمحمول.

۵. د: مسهور.

۶. د: ـ حال.

۷. *ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين*.

و ذلك لأنّ الاستدلال بخبر على مطلب إنّما يصح على تقدير صحته و ثبوته عن المعصوم [عليه السلام] و هذه الأخبار لم يثبت استنادها اليه فكيف يستدل بها عليه و يجزم بأنّ الرسول و الأئمة عليهم السلام كانوا يقرؤون القرآن بالصوت الحسن المترجّع؟ و هل هذا إلّا التفوّه بالإشتهاء و التقوّل على اللّه و رسوله و الأئمّة النّجباء ـ عليهم صلوات اللّه ـ مادامت الأرض و السّماء؟! و هو ينسب ذلك من حيث لا يشعر الى غيره من العلماء و نعم ما قيل فی المشهور بين الجمهور: ثبّت العرش[۱] ثم انقش.

و يمكن أن يقال: إنّ التحزّن و التلذّذ الحاصلين من الصوت الحسن الموجب للصعق بإقبال النفس عليه و توجّهها بشراشرها[۲] اليه لاعجابها به و ذهولها[۳] عن استعمال القوى الحيوانية فی أعراضها الخاصّة، و عنه العبارة بالصعقة و الغشية[۴] لا يدل على الترجيع و التطريب بل على رخامته و رقّته و خلوصه و صفائه، فإنّ قراءة كثير من ذوی الأصوات الحسان[۵] و إن لم تكن لهم دربة بالمقامات و الألحان تطرب المسامع و تأخذ من القلوب بالمجامع[۶] حتى تكاد تسلب العقول و تدهش بتأثيرها الفحول على أنّ من الناس من يصعق[۷] و تظهر له الغشية و البكاء عند قراءة القرآن بمجرّدها من دون ذلك ففی الكافی: عن جابر، عن أبی جعفر عليه السلام قال: قلت: إنّ قوماً إذا ذكروا شيئاً من القرآن أو حدثوا به صعق أحدهم حتى ترى[۸] أنّ أحدهم لو قطّعت يداه أو رجلاه لم يشعر بذلك؟

فقال: سبحان اللّه ذلك[۹] من الشيطان ما بهذا نعتوا[۱۰] إنّما هو اللّين و الرقّة و

---

۱. ل: ـ العرش.
۲. د: توجها يشيراشرها.
۳. ل: فهو لها.
۴. د: بالضعفة و النسيّة.
۵. د: الحان.
۶. د: بالجامع.
۷. د: تصعق.
۸. فی الكافی: يری.
۹. فی الكافی: ذاك.
۱۰. ل، د: بعثوا.

الدمعة و الوجل[١]. هذا، و يصدق ما قلناه من التقية ما فى عيون الأخبار بإسناده الى محمّدبن أبى عبادة[٢] و كان مشتهراً بالسماع[٣] و بشرب النبيذ قال: سألت الرضا عليه السلام عن السماع؟

فقال: لأهل الحجاز رأى فيه[۴] و هو فى حيّز الباطل و اللّهو، أما سمعت اللّه عزّوجلّ يقول: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[۵].»[۶]

و فى كتاب قوة القلوب لأبى طالب المكّى فى مقام الاستدلال على جواز الغناء: «و لم يزل الحجازيون عندنا بمكة يستمعون الغناء فى أفضل الأيّام فى السنة و هى الأيّام المعدودات التى أمر اللّه عباده فيها بذكره و كان لعطاجاريتان تلحّنان و كان اخوانه يستمعون اليهما[٧] قال: و لم يزل أهل المدينة مواطنين لأهل مكة على السماع الى زماننا هذا فإنّا أدركنا أبا مروان القاضى و له جوار يسمعن التلحين و قد أعدّهنّ للمتصوّفين[٨].» فبمقتضى قواعد الأصحاب حيث صرّحوا بأنّ أحد الخبرين إذا كان مخالفاً لأهل الخلاف و الآخر موافقاً لهم يرجّح المخالف لاحتمال التقية فى الموافق على ما هو المعلوم من أحوال الأئمة عليهم السلام و قد أخذوا ذلك من مقبولة عمربن حنظلة حيث قال جعلت فداك وجدنا أحد: الخبرين موافقاً للعامة والآخر مخالفاً لها[٩] بأىّ الخبرين يؤخذ؟

قال: بما يخالف العامة فإنّ فيه الرشاد[١٠].

و رواية على‌بن أسباط قال: قلت للرضا عليه السلام: يحدث أمر لا أجد بدّاً من معرفته و ليس

---

١. *الكافى*، ۶١۶/٢/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ٢١٣/۶/ر(٧٧۶١)١.

٢. د: عبيدة.

٣. د: بالسماء.

۴. د: منه.

۵. الفرقان/٧٢.

۶. *عيون أخبار الرضا*، ١٣۵/١/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٨/١٧/ر(٢٢۶١٢)١٩.

٧. د: اليها.

٨. *قوة القلوب*، ١٢٠/٢ (لم يوجد بعض عباراته فى الكتاب كأنّه استفاد من نسخة اخرى).

٩. د: الاخرى لقالها.

١٠. *من لا يحضره الفقيه*، ١١/٣.

فی البلد الذی أنا فیه أحد[۱] استفتیه من موالیك؟

قال: فقال:[۲] إئت فقیه[۳] البلد فاستفته[۴] فی أمرك[۵] فإذا أفتاك[۶] بشیء فخذ بخلافه فإنّ الحق بخلافه[۷].

کذا فی عیون الأخبار بإسناده الیه وجب الأخذ بما یخالفهم[۸] و من هناتری الشیخ یقول: «إذا تساوت الروایتان فی العدالة و العدد عمل بأبعدهما من قول العامة[۹]»، و مع ذلك فهو معارض بأقوی منه و أکثر و موافق للأصل و ما یخالفه مخالف له فالترجیح معه کما ثبت فی الاصول، و الحقّ أنّ موافقة أحد الخبرین للأصل کما أشار الیه صاحب الکفایة فی کلامه السالف و مخالفة[۱۰] الاخر له کما أومأنا الیه آنفاً لیس شیء منهما[۱۱] ممّا یوجب[۱۲] ترجیح أحدهما علی الآخر کما صرّح به المحقق بعد نقله القولین و حاصل الحجتین، لأنّ حجة[۱۳] کلّ من الطرفین لا تخلو عن شوب شبهة[۱۴] بل الصواب أن یقال: إن کان الخبران عن[۱۵] النبیّ صلی الله علیه وآله و علم التاریخ کان المتأخّر أولی، طابق الأصل أم خالف، و مع جهل التاریخ وجب التوقّف لأنّه کما یحتمل أن یکون أحدهما ناسخاً یحتمل أن یکون منسوخاً.

و إن کان عن الأئمة علیهم السلام وجب القول بالتخییر علم التاریخ أو[۱۶] لم یعلم، إذ الترجیح

---

۱. د: ـ احد.
۲. د: + و.
۳. د: ففیه.
۴. ل: استفته.
۵. ل، د: ـ فی امرك.
۶. د: افناك.
۷. *عیون أخبار الرضا*، ۲۴۸/۲/ر۱۰؛ *وسائل الشیعه*، ۱۱۵/۲۷/ر(۳۳۳۵۶)۲۳.
۸. لم یعلم لماذا قال المؤلف هذه العبارة.
۹. *معارج الاصول*، ص ۱۵۶، و فی عدةالاصول، ۱۴۸/۱ (باختلاف بعض الفاظه).
۱۰. د: مخالفته.
۱۱. د: منها.
۱۲. د: منها.
۱۳. د: حجته.
۱۴. د: شبهته.
۱۵. د: من.
۱۶. د: أم.

هنا مفقود[۱] و النسخ لا يكون بعد النّبى، نعم فيما نحن فيه ثبت الترجيح من وجوه آخر كما تعرفت و ستعرف نمطاً[۲] آخر، و مع ذلك فهو مخالف لاجماع الخاصة كما نقله العلّامة و كفى به ناقلاً فظهر بما قرّرناه أنّ هذه الأخبار عندهم إمّا مردودة لضعفها و شذوذ ماصحّ منها مع معارضته[۳] بأقوى منه و مخالفته اجماعهم، أو محمولة على التقية لموافقتها من خالفهم. و كلام العلّامة زيد[۴] قدره[۵] فى بعض فوائده حيث قال: لا يجوز سماع الغناء سواء كان بشبابة أم لا،و سواء كان فيه هجاء مسلم أو تشبيب بإمرأة معيّنة[۶] أو لا، و لا[۷] رخصة[۸] فى شىء من ذلك عند الامامية، و كذا غناء الانسان لنفسه بغير خلاف بين الامامية[۹]، لا يخلو عن اشعار واضح بل تصريح بذلك.

[ردّ قول المحقق السبزوارى بأنّ الصوت الطيّب مذكّرة للآخرة]

ثمّ إنّ القول: «بأنّ الأصوات الطيّبة مذكّرة للآخرة و[۱۰] مهيّجة للأشواق الى العالم الأعلى» قول شعرىّ خيالىّ خال عن التحصيل يزعمه شرذمة من المتصوّفين فإنّهم يزعمون أنّ استماع المعارف و الكلمات الحقّة[۱۱] من القرآن و التوحيد نظماً و نثراً مع الصوت الحسن و الترجيع يوجب الشوق الى العمل و لقاء اللّه و الحزن و الدمع لأنّه تارةً يثير شوقاً الى لقاء اللّه[۱۲] و قربه[۱۳] و الشوق حارّ، و تارةً يثير حزناً على مافات[۱۴] من الأوقات بغير الاشتغال باللّه و الحزن حار، و تارةً يثير ندماً بالثرايات[۱۵]

---

۱. د: مفقود.
۲. د: نطا.
۳. د: معارصة؛ ل: معارضة.
۴. د: ـ زيد.
۵. د: قد.
۶. د: ففيه.
۷. د: ـ لا.
۸. ل: رخصته.
۹. ما وجدت المصدر لكن نقل مثله فى تعليقات على اجوبة المسائل المهنّائيّة، ص ۲۶.
۱۰. د: ـ و.
۱۱. د: المحضة.
۱۲. د: لفاء اللّه.
۱۳. د: قويّه.
۱۴. د: مامات.
۱۵. ل: بالثرلاث.

الغير اللائقة بأرباب علوّ الهمّة و الندم حارّ[۱] فإذا أثار السماع هذه الصفات من صاحب قلب مملوّ ببرد[۲] اليقين أبكى و أدمع لأنّ الحراة و البرودة إذا اصطدما عصرا ماءً فإذا ألم و نزل السماع بالقلب يخفّ إلمامه و نزوله فيظهر أثره فی الجسد و يقشعرّ منه الجلد[۳].

قالوا: للباكين عند السماع مواجيد[۴] مختلفة، فمنهم من يبكی خوفاً من اللّه إمّا من فراقه[۵] و إمّا من عذابه، و منهم من يبكی شوقاً الی اللّه، و منهم من يبكی فرحاً باللّه[۶].

و منهم من يقول: إنّه تعالی لمّا كاشف قوماً فی حال خطابه بقوله: «ألست بربّكم[۷]» بجماله و طرحهم فی هيجان[۸] حبّه و شوقه فإذا سمعوا اليوم سماعاً تجدّد لهم تلك الأحوال و الإنزعاج الّذی[۹] يظهر منهم لتذكر ما سلف لهم من العهد المتقدّم.

و منهم من يقول: إنّ الألحان و الأصوات الطيّبة ممّا[۱۰] يستعان به علی الرياضات و المجاهدات و ذلك لأنّ النفس تقبل عليها لإعجابها بالتأليفات[۱۱] المتّفقة و النسب[۱۲] المنتظمة الواقعة فی الصوت الّذی هو مادة النطق[۱۳] فتذهل عن استعمال القوی الحيوانية فی أغراضها[۱۴] الخاصة، فتشيعهما[۱۵] تلك القوی و حينئذ تكون الألحان مستحذمة[۱۶] لها، و لأنّها توقع الكلام المقارن لها موقع القبول من الأوهام[۱۷] لاشتمالها علی المحاكات[۱۸] التی تميل النفس بالطبع إليها. فإذا[۱۹] كان ذلك الكلام

---

۱. ل: حارا.
۲. ل: برد.
۳. د: الجلود المجلد.
۴. د: مواحيد.
۵. د: ـ إمّا من فراقه.
۶. د: فرجاً الی اللّه.
۷. الأعراف/۱۷۲.
۸. د: طرحه فی مسيحان.
۹. د: ان.
۱۰. د: مماما.
۱۱. د: بالتاليفات.
۱۲. د: المتفقهة و النسبة.
۱۳. د: المنطق.
۱۴. ل، د: اعراضها.
۱۵. د: تتشيعها.
۱۶. د: متحدته.
۱۷. د: ـ من الأوهام.
۱۸. د: محالات.
۱۹. د: ـ إذا.

واعظاً على طلب الكمال صارت[۱] النفس متنبّهة[۲] لما ينبغى أن تفعل فغلبت القوى الشاغلة إيّاها و طوعتها، و لا سيّما إذا اقرنت[۳] الألحان بكون المغنّى زكياً و اللّفظ مستحسناً واضح الدلالة على الكمال المقصود.

و النغمة[۴] رخيمة رقيقة فإنّ لين الصوت يفيد النفس هيئة تعدّها[۵] نحو المسامحة فى القبول و شدّته تفيدها[۶] هيئة تعدّها نحو الامتناع عن القبول و كذلك للنغمات تأثيرات مختلفة فى النفس[۷]، مناسب كلّ صنف منها صنفاً من الهيئات النفسانية و الأطبّاء و الخطباء يستعملونها[۸] فى معالجات الأمراض النفسانية و فى ايقاع الاقناعات المطلوبة بحسب تلك المناسبات[۹].

فقد يسكن الغضب بنقر أوتار الملاهى المسماة بالپردة[۱۰] البوسليكية[۱۱] و الپردة[۱۲] النيشابوريّة و يعالج الخوف و الغمّ بنقر الأوتار فى الطريقة المسمّاة بالپردة[۱۳] الحسينيّة و هكذا.

و لا يخفى ما فى هذه كلّها، فإنّ بعضها كبقاء لذة الخطاب الموجب لتغير الحال و الإنزعاج و البكاء عند سماع أبيات الغزل[۱۴] المقولة فى المراد على كراسيهم خربها اللّه و مراقصهم[۱۵] عطّلها اللّه فى أذانهم الى الآن هذيان[۱۶] أقبح ممّا اعتمدوا عليه حال السماع من الرقص و التصفيق بالأيدى الّذى نهى اللّه عنه فى كتابه العزيز!

---

۱. د: ـ صارت.
۲. د: منتبهة.
۳. د: اقتلنت.
۴. ل: النعمة.
۵. د: تعددها.
۶. د: يفيدها.
۷. ل: انفس.
۸. د: يستعحلونها.
۹. ***الاشارات و التنبيهات***، ۳/۲۸۳-۲۸۲.
۱۰. د: بالبلدة.
۱۱. د: البلوسليكية؛ ل: البلوسليكية.
۱۲. د: البردة.
۱۳. د: البردة.
۱۴. د: ـ الغزل.
۱۵. د: مرافقيها.
۱۶. د: الا الاهذيان.

و بعضها[۱] کالألحان المورثة[۲] لذهول النفس عن استعمال القوی من مقولة دفع الفاسد[۳] بالأفسد أو بما یساویه فی المفسدة لأنّ تلك الألحان علی تقدیر أنّها توجب الذهول إلّا أنّها بسماعها إیّاها و تلذّذها بها و التفاتها الی ما فیها من النغمات و الترنّمات تذهل عن الاقبال الی العالم الأعلی، و تمیل بالطبع الی الألحان الحاکیة و الی ما فیها من الامور اللاهیة بل تکون أمرها مقصوراً[۴] علی الطرب و اللذّة الحاصلین من السماع و نحوه و لذا یسمّی[۵] باللّهو و اللازم منه مشایعة[۶] تلك القوی و مطاوعتها إیّاها الی ذلك لا الی التجانب[۷] عن دار الغرور و الترقّی الی عالم النور کما توجّه الیه المنظور.

و بعضها کاستماع الکلمات المنظومة و المنثورة المقترنة بالأصوات الطیّبة المورثة علی زعمهم لإثارة الأشواق[۸] الی العمل و لقاء اللّه تعالی کلمات مموّهات، و عبارات مزیّنات لا محصّل لها إذ من البین أنّ ملکة الاتصال و الإنتساب[۹] الی عالم الملکوت و هیجان الشوق الی لقاء اللّه ذی[۱۰] الفرّو الجبروت إنّما تحصل[۱۱] بالمداومة علی النظر و التفکر و بملازمة الطاعات و العبادات أعنی باستعمال قوّتی النظریّة و العملیّة، جوعوا أنفسکم و أعطشوا أکبادکم و ألبسوا جلباب الحزن لعلّکم ترون اللّـه فـی قـلوبکم لا باستعمال[۱۲] آلة السّمع فی سماع الأصوات الطیّبة فإنّها تفید[۱۳] أوّلاً و بالذات لذّةً جسمانیةً موضوعها السمع، ثم تتأثّر[۱۴] عنها النفس ثـانیاً[۱۵] و بـالعرض بـواسـطة العلاقة، فإن أورثها ذلك لهواً کما أورث لذّةً فهو حرام و إلّا فلا، و منه یعلم أنّ نزاعه مع

---

۱. د: + لا.
۲. د: الموجبة.
۳. ل، د: الفساد.
۴. د: ـ مقصورا.
۵. د: سمی.
۶. د: شایعة.
۷. د: التحایب.
۸. د: لاشواق.
۹. د: الانتساب.
۱۰. د: و.
۱۱. د: یحصل.
۱۲. د: بالإستعمال.
۱۳. د: ـ فإنّها تفید.
۱۴. د: تناز.
۱۵. د: ـ ثانیاً.

العلّامة[١] و غيره ممّا لا محلّ له فإنّه يعلّل تحريم الغناء ببعض الامور المحرّمة[٢] كآلاتها و غيره، و يقول: «إنّ فى تلك الأخبار الدّالة على منع الغناء إشعار بكونه لهواً باطلاً»، و هذا بعينه ما يقوله العلّامة فإنّه فى بعض فوائده فسرّ الغناء بمدّ الصوت المشتمل على التّرجيع المطرب[٣] الموجب للذّة الانسان و لهوه، ثم قال: «فلو فرض عدم لذّته بما يسمعه من ذلك الصوت لا يكون فرق بينه و بين نعيق[٤] الغراب و شبهه[٥] من الأصوات الّتى لا توجب لذّةً و لا لهواً عملاً بالدوران[٦]» هذا.

ثمّ إنّه‌ﻗﺪﺱﺳﺮﻩ بعد اعترافه باشعار الأخبار الكثيرة الدالة على منع الغناء بكونه[٧] لهواً باطلاً منع صدق ذلك فى القرآن و الدعاء، و هو عجيب. فإنّ الغناء لمّا كان لهواً باطلاً لاتتفاوت فيه الحال، استعمل فى نظم أو نثر غير القرآن و الدعوات و الأذكار، أم استعمل فيها، بل استعماله فيها يكون أقبح و أبطل، و السند المذكور فيها مشترك إذ إستماع المعارف الحقة المقولة فى التّوحيد و النبوّة و الإمامة و غيرهم[٨] نظماً و نثراً المقترنة بالأصوات الطيّبة بذكر الآخرة و يهيّج[٩] الشوق الى العالم الأعلى كما يقول به الصوفية، و قد مرّ اليه الإيماء. و لعلّه وافقهم فى ذلك كلّه و هو الظاهر من سياق كلامه فحاصله يؤوّل[١٠] الى أنّ الممنوع من الغناء ما يكون لهواً باطلاً أو مقترناً بالملاهى، و أمّا ما ليس كذلك كالمذكّر و المهيّج فليس بممنوع منه، و فيه ما سبق و سيأتى نحو آخر.

---

١. د: العلاقة.
٢. لا تكاد تقرأ هذه الكلمة فى د.
٣. د: ـ المطرب.
٤. د: أن ينعق.
٥. ل: سبهه.
٦. لم أعثر على المصدر.
٧. د: لما كان.
٨. ل، د: غيرهما.
٩. د: الآخر و نهج.
١٠. ل، د: يؤل (فى موارد اخرى حرر هكذا).

[عدم ثبوت فضل تغنّی القرآن بعد تعارض الأخبار]

و أمّا ما قال من التعارض بين خصوص أخبار الغناء و عموم أخبار فضل قراءة القرآن و الدعاء، ثمّ تأييدها بموافقتها[١] للأصل فمندفع بأن لا تعارض[٢] بين الخاصّ و العامّ، و لا بين ما يفيد[٣] التأسيس و ما يفيد التأكيد. و قد تعرفت الحال و حاصل المقال فتذكّر ثم تفكّر فيما فی جمعه بين هذه الأخبار.

فإنّ الوجه الأوّل مع تكلّفه، بل تعسّفه ـ لأنّ الأخبار الكثيرة الدالة على تحريم الغناء عموماً، و خصوص مادلّ على ذمّ التغنی بالقرآن معتضده بعمل جلّ السّلف و كلّ الخلف[۴] فيرجّح على ما يدلّ على جواز التغنی به، لأنّه ـ مع كونه مدخولاً بحسب السند ـ متروک عندهم لما عرفت و ستعرف أيضاً. و قد تقرّر فی الاصول أنّ الكثرة أمارة الرجحان، و العمل بالرّاجح واجب على أنّ ذكر العام و ارادة الخاص مجاز، لابدّ له من قرنية صارفة، و لا قرنية هنا صالحة لصرفه عن حقيقته الى المجاز، إذ الأخبار الضعيفة الموافقة للعامة المخالفة للخاصّة و اجماع الإمامية المحمولة على التقيّة الغير الناصّة بالباب، القابلة للتأويل، المعارضة بأقوى منها و أكثر غير صالحة لذلک التخصيص و الصرف عن الحقيقة الى المجاز، و إنّما قلنا أكثر السلف بناءً على ما فهمه من كلام الفقيه و المرتضى و الطبرسی ـ رحمهم اللّه ـ و إلّا فكلّهم متّفقون على تحريمه مطلقاً إلّا ما استثنى فی محلّه بدليل[۵]، و لا يظهر منهم مخالف فی ذلک، بل صرّح جماعة بنقل الاجماع كالشّيخ فی الخلاف و ابن ادريس فی السرائر و العلّامة فی بعض فوائده كما مرّ بقوله: «بغير خلاف بين الإمامية» و هو صريح كلام الشهيد الثانی حيث قال: «الغناء عند

---

١. د: بموانقنها.
٢. ل: بأن التعارض.
٣. ل: يقيد.
۴. ل: كلا تخلف.
۵. د: بدليل.

الأصحاب محرّم سواء وقع بمجرد الصوت أم انضم اليه آلة من آلاته، و لا فرق فيه بين وقوعه بشعر و قرآن و غيرهما[۱]»[۲] ـ لا تؤيّده[۳] رواية ابن سنان المذكورة فى الكافى المروية عن الصادق، عن جدّه رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله لأنّ اللّحن فى صدر الخبر فسّر بصوت العرب و هو أعمّ من الغناء و فى عجزه بالترجيع و الغناء و له معان كثيرة مذكورة فى نهاية ابن الأثير، و لأنّها ضعيفة و موافقة للعامة و قد نقلها ابن الأثير فى النّهاية هكذا: «إقرؤوا القرآن بلحون العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون أهل العشق و لحون[۴] أهل الكتابين. ثمّ قال: و يشبه أن يكون أراد هذا الّذى يفعله قرّاء[۵] الزمان من اللّحون الّتى يقرؤون بها النظائر فى المحافل، فإنّ اليهود و النصارى يقرؤون كتبهم نحواً من ذلك[۶]».

و قال بعض المحققين: هذا الحديث يدلّ على أنّ الغناء يحصل بترجيع القرآن على نحو المتعارف الآن، و يدلّ على تفسير الغناء بالترجيع المطرب.

و فيه من الذمّ و الزجر على أبلغ وجه و أكمله ما لا يخفى على من عقله، و هل سمعت أنّ أحداً يقرأ القرآن لاعباً بالملاهى و العود و الطنبور و نحوها حتى يخصّ الغناء بمثل ذلك، و يسهل طريق سماع ما صار متعارفاً بعد ما ظهر أنّه غناء لصدق الغناء عليه، و هل لذلك وجه غير إجابة الشيطان و اعتبار ذلك حتى خفّ قبحه[۷] كما هو شأن كلّ ما يعتاد[۸] الناس و قدسرى ذلك من صوفية المخالفين و ملاحدتهم ميلاً الى طريقتهم و كراهة لما ورد فى طرقنا من النهى عنه و قد خص المحرم منهم كالغزالى و أضرابه بما

---

۱. د: غيرها.
۲. *مسالك الأفهام*، ۱۸۰/۱۴-۱۷۹.
۳. ل: لا يؤيده (هذا خبر «إنّ الوجه الأوّل»).
۴. ل، د: ـ لحون.
۵. د: قراءة.
۶. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۲۴۳/۴-۲۴۲.
۷. د: قبحه.
۸. د: يعتاده.

یقع فی مجالس الشراب و الفسق، فقلّده من أحسن الظن به مع استلزامه إساءة الظن بالأئمّة و علماء الشیعة؟!

فالغناء[۱] إن کان هو الترجیع الّذی ذکره علماؤنا فهو صادق علی مثل ذلک، و إن کان راجعاً الی العرف کما قیل أیضاً فإنّه یستفاد کون هذا غناءً من العرف فی بلاد العرب، و قد ذکر الصوفیة فی أسباب الجذبة[۲] الّتی تحصل للمرید ملازمة سماع الغناء علی غیر ماخصّه، و لا کلام فی ذلک مع الصوفی المخالف، بل مع من هو علی ظاهر هذا المذهب،و لا مفرّ له من القول بتحریم الغناء حیث ما صدق عدا ما استثنی لا طلاق دلیله و عمومه، فإن قبلت العرف فقد اعترفوا أنّه الغناء، و إن رجعت الی الترجیع فکونه کذلک بدیهی و فهم لفظ المحرّم من لفظ الألحان فی هذا الحدیث من ضیق الطعن[۳] عن معرفة مواقع الألفاظ و مقامات استعمالها لتألّف[۴] طبیعة[۵] أهل الغناء بکون مثل النغمة و الألحان ینصرف الی المعنی المتعارف بینهم، و إلّا فالألحان و النغمات و الأصوات معانیها متقاربة تصدق مع الغناء و غیره و الکلام فی لحن یصدق علیه الغناء أو لا یصدق، و ممّا ینبّه[۶] علی ذلک التعبیر بألحان العرب و لحون أهل الفسق و تحریم الغناء ممّا لا خلاف فیه بین الإمامیة، و هو ثابت بالکتاب و السنة، فمن دفع[۷] ذلک فهو مکابر.

و قول[۸] علمائنا بعد تعریفه بمدّ الصوت المشتمل علی التّرجیع المطرب أو ما یسمّی فی العرف غناءً و إن لم یطرب، سوائ کان فی قرآن أو أذان أو غیرهما، یمکن أن یکون مستندهم فی تحقّقه فی القرآن هذا الحدیث و ما فی معناه، و یمکن أن یکون العرف أو

---

۱. د: ـ فالغناء.
۲. د: الحزبة.
۳. ل: العطن.
۴. د: ـ لتألف.
۵. ل: طبیعته.
۶. د: ممّا بنیه.
۷. د: رفع.
۸. د: ـ و.

التّرجيع أو الجميع. و دلالة التعريفين على تحريمه فى القرآن يستلزم الدلالة على تحريمه فى غيره، بل يدلّ على تحريمه[۱] فيه و فى غيره لمن تدبّر.

فإن قلت: قولهعليه‌السلام: «إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها» لا يدلّ على أنّ ما ليس من ألحانهم و أصواتهم يكون من ألحان أهل الفسوق و أهل الكبائر، و يمكن وجود الواسطة، و لا دليل فى تحريمها و هى كما تتحقّق فى القرآن تحقّق[۲] فى غيره كما هو مصطلح الصوفية فى إنشادهم إذا رقصوا و صفقوا و بغير ذلك. و أيضاً فما تضمّنه من التشبيه بترجيع الغناء لا يدلّ على كونه غناءً، بل ربّما دلّ على كونه ليس بغناء لأنّ المشبّه غير مشبّه‌به و ذلك قولهعليه‌السلام: «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء.» و غاية ما يدلّ عليه أنّ هذا الترجيع المشابه بترجيعه غيرجائز فى القرآن، فلو وقع المشابهة بترجيع الغناء فى غير القرآن لا يحرم بغير دليل[۳] و الحديث لا يدلّ عليه، و[۴] إنّما يدلّ على تحريم قراءته بلحون أهل الفسق و أهل الكبائر، و الصوفية ليسوا منهم بل هم أهل اللّه، بل عينه ففعلهم خارج عن ذلك.

قلت: هذه شبهة ضعيفة نشأت من غير خبير بمواقع الكلام العربى و عارف بتركيبه، و تحقيقه أنّ الاضافة فى ترجيع الغناء بيانيّة لأنّ التّرجيع على الوجه المخصوص هو الغناء، و هو أيضاً اللّحن المخصوص و مدّ الصوت المطرب،و حاصله ترجيع القرآن ترجيعاً هو الغناء، لا ترجيعاً يشابه ترجيع الغناء[۵]. و فائدة البيان فى الإضافة ظهور الغناء فى غير القرآن و شهرته على أنّا لو اعتبرنا التشبيه كان معناه ترجيعاً مثل ترجيع الغناء المتعارف بين أكثر الناس كونه غناءً بالمعنى المتعارف، و ذلك لتحقّق الترجيع فيهما، و هذا و إن

---

۱. د: ـ فى غيره بل يدلّ على تحريمه.
۲. د: ـ فى القرآن تحقّق.
۳. د: ذلك.
۴. د: + بل.
۵. د: ـ لا ترجيعاً يشابه ترجيع الغناء.

كان غير محتاج اليه إلّا أنّه يصلح وجهاً[۱]. و فی ذكر أهل الفسوق مع الإتيان بلفظ الأهل فيه و كذا فی أهل الكبائر، و تركه فی قوله: «ترجيع الغناء» من غير ذكر الأهل تنبيه على أنّ الاضافة بيانيّة، و فهم[۲] هذا يدرك بالذوق السليم و الإطلاع على مواقع الكلام و دقائقه.

و إذا[۳] ظهر لك ما ذكرته و تدبّرته ظهر لك أنّ الواسطة غيرمعقولة و بهذا يندفع أيضاً فرض واسطة بين ألحان العرب و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر، بل فيه دلالة و اشارة الى أنّ الواسطة هم أهل الفسق باعتبار ذكر الأهل مكرّراً، و توسيط أهل الفسوق بين أهل الكبائر و ما تقدّمه على أنّ الغناء عند الإمامية ما يتحقّق فی غير ما خصّه الغزالی و متابعوه، فمتابعته[۴] خروج عمّا دلّ عليه العرف و تعريف الغناء عندنا، و لنا أن ننفی[۵] الواسطة بوجه آخر و هو أنّها لا تخلو إمّا أن يصدق[۶] عليها تعريف الغناء أو لا، لا سبيل الى الثّانی لاعترافهم بأنّ مثله غناء كما تقدم من تصريحهم بأنّ الغناء من أسباب الجذبة و لما سبق من العرف و اللغة، و الأصل عدم نقله.

و قوله: «لا يجوز[۷] تراقيهم» جمع ترقوة و هی معلومة و المعنى إنّهم لإشتغالهم بالتّرجيع و الطّرب لا تتعدّى التراقی، فضلاً عن أن تصل الى قلوبهم ليتدبّروا معانيه و يتأمّلوا أوامره و نواهيه و يتعظّوا بمواعظه، بل يكونوا مشتغلين باخراج الحروف و ترتيبها، و التّرجيع بحيث لا يسعهم ملاحظة ما هو المقصود بالذّات من التلاوة و من كان كذلك فقلبه مقلوب[۸] لا يصلح و عاء لذلك و نحوه، كما أنّ الإناء إذا كان مقلوباً لا يصلح أن يحفظ فيه شیء، و كذلك من يعجبه أمرهم و طريقتهم فإنّ أمره يكون مقصوراً على

---

۱. د: وجهها.
۲. د: منهم.
۳. د: فإذا.
۴. ل: فمتابعة.
۵. ل: ننفی.
۶. د: يصد.
۷. ل: لا تجوز.
۸. ل: معلوب.

الطّرب و اللذّة الحاصلين من السماع و نحوه، و ربّما يدلّ على تناول من يعجبه شأنهم و إن لم يتفق له سماع بل بمجرد كون ذلك يعجبه. و يحتمل كون قوله: «قلوبهم مقلوبة» دعاء[۱] عليهم بقلب[۲] قلوبهم بحيث لا يصير قابلة لكونها وعاءً[۳] لمانعيّة القلوب الغير المقلوبة فيكون إنشاءً، و الأوّل[۴] و هو معنى الإخبار كأنّه أنسب، و الثّاني أبلغ.

[عدم صلاحيّة هذه الرواية لتخصيص أدلّة الحرمة]

أقول: لاحاجة بنا في الحكم بتحريم الغناء في القرآن أو أذان أو غيرهما الى التكلّف[۵] في تصحيح هذه الرواية بخصوصها و توثيق سنده كما إرتكبه بعضهم، و لا الى الإستدلال بها عليه كما فعله آخرون لأنّ من رجالها ابراهيم الأحمر أبواسحاق الأحمري النهاوندي، و في حديثه ضعف، و في مذهبه ارتفاع، و يروي الصحيح و السقيم، و أمره مختلط.

و كذا عبداللّه‌بن حمّاد من رجال هذه الرواية حديثه يعرف تارةً و ينكر أُخرى و قال الكشي: «إنّه مجهول لا يعرف[۶].»

و كذا علي‌بن محمّدبن عبداللّه‌بن أُذينة[۷] القمي من مشايخ الكليني داخل في هذا السند، و هو مهمل لا مدح فيه و لا قدح، فالرّواية بين مجهولة و ضعيفة السند. هل يكفي في القول بتحريمه فيه و في غيره اجماع الامامية و الأخبار الصحيحة المستفيضة العامة الدالّة على تحريمه مطلقاً، وقع في قرآن أم أذان أو خطبة أو دعاء أو نظم أو نثر إلّا ما

---

۱. د: وعاء.
۲. د: يقلب.
۳. د: ـ وعاء.
۴. د: فالأوّل.
۵. ل: التكليف.
۶. لم أعثر على هذا القول من الكشي بل قال النجاشي في رجاله (۲۱۸/ر۵۶۸): عبداللّه‌بن حماد الانصاري من شيوخ أصحابنا....
۷. د: ادينه.

استثنی[۱] عنه فی محلّه بدلیل خاص من العرائس و الحداء[۲] علی خلاف واقع فیهما. و قد علم عدم وجدان ما یصلح للتخصیص لضعفه و شذوذه و موافقته المخالف و مخالفته المؤالف الی غیرذلك.

[فساد ما قاله السیّد ماجد فی حدیث حذیفة الیمان]

و بما قرّرناه و نقلناه ظهر فساد ما أفاده الفاضل[۳] المعاصر سیّدنا محمّد المدعوّ بماجد فی رسالته المذکورة بقوله: «و لینصف المنصف[۴] أنّ قراءة القراء[۵] القرآن بألحان الملهیة المعروفة بالتصانیف فی زماننا المقویة بضرب الدفوف و الرقص المزینة بسائر آلات اللّهو المهیّجة للشهوات، و بالمقام المسمّی بالرهاوی و المورث للحزن و البکاء هل هماسیان؟! حاشا و کلّا أین الثّریا من الثّری، و أین الأرض من السّماء بل «هذا عذب فرات[۶] سائغ شرابه و هذا ملح اجاج[۷]» ـ ثمّ قال بعد نقله حدیث ابن سنان المذکور آنفاً: «هذا الحدیث ممّا روته[۸] العامة أیضاً عن حذیفة الیمان و اتّفق علی صحته الفریقان، و هذا نصّ صریح علی ما ادّعیناه[۹] من صیرورة الغناء حقیقةً عرفیةً فی هذا الفرد الأخصّ، و نهیهم علیهم‌السلام مختصّ بهذا دون غیره.

و نقول تأکیداً و توضیحاً نحن معاشر القائلین بالتفصیل فی أمر الغناء ندّعی أنّ الغناء المنهی عنه هو الأصوات الملهیة التی تتصدّیها القیان و فسّاق الرجال و یزیّنها ضرب[۱۰] الدفوف و العیدان، و لکثرة اطلاق الغناء علی هذا الفرد الأخصّ صارت حقیقة

---

۱. د: ستثنی.
۲. د: الحد.
۳. د: السید.
۴. د: المتصف.
۵. د: ـ القراء.
۶. د: مهرات.
۷. فاطر/۱۲.
۸. د: ماروته.
۹. د: اوعیناه.
۱۰. د: + ضرب.

عرفية فيه، و أنتم أيّها المنكرون تزعمون أنّ الغناء المنهى عنه هو[۱] الغناء بالمعنى اللغوى أعنى الصوت المرجّع[۲] المطرب أو نفس ترجيعه المطرب مطلقاً، و هذا حديث ابن سنان يصدّق ما ادّعيناه و يكذّبكم.

أمّا أوّلاً: فلأنّه صلى الله عليه وآله أمر بقراءة القرآن بألحان العرب و أصواتها فلا يخلو إمّا أن يكون مراده من الألحان الصوت من غير ترجيع أو صوت مشتمل على ترجيع خاص لا سبيل الى الأوّل.

أمّا أوّلاً: فلأنّ اللّحن هاهنا[۳] لغةً عبارة عن تطريب الصوت و ترجيعه على ما ذكره ابن الأثير في نهايته[۴]. و قال في القاموس: «لحّن في قراءته طرّب فيها[۵].» و لا معنا للغناء اللّغوى إلّا هذا فهما[۶] مترادفان[۷] بحسب اللّغة فلا يكون اللّحن صوتاً على الإستقامة. و أمّا ثانياً: فلأنّ الأصوات المستقيمة مشتركة بين العرب و العجم غيرمختصة بطائفة دون طائفة اخرى. ألاترى أنّه لا يجوز أن يقال: نادى زيد ابنه بنداء العرب و عمرو بنداء العجم لكون النداء على الاستقامة مشتركاً بين جميع الطوائف و يجوز أن يقال: زيد قرأ القرآن بلحن العرب و عمرو بلحن العجم و هو واضح فتعيّن الثّاني، فتكون[۸] ألحان العرب الأصوات المترجّعة، و أمّا كونها مطربة فلما مرّفى بيان تحديده في الوجه الأوّل من أنّه و الغناء اللّغوى مترادفان و بيّنا[۹] في الأحاديث السابقة أنّ الصوت الحسن مطرب بالضرورة فيكون لحن[۱۰] العرب فرداً من أفراد مطلق الغناء، فتدبّر.

أمّا ثانياً: فلأنّه صلى الله عليه وآله نهى عن ترجيع القرآن[۱۱] ترجيع الغناء، فلو لم يكن ترجيع الغناء

---

۱. د: ـ الغناء المنهى عنه هو.
۲. د: الترجيع.
۳. د: هنا.
۴. *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ۲۴۲/۴.
۵. *القاموس المحيط*، ۲۶۶/۴.
۶. د: أنّها.
۷. ل: ترادفان.
۸. د: فيكون.
۹. د: ربنبا.
۱۰. د: نحن.
۱۱. د: ـ ترجيع القرآن.

أخصّ من مطلق الترجيع لكان يقتصر[١] على قوله: «يرجّعون القرآن»، و لم يذكر ترجيع الغناء لعدم الفائدة فيه، و بعبارة اخرى ترجيع الغناء وقع مفعول مطلق مضاف و المفعول المطلق المضاف او الموصوف أخصّ من مصدر فعله كقولك[٢]: سرت سير البريد و ضربت ضرباً شديداً. فثبت أنّ مراده صلى الله عليه وآله من الغناء هو العرفى الأخصّ من اللّغوى لأنّه لو كان مراده منه هو اللّغوى لكان يقتصر على قوله: «يرجّعون القرآن» و لم يذكر ترجيع الغناء لاستلزامه كون الشىء أخصّ من نفسه كماعرفت.

فإن قيل: الترجيع أعمّ من ترجيع الغناء لكونه مطرباً.

قلنا: نعم، ولكن ظاهر أنّ القارئ يبذل جهده فى تناسب الألحان لا فى اختلافها لئلّا يكون صوته كريهاً قبيحاً فتعيّن أن يكون مراده صلى الله عليه وآله الترجيع[٣] المطرب.

أمّا ثالثاً: فلأنّ النوح و الرهبانية عطفا على الغناء، و تقديره يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و ترجيع النوح و ترجيع الرهبانية، فعلم أنّ ترجيع الغناء أخصّ مطلقاً من مطلق الترجيع المطرب الشامل للجميع أعنى الغناء اللّغوى لكون كل منها مطرباً فتعيّن أن يكون الغناء المنهى عنه هو الغناء العرفى الأخصّ من الغناء اللّغوى.

لا يقال يجوز أن يكون هذا من قبيل عطف الخاص على العام. لأنّا نقول: الأصل فى المتعاطفات أن تكون متباينات، نعم يرتكب خلافه نادراً لكن لا مطلقاً، بل إذا كان فرط اهتمام بشأن الخاص كعطف[٤] جبرئيل و ميكائيل على الملائكة. و ظاهر أنّ الاهتمام بشأن اخراج ترجيع[٥] النوح ليس بأشدّ منه بشأن[٦] اخراج ترجيع الأصوات الملهية المفرّحة التى يزيّنها ضرب الدفوف و التصدية و أمثالهما[٧]، فلو كان الأمر كذلك يجب

---

١. د: يفتقر.
٢. د: كقوله.
٣. د: الترجيع.
٤. د: ولعطف.
٥. ل، د: ـ ترجيع.
٦. د: من شأن.
٧. د: امثالها.

أن يعطف هذا عليه، فتعيّن أن يكون مستعملاً فى معناه العرفى أعنى لحون أهل الفسق التى يزيّنها ضرب الدفوف و التصدية و الرقص و آلات اللّهو و ذلك ظاهر[١].» انتهى.

و ذلك لأنّ فيه مع ما عرفته من أنّ الألحان و النغمات و الأصوات معانيها متقاربة تصدق مع الغناء و غيره، و لذلك فسر اللّحن فى صدر الخبر بصوت العرب و فى عجزه بترجيع هو الغناء لكون الاضافة بيانيّة كما عرفت، و مجرد الاحتمال كاف فى سقوط الاستدلال، و الكلام فى لحن[٢] يصدق عليه الغناء أو لا يصدق، و من أنّ ترجيع القرآن بمعنى ترديده وقت القراءة ليتمكّن به القارئ من التدبّر و التفكّر فيه لما لم يكن منهيّاً عنه[٣]، بل كان مندوباً اليه كما نبّهناك[٤] فيما سبق عليه لم يقتصر على مجرد قوله: «يرجّعون القرآن» بل ذكر قوله: «ترجيع الغناء» للايماء الى هذه الفائدة، لأنّ الترجيع المنهىّ[٥] عنه فى القرآن هو ترجيع الغناء، لا مطلق الترجيع حتى بمعنى الترديد، كيف و هو صلى الله عليه وآله قد رجّع يوم الفتح فى قراءته و قد قام يصلّى جماعة يردّد كريمة «إن تعذّبهم فإنّهم عبادك و إن تغفر لهم فإنّك أنت العزيز الحكيم[٦]» فكون ترجيع الغناء أخصّ من مطلق الترجيع لا يدل على أنّ مراده صلى الله عليه وآله من الغناء هو العرفى الأخصّ من اللّغوى ثمّ لمّا نهى أن يرجّعوا القرآن ترجيع الغناء ـ و هو أن يقرؤوه بأصوات ملهية مفرحة ـ عطف عليه النهى عن قراءته على الطريقة[٧] اليهود و النصارى من النوح و الرهبانية زجراً عن الميل الى طريقتهم لأنّ الرهبانية منسوب الى رهبنة[٨] النصارى بزيادة الألف، و أصلها[٩] الخوف، كانوا يترهّبون بالتخلّى من اشغال الدنيا، و ترك ملاذها[١٠]، و الزهد فيها، و

---

١. *ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين*.
٢. د: نحن.
٣. د: منه.
٤. د: هناك.
٥. د: ـ المنهى.
٦. المائدة/١١٨.
٧. د: عن طريقه.
٨. د: رهبة.
٩. ل: اصليها.
١٠. د: ملازها.

العزلة عن أهلها، و تعمّد مشاقّها[۱]، حتى أنّ منهم من كان يخصى[۲] نفسه و يضع السلسلة فی عنقه، و غيرذلك من أنواع التعذيب كما ذكره ابن الأثير فی قوله صلی الله علیه و آله: لا رهبانية فی الاسلام[۳]. فكأنّه قيل لا ترجّعوا القرآن ترجيع الغناء و لا ترجيع النوح و الرهبانية كما يرجّعون أهل الكتابين كتبهم. و لا شكّ أنّ الاهتمام بشأن النهی عنه أشدّ منه بشأن النهی عن[۴] ترجيع الأصوات الملهية، لأنّه هو مع زيادة التشبه بهم و الميل الى طريقتهم فيكون من عطف الخاص على العام أنّ هذا خبر ضعيف أو مجهول، لا صحيح كما زعمه وقع فی مقابل اجماعهم، فلا عبرة به. و اجماعهم و إن لم يحصل به القطع فی هذه الأزمان إلّا أنّه يحصل به الظنّ القوی، كيف و لم يظهر فيه مخالف فی كتب أصحابنا فالظن الحاصل به لا يقصر عن الظنّ الحاصل بالخبر الواحد، و مجرد احتمال خلافه من دون خبر معتمد عليه[۵] لا يقدح فيه، بل مع وجود خبر صحيح على خلافه ترجّحه[۶] عليه لأنّ اتفاقهم على الوجه المذكور مع وجوده يشهد بأنّ معهم ما منع من العمل به من دليل قطعی أو أقوى منه «فخذ المجمع عليه بين أصحابك و اترك الشاذّ النادر[۷]».

و اعلم: إنّ حاصل كلام السيّد الماجد فی رسالته المذكوره يؤوّل الى ما ذكره السبزواری و القاسانی فی كتبهم فإذا بطل بطل، و لنرجع الى ما كنّا فيه، فنقول: و أمّا الوجه الثانی ـ فمع تكلّفه و تخصّصه ينافيه ما ورد من قوله صلی الله علیه و آله: من ملأ مسامعه من غناء لم يؤذن له أن يسمع صوت الروحانيّين يوم القيامة.

قيل: و ما الرّوحانيون يا رسول اللّه؟

---

۱. شاقّها.
۲. د: يحصى.
۳. *النهاية فی غريب الحديث و الأثر*، ۲۸۱/۲-۲۸۰.
۴. د: ـ أشدّ... عن.
۵. د: + بل.
۶. ل: مرجحة.
۷. *مشارق الشموس*، ۳۳۰/۱.

قال: قرّاء أهل الجنّة. كذا فى مجمع البيان[۱]. و قوله: ما رفع أحد صوته بغناء إلّا بعث شيطانان[۲] على منكبيه يضربان بأعقابهما على صدره حتى يمسك[۳]. فإنّ الغناء المذكور فيهما ليس بمعرف ليكون اشارةً الى الشايع فى ذلك الزمان، و مع اشتمال الأخير على قرينة العموم يدلّ على أنّ الغناء الممنوع منه يتحقق من دون إقترانه بالملاهى و كونه على سبيل اللّهو من الجوارى، بل بمجرّد صوت مشتمل على ترجيع مطرب، ففيه دلالة على أنّ، منشأ المنع فى الغناء ليس بعض الامور المحرّمة المقترنة به كآلاتها و غيرها[۴] كما ظنّوه، بل هو نفسه ممنوع على أنّ المفرد المحلّى باللّام و إن سلّم له أنّه لا يفيد العموم لغةً إلّا أنّه يفيده عرفاً شايعاً، و الحقائق العرفية مقدّمة على اللّغوية[۵]. ثم أنت خبير بأنّ الغناء على ما استفيد من كلام أهل اللغة عبارة عن التطريب و الترجيع و اللّحن و ما فى معناه من الصوت الطّيب الموزون المفهم المحرّك للقلب.

و أمّا كونه على سبيل اللّهو من الجوارى المغنّيات و غيرهنّ فى مجالس الفجور و الخمور و العمل بالملاهى[۶] و التكلّم بالأباطيل و إسماعهنّ الرّجال خارج عن مفهومه لحمل المفرد المحلّى باللّام على تلك الأفراد الشايعة فى ذلك الزمان حمل اللفظ على ما لا يدلّ هو عليه بواحد من الدلالات، و مثل هذا الحمل غير جائز فضلاً عن أن يكون غير بعيد، و بالجملة كون اللّام للعهد معناه الاشارة الى حصّة[۷] من الحقيقة معهودة بين المتكلّم و المخاطب، و حقيقة الغناء لا يدخل فيها شيء ممّا ذكر بل حقيقته إنّما تتحقّق[۸] فى الخارج بمجرد صوت مشتمل على إطراب و ترجيع كما اعترفه به و جعله ظاهراً حيث

---

۱. *مجمع البيان*، ۷۷/۸ (نقله العامة فى كتبهم بتفاوت الفاظه).
۲. د: شيطا.
۳. *جامع الأخبار*، ص ۱۵۴ (روتها العامة فى كتبهم كثيراً).
۴. ل، د: غير.
۵. ل: اللغوى.
۶. د: باللهو.
۷. د: حصه.
۸. ل: متحقق.

قال: «و الظاهر أنّ ما اجتمع فيه الاطراب و الترجيع فهو غناء» فما صدقت عليه تلك الحقيقة فهو غناء محرم فعله و استماعه بالاجماع، و الأخبار بالغة حدّ التواتر انضمّ اليه شیء آخر أم لم ينضمّ، فمن ادعى خروج شیء من أفراده عن تحت الاجماع و الأخبار المطلقين فعليه البيان.

و أمّا ما جعله سبباً للتخصيص و منشأ للمنع منه من الأخبار الضعيفة و مفهوم الصفة و ما فی حكمه فقد عرفت ما فيه و ستعرف نمطاً آخر[1] منه، نعم التكلّم بالأباطيل و اللّعب بالملاهی[2] من المعازف[3] و العيدان و القضيب و نحوها محرّمات اخر و منهيات بأخبار[4] اخرى كقول علی عليه السلام و قد سئل عن هدير الحمام الراعبية «تدعو على أهل المعازف[5] و القيان و المزامير و العيدان[6]». فإنّ تقابل هذه الأربعة يدل على أنّ كلاً منها[7] بحياله[8] مع قطع النظر عن الآخر ممّا حرم فی الشريعة المطهّرة على صادعها و آله السّلام، فضمّ بعضها الى بعض فی الحكم بالتحريم ممّا لا وجه له، على أنّ القول بتحريم الغناء مطلقاً ممّا يقتضيه طريق الاحتياط كما اعتراف به، فليأخذ الحائط للدين و ليقتصر على موضع اليقين كما هو طريق الأخيار الأبرار الّذين يخافون اللّه «دع ما يريبك الى ما لا يريبك[9]»[10] و ليس بناكب عن الصراط سلك[11] طريق الاحتياط.

فصل فيه وصل و فضل

حاصل ما أفاده السبزواری هو ما أجاده القاسانی ـ قدس سرّهما ـ فی الصافی بعد أن

---

۱. د: ـ آخر.
۲. د: ـ الملاهی.
۳. د: المعارف.
۴. د: باخبا.
۵. د: المعارف.
۶. *عيون أخبار الرضا*، ۲۲۲/۲.
۷. ل: كلانها.
۸. د: بحباله.
۹. د: ـ الى ما لا يريبك.
۱۰. *عوالی اللئالی*، ۳۹۴/۱، ر ۴۰ و ۳۳۰/۳، ر ۲۱۴.
۱۱. د: من مسلك.

أورد أكثر الأخبار المذكورة حيث قال: «المستفاد من هذه الأخبار جواز التغنّى بالقرآن و الترجيع به، بل استحبابهما[۱]. فما ورد من النهى عن الغناء ينبغى حمله على لحون أهل الفسق و الكبائر و على ما كان معهوداً[۲] فى زمانهم عليهم السلام فى فسّاق الناس و سلاطين بنى‌امية و بنى‌العباس[۳] من تغنّى[۴] القينات[۵] بين الرجال، و تكلّمهنّ بالأباطيل[۶]، و لعبهنّ بالملاهى من العيدان و القضيب و نحو هما ـ ثم قال: و كلام الفقيه ـ و أراد به ما مرّ من[۷] قوله: يعنى بقراءة القرآن و الزهد و الفضائل التى ليست بغناء ـ يعطى أنّ بناء الحلّ و الحرمة على ما يتغنّى به». و قال بعد أن نقل حديث أبى بصير فى أجر المغنّية التى تزفّ العرائس: «هذا الحديث[۸] يعطى أنّ لسماع[۹] صوت الأجنبية مدخلاً فى الحرمة فليتأمّل[۱۰].» انتهى.

و أنت خبير بأنّ ملخّص ما ذكره هذان الفاضلان يؤوّل الى أنّ الغناء ليس بمحرّم فى نفسه إذا وقع بمجرّد صوت المغنّى، بل المحرّم منه[۱۱] إذا كان مقروناً بلهو آخر و باطل كما إذا انضمّ اليه آلة من آلاته نحو الشبابة و الدفّ و الطنبور و أمثالها، و بالجملة النهى عن الغناء عندهما يرجع الى الملاهى و نحوها من سماع صوت الأجنبيّة و تكلّمها بالباطل[۱۲] و لعبها و رقصها و ما اشبه ذلك ممّا كان متداولاً فى أزمنة سلطنة المخالفين لا الى الغناء نفسه، سواء وقع بالقرآن أم بالدعوات و الأذكار و ما شاكلها من مذكّرات الآخرة[۱۳] و مهيّجات الأشواق اليها كما صرّح بذلك كلّه فى المفاتيح فى الباب الثانى

۱. د: استحبابها.
۲. د: مهودا.
۳. ل: بنى‌عباس.
۴. د: + من.
۵. فى الصافى: المغنيات.
۶. د: بالاطيل.
۷. د: فى.
۸. فى الصافى: الحديث الأخير.
۹. د: السماع.
۱۰. *تفسير الصافى*، ۱/۷۳-۷۲.
۱۱. د: + ما.
۱۲. د: الأباطيل.
۱۳. د: لاخره.

فی أصناف المعایش حیث قال: «و منها[۱] الغناء بما فیه ترجیع و اطراب علی المشهور، سواء کان بمجرّد الصوت أو انضمّ الیه[۲] من الآلات[۳] و استدلّوا علیه بالأخبار التی فسّر فیها لهو الحدیث و قول الزور فی الآیتین بالغناء، فزعموا أنّ المراد منه ما یشتمل علی ترجیع و اطراب و بما ورد فی الخبر «أنّ استماع الغناء و اللّهو ینبت النفاق فی القلب» و فی آخر «أنّه ممّا أو عد اللّه علیه النار، و تلا الآیة الاولی» و فی آخر «المغنّیة ملعونة ملعون من أکل کسبها»، و فی آخر «شراؤهنّ حرام، و بیعهنّ حرام[۴]، و تعلیمهنّ کفر، و استماعهنّ نفاق»، و فی آخر «و[۵] ثمنهنّ سحت.»

و منهم من استثنی من الممنوع منه[۶] ما یکون فی العرائس لما فی الصحیح: «أجر المغنّیة التی تزفّ العرائس لیس به بأس لیست بالتی تدخل علیها الرجال»، و فی النبوی: «إعلنوا النکاح و اضربوا علیه بالغربال یعنی الدفّ»، و ربّما یلحق بالنکاح الختان و منع منه الحلّی مطلقاً و وافقه فی التذکرة[۷] لان اللّه حرم اللّهو و اللّعب و هذا منه ـ ثم قال: ـ أقول: الذی یظهر من مجموع الأخبار الواردة فی الغناء و یقتضیه التوفیق بینها اختصاص حرمته و حرمة ما یتعلّق به من الأجر و التعلیم و الاستماع و البیع و الشراء کلّها بما کان علی النحو المعهود و المتعارف فی زمن بنی‌امیّة من دخول الرجال علیهنّ، و استماعهم لصوتهنّ، و تکلّمهنّ بالأباطیل، و لعبهنّ بالملاهی من العیدان و القضیب و غیرهما، و بالجملة ما اشتمل علی فعل محرّم دون ما سوی ذلک کا یشعر به قوله علیه السلام: «لیست بالتی[۸] یدخل علیها الرجال»، إلّا أن یقال: إنّ بعض الأفعال لا یلیق بذوی المروات و إن کان مباحاً فلا ینبغی لهم منه إلّا ما کان فیه غرض حقّ ممّا ورد المعتبرة

۱. المفاتیح: ـ منها.
۲. ل، د: به.
۳. ل، د: آلات.
۴. د: ـ بیعهنّ حرام.
۵. ل، د: ـ و.
۶. د: فیه.
۷. ل، د: تذکره.
۸. د: + بالتی.

بالاذن فيه بل الأمر به فقد ورد: أنّ على بن[1] الحسين [عليهما السلام] كان يقرأ فربّما مرّ بـه[2] المارّ فصعق من حسن صوته[3]، «و أنّه[4] سأله رجل عن شراء جارية لها صوت؟ فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنّة، و فى بعضها «رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن يرجّع فيه ترجيعاً»، الى غيرذلک»[5].

و قال فى الوافى بعد ايراد أكثر[6] الأخبار الماضية و الآتية بعضها فى باب تـرتيل القرآن بالصوت الحسن من كتاب الصّلاة و بعضها فى باب كسب المغنّية[7] و شرائها و ما جاء فى الغناء من كتاب المعايش و فى هذا الباب أورد ما رواه الصدوق عن على بن الحسين عليهما السلام: «الظاهر أنّ هذا التفسير ـ يعنى قوله: «يعنى الى آخره[8]» ـ مـن كـلام الصدوق و يستفاد منه أنّ مـدّ الصـوت و تـرجـيعه بأمـثال ذلك ليس بـغناء أو ليس بمحظور[9]، و فى الأحاديث التى مضت فى باب ترتيل القرآن بالصوت الحسـن مـن كتاب الصّلاة[10] دلالة على ذلك، و الّذى يظهر مـن مـجموع الأخـبار الواردة فـيه اختصاص حرمة الغناء و ما يتعلّق به من الأجر و التعليم و الاستماع و البيع و الشراء كلّها بما كان على النحو المعهود المتعارف فى زمن بنى امية و بنى العباس[11] من دخـول الرجال عليهنّ[12]،و تكلمهنّ بالأباطيل، و لعبهنّ بالملاهى من العـيدان و القـضيب و غيرهما[13]، دون ما سوى ذلك كما يشعر به قوله عليه السلام: «ليست بالتى تدخل[14] عـليها الرجال» ـ ثم قال: ـ قال فى الاستبصار بعد[15] نقل ماأوردناه فى أوّل الباب ـ وأراد به ما

---

۱. د: ـ بن.
۲. المفاتيح: عليه.
۳. د: صلوته.
۴. د: ان.
۵. *مفاتيح الشرايع*، ۲/۲۰/ر۴۶۵.
۶. د: ـ أكثر.
۷. د: المغيته.
۸. د: اخر.
۹. د: بحضور.
۱۰. ل، د: ـ بالصوت... الصلاة.
۱۱. ل: بنى عباس.
۱۲. د: ـ عليهنّ.
۱۳. المفاتيح: غيرها.
۱۴. المفاتيح: يدخل.
۱۵. د: + ما.

ورد من الأخبار الدالّ بعضها علی تحریم کسب المغنّیات و بعضها علی تحلیله و قدمرّ نقل بعضها: الوجه فی هذه الأخبار الرخصة فیمن لا یتکلّم بالأباطیل و لا یلعب بالملاهی و العیدان و أشباهها و لا بالقضیب و غیره بل یکون ممّن یزفّ العروس و یتکلّم عندها بانشاد الشعر و القول البعید عن[1] الفحش و الأباطیل و أمّا ما عدا هؤلاء ممّن یتغنّین بسائر أنواع الملاهی فلا یجوز علی حال، سواء کان فی العرائس أو غیرها.

و یستفاد من کلامه[2] أنّ تحریم الغناء إنّما هو لاشتماله علی أفعال محرّمة فإن لم‌یتضمّن شیئاً من ذلک جاز و حینئذ فلا وجه لتخصیص الجواز[3] بزفّ العرائس، و لا سیّما و قدورد الرخصة فی غیره إلّا أن یقال: إنّ بعض الأفعال لا یلیق بذوی المرؤات و إن کان مباحاً فالمیزان فیه حدیث من أصغی الی ناطق فقد عبده فإن کان الناطق یروی عن اللّه عزّوجلّ[4] فقد عبداللّه عزّوجلّ[5] و إن کان یروی عن[6] الشیطان فقد عبدالشیطان[7]. و قول أبی جعفر ـ صلوات اللّه علیه: «إذا میّز اللّه بین الحقّ و الباطل فأین یکون الغناء.»

و علی هذا فلا بأس بسماع التغنّی بالأشعار المتضمّنة ذکر الجنّة و النار و التشویق الی دار القرار، و وصف نعم اللّه الملک الجبار و ذکر العبادات و الترغیب فی الخیرات و الزهد فی الفانیات و نحو ذلک کما اشیر الیه فی حدیث الفقیه بقوله [علیه السلام]: «فذکرتك الجنة» و ذلك لأنّ هذه کلّها ذکر اللّه تعالی و ربّما یقشعرّ منه جلود الّذین یخشون ربّهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکراللّه. و بالجملة لا یخفی علی ذوی الحجی بعد سماع هذه الأخبار تمییز[8] حقّ الغناء من باطله و أنّ أکثر ما یتغنّی به المتصوفة فی محافلهم من

---

۱. د: من.
۲. د: کلام.
۳. د: الحواز.
۴. د: تعالی.
۵. د: تعالی.
۶. د: من.
۷. المفاتیح: ـ فإن کان... عبدالشیطان.
۸. د: تمیز.

قبيل الباطل[۱].» انتهى كلامه[۲] زيد اكرامه[۳].

و فيه مع ما عرفته و كونه بعيداً عن سياق الأخبار لأنّ النهى فى روايات الصحيحة و غيرها إنّما هو عن الغناء نفسه، من دون انضمام أمر آخر اليه، و مخالفاً لاجماع الخاصة كما نقله غير واحد من المتأخرين أنّ أكثر الأخبار الواردة فى النهى عنه نبوى، فكيف يحمل على ما كان معهوداً فى زمن سلطنة المخالفين، بل هذا النحو المعهود فى زمانهم من تغنّى القينات و اتّخاذهم الجوارى المغنّيات و استماعهم هذا النحو من الألحان و الأصوات و نظائرهم[۴] به يدل[۵] على أنّ هذه الروايات الدالّة على جواز التغنّى فى القرآن و غيره واردة[۶] على طريق التقية كما هو المعلوم من أحوال الأئمةعليهم‌السلام. و إنّ الشيخ الطوسى[۷] لمّا كان قائلاً باباحة الغناء فى هذه الصورة المخصوصة بالشرائط المذكورة لدلالة بعض الأخبار على جوازه فيها وفّق بينه و بين ما ينافيه ظاهراً بما ذكره، و هذا لا يدل على أنّ تحريمه عنده إنّما هو لاشتماله على أفعال محرّمة، كيف و هو فمن نقل اجماع الامامية على تحريمه مطلقاً حيث ما صدق عدا ما استثنى و هذا منه فكيف يعلّل هنا تحريمه مطلقاً بذلك بل غرضه كما سبق أنّ الغناء فى خصوص هذه الصورة مرخص فيه و لكن بالشرائط المذكورة، و الفرق بين الصورتين إنّ ما دلّ على الرخصة فى الزفاف و العرائس ـ مع أنّه غيرمناف لاجماع الطائفة و الأخبار الصحيحة ـ قوى سنداً، بخلاف ما دلّ على الرخصة فى غيره ـ فإنّه مع منافاته لهما ـ ضعيف سنداً، فتأمل.

---

۱. *الوافى*، ۱۰/۲۲۳–۲۱۸.
۲. د: كلام.
۳. د: ـ زيد إكرامه.
۴. ل: تظاهرهم.
۵. د: تدل.
۶. د: وارد.
۷. د: ـ الطوسى.

تذکرة و تبصرة

قد سبق[١] أنّ الروایة المنقولة فی الفقیه مرسلة مجهولة فلا تنهض حجّة و[٢] أمّا ما ذکره الفقیه فی تأویلها فأراد به قراءة القرآن و الدعاء علی وجه یکون فیه الغناء لأنّ قوله: «التی لیست بغناء»، وصف للقراءة لا للقرآن و ما عطف علیه من الزهد و الفضائل کما هو فهمه و تبعه من سلك مسلکه و لذا قال: «فأمّا الغناء فمحظور» أی فأمّا الغناء فی قراءة القرآن و الدعاء و نحوهما فمحرّم باتفاق العلماء، فهذا منه ایماء لطیف[٣] الی ما ذهبوا الیه و اشارة الی ما أجمعوا علیه و لذا أوّله الی ما أوّله الیه لیکون اشارة الی ما بنوا المذهب علیه.

و قیل: إنّ هذا التفسیر یعنی قوله[۴]: «یعنی ـ الی آخرة» یحتمل أن یکون من کلام الراوی أو الصدوق أو الامام‌علیه‌السلام علی بُعد، و فیه دلالة علی تحقّق الغناء فی القرآن و نحوه فإنّه محرّم فیه و فی غیره، و قوله[۵]: «التی لیست بغناء» قید للجواز فی الأشیاء[۶] المذکورة و هو وصف تخصیصی لا توضیحی، فإنّ أکثر الصفات کذلك و التأسیس خیر من التأکید و مع قیام الاحتمال یبطل الاستدلال علی أنّ صدره لا دلالة فیه علی أکثر من وصف الجاریة بأنّ لها صوتاً و هو أعمّ من الغناء، و العام لا یستلزم الخاص بل یفهم منه الصوت الحسن أو العالی أو الرخیم و نحوه، و آخره صریح فی تحریم الغناء حیثما صدق، بل یفهم منه التحریم فی الأشیاء المذکورة بقرینة السیاق و بها یظهر جواب ما یذکرونه فی مقام الاحتجاج به.

---

١. د: ـ سبق.
٢. د: ـ و.
٣. د: لطف.
۴. د: ـ یعنی قوله.
۵. ل: قواته.
۶. د: الاستثناء.

تنبيه

أنت خبير بأنّ حاصل ما فهمه من كلام الفقيه يؤوّل الى أنّ التغنّى بالقرآن و الدعوات و الأذكار و الكلمات الحقّة المقولة فى التوحيد و النبوه و الامامة و المعاد، و فى مراثى ونحوها منظومةً كانت أو منثورةً ليس[۱] بحرام، و إنّما المحرّم منه ما إذا اقترنت به كلمات باطلة و تحريرات عاطلة كما إذا كان فيها هجاء مسلم، أو تشبيب بامرأة معيّنة، و ما اشبه ذلك. و بالجملة عنده أنّ التغنّى فى نفسه ليس بحرام، و إنّما يصير حراماً باعتبار ما يتغنّى به و نحوه. و كذا الكلام فى الكراهة، فكر اهته و حرمته أمران اعتباريان و النهى عن الغناء فى الأخبار ناظر الى هذا الاعتبار، فهو بالاعتبار الأوّل حلال و بالاعتبار الثّانى حرام.

و هذا كماترى بعيد عن سياق الأخبار و عن نظر الاعتبار بل مثل هذه التأويلات الركيكة و التمحّلات السخيفة ردّ للأخبار، و طعن فى الآثار و ظنّى أنّه لا يقول به عاقل فضلاً عن أن يقول به فاضل، و خصوصاً الفقيه و من فى طبقته فطوبى للّذين هم كما قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله يحمل هذا العلم من كلّ خلف عدول ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين!

و لذا الكلام فيما ذكره الطبرسى مع أنّه أسنده الى الأكثر من غير ترجيح، و هذا لا يدلّ على اختياره و إن كان موهماً له. و لعلّه أراد بأكثر العلماء علماء العامة بقرينة نقله رواياتهم، لا سيّما هذه الرواية الواردة عن طريقهم، على أنّه قال: إنّهم حملوه على تزيين الصوت و تحزينه، و هما لا يستلزمان الاطراب و الترجيع لجواز[۲] أن يكون تزيينه باعتبار جودته و خلوصه و صفائه و اشتماله على حسن النطق و نحوه ممّا تميل اليه

۱. د: ليست.
۲. د: بجواز.

النفس و لا یصل الی حدّ التغنّی کما مرّت الیه الاشارة. و یکون المراد بتحزینه کون القارئ حزیناً حال[۱] قراءته[۲] باکیاً أو متباکیاً کما هو صریح الروایة، فلا ینافی ما ذکراه اجماع الطائفة و مادلّت علیه الروایات الصحیحة، علی أنّ عدم عثور بعض الأصحاب علی الاجماع، أو عدم ثبوته عنده، أو ذهوله عنه[۳] وقت الفتوی غیر عزیز.

أمّا ما ذکره القاسانی فی حدیث أبی بصیر ففیه أنّ مفهوم الوصف لیس بحجّة بحیث یلزم من عدمه العدم[۴]، فلا یصلح[۵] لتخصیص الأخبار الکثیرة الصحیح أکثرها، علی أنّ هذه الصورة محلّ[۶] آخر[۷] للنزاع بین العلماء، و الغرض انّ غناء المغنّیة التی تزفّ العرائس التی لا یدخل علیها الرجال، و لا یسمع صوتها الأجانب و هذا ممّا یلزم منه ضمناً، بل تدلّ علیه أخبار آخر لا بأس به. و هذا لا یدل علی أنّ علّة حرمة الغناء مطلقاً هی سماع صوت الأجنبیّة، بل یدل علی أنّ لسماع صوتها فی خصوص هذه الصورة مدخلاً فی حرمة الغناء کما أنّ لرؤیتها الأجانب و رؤیتهم لها و ما شابه ذلك أیضاً مدخلاً فیها، فیصیر أجرها بذلك حراماً لاکتسابه بفعل الحرام، و هذا کلام آخر مردّد فیه بین الاباحة و الکراهة و الحرمة و إن کان الاحتیاط فی الدین کما هو طریقة المؤمنین یقتضی المصیر الی القول الأخیر.

و بالجملة صحبة العروس و زفافها أمر آخر یجوز فیه ما لا یجوز فی غیره حتی جوّز فیه بعضهم الدفّ بشرط أن لا یکون معه[۸] صنج[۹] و لا جلاجل.

قال الشهید الثّانی فی شرحه علی اللّمعة بعد نقله قول الشهید الأوّل: «و یحرم الغناء

---

۱. د: ـ حال.
۲. د: لقراءته.
۳. د: منه.
۴. د: العلم.
۵. ل: + و.
۶. د: ـ محل.
۷. د: أمر.
۸. د: ـ معه.
۹. د: ضنج.

ـ بالمدّ ـ و هو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب، أو ما سمّى فى العرف غناءً و إن لم يطرب، سواء كان فى شعر أم قرآن أو غيرهما، و استثنى المصنّف و غيره الحداء للإبل، و آخرون و منهم المصنّف[۱] فى الدروس فعل المرأة[۲] فى الأعراس إذا لم تتكلّم بالباطل و لم تعمل بالملاهى و لو[۳] بدفّ فيه صنج[۴] لا بدونه، و لم يسمع صوتها أجانب الرجال و لا بأس به»[۵].

نقل كلام لرفع ابهام

نقل[۶] السيّد المرتضى عن أبى عبيد[۷] أنّه قال فى قوله: «من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا»: إنّ المراد من لم يستغن بالقرآن، قال: و لو كان معناه الترجيع لعظمت المحنة علينا[۸] بذلك[۹] إذ كان من لم يرجّع بالقرآن ليس منه. ثمّ نقل عن غير[۱۰] أبى عبيد: أنّ المراد أنّ من لم يحسن صوته بالقرآن[۱۱] و لم يرجّع[۱۲]. ثم نقل عن ابن الأنبارى: أنّ المراد من لم يتلذّذ[۱۳] بالقرآن و يستحلّه و يستعذب تلاوته كاستحلاء أصحاب الطرب[۱۴] للغناء[۱۵]. ثم قال: إنّ جواب أبى‌بكر أبعد الأجوبة، لأنّ التلذّذ لا يكون إلّا فى المشتهيات[۱۶]، و كذلك الاستحلاء و الاستعذاب و تلاوة القرآن، و تفهّم معانيه من الأفعال الشاقّة فكيف[۱۷] يكون[۱۸] ملذّاً مشتهىً؟! فإن عاد إلى أن يقول قد تستحلى

---

۱. د: ـ الحداء... المصنف.
۲. فى الروضة: فعله للمرأة.
۳. ل، د: لا.
۴. د: صج.
۵. *الروضة البهية*، ۲۱۳/۳-۲۱۲.
۶. د: ـ نقل.
۷. د: أبوعبيده.
۸. ل، د: ـ علينا.
۹. د: لذلك.
۱۰. د: ـ غير.
۱۱. د: بالذال.
۱۲. ل، د: فيرجع.
۱۳. ل، د: لم يستلذ.
۱۴. ل، د: ـ أصحاب الطرب.
۱۵. ل، د: الغناء.
۱۶. د: المشبهات.
۱۷. د: ـ كيف.
۱۸. د: فيكون.

التلاوة من الصوت الحزين، قلنا هذا رجوع الى الجواب الثّانى الذى رغبت عنه و انفردت عنه نفسك بما يخالفه[۱].

هذا كلامه و هو كماترى لا إشعار فيه باستحباب التغنّى بالقرآن كما زعمه[۲] الفاضل السبزوارى بل غاية ما يستفاد منه أنّ هذه الأجوبة بثلاثها بعيدة إلّا أن جواب أبى بكر من أبعدها لما ذكره فإن عاد الى كذا رجع الى كذا، و لم يكن جواباً بحياله[۳]، و لا دلالة فيه على أنّ جواب غير أبى عبيد و هو الجواب الثّانى أقرب[۴] من جوابه ليكون فيه إشعار بذلك، فضلاً عن كونه واضحاً، بل ليس فيه إلّا مجرد ترجيح جواب على آخر. و عدم كونه بذلك البعد[۵] فى هذا الخبر العامى، و كيف يصح القول بميله اليه و هو لا يقول بالأخبار الآحاد و يصرّح بأنّها لا تفيد علماً و لا عملاً و لا سيّما إذا كانت مجهولات، مرفوعات، ضعيفات، شاذّات، عاميات، مخالفات لاجماعهم! و كيف يترك هنا اجماع الإمامية و يقول بما لا يقول به فى حكم.

و الحقّ إنّ جواب أبى عبيد أقرب الأجوبة لما قلناه سلفاً و هو الذى أشار اليه الطبرسى بقوله: «و تأوّل بعضهم تغنّوا به[۶] بمعنى استغنوا به ـ ثمّ أشار[۷] الى الجواب الثّانى و ما ذكره السيّد فى ترجيحه على الثالث بقوله: و أكثر العلماء على أنّه تزيين الصوت و تحزينه»، و لعلّه قلّد السيّد فى ذلك زعماً منه أنّه الراجح عنده و قد تعرّفت بما فيه، و ما أحسن ما قال من قال: لم يبق للإمامية مفتٍ[۸] على التحقيق[۹] بل كلّهم حاكٍ!

---

۱. *الأمالى*، ۱/۲۶-۲۴.
۲. د: زعم.
۳. د: بجباله.
۴. ل: افرت.
۵. د: للبعد.
۶. ل، د: ـ تغنوا به.
۷. د: اجار.
۸. د: مضت.
۹. ل: التحقق.

تتمّة مهمّة

أمّا القدماء كصاحب الكافى و من فى طبقته[١] أو قريب منها فإنّ اللّه جلّ ذكره جعل رغبتهم فى جمع الأحاديث[٢] و تدوينه، إذ لو لا ذلك لاندرس بعد الغيبة الكبرى لمباينة[٣] الفرق المنافية، و معارضة الدول المخالفة، و جعل رغبة المتأخّرين فى تقرير المطالب و تحريرها، و الجمع بين الأخبار، و الإفتاء بما يخالف العامة و نحو ذلك، إذ لو لم يفعلوا ما فعلوا لتفرقت المذاهب تفرّقاً غير محصور لدلالة بعض الأخبار على التشبيه، و بعضها على الجبر، و بعضها على جواز غسل الرجلين فى الوضوء و بعضها على جواز التغنّى بالقرآن و غيره، و بعضها على عدمه و مذمّته الى غيرذلك ممّا لا يحصى، فلو لم يفعلوا[۴] ما فعلوا بل اقتصروا على مجرّد نقل الحديث لم يمكن ذلك فى هذه الأعصار لبعدها عن زمن المعصوم، و خفاء القرائن فيها فما ذكره الفاضل السبزوارى بعد قوله: «و فى الكافى باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن و اورد أكثر الأخبار المذكورة بقوله و أنت تعلم طريقة القدماء[۵]»، و أو مأ بذلك الى ما ذكره صاحب الكافى فى أوّل الكتاب: أنّه يثق[۶] بما رواه فيه، و أنّه متكرّر فى الاصول المعتبرة بطرق عديدة توجب ظنّاً، أو المراد صحّة طرقه الى تلك الاصول المعتمد عليها، و إلّا ففيه روايات متضادّة و أخبار فى طرقها ضعف، فكيف يحكم بكون كلّ منها حجّةً و موثقاً به مع تضادّه و تخالفه؟!

ففيه إنّهم رووا فى هذا المعنى روايات و لم يقدحوا فيها، فكذلك رووا فى معنى آخر روايات اخرى و لم يجرحوا[٧] منها، فبمجرد ذلك لا يمكن دعوى الظهور أو ميلهم الى جانب أو يظهر منهم التصريح به و قد سبق أنّ قاطبة المتأخرين بل كافّة المتقدّمين على

---

١. ل، د: طبقه.
٢. د: ـ فى جمع الأحاديث.
٣. د: لمباينته.
۴. د: فلم يفعلوا.
۵. *كفاية الأحكام*، ص ٨۶.
۶. د: بتق.
٧. د: لم يخرجوا.

تحريم الغناء مطلقاً إلّا ما أخرجه الدليل من الحداء و العرائس على خلاف فيهما[۱]. و الحقّ معهم لما عرفت من الجمع بين ما دلّ على ذمّ التغنّي و عدمه بالقرآن و غيره، فثبت اتّفاقهم على تحريمه و إن لم يكن على سبيل اللّهو و الإقتران بالملاهی، نعم نقل عن بعض متأخّری أصحابنا كالمحقق الثّانی الشيخ علی و ملّا شاه محمّد استثناء مراثی الحسينعليه‌السلام معلّلاً بأنّ من يرثيه لا يسمّى فی العرف مغنّياً و هذا كلام جيّد لوقيل[۲] بأنّ الغناء ما يسمّى فی العرف غناءً، و مسلّم[۳] له[۴] عدم تسمية الأصوات المشتملة على الاطراب و الترجيع الحاصلة من ذاكری الحسينعليه‌السلام غناءً، على أنّ دليله هذا بعينه جارٍ فی القارئ و الدّاعی و من يذكر مدح نبیّ أو وصیّ أو غيرهما بأصوات طيّبة مشتملة على الغناء من غير فرق، فاستثناء المراثی بخصوصها مع عموم الدليل ممّا لا وجه له و لا مخصّص و هو ظاهر.

[ردّ دليل الفاضل السبزواری فی جواز التغنّی فی المراثی]

و أمّا ما ذكره الفاضل السبزواری فی جواز التغنّی فی المراثی من الاستناد الى ما دلّ على جواز النوحة عليهعليه‌السلام مطلقاً، ففيه: إنّ هذا المطلق مقيّد بما إذا لم تشتمل النوحة عليه على الغناء لما مرّ غير مرّة من عدم الفرق فيه بين وقوعه بشعر أو قرآن أو أذان أو خطبة أو غيرها، كما دلّ عليه اجماع الطائفة بانضمام غيرواحد من الأخبار الواردة فی طريقنا.

---

۱. ل: فيها.
۲. ل: توقيل.
۳. ل: سلم.
۴. د: ـ له.

فذلكة[۱]

قال الشهيد الثّانى فى المسالك بعد نقل كلام المحقق ـ مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله و يردّ شهادته و كذا مستمعه سواء استعمل فى شعر أو قرآن[۲]، و لا بأس بالحداء: «الغناء عند الأصحاب محرّم، سواء وقع بمجرد الصوت أم انضمّ اليه آلة من آلاته[۳]. فقد ورد فى تفسير قوله تعالى: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه» أنّه الغناء. و روى أنّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: الغناء ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء البقل و من طريق الخاصة ما رواه محمّدبن مسلم، عن أبى جعفر علیه‌السلام قال: سمعته يقول: إنّ الغناء ممّا وعداللّه[۴] عليه النّار، و تلاهذه الآية «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه بغير علمٍ و يتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين»[۵].

أقول: هذه رواية حسنة على المشهور بابراهيم‌بن هاشم، عن ابن أبى‌عمير، عن على‌بن اسماعيل، عن ابن مسكان عن محمّدبن مسلم، إذ الظاهر أنّ علياً هذا هو ابن السّندى و هو و إن لم يرد فيه توثيق غير ما نقله الكشى من توثيقه[۶]، إلّا أنّ فى رواية ابن أبى عمير عنه[۷] ايماء الى حسن حاله لما ذكره الشيخ فى العدّة أنّ ابن أبى عمير لا يروى إلّا عن[۸] الثقات[۹]، و فيه نظر ليس هذا محلّه.

ثم قال: «و روى أبوبصير قال: سألت أبا عبداللّه علیه‌السلام عن قول اللّه عزّوجلّ[۱۰]: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال: الغناء. و فى معناه[۱۱] أخبار

۱. د: مذلكة.
۲. د: القرآن أو الشعر.
۳. د: الالات.
۴. ل، د: أو عداللّه.
۵. *مسالك الأفهام*، ۱۸۰/۱۴-۱۷۹.
۶. *معجم رجال الحديث*، ۳۰۲/۱۲، ر۷۹۵۲.
۷. د: ـ عنه.
۸. د: ان.
۹. *عدة الاصول*، ۱۵۴/۱.
۱۰. د: ـ قوله تعالى.
۱۱. المسالك، معناها.

کثیرة[۱].»

أقول: الآیة الاولی نزلت فی النضر[۲] بن الحرث و کان یشتری المغنّیات فلا یظفر علی أحد یرید الاسلام إلّا انطلق به الی قینته[۳] فیقول: أطعمیه و اسقیه و غنّیه، و یقول: هذا خیر ممّا یدعوك إلیه محمّد من الصّلاة و الصّیام و أن تقاتل بین یدیه[۴]. فالمراد ـ و اللّه یعلم ـ و من النّاس من یشتری المغنّیات اللّواتی یلهین عن الخیر بغنائهنّ[۵] فی الحدیث، و إنّما أطلق علی ذلك لهو الحدیث، و أطلق لهو الحدیث[۶] علی الغناء اختصاراً و[۷] مجازاً اعتماداً علی القرنیة، لأنّ الغناء تطریب الصوت و ترجیعه فهو نفس العارض فقط لا مجموع العارض و المعروض، فاطلاقه علیهما و لا سیّما علی الحروف و الکلمات مجاز. و کذا الکلام فی قول الزّور، فإن أطلقه علی الغناء مجاز باعتبار ما یعرضه من التطریب و الترجیع و القرآن قول حق و حدیث صدق باعتبار ذاته إلّا أنّ ترجیعه و تطریب الصوت به[۸] علی النحو المتعارف یورث[۹] اتصافه بالعرض أعنی باعتبار متعلّقه بقول الزّور و لهو الحدیث.

[قول السیّد ماجد فی تأویل بعض الأخبار]

و بذلك یندفع تشنیع[۱۰] السیّد المعاصر عن الأصحاب حیث قال تبعاً للآخرین: «هذه الأحادیث تدلّ صریحاً علی أنّ المراد من الغناء هو الأصوات الملهیة، و نصّ علی ما ادّعیناه من صیرورته حقیقةً عرفیةً فیه، و أیّ دلالة أصرح علی ذلك من حمل لهو

۱. *مسالك الأفهام*، ۱۸۰/۱۴.
۲. د: النظر.
۳. د: قینة.
۴. *الجامع لأحکام القرآن*، ۵۲/۱۴.
۵. د: بغنائین.
۶. د: ـ و اطلق لهو الحدیث.
۷. د: او.
۸. د: ـ به.
۹. د: یوجب.
۱۰. د: التشیع.

الحديث على الغناء، بل يفهم من هذه الأحاديث أنّ الغناء هو التغنّى بالكلمات الملهية، لأنّ الصوت من حيث إنّه صوت لا يسمّى حديثاً إذ الحديث هو الكلام الخبرى فكلّ صوت مطرب مشتمل على لهو الحديث فهو غناء حينئذ.

و أمّا الأصوات المطربة المشتملة على كلمات حقّة ليست[١] بغناء، أوَ لا يرى أنّ نغمات الأوتار لا يسمّى لهو الحديث و قول الزّور، و أنّ الأحاديث الواردة فى ذمّ استماعها لا يعلّلها[٢] بهما؟! و هل يمكن أن تتّصف[٣] الكلمات الحقّة من القرآن و الأحاديث بسبب الترجيع لهو الحديث و قول الزّور، و أىّ عقل يجوز أن يصير القرآن الذى هو أصدق حديثاً بسببه قولاً زوراً[٤] و كذباً صراحاً، و أن تنقلب الآيات القرآنية الانشائية بتطريب الأصوات المترجّع الى الحقيقة الخبرية و صارت أحاديث ملهيةً و أقوالاً كاذبةً أعاذنا[٥] اللّه و إيّاهم من سوء الفهم و قلّة التدبّر فإنّه بئس القرين!

فظهر حقّ الظهور ممّا ذكرنا و قرّرنا مراراً أنّ مرادهم عليهم السلام[٦] من الغناء الذى نهوا عنه هو الأصوات الملهية التى يتصوّت بها الفسّاق و لمّا كانت هذه فى ضمن الكلمات الملهية كما هو شايع فى زماننا هذا، إذ لا تخلو[٧] الأزمنة عنهم و عن مقتضى طباعهم عبّروا عنه عليهم السلام[٨] بلهو الحديث و قول الزّور، بل يمكن أن يستدل بهذه الأحاديث على أنّ المراد بالغناء المذموم الأصوات المطربة فى ضمن الكلمات الملهية كما ذهب اليه بعض الأفاضل. و العجب كلّ العجب من أقوام ينتحلون[٩] فهم الأحاديث لأنفسهم و يدعون صرف أعمارهم فى تتّبعها كيف غفلوا عن هذه التصريحات، و حكموا بحرمة

---

١. ل، د: خفة فليست.
٢. ل: لا يعلل؛ د: لا يعال.
٣. الايقاظ: يتصف؛ لا يقرأ هذا اللفظ فى د.
٤. د: زور.
٥. د: اعادنا اللّه.
٦. د: ـ عليهم السّلام.
٧. الايعاظ: لا يخلو.
٨. د: ـ عليهم السّلام.
٩. د: ينحلون.

مطلق السماع! و كيف اجترؤوا على مخالفة النصوص الصراح نعم من لم يجعل اللّه له نوراً فما له من نور!»[١] انتهى.

[ايراد على قول السيّد ماجد]

و لا يذهب عليك أنّ صريح هذه النصوص يفيد خلاف ما استفاده منها، لأنّها لا تدل على أنّ الغناء عبارة عن اللّهو من الحديث و هو كلّ كلام خبرى يلهى سواء كان بصوت مطرب أم لا، فيلزم أن يكون نقل أحاديث رستم و بهرام و الأكاسرة[٢] و التحدّث بالجزافات[٣] و المضاحيك و فضول[٤] الكلام سواء كان على الاستقامة أو الترجيع غناء، و كذا الكلام فى قول الزّور لأنّه عليه‌السلام فسّر الغناء به و بلهو الحديث فتبيّن أنّ مطلق اللّهو ليس بغناء، بل الغناء هو اللّهو الذى هو من جنس الحديث لوجود الاضافة[٥] بتقدير من، فيستفاد منه أنّ الغناء عبارة عن الأحاديث الملهية لا عن الأصوات الملهية و لا الأصوات[٦] المطربة المشتملة على الكلمات الملهية.

[ملخّص الكلام]

و بالجملة لمّا كان الغناء على ما فهمه من هذه الأحاديث عبارة عن لهو الحديث[٧] لحمله عليه، و معنى الحمل اتّحاد الموضوع و المحمول فى الوجود لزم منه أن لا تكون الأصوات مطلقاً ـ ملهيةً كانت أم غير ملهية، مطربةً كانت أم[٨] غير مطربة ـ غناءً لعدم صدق حدّه عليها، و كذا الحال فيما لو قيل بحذف المضاف أى الغناء ترجيع لهو الحديث

---

١. *ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين*.
٢. د: الاكاثرة.
٣. د: بالخرافات.
٤. د: فصول.
٥. ل: الاصافة.
٦. د: فالأصوات.
٧. د: هذه الأخبار عن لهو الحديث.
٨. د: أو.

و تطريب الصوت به، فإنّ الأصوات الملهية ليست عين الأحاديث الملهية المترجّعة التى هى نفس الغناء لتحقّقها فى ضمنها تارةً، و فى ضمن نغمات الأوتار و غيرها ممّا[1] ليس بحديث اخرى. فالقول بدلالة هذه الأحاديث صريحاً على أنّ المراد من الغناء هو الأصوات الملهية أو المطربة المشتملة على الأحاديث الملهية إنّما نشأت من سوء الفهم و قلّة التدبّر.

ثم حاصل ما استفاده يرجع الى ما افاده الفاضل السبزوارى فى كفايته و قدّم بقوله: «و فى عدّة من الأخبار الدالّة على منع الغناء إشعار بكونه لهواً باطلاً و صدق ذلك فى القرآن و الأذكار المقروؤة بالأصوات الطيّبة المذكّرة للآخرة المهيّجة للأشواق الى العالم الأعلى»، محل تأمل.

و قد عرفت سالفاً و آنفاً ما فيه و إنّ تخصيص الغناء المذموم بالأصوات المطربة فى ضمن الكلمات الملهية كما ذهب اليه الفاضل القاسانى تبعاً للغزالى ممّا لا وجه له، و ليت شعرى أىّ فرق بينه و بين ما سبق من الفاضل المعاصر حيث قال: «إنّ الغناء هو التغنّى بالكلمات الملهية حتى استدل بهذه الأحاديث فى مقام الترقّى عليه و هل هذا إلّا عين ذاك أم هل هنا أمر[2] ليس هناك؟!

و اعلم أنّ الذى قصصناه فى مواضع من رسالتنا هذه عن الفاضل المعاصر هو عمدة ما أفاده فى رسالته المذكورة، و أمّا بقية كلامه فممّا[3] لا طائل تحته، و الوقت أضيق، و العمر أشرف من أن نطول[4] الرسالة بذكره و ذكر ما فيه، و قد ورد «من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه[5]»[6]. و أنت أيّها المعروف الألمعىّ بفطرتك السليمة و قريحتك

---

١. د: ما.
٢. د: ـ أمر.
٣. د: فما.
۴. د: تطول.
۵. د: ما لا يعيّنه.
۶. *تحف العقول*، ص ۳۹۵؛ *بحارالأنوار*، ۱۵۰/۱ و ۳۱۰/۷۵؛ *المعجم الصغير*، ۱۱۱/۲.

القویمة إذا تحقّقت و تأمّلت فیما ذکرناه فی مواضع من الکتاب وجدته وافیاً لدفع کلّ ما یذکر من الشکوک و الشبهات فی هذا الباب، فخذ فطانتک بیدک و کن من الشاکرین و الحمد للّه ربّ العالمین.

ثم قال الشهید الثّانی متّصلاً بما نقلناه عنه آنفاً: «و المراد بالغناء الصوت المشتمل علی التّرجیع المطرب، کذا فسّره المصنّف و جماعة. و الأولی[۱] الرجوع فیه الی العرف، فما یسمّی فیه غناءً یحرم لعدم ورود الشرع بما یضبطه، فیکون مرجعه الی العرف و لا فرق فیه بین وقوعه بشعر و[۲] قرآن و[۳] غیرهما. و کما یحرم فعل الغناء یحرم استماعه کما یحرم استماع غیره من الملاهی، أمّا الحداء ـ بالمدّ ـ و هو الشعر الذی یحثّ به الابل علی الإسراع فی السیر و سماعه فمباحان لما فیه[۴] من ایقاظ النوام[۵] و تنشیط الابل للسیر، و قد روی أنّه صلی الله علیه و آله قال لعبداللّه‌بن رواحه: حرّک بالقوم، فاندفع یرتجز. و کان عبداللّه جید[۶] الحداء و کان مع الرجال، و کان أنجشة[۷] مع النساء فلمّا سمعه أنجشة تبعه، فقال النبیّ صلی الله علیه و آله لأنجشة[۸] رویدک رفقاً بالقواریر[۹] یعنی النساء[۱۰].»

أقول: قد أشار بهذا الی ما یقرّر[۱۱] عندهم انّ الشارع إذا خاطب بلفظ فإن کان له حقیقةً شرعیةً نزل علیها، و الّا وجب حمله علی الحقیقة العرفیة، و علیه مبنی أکثر فروع الفقه و إن لم تکن له فی العرف حقیقة روجع فیه الی الحقیقة اللّغویّة و فروع ذلک ممّا لایحصی کما إذا قال: عصیر العنب یحرم إذا غلا، فلا یحرم عصیر ما لا یسمّی عنباً لا لغةً

---

۱. ل: + و.
۲. د: أو.
۳. د: أو.
۴. المسالك: فیها.
۵. د: ایقاط النوم.
۶. د: جنید.
۷. د: التجشة.
۸. د: لا تتجشة.
۹. د: بالقواری.
۱۰. *مسالك الأفهام*، ۱۴/۱۸۱–۱۸۰.
۱۱. د: تقرر.

و لا عرفاً كالزبيب و نحوه. و هذا و إن كان[1] أحسن ممّا اختاره السبزوارى لما مرّ من تقدم العرف على اللّغة إلّا أنّ فيه أنّ العرف فيه أيضاً مضطرب و لا حقيقة له فيه غير ما ذكره الجماعة، بل أكثر أهل العرف لا يعرفونه، و لعلّه أراد به عرف الموسيقين[2] إلّا أنّهم أيضاً مضطربون. فمنهم من عرفه باللّحن، و اللّحن بنغمات مؤلفة متواترة، و النغمة بالصوت الموزون وأرادوا به التأليفات المتّفقة و النسب المنتظمة[3] الواقعة فى الصوت الذى هو مادة النطق أو ما كان فيه تناسب بحسب المبدأ و المقطع و عن أبى نصر انّه كان يقول: «كلّ صوت داخل تحت الصناعة الموسيقية و حشياً كان الصوت أم انسياً، حتى صوت اصطكاكة أغصان الأشجار و اصطدامة[4] أجسام الأحجار»، و عن بعض حكماء اليونان: إنّه كان يخصّ الموسيقى[5] بنوع الانسان و كان يقول: «إنّ فيهم من ليس فى صوته مرغولة[6].»

و بالجملة الأظهر فى تعريفه ما نقلناه عن العلامة لما قاله من العمل بالدوران فإنّ مطلق الأصوات لا يسمّى غناءً، و استماعه لا حرمة فيه، بل ما يوجب الطرب الموجب للذّة و اللّهو. و الى هذاأشار المحقّق الثّانى الشيخ علىّ فى شرحه على القواعد بقوله: «و ليس مطلق مدّ الصوت محرّماً و إن مالت القلوب اليه ما لم ينته الى حيث يكون مطرباً بسبب اشتماله على الترجيع المقتضى لذلك[7].»

و يمكن حمل ما قاله الشيخ من الرجوع فيه الى العرف على ذلك، لكنه بعيد، كيف لا؟ و قد سبق منه أنّ الغناء ما يسمّى فى العرف غناءً و إن لم يطرب، فلم يعتبر فى معناه العرفى الطرب[8] و لا اللذّة و اللّهو، بل اكتفى فيه، بمتفاهم العرف و على ما ذهبنا اليه

---

۱. ل: ـ كان.
۲. د: الموسقين؛ ل: الموسيقن.
۳. د: المتظمّنة.
۴. د: استدامة.
۵. د: الموسقى.
۶. لم أعثر على المصدر.
۷. *جامع المقاصد*، ۲۳/۴.
۸. د: المطرب.

فمن عرف الغناء فلیجتنب عنه بینه و بین اللّه، و من لم یعرفه فیرجع وقت السماع[۱] الی وجدانه[۲] فإن أورث فیه الطرب الموجب للذّة[۳] و اللّهو و إلّا فلا فرق بینه و بین نهیق الحمار و نعیق الغراب إلّا أنّه فرض نادر[۴] الأفراد لا یتحقّق إلّا فیمن خرج عن حدّ الاعتدال اللّائق بالشخص الانسانی کما قیل من لم یستلذّ بوجه صبیح[۵] و صوت ملیح فهو فاسد المزاج و یحتاج الی العلاج هذا.

و بما قرّرناه اندفعت شبهة جهالة الغناء و عدم تعینه من بین النغمات و الأصوات و ذلك لأنّ کلّاً من معناه اللّغوی و العرفی و الشرعی الذی حمله العلماء علیه لتضمّن بعض الأخبار إیّاه و اشارة[۶] بعض آخر الیه واضح معروف مکشوف، لا سترة فیه و لا شبهة. و أیّ فرق بینه و بین سائر الألفاظ المتلقّاة من صاحب الشرع، فإنّ حکم الکلّ واحد و قدسبق ترتیب[۷] مراتبها و تقدیم بعض علی بعض عندهم، فإنّهم استدلّوا علیه بأدلّة وافیة[۸]، و حجج شافیة. فالقول بحرمته ثم التعلّل و الفرار عنها[۹] بجهالته مع إفضائه الی الضیق و الحرج لوجوب التحرّز حینئذ عن استماع جمیع الأصوات، و التجنّب عن تمامة[۱۰] النغمات المحتملة المشکوکة واهٍ[۱۱] إن یریدون به إلّا تعنّتاً و فراراً، و عدم انقیاد الشرع و قبول حکمه و إن سجل علیهم مراراً «فذرهم یخرضوا و یلعبوا حتّی یلاقوا یومهم الّذی یوعدون[۱۲]».

۱. د: السماء.
۲. ل: وجدناه.
۳. د: اللذة.
۴. د: نادرة.
۵. د: برجیح.
۶. د: اشاره.
۷. د: ترنیب.
۸. د: واقیة.
۹. د: منها.
۱۰. د: تمامه.
۱۱. ل، د: واهی.
۱۲. الزخرف/۸۳.

خاتمة

و التختم الرسالة بذكر طرف من الأخبار الواردة فی الباب حامدين للّه و مصلّين على من اوتی فصل الخطاب و على آله المعصومين و عترته الطاهرين الأطياب:

روی فی معانی الأخبار عن يحيی‌بن عبادة، عن أبی عبداللّه عليه السلام قال: قلت: قوله عزّوجلّ[١]: «و من النّاس من يشتری لهو الحديث[٢].» قال: منه الغناء[٣].

و روی فی الكافی فی الحسن على المشهور بابراهيم‌بن هاشم، عن محمّدبن أبی‌عمير، عن مهران‌بن محمّد، عن أبی‌عبداللّه عليه السلام قال: سمعته يقول: الغناء ممّا قال اللّه: «و من النّاس من يشتری لهو الحديث[۴].»

و إنّما قلنا على المشهور لأنّه يمكن استفادة توثيقه من بعض الضوابط و عليه مبنی كلام الشهيد الثانی فی شرحه على الشرايع حيث سمّی رواية هو من رجالها صحيحة، و هو الحقّ، لأنّ فی اعتبار مشايخ القميين له و أخذهم الحديث عنه و نشر الرواية منه دلالة على أنّه ثقة فی الرواية و النقل، جليل عندهم لأنّهم كانوا يخرجون الراوی منها، و يؤذونه بمجرّد توهّم شائبة[۵] ما فيه، فكيف يجتمعون عليه و يقبلون حديثه لو لا وثوقهم به، فيصير بذلك حديثه معتبراً صحيحاً؟!

قال فی الفهرست: «ابراهيم بن هاشم: أصله من الكوفة و انتقل الی قم[۶] و أصحابنا يقولون: إنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكر أنّه لقی[٧] الرضا عليه السلام[٨].» و مثله ما

---

١. د: تعالی.
٢. لقمان/۶.
٣. *معانی الأخبار*، ٣۴٩/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٨/١٧/ر(٢٢۶١٣)٢٠ (نقل هذه الرواية عن عبدالأعلی، لكنه ذكر فی هامش الكتاب سنداً آخر هو عن يحيی بن عبادة).
۴. *الكافی*، ۴٣١/۶/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠۵/١٧/ر(٢٢۶٠٠)٧.
۵. د: شانية.
۶. د: القم.
٧. د: لفی؛ ل: تقی.
٨. *الفهرست*، ٣۵/ر(۶)۶.

فی رجال النجاشی[۱]. نعم یمکن أن یقال: إنّه حسن بمهران‌بن محمّد، لأنّه غیرموثّق فی کتب الرجال إلّا أنّ[۲] له[۳] کتاباً یرویه عنه ابن أبی‌عمیر، و فیه ایماء الی حسن حاله کما أومأنا الیه سالفاً. و فیه: أنّ مهران‌بن محمّدبن أبی‌نصر السکونی من أشدّ الخلق عداوة للرضا علیه‌السلام بعد أبی ابراهیم علیهماالسلام کما یظهر ذلک من النظر فیما فی[۴] ترجمة علی‌بن أبی‌حمزة البطائنی[۵]. و هذا یدل علی سوء حاله و کونه واقفیاً، شدیدالعداوة فما ذکره الشیخ من أنّ: «ابن أبی‌عمیر لا یروی إلّا عن الثقات» محلّ تأمّل إلّا أن یقال: لا منافاة بین الوقوف[۶] و الوثوق، فتدبّر.

و فی الکافی عن الوشّاء قال: سمعت أباالحسن الرضا علیه‌السلام یقول: سئل[۷] أبوعبداللّه علیه‌السلام عن الغناء؟

فقال: هو قول اللّه عزّوجلّ[۸]: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث[۹].»

و فیه عن الحسن‌بن هارون[۱۰] قال: سمعت أباعبداللّه علیه‌السلام یقول: الغناء مجلس لاینظر اللّه الی أهله و هو ممّا قال اللّه عزّوجلّ[۱۱]: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث[۱۲].»

و فی مجمع البیان روی أبوامامة عن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: لا یحلّ تعلیم المغنّیات و لابیعهنّ، و أثماثهنّ[۱۳] حرام، و قد نزل تصدیق ذلک فی کتاب اللّه [تعالی]: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث[۱۴].»

---

۱. *رجال النجاشی*، ۱۶/ر۱۸.
۲. د: انه.
۳. د: ـ له.
۴. د: ـ فی.
۵. همزة البطائنی.
۶. د: الوفوق.
۷. د: سأل.
۸. د: تعالی.
۹. *الکافی*، ۴۳۲/۶/ر۸؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۴)۱۱.
۱۰. ل: مهران.
۱۱. د: ـ عزّوجلّ.
۱۲. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۹)۱۶.
۱۳. د: إنّما هو.
۱۴. *مجمع البیان*، ۷۶/۸.

و فيه فى قوله تعالى: «والّذين هم عن اللّغو معرضون[۱].» قال فى الروايـه: «إنّـه الغناء و الملاهى[۲].»

و فى تفسير على‌بن ابراهيم الثقة «والّذين هم عن اللّغو معرضون» يعنى عن الغناء و الملاهى[۳].[۴]

و فيه عن ابن‌عباس قال: حججنا مع رسول اللّه [صلى الله عليه و آله] حجّة الوداع فأخذ بحلقة باب الكعبة[۵] ثم أقبل علينا بوجهه فقال: ألا اخبركم بأشراط الساعة؟ و كان أدنى الناس منه يومئذ سلمان، فقال: بلى يا رسول اللّه.

فقال: إنّ من أشراط[۶] القيامة إضاعة الصلوات، و اتّباع الشهوات، و الميل الى[۷] الأهواء ـ و ساق الكلام عليه[۸] و آله السّلام الى أن قال: ـ فعندها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغير اللّه[۹]، و يتّخذونه مزامير[۱۰]، و يكون أقوام يتفقّهون لغيراللّه تعالى، و يكثر أولاد الزّنا و ينغنّون بالقرآن[۱۱]. و اليه أشار الفاضل السبزوارى بقوله: «و فى بـعض الروايات فى ذكر أشراط[۱۲] الساعة و يتغنّون بالقرآن[۱۳].»

و من الغرايب إنّه جعله دليلاً على استحباب التغنّى بالقرآن و هـو كـماترى حـجة واضحة على حرمته.

و فيه[۱۴] فى قوله تعالى: «و الّـذين لا يشـهدون الزّور[۱۵]» قـال: هـو الغـناء و

---

۱. المؤمنون/۳.
۲. *مجمع البيان*، ۱۷۷/۷.
۳. د: اللواهى.
۴. *تفسير القمى*، ۸۸/۲.
۵. ل، د: الباب.
۶. د: إشتراط.
۷. ل، د: مع.
۸. د: ـ عليه.
۹. ل، د: بغير وجه اللّه.
۱۰. د: يكون حزامير.
۱۱. *تفسير القمى*، ۳۰۷/۲-۳۰۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۰/۱۷،ر(۲۲۶۲۰)۲۷.
۱۲. د: اشتراط.
۱۳. لم يوجد هذا القول منه فى الكفاية بل هو فى رسالته التى تأتى فى هذه المجموعة.
۱۴. د: ـ فيه.
۱۵. الفرقان/۷۲.

مجالسة[۱] أهل اللّهو[۲].

و فی الکافی بسندین ـ أحدهما صحیح، و الآخر حسن ـ الی أبی‌عبداللّه علیه السلام قال: هو الغناء[۳].

و فی جوامع الجامع: «قیل[۴]: هو الغناء، و روی ذلک عن السیّدین[۵] الباقر و الصادق علیهما السلام[۶].» و مثله فی مجمع البیان[۷].

و فیه فی قوله تعالی: «أفمن هذا الحدیث تعجبون * و تضحکون و لا تبکون * و أنتم سامدون[۸].» قال عکرمة: هو الغناء و کانوا إذا سمعوا القرآن عارضوه بالغناء لیشغلوا[۹] الناس عن سماعه[۱۰]. یقال: إسمد[۱۱] لنا أی غنّ[۱۲].[۱۳]

و فی تفسیر علی‌بن ابراهیم باسناده الی عاصم‌بن حمید، عن أبی‌عبداللّه علیه السلام فی حدیث یذکره فی کریمة «تتجافی جنوبهم عن المضاجع»[۱۴] قال: قلت: جعلت فداك إنّی أردت أن أسألك عن شیء أستحیی منه؟

قال: سل[۱۵].

قلت: جعلت فداك، هل فی[۱۶] الجنّة غناء؟

قال: إنّ فی الجنّة شجرة[۱۷] یأمر اللّه ریاحها فتهب فتضرب تلك الشجرة بأصوات

---

۱. ل: مجالسته.
۲. إن کان مراده منه ما قال القمی فی تفسیره (۱۱۷/۲) فعبارته هکذا: «قال: الغناء و مجالس اللّهو».
۳. *الکافی*، ۴۳۱/۶ر۶ و ۴۳۳/۶ر۱۳.
۴. د: قال.
۵. د: سیدابن.
۶. *جوامع الجامع*، ۶۶۳/۲.
۷. *مجمع البیان*، ۳۱۵/۷.
۸. النجم/۶۱-۵۹.
۹. د: لیشتغلوا.
۱۰. *مجمع البیان*، ۳۰۶/۹ (اختلف عبارته فیه).
۱۱. د: اسمع.
۱۲. د: هزه.
۱۳. *جوامع الجامع*، ۲۰۵/۴ (اسمدی لنا: أی غنّی).
۱۴. السجدة/۱۶.
۱۵. ل، د: ـ قال: سل.
۱۶. ل: ثم قلت أفی؛ د: ثم قلت انی.
۱۷. ل: شجرا.

لم‌يسمع[1] الخلائق مثلها حسناً ثم قال: هذا عوض لمن ترك السماع للغناء فى الدنيا من[2] مخافة اللّه[3].

و فى الكافى عن أبى‌الحسن عليه السلام قال: من نزّه نفسه عن الغناء فإنّ فى الجنّة شجرة يأمر اللّه الرياح أن تحرّكها فيسمع لها صوتاً لم يسمع بمثله[4] و من لم يتنزّه عنه لم‌يسمعه[5].

و لعلّ فيها دلالة على أنّ سماعه كبيرة توجب النار و حمله على عدم سماعه و هو فى الجنّة بعيد، إذا الظاهر أن صدق السالبة هنا بانتفاء[6] الموضوع أى لمّا لم يكن من أهلها لم يسمعه.

و فيه عن أبى أيّوب الخزاز قال: نزلنا المدينة فأتينا أباعبداللّه عليه السلام فقال: أين نزلتم؟ فقلنا[7]: على فلان صاحب القيان.

فقال[8]: كونوا كراماً. فواللّه ما علمنا ما أراد به، و ظنّنا أنه[9] يقول: تفضّلوا عليه. فعدنا اليه، فقلنا: إنّا لا ندرى ما أردت بقولك «كونوا كراماً»؟!

فقال: أما سمعتم قول اللّه عزّوجلّ[10] فى كتابه «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[11]».[12]

و فيه عن زيد الشحّام[13] ـ فى الصحيح ـ عنه عليه السلام قال: بيت الغناء لا تؤمن[14] به

---

۱. د: لم تسمع.
۲. ل، د: ـ من.
۳. *تفسير القمى*، ۱۶۸-۱۷۰/۲.
۴. ل: لها صوت لم يسمع صوت مثله؛ د: لها صوت مثله.
۵. *الكافى*، ۴۳۴/۶/ر۱۹؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۷/۱۷/ر(۲۲۶۴۳)۳.
۶. د: بانتفاع.
۷. ل، د: قلنا.
۸. د: فقالوا.
۹. د: ان.
۱۰. د: تعالى.
۱۱. الفرقان/۷۲.
۱۲. *الكافى*، ۴۳۲/۶/ر۹؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۶/۱۷/ر(۲۲۶۴۲)۲.
۱۳. د: الشجام.
۱۴. ل، د: لا يؤمن.

الفجیعة، و لا تجاب[١] فیه الدّعوة، و لا یدخله الملك[٢].

و فیه عنه‌عليه‌السلام: إنّه سئل[٣] عن الغناء؟ فقال: لا تدخلوا بیوتاً[۴] اللّه معرض عن أهلها[۵].

و فیه عنه‌عليه‌السلام قال: لمّا مات آدم [عليه‌السلام] و[۶] شمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا فی الأرض فجعل ابلیس و قابیل[٧] المعازف[٨] و الملاهی شماتةً بآدم [عليه‌السلام] فكلّ ما كان فی الأرض من هذا الضرب الذی یتلذّذ به الناس فإنّما هو من ذاك[٩].[١٠]

و فیه عنه‌عليه‌السلام: إنّه سئل[١١] عن الغناء و قیل إنّهم یزعمون أنّ رسول اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله رخّص فی أن یقال: جئناكم جئناكم[١٢] حیّونا حیّونا نحیّیكم[١٣]؟!

فقال: كذبوا، إنّ اللّه یقول: «و ما خلقنا السّموات والأرض و ما بینهما لاعبین لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن كنّا فاعلین * بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه[١۴] فإذاً هو زاهق و لكم الویل ممّا تصفون[١۵].» ثمّ قال: ویل لفلان ممّا[١۶] یصف رجلاً لم یحضر المجلس[١٧].

و فیه عنه‌عليه‌السلام: إنّ[١٨] رجلاً قال له: مررت بفلان فاحتبسنی فدخلت داره و نظرت

---

١. ل، د: لا یجاب.
٢. *الكافی*، ۶/۴٣٣/ر١۵؛ *وسائل الشیعه*، ٣٠٣/١٧/ر(٢٢۵٩۴)١.
٣. د: سئل.
۴. د: بیوت.
۵. *الكافی*، ۶/۴٣۴/ر١٨؛ *وسائل الشیعه*، ٣٠۶/١٧/ر(٢٢۶٠۵)١٢.
۶. ل، د: ـ و.
٧. ل، د: جعلا.
٨. د: المعارف.
٩. ل، د: ذلك.
١٠. *الكافی*، ۶/۴٣١/ر٣؛ *وسائل الشیعه*، ٣١٣/١٧/ر(٢٢۶٣٠)۵.
١١. د: سأل.
١٢. د: جئنا جئناكم؛ ل: حئناكم حئناكم.
١٣. ل: جیئونا جیئونا نحبیكم؛ د: حیئونا جبئونا نجیكم.
١۴. د: فیدمعه.
١۵. الأ نبیاء/١٨-١۶.
١۶. ل، د: ممّا لفلان.
١٧. *الكافی*، ۶/۴٣٣/ر١٢؛ *وسائل الشیعه*، ٣٠٧/١٧/ر(٢٢۶٠٨)١۵ (اختلف بعض الفاظه).
١٨. د: الا.

الى جواريه؟

فقال: ذلك مجلس لا ينظر اللّه [عزّوجلّ] الى أهله امنت اللّه على أهلك و مالك[۱].

و لعلّ ذلك اشارة الى مجلس الغناء فيدلّ على تحريمه و لذلك[۲] أورده الكلينى فى الكافى فى باب الغناء.

و فى الخصال عن أبى عبداللّه عليه السلام: الغناء ينبت النفاق و يورث الفقر[۳].

و فى عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الريان بن الصلت فى الصحيح قال: سألت الرضا عليه السلام يوماً بخراسان فقلت: يا سيدى إنّ هشام بن ابراهيم العبّاسى حكى عنك أنّك رخّصت له فى استماع الغناء؟!

قال: كذب الزنديق، إنّما سألنى عن ذلك، فقلت له: إنّ رجلاً سأل أباجعفر عليه السلام عن ذلك فقال له[۴] أبوجعفر [عليه السلام] إذا ميّز اللّه بين الحقّ و الباطل فأين[۵] يكون الغناء؟

فقال: مع الباطل[۶].

فقال له[۷] أبوجعفر عليه السلام: قد قضيت[۸].

و فيه عن أميرالمؤمنين عليه السلام ـ فى حديث طويل نأخذ منه موضع الحاجة ـ قال: دخلت أنا و فاطمة على رسول اللّه فوجدته يبكى[۹] بكاءً شديداً فقلت: فداك أبى و امّى يا رسول اللّه ماالذى أبكاك؟

فقال: يا على ليلة أسرى بى الى السّماء رأيت نساءً من امّتى فى عذاب شديد فأنكرت شأنهنّ فبكيت لما رأيت من شدّة عذابهنّ ـ و ساق الكلام عليه و آله السّلام الى

---

۱. *الكافى*، ۶/۴۳۴/ر۲۲؛ *وسائل الشيعه*، ۱۷/۳۱۷/ر(۲۲۶۴۴)۴.

۲. د: لذا.

۳. لم أعثر على تلك الرواية فى الخصال.

۴. ل، د: ـ له.

۵. د: فان.

۶. د: ـ فقال مع الباطل.

۷. د: ـ له.

۸. *عيون أخبار الرضا*، ۱/۱۷/ر۳۲.

۹. د: تبكى.

أن قال: ـ و رأيت إمرأةً على صورة الكلب و النّار تدخل فى دبرها و تخرج[١] من فيها و الملائكة يضربون رأسها و بدنها بمقامع من نار.

فقالت فاطمة [عليها السلام]: حبيبى و قرّة عينى أخبرنى ما كان عملهنّ و سيرتهنّ[٢] حتى وضع اللّه عليهنّ هذا العذاب؟

فقال: يا بنيتى[٣]... و أمّا التى كانت على صورة الكلب و النّار تدخل فى دبرها و تخرج من فيها[٤] كانت قينةً نواحةً حاسدةً[٥].

و الظّاهر أنّ كلّاً من هذه الخصائل يوجب النّار و هذه الشدة إنّما هى للمجموع، و لكن غير[٦] واحد من الأخبار دلّ على جواز النوحة على الميت و استحلال كسب النائحة[٧] إذا لم تشارط[٨] و قالت صدقاً، و بهذين القيدين يمكن التوفيق بينهما. ففى رواية: «لابأس بأجر النائحة التى تنوح[٩] على الميت[١٠].» و فى اخرى: «لا بأس به قدنيح على رسول اللّه[١١].» و فى خبر آخر: «تستحلّه بضرب إحدى يديها على الاخرى[١٢].» و قدناحت و ندبت امّ سلمة ابن عمّها بين يدى رسول اللّه [صلى الله عليه وآله] فما عاب عليها و لا قال شيئاً هذا[١٣].

---

١. د: نخرج.
٢. د: سبرتهن.
٣. ل، د: بنتى.
٤. د: فى فمها.
٥. **عيون أخبار الرضا**، ١٣/١/ر٢٤.
٦. د: مفير.
٧. لا يقرأ هذا اللفظ فى د.
٨. د: لم تشارت.
٩. د: تتنوح.
١٠. **من لا يحضره الفقيه**، ١٦١/٣/ر٣٥٨٩؛ **الاستبصار**، ٦٠/٣/ر(١٩٩)٢؛ **تهذيب الأحكام**، ٣٥٩/٦/ر(١٠٢٨)١٤٩؛ **وسائل الشيعه**، ١٢٧/١٧/ر(٢٢١٦٢)٧.
١١. **من لا يحضره الفقيه**، ١٨٣/١/ر٥٥١؛ **وسائل الشيعه**، ٢٤٢/٣/ر(٣٥٢٠)٢.
١٢. **الكافى**، ١١٨/٥/ر٤؛ **وسائل الشيعه**، ١٢٦/١٧/ر(٢٢١٥٩)٤؛ **من لا يحضره الفقيه**، ١٦٢/٣/ر٣٥٩٢.
١٣. **الكافى**، ١١٧/٥/ر٢؛ **تهذيب الأحكام**، ٣٥٨/٦/ر(١٠٢٧)١٤٨.

و فى الفقيه قال رجل لأبى عبداللّهعليه السلام: إنّ بى جيراناً[۱] و لهم جوار يتغنّين و يضربن بالعود فربّما دخلت المخرج فاطيل[۲] الجلوس استماعاً منّى لهنّ.

فقال له الصادقعليه السلام: لا تفعل.

فقال: و اللّه ما هو شىء اتيته[۳] برجلى إنّما هو سماع أسمعه[۴] بأذنى.

فقال[۵] الصادقعليه السلام: تاللّه أنت[۶] أما سمعت اللّه عزّوجلّ[۷] يقول: «إنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسئولاً[۸]»؟

فقال الرجل: كأنّى لم أسمع بهذه الآية من كتاب اللّه عزّوجلّ[۹] من عربى و لا عجمى، لا جرم أنّى قدتركتها و أنا أستغفراللّه تعالى.

فقال له الصادقعليه السلام: قم فاغتسل[۱۰] و صلّ ما بدالك[۱۱] فلقدكنت مقيماً على أمر عظيم ماكان أسوء حالك لومتّ على ذلك، استغفراللّه و اسأله التوبة من كلّ ما يكره، فإنّه لايكره إلّا القبيح و القبيح[۱۲] دعه لأهله، فإنّ لكلّ أهلاً[۱۳].

وفّقنا اللّه و إيّاكم للاجتناب عن القبائح و معاصيه و ارتكاب ما يوجب غفرانه، و حصول مراضيه إنّه خير موفّق و خيرمعين و الحمد للّه ربّ العالمين و الصّلاة على أشرف المرسلين محمّد و عترته الطّاهرين.

---

۱. د: حيراناً.
۲. د: فالميل.
۳. لا يكاد يقرأ هذه اللفظ فى د؛ ل: اتيته.
۴. د: السمعة.
۵. ل: + له.
۶. ل، د: ـ أنت.
۷. د: تعالى.
۸. الإسراء/۳۶.
۹. د: تعالى.
۱۰. د: فم و اغتسل.
۱۱. د: بذلك.
۱۲. د: ـ و القبيح.
۱۳. *من لا يحضره الفقيه*، ۱/۸۰/ر۱۷۷.

فصل

إنّی بعد ما فرغت من تسوید رسالتی هذه بمدّة بلغنی أنّ للفاضل السبزواری رسالة فی تحریم الغناء[۱]، فبعد ما حصلتها و نظرت[۲] فیها ظهرلی أنّه کان قدیماً قائلاً بتحریمه، ثمّ بدا له من بعد ما رأی الآیات و الروایات رأی فی اباحته بل استحبابه کما سبق. و الدلیل علی ذلك قوله فی کتاب[۳] الکفایة و قد مرّ نقله «و فصّلناه فی بعض رسائلنا» فإنّه اشارة الی رسالته هذه کما ستقف علیه إنشاء اللّه العزیز، و قد کنّا نحن قبل ذلك نظنّ أنّه اشارة الی رسالة مفردة له فی اباحته کما هو الظّاهر من سیاق کلامه إلّا أنّه وضح لنا الآن خلاف ما کنّا فیه فشکرنا[۴] له ذلك و صرنا[۵] به مسروراً و لقد کان سعیه هذا جزاه اللّه[۶] الخیر مشکوراً و نقلنا رسالته هذه بعباراته الوافیة و کلماته الشافیة و إن کان مورثاً لتطویل المقال و تکثیر الجدال، و فی بعض المواضع موجباً لتکریر القیل و تجدید القال لامور:

۱ـ منها أنّها تتضمّن نکت زوائد و غرر فرائد سمع بها فی هذه الرسالة ذهنه الثاقب و فکره الصائب و هو الحقّ الذی لامریة فیه.

۲ـ و منها[۷] أنّها و إن کانت سابقةً زماناً[۸] إلّا أنّها مصداق کریمة «جاء الحقّ و زهق الباطل إنّ الباطل کان زهوقاً[۹]» و ذلك لأنّها قرینة مؤیّدة، بل حجّة مؤکّدة علی بطلان رأیه الحادث و حقیقة قوله القدیم! فعملنا بخذ ما صفی[۱۰] و دع ماکدر.

۳ـ و منها أنّ المجتهد لمّا کان من وظیفته أن یستفرغ وسعه فی ترجیح المسائل، و

---

۱. اتی بهذه الرسالة تفصیلاً فی هذه المجموعة و لا أذکر مصادرها ثانیاً حذراً من التطویل فلیراجع بها.
۲. ل: نضرت.
۳. د: ـ کتاب.
۴. د: نشکرنا.
۵. د: مرنا.
۶. د: ـ اللّه.
۷. د: ـ و منها.
۸. د: زماننا.
۹. الإسراء/۸۱.
۱۰. د: فحذ ما صنع.

النظر الى الأدلّة و المدارك و التصفّح و التتبّع و التعمّق[۱] و طول التدبّر و الغور و النظر الى وجوه الآراء و أطراف الأفكار[۲] مع رفض الهوى و حسن الانصاف، و الخروج عن المعصية[۳] و التجنّب عن حبّ[۴] الغلبة و المماراة و الحقد[۵] و اللجاج، بل يكون غرضه فى علمه و فكره تحقيق الحقّ و الوصول الى الصواب تقرّباً الى خالقه و بارئه، و يجعل ذلك وسيلة الى فوزه و نجاته فى نشأة معاده، و يقصد به تخلّص نفسه عن الضّلال، و ارشاد الخلق الى الحقّ، و دعوة العامة الى صراط المستقيم، كان من الواجب عليه أن يحافظ وظيفته هذه فى كتابه الكفاية فكيف تجرى فيه مع سبق علمه بذلك كلّه باضلال العامة بإفتاء اباحة الغناء و نسبه القول بذلك الى بعض القدماء، ثم بتأويل ما[۶] ورد فى تحريمه من الأخبار القوية و الصحيحة الناصّة بالباب الى ما أوّلها اليه، ثم بجعل الأخبار الضعيفة و المجهولة المحمولة على التقيّة دليلاً عليه، مع سبق علمه بضعف تلك الأخبار و اطّلاعه على ما اتّفق عليه الأخيار، ثمّ كيف ساغ له أن يتكلّم فيه بنقائض كلّ ما تكلّم فى رسالته هذه، و لعمر[۷] الحبيب إنّه لقد أتى بهذا التّهافت و التساقط ما يقضى[۸] منه العجب، بل كاد أن يكون[۹] من مقولة اللّهو و من باب اللّعب فإيّاك و طاعة نفسك التى بين جنبيك و عصيان عقلك الذى أرسل اليك غفراللّه لك و لنا و تجاوز عن كلّ ما صدر منّا، إنّه على الغفران قدير و[۱۰] بالتجاوز و الاحسان جدير!

---

۱. د: التعمق.
۲. د: الانكار.
۳. ل: الصبية.
۴. د: حسب.
۵. د: الحفد.
۶. د: بتأويلها.
۷. د: لعر.
۸. د: يفضى.
۹. د: يقول.
۱۰. د: قديرد.

[قول المحقّق السبزواری فی تحریم الغناء]

قال‌ﷺ بعد ایراد الدیباجة: «إعلم أنّ للمسلمین اختلافاً فی تحریم الغناء و اباحته و الذی أجمع علیه أصحابنا الامامیة تحریمه و قد نقل اتّفاقهم علی ذلك جماعة من الأصحاب منهم الشیخ فی الخلاف و العلّامة و ابن ادریس و غیرهم، بل الظّاهر أنّ ظهور ذلك من مذهب أهل البیت علیهم‌السلام و شیعتهم و خواصّهم أقوی من أن یحتاج[۱] الی البیان کالمسح علی الرجلین، و أکثر الصحابة أیضاً علی هذا[۲] القول، و من بالغ فی اباحته من العامة نسب سماع الغناء من الصحابة الی عبداللّه بن جعفر و ابن الزبیر و المغیرة بن شعبة[۳] و معاویة، و کان هذا[۴] یعدّ[۵] من مطاعن معاویة. قال عزّالدین بن أبی الحدید فی شرح نهج‌البلاغه: ما ینسب الی معاویة من شرب الخمر سرّاً لم یثبت لاختلاف أهل السیرة فیه، إلّا أنّه لاخلاف فی أنّه کان یسمع[۶] الغناء. و نسبة هذا الی عبداللّه بن جعفر مذکور فی بعض التواریخ أیضاً و به کان یعیر[۷] فی زمانه حتی[۸] عن عمرو بن العاص و أمثاله، و فی هذا الباب أقاصیص لا یحتملها هذا المختصر... لکن لم یثبت شیء من ذلك کلّه، و حال ابن الزبیر و المغیرة غیر خفیّ علی العارف بالأخبار، و اختلف العامة فی هذه المسألة اختلافاً کثیراً، و اضطرب الناس فی نقل مذاهب فقهائهم الأربعة، فنقل الشیخ فی الخلاف عن أبی حنیفة و مالك و الشافعی أنّه مکروه، و حکی بعضهم عن[۹] مالك اباحته، و حکی أبوحامد الإسفراینی من فقهاء الشافعیة اجماعهم علی اباحته، و حکی القاضی أبوالطیّب الطبری عن الشافعی و مالك و أبی حنیفة و سفیان و غیرهم ألفاظاً[۱۰]

---

۱. د: تحتاج.
۲. ل: هذه.
۳. د: الشیعة.
۴. د: ـ هذا.
۵. د: بعد.
۶. ل: یستمع.
۷. لا یقرأ هذا اللفظ فی د.
۸. د: ـ حتی.
۹. د: من.
۱۰. د: الفاظ.

استدلّ بها على أنّهم رأوا[1] تحريمه.»

أقول: هذا ينافيه ما نسب الى الشافعى من استدلاله برواية عبداللّهبن عمر: إنّ سيّدنا رسول اللّه [صلى الله عليه و آله] و مرّ براعٍ و هو يزمر بزمارةٍ كانت معه، فسدّ رسول اللّه أذنيه بإصبعيه و ما زال يسأله عن صوتها[2] انقطع أم لا؟ فلمّا أخبره بانقطاعه أرسل يديه[3]، على تحليل سماع الشبابة[4] بأنّ سماعها لو كان حراماً لكان رسول اللّه [صلى الله عليه و آله] يأمره بسدّ اذنيه أيضاً لأنّه لا يأمر أحداً بحضرته[5] على فعل حرام أو سماع حرام، فلما أمره بذلك و لم يأمره بسدّ اذنيه دلّ على أنّ سماعها مكروه لاحرام، إلّا[6] أنّ[7] سيّدنا رسول اللّه كان يتنزّه عن المكروهات تنزّه غيره عن المحرّمات.

ثم قال قدس سره: «و حكى عن[8] الشافعى أيضاً أنّه قال: الغناء لهو مكروه يشبه الباطل من استكثر منه تردّ شهادته، و حكى عن أبى حنيفة أيضاً أنّه يجعل سماع الغناء من الذنوب و كذلك سائر أهل الكوفة كسفيان الثّورى[9] و حمّاد[10] و النخعى و ابراهيم و الشعبى و غيرهم، و نقل مذاهب متأخّريهم و سائر ما قالوا[11] فى حكاية مذاهب الفقهاء[12] الأربعة مع طوله قليل الفائدة عندنا فالإعراض عنها أولى لنا مضافا الى اتّفاق الأصحاب. قوله تعالى[13] ـ و أورد أكثر الآيات و الروايات المذكورة ثم قال: ـ و ليس الغرض الاستدلال بكلّ واحدة من هذه الآيات و الروايات بخصوصها، بل المقصود الحاق بعضها ببعض ليحصل الغرض و يتقوّى بالمجموع، فلايضرّ ضعف الاسناد فى بعضها و

---

۱. د: راو.
۲. د: صوته.
۳. الخبر فى مسند أحمدبن حنبل، ۸/۲، و نقل الغزالى استدلال الشافعى فى الإحياء، ۲۸۶/۲.
۴. د: الشابة.
۵. د: بحضرته احدا.
۶. د: ـ الا.
۷. د: لان.
۸. د: ـ عن.
۹. لا تقرأ هذه الكلمة فى د.
۱۰. د: حادو.
۱۱. د: قالو.
۱۲. د: القها.
۱۳. استدل المحقق السبزوارى بعدها بالآيات و الخاجوئى لم يذكر بقيه كلامه.

ضعف الدلالة فی البعض، و الأخبار فی هذا الباب كثيرة، و فيما ذكرته كفاية لطالب الحقّ و من لم يقنعه اليسير لم ينفعه الكثير.

فإن قلت: قد ورد فی بعض الأخبار ما يدلّ على مدح[1] الصوت الحسن، و فی بعضها لكلّ شیء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن، و هو ينافی ما ذكرتم، و أيضاً قد روى الكلينی عن علی‌بن محمّد النوفلی، عن أبی الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت عنده فقال: إنّ علی‌بن الحسين كان يقرأ فربّما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته ـ و ذكر الحديث كما سبق.

و عن رجل، عن أبی عبدالله عليه السلام قال: كان علی‌بن الحسين [عليهما السلام] أحسن الناس صوتاً بالقرآن، و كان السقّاؤون يقفون ببابه يستمعون قراءته.

و أيضاً روى ابن بابويه: أنّه سئل علی‌بن الحسين عليهما السلام عن شراء جارية لها صوت؟ فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنّة.

و أيضاً ورد فی بعض الروايات: رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن يرجّع فيه ترجيعاً.

و أيضاً ورد: أنّ القرآن نزل بالحزن[2] فاقرؤوه بالحزن.

و الجواب عن الأوّل ـ بعد الاغماض عن[3] ثبوته، فإنّی لم أجده إلّا بأسانيد ضعيفة ـ انّ الصوت الحسن أعمّ من الغناء، إذ الحسن فی الصوت له جهات متعدّدة غير جهة الاطراب و الترجيع فيجوز أن يكون حسن الصوت باعتبار جودة و تحزين حاصل فيه تميل النفوس اليه و لا يصل الى حدّ الغناء، و من اكتفى فی حصول الغناء بمطلق التحزين مع الالتذاذ الحاصل بالصوت كما هو المستفاد من كلام المرتضى الآتی و غيره فله أن

---

١. د: مد.

٢. د: بالحسن.

٣. د: من.

يقول: قد يكون قراءة بعض الناس خالصة صافية عن الخشونة و الغلظة و الغنّة والبحوحة مشتملة على حسن النطق و جهات التجويد[1] في القراءة، و المدّ في موضعه، و القصر في موضعه، و الجريان في التكلّم من غير لكنة و بطوء زائد، و لا سرعة خارجة عن حدّ الاعتدال بحيث تميل الطباع الى استماع كلامه[2] و قراءته و خطبته. و بعض الناس على خلاف ذلك و هذا المعنى محسوس مشاهد في القرّاء و الخطباء و غيرهم فيجوز أن يكون مدح الصوت بهذا الاعتبار و على كلّ تقدير فلابدّ من الحمل على شيء من ذلك جمعاً بين الأدلّة».

أقول: لا حاجة في توجيه كلام المرتضى الى هذا التكلّف فإنّه لا يفيد ما استفاد منه كما سبق فتذكّر.

«و عن الثّاني بنحو من ذلك أيضاً، و يمكن أن يقال: يجوز أن يستفاد من قراءة الامام نوع تحذير و تذكير و تفجّع و تحزّن يوجب الصّعق المذكور، و للمتضرّع[3] المستغيث المتفجّع الحزين في أوقات دعواته و أحيان[4] عبراته صوت حزين، و شدّة أنين تهيّج[5] منه الكروب، و تتفجّع[6] به القلوب، و تواتر البكاء و الإستعبار[7] و شدّة التأوّه[8] و الأنين كما هو المناسب المعهود من طريقته عليه السلام ممّا يؤثّر فيما ذكرنا[9] تأثيراً بيّناً، لكنّ المستفاد من قوله عليه السلام: «فصعق من حسن صوته» استناد الصعق الى حسن الصوت حسب، و الرواية ضعيفة جدّاً، ففي طريقها سهل‌بن زياد، و ضعفه مشهور لا يحتاج الى التنبيه، و محمّدبن الحسن‌بن شمّون و هو ضعيف جدّاً، قال النجاشي: «إنّه وقف ثمّ غلا و

---

۱. د: التجريد.
۲. د: كلام.
۳. د: للتضرع.
۴. د: أعيان.
۵. د: يهيج.
۶. د: يتفجع.
۷. د: الاستعار.
۸. د: الناوه.
۹. د: ذكر.

كان ضعيفاً جدّاً، فاسد المذهب، و اضيف اليه الأحاديث فى الوقف.» و قال ابن الغضائرى: «إنّه وقف ثم غلا، ضعيف متهافت لا يلتفت اليه و لا الى مصنّفاته و سائر ما نسب اليه.»

و عن الثّالث أيضاً مثله، و هذه الرواية ضعيفة السند لمكان الإرسال، و سهل‌بن زياد فى الطريق، لكن روى ابن ادريس[۱] فى آخر السرائر قريباً منه عن بعض كتب المتقدّمين باسناد صحيح، و الجواب مامرّ.

و عن الرّابع ـ بعد الاغماض عن طريقها[۲] و كونها مرسلةً ـ أنّه يجوز أن يكون المراد بقوله: «لها صوت» أنّ لها صوتاً يمكنها قراءة القرآن و غيرها[۳] ممّا يذكّر الآخرة لا اقتدارها على الغناء، و على هذا حملها ابن بابويه.»

أقول: قد سلفت هذه الرواية، و ما ذكره ابن بابويه فى تأويلها و فى المراد منها، و ما فهمه منه القاسانى و هذا الفاضل و ما ذكرناه هناك مفصّلاً فتذكّر. و ليت شعرى إذا كان هذا مراد ابن بابويه فكيف استفاد منه تبعاً للآخرين أنّ مدّ الصوت و ترجيعه بقراءة القرآن و الدعوات و الأذكار ليس بغناء و لا محظور فيه، و أنّه يعطى إنّ بناء الحلّ و الحرمة على ما يتغنّى به و[۴] على هذا فلا بأس بسماع التغنّى بالأشعار المتضمّنة ذكر الجنّة و النار، و التشويق الى دار القرار، و وصف نعم اللّه الملك الجبار، فانظروا يا اولى الأبصار الى تلوّنات هؤلاء الأخيار[۵] الأبرار!

ثم قال: «و يجوز أن تكون يعنى رواية ابن بابويه محمولة على التقيّة، لأنّ تظاهر ملوك بنى‌اميّة و بنى‌العباس باستماع[۶] الأغانى و الألحان و اتّخاذ الجوارى القيان ممّا

۱. د: ـ روى ابن ادريس.
۲. د: الاغماء من ان طريقها.
۳. د: غيرهما.
۴. ل: ـ على ما يتغنّى به و.
۵. د: هذه الأخبار.
۶. د: استماع.

يكاد و لا يخفى على أحد و هو الجواب عن الخامس، مع أنّه ضعيف السند جدّاً.»

أقول: هذا حقّ لما سبق من ضعف البطائنى[1] قائد أبى بصير و هو من رجاله، و أمّا ما ذكره فى كتاب الكفاية بقوله: «و فى رواية اخرى لا تخلو عن قوة أبى بصير» فهو باطل تدليس، أو من مقولة حسبك الشيء يعمى و يصمّ! و هذا و أمثاله ممّا يوهن[2] الاعتماد على كتبه، و يرفع الوثوق عن فتاويه، فإنّه مع سبق علمه بهذا لما قال الى القول باباحة الغناء قوّاه فى الكفاية، ثم استدلّ به عليها فى غير موضع.

و أنت بعد تأمّلك فيما ذكره فى مواضع من رسالته هذه و ما ذكره بعد ذلك فى كتابه الكفاية تجد اختلاطات[3] عجيبةً و اختلافات غريبةً ليست ممّا يوجبه تجدّد رأى المجتهد، بل لا وجه له سوى متابعة الهوى[4] و مخالفة الحجى فنعوذ[5] باللّه من شرور أنفسنا و من سيّئات أعمالنا!

ثم قال: «و عن السّادس أنّه لا دلالة فى الرواية على خلاف المدّعى، و يجوز أن يكون المراد اقرؤوا القرآن متلبّساً بالحزن بأن تكونوا محزونين فى حال قراءته.

و أمّا ما رواه سعدبن أبى وقّاص عن النبىّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: «من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا» فرواية عامية لا تصلح للاحتجاج[6]، مع أنّ العامة ذكروا فى تفسيرها وجوهاً متعدّدةً غيرالحمل على الغناء، و حملها على معنى الغناء لا يخلو عن بُعد كما سيجيء فى كلام أبى عبيد.

و أمّا ما روى عن النبىّ صلى الله عليه وآله: «زيّنوا القرآن بأصواتكم» فمن طريق العامة، لا يصلح للاحتجاج، مع أنّه ذكر الخطابى ـ و هو المقدم المعتبر جدّاً عنه العامة ـ أنّ الصحيح فى

---

۱. د: البطالى.
۲. ل: يؤمن.
۳. د: اختلافات.
۴. ل: موافقة اللهوى.
۵. د: يتعوذ.
۶. د: لاحتجاج.

الرّواية «زيّنوا أصواتكم بالقرآن»، نقل عن بعض السّلف النهى عن تقديم القرآن، و ذكر فى تفسير رواية التقديم أنّ معناه زيّنوا أصواتكم بالقرآن، قال: هكذا فسّره[۱] غير واحد من أئمّة الحديث، و زعموا أنّه من باب المقلوب، و ذكر بعض الشواهد عليه.

و قال ابن الأثير فى النهاية بعد نقل الرواية المذكورة: «قيل هو من باب المقلوب، أى زيّنوا أصواتكم بالقرآن، و المعنى ألهجوا[۲] بقراءته و تزيّنوا به، و ليس ذلك على تطريب القول و التحزين كقوله: ليس منّا من لم يتغنّ بالقرآن أى يلهج سائر الناس بالغناء و الطرب، هكذا قال الهروى و الخطابى و من تقدّمهما». و قد قيل فى تفسير الخبر وجوه اخرى[۳] لا فائدة فى ايرادها و بالجملة لا تصلح هذه الأشياء لمعارضته الأخبار المستفيضة بل المتواترة، مع اعتضادها باجماع الطائفة و عمل الأصحاب فى كلّ عصر.

احتجّ من أباح الغناء من العامة بوجوه ضعيفة، منها قصّة عايشة المشهورة عندهم، و نحو منها من الأخبار».

أقول: قد ذكرنا قصّة عايشة و نبذة من تلك الأخبار فيما سبق فتذكّر. و أقبح من ذلك أنّهم رووا: أنّ النبىّ ﷺ كان يختار أن تلعب زوجته عايشة فى بيته باللّعب و كان يجمع لها النساء يلعبن معها. و روى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين فى الحديث الخامس و العشرين: من المتّفق عليه من مسند عايشة قالت: رأيت النبىّ ﷺ يسترنى[۴] و أنا أنظر الى الحبشة[۵] و هم يلعبون فى المسجد فزجرهم عمر، فقال النبىّ ﷺ: دعهم[۶] أمناً[۷] بنى ارفدة يعنى من الأمن[۸]. و لقد أحسن من قال: تاللّه إنّا نعلم أنّ نبيّهم ما كان على

۱. د: ميزه.
۲. د: الهجوا.
۳. د: اخر.
۴. د: يسرنى.
۵. د: الجنة.
۶. ل، د: ـ دعهم.
۷. ل، د: + يا.
۸. *الجمع بين الصحيحين*، ۵۲/۴، ر۳۱۶۸.

صفة[۱] يرضى بمثل ما ذكرته عايشة عنه، فإنّ كلّ عاقل يعلم أنّ مثل هذا اللّهو و اللّعب[۲] و الاشتغال عن اللّه لا يليق ممّن[۳] يدّعى صحبته نبىّ من الأنبياء فكيف يروونه[۴] عمّن يعتقدون أنّه أفضل الأنبياء و كيف ينسب اليه الرضا باللّعب فى المسجد و تفريح زوجته! و من العجب أن يكون أبوبكر و عمر ينكران على المغنّيات[۵] كما سبق، و ينكر عمر على الحبشة و يستقبحان ذلك فيمنعهما النبىّ صلى الله عليه وآله من الانكار، و يستحسن هو لنفسه و لدينه و زوجته و لبيته مثل ذلك فبئس الأمّة أمّةً يعتقدون[۶] فى نبيّهم بأمثال ذلك.

ثم قال قدس سره: «و منها حكاية فعله عن جماعة لا حجّية فى فعلهم كعبد اللّه‌بن جعفر و ابن الزّبير و معاوية و المغيرةبن شعبة، و اشتهاره بين أهل الحجاز و أهل المدينة كأبى مروان القاضى و عطاء و نقلوه عن الجنيد[۷] و سرىّ القسطى و ذى النّون[۸] و عن يحيى‌بن معاذ و المحاسبى[۹] ما يشعر به، و عن ابن مجاهد إنّه لا يجاب[۱۰] دعوةً لا يكون فيه الغناء[۱۱] و بالجملة نقلوه عن جماعة اخرى من أمثالهم، و منها التعويل على الأقيسة[۱۲] و قد ذكره الغزالى و ملخّصه: إنّ الغناء صوت طيّب موزون مفهم محرّك للقلب. و مراده بالموزون على ما ذكره ما كان فيه تناسب بحسب المبدأ و المقطع و ليس تحريمه باعتبار كونه طيّباً بالعقل و النقل[۱۳] و لا باعتبار كونه موزوناً لتحقّق هذا المعنى فى أصوات الطيور فصوت العنادل و القمارى و ذوات السجع[۱۴] من الطيور مع طيبها موزون و

۱. د: ـ صفة.
۲. د: اللعب و اللهو.
۳. د: بمن.
۴. د: يرونه.
۵. د: المعنيات.
۶. د: + يعتقدون.
۷. د: ـ عن الجنيد.
۸. د: ذالنون.
۹. د: المجاسبى.
۱۰. د: الايجاب.
۱۱. ل، د: ـ الغناء.
۱۲. د: الاقليته.
۱۳. د: بالنقل و العقل.
۱۴. د: الشجع.

ليس بحرام، و كذا وصف التفهيم و تحريك القلب ليس بحرام فلا يكون المجموع حراماً، إذ لم يعرض للمجموع وصف يقتضى ذلك».

أقول: هذا ممنوع لانّ المجموع يطرب و يلهى حتّى أنّه يوجب ذهول النفس عن استعمال قوى الحيوانيّة فى أعراضها الخاصة كما سبق نقله عن الصوفية، و ليس كلّ واحد من الآحاد كذلك، فهذا وصف زائد عارض للمجموع دون الآحاد يقتضى تحريمه لابدّ لنفيه من دليل.

ثم قال: «و منها الاعتماد على المنامات[۱] الموضوعة، و الأكاذيب الباطلة و حكاية اباحته و الترغيب فيه عن الخضر[۲] و أمثال ذلك من الأكاذيب[۳] التى لا يليق بالعقل الاشتغال بها، و إنّما قصدوا ترويج ذلك نفوس عوام النّاس و ضعفاء العقول و من يحذو حذوهم، فإنّ الركون الى أمثال هذه الأكاذيب مرتكز فى نفوس الجهّال و الأراذل[۴] و ضعفاء الأحلام[۵]، و قد ذكر جماعة أمثال ذلك فى كتبهم. و بالجملة بطلان هذه الحجج[۶] عندنا ظاهر لا يحتاج الى البيان و لكن ينبغى التنبيه على امور:

«الأوّل [فى تعريف الغناء]: المشهور بين أصحابنا أنّ الغناء مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب قال المحقّق فى الشرايع[۷]: «مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله و يردّ شهادته سواء كان فى شعر أو قرآن، و لا بأس بالحداء.»

و قال العلّامة فى التحرير: «الغناء حرام و هو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله و يردّ شهادته سواء كان فى شعر أو[۸] قرآن، و كذا مستمعه سواء اعتقد اباحته أو تحريمه، و لا بأس بالحداء و هو الانشاد الذى ساق به الابل يجوز فعله و

۱. د: المنافات.
۲. د: الخظر.
۳. د: كالاكاذيب.
۴. د: الارذال.
۵. د: الاجلام.
۶. د: الحج.
۷. ل: شرايع.
۸. د: + فى.

استماعه، و كذا نشيد الأعراب و سائر أنواع الإنشاد ما لم يخرج الى حدّ الغناء».

و قال الشهيد فى الدروس: «يفسق القاذف إلى أن قال: المغنّى بمدّ صوته المطرب المرجّع و سامعه و إن كان فى القرآن أو اعتقد اباحته، و يجوز الحداء للابل.»

و قال العلّامة فى الارشاد: «و تردّ شهادة اللّاعب بآلات القمار ـ الى أن قال: ـ و سامع الغناء و هو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب و إن كان فى قرآن، و فاعله.»

و قال الفاضل الشيخ علىّ فى شرح القواعد ـ بعد نقل التعريف المذكور عن الشهيد بوجه يشعر بارتضائه: «و ليس مطلق مدّ الصوت محرّماً و إن مالت القلوب اليه ما لم ينته الى حيث يكون مطرباً بسبب اشتماله على الترجيع المقتضى لذلك.»

و اعلم أنّ الطرب ليس هو السرور كما يتوهّمه[١] من لا معرفة[٢] له قال فى القاموس: «و[٣] تخصيصه بالفرح و همّ.» و قال الجوهرى: «الطرب خفّة تصيب الانسان لشدّة حزن أو سرور.» و نحوه قال ابن فارس فى المجمل. و قال الزّمخشرى فى الأساس: «هو خفّة من سرور أو همّ.» و قال الجوهرى أيضاً فى التطريب: «التطريب فى الصوت مدّه و تحسينه.»

و أمّا الترجيع فقال الجوهرى: «الترجيع فى الأذان و ترجيع الصوت ترديده فى الحلق[٤] كقراءة أصحاب الألحان.» و فى القاموس: «الترجيع فى الأذان تكرير الشهادتين جهراً بعد اخفاتها و ترديد الصوت فى الحلق[٥].» و قال ابن الأثير فى صفه قراءته: «و منه ترجيع الأذان.» و قال مؤلّف شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم:

---

١. د: توهمه.
٢. د: لا يعرفه.
٣. ل: ـ و.
٤. د: الخلق.
٥. د: الخلق.

«الترجیع تردّد الصوت فی الحلق[۱] مثل ترجیع أهل الألحان فی قراءة الغناء.» و فیه أیضاً الطّرب فی صوته إذا مدّه و طرّب فی القراءة و الأذان کذلك.»

و لعلّ وصف الترجیع و الاطراب متلازمان غالباً و لهذا[۲] تری الفقهاء تارةً یعتبرون القیدین فی الغناء کما مرّ، و تارةً یکتفون فی الحکم بالتحریم بالاطراب[۳]. قال ابن ادریس فی السرائر: «فأمّا المحظور علی کلّ حال[۴] فهو کلّ محرم ـ الی أن قال: ـ و جمیع ما یطرب من الأصوات و الأغانی»، و تارةً یکتفون بالترجیع قال العلّامة فی القواعد: «الغناء حرام یفسق فاعله، و هو ترجیع الصوت و مدّه و کذا یفسق سامعه قصداً سواء کان فی قرآن أو شعر و یجوز الحداء.» و لعلّ فی کلام الشیخ علیّ السالف إشعاراً بما ذکرنا لا یخفی علی المتدبّر.»

أقول: و ذلك لأنّه جعل الترجیع علّةً مقتضیةً للاطراب، و ظاهر أنّ المعلول لا یتخلّف عن علته التامّة[۵] و بالعکس، فهما بناءً علی ما یستفاد من کلامه هذا متلازمان کلّیّاً کما لا یخفی علی المتأمّل.

ثم قال: «و بعض أهل اللّغة اعتبر فیه مجرّد الاطراب، قال فی القاموس: «الغناء ککساء من الصوت ما طرّب به.» و قال فیه أیضاً: «التطریب الاطراب کالتطرّب و التغنّی.» و به یشعر کلام الزمخشری حیث قال[۶]: استطربت فقال: «أی سألته أن یطرّب و یغنّی.» و من العامة من فسّر التغنّی بتغرید الصوت علی ما نقله الخطیبی فی شرح المصابیح[۷]: «و التغرید التطریب فی الصوت[۸].» قال فی القاموس و المجمل و فی الصحاح: «التغرید التطریب فی الصوت و الغناء.» و بعض أهل اللّغة لم یعتبر فی الغناء

۱. د: الخلق.
۲. د: لذا.
۳. د: فی الاطراب.
۴. ل، د: ـ حال.
۵. د: التام.
۶. د: ـ قال.
۷. ل، د: المصباح.
۸. د: ـ الصوت.

الاطراب، قال ابن الأثير فى النّهاية فى تفسير الحديث الذى نقله العامة عن النبىّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إنّه[1] قال: من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا، بعد نقله عن الشافعى: إنّ المراد به الغناء و كلّ من رفع به صوتاً و والاه فهو عند العرب غناء، ثم نقل عن ابن الأعرابى أيضاً ما يدلّ على أنّه فسّر الحديث بالغناء، ثم قال: و أوّل من قرأ بالألحان عبيداللّه‌بن أبى‌بكر فورثه[2] عنه عبداللّه‌بن[3] عمرو لذلك يقال القراءة العمرى، و أخذ ذلك عنه سعيد العلّاف الإباضى. انتهى.

و قال الجوهرى: شدوت إذا انشدت[4] بيتاً أو بيتين تمدّ به صوتك كالغناء.

و ذكر ابوعبيد القاسم‌بن سلام[5] فى تفسير الحديث المذكور: أنّ المراد من لم يستغن بالقرآن و ذكر بعض الشواهد عليه، ثم قال أبوعبيد: لو كان معناه الترجيع لعظمت المحنة بذلك إذ كان من لم يرجّع بالقرآن ليس منه، و فيه دلالة على أنّ الغناء عنده بمعنى الترجيع. و نقل عن غير أبى عبيد: أنّ المراد من لم يحسن صوته بالقرآن فيرجّع فيه. و قدنقل السيّد المرتضى فى كتاب الغرر[6] و الدرر أوّلاً ما ذكره أبوعبيد، و ثانياً الوجه المنقول عن غيره، ثم نقل عن ابن الأنبارى وجهاً ثالثاً و هو أنّ المراد من لم يستلذّ بالقرآن و يستحلّه و يستعذب تلاوته كاستحلاء الغناء، ثم ذكر السيّد: أنّ جواب أبى بكر أبعد الأجوبة، لأنّ التلذّذ لا يكون إلّا فى المشتهيات[7]، و كذلك الاستحلاء و الاستعذاب، و تلاوة القرآن، و تفهّم معانيه من الأفعال الشاقّة فكيف يكون ملذّاً مشتهىً[8]. فإن عاد الى أن يقول: قد نستحلى[9] التلاوة من الصوت الحزين، قلنا: هذا رجوع الى الجواب

---

۱. د: ـ انه.
۲. د: فرنه.
۳. د: ـ بن.
۴. د: استدت.
۵. د: صلاح.
۶. د:الغررر.
۷. د: المفهيات.
۸. د: منتهى.
۹. د: فلا تستحلى.

الثّانی الذی رغبت عنه و انفردت عن نفسك بما یخالفه. انتهی. و فیه تأیید لما ذکرناه من اجتماع الاطراب و الترجیع غالباً.»

أقول: لا منافاة بین المشقّة من وجه و اللذّة من وجه آخر فإنّ کثیراً من المسائل العویصة[۱] شاقّ تفهّم معانیه و النفس تستلذّ به، و کذلك کثیر من العبادات الشرعیة شاقّ فعله و العابد یستلذّ به. و بالجملة کثیر من الأفعال الشاقّة علی القوی البدنیة یکون ملائماً للنفس[۲] ملذّاً مشتهیً[۳] إذا للذّة إدراك الملائم من حیث هو ملائم. و لا شبهة فی أنّ ادراك المعانی و تفهّمها[۴] من ملائمات النفس و مناسباتها و إن کانت فیه مشقّةً من وجه آخر. و المراد أنّ تلاوة القرآن ینبغی أن تکون[۵] لذیذةً حلواً[۶] عذباً بأن یتدبّر فیها القارئ و یتفهّم معانیه فیستلذّ بسببه متاعبها، و یستحقر لأجله مشاقّها، و من هذا الباب ما ورد فی الخبر عن سیّد البشر: و جعلت قرّة عینی فی الصّلاة[۷]. فعلی ما أجاب به أبوبکر یکون الخبر من قبیل ذکر الملزوم و ارادة اللّازم، و قد حذف فیه المضاف أی من لم یستلذّ بتلاوة القرآن استلذاذه بالغناء فلیس من خواصنا فإنّهم یستلذّون بتلاوته لتدبّرهم فیها «أفلا یتدبّرون القرآن أم علی قلوب أقفالها[۸].»

ثم قال: «و قد قیل فی تفسیر الخبر غیر ما ذکر من الوجوه لکن لا یتعلّق غرض بایراده، و ظنّی أنّ التغنّی و التطریب و الترجیع و اللّحن و التغرید و الترنّم ألفاظ متقاربة فی المعنی و اجتماع بین معانیها غالباً، و لهذا تراهم یوردون[۹] بعض هذه الألفاظ فی تفسیر بعض آخر، و منهم من یعکس الأمر، و منهم من یورد إثنین أو ثلاثه منها فی تفسیر واحد

۱. د: العویضة.
۲. د: ـ للنفس.
۳. د: منتهی.
۴. د: تفهمهما.
۵. د: یکون.
۶. د: علوا.
۷. *روضة الواعظین*، ص ۲۷۳.
۸. محمد/۲۴.
۹. د: یردون.

عاطفاً بينها بالواو، و لعلّ الغرض[١] زيادة التفهيم لاختلاف هذه الألفاظ فى الوضوح و الخفاء بالنسبة الى الأشخاص و هذا من عاداتهم، و إن أردت أن يتّضح لك ذلك فانظر الى ما أذكر[٢] من عباراتهم مضافاً الى ما مرّ ذكره.

قال[٣] ابن الأثير فى تفسير اللّحن: «و هو التطريب و ترجيع الصوت و تحسين القراءة فى الشعر و الغناء.» فجمع[٤] بين أربعة فى تفسيره عاطفاً بعضها على بعض. و قال فى القاموس: «لحنّ فى قراءته[٥] فطرب فيها.» فاكتفى بالتطريب. و فى الصحاح: «لحّن فى قراءته إذا طرّب بها و غرّد[٦].» فزاد التغريد، مع أنّه فسرّ التغريد[٧] بالتطريب فى الصوت و الغناء. و فسرّه فى القاموس و المجمل بالتطريب فى الصوت كما مرّ. و قال المطرزى فى المغرب: «لحّن[٨] فى قراءته تلحيناً، طرّب فيها و ترنّم»، فزاد الترنّم.

و قال الجوهرى: «ترنّم إذا رجّع صوته و الترنيم مثله» و نحوه فى المجمل و شمس العلوم. و فى القاموس: «الترنّم: المغنّيات[٩] المجيّدات و بالتحريك الصوت، و الترنيم[١٠]: تطريبة» ففسّر الترنّم بالمغنّيات[١١] و الترنيم[١٢] بالتطريب. و فى النهاية ذكررواية تتضمّن الترنّم بالقرآن فقال: «الترنّم التطريب و التغنّى و تحسين الصوت بالتلاوة» فجمع بين الثلاثة فى تفسير الترنّم. و من العامة من فسّر التغنّى بتحسين الصوت و هو مبنى على الغالب اجتماع الاطراب و التحسين هذا ما يتعلّق بتفسيره الغناء.»

---

١. د: الفرض.
٢. د: ذاكر.
٣. ل: ـ قال.
٤. د: مجمع.
٥. د: قرائنه.
٦. د: غرر.
٧. د: ـ مع انه فسر التغريد.
٨. د: نحن.
٩. د: المعنيات.
١٠. د: الترنيم.
١١. د: المعنيات.
١٢. د: الترنم.

أقول: هذا تطويل ليس تحته طائل فلا يليق(۱) بهذا المختصر و هو الذى أشار اليه فى كتابه(۲) الكفاية بقوله: «و الظاهر أنّ شيئاً من حسن الصوت و التحزين و الترجيع فى القرآن لايوجد بدون الغناء على ما استفيد من كلام أهل اللّغة و غيرهم و فصّلناه فى بعض رسائلنا»، و أنت خبير بأنّ هذا يناقض ما سبق منه(۳) فى رسالته هذه أنّ الصوت الحسن أعمّ من الغناء إذ الحسن فى الصوت(۴) له جهات متعدّدة غير جهة الاطراب و الترجيع، و كذا يناقض ما قاله فى الجواب عن السادس فإنّه صريح فى كون التحزين أيضاً أعمّ من الغناء. و بالجملة بين ما ذكره فى الرسالة و ما ذكره فى الكفاية من التدافع ما لا يخفى و الحقّ ما ذكره هنا. و أمّا ما ذكره هناك فمجرّد اشتباه(۵) نشأ من تقليد قوم آخرين قد جاؤوا بذلك ظلماً وزوراً هذا.

ثم قال: «و حكى عن بعض أصحابنا أنّه رجع فى تفسير الغناء الى العرف فما سمّى غناءً فهو حرام و إن لم يطرب، و جعل ذلك الشهيد الثانى أولى، و ذكر بعض أصحابنا المتأخّرين أنّه لا خلاف فى تحريم ما اجتمع فيه القيدان و إنّما الخلاف فيما لم يتحقّق فيه القيدان و سمّى فى العرف غناءً و بذلك يشعر كلام الشهيد الثانى فى شرح الشرايع.

«الثّانى [فى الحداء]: المشهور بين الأصحاب استثناء الحداء و منهم من لم يستثنه(۶)، و أطلق الحكم بتحريم الغناء و لا أعرف للأوّل حجةً سوى بعض الأخبار الواردة من طريق العامة فللتأمّل فيه مجال.»

أقول: هذا حقّ و ما ذكره فى الكفاية من عدم شمول أدلة المنع له باطل. و أمّا الخبر الوارد فى طريق العامة فما سبق فيما نقلناه عن المسالك من قوله صلى الله عليه وآله بعبداللّه‌بن رواحة:

---

۱. ل: فلا يلتق.
۲. د: ـ كتابه.
۳. د: فيه.
۴. د: ـ اعم... الصوت.
۵. ل: اشتهاء.
۶. د: لم يستنّه.

«حرّك بالقوم ـ الخبر»، و قد مرّ[١] أنّ الحلّى منع من الغناء مطلقاً، و وافقه فى التذكرة مستدلاً عليه بأنّ اللّه حرّم اللّهو و هذا منه و لعلّه أقرب الى الاحتياط.

«الثّالث [فى التغنّى فى العرائس]: المغنّية للعرس إذا لم تتكلّم بالباطل و لم يدخل عليها الرجال فأباحه[٢] الشيخان و جماعة من الأصحاب، و كرهه القاضى[٣]، و حرمّه جماعة من الأصحاب منهم ابن ادريس و العلّامة فى التذكرة. و الأوّل أقرب لما رواه الشيخ فى الصحيح عن أبى بصير قال: قال ابوعبداللّه عليه السلام: أجر المغنّية التى تزفّ العرائس ليس به بأس ليست بالتى يدخل عليها الرجال. و جماعة من الأصحاب يتوقّفون فى تصحيح روايات أبى بصير و الذى رجّحت تصحيحها و ليس هذا موضع تفصيل[٤] ذلك.»

أقول: قد فصّل ذلك فى الذخيرة فى أوائل بحث الكرّ حيث قال: «اشتبه حال أبى بصير على كثير من أصحابنا المتأخّرين فزعموا اشتراكه بين الثّقة الامامى و غيره، و الراجح عندى أنّ رواياته صحيحة إذا لم يكن فى الطريق قادح من غير جهة[٥]، و إنّ الاشتراك المذكور توهّم و لنذكر جهات التوهّم ثم نشتغل بالجواب عنها[٦].» و طول الكلام فيه بما يمنعنى عن نقله و نقل ما فيه، فإنّ لنا عليه كلاماً فصّلناه فى بعض رسائلنا، فيطلب من هناك و من هنا يعلم أنّ من لم تصحّ عنده رواية أبى بصير هذه حكم بتحريم ما يكون فى العرائس لعموم الروايات الكثيرة الدالة على تحريمه مطلقاً، و عدم كون هذه الرواية صالحة للتخصيص، و الصرف عن الحقيقة الى المجاز، و اليه الاشارة بقوله: «لأنّ[٧] اللّه حرّم اللّهو و هذا منه» و من صحّت عنده أباحه. و أمّا القول بالكراهة فوجهه

---

١. د: قدم.
٢. د: فماباحه.
٣. د: العاضى.
٤. د: تفضيل.
٥. ل: جهته.
٦. *ذخيرة المعاد*، ١٢٢/١ (باختلاف بعض الفاظه).
٧. د: ان.

غیرظاهر و لعلّه اکتفی فیه بما هو[۱] المشهور من أنّ نفی البأس یوهم البأس کما ذکره الشهید الثانی فی الدرایة فتدبّر.

«الرّابع [فی مراثی الحسین علیه السلام]: ذکر الفاضل الشیخ علیّ أنّ بعض الأصحاب استثنی مراثی الحسین علیه السلام و لم أجد حکایة هذا القول إلّا فی کلامه و لم أجد دلیلاً قویاً علی هذا الإستثناء مع عموم الأخبار الدالة علی المنع.»

أقول: هذا حقّ، و أمّا ماسبق من ترجیحه القول بهذا الاستثناء فی کتابه الکفایة[۲] فی موضعین مستدّلاً علیه «بما دلّ علی جواز النوحة علیه علیه السلام أو مطلقاً، مع أن الغالب اشتمال النوحة علی الغناء و هو غیر بعید[۳]» انتهی.

فقد عرفت ما فیه فتذکّر.

«الخامس [فی التغنّی فی القرآن]: اشتهر بین جماعة من النّاس فی زماننا[۴] هذا قراءة القرآن بالألحان و النغمات و التحریرات و کذلك قراءة الأذکار و الدعوات[۵] و استماعها. و قد یتدرّج[۶] ذلك الی قراءة الأشعار المتصوّفة و أمثال ذلك بأنواع الألحان، و ربّما یسری ذلك عن العوام الی بعض الخواص من أهل العلم و الدیانة و من ینسب الی التقوی و العدالة، و یتعلّلون فی ذلك تارةً بأنّ ما کان فی القرآن و الأذکار و الأشعار المشتملة علی الحکمة و الموعظة لیس بغناء، إنّما الغناء ما اختصّ به أهل اللّهو و الفجورفی مجالس المعاصی و الخمور و أمثال ذلك أو أعمّ من ذلك کما إذا اشتمل علی الألفاظ الدائرة بین أهل الموسیقی[۷] فی التقطیعات، لکن لا بحیث یشتمل الأفراد المذکورة.»

---

۱. د: ـ بما هو.
۲. د: ـ فی کتابه الکفایة.
۳. *کفایة الأحکام*، ص ۲۸۰.
۴. د: زماننا.
۵. د: ـ و الدعوات.
۶. د: قد یندرج.
۷. ل، د: الموسقی.

أقول: قد سبق أنّ هذا الفاضل العالم العادل فى كتابه الكفاية، و الفاضل القاسانى فى أكثر كتبه مع كونهما من أهل العلم و الدّيانة و من ينسب الى التقوى و العدالة من هؤلاء المتعلّلين بهذا،و هذا غريب بعد هذا فإنّ من كان هذا كلامه[۱] فكيف يقول بعده: «إنّ قراءة القرآن و الدعوات و الأذكار بالأصوات الطيّبة المذكّرة للآخرة المهيّجة للأشواق الى العالم الأعلى ليس بغناءً، ثم يصرّ على ذلك، و يبالغ فيه، و يجهد فى اثباته بما لا يكاد يثبته ليصير بذلک «كالتى نقضت غزلها من بعد[۲] قوّة[۳].»

[قوله فى حقيقة الغناء]

ثم قال: «و تارةً حقيقة الغناء مرجوعة الى العرف، و أهل العرف لا يسمّون أمثال ذلك غناءً، و تارةً بأنّ حقيقة الغناء مجهولة و لم يثبت أنّ هذه الأشياء غناء و الأصل فى الأشياء الاباحة الى أن يثبت خلافه.

فنقول فى جوابهم: إنّ معرفة الألفاظ العربية و الاطّلاع على مدلولاتها و الخبرة بمعانيها ممّا لاسبيل للعجمى اليها إلّا بالأخذ عن العرب و الفصحاء و أهل اللّسان منهم المتصفّحين الباحثين عن ألفاظهم و مواضع استعمالات كلماتهم، فليس للعجمى أن يجازف[۴] و يقول هذا اللّفظ العربى فى عرف العرب أو فى لغتهم كذلك أو ليس كذلك، إلّا بشاهد من تصريح أهل اللسان كعلماء الأدب و العربية و الفقهاء العارفين بعرفهم و لغتهم و استعمالاتهم أو يستخرج ذلك من موارد استعمالات الألفاظ العربية كالقرآن و الحديث و أشعار البلغاء و الخطب و الرسائل و الكتب المعتبرة، فمن ادّعى شيئاً من ذلك بدون ما ذكرناه فغير خاف على اللّبيب سقوط قوله و مجازفته، و ليس لأحد[۵] أن يقبل

۱. د: فان كان هذا يقول.
۲. د: ـ بعد.
۳. النحل/۹۲.
۴. د: يجازف.
۵. د: + دعواه.

دعواه، و لقد أحسن من قال من تعود أن یصدق بشیء بغیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیة، و حینئذ فالمرجع فی تفسیر الغناء الی ما ذکرناه، و قد سمعت نبذةً من کلام أهل اللغة فی هذا الباب و ظاهر أنّه یقتضی کون ما ذکرناه فی محلّ البحث غناءً، و قد صرّح الجوهری بأنّ ما یسمّیه العجم ذوبیتین[۱] غناء، و کثیر من الأشعار المبحوث عنها من هذا القبیل و قد عرفت ما قال الفقهاء فی تفسیره و هم أعرف لغةً و عرفاً منّا و ظاهر شموله لجمیع ما ذکر. و قد سمعت أیضاً تصریح فقهائنا بأنّ الغناء أعمّ من أن یکون فی القرآن أو فی الشعر أو فی غیرهما، و کذلك غیر أصحابنا من العامة و ناهیك بکلام من اشتهر بینهم بحجّة الاسلام أبی حامد الغزالی فقد مرّ تفسیره الغناء و ذکر الغزالی أیضاً فی سیاق بحث الغناء تفصیلاً و أقساماً سبعةً عدّ منها غناء المحبّین العارفین لأجل تهیّج[۲] الشوق و الوجد.»

أقول: قد سبق أنّ الصوفیة عدّوا من أسباب المواجید و الجذبات التی تحصل للمرید ملازمة سماع الغناء، و زعموا أنّ استماع المعارف و الکلمات الحقّة من القرآن و ما قیل فی[۳] التوحید و غیرهما نظماً و نثراً مقترناً[۴] بالصوت الحسن و الترجیع یوجب الشوق الی العمل و لقاء اللّه و الحزن و الدمع، و حسبوا أنّ الألحان و الأصوات الطیّبة ممّا یعین علی الریاضات[۵] و المجاهدات، فهذا و ما یشابهه دلّ علی أنّ قراءة القرآن و الأذکار و الدعوات و الأشعار المشتملة علی الحکمة و الموعظة الحسنة المقترنة[۶] بالنغمات و الأصوات الطیّبة المذکّرة للآخرة المهیّجة للأشواق الی العالم الأعلی[۷] غناء، فهو معلومة حقیقته[۸] عندهم و عند غیرهم حلّلوه أو حرّموه[۹]، فإنّ الغناء إن کان هو الترجیع

---

۱. د: ذویتین.
۲. د: نهج.
۳. د: من.
۴. د: فقرانا.
۵. د: الرضایات.
۶. ل: المقرنة.
۷. د: مالی ما لم الاعلاء.
۸. د: حقیقة.
۹. د: حرقوه.

فهو صادق على مثل ذلك، و إن كان راجعاً الى العرف فيستفاد كون هذا غناءً من العرف، فإن قبلوا العرف فقد اعترفوا أنّه الغناء، و إن رجعوا الى الترجيع فكونه كذلك بديهى، فلامفرّ لهم من القول بكونه غناءً، فأمثال هذا التعلّل بعد القول بتحريمه ـ حيث ما صدق عدا ما استثنى و ليس هذا منه ـ لا يجديهم[۱] نفعاً.

ثم قال: «و قد سمعت أيضاً كلام السيّد المرتضى و هو كالصريح فى المدّعى، و ممّا يؤيّد ما ذكرنا استمرار البحث بين علماء العامة فى سماع الصوفية و ما يقرؤونه بالنغمات و الأصوات الحسنة فى أوقات الأذكار و غيرها، و طائفة ينكرونه استناداً الى ما رووا من الأخبار، و ادّعاء الاستثناء بحجج[۲] ضعيفة يستندون اليها و لا ينكرون كون ذلك غناءً، مع كونهم من أهل المعرفة باللسان. و ظاهر أنّ ما يقرؤونه فى تلك الحالات إنّما يكون من الأذكار المسجّعة و الأشعار الدالّة على الموعظة و أشياء من هذا القبيل، و حكاية البحث من الجانبين مذكورة فى كتاب الإحياء للغزالى.

و ممّا[۳] يؤيّد ما ذكرنا الحديث المذكور من طريق العامة فإنّ كثيراً منهم حملوه على الغناء و استحبّوا التغنّى بالقرآن مع كونهم من أهل المعرفة باللسان، و فيه دلالة على ان قراءة القرآن بالألحان الطيّبة غناء.

و ممّا يؤيّد ذلك تعبير أهل الموسيقى جميع الأقسام التى يودعونها فى كتبهم من الألحان و النغمات المطربة غناء كما يظهر بمراجعة كتبهم.»

أقول: قد سبق أنّ بعضهم كأبى نصر[۴] يقول: «بأنّ كلّ صوت غناءً.» و آخرين كبعض حكماء اليونان و إن خصّه بنوع[۵] الانسان و لكن من غير تحديد، نعم حدّده[۶] بعضهم بالألحان و النغمات المؤلّفة المتواترة الموزونة من غير اعتبار التطريب، إلّا أن يقال

---

۱. د: لا يجديهم؛ ل: لا يجديهم.
۲. د: ـ بحجج.
۳. د: ما.
۴. د: بصير.
۵. د: ببوع.
۶. د: حدوه.

باستلزام التلحين التطريب[١] كما مرّ.

ثم قال: «هذا مع ما عرفت من وقوع المنع من الترجيع فی القرآن صريحاً فی بعض الأخبار السابقة و ذمّ التغنّی بالقرآن فی بعضها، و لاخفاء فی أنّ ما ذكرناه يفيد ظنّ الغالب بالمدّعی و هو كاف فی هذا الباب. فانّ غاية ما يحصل[٢] فی معرفة الألفاظ الشرعية و أحكامها فی زماننا هذا إنّما هو الظنّ و طرق العلم فی الأحكام منسدّة علينا إلّا نادراً، و من ادّعی خلاف ذلك فقد عدل عن الحقّ و فاروق[٣] المنهاج، و سقوط قوله معلوم عند من مارس[٤] الطرق الفقهية و نظر الی مستندات الأحكام الشرعية. و بالجملة ليس البحث إلّا مع من سلّم منّا هذا الأصل.

فإن قلت: ما ذكرت من كلام أهل اللّغة لا يفيد ظنّاً لعدم ظهور صحّة مذاهبهم و عدم ثبوت عدالتهم، و لا اعتماد علی غير العدل.»

أقول: يمكن تقرير السؤال و الجواب بوجه آخر أدقّ و أخصر بأن يقال قوله تعالی: «إن جاءكم فاسق بنبأ فتبيّنوا[٥]» يوجب عدم اعتبار أمثال ما ذكرت من كلام أهل اللّغة إذ لا فسق بأعظم من عدم الايمان.

و الجواب: إنّ الفسق هو الخروج عن طاعة اللّه مع اعتقاد الفاسق ذلك كذلك و مثل هذا ليس كذلك فإنّ هذا الاعتقاد عند معتقده هو الطاعة، بل هو من أهمّ المهمّات و أعظم القربات و فيه نظر، و الأولی أن يقال: إنّ الاجماع خصّصه كما صرّح به قدّس سرّه بقوله: «قلت: صحّة المراجعة الی أصحاب الصناعات البارعين[٦] فی فنّهم ممّا اختص بصنايعهم ممّا اتّفق عليه العقلاء فی كلّ عصر و زمان، فإنّ أهل كلّ صنعة يسعون فی تصحيح

---

١. د: ـ التطريب.
٢. د: يعرف.
٣. د: فارغ.
٤. د: فارس.
٥. الحجرات/٦.
٦. د: البازعين.

مصنوعاتهم و صيانته و حفظه عن مواضع الفساد، و يسدّون[۱] مجاری الخلل بحسب[۲] كدّهم و طاقتهم و مقدار معرفتهم بصنعتهم[۳] لئلّا يسقط محلّهم[۴] عندهم، و لا يشتهروا بقلّة الوقوف و المعرفة فی أمرهم و إن كان فاسقاً ظالماً فی بعض الأفعال، و هذا أمر محسوس فی العادات، مجرّب[۵] مرتكز فی النفوس و الطبايع المختلفة، نعم صحة المراجعة الى أصحاب الصنعة تحتاج الى اختياره و الاطلاع على حسن صنعته وجودة معرفته و الثقة بقوله و ذلك يظهر بالتسامع و تصديق المشاركين فی الفنّ و تعويل أهل الصنعة عليه، فإذا استمرّ ذلك فی الأعصار المتباعدة و القرون المتطاولة تضاعفت أسباب الصحّة و لذلك ترى المشهورين من أهل اللّغة يرجّعون الناس إليهم فی تفسير اللّغات قديماً و حديثاً، موافقاً و مخالفاً[۶] فی كلّ عصر و زمان، وترى علمائنا من قديم العصر[۷] الى هذا الزمان يعوّلون[۸] فی تفسير اللّغات العربية على تفسيراتهم و تعبيراتهم، و يستدلّون بذلك، و يستندون[۹] اليه مبادئ الأحكام الشرعية، و كتب الأصحاب مشحونة[۱۰] بذلك.

و قد أفرط بعض أصحابنا السابقين فی هذا الباب فرجّح[۱۱] تفسير بعض أهل اللّغة كأبی عبيد الهروی و ابن فارس على تفسير ابن بابويه ـ مع كونه من عظماء الفقهاء و المحدّثين ـ بأنّ أهل اللّغة أقوم بهذا الشأن، و أعرف بهذه الصنعة و من هذا الإفراط سخط ابن ادريس للشيخ أبی جعفر الطوسی حكاية القائد عبدالرّحمن بن عتاب بمكّة بأنّه مخالف لما ذكر البلاذری[۱۲] أنّها وقعت باليمامة، و البلاذری[۱۳] أبصر بهذا الشأن

---

۱. د: يصدون.
۲. د: بحبب.
۳. د: بصنعهم.
۴. د: مخلهم.
۵. د: مجزب.
۶. د: مخالفاً و موافقاً.
۷. ل: الصر.
۸. د: يقولون.
۹. ل: يسندون.
۱۰. د: مسحونة.
۱۱. د: فيرجح.
۱۲. ل، د: البلادری.

لأنّه من أهل فنّ السيرة.

و من هذا الباب كانت مراجعة المسلمين الى أطبّاء اليهود و النصارى عند حذاقتهم[١٤] و ثقتهم فى صدر الأزمان من غير نكير، و هذه القاعدة[١٥] كانت مستمرّةً معمولةً بين العامة أيضاً فإنّهم يرجعون و يسندون فى تفسير اللّغات الى اللغوية الخاصة كابن السكّيت و ابن دريد و ابن خالويه و غيرهم، نعم إذا ظهر من بعضهم تفسير لفظ و من بعضهم[١٦] ما يخالفه بحيث لا يجتمع معه يحصل الشك و حينئذ يحتاج الى بعض أنواع الترجيحات المقرّرة، و التعويل على الأمارات المرجّحة، و ما نحن فيه ليس من هذا القبيل كما لا يخفى على المتصفّح على أنّ المستند هاهنا[١٧] ليس مجرد قول أهل[١٨] اللّغة، بل هو مضاف الى سائر ما ذكره، و لو فرضنا أنّ بعضها لا يفيد الظنّ فانكار إفادة الجميع للظنّ بعد حسن المراجعة وجودة التدبّر تعسّف و عدول عن[١٩] الانصاف فيما افهم و اللّه تعالى يعلم».

أقول: لما كان علم اللّغة من العلوم النقلية، و كان لا يثبت مضمون ما نقل فيه إلّا بما يثبت به غيره من الامور النقلية[٢٠] و هو عدالة الناقل أو[٢١] تواتر ذلك المضمون أو[٢٢] استفاضته، و كانت طرق العلم الى عدالة أهل اللّغة منسدّةً علينا[٢٣]، بل الظاهر عدم عدالة جلّهم بل كلّهم، عدل عن اثبات عدالتهم! و طول الكلام فى اثبات حجّية[٢٤] نقلهم بماترى، و لا حاجة اليه إذ لا خلاف فى جواز الرجوع فى فهم معانى ألفاظ[٢٥]

---

١٣. ل، د: البلادرى.
١٤. د: حذافتهم.
١٥. د: القائدة.
١٦. د: بعض.
١٧. د: المسند هنا.
١٨. د: ـ اهل.
١٩. د: من.
٢٠. د: النقليته.
٢١. د: و.
٢٢. د: و.
٢٣. د: عليها.
٢٤. ل: حجته.
٢٥. د: الالفاظ.

القرآن و الحديث و غيرهما الى أهل اللّغة و نقلهم و افادة[۱] الظنّ فإنّه ليس بأعظم من الرجوع الى أهل الهيئة فى أمر القبلة و الى الطبيب فى افطار شهر رمضان. و رجوع الفقيه فى كلامه الى أهل الخبرة شايع معروف، و إنّما الخلاف فى افادة[۲] اليقين فجمهور المتكلّمين على أنّه لا يفيده، لأنّه يتوقف على العلم بوضع الألفاظ الواردة فى كلام المخبر الصادق للمعانى المفهومة و بارادة المخبر تلك المعانى ليلزم ثبوت المدلول، و العلم بالوضع يتوقّف على العلم بعصمة رواة العربية[۳] لغةً و صرفاً[۴] و نحواً عن الغلط و الكذب، و العلم بالارادة يتوقّف على عدم النقل الى معنى آخر و على عدم اشتراكه بين هذا المعنى و معنى آخر و على عدم كونه مستعملاً بطريق التجوّز[۵] فى معنىً غير المعنى الموضوع له أو على عدم اضمار شيءٍ يتغيّر به المعنى و على عدم تخصيص ما ظاهره عموم الأفراد و الأوقات بالبعض، و ذلك بأن يراد من أوّل الأمر ذلك البعض أو يراد ما يفيد إنتهاء وقت الحكم و يسمّى ناسخاً و على عدم تقديم و تأخير يغيّر المعنى عن ظاهره و كلّ واحد من هذه الامور لجوازه فى الكلام لا يجزم بانتفائه بل غايته الظنّ، فبعد الإكتفاء بالظنّ و بناء معرفة الغناء على كلام أهل اللغة لاحاجة الى هذه الافادات الغير اللّائقة بالمقام، بل يكفى فى دفع هذه الشكوك و الأوهام مجرّد تنبيه موجز كما قدّمناه سالفاً و آنفاً، و أيّ فرق بين معرفة معنى الغناء و سائر الألفاظ المتلقّاة عن الشارع، فإنّ حكم الكلّ واحد كما سبق فتذكّر.

ثم قال: «فإن قلت: العرب فى هذا[۶] الزمان[۷] لا يسمّون مثل هذه الأشياء المبحوث عنها غناءً فى بلادهم و أقطارهم عند محاوراتهم.

---

۱. د: افادته.
۲. د: افادته.
۳. د: رواه العربيته.
۴. لا يقرا هذا اللفظ فى د.
۵. د: التجويز.
۶. ل: هذه.
۷. د: الناماں.

قلت: کلّا، بل الذی سمعته ممّن له قدر تمیّز منهم أنّ الکلّ غناء، و کذلک فهمت من محاوراتهم فی بلادهم، مع أنّ استعمالات العرب فی هذا الزمان مشتملة علی التحریف و التولید الکثیر و لا تصلح للحجّیة[١] مطلقاً، فضلاً عن أن یکون مخالفاً لما ثبت من السابقین.»

أقول: هذا سؤال مبنیّ علی أنّ حقیقة الغناء مرجوعة الی العرف و أهله لا یسمّون أمثال هذه الأشیاء ـ و هی قراءة القرآن و الأذان و الدعوات و الخطب و المراثی و الأذکار و الأشعار[٢] المشتملة علی الحکمة و الموعظة ـ غناءً.

و الجواب: إنّه إن ارید بالعرف العرف العام مطلقاً فهم مضطربون[٣] فیه و إن ارید به عرف بلاد العرب کذلک فکذلک، مع ما فیه من التحریف و التولید فلا یصلح حجّةً، و لاسیّما إذا کان مخالفاً لأهل السابقة. و إن ارید به عرف بلادهم فی زمن النهی فغیر معلوم إلّا بما یستفاد من کلام أهل اللّغة، و یدلّ علیه بعض الأخبار فیرجع الی ما ذکره العلماء و یصدق علی هذه الأشیاء. و إن ارید به عرف أهل الغناء و هم الموسیقیّون[٤] فبعضهم یقول: إنّ کلّ صوت غناء، و بعضهم یخصّه بنوع الانسان من غیر تحدید، و بعضهم یحدّه باللّحن و اللّحن بالنغمات المؤلّفة المتواتره، و النغمة بالصوت الموزون، فهم أیضاً مضطربون فیه.

و الأظهر أنّ مدّ الصوت إن اشتمل علی الترجیع المطرب و أوجب اللّذة و اللّهو فهو حرام فعله و استماعه[٥]، و إلّا فلا فرق بینه و بین نهیق الحمار و شبهه من الأصوات الغیر الموجبة للذّة و اللّهو عملاً بالدوران.

---

١. ل، د: للحجة.
٢. د: و الأشعار و الأذکار.
٣. د: مصطربون.
۴. ل: الموسیقون؛ د: الموسقیون.
۵. د: ـ و استماعه.

ثم قال: «و بما ذكرناه ظهر سقوط التعليلات الأربعة المذكورة طرّاً[١] ثم بعد التنزّل عن اثبات كون هذه الأفراد غناءً يمكن أن يقال: إنّه قد ثبت بالأخبار المذكورة أنّ المراد بقول الزّور الغناء. و قد ورد الأمر باجتناب قول الزّور فى الآية و هو الايجاب كما هو ظاهر الأمر فكلّ مكلّف مأمور بالاجتناب عن طبيعة الغناء الواقعية، لأنّ الألفاظ موضوعة للمعانى الواقعية و شيء من العلم و الظنّ غير معتبر فى مفهومات الألفاظ، و انتفاء الطبيعة إنّما يتحقّق بانتفاء جميع أفرادها، و لا يحصل الظنّ بانتفاء جميع الأفراد إلّا بالاجتناب عن الأفراد المشكوكة، و لا يحصل الامتثال بدونه، لأنّ[٢] الامتثال لا يحصل عند الشك فى تحصيل المأمور به. و بالجملة المأمور به أمر واحد يتحصّل بانتفاء الطبيعة المساوقة لانتفاء جميع الأفراد فعند بقاء الأفراد المشكوكة كان حصول ما هو المأمور به فى الواقع مشكوكاً، بل المعلوم حصول أمر هو تمام المأمور به أو بعضه فلا يحصل الامتثال، و بهذا التقدير يندفع التمسّك بالأصل فى عدم وجوب الأفراد المشكوكة.

فان قلت: تحصيل[٣] البراءة المعلومة أو المظنونة من التكليف الثابت إنّما يجب[٤] من القدر الثابت و الثابت هاهنا الأمر بالاجتناب عن الأفراد المظنونة، فيجب تحصيل الظنّ بالاجتناب عنها، لا الأفراد المشكوكة.

قلت: لهذا المكلّف متعلّق واحد متعدّد الأجزاء، معيّن فى الواقع، مجهول عندنا، و يحتمل أن يكون ذلك الأمر مركّباً من إنتفاء الأجزاء المظنونة فقط، و يحتمل أن يكون مركّباً منها و من إنتفاء الأجزاء المشكوكة، فعند حصول الأوّل لا يحصل العلم بحصول ما هو المأمور به فى الواقع أصالةً، بل حصل العلم بحصول شيء يحتمل أن يكون بعض

---

١. د: مرا.
٢. د: بدون الا ان.
٣. د: يحصل.
٤. د: يجد.

أجزائه، و علی تقدیر أن یکون بعض أجزائه لا یحصل ما هو المأمور به أصلاً، نعم لو کان هاهنا تکالیف متعدّدة متعلّقة بکلّ جزء جزء و لم یتعلّق تکلیف بالمجموع کان هذا الکلام متّجهاً، ولکن لیس الأمر کذلك، بل التکلیف متعلّق بنفی الطبیعة المساوقة للسلب الکلّی و إن تعلّق بکل واحد واحد أیضاً علی حدّة بمقتضی هذه العبارة و غیرها.

فإن قلت: «الأمر باجتناب الأفراد المشکوکة یقتضی التکلیف بما لا یطاق و الحرج و الضیق.

قلت: إنّما یلزم ذلك إذا لم تکن[۱] الأفراد محصورة فی أشیاء یمکن الاجتناب عنها من غیر ضیق کما هو الواقع هاهنا و بالجملة الکلام فیما إذا کانت الأفراد المشکوکة محصورة علی الوجه الذی ذکر.

فإن قلت: التکلیف بالشیء یقتضی العلم به فکیف یتعلّق التکلیف بالمشکوك.

قلت: إن أردت أنّه یقتضی العلم به علی وجه یتمیّز به عن جمیع الأغیار فممنوع، و إن أردت أنّه[۲] یقتضی العلم به علی وجه یتمکّن من الإتیان بالمأمور به من غیر إفضائه الی الحرج و العسر فمسلّم، و الأمر هنا کذلك علی أنّ الشك إنّما هو فی المعنی المقصود من اللّفظ و بعد النظر فی الدلیل الذی ذکرناه یحصل العلم بوجوب الاجتناب عن الأفراد المشکوکة دخولها فی مدلول اللّفظ فیکون من قبیل ما هو معلوم بوجه یتمیّز من الأغیار، و الشك إنّما یکون فی الطریق و بهذا یحصل الجواب عمّا دلّ علی سقوط التکلیف بما لایحصل العلم به کما لا یخفی علی المتدبّر.

فإن قلت: یجوز أن یکون فی الاجتناب عن الأفراد المشکوکة مفسدة و الإقدام[۳] علی ما لا یؤمن أن یکون قبیحاً قبیح.

---

۱. د: لم یکن.
۲. د: به.
۳. د: الاجتناب.

قلت: الكلام[١] فيما إذا لم يكن فى الاجتناب المذكور مفسدة بدليل دالّ عليه من اجماع أو غيره كما هو الواقع هاهنا و بالجملة هذا مسلك لا يبعد أن تمسّك به فى وجوب الاجتناب عن الأفراد المشكوكة فى المسألة المذكورة».

أقول: هذا تطويل[٢] لا حاجة اليه بل يكفى مجرّد أن يقال: اجتناب الحرام واجب اجماعاً و لا يتمّ هنا يقيناً إلّا بترك هذه الأفراد المشكوكة و ما لا يتمّ الواجب إلّا به فهو واجب، نعم قد جاء النصّ باستثناء غيرالمحصور منه فلا يجب الاجتناب عنه للزوم الحرج أو العسر المنفيين و الأمر هنا ليس كذلك هذا.

ثم قال: «و نقول بعد التنزّل عن ذلك كلّه و كون الأمر مشتبهاً الذى يليق بأهل الطاعة و التقوى و الديانة خصوصاً أصحاب العلم و الفقهاء التورع عن أمثال هذه الشبهات و الاحتياط فى أمر الدين، و عدم الركون الى الأهواء، و قلّة الالتفات[٣] الى ميل النفس، و التذاذ[۴] الطبيعة، و بالجملة الأمثل فى[۵] زماننا الأخذ بالحائط للدين و الاقتصار على موضع اليقين كما وقع الأمر به فى بعض الآثار المنقولة عن الصادقين عليهم السلام، لمكان الاشتباهات فى المسائل، و كثرة الاشكالات فى الدلائل[۶]، و تطرّق الشبهات، و تصادم الاختلافات، و عروض الآراء المروية[٧]، و الأهواء الموبقة، و بُعد العهد عن زمان حضور المعصومين و أشراف الاسلام، و إختفاء بوارق شمس الحجّة تحت سحب الاحتجاب و حجب الاستتار، و انمحاء كثير من الآثار و الأخبار بسبب تصادم الأدوار و تعاقب الأعصار، و تطرّق شوائب التوليد و التحريف، و تولّد البدع[٨] و مجدّدات الامور، و طول فرصة الشيطان، و كثرة الخلل فى اوضاع الأزمان، و شدة استيلاء

---

١. د: الكل.
٢. د: + بل.
٣. د: التقاط.
۴. د: التذاز.
۵. د: الا فى مثل.
۶. ل: الدليل.
٧. د: الفردية.
٨. د: المبدأ.

الأوهام، و انجذاب الطبایع الی مرکز الباطل، و میل النفوس الی ظلمات الشهوات. و بالجملة قد أعمی عن الحقّ تفرّق الآراء، و أظلم الطریق تطرّق الأهواء.

و قد قال الصادق‌علیه‌السلام فیما رواه عنه عمربن حنظلة و أورده الأصحاب فی کتبهم: و إنّما الامور ثلاثة: أمر بیّن رشده فمتّبع، و أمر بیّن غیّه فمجتنب، و أمر مشکل یردّ حکمه الی اللّه عزّوجلّ قال رسول اللّه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: حلال بیّن و حرام بیّن و شبهات بین ذلک فمن[۱] ترك الشبهات نجی من المحرّمات، و من أخذ بالشبهات ارتکب المحرّمات و هلك من حیث لا یعلم.

و فی الخبر المذکور: الوقوف عند الشبهات خیر من الإقتحام فی الهلکات.

و خطب أمیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فقال[۲]: إنّ اللّه تبارك و[۳] تعالی حدّ حدوداً فلا تعتدّوها، و فرض فرائض فلا تضیّعوها، و سکت عن أشیاء و لم یدعها نسیاناً فلا تتکلّفوها رحمةً من اللّه لکم فاقبلوها، ثم قال‌علیه‌السلام: حلال بیّن و حرام بیّن و شبهات بین ذلك، فمن ترك ما اشتبه علیه فهو لما استبان له، اترك[۴] و المعاصی حمی اللّه عزّوجلّ[۵] فمن یرتع حولها یوشك أن یدخلها.

تذکیر و تنبیه علی طریق العمل...»

أقول: قد سبق أنّ من الطرق المنجیة یقیناً التی یتحتّم ارتکابها لأهل التقلید بمذهب أهل البیت‌علیهم‌السلام الاحتیاط مهما أمکن فی العبادات و الأحکام الشرعیة و هو طریق الأبرار الأخیار الّذین یخافون اللّه و قد ورد الأمر به عن النبیّ و أهل بیته المعصومین ـ سلام

۱. د: نحو.
۲. د: قال.
۳. د: ـ تبارك و.
۴. د: ترك.
۵. د: تعالی.

اللّه عليهم أجمعين: دع ما يريبك[۱] الى ما لا يريبك[۲]. و ليس بناكب عن الصراط من مسلك طريق الاحتياط[۳]. و أجمع العلماء كلّهم على أنّه طريق منجٍ، و وافق العقل على ذلك، و الاحتياج اليه فى زماننا هذا أكثر لفقد المجتهد ظاهراً، و بعضه يقع مستحبّاً كترك النجس و المحرّم الغير المحصورين و أمثالها، و كثير منه واجب كوجوب السورة و نجاسة الغسالة و نجاسة ما دون الكرّ و إن لم يتغيّر، و كترك المشتبه بالحرام و ما اشبه ذلك ممّا وقع فيه الخلاف بين الفقهاء و مسألتنا هذه من هذا القبيل على تقدير التنزّل.

ثم ذكر قدّس سرّه كلاماً فى وظيفة المجتهد و المقلّد و ما يعتبر فيهما من الشرائط و هو مع كونه مشهوراً لا خصوصية له بهذه المسألة و لذا تركناه مع مافيه، لأنّ من أحسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه.

هذا آخر ما أردنا ايراده فى هذه الرسالة و لقد كنّا فى ترقيمه راكبين على متن العجالة، و الحمد اللّه على الإتمام و الصّلاة على نبيّه و آله الكرام و الحمد للّه ربّ العالمين[۴].

---

۱. د: يريبنك.
۲. د: ـ الى ما لا يريبك.
۳. لم أعثر عليه فى جوامع الحديثية بل ذكره المحقق البحرانى فى الحدائق الناظرة، ۷۶/۱.
۴. د: ـ و الحمد للّه ربّ العالمين.

رسالة فى حرمة الغناء

عبدالصّمد الهمدانى الحائرى

ترجمة المؤلّف

عبدالصمد الهمدانى الحائرى

كان فقيهاً، عارفاً، لغويّاً توطّن بالحائر المقدس و اتّصل بعد اقامته أربعين سنة فى العراق بنور على شاه العارف الاصفهانى و أخذ الطريقة عنه و أصبح من جملة مريديه فانصرف الى رياضة النفس و مجاهدتها.

كان تلميذ الوحيد البهبهانى، و معاصراً لأبى على الرّجالى ـ الذى توفّى قبل وفاته بسنة ـ و السيّد على صاحب الرياض و يقال إنّ صاحب الرياض كان لا يعترف له بالفضل.

صنّف كتباً و رسائل فمنها: بحرالحقائق ـ هو فقه استدلالى مبسوط فيه استطرادات كثيرة، بحر المعارف، شرح مختصر النافع، التجزّى فى الاجتهاد، رسالة فى الصحيح و الأعمّ، و كتاب كبير فى اللغة.

استشهد بين الوهابيين سنة ۱۲۱۶ هـ ق بكربلا و دفن فيها[1].

---

۱. *أعيان الشيعه*، ۱۷/۸؛ *هدية العارفين*، ۵۷۵/۱؛ *روضات الجنات*، ۱۹۴/۴/ر ۳۷۷؛ *معجم المؤلفين*، ۲۳۸/۵؛ *ايضاح المكنون*، ۱۶۶/۱؛ *الذريعه*، ۴۷/۳/ر ۱۱۱، ۳۵۸/۳/ر ۱۲۸۷، ۵۹/۱۴/ر ۱۷۳۶، ۱۴/۱۵/ر ۷۵، ۲۸۸/۱۶/ر ۱۲۵۷، ۳۳۲/۱۸/ر ۳۳۸ و ۸۵/۲۶/ر ۴۰۸.

معرفی نسخه

کتابخانه ملی: ۸۰۶/۶/ر۳۰۲۹ ف، مطالب گوناگون

در این مجموعه کتب زیر آمده و هر یک با شمارهٔ فرعی مشخص شده است:

نستعلیق و نسخ، ۱۲۳۷ هجری، حسین مشهور به درویش، ساده، روی پاره‌ای از عبارات با مرکب قرمز خط‌کشی شده، بعضی اسامی با مرکب قرمز در حاشیه، ۱۴۰ × ۲۰۵. کاغذ: فرنگی، ۹۵ × ۱۴۵، ۲۱۲ برگ، ۲۳ سطر کامل، ۲۵۴۶ رد.

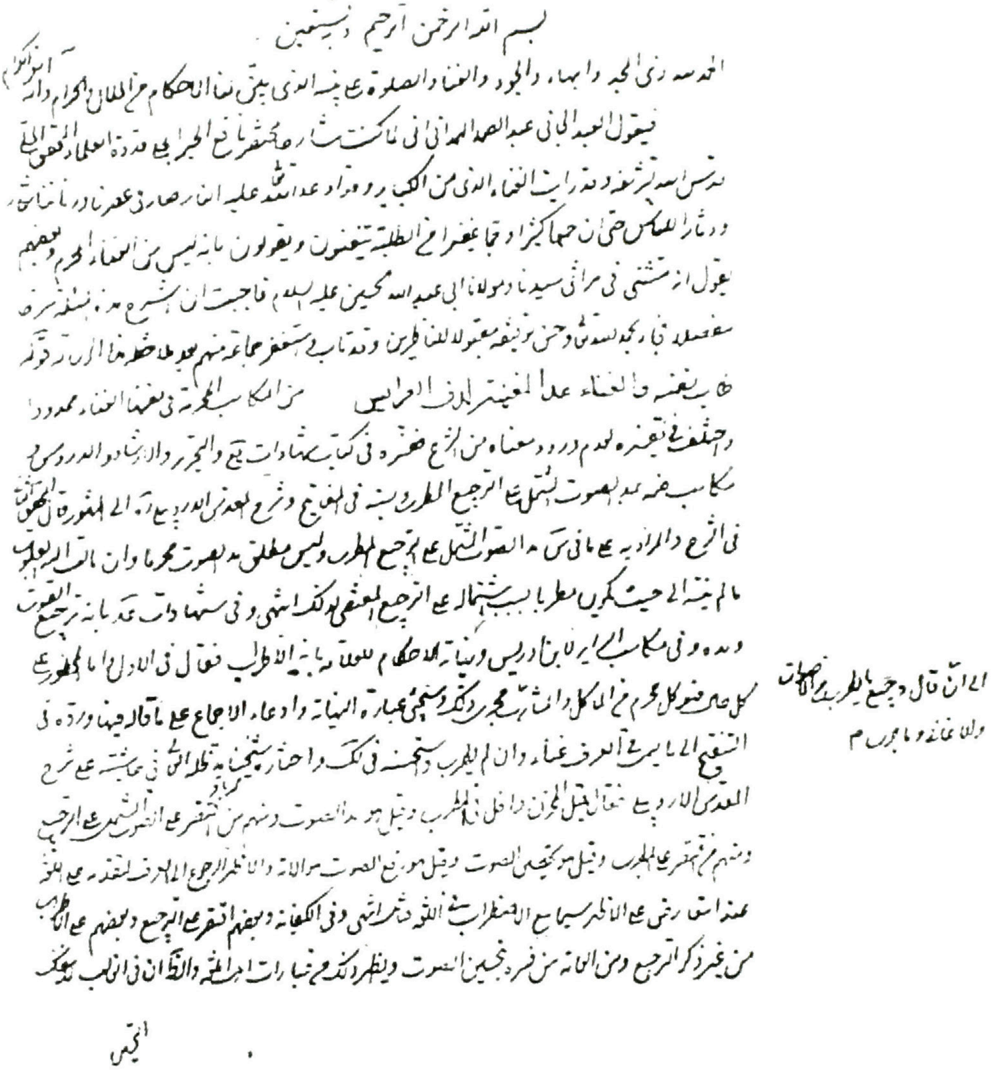
ص ۸۱۱/ش $\frac{\text{۳۰۲۹/ف}}{\text{۷}}$ رساله در غنا از: عبدالصمد الهمدانی.

نویسنده می‌گوید: وقتی شرح مختصر نافع علامه حلی را می‌نوشتم چـون بـه مسأله غنا رسیدم دانستم آن از کبار گناهان است ولی متأسفانه این روزها غناء به صورت مسئله پیش‌پا افتاده درآمده و کمتر توجه به گناه بودن آن می‌کنند. لذا برآن شدم که به جهت تذکار مسلمانان به مضار آن این رساله را به عربی بنویسم.

آغاز: **بسمله و به نستعین الحمد للّه ذی المجد و البهاء و الجود و الثناء.**

پایان: و **لیس القول لذلك البعید إن کان فی دلیل بعینه... مولانا مـلّا عـبدالصـمد الهمدانی**رحمه‌الله.

جای آن در این مجموعه از [صفحه] ۲۰۶ تا ۲۱۲ می‌باشد.



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله ذي المجد والبهاء والجود والعطاء والصلوة على نبيه الذي بين لنا الاحكام من الحلال والحرام وآله [illegible]

فيقول العبد الجاني عبد الصمد الهمداني اني لما كنت [illegible] مختصر نافع الحبر [illegible] قدوة العلماء المحقق الحلي

قدس الله تربته وقد رأيت الغناء الذي من الكبائر [illegible] علیه [illegible]

[illegible] حتى ان جماعة [illegible] من الطلبة يتغنون ويقولون بانه ليس من الغناء المحرم وبعضهم

يقول انه مستثنى في مراثي سيدنا ومولانا ابي عبد الله الحسين عليه السلام فاحببت ان اشرح هذه المسئلة شرحا

مفصلا [illegible] وقد تاب واستغفر جماعة منهم [illegible]

[illegible] والغناء [illegible] من المكاسب المحرمة [illegible] الغناء ممدودا

واختلف في تفسيره لعدم وروده [illegible] في كتاب الشهادات [illegible] والتحرير والارشاد والدروس و

مكاسب [illegible] الصوت المشتمل على الترجيع المطرب [illegible]

في الشرع والمراد به على ما في [illegible] الصوت المشتمل على الترجيع المطرب وليس مطلق مد الصوت محرما وان مالت اليه الطباع

ما لم ينته الى حيث يكون مطربا بسبب اشتماله على الترجيع المقتضي لذلك انتهى وفي شهادات [illegible] بانه ترجيع الصوت

ومده وفي مكاسب [illegible] ابن ادريس ونهاية الاحكام للعلامة [illegible] فقال في الاول واما المحظور على

كل حال فهو كل محرم من المأكل [illegible] وادعاء الاجماع على ما قال فيها ورده في

التنقيح [illegible] العرف غناء وان لم يطرب [illegible] في حاشيته على شرح

اللمعة [illegible] المطرب [illegible] الصوت ومنهم من اقتصر على [illegible] على الترجيع

ومنهم من اقتصر على المطرب وقيل [illegible] الصوت وقيل [illegible] العرف [illegible]

[illegible] الى ان قال ورجع بالطرب [illegible] ولا [illegible]

[illegible] والاولى [illegible] الترجيع وبعضهم على الطرب

من غير ذكر الترجيع [illegible] تحسين الصوت [illegible] عبارات [illegible]

[illegible]

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ ملی

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم و به نستعين

[تمهيد]

الحمد للّه ذى المجد و البهاء، و الجود و الغناء و الصّلاة على نبيّه الذى بيّن لنا الأحكام من الحلال و الحرام و آله الغرّ الكرام. فيقول العبد الجانى عبدالصمد الهمدانى إنىّ لمّا كنت شارحاً لمختصر نافع الحبر الجلّى قدوة العلماء المحقق الحلى ـ قدس اللّه تشريفه ـ و قد رأيت الغناء الذى من الكبائر، و قد أوعد اللّه عليه النار، و صار فى عصرنا و زماننا شعاراً و دثاراً للنّاس حتى أنّ جمعاً كثيراً و جمّاً غفيراً من الطلبة يتغنّون و يقولون بأنّه ليس من الغناء المحرّم. و بعضهم يقول: إنّه مستثنى فى مراثى سيّدنا و مولانا أبى عبداللّه الحسين عليه السلام فأحببت[1] أن أشرح هذه المسألة شرحاً مفصّلاً، فجاء بحمد اللّه تعالى و حسن توفيقه مقبولاً للناظرين و قد تاب و استغفر جماعة منهم بعد ملاحظة هذه الرسالة.

[الغناء موضوعه و حكمه]

قوله طاب نفسه: «و الغناء عدا المغنّية لزفّ[2] العرائس[3]» [يكون] من المكاسب

---

١. فى النسخة: اجبت.

٢. فى النسخة: الدف.

٣. *المختصر النافع*، ص ١١٧-١١٦.

المحرّمة فی نفسها الغناء ممدوداً و اختلف فی تفسیره لعدم ورود معناه فی الشرع ففسّره فی کتاب شهادات الشرایع[١] و التحریر[٢] و الارشاد[٣] و الدروس[۴]، و مکاسب الروضة[۵] بمدّ الصّوت المشتمل علی الترجیع المطرب، و نسبه فی المفاتیح[۶] و شرح المقدس الأردبیلی رحمه الله[٧] الی المشهور.

قال المحقق الثانی فی الشرح: «و المراد به علی ما فی الدروس مدّ الصّوت المشتمل علی التّرجیع المطرب، و لیس مطلق مدّ الصّوت محرّماً و إن مالت إلیه القلوب ما لم ینته إلی حیث یکون مطرباً بسبب اشتماله علی الترجیع المقتضی لذلک[٨].» انتهی.

و فی شهادات القواعد: بأنّه ترجیع الصّوت و مدّه[٩].

و فی مکاسب السرائر لابن ادریس و نهایة الأحکام للعلّامة: بأنّه الإطراب، فقال فی الأوّل: «فأمّا[١٠] المحظور علی کلّ حال فهو کلّ محرم من المآکل و المشارب ـ الی أن قال: ـ و جمیع ما یطرب من الأصوات و الأغانی و ماجری مجری ذلک[١١].» و سیجیء عبارة النهایة و إدعاء الاجماع علی ماقاله فیها[١٢].

و ردّه فی التنقیح الی ما یسمّی فی العرف غناءً و إن لم یطرب[١٣]. و استحسنه فی المسالک[١۴]. و اختاره شیخنا ـ مدّ ظله العالی ـ فی حاشیة علی شرح المقدس

١. *شرایع الاسلام*، ٩١٣/۴.
٢. *تحریر الأحکام*، ٢۵١/۵، ر ۶۶٢٩.
٣. *ارشاد الأذهان*، ١۵۶/٢.
۴. *الدروس الشرعیة*، ١٢۶/٢.
۵. *الروضة البهیة*، ٢١٢/٣.
۶. *مفاتیح الشرایع*، ٢٠/٢، ر ۴۶۵.
٧. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵٧/٨ و ٣٣۶/١٢.
٨. *جامع المقاصد*، ٢٣/۴.
٩. *قواعد الأحکام*، ۴٩۵/٣ (قال فیه: و هو ترجیع الصوت و مدّه).
١٠. فی النسخة: و أمّا.
١١. *السرائر*، ٢١۵/٢-٢١۴.
١٢. *نهایة الأحکام*، ۵٢٩/٢.
١٣. *التنقیح الرائع*، ١١/٢.
١۴. *مسالک الأفهام*، ١٢٧/٣.

الأردبيلى فقال: «قيل المحزن داخل فى المطرب، و قيل هو مدّ الصّوت، و منهم من اقتصر على الصّوت المشتمل على الترجيع، و منهم من اقتصر على المطرب، و قيل هو تحسين الصّوت، و قيل هو رفع الصوت مع[1] موالاته، و الأظهر الرجوع الى العرف لتقدمه على اللغة عند التعارض على الأظهر، سيّما مع الإضطراب فى اللغة. فتأمّل[2].» انتهى.

و فى الكفاية: «و بعضهم اقتصر على الترجيع، و بعضهم على الاطراب من غير ذكر الترجيع. و من العامة من فسّر بتحسين الصوت و يظهر ذلك من عبارات أهل اللغة، و الظاهر أنّ فى الغالب لا ينفك التحسين من الوصفين المذكورين، و منهم من فسر بمدّ الصّوت، و منهم من قال: من رفع صوتاً و والاه فهو غناء. و لعلّ الاطراب و الترجيع يجتمعان غالباً[3].» انتهى.

[الغناء و الطرب فى اللغة]

و فى القاموس: «الغناء ككساء من الصّوت ما طرّب به[4].»

و فى مجمع البحرين: «و الغناء ككساء الصوت المشتمل على الترجيع المطرب، أو ما يسمّى بالعرف غناء و إن لم يطرب[5].»

و فى الصحاح: «الطرب خفّة تصيب[6] الانسان لشدّة حزن أو سرور[7].» انتهى.

[الرجوع الى العرف فى تعريف الغناء]

---

١. النسخة: ـ مع.
٢. *حاشية مجمع الفائدة و البرهان*، ص ٢٧.
٣. *كفاية الأحكام*، ص ٨٥.
٤. *القاموس المحيط*، ٣٧٢/۴.
۵. *مجمع البحرين*، ٣٣۵/٣.
۶. فى النسخة: يصيب.
٧. *الصحاح اللغة*، ١٧١/١.

و الأظهر الرجوع الی العرف وفاقاً للتنقیح و المسالك و شیخنا ـ دام ظلّه ـ و بعض المعاصرین، لأنّه لفظ ورد فی الشرع تحریم معناه و لم یظهر له معنی منه فیرجع الی العرف کما هو طریقتهم فی جمیع أبواب الفقه فی الموضوعات و إن لم یبعد المصیر الی تفسیر المشهور لفهمهم فی العرف کما هو الظاهر.

و الحاصل أنّ الصّوت المشتمل علی القیدین محرّم للاجماعات المستفیضة الآتیة و ما یسمّی فی العرف غناءً فهو أیضاً حرام، و الأحوط الاحتراز من الصّوت المطرب أیضاً للاجماع الذی حکاه العلامة رحمه الله فی النهایة کما ستقف علیه إنشاءاللّه تعالی.

[ما یستدلّ به علی حرمة الغناء]

و الدلیل علی حرمته الاجماع و الآیة و الأخبار

أمّا الاجماع فهو الظاهر من علمائنا، و قال الزّهری[۱] و عبیداللّهبن الحسن[۲] العنبری من العامة باباحته. و قال أبوحامد: «لا أعرف أحداً من المسلمین حرم[۳] ذلك[۴].»[۵]

و نسب الشیخ رحمه الله فی شهادات الخلاف القول بالاباحة الی الشافعی و مالك و أبوحنیفة[۶]. و حکی أبوحامد[۷] الإسفراینی عن فقهاء الشافعیة اجماعهم علی اباحته[۸].

قال ابن أبی الحدید فی شرح نهج‌البلاغة: ما ینسب الی معاویة من شرب الخمر سرّاً

---

۱. فی النسخة: الطهزی.
۲. فی النسخة: عبداللّه الحسن.
۳. فی النسخة: یحرمه.
۴. النسخة: ـ ذلك.
۵. ***الخلاف***، ۳۰۵/۶، ر۵۴.
۶. هذا یتفاوت بما فی الخلاف، فقال فیه (۳۰۵/۶، ر۵۴): و قال أبوحنیفة و مالك و الشافعی: هو مکروه و حکی عن مالك أنّه قال: هو مباح، و الأوّل هو الأظهر.
۷. فی النسخة: أبوخالد.
۸. ما وجدت مصدر القول.

لم يثبت إلّا[١] أنّه لا خلاف فى أنّه كان يسمع الغناء[٢]. و هذا يعطى شهرة اباحته فى زمانه و إلّا كان يسرّه كشرب الخمر.

و من ناقلى الاجماع الشيخ فى شهادات الخلاف بعد ما نسب المخالفة الى العامة فقال: «دليلنا اجماع الفرقه[٣] و الآية «فاجتنبوا[۴] الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور[۵]» ـ [و] قول الزّور الغناء ـ و الاخرى «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۶]»، قال ابن مسعود: هو الغناء، و كذا قال ابن عباس: الغناء و شراء المغنّيات، و أيضاً رواه أبوامامة الباهلى: أنّ النبىّ عليه السلام[٧] نهى عن بيع المغنّيات و شراؤهنّ و التجارة فيهنّ و أكل أثمانهنّ و ثمنهنّ حرام. و روى ابن مسعود: أنّ النبىّ عليه السلام قال: إنّ[٨] الغناء ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء البقل[٩].»

و فى شهادات المبسوط: «الغناء من الصوت ممدود، و من المال مقصور، فإذا[١٠] ثبت هذا، فالغناء عندنا محرّم يفسق فاعله، و يردّ شهادته، و قال بعضهم هو مكروه ـ ثم قال: ـ فإذا[١١] ثبت أنّ استماعه محرّم اجماعاً فمن استمع الى ذلك فقد ارتكب معصيةً مجمعاً على تحريمها[١٢].»

و سيجىء نقل الاجماع من ابن ادريس و العلامة و الشهيد الثانى و المقدس الأردبيلى و صاحب الكفاية و شيخنا الحر العاملى أيضاً.

و الحاصل أنّ اجماع علمائنا ـ رضوان اللّه عليهم ـ منعقد على تحريمه وتحريم

---

١. النسخة: ـ إلّا.
٢. لم أجده فى شرح نهج‌البلاغة لابن أبى الحديد هذه العبارة بل نقل مضمون يؤيّد هذا الكلام (١۶١/١۶).
٣. فى النسخة: لنا اجماع الفريقه.
۴. فى النسخة: واجتنبوا.
۵. الحج/٣٠.
۶. لقمان/۶.
٧. النسخة: ـ أيضاً رواه أبوامامة الباهلى: أنّ النبىّ صلى الله عليه وآله.
٨. النسخة: ـ روى... إنّ.
٩. *الخلاف*، ۶/٣٠۵، ر۵۴.
١٠. فى النسخة: و إذا.
١١. فى النسخة: و إذا.
١٢. *المبسوط*، ٨/٢٢۴-٢٢٣.

استماعه، بل سيتلى عليك من الأخبار أنّه من الكبائر التى أوعد اللّه عليها النار.

أمّا الكتاب:

١ـ فقوله سبحانه «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه بغير علم و يتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين.»

قال فى مجمع البيان: «و أكثر المفسرين على أنّ المراد بلهو[١] الحديث الغناء و هو قول ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما، و هو المروى عن أبى جعفر و أبى عبداللّه و أبى الحسن الرضا عليهم السلام[٢].» انتهى.

و فى تفسير على‌بن ابراهيم فى تفسيرها: «الغناء و شرب الخمر و جميع الملاهى[٣].» انتهى.

٢ـ و قوله عزّوجلّ: «و اجتنبوا قول الزّور.»

و فى تفسير على‌بن ابراهيم: «فإنّه[٤] حدّثنى أبى، عن ابن أبى عمير، عن هشام، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[٥].»

أمّا السنّة ففى الكفاية: «و الأخبار فى ذلك يكاد يبلغ[٦] حدّ التواتر[٧].» انتهى. و أنا أنقل بعضاً منها:

١ـ ففى كتاب التجمل و المرؤة[٨] من الكافى فى باب النرد و الشطرنج عن زيد الشحّام قال: سألت أباعبداللّه [عليه السلام] عن قول اللّه عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان

١. فى النسخة: من لهو.
٢. *مجمع البيان*، ٧۶/٨.
٣. *تفسير القمى*، ١۶١/٢.
۴. النسخة: ـ فإنّه.
۵. *تفسير القمى*، ٨۴/٢.
۶. النسخة: ـ يبلغ.
٧. *كفاية الأحكام*، ص ٢٨٠.
٨. فى النسخة: المروّة.

و اجتنبوا قول الزّور» فقال[1]: الرّجس من الأوثان الشطرنج و قول الزّور الغناء[2].

۲ـ و فى الكتاب المذكور منه فى باب الغناء عن أبى بصير قال: سألت أبا عبداللّه[عليه السلام] عن قول اللّه عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس» ـ الآية ـ قال: الغناء[3].

۳ـ على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن على بن اسماعيل، عن ابن مسكان، عن محمّدبن مسلم، عن أبى جعفر [عليه السلام] قال: سمعته يقول: الغناء ممّا وعد[4] اللّه عزّوجلّ عليه النّار و تلاهذه الآية «و من النّاس من يشترى لهو الحديث» الآية[5].

۴ـ أبوعلى الأشعرى، عن محمّدبن عبدالجبّار، عن صفوان، عن أبى أيّوب الخزّاز، عن محمّدبن مسلم، عن أبى الصباح، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال فى قوله عزّوجلّ: «و الّذين[6] لا يشهدون الزّور[7]» قال: الغناء[8].

۵ـ و عن الوشّاء قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: سئل أبوعبداللّه عليه السلام عن الغناء؟

فقال: هو قول اللّه عزّوجلّ «و من النّاس» الآية[9].

۶ـ على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبى أيّوب، عن محمّدبن مسلم و أبى الصباح الكنانى، عن أبى عبداللّه عليه السلام فى قول اللّه عزّوجلّ «و الّذين لا يشهدون الزّور» قال: هو الغناء[10].

۷ـ محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن ابراهيم بن أبى

---

۱. فى النسخة: قال.
۲. *الكافى*، ۴۳۵/۶/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۳/۱۷/ر(۲۲۵۹۵)۲.
۳. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۲)۹.
۴. فى النسخة: أوعد.
۵. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۹)۶.
۶. النسخة: ـ و الّذين.
۷. الفرقان/۷۲.
۸. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۶)۳.
۹. *الكافى*، ۴۳۲/۶/ر۸؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۴)۱۱.
۱۰. *الكافى*، ۴۳۳/۶/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۸)۵.

البلاد، عن زید الشحّام قال: قال أبو عبداللّه [علیه السلام]: بیت الغناء لا تؤمن[1] به الفجیعة، و لاتجاب[2] فیه الدعوة، و لا یدخله الملك[3].

٨ـ علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن مهران‌بن محمّد، عن الحسن‌بن هارون قال: سمعت أباعبداللّه [علیه السلام] یقول: الغناء مجلس لا ینظر اللّه الی أهله و هو ممّا قال اللّه عزّوجلّ «و من الناس» الآیة[4].

٩ـ سهل، عن ابراهیم‌بن محمّد المدینی[5] عمّن ذکره، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سئل عن الغناء و أنا حاضر فقال: لا تدخلوا بیوتاً اللّه[6] معرض عن أهلها[7].

١٠ـ عنه، عن یاسر الخادم[8]، عن أبی الحسن علیه السلام قال: من نزّه نفسه عن الغناء فإنّ فی الجنّة شجرة یأمر اللّه الریاح أن تحرّکها[9] فیسمع لها صوتاً لم یسمع بمثله، و من نزّه عنه لم یسمعه[10]. فتأمّل فیه.

١١ـ علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن عنبسة، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: استماع الغناء و اللهو ینبت النفاق کما ینبت الماء الزرع[11]. فتأمّل.

١٢ـ عن یونس قال: سألت الخراسانی ـ صلوات اللّه علیه ـ فقلت: إنّ العباسی ذکر أنّك ترخّص فی الغناء؟!

فقال: کذب الزّندیق ما هکذا قلت له، سألنی عن الغناء فقلت له: إنّ رجلاً أتی

١. فی النسخة: لا یؤمن. ٢. فی النسخة: لایجاب.
٣. *الکافی*، ٦/٤٣٣/ر١٥؛ *وسائل الشیعه*، ١٧/٣٠٣/ر(٢٢٥٩٤)١.
٤. *الکافی*، ٦/٤٣٣/ر١٦؛ *وسائل الشیعه*، ١٧/٣٠٧/ر(٢٢٦٠٩)١٦.
٥. فی النسخة: المدنی. ٦. النسخة: ـ اللّه.
٧. *الکافی*، ٦/٤٣٤/ر١٨؛ *وسائل الشیعه*، ١٧/٣٠٦/ر(٢٢٦٠٥)١٢.
٨. النسخة: ـ الخادم. ٩. فی النسخة: ان یحرکها.
١٠. *الکافی*، ٦/٤٣٤/ر١٩؛ *وسائل الشیعه*، ١٧/٣١٧/ر(٢٢٦٤٣)٣.
١١. *الکافی*، ٦/٤٣٤/ر٢٣؛ *وسائل الشیعه*، ١٧/٣١٦/ر(٢٢٦٤١)١.

أباجعفرعليه‌السلام فسأله عن الغناء، فقال[1]: يا فلان إذا ميّز اللّه بين الحقّ و الباطل فأنّى يكون الغناء؟

فقال: مع الباطل.

فقال: قد حكمت[2].

۱۳ـ عن أبى اسامة، عن أبى عبداللّه‌عليه‌السلام قال: الغناء عشّ[3] النفاق[4].

۱۴ـ على‌بن ابراهيم، عن هارون‌بن مسلم، عن مسعدة‌بن زياد قال: كنت عند أبى عبداللّه [عليه‌السلام] فقال له رجل: بأبى أنت و امّى إنّنى أدخل كنيفاً و[5] لى جيران و عندهم جوار يتغنّين و يضربن بالعود فربّما أطلت الجلوس استماعاً منّى لهنّ؟

فقال: لا تفعل.

فقال الرّجل: و اللّه ما اتيهنّ و إنّما هو[6] سماع أسمعه[7] باذنى!

فقال: للّه[8] أنت، أما سمعت اللّه [عزّوجلّ] يقول: «إنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسئولاً[9]»؟!

فقال: بلى، و اللّه لكأنّى[10] لم أسمع بهذه الآية من كتاب اللّه من عجمىّ و لا عربىّ، و لا جرم إنّنى لا أعود إنشاءاللّه تعالى و إنّى استغفر[11] اللّه.

قال له: قم فاغتسل و سل[12] ما بدا لك[13] فإنّك كنت على أمر عظيم، ما كان أسوء

---

۱. فى النسخة: فقاله.
۲. *الكافى*، ۴۳۵/۶/ر۲۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۶)۱۳.
۳. فى النسخة: عشر.
۴. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۳)۱۰.
۵. النسخة: ـ و.
۶. النسخة: ـ هو.
۷. فى النسخة: استمعه.
۸. النسخة: ـ للّه.
۹. الإسراء/۳۸.
۱۰. فى النسخة: و كأنى.
۱۱. فى النسخة: لأستغفر.
۱۲. فى النسخة: وصل.
۱۳. فى النسخة: بذلك.

حالك لومتّ على ذلك، أحمد اللّه و سله[۱] التوبة من كلّ ما يكره إلّا كلّ قبيح و القبيح[۲] دعه لأهله فإنّ لكلّ أهلاً[۳]. فتأمل.

۱۵ـ و فی باب شرب الخمر و الغناء من الفقه الرضوی: اعلم أنّ الغناء ممّا قد وعد[۴] اللّه عليه النار فی قوله «و من النّاس» الآية[۵].

۱۶ـ و ذكر فی الفقيه ـ فی باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء بعد ذكر بعض هذه الأخبار التی نقلناها من الكافی ـ و سأل رجل علی‌بن الحسين عليهما السلام عن شراء جارية لها صوت؟

فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنّة ـ يعنی بقراءة القرآن و الزهد و الفضائل التی ليست بغناء فأمّا الغناء فمحظور[۶]. فتأمّل.

۱۷ـ و فی المجمع عند تفسير الآية السابقة «و روی أيضاً عن أبی عبداللّه [عليه السلام] أنّه قال: هو الطعن فی الحقّ و الاستهزاء به، و ما كان أبوجهل و أصحابه يجيئون به إذ قال: يا معشر قريش ألا اطعمكم من الزقّوم الّذی يخوّفكم به صاحبكم، ثم أرسل الیّ زبداً و تمراً[۷] فقال: هذا هو الّذی يخوّفكم به. قال: و منه الغناء[۸].» و رواه عنه فی الصافی فی تفسيرها[۹].

۱۸ـ و روی فی الخصال فی أبواب الواحد، عن الحسن‌بن الهارون قال: سمعت

۱. فی النسخة: واسئله.
۲. فی النسخة: القيه.
۳. *الكافی*، ۴۳۲/۶ر۱۰؛ *وسائل الشيعه*، ۳۳۱/۳ر(۳۷۹۵)۱؛ و روی فی التهذيب، (۱۱۶/۱ر(۳۰۴)۳۶) و الفقيه، (۸۰/۱ر۱۷۷) خبر مرسل مثله.
۴. فی النسخة: مما اوعد.
۵. *فقه الرضا*، ص ۲۸۱؛ *مستدرك الوسائل*، ۲۱۳/۱۳ر(۱۵۱۴۹)۹.
۶. *من لا يحضره الفقيه*، ۶۰/۴ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷ر(۲۲۱۵۰)۲.
۷. فی النسخة: زبد و تمر.
۸. *مجمع البيان*، ۷۷/۸-۷۶.
۹. *تفسير الصافی*، ۱۴۰/۴.

أباعبداللّه عليه السلام يقول: الغناء يورث النفاق و يعقّب الفقر[١].

١٩ـ و فى المقنع مرسلاً قال: قال الصادق عليه السلام: شرّ الأصوات الغناء[٢]. فتأمّل.

٢٠ـ و فى الكافى فى باب ترتيل القرآن: على‌بن محمّد، عن ابراهيم الأحمر، عن عبداللّه‌بن حمّاد، عن عبداللّه‌بن سنان، عن أبى عبداللّه عليه السلام[٣] قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها، و إيّاكم و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر[٤]، فإنّه سيجىء من بعدى أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانيّة[٥]، لايجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من يعجبه شأنهم[٦].

التراقى ـ بفتح المثنّاة و المهملة، و الف و قاف ثم الياء ـ جمع ترقوة، و هى مابين الحلق و الصدر من العظم.

٢١ـ و عن المجالس، عن عبداللّه‌بن أبى بكربن[٧] محمّدبن عمروبن حزم ـ فى حديث ـ قال: دخلت على أبى عبداللّه عليه السلام فقال: الغناء[٨] اجتنبوا الغناء، اجتنبوا قول الزّور فما زال يقول: اجتنبوا الغناء اجتنبوا[٩]، فضاق بى[١٠] المجلس و علمت أنّه يعنينى[١١].

٢٢ـ و عن على‌بن ابراهيم، عن أبيه بسنده الى عبداللّه‌بن عباس، عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله ـ فى حديث ـ قال: إنّ من أشراط الساعة إضاعة الصّلوات و اتّباع الشهوات و الميل الى

---

١. *الخصال*، ٢٤/ر٨٤؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٩/١٧/ر(٢٢٦١٦)٢٣.
٢. *المقنع*، ص ٤٥٦؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٩/١٧/ر(٢٢٦١٥)٢٢.
٣. النسخة: ـ عن أبى عبداللّه عليه السلام.
٤. النسخة: ـ و أهل الكبائر.
٥. النسخة: + و.
٦. *الكافى*، ٦١٤/٢/ر٣؛ *وسائل الشيعه*، ٢١٠/٦/ر(٧٧٥٤)١.
٧. النسخة: ـ بن.
٨. النسخة: ـ الغناء.
٩. النسخة: ـ اجتنبوا.
١٠. فى النسخة: لى.
١١. *الامالى*، ٧٢٠/ر(١٥١٩)٣؛ *وسائل الشيعه*، ٣٠٩/١٧/ر(٢٢٦١٧)٢٤ (يتفاوت بما فى الامالى فليراجع اليه).

الأهواء[۱] ـ الی أن قال: ـ فیتعلّمون القرآن لغیر اللّه و یتّخذونه مزامیر[۲] ـ الی أن قال: ـ و یتغنّون بالقرآن ـ الی أن قال: ـ أولئك یدعون فی ملکوت السّموات و[۳] الأرجاس و الأنجاس[۴].

۲۳ـ و فی کتاب معانی الأخبار بسنده عن عبدالأعلی قال: سألت جعفربن محمّدعلیهما السلام عن قول اللّه عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور»؟

قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء.

قلت: قوله[۵] عزّوجلّ «و من النّاس» الآیة؟

قال: و منه الغناء[۶].

۲۴ـ و عن حمّادبن عثمان، عن أبی عبداللّه [علیه السلام] قال: سألته عن قول الزّور؟

قال: منه قول الرجل للّذی یغنّی، أحسنت[۷].

۲۵ـ و فی الخصال فی أبواب الأربعة، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سئل عن الشطرنج و النرد؟

قال: لا تقربوهما[۸].

قلت: فالغناء؟

قال: لا خیر فیه لا تفعلوا. الحدیث[۹].

---

۱. فی النسخة: الهواء.
۲. فی النسخة: من امیر.
۳. النسخة: ـ و.
۴. *تفسیر القمی*، ۳۰۷/۲-۳۰۳؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۰/۱۷/ر(۲۲۶۲۰)۲۷.
۵. فی النسخة: قول اللّه.
۶. *معانی الأخبار*، ۳۴۹/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۸/۱۷/ر(۲۲۶۱۳)۲۰.
۷. *معانی الأخبار*، ۳۴۹/ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۹/۱۷/ر(۲۲۶۱۴)۲۱.
۸. فی النسخة: لا یعرفوهما.
۹. *الخصال*، ۲۵۱/ر۱۹.

[الأخبار التى تستدل بها على حرمة بيع المغنّى و المغنّية و أجرهما]

۱ـ فى أبواب الخمسة منه[1] عن نصربن قابوس قال: سمعت أباعبداللّه عليه السلام يقول: المنجّم ملعون، و الكاهن ملعون، و السّاحر ملعون[2]، و المغنّية ملعونة و من آواها[3] و أكل كسبها ملعون[4].

۲ـ و منها ما رواه فى الكافى فى باب كسب المغنّية و فى التهذيب فى هذا الباب عن سهل‌بن زياد، عن الحسن‌بن على الوشّاء قال: سئل أبوالحسن الرضا عليه السلام عن شراء المغنّية؟

فقال: قد تكون للرجل الجارية تلهيه و ما ثمنها إلّا ثمن كلب، و ثمن الكلب سحت، و السحت فى النار[5].

۳ـ و عن ابن فضّال، عن سعيدبن محمّد الطاهرى[6]، عن أبيه، عن أبى عبداللّه [عليه السلام] قال: سأله رجل عن بيع الجوارى المغنّيات؟

فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ نفاق[7].

۴ـ عن نصربن قابوس قال: سمعت أباعبداللّه عليه السلام يقول: المغنيّة ملعونة، ملعون من أكل[8] كسبها[9].

---

۱. يعنى الخصال.
۲. النسخة: ـ و الساحر ملعون.
۳. فى النسخة: آذاها.
۴. **الخصال**، ۲۹۷/ر۶۷؛ **وسائل الشيعه**، ۱۴۳/۱۷/ر(۲۲۲۰۱)۷.
۵. **الكافى**، ۱۲۰/۵/ر۴؛ **وسائل الشيعه**، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۴)۶؛ **تهذيب الأحكام**، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۱۹)۱۴۰؛ **الاستبصار**، ۶۱/۳/ر(۲۰۲)۲.
۶. فى النسخة: الطاطرى.
۷. **الكافى**، ۱۲۰/۵/ر۵؛ **وسائل الشيعه**، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ **تهذيب الأحكام**، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹؛ **الاستبصار**، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱.
۸. النسخة: + فى.
۹. **الكافى**، ۱۲۰/۵/ر۶؛ **وسائل الشيعه**، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۷)۴؛ **تهذيب الأحكام**، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۰)۱۴۱؛ **الاستبصار**، ۶۱/۳/ر(۲۰۳)۳.

۵ـ و عن محمّدبن یحیی، عن بعض أصحابه، عن محمّدبن اسماعیل، عن ابراهیم‌بن أبی البلاد قال: أوصی اسحاق‌بن عمر [۱] عند وفاته بجوار له مغنّیات أن نبیعهنّ [۲] و یحمل ثمهنّ الی أبی الحسن عليه السلام، قال ابراهیم: فبعت الجواری بثلاثمائة ألف درهم و حملت الثمن الیه، فقلت له: إنّ مولی لك یقال له اسحاق‌بن عمر قد أوصی عند موته [۳] ببیع جوار له مغنّیات و حمل الثمن الیك و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.

فقال: لا حاجة لی فیه، إنّ هذا سحت، و تعلیمهنّ کفر، و الاستماع منهنّ نفاق، و ثمنهنّ سحت [۴].

۶ـ و فی الفقیه ـ فی هذا الباب ـ: و روی أنّ أجر المغنّی و المغنّیة سحت [۵].

۷ـ و فی باب التجارات فی الفقه الرضوی: و کسب المغنّیة حرام [۶].

۸ـ روی الصدوق فی الخصال فی أبواب الخمسة عشر عن محمّدبن حنفیة ـ و به استدلّ الشیخ فی شهادات المبسوط ـ عن علی [عليه السلام] قال: قال النبیّ صلى الله عليه وآله: إذا کان فی امتی خمسة عشر خصلة حلّ بهم البلاء: إذا اتّخذوا الغنیمة دولةً، و الأمانة مغنماً [۷]، و الزّکاة مغرماً، و أطاع الرجل زوجته، و جفا [۸] أباه و عقّ امّه، و لبسوا الحریر، و شربوا الخمور، و اشتروا المغنّیات و المعازف [۹]، و کان زعیم القوم أرذلهم [۱۰]، و اکرم [۱۱] الرجل السوء خوفاً منه، و ارتفعت الأصوات فی المساجد، و سبّ آخر هذه الامّة أوّلها ـ و فی بعضها و [۱۲] لعن هذه الامّة أوّلها ـ فعند ذلك یرقّبون ثلاثاً: ریحاً حمراء، و خسفاً، و

---

۱. فی النسخة: عمرو.
۲. فی النسخة: یبعن.
۳. فی النسخة: اسحاق‌بن عمرو و وصی عند وفاته.
۴. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳)۵؛ *تهذیب الأحکام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۱)۱۴۲؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۴)۴.
۵. *من لا یحضره الفقیه*، ۱۷۲/۳/ر۳۶۴۹.
۶. *فقه الرضا*، ص ۲۵۲.
۷. فی النسخة: مغرما.
۸. فی النسخة: جنی.
۹. فی النسخة: المعارف.
۱۰. النسخة: ـ أرذلهم.
۱۱. فی النسخة: أکرموا.
۱۲. النسخة: ـ و.

مسخاً[١].

٩ـ و فى العوالى[٢]: و فى الحديث عنه صلّى الله عليه و آله أنّه[٣] نهى عن الغناء و عن شراء المغنّيات، و قال: إنّ اجورهنّ[۴] من السحت، و لم يجوز الغناء إلّا فى النياحة إذا لم تقل[۵] باطلاً، و فى حداء الزّمل، و فى الأعراس إذا لم يسمعها الرجال الأجانب و لم تغنّ بباطل[۶].

[ايراد على قول المقدس الأردبيلى فى عدم دلالة الأخبار]

و من أعجب العجب أن المقدس الأردبيلى قال: «و[٧] لكن ما رأيت رواية[٨] صحيحةً صريحةً فى التحريم، و لعل الشهرة تكفى[٩] مع الأخبار الكثيرة، بل الاجماع على تحريم الغناء[١٠]»[١١]. و كلامه هذا يشعر بأنّه لولا الاجماع على الحرمة لما حكم بتحريم الغناء مع أنّ الخبر الواحد الصحيح لا يفيد إلّا ظنّاً و هذه الأخبار مع صحّة بعضها و كادت أن تكون متواترة بل متواترة كما عرفت فى الايضاح و الكفاية كيف تقصر عنه؟!

و أغلب هذه الأخبار كما ترى دلالتها على تحريم الغناء مطلقةً غير مقيّدة بما يعرض لى من المحرّمات الخارجة كما يدّعيه المدّعى الآتى، و بعضها صريح فى ذلك كالاجماع المدّعى فى الخلاف فى باب الشهادات أيضاً فقال: «و الغناء حرام بصوت المغنّى أو بالقصب[١٢] أو بالأوتار كالعيدان و الطنابير و النايات و المعازف[١٣] و نحوها، و قال[١۴]

---

١. *المبسوط*، ٢٢۴/٨؛ *الخصال*، ۵۴٠/ر١ (نقلُ المصنف يطابق بالمبسوط و أمّا ما يكون فى الخصال يتفاوت به).

٢. فى النسخة: الغوالى.

٣. النسخة: ـ عليه و آله أنّه.

۴. فى النسخة: أجرهن.

۵. فى النسخة: لم يقل.

۶. *عوالى اللئالى*، ٢۶١/١/ر۴٢.

٧. النسخة: ـ و.

٨. النسخة: ـ رواية.

٩. فى النسخة: يكفى.

١٠. النسخة: ـ على تحريم الغناء.

١١. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵٩/٨.

١٢. فى النسخة: بالقضيب.

١٣. فى النسخة: المعارف.

١۴. النسخة: ـ و قال.

الشافعی: صوت المغنّی و القصب[۱] مکروه، و الأوتار محرّم، دلیلنا الاجماع و الأخبار[۲].»

و قد مرّ فی المبسوط أیضاً أنّه قال: «الغناء من الصوت ممدود» ثم ادّعی الاجماع علی حرمته و حرمة استماعه[۳]. و قد مرّ من السرائر أنّه عدّ من المحرّمات ما یطرب من[۴] الأصوات و الأغانی[۵].

و قد قال فی شهادات السرائر: «الغناء من الصوت ممدود، و من[۶] المال مقصور، فإذا ثبت هذا فالغناء عندنا محرّم، یفسق فاعله، و تردّ شهادته[۷].»

و قد مرّ فی مسألة آلات المحرّمة عن النهایة للعلامة أنّه قال: «و یحرم جمیع ما یطرب من الأصوات و الأغانی[۸] اجماعاً منّا[۹].»

و قد سأل السیّد المهنّا[۱۰] عن العلّامة رحمه‌الله ـ فی رسالة التی هی موجودة عند العبد ـ مسائل و قد کان السیّد المذکور جلیل الشأن فاضلاً متبحراً فی العلوم العقلیة و النقلیة کما یظهر فی تلک الرسالة، و قد أجاز له العلّامة رحمه‌الله فیها أن یروی عنه جمیع ما صنّفه، منها ما یقول: سیّدنا الامام العلّامة ـ أحسن اللّه تعالی حاله ـ و أسبغ نعمه علیه فی سماع الغناء إذا کان بغیر شبابة[۱۱]، و لادفّ، و لا هجاء لمسلم، و لا تشبیب بإمرأة معیّنة[۱۲] هل فیه رخصة أم هو حرام، أم علی کلّ حال قادح فی العدالة، و کذلک غناء الانسان لنفسه بل هو کذلک أم لا؟ أفتنا مأجوراً لازال قلبك بذکراللّه معموراً.

---

۱. فی النسخة: القضیب.
۲. *الخلاف*، ۳۰۷/۶، ر۵۵ (اختلف بعض الفاظه بما فی الخلاف).
۳. *المبسوط*، ۲۲۳/۸.
۴. فی النسخة: فی.
۵. *السرائر*، ۲۱۵/۲.
۶. فی النسخة: و فی.
۷. *السرائر*، ۱۲۰/۲.
۸. فی النسخة: المعانی.
۹. *نهایة الأحکام*، ۵۲۹/۲.
۱۰. فی النسخة: المحنا.
۱۱. فی النسخة: نشابة.
۱۲. فی النسخة: مغنیة.

و ما قولك فى الذى لا يطرب الانسان بسماعه من الغناء و الآلات الملاهى يحرم سماعه أم لا؟ أفتنا مأجوراً.

الجواب لا يجوز سماع الغناء سواء كان بشبابة[1] أم لا، و سواء كان فيه هجاء لمسلم أو لا، تشبيباً بإمرأة معيّنة[2] أو لا و لا رخصة فى شىء من ذلك عند الإمامية و يقدح فى العدالة و كذا غناء الانسان لنفسه بغير خلاف بين الإمامية[3].

و قال المقدس الأردبيلى رحمه الله: «إنّ الصوت المشتمل على التّرجيع المطرب حرام بلاخلاف ـ ثم نقل رحمه الله الأقوال الواردة فى تفسير الغناء بأنّه ترجيع الصوت أو الصوت المطرب أو هما معاً، ثم قال: ـ و الأوّل و هو الصوت مع القيدين فى كلامه أشهر، و لعلّ وجهه أنّ الذى علم تحريمه بالاجماع هو مع القيدين و بدونها يبقى على اصالة الاباحة ـ ثم قال رحمه الله: ـ ولكن مارأيت رواية صحيحة صريحة فى التحريم، ولعلّ الشهرة تكفى مع الأخبار الكثيرة، بل الاجماع على تحريم الغناء، و التخصيص يحتاج الى الدليل و يمكن أن يقال: الأخبار ليست بحجّة و إنّما الاجماع و الشهرة مع القيدين فلا حجّة على غيره، و الأصل دليل قوى، و الاحتياط واضح[4].» انتهى.

و قال شيخنا الحر العاملى فى رسالته الفوائد الطوسية: «و الحاصل أنّه مع اجتماع الترجيع و الاطراب يتحقّق الغناء باجماع الفقهاء و اللغويين و العرف[5].»[6]

و فى شهادات المسالك: «الغناء عند الأصحاب محرّم سواء وقع بمجرّد الصوت أم انضمّ إليه من آلاته[7].»

---

۱. فى النسخة: نشابة.
۲. فى النسخة: مغنية.
۳. لم أعثر على المصدر لكن وجدته باختلاف بعض كلماته و عباراته فى تعليقات على أجوبة المسائل المهنائية، ۲۶/ مسألة ۸.
۴. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۸/۵۹-۵۷.
۵. فى الفوائد: العرب.
۶. *الفوائد الطوسيه*، ص ۹۱.
۷. *مسالك الأفهام*، ۱۷۹/۱۴.

و فی شهادات الکفایة: «و لا خلاف بین الأصحاب[۱] فی تحریمه و کذا فی تحریم استماعه و الأخبار فی هذا الباب یکاد یبلغ[۲] حدّ التواتر و یدل[۳] عدّة منها علی کونه کبیرة ممّا أوعداللّه علیه النّار، و اختلف کلام أهل اللغة و الفقهاء[۴] فی تفسیره فمنهم من اعتبر فیه مجرّد الإطراب، و منهم من اعتبر فیه مجرّد الترجیع، و منهم من جمع بین الأمرین، و منهم من اعتبر فیه التسمیة العرفیة فما سمّی فی العرف غناءً فهو حرام، و الظاهر أنّ ما اجتمع فیه الإطراب و الترجیع فهو غناء[۵].» انتهی.

[ایراد علی قول الفاضل الکاشانی فی دلالة الأخبار]

انظر ـ هدانا اللّه و إیّاك الی سواء الطریق ـ الی کلامه فإنّه جعل مدار اختلاف الأصحاب و أهل اللغة فی أنّه هل مجرّد اطراب أو ترجیع أو هما معاً، فظهر أنّ الغناء الذی ادّعی عدم الخلاف فی حرمته لیس بخارج من الثلاثة: فإذا اجتمع الأمران فهو غناء محرّم عند جمیع الأصحاب و کلّ أهل اللّغة کما قاله شیخنا الحرّ، و قد تبیّن من هذا البیان بطلان ما قاله الفاضل الکاشانی فی مفاتیحه: «أقول[۶]: الذی یظهر من مجموع الأخبار الواردة فی الغناء، و یقتضیه التوفیق بینها اختصاص حرمته و حرمة ما یتعلّق به من الأجر و التعلیم و الاستماع و البیع و الشراء کلّها بما کان علی النحو المعهود[۷] المتعارف فی زمن بنی‌امیة، من دخول الرجال علیهنّ، و استماعهم لصوتهنّ و تکلمهنّ[۸] بالأباطیل، و لعبهنّ بالملاهی من العیدان و القضیب و غیرهما و بالجمله ما اشتمل علی فعل محرّم

۱. فی النسخة: العلماء.
۲. النسخة: ـ یبلغ.
۳. فی النسخة: فیدل.
۴. فی النسخة: کلام الاصحاب و اهل اللغة.
۵. *کفایة الأحکام*، ص ۲۸۰.
۶. فی النسخة: أقوال.
۷. النسخة: ـ المعهود.
۸. فی النسخة: یکلمهنّ.

دون ما سوى ذلك كما يشعر به قوله [عليه السلام] ليست بالتى[۱] تدخل[۲] عليها الرجال، إلّا أن يقال بعض الأقوال لا يليق[۳] بذوى المرؤات و إن كان مباحاً، فلا ينبغى لهم منه إلّا ما فيه غرض حقّ[۴].» ثم ذكر بعض الأخبار الآتية و قريب منه قال فى أوّل الصافى[۵] و مختاره هذا بعينه مختار الشافعى و أبى حنيفة و مالك، فإنّهم ذهبوا الى اباحته بالذات و كراهته مع القضيب و تحريمه بالأوتار كما مرّ فى الخلاف[۶].

قال فى شهادات المبسوط: «و جملته عندهم أنّ الأصوات على ثلاثة أضرب: مكروه و محرّم و مباح. فالمكروه: صوت المغنّى و القصب[۷] معاً...، الثّانى محرّم و هو صوت الأوتار و النايات و المزامير كلّها، و عندنا كذلك محرّم[۸] تردّ[۹] شهادة الفاعل و المستمع[۱۰].» و المباح ما عد القسمين، و استدلّوا للإباحة بما روى عن عايشة أنّها قالت: كانت جاريتان تغنّيان فدخل أبوبكر[۱۱] فقال: من قرّر الشيطان فى بيت رسول اللّه صلى الله عليه وآله؟!

فقال صلى الله عليه وآله: دعها فإنّها أيّام العيد.

و كان لعثمان جاريتان تغنّيان بالليل[۱۲] فإذا جاء وقت السحر قال: امسكا[۱۳] فهذا[۱۴] وقت الاستغفار. ثمّ قال الشيخ رحمه الله: «و قد قلنا: إنّ عندنا تردّ شهادته[۱۵].»

[ايراد على استدلال المحقق السبزوارى فى جواز التغنّى فى القرآن]

۱. النسخة: ـ بالتى.
۲. فى النسخة: يدخل.
۳. فى النسخة: لما يليق.
۴. *مفاتيح الشرايع*، ۲۰/۲، ر۴۶۵.
۵. *تفسير الصافى*، ۷۲/۱.
۶. *الخلاف*، ۳۰۷/۶، ر۵۵.
۷. فى النسخة: القضيب.
۸. فى النسخة: تحرم.
۹. النسخة: ـ تردّ.
۱۰. *المبسوط*، ۲۲۴/۸-۲۲۳.
۱۱. فى النسخة: + عليه اللعنة.
۱۲. فى النسخة: من اللّيل.
۱۳. فى النسخة: امسكهما.
۱۴. فى النسخة: فهذه.
۱۵. *المبسوط*، ۲۲۳/۸.

انظر ـ أرشدك اللّه ـ أنّهم استدلّوا لاباحته بما استدلّوا و ردّه‌ رحمه الله باجماعنا على حرمته و تفسيق فاعله فهذا أيضاً ظاهره الاجماع على تحريمه فی نفسه بغير انضمام المحرّمات الخارجة. و وافقه فی هذه المقالة الفاضل الخراسانی فی تجارات الكفاية[۱] إلّا أنّه رجع عنها فی شهاداتها فقال ـ بعد ما نقلنا عنه من الاجماع على تحريم ما اجتمع فيه الأمران: «و لا فرق بين كون الغناء فی القرآن أو الشعر أو الخطبة أو غيرها[۲].»[۳] فما نسبه اليه بعض المعاصرين من أنّه وافق صاحب المفاتيح كماترى. و استدلّ لماذهب اليه فی تجارات الكفاية موافقاً للمفاتيح بروايات منها:

۱ـ مرسلة ابن أبی عمير، عن الصادق عليه السلام: إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن[۴].

۲ـ و عن عبداللّه‌بن سنان، عن أبی عبداللّه[۵] [عليه السلام] قال: إنّ اللّه أوحى الى موسى‌بن عمران إذا وقفت بين يدیّ فقف موقف الذليل الفقير، و إذا قرأت القرآن فاسمعنيها بصوت حزين[۶]. و دلالتها على إباحة الغناء أبعد عمّا بين الأرض و السّماء حتى نحتاج الى ارتكاب وجوه التراجيح.

۳ـ و رواية حفص قال: ما رأيت أحداً أشدّ خوفاً على نفسه من موسى‌بن جعفر و لاأرجى للنّاس منه[۷]، و كان قراءته[۸] حزناً فإذا قرأ فكأنّه يخاطب انساناً[۹].[۱۰] و هذا أيضاً كسابقتها.

۱. *كفاية الأحكام*، ص ۸۵.

۲. فی النسخة: قرآن أو شعر أو خطبة أو غيرهما.

۳. *كفاية الأحكام*، ص ۲۸۰.

۴. *الكافی*، ۶۱۴/۲/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۴۸)۱.

۵. النسخة: ـ إنّ القرآن... أبی عبداللّه.

۶. *الكافی*، ۶۱۵/۲/ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۴۹)۲.

۷. النسخة: ـ منه.

۸. فی النسخة: قراته.

۹. فی النسخة: نفسه.

۱۰. *الكافی*، ۶۰۶/۲/ر۱۰؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۵۰)۳.

۴ـ و رواية عبداللّه‌بن سنان: إقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها[١]. و هذه أيضاً نظيرها لا دلالة فيها مطابقةً و لا تضمّناً و لا التزاماً، و ليت شعرى كيف يجرء الفقيه على اباحة[٢] شيء قد اطبقت الآيات و الأخبار و فتاوى الأخيار على تحريمه حتى صار حرمته من شعار الإماميّة، و تحليله من مطاعن العامة كما مرّ حكاية المعاوية ما دون من الوهم.

۵ـ و رواية النوفلى، عن أبى‌الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت عنده فقال[٣]: إنّ على‌بن الحسين [عليهما السلام] كان يقرأ القرآن فربّما يمرّ به المارّ فصعق من حسن صوته و إنّ الامام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله الناس من حسنه[۴].[۵] و هذا أيضاً نظير ما تقدّمها.

۶ـ و فى رواية عبداللّه‌بن سنان المروية فى الخصال[۶] عن رسول اللّه ـ صلّى اللّه [عليه و آله]: لم يعط امتى أقلّ من ثلاثة: الجمال، و الصوت الحسن، و الحفظ[٧].

٧ـ و فى رواية أبى بصير، عن رسول اللّه ـ صلّى اللّه [عليه و آله]: إنّ من أجمل الجمال الشعر الحسن و نغمة الصوت الحسن[٨].

٨ـ و فى رواية عبداللّه‌بن سنان، عن النبىّ ـ صلّى اللّه [عليه و آله]: لكلّ شيء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن[٩].

٩ـ و فى رواية اخرى عن أبى عبداللّه عليه السلام: ما بعث اللّه نبيّاً إلّا حسن الصوت[١٠].

١. *الكافى*، ٢/۶١۴/ر٣؛ *وسائل الشيعه*، ۶/٢١٠/ر(٧٧۵۴)١.
٢. فى النسخة: اباحته.
٣. فى النسخة: قال.
۴. النسخة: ـ حسنه.
۵. *الكافى*، ٢/۶١۵/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۶/٢١١/ر(٧٧۵۵)٢.
۶. الكفاية: ـ المروية فى الخصال.
٧. *الكافى*، ٢/۶١۵/ر٧.
٨. *الكافى*، ٢/۶١۵/ر٨.
٩. *الكافى*، ٢/۶١۵/ر٩؛ *وسائل الشيعه*، ۶/٢١١/ر(٧٧۵۶)٣.
١٠. *الكافى*، ٢/۶١۶/ر١٠.

۱۰ـ و فی روایة اخری عن أبی عبداللّه[۱] علیه‌السلام قال[۲]: کان علی‌بن الحسین علیهما‌السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن و کان السقّاؤون یمرّون ببابه، یستمعون قراءته[۳].»[۴]

۱۱ـ و عن أبی بصیر، عنه علیه‌السلام فی قوله تعالی: «و رتّل القرآن ترتیلاً[۵]» قال: أن یتمكّث فیه و یحسن صوتك[۶].

۱۲ـ و عن الحسن‌بن عبداللّه التمیمی، عن أبیه، عن الرضا علیه‌السلام قال: قال رسول اللّه [صلی‌الله‌علیه‌وآله]: حسّنوا القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن یزید القرآن حسناً[۷].

۱۳ـ و عن سماعة، عن شیخ من أصحابنا، عن أبی جعفر [علیه‌السلام] قال: جئنا نرید الدخول علیه فلمّا صرنا فی الدهلیز[۸] سمعنا قراءةً بالسریانیة بصوت حسن یقرأ و یبکی حتّی أبكی بعضنا[۹].

۱۴ـ و عن موسی النّمیری[۱۰] قال: جئت الی باب أبی جعفر علیه‌السلام لأستأذن[۱۱] علیه فسمعنا صوتاً حزیناً یقرأ بالعبرانیة فبكینا[۱۲] حیث[۱۳] سمعنا الصوت، و ظنّنا أنّه بعث الی رجل من أهل الكتاب یستقرأ[۱۴] فأذن لنا فدخلنا علیه فلم نرعنده أحداً[۱۵]، فقلنا: أصلحك اللّه[۱۶] سمعنا صوتاً بالعبرانیة فظنّنا أنّك بعثت الی رجل من أهل الكتاب تستقرأه!

---

۱. فی النسخة: عنه.
۲. النسخة: ـ قال.
۳. ***الكافی***، ۶۱۶/۲/ر۱۱؛ ***وسائل الشیعه***، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴.
۴. ***كفایة الأحكام***، ص ۸۵ (لا توجد روایات التی نقلت بعدها فی الكفایة).
۵. المزمّل/۴.
۶. ***مجمع البیان***، ۱۶۲/۱۰؛ ***وسائل الشیعه***، ۲۰۷/۶/ر(۷۷۴۶)۴ (قال فی المجمع: تتمكث فیه و تحسن...).
۷. ***عیون أخبار الرضا***، ۷۴/۱/ر۳۲۲؛ ***وسائل الشیعه***، ۲۱۲/۶/ر(۷۷۵۹)۶.
۸. فی النسخة: الدهلین.
۹. ***الاختصاص***، ص ۲۹۱؛ ***بصائر الدرجات***، ۳۶۰/ر۱؛ ***مناقب ابن شهرآشوب***، ۳۲۷/۳.
۱۰. فی النسخة: العمری.
۱۱. فی النسخة: استأذن.
۱۲. فی النسخة: بكینا.
۱۳. فی النسخة: حتی.
۱۴. فی النسخة: لیقرأ.
۱۵. فی النسخة: أحداً عنده.
۱۶. النسخة: + بكینا حتی.

قال: لا و لكن ذكرت مناجاة ايليا لربّه، فبكيت من ذلك[۱].

و الجواب عن الكلّ ما مرّ، و بعبارة اخرى إنّ للغناء فى العرف و اللّغة معنًى و للصوت الحسن و الحزين معنىً آخر لاتلازم بينهما فلا تعارض بين الأخبار و لامنافاة حتى نرتكب للجمع بينهما بما يخالف ضرورة المذهب.

۱۵ـ و منها رواية أبى بصير قال: قلت لأبى جعفرعليه‌السلام: فإذا قرأت القرآن فرفعت به صوتى جاءنى الشيطان فقال: إنّما ترائى بهذا أهلك و الناس.

قال: يا أبا محمّد إقرأ قراءة[۲] مابين القرائتين تسمع أهلك و رجّع بالقرآن صوتك، فإنّ اللّه عزّوجلّ يحبّ الصوت الحسن، يرجّع فيه ترجيعاً[۳].

و الجواب عنها:

أمّا أوّلاً: فبأنّها لا تعارض حرمة الغناء بالمعنى المشهور على ما اخترناه.

و أمّا ثانياً: فلمعارضة خصوص رواية ابن سنان المتقدّمة المنقولة عن الكافى إيّاها، فإنّ فيها «فإنّه سيجىء من بعدى أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء.» الحديث. و التّرجيع لهذه الرواية لو لم يكن لنا دليل غيرها ـ من وجوه عديدة من ضعف سند تلك الرواية بعلى‌بن أبى حمزة البطائنى الذى قال أهل الرجال فى حقّه: «إنّه كذّاب ملعون»[۴]، و عدم جابر لها فكيف يعدل عن الخبر الذى اطبقت الفتاوى على العمل به بخبر واحد ضعيف شاذّ مخالف لوجوه التراجيح؟!

و من ضعف دلالتها لجواز أن يكون المراد الترجيع الذى لا يعدّ فى العرف غناءً أو يكون مجرّد الصوت و رفعه. قال صاحب كتاب[۵] قصص الأنبياء بعد ذكر احاديث من

---

۱. *بصائر الدرجات*، ۳۶۱/ر۳ و فى الاختصاص، ص ۲۹۲ مثله.

۲. النسخة: ـ قراءة.

۳. *الكافى*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۱۶/ر(۷۷۵۸)۵.

۴. *رجال ابن داود*، ۲۳۸/ر۱۲۴.

۵. فى النسخة: الكتاب.

طرق العامة الدالة علی جواز الغناء فی الأذان ما هذا لفظه: «قال أبو محمّد: سمعت الخلیل بن أحمد قاضی سجستان یقول: معنی الترجیع فی هذا الخبر هو الذی فی الخبر الثّانی قال: قال رسول اللّه [صلی الله علیه و آله]: ارجع فامدد صوتك. و هو أنّه کان لا یرفع صوته فیه، و یحتمل أن یکون إنّما أمره بالرجوع لیکرّره فیحفظه[۱].» انتهی. أو یکون المراد بالترجیع تکرار الآیات فإنّ ذلك یلزم منه ترجیع الصوت، و قد ذکر الفقهاء أنّه یکره التّرجیع فی الأذان و فسّروا الترجیع بتکرار التکبیر و الشهادتین، أو أنّ المراد حثّاً علی کثرة قراءة القرآن و الاشتغال به فی جمیع الأوقات و فی موافقتها لمذهب العامة فلنطرح.

و [أمّا] ثالثاً: فبأنّ التعارض فرع التقادم، و هو مفقود أدلةً و فتویً.

و أمّا رابعاً: فبأنّ الجمع بهذا النحو فرع أن یکون له شاهد و لیس.

و أمّا خامساً: فبأنّ الآیات و الأخبار دالّة علی حرمة الغناء حین نزولها و صدورها فالمتبادر منها ما یعدّ غناء فی عرفهم و لغتهم فتصرف الیه، فلو کان المراد منها غیر ما هو متبادر فی لسانهم و اصطلاحهم یلزم تأخیر البیان عن وقت الحاجة و الإغراء بالجهل لاعتراف الخصم بشیوع هذا الضرب فی زمانهم علیهم السلام فکانت الحاجة ماسّةً الی بیانه لا أن [لا] یذکر ما هو المراد منها فی الخبر أصلاً و رأساً، فصرف هذه الأخبار الی ما فهمه لیس إلّا من باب الرجم بالغیب.

و أمّا سادساً: فعلی تسلیم دلالتها فتدل علی جواز الغناء فی القرآن فقط کما هو مذهب بعض العامة فالحکم بالجواز مطلقاً تعدّی و قیاس محرّم.

و أمّا سابعاً: فبأنّها موافقة لمذهب مالك و الشافعی و أبی‌حنیفة کما عرفته فلتطرح لأنّا أمرنا بالأخذ بما خالفهم.

و أمّا ثامناً: فبأنّها مخالفة لقوله [علیه السلام]: «خذ المجمع علیه[۲].» و قوله علیه السلام: «خذ بما

---

۱. لم نعلم من هو مراده و لم نجد المصدر، و نقل مثله الشیخ الحر العاملی فی فوائد الطوسیة، ص ۸۹.

۲. *مشارق الشموس*، ۳۳۰/۱. و ما فی معناه هو یوجد فی الکافی، ۶۷/۱/ر۱۰. و التهذیب،

اشتهر بين أصحابك[۱].» و قوله عليه السلام: «دع ما يريبك الى مالا يريبك[۲].» و «دع الشاذّ النادر[۳].»

و أمّا تاسعاً: فبأنّ هذا المجمع لايلائم الاجماعات السّابقة الصريحة دلالةً من أنّ مجرّد الصوت المشتمل على قيدين محرّم، و بعض الأخبار كرواية المقنع، و رواية ابن سنان، و رواية الفقيه «من أنّ أجر المغنّى سحت». و رواية العوالى[۴] «أنّه نهى عن الغناء و عن شراء المغنّيات[۵]».

۱۶ـ منها ما رواه فى المجمع، فى الفنّ السّابع من[۶] طرق العامة عن عبدالرّحمن‌بن[۷] السّائب قال: قدم سعدبن أبى وقاص فأتيته مسلّماً عليه، فقال: مرحباً يابن أخى بلغنى أنّك حسن الصوت بالقرآن.

قلت: نعم، و الحمد للّه.

قال: إنّى سمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول: إنّ القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه فأبكوا فإن لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا به، فمن لم يتغنّ بالقرآن فليس منّى[۸].

و الجواب: إنّ هذا الخبر مع ضعفه من جميع الوجوه السّابقة معارض بخصوص رواية عبداللّه بن عباس فإنّ فيها «يتغنّون بالقرآن ـ إلى أن قال: ـ اولئك يدعون فى ملكوت السّموات الأرجاس و الأنجاس»، مع أنّه من طرق العامة و ما رووا أحد فى

←

۳۰۱/۶/ر(۸۴۵) ۵۲، و الفقيه، ۸/۳/ر۲۳۳۳.

۱. ***عوالى اللئالى***، ۱۲۹/۳/ر۱۲ و ۱۳۳/۴/ر۲۲۹.

۲. ***عوالى اللئالى***، ۳۹۴/۱/ر۴۰ و ۳۳۰/۳/ر۲۱۴؛ ***المستدرك على الصحيحين***، ۱۳/۲ (فى كثير من كتب العامة روى هذا الخبر من رسول اللّه صلى الله عليه و آله).

۳. ***عوالى اللئالى***، ۱۳۳/۴/ر۲۲۹.

۴. فى النسخة: الغوالى.

۵. كلها مرسلات و لا نعلم كيف استند المصنف لاثبات مدّعاه الى هذه الروايات الضعيفة مع أنّه يضعّف و يطرح روايات العامة بدليل أنّه من العامة؟!

۶. فى النسخة: فى.

۷. النسخة: ـ بن.

۸. ***مجمع البيان***، ۴۶/۱.

الخاصة فی کتب الأخبار، مع أنّ ظاهره متروک لدلالته علی وجوب الغناء فی القرآن مع زیادة التأکید بقوله: «فلیس منّا» و هو مخالف لاجماع الکلّ، و لذا أوّلوا تارةً بتحسین الصوت و تزیینه بحیث لا یصدق علیه الغناء، و تارةً بحمل تغنّوا علی استغنوا کما ورد فی حدیث آخر: من قرأ القرآن فهو غنی لا فقر[۱] بعده[۲].

قال فی المجمع: «تأوّل بعضهم تغنّوا به[۳] بمعنی استغنوا به، و أکثر العلماء علی أنّه تزیین الصوت و تحزینه[۴].» و مثله فی المبسوط بدون لفظ الأکثر[۵].

قال السیّد المرتضی فی الغرر و الدرر[۶]: «قال أبوعبید القاسم‌بن سلام فیما روی[۷] عن النبیّ صلی الله علیه و آله: «لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن.» قال: أراد یستغن[۸] به و احتج بقولهم: تغنّیت تغنّیاً، و تغانیت تغانیاً أشدّ کلاماً علی أخیه و نحن إذا أمتنا أشدّ تغانیاً... و احتجّ أیضاً[۹] بقول ابن مسعود: من قرأ سورة آل عمران فهو غنیّ أو مستغن، و احتجّ[۱۰] بحدیث آخر[۱۱] روی عن النبیّ ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ[۱۲] أنّه قال: لا ینبغی لحامل القرآن أن[۱۳] یظن أنّ[۱۴] أحداً اعطی[۱۵] أفضل ممّا اعطی[۱۶].»

و قد أطال الکلام فی ردّه و تأویله، فإذا کان حال هذه الروایة عند العامة و الخاصة

---

۱. فی النسخة: لا غنا.

۲. ***الکافی***، ۶۰۵/۲/ر۸؛ ***ثواب الأعمال***، ص ۱۰۲؛ ***معانی الأخبار***، ص ۲۷۹؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۷۸/۶/ر (۷۶۷۲)۳.

۳. النسخة: ـ به.

۴. ***مجمع البیان***، ۴۶/۱.

۵. ما رأیت ذلک فی المبسوط بل قال فیه (۲۲۷/۸): «و قیل فی أحد تأویلاته یعنی یحسن صوته به، و قیل معناه یستغنی به من غنی المال.»

۶. فی النسخة: فی الدرر و الغرر (هذا مطبوع باسم الأمالی).

۷. فی النسخة: أبوعبداللّه القسم‌بن سلام فیما یروی.

۸. فی النسخة: یستغنی.

۹. النسخة: ـ و احتج أیضاً.

۱۰. النسخة: ـ احتج.

۱۱. النسخة: ـ اخر.

۱۲. النسخة: + و هو.

۱۳. النسخة: ـ أن.

۱۴. النسخة: ـ أنّ.

۱۵. النسخة: ـ اعطی.

۱۶. ***الأمالی***، ۲۴/۱.

بهذه المثابة فكيف يتمسّك بها لاباحة أصل صار تحريمه شعار الاماميّة؟!

[مستثنيات الغناء]

[الف ـ الغناء فى الفطر و الأضحى و الفرح و العرائس]

قال فى الكفاية بعد ذكر هذه الأخبار: «و يؤيّده ما رواه[١] عبداللّه‌بن جعفر الحميرى فى قرب الإسناد، عن علی‌بن جعفر ـ باسناد لا يبعد إلحاقه بالصحاح ـ قال: سألته عن الغناء فى الفطر و الأضحى و الفرح؟

قال: لا بأس به ما لم يعص به[٢].

و فى كتاب علی‌بن جعفر قال: سألته عن الغناء هل يصلح فى الفطر و الأضحى و الفرح؟

قال: لا بأس ما لم يزمر به[٣].[٤]

أقول: و قد علمت ما نقلنا من استدلال العامة برواية عايشة من أنّه رخّص الغناء فى أيّام العيد، فتفطّن. و ما أظنّك بعد ما سطرنا لك من الأدلّة أن يبقى فيك ريب و شبهة فى فساد ما قاله. و لنحمد للّه سبحانه على ما أعطانا بمنّه.

أمّا الاستدلال لما قاله بما رواه الشيخ فى الصحيح عن أبى بصير قال: قال أبوعبداللّه [عليه السلام]: المغنّية التى تزفّ العرائس ليس به بأس ليست بالتى يدخل عليها الرجال[٥].

١. فى النسخة: ما روا.
٢. *قرب الاسناد*، ٢٩٤/ر١١٥٨؛ *وسائل الشيعه*، ١٢٢/١٧/ر(٢٢١٤٨)٥.
٣. فى النسخة: ما لم يومر به.
٤. *مسائل علی‌بن جعفر*، ١٥٦/ر٢١٩.
٥. *الكافى*، ١٢٠/٥/ر٣؛ *وسائل الشيعه*، ١٢١/١٧/ر(٢٢١٤٦)٣؛ *تهذيب الأحكام*، ٣٥٧/٦/ر(١٠٢٢)١٤٣؛ *الاستبصار*، ٦٢/٣/ر(٢٠٥)٥.

و عن الحسين‌بن سعید، عن الحکم الحنّاط، عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّه [علیه السلام] قال: المغنّیة التی تزفّ العرائس لا بأس بکسبها[۱].

عنه و عن علی‌بن أبی حمزة، عن أبی بصیر قال: سألت أباجعفر علیه السلام عن کسب المغنّیات؟

فقال: التی یدخل علیها الرجال، و التی تدعی إلی العرائس لیس به بأس، و هو قول اللّه عزّوجلّ «و من الناس» الآیة[۲] فلا وجه له مطلقاً لأنّ جماعة من علمائنا رحمهم الله کالمفید[۳] و الشیخ فی الخلاف[۴] و المبسوط[۵] و سلار[۶] و أبی الصلاح[۷] و ابن ادریس[۸] و الصدوق فی الفقیه[۹]، و المحقّق فی الشرایع[۱۰]، و العلّامة فی الارشاد[۱۱] و ولده فی الایضاح[۱۲] و صاحب التنقیح[۱۳] و المقدس الأردبیلی[۱۴] ما استثنوها، بل أطلق بعضهم حرمة کسب المغنّیة، و بعضهم صرّح بتحریمه، و بعض توقّف کظاهر التحریر[۱۵] و القواعد[۱۶]، و بعض کرهها کما هو ظاهر القاضی[۱۷]، نعم ذهب الشیخ فی النهایه[۱۸] و هنا[۱۹] و المختلف[۲۰] و التذکرة[۲۱]، و الدروس[۲۲] و المسالک[۲۳] و

---

۱. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۵)۲؛ *تهذیب الأحکام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۳)۱۴۴؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۶)۶.

۲. *الکافی*، ۱۱۹/۵/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ *تهذیب الأحکام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۷)۷.

۳. *المقنعه*، ص ۵۸۸.

۴. *الخلاف*، ۳۰۷/۶/ر۵۵.

۵. *المبسوط*، ۲۲۴/۸.

۶. *المراسم العلویة*، ص ۱۷۲.

۷. *الکافی فی الفقه*، ص ۲۸۱.

۸. *السرائر*، ۲۲۲/۲.

۹. *من لا یحضره الفقیه*، ۱۷۲/۳/ر۳۶۴۹.

۱۰. *شرایع الأحکام*، ۹۱۳/۴.

۱۱. *ارشاد الأذهان*، ۱۵۶/۲.

۱۲. *ایضاح الفوائد*، ۴۰۵/۱-۴۰۴.

۱۳. *تنقیح الرائع*، ۱۱/۲.

۱۴. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۵۹/۸.

۱۵. *تحریر الأحکام*، ۲ / ۲۵۹.

۱۶. *قواعد الأحکام*، ۸۰/۲.

۱۷. *المهذّب*، ۳۴۶/۱.

۱۸. *النهایه*، ص ۳۶۵.

۱۹. لم یعلم مراده منه.

۲۰. *المختلف*، ۱۹/۵-۱۸.

۲۱. *تذکرة الفقهاء*، ۱۴۰/۱۲.

۲۲. *الدروس الشرعیه*، ۱۲۶/۲.

۲۳. *مسالک الأفهام*، ۱۲۷/۳.

الروضه[۱] و الكفاية[۲] و المحقّق الثّانى فى الشرح[۳] و حاشية الارشاد[۴] الى الجواز لكن فى موردها إذا لم يتغنّين بالأباطيل و لا يدخل الرجال عليهنّ كما مرّ فى الخبر المروى عن العوالى. قال المحقق الثّانى: «و المراد من[۵] عدم دخول الرجال عليهنّ عدم سماعهم صوتها للقطع بالتحريم و إن لم يدخلوا عليها و ذلك إذا كانوا أجانب، و يحتمل العموم لاطلاق النصّ[۶].» انتهى. و لا يخفى بعده.

و احتجّ الأوّلون بما مرّ فى الأدلة و خصوص بعض الروايات و الجمع بين الأخبار يقتضى تقييدها بما مرّ لئلّا ينافى الأخبار و الأدلّة و لكنّ العبد بعد متردّد لعدم المقاومة مع أنّ جلّ[۷] القدماء غير راضين بالتقييد و لنعم ما قال فخر المحققين فى الايضاح: «و قال المفيد [رحمه الله]: كسب المغنّية حرام و اختاره ابن ادريس[۸]. و هو الأقوى عندى لأنّ هذه الرواية من الآحاد فلا تعارض الدليل المانع لتواتره[۹]»[۱۰].

و كيف كان لا يقاس الرجال عليها لأنّه قد ورد الرخصة فى كثير من الأحكام كلبس الحرير و الذهب و ضرب الدفّ فى الأملاك، و ادّعى الشيخ فى الخلاف[۱۱] و المبسوط[۱۲] الاجماع على الأخير و قد مضى ما يدلّ عليه أيضاً من العوالى. قال فى المسالك: «و ذهب جماعة من الأصحاب[۱۳] منهم العلّامة فى التذكرة الى تحريم الغناء مطلقاً[۱۴].» انتهى.

---

۱. *الروضة البهيه*، ۳ / ۲۱۳ (فى النسخة: حثه).
۲. *كفاية الأحكام*، ص ۸۵.
۳. *جامع المقاصد*، ۲۴/۴-۲۳.
۴. لم أظفر على المصدر.
۵. فى النسخة: فى.
۶. *جامع المقاصد*، ۲۴/۴.
۷. فى النسخة: حل.
۸. النسخة: ـ و اختاره ابن ادريس.
۹. فى النسخة: لتواتر.
۱۰. *ايضاح الفوائد*، ۴۰۵/۱.
۱۱. *الخلاف*، ۳۰۷/۶،ر۵۵.
۱۲. *المبسوط*، ۲۲۳/۸.
۱۳. النسخة: ـ من الأصحاب.
۱۴. *مسالك الأفهام*، ۱۲۷/۳-۱۲۶.

[ب ـ ثمن المغنّيات]

أقول: قال فى تجارات التذكرة ـ بعد ذكر الأخبار المانعة ما هذا لفظه: «و روى عن الصادقعليه السلام أنّه قال: أجر المغنّية التى تزفّ العرائس ليس به بأس و ليست بالتى يدخل عليها الرجال، و إذا ثبت هذا فإن أدخلت الرجال، أو غنّت بالكذب كان حراماً لما تقدّم، و لما رواه أبوبصير... [۱].» فتدبّر.

تنبيه

و قد مضى فى الأخبار ما بظاهره يدل على أنّ ثمن المغنّيات حرام لكن الشيخ فى المبسوط[۲] و ابن ادريس فى السرائر[۳] نقلا الاجماع الصريح على إباحته.

[ج ـ الحداء]

و اعلم أنّ فى شرح القواعد للمحقق الثّانى[۴] و المسالك[۵] و قاله المقدس الأردبيلیرحمه الله[۶] و صاحب الكفاية[۷]: أنّ الحداء مستثنى عند مشهور أصحابنا من الغناء المحرّم مع أنّ الظاهر فى تعريفه أنّه ليس من الغناء حتى يحتاج[۸] الى الإخراج و إعترض عليهم أنّه من غير مخرج.

قال فى شهادات التحرير: «و لا بأس بالحداء، و هو الإنشاد الّذى تساق به الإبل يجوز فعله و استماعه و كذا نشيد الأعراب و[۹] سائر أنواع الإنشاد ما لم يخرج الى حدّ

---

۱. *تذكرة الفقهاء*، ۱۴۰/۱۲.
۲. *المبسوط*، ۲۲۳/۸.
۳. *السرائر*، ۱۲۰/۲.
۴. *جامع المقاصد*، ۲۴/۴.
۵. *مسالك الأفهام*، ۱۲۶/۳ و ۱۸۱/۱۴-۱۸۰.
۶. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۳۳۷/۱۲.
۷. *كفاية الأحكام*، ص ۲۸۰.
۸. فى النسخة: تحتاج.
۹. النسخة: ـ نشيد الأعراب و.

الغناء[۱].»

و فى شهادات المبسوط: «و أمّا الحداء و هو الشعر الذى يحثّ به العرب الإبل[۲] على الإسراغ فى السير، فهو مباح و هو ممدود لأنّه من الصوت كالدعاء و النداء و الثغاء و الرغاء[۳] و فيه لغتان حداء و حُداء، و الضمّ أقيس، لأنّ أوائل الأصوات مضمومة كالدعاء و الثغاء و الخوار[۴]، و الكسر جائز كالغناء و النداء[۵].»

و هذان التعريفان غير مستلزمين لكونه من الغناء حتى نحتاج فى إخراجه الى دليل، و لذا عمّ فى شهادات الدروس فقال: «و يجوز الحداء للابل و شبهها[۶]» و إلّا فمشكل لاعتراف جماعة بفقد الدليل و الذى وقفت عليه من الدليل بعد ما مرّ من العوالى «إلّا فى حداء الابل» ما استدل به فى المبسوط قال: «و إنّما قلنا إنّه مباح لما رواه ابن مسعود قال: كان مع رسول اللّه ﷺ ليلة نام فى الوادى حاديان.

و روى عن عايشة أنّها قالت[۷]: كنّا مع رسول اللّه [ﷺ] فى سفر و كان عبداللّهبن رواحة جيّد الحداء و كان مع الرجال و كان أنجشة[۸] مع النساء فقال النّبى [ﷺ] لعبداللّهبن رواحة: حرّك بالقوم فاندفع يرتجز، فتبعه أنجشة[۹] فاعتنقت[۱۰] الابل، فقال النّبى ﷺ لأنجشة: رويدك[۱۱] رفقاً بالقوارير[۱۲] يعنى النساء.

و روى أيضاً أنّ النبىّ ـ صلّى اللّه [عليه و آله] ـ كان فى سفر فأدرك ركباً من تميم معهم حاد، فأمره بأن يحدوا و قال: إنّ حادينا نام آخر اللّيل[۱۳].» الخبر.

---

۱. *تحرير الأحكام*، ۲۵۱/۵/ر ۶۶۲۹.
۲. فى النسخة: للابل.
۳. النسخة: ـ و الثغاء و الرغاء.
۴. النسخة: ـ و الثغاء و الخوار.
۵. *المبسوط*، ۲۲۴/۸.
۶. *الدروس الشرعيه*، ۱۲۶/۲.
۷. فى النسخة: عايشة قال.
۸. فى النسخة: الحبشة.
۹. فى النسخة: الحبشة.
۱۰. فى النسخة: فاعتقت.
۱۱. فى النسخة: لا تجشه او يدل.
۱۲. فى النسخة: بالقرارير.
۱۳. *المبسوط*، ۲۲۵/۸-۲۲۴.

و بالأوسط استدل فی المسالك و العدول بأمثال من الأدلّة السابقة فی غاية الصّعوبة.

[د ـ التغنّی فی القرآن]

و أمّا جوازه فی القرآن فلم أعثر علی أحد من أصحابنا جوّزه، بل كلامهم مصرّح بالعدم حتی صاحب الكفاية كما عرفته، نعم قال الفاضل الكاشانی باستحبابه فی القرآن فی الصافی[۱]. و فيه ما عرفته.

[هـ ـ التغنّی فی المراثی]

و أمّا جوازه فی مراثی مولانا الحسين عليه السلام فلم أجد[۲] قائلاً معروفاً به بل فی عبائرهم مصرّحة بالعدم لقولهم و إن كان فی شعر أو قرآن أو غيرهما. و فی شرح القواعد للمحقق الثّانی: «و استثنی من الغناء الحداء[۳] و فعل المرأة له فی الأعراس بشروط الآتية، و استثنی بعضهم مراثی الحسين عليه السلام كذلك[۴].»

و فی شرح المقدس الأردبيلی رحمه الله: «و لعلّ دليل الكلّ أنّه ما ثبت بالاجماع[۵] إلّا فی غيرها و الأخبار ليست بصحيحة صريحة فی التحريم مطلقاً، و الأصل الجواز فما ثبت تحريمه يحرم و الباقی يبقی» و هذا عجب ممّا قاله سابقاً لأنّه إذا ثبت تحريم الغناء بالاجماع، فاخراج صوت ما منه يحتاج الی دلالة. ثم قال رحمه الله: «و يؤيّد أنّ البكاء و التفجّع

---

۱. *تفسير الصافی*، ۷۲/۱.
۲. فی النسخة: فلم احد.
۳. فی النسخة: الحدی.
۴. *جامع المقاصد*، ۲۳/۴.
۵. فی النسخة: الاجماع.

عليه‌عليه‌السلام(۱) مطلوب و مرغوب، و فيه ثواب عظيم و الغناء معين على ذلك» و هذا أيضاً أغرب لأنّ الثواب إنّما يكون ثواباً مرغوباً و مطلوباً للشارع إذا صدر من المكلّف بنهج مقرّر عند الشارع لا كيفما اتّفق و إلّا ينتج عكس ما قاله كما هو طريقة المتصوّفة فإنّهم يجلسون فى الخلق، يضربون بالدفّ و يغنّون بالأشعار و بعض الأذكار فربّما ضعف بعضهم لحلول اللّه سبحانه فيه على اعتقادهم الخبيثة مع أنّه لا اختصاص على هذه بجوازه فى المراثى فقط بل فى كلّ عبارة. ثمّ قال‌رحمه‌الله: «و أنّه متعارف دائماً فى بلاد المسلمين من زمن المشايخ الى زماننا هذا من غير نكير و هو يدل على الجواز غالباً(۲).»

[حاصل الكلام]

أقول: فى أمثال زماننا هذا نرى الإنكار فى غايته، و نرى أيضاً إنّه لا ينجح و لا ينفع و السلف ـ رضوان اللّه عليهم ـ أيضاً قد صرّحوا فى كتبهم بعدم الجواز، قال(۳) فى الكفاية: «و مستنده ما دلّ على جواز النوحة عليه أو(۴) مطلقاً، مع أنّ الغالب اشتمال النوحة على الغناء و هو غير بعيد(۵).»

و أنا أقول لعلّ مراده فى الاطلاق ما قاله الصّادق للمنشد الّذى كان يقرأ عنده: اقرأ كما كنت تقرأ عندكم بالعراق(۶). و فيه ما فيه.

قال فى جوامع الجامع(۷) عند تفسير آية الشريفة «و من النّاس من يشترى» الآية: «و قيل نزلت فى النضربن الحرث و كان يتّجر الى فارس، يشترى كتب الأعاجم و يحدّث بها

۱. النسخة: ـ عليه السّلام.
۲. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۶۱/۸.
۳. فى النسخة: قاله.
۴. النسخة: ـ أو.
۵. *كفاية الأحكام*، ص ۲۸۱ (الكفاية: ـ و).
۶. *حاشية مجمع الفائدة و البرهان*، ص ۳۰ (ما وجدته فى جوامع الحديثية).
۷. فى النسخة: جامع الجوامع.

قریشاً و یقول: إن کان محمّد یحدّثکم بحدیث عاد و ثمود فأنا احدّثکم بحدیث رستم و اسفندیار و الأکاسرة فیستملحون حدیثه و یترکون استماع القرآن[١].»

و قال مولانا محمّدتقی المجلسی فی حاشیته علی التهذیب[٢]: «و قیل القصص الباطلة[٣] کخبر رستم و اسفندیار کما ذکروا فی سبب النزول[۴] جاء بهذه القصة لیشتغل الناس بها عن القرآن[۵]، و بهذا المعنی روی علی‌بن ابراهیم خبراً عن أبی جعفر علیه‌السلام. فالحقّ ارادة الجمیع بل کلّ ما یلهی عن اللّه تعالی من[۶] الأحادیث و الأخبار الکاذبة أو الصحیحة المضلّة کالتواریخ داخلة فیه کما یظهر من بعض الأخبار[٧].» انتهی.

أقول: و لیس القول به بذلک البعید و إن کان فی دلیل بعینه تأمّل.

---

١. *جوامع الجامع*، ٢٧٧/٣.
٢. هذه الحاشیة لمحمد باقر المجلسی.
٣. فی النسخة: الباطل.
۴. فی النسخة: نزول الآیة.
۵. النسخة: ـ جاء... القرآن.
۶. فی النسخة: فی.
٧. *ملاذ الأخیار*، ٣٣۶/١٠.

رسالة فی بیان معنی الغناء و اللّهو

هادی بن ملا محمّد امین الطهرانی

ترجمة المؤلف

هادی‌بن محمّد أمین الطهرانی النجفی

ولد فی سنة ۱۲۵۳ هـ ق فی طهران و نشأ فیها، ثم خرج الی اصفهان فأخذ فیها عن السیّد حسن المدرس و السیّد محمّد الشاهشهانی فی الشرعیات، و فی العقلیات عن تلامذة الفیلسوف الملّا علی النوری، ثم هاجر الی العراق فأخذ عن الشیخ عبدالحسین الطهرانی فی کربلاء و عن الشیخ مرتضی الأنصاری، ثـم بـعده عـن تـلمیذه المـیرزا الشیرازی فی النجف. و تصدّی للتدریس فتهافتت علیه الطلاب و اعجب بحسن اسلوبه فی الالقاء و الاملاء و بجودة تحقیقه فی ذلك و حسن بیانه، و طار ذکره و کثرت تلامیذه و انتشروا فی الأقطار و کانوا مغالین به یفضّلونه علی معظم العلماء مـن المـعاصرین و القدماء. و کان لهذه المزایا و لما طبع علیه من علوّ الفطرة لا یعجبه کثیر من العلماء و ربّما اوقع فی بعضهم و جهّلهم و فنّد آراءهم، و صرّح بمؤاخذتهم فاغتنم هذا فیه بعض معاصریه أو مفاخریه فحمل باغراء أتباعه علی اعلان تکفیره.

هو الاستاد المحقق صاحب الآثار المشهورة و المطالب المأثورة، أحد المـؤسّسین فی الفنون الشرعیة خصوصاً الأصول.

من مؤلّفاته: الحقّ الیقین فی علم الکلام، کتاب التوحید بالفارسیة فـی الردّ عـلی وحدة الوجود، رسالة فی علم الرجال، رسالة فی الفرق بین الوجود و المـاهیة، کـتاب البیع، الاتقان فی مباحث الألفاظ، کتب الصوم و الصلاة و الزکاة و الارث و الوصیّة،

المشتقّات، رسالة فى الغناء....

تتلمّذ عليه الكثير منهم آغاصادق التبريزى، شريف‌بن عبدالحسين‌بن صاحب جواهر، علی‌بن محمّدرضا حفيد كاشف الغطاء، ناصربن هاشم المبرزى الأحسائى.

توفّى بالنجف سنة ۱۳۲۱ هـ ق و دفن فى حجرة صاحب مفتاح الكرامة[۱].

---

۱. *أعـيان الشـيعه*، ۲۳۳/۱۰؛ *الأعـلام*، ۱۲۷/۷؛ *الذريـعه*، ۴۴/۱۲،ر۲۷۸، ۶۲/۱۶،ر۳۱۲ و ۴۲/۲۱،ر۳۸۷۱؛ *معارف الرجال فى تراجم العلماء و الادباء*، ۲۲۵/۳،ر۵۱۵.

معرفی نسخه

فهرست کتابخانه ملک: ۱۳۹/۶/ر۲۰۸۵ (مجموعه)

شکسته نستعلیق حسین‌بن علی سنقری، دارنده مرتضی فرهنگ که در ص ۴ به فرزندش درباره کتاب سفارش می‌کند که به کسی ندهد با تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۰۸ در تهران، ۱۲۷ گ ۱۸ س، کاغذ فرنگی، ۱۶ × ۲۱/۷، کاغذ فرنگی، جلد میشن قرمز.

۳ـ رسالة فی بیان معنی الغناء و اللهو: از حسین‌بن علی سنقری[۱] نویسنده مجموعه به عربی (به همان خط)، (۱۱۲ پ ـ ۱۲۵ ر).

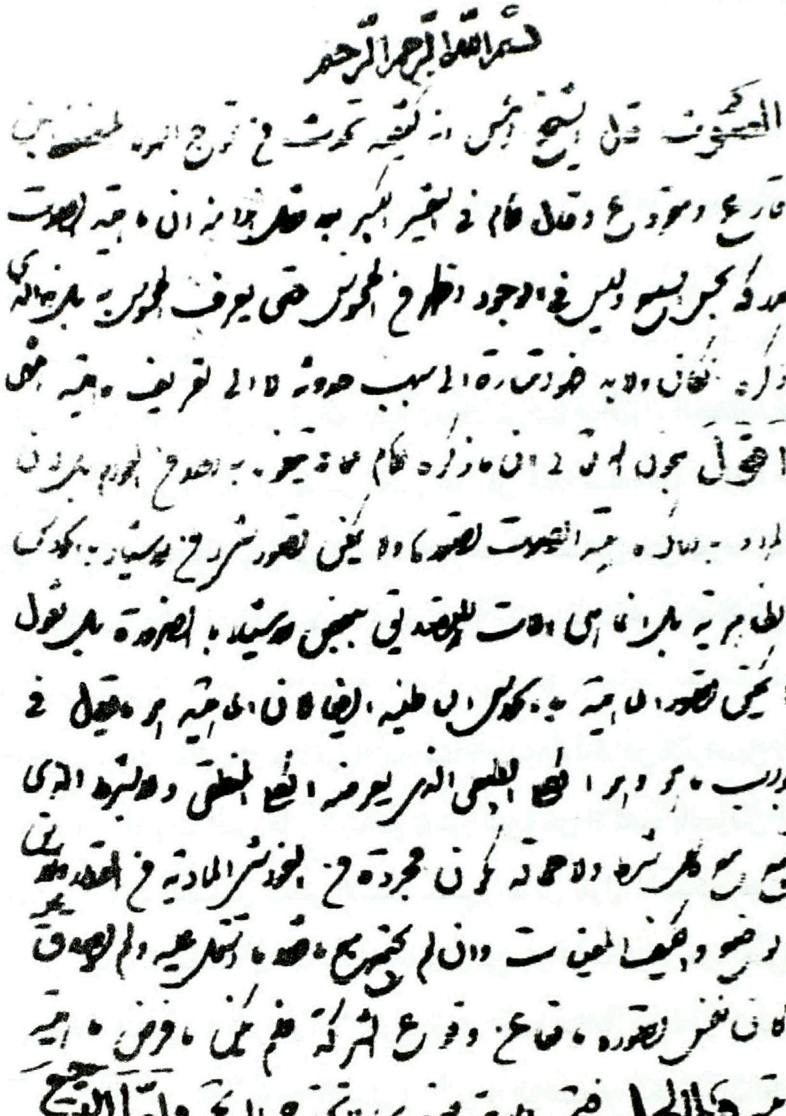
آغاز: **بسمله، الصوت قال الشیخ الرئیس: إنّه کیفیّة تحدث من تموّج الهواء... أقول بعون اللّه تعالی إنّ ما ذکره الامام ممّا لا یتفوّه[۲] به أحد من العوام بل لأنّ المراد بادراك ماهیة الصوت....**

---

۱. بنا بر شواهد به دست آمده نسبت تألیف این رساله به حسین‌بن علی سنقری صحیح نمی‌باشد؛ زیرا در الذریعه (۶۲/۱۶/ر۳۱۲) مؤلف آن شیخ هادی طهرانی معرفی شده است و چنانکه در شرح حال او خواهد آمد او از شاگردان شیخ اعظم انصاری بوده و بارها در ضمن این رساله از ایشان یاد نموده است. و علی‌رغم آنکه حسین سنقری در پایان این رساله جملهٔ «هذا ما أدّی الیه النظری القاصر فی مسألة الغناء و أنا العبد الجانی حسین السنقری» را درج کرده است، ولی نمی‌توان پذیرفت که این رساله تألیف او بوده بلکه تنها آن را نگارش نموده است. و رساله‌های دیگری در این مجموعه به تألیف شیخ هادی طهرانی و به خط حسین سنقری موجود است.
نکته دیگری که این نظر را تقویت می‌کند رساله‌ای است که به سنقری منسوب گردیده و پس از این خواهد آمد. که متن آن نیز بر این مطلب دلالت دارد.

۲. فی الفهرست: لا ینفقوا.

انـجام: ... فإنّه لا يكره إلّا كلّ قبيح و القبيح دعه لأهله فإنّ لكلّ أهلاً و رواه الشيخ الصدوق و الشيخ... هذا ما أدّى اليه النظرى القاصر فى مسألة الغناء و أنا العبد الجانى حسين السنقرى.



بسم الله الرحمن الرحيم

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ ملک

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[معنى الصوت و ماهيّته]

الصوت: قال الشيخ الرئيس: «إنّه كيفية تحدث من تموّج الهواء المنضغط بين قارع و مقروع[1].» و قال الإمام فى تفسير الكبير بعد نقل هذا منه: «إنّ ماهية الصوت مدركة[2] بحسّ السمع و ليس فى الوجود أظهر من المحسوس حتى يعرف المحسوس به، بل هذا الذى ذكره إن كان و لابدّ فهو اشارة الى سبب حدوثه لا الى تعريف ماهيته[3].» انتهى.

أقول بعون اللّه تعالى: إنّ ما ذكره الإمام ممّا لا يتفوّه به أحد من العوام، بل لأنّ المراد بإدراك ماهية الصوت تصوّرها و لا يمكن تصور شىء من الأشياء بالحواس الظاهرية، بل إنّما هى آلات للتصديق ببعض الاشياء بالضرورة، بل نقول: لا يمكن تصوّر الماهية بالحواس الباطنية أيضاً، لأنّ الماهية هو ما يقال فى جواب ما هو، و هو الكلّى الطبيعى الذى يعرضه الكلّى المنطقى، و اللّا بشرط الذى تجمع مع كلّ شرط، و لا محالة تكون مجرّدةً من الغواشى المادّية من المقدار و الأين و الوضع و الكيف المعيّنات و إن

١. *الشفاء* (طبيعيات)، ص ٣٠٨-٣٠۴، ليس هذا التعريف بعينه موجوداً فى الشفاء بل استفاد من مجموع كلامه. و الظاهر أنه أخذ هذا التعريف من موسيقى الكبير للفارابى، ص ٢١٣-٢١٢.

٢. فى النسخة: مدركه.

٣. *التفسير الكبير*، ٢٩/١.

لم تجمع مع ما فقد ما اشتمل علیه، و لم یصدق علیه و کان نفس تصوّره مانعاً عن وقوع الشرکة فلم یکن ما فرض ماهیة ماهیةً و بالجملة فتجرّد الماهیة ضروری لا تحتاج الی الحجّة.

[معنی الترجیع و الغناء]

و أمّا الترجیع فعن الجوهری: «و التّرجیع فی الأذان و ترجیع الصوت: تردیده فی الحلق کقراءة أصحاب الألحان[۱].»

و عن القاموس: «التّرجیع فی الأذان تکریر الشهادتین جهراً بعد اخفائهما و تردید الصوت فی الحلق[۲].»

و عن شمس العلوم: «التّرجیع: تردّد الصوت فی الحلق مثل ترجیع أهل الألحان[۳] (القراءة و الغناء)[۴].» إن طرب أی کان مقتضیاً له و إن لم یترتّب علیه فی بعض الأحیان. فالصوت المجتمع للوصفین قد سمّی بالغناء بحسب أصل اللغة، و هذا ممّا لا فریة فیه، و لا شبهة تعتریه، لأنّ هذا هو القدر المتّفق علیه کما لا یخفی علی من لاحظ أقوالهم، ولکن وضعه للکلّ أی لکلّ واحد من ذی الترجیع فقط أو المطرب کذلک ورد عن اللغویین بل لغیرهما أیضاً.

ففی القاموس: «الغناء ککساء من الصوت ما طرّب به[۵].»

و عن ابن الأثیر فی النهایة فی تفسیر الحدیث الذی نقله العامة عن النبیّ صلّی الله علیه و آله أنّه قال: «من لم یتغنّ بالقرآن فلیس منّا» ـ بعد نقله عن الشافعی أنّ المراد به الغناء: ـ «و کلّ من

---

۱. *الصحاح اللغة*، ۱۲۱۸/۳.
۲. *القاموس المحیط*، ۲۸/۳.
۳. النسخة: + فی.
۴. *شمس العلوم*، ۸۵/۴.
۵. *القاموس المحیط*، ۳۷۲/۴.

رفع صوته و والاه فهو عند العرب غناء ـ ثم نقل عن ابن الأعرابى أيضاً ما يدلّ على أنّه من الحديث بالغناء، ثم قال:[۱] ـ و أوّل من قرأ بالألحان عبيداللّهبن أبى بكرة[۲] فورثه عنه عبيداللّه[۳] بن عمر و لذلك يقال قراءة[۴] العمرى. و أخذ ذلك عنه سعيد العلاف الإباضى[۵].» انتهى.

و عن المصباح: «أنّ الغناء الصوت[۶].» و عن بعضهم أنّه مدّ الصوت.

[ألفاظ مترادف بالغناء]

و لا بأس بالتعرض لبعض الكلمات المستعملة فى هذا المعنى و ما قالوا فى شرحها لنفعها فى المقصود:

۱ـ منها السماع: فى القاموس: المسمعة المغنّية[۷]. و عن الصحاح: «جارية مسمعة أى مغنّية[۸].»

۲ـ و منها التغريد: عن الصحاح: «التغريد الغرد بالتحريك[۹] التطريب فى الصوت و الغناء[۱۰].»

و فى القاموس: «غرّد الطائر كفرح و غرّد تغريداً أو[۱۱] أغرد و تغرّد: رفع صوته و طرّب به[۱۲].» انتهى. و مثله عن المجمل[۱۳].

۳ـ و منها الترنيم: عن الجوهرى: «ترنّم أى رفع[۱۴] إذا رجّع[۱۵] صوته و الترنيم

---

۱. فى النسخة: على ما حكى عنه (الظاهر هذا زائد لأنّه شطب على لفظ حكى).
۲. فى النسخة: عبداللّهبن أبى بكر.
۳. فى النسخة: عبداللّه.
۴. فى النسخة: القراءة.
۵. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۳۹۱/۳.
۶. ما وجدت هذه العبارة فى المصباح بل عبارته فيه (۴۰۵/۲) هكذا: و الغناء مثال كتاب الصوت.
۷. *القاموس المحيط*، ۴۱/۳.
۸. ليس هذا فى الصحاح بل فيه (۱۲۳۲/۳): و المسمعة: المغنية.
۹. النسخة: ـ الغرد بالتحريك.
۱۰. *الصحاح اللغة*، ۵۱۳/۱.
۱۱. فى النسخة: و.
۱۲. *القاموس المحيط*، ۳۲۰/۱.
۱۳. *مجمل اللغة*، ۶۹۵/۳.
۱۴. الصحاح: ـ أى رفع.

مثله[١۶].» و مثله عن المجمل[١٧]، و عن شمس العلوم[١٨].

و فی القاموس: «الرّنم[١٩] بضمّتین: المغنّیات المجیّدات، و با التحریک: الصوت، و الرّنیم و التّرنیم[٢٠]: تطریبه، و قدرنم الحمام و الجندب و القوس و ما استلذّ صوته و ترنّم، و له رنمة[٢١] حسنة و ترنموتة[٢٢] أی ترنّم، و قوس ترنموت: لها حنین عند الرّمی[٢٣]».[٢۴] انتهی.

و عن النهایة عن الشافعی: «أنّه تحسین القراءة و ترقیقها[٢۵]»[٢۶]. و عنها أیضاً أنّه بعد ما ذکر الروایة التی تتضمّن الترنّم بالقران قال: «الترنّم: التطریب و التغنّی و تحسین الصوت بالتّلاوة[٢٧].» انتهی.

۴ـ و منها اللّحن: فی القاموس «لحّن فی قراءته طرّب فیها[٢٨]».

و عن ابن الأثیر: «و هو التّطریب، و ترجیع الصوت، و تحسین القراءة و الشعر[٢٩] و الغناء[٣٠].»

و عن الصحاح: «و قد[٣١] لحّن فی قراءته إذا طرّب بها[٣٢] و غرّد[٣٣].»

و عن المطرزی فی المغرب: «لحّن فی قراءته تلحیناً[٣۴] طرّب فیها و ترنّم[٣۵].»

---

١۵. النسخة: ـ إذا رجع.

١۶. *الصحاح اللغة*، ١٩٣٨/۵.

١٧. *مجمل اللغة*، ۴٠١/٢.

١٨. *شمس العلوم*، ٢۴۶/٢.

١٩. فی النسخة: الغریم؛ النسخة: + بالفوق.

٢٠. فی النسخة: الرنیم.

٢١. فی النسخة: رنیمة.

٢٢. فی النسخة: ترنوته.

٢٣. فی النسخة: الری.

٢۴. *القاموس المحیط*، ١٢٢/۴.

٢۵. فی النسخة: تحسین الصوت و ترقیقه (و هو فی معنی الغناء لا الترنیم و الترنم).

٢۶. *النهایة فی غریب الحدیث و الاثر*، ٣٩١/٣.

٢٧. ما تقدم آنفاً: ٢٧١/٢.

٢٨. *القاموس المحیط*، ٢٢۶/۴.

٢٩. فی النسخة: أنّه الترجیع و تطریب الصوت و تحسین القراءة فی الشعر.

٣٠. *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، ٢۴١/۴.

٣١. النسخة: ـ و قد.

٣٢. فی النسخة: فیها.

٣٣. *الصحاح اللغة*، ٢١٩٣/۶.

٣۴. فی النسخة: لحنا.

٣۵. *المغرب فی ترتیب المعرب*، ١۶٨/٢.

[حاصل الكلام فى معنى الغناء]

فظهر أنّ الصوت المطرب المشتمل على الترجيع غناء بالاتّفاق، كما أنّ الصوت الساذج و هو مع المدّ و الرفع ليس بغناء قطعاً، و قد سهل الخطب فى تعريف الغناء بالأعمّ كون التعريف لفظيّاً بنوا عليه من جواز التعريف بالأعمّ إذا كان لفظيّاً.

فيه نظر: و التحقيق عدم الفرق لأنّ الغرض إن كان تمييز[1] المعنى عن جميع ما عداه فلابدّ من التساوى، و إلّا فلا كالمعنوى، فانّ التحقيق عدم اشتراط التساوى فيه أيضاً فلايدلّ الحمل المواطاة حينئذ على التساوى لتناقض كلماتهم، هذا هو الذى أراده شيخنا دام ظلّه حيث قال: «و كلّ هذه المفاهيم ممّا يعلم عدم حرمتها و عدم صدق الغناء عليها، فكلّها اشارة الى المفهوم المعيّن عرفاً[2].» و إلّا فالتعيّن فى غير عرفنا لا يكفى فى صحّة الاشارة إليه، مع أنّ المقصود تعريفه لنا و فى عرفنا، و العرب التى فى أعصارنا لاتعيّن مع أن التعيّن فى عرفنا كفاية غير مفيد، و لعمرى أنّ ما ذكرناه لسديد كما لا يخفى على من له قلب أو ألقى السمع و هو شهيد.

و أمّا المطرب الخالى عن الترجيع و عكسه و عدمها فكلماتهم فيها فى غاية الاضطراب، فظاهر القاموس كفاية الإطراب و ظاهر النهاية حيث قال: «و والاه[3]» أنّ الترجيع هو المناط فى هذا الباب، و عطف الغناء على الإطراب يؤيّد الأوّل كما فى بعض كلماتهم لما توهّموا من جوازها فى التعاريف اللفظية، فشىء منها لا تفيد شيئاً.

تلويح يشتمل على امور

الأوّل: لا ملازمة بين الحسن و الترجيع فإنّ للأصوات حسناً فى ذاتها و حسناً باعتبار

---

١. فى النسخة: تميز.
٢. *المكاسب*، ٢٩١/١.
٣. فى النسخة: و ولاه.

اشتمالها على ضروب الحركات و هذا القسم مشروط بالإندراج تحت القواعد الموسيقيّة و هذا من كثرة الوضوح به حيث لا يحتاج الى الاظهار، و أهل الافتكار لو تأمّلوا فی صوت الحمار و المزمار لم يبق لهم مجال للانكار، فإنّ صوت المزمار مثلاً ملائم للطبع و إن لم يشتمل على الترجيع و صوت الحمار بالعكس.

و توهّم بعضهم أنّ الصوت المستقيم من غير ترجيع لا يتّصف بشیء من الحسن و القبح و قال فی رسالته المعمولة فی هذه[1] المسألة «كما أنّ ـ الى آخره[2]» و فيه إن أراد بعدم اتصاف الصوت بالحسن و القبح عند عدم اشتماله على الموافقة و المخالفة عدم اتّصاف بهما به حسب اللّغة و العرف، فهو من البطلان بمكان. و إن أراد عدم اتصافه بالحسن و القبح به حسب اصطلاح الموسيقيين[3]، ففيه أنّ الرّسول صلى الله عليه وآله إنّما أرسل بلسان الأعراب لا باصطلاح هؤلاء الأحزاب. ثمّ قال: «فتنبيه ـ الى آخره[4]» و فيه أنّ غاية ما يثبته أنّ جهة التوحيد بين الكثيرين يؤدّی الى الحسن و الجمال و هذا ممّا لا يخفى على أحد، و لكنّه لا ينفع فيما فيه من أنّ الصوت المستقيم من الحسن و القبح خالٍ.

و أمّا حديث أبی بصير فهو على ما ذكرنا أدلّ عند الخبير البصير لأنّه أمر أوّلاً بقراءة القرآن بالصوت الحسن ثمّ أمر بالترجيع، و التأسيس أولى من التأكيد. و الظّاهر أنّه لما كان حسن الصوت على قسمين: ذاتی و عرضی، و كان المأمور به هو الحسن العرضی، و كان ذلك محتاجاً إلى البيان، نبّه الإمام الإنس و الجان عليه السلام بقوله: «و رجّع بالقرآن.» ألاترى أنّه عليه السلام لمّا علّله بقوله الشّريف «فانّ[5] اللّه يحبّ الصوت الحسن» منبّه بقوله «يرجّع فيه ترجيعاً»، فإنّ حسن الصوت لا يحتاج البيان لما مرّ من أنّه لا يخفى على

١. فی النسخة: هذ.
٢. *ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين*.
٣. فی النسخة: الموسقيين.
٤. *ايقاظ النائمين و ايعاظ الجاهلين*.
٥. فی النسخة: إنه.

الصبيان و النسوان! مع أنّه ليس من شأنه عليه السلام، بل الذى ينبغى له تعيّن نوع الحسن لرواية ضعيفة بعلى بن أبى حمزة البطائنى هذا، و فيه من الانظار ما لا يخفى على اولى الأبصار، و لكنّ الأعمار تجلّ من أن تجعل مهراً إلّا الابكار من الافكار.

الثّانى: أنّه لا ملازمة بين الإطراب و الترجيع أيضاً فإنّ الطرب عبارة عن خروج الشخص عن الحالة الطبيعيّة الناشئ من شدّة السرور و الحزن فإنّ الأصوات الطيّبة تؤثّر فى القلب، تهيّج الأرواح، تنيرها(۱) الى الأعضاء فينبسط(۲) القلب و تشدّ القوى، فقد يكون ذلك على حدّ الاعتدال فيزيل كثيراً ممّا على الشخص من الاختلال و الاعتدال و أمّا إذا بلغ الانبساط حدّ الإفراط فهو يورث الخفّة و الانحطاط بل ربّما يؤدّى الى الاعتباط، و قد تنقبض القلب و هو يورث الخفّة إذا جاوز الاعتدال. و بالضرورة لا يتوقّف اقتضاء(۳) الصوت لهذه الحالة على الترجيع، فكما أنّه يحدث بكثير من الامور غير الصوت فكذلك تحدث بالصوت الخالى عن الترجيع. ألاترى أنّ أكثر التصانيف التى هى أُمّ الملهيات ـ بل لا يطرب غيرها من الأصوات إلّا قليلاً ـ خالٍ عن الترجيعات، بل لو اشتملت عليها تبدّلت الحسنات بالسّيئات، و الطّيبات بالخبيثات، و المطربات الملذوذات بالمنافرات المؤذيات و هكذا حال الامتداد.

فعلى ما ذكرنا لا يمكن اجتماع الترجيع و الإطراب فليس لنا مقدار نيقّن فى هذا الباب، و أمّا ما ذكرناه سابقاً من أنّه القدر المتيقّن فإنّما هو بالنّظر الى كلمات اللّغويين فإذا تبيّن هذا ظهر ما فيها أفاده شيخنا المرتضى جعل اللّه ما بقى من عمره الشريف أكثر و أحسن ممّا مضى بالمصطفى و المرتضى ـ صلوات اللّه عليهما ـ قال مدّ ظله: «الطّرب

---

۱. لعلّ صحيحها يكون تثيرها. ۲. فى النسخة: ينسط.
۳. املاء هذا اللفظ فى كل الموارد غير صحيح.

على ما فى الصحاح "خفّة تعترى[۱] الانسان لشدّة حزن أو سرور". و عن الأساس للزمخشرى "خفّة لسرور أوهمّ" و هذا القيد هو المدخل للصوت فى أفراد اللّهو و هو الذى أراده الشاعر بقوله[۲]: اطراباً و أنت قنسرىّ، أى شيخ كبير، و إلّا فمجرّد السرور أو الحزن لا يبعد عن الشيخ الكبير. و بالجملة: فمجرّد مدّ الصوت لا مع الترجيع المطرب أو و لو مع الترجيع[۳] لا يوجب كونه لهواً[۴]». فإنّه قد أفاد أوّلاً أنّ المدخل للصوت فى أفراد اللّهو إنّما هو كونه موجباً للخفّة لا غير حيث جاء بضمير الفصل المفيد للحصر. ثم قال: «إنّ مجرّد مدّ الصوت لا مع الترجيع لا يوجب كونه لهواً» فإنّه لا مدخل لشىءٍ من المدّ و الترجيع فى الإطراب، و قد تقدّم منه أنّه لا مدخل لشىء فى تحقّق اللّهو إلّا الطرب. و قوله: «إنّ مجرد مدّ الصوت لا مع الترجيع» حيث بين التجرّد بتعقيبه بقوله: «لا مع الترجيع» صريح فى أنّ تحقّق اللّهو يتوقّف على الترجيع، فبينهما تناقض ظاهر هذا.

و قدبدا لى بعد ما سمعت بعض الأصوات المرجّع فيه المطرب أنّه لا منافاة بينهما بالذات و إن اتّفق فى بعض الموارد كالتصنيفات، فظهر أيضاً أنّ الاطراب لا يختصّ بها، بل قد يبلغ الصوت بالذات أقصى مراتب الحسن، فحينئذ يطرب بجميع الشؤون و الأطوار فكأنّه شموس و أقمار تزيح ما فى كلّ قُطر من الأقطار من ظلمات أراضى النّفوس بالأشعّة و الأنوار إلّا و أنّ له من نفائس الآثار فى الأعصار و الأمصار ما لا يحتاج إلى الاظهار فكأنّها تزيد فى الأعمار و تورث التجافى عن دار الاغترار و الإنابة الى دار القرار.

الثّالث: إنّ الظّاهر من كلمات اللّغويين أنّه لا اختصاص لصوت الانسان بالغناء بل يشتمل أصوات سائر الحيوانات بل لا يبعد شموله لأصوات الجمادات أيضاً. و على هذا

---

۱. فى النسخة: يعترى.
۲. النسخة: ـ بقوله.
۳. النسخة: ـ المطرب أو و لو مع الترجيع.
۴. *المكاسب*، ۲۹۲/۱-۲۹۱.

فيجب[١] على القائل بحرمة الغناء من حيث هو هو الالتزام بحرمة أصوات الطيور إذا كانت مطربةً لعدم الدليل على التخصيص.

الرّابع: إنّ الغناء كأكثر الأشياء مثل الأرض و السّماء و النّار و الهواء و الماء لا يخفّف باختلاف النيات و الآراء، بل من قال: بأنّ الصّوت سبب للإلتهاء يصير من أفراد الغناء من السفهاء و البلهاء! و العجب من شيخنا دام ظلّه حيث قال: «إنّ اللّهو يتحقّق بأمرين: أحدهما قصد التلهّى و إن لم يكن[٢] لهواً.

و الثاني: كونه لهواً فى نفسه عند المستمعين و إن لم يقصد به التلهّى[٣]». بعد أن قال: بأنّ الغناء هو الصوت الملهى[٤]، مع أنّه لا فرق بين اللّهو و غيره فى عدم تحقّقه بالقصد بالضرورة. ثم إنّ النسبة بين كون الصوت لهواً فى نفسه و بين كونه لهواً عند المستمعين عموم من وجه، فلا يصح الثّانى لأن يكون تفسيراً للأوّل، لأنّ بينهما مباينة جزئية. و لو أراد اعتبارهما معاً و اناطة الحكم بما للاجتماع لوجب العطف بالواو، و الدالّ عليه كما أنّه أراد اناطة الحكم بأحدهما وجب العطف بأو، و لكن على هذا يصير الامور ثلاثة.

فقوله: «إنّ اللّهو يتحقّق بأمرين» قرينة على عدمه كما أنّ كفاية كونه لهواً فى نفسه عنده فى الحرمة قرينة على عدم الأوّل و مع ذا كلّه فلعلّه سهو من قلم الناسخ لأنّ مثله من مثله بعيد كما لا يخفى على من له قلب أو ألقى السّمع و هو شهيد.

الخامس: قال فى القاموس: «لهى لهواً: لعب كالتهى[٥]، و ألهاه ذلك. و الملاهى

١. لا تقرأ هذه الكلمة فى النسخة.
٢. فى النسخة: ان يكن.
٣. *المكاسب*، ٢٩٦/١.
٤. ليس هذا كلامه بل هو يقول: و كيف كان فالمحصّل من الأدلّة المتقدّمة حرمة الصوت المرجع فيه على سبيل اللّهو، فإنّ اللهو كما يكون بآلة من غير صوت كضرب الأوتار و نحوه، و بالصوت فى الآلة كالمزمار و القصب و نحو هما فقد يكون بالصوت المجرّد فكلّ صوت يكون لهواً بكيفية و معدوداً من ألحان أهل الفسوق و المعاصى فهو حرام و إن فرض أنّه ليس بغناء، و كلّ ما لا يعدّ لهواً فليس بحرام و إن فرض صدق الغناء عليه فرضاً غير محقّق، لعدم الدليل على حرمة الغناء إلّا من حيث كونه باطلاً و لهواً.
٥. فى النسخة: كالتلهى.

آلاته، و تلاهی بذلك. و الأُلهوة و الأُلهيّة و التلهية: ما يتلاهی به. و لهت المرأة إلی حديثه لهواً و لهّواً[۱]: أنست به أعجبها. و اللهوة: المرأة الملهوّ بها كاللّهو، و بالضمّ و الفتح: ما ألقيته[۲] فی فم الرحیٰ، و العطية أو أفضل العطايا و أجزلها كاللهية[۳]، و الحفنة[۴] من المال أو الألف من الدنانير و الدراهم و لا غير. و لِهيَ به كرضی: أحبّه[۵]، و عنه سلا و غفل و ترك ذكره كلّها كدعا لهياً و لهياناً و تلهّی. و اللّهاة: اللّحمة[۶] المشرفة علی الحلق، أو ما بين منقطع أصل اللسان الی منقطع القلب من أعلی الفمّ. ج: لهوات و لهيات[۷] و لهی و لهی و لهاء و لهاء[۸] و اللهواء: ع. و لهوة: إمرأة ـ إلی أن قال: ـ و ألهی: شغل و ترك الشیء عجزاً و اشتغل بسماع الغناء[۹]»[۱۰].

فنقول: إنّه ليس علی حرمة اللّهو بغير معنی الأخير دليل و إنّما الكلام فی الأخير و بالضرورة تغيير العبارة لا يتّضح به السبيل فالعجب من الشيخ الجليل حيث أراد توضيح موضوع الحكم بأنّه كان عند أهل العرف من هذا القبيل قال: «و كلّ صوت يكون لهواً[۱۱] بكيفية[۱۲].»

[حاصل الكلام]

و الحاصل أنّه إن أراد بكونه لهواً كونه غناءً فهو توضيح الشیء بنفسه، و إن أراد بكونه شاغلاً من كلّ شیء من العبادات مطلقاً، أو خصوص الواجبات بالاقتضاء، أو

---

۱. فی النسخة: لهو و.
۲. فی النسخة: القيت.
۳. فی النسخة: كاللهبة.
۴. فی النسخة: انحفة.
۵. فی النسخة: احب.
۶. فی النسخة: اللهته.
۷. فی النسخة: لهات.
۸. فی النسخة: ملهی و لهی و لها و لها.
۹. فی النسخة: الغنی.
۱۰. *القاموس المحيط*، ۳۸۸/۴.
۱۱. النسخة: ـ لهواً.
۱۲. *المكاسب*، ۲۹۶/۱ (ليس هذا عبارته بل هو يقول: و إن فرض أنّه ليس بغناء).

بالعلّية التامّة فهو على بعض هذه التقادير مباح و على بعضها مستحيل و على بعضها ليس على حرمته دليل، و محصّل الكلام: أنّه ليس فى معانى اللّهو حرام باتفاق الأعلام إلّا الغناء فعلى هذا إن كان معنى قوله: «فكلّ صوت» كلّ صوت يكون بكيفية غناء فليس له محصّل إلّا إطناب الكلام، بل معنى قوله: «و إن لم يكن غناءً[١]» حينئذ أنّ كلّما كان غناءً فهو حرام و إن لم يكن غناءً. و بالجملة فاللّهو المستعمل فى معنى الغناء ليس أعرف من الغناء حتى يعرف الغناء به، نعم هو بمعنى الشغل و غيره أعرف من الغناء و شىء منها ليس حراماً بالذات، نعم تعرض الحرمة للصوت إذا اوجب حراماً على ما سيجىء من الأدلّة انشاء اللّه تعالى. و أمّا لكونه مقدّمة للحرام فلا، نعم قال بحرمة مقدّمتها كثير من الأساطين العظام. و يمكن أن يقال: إنّ اللّهو بمعنى التوانى على ما قيل: من أنّ لها لعب[٢] و أنّ لعب ضدّ جدّ[٣]. و الصوت الموجب للتوانى هو الصوت المطرب، و الغناء إمّا ملزوم الخفّة و التوانى أو عينهما، و حينئذ يرد عليه أنّ مميّز المطرب هو الوجدان لا العرف، فإنّه حالة نفسانية و ليس أمراً خارجاً حتى يميزه الناس، فكلّ أحد مميّز للمطرب بنفسه و لا يحتاج الى الرجوع الى غيره و إنّما يرجع الى العرف فى تشخيص المفاهيم، و الخفّة مفهوم مبيّن لا خلاف فيه و من هنا ظهر ما فى قوله: «ثمّ إنّ المرجع فى كون الصوت لهواً هو الحكم، و الحاكم بتحقّقه هو الوجدان» الى آخره. فتأمّل.

السادس: قد عرفت أنّ الصوت إنّما يصير غناءً لما يعرضه من الاطراب أو الترجيع أو المدّ أو غيرهما. و أمّا خصوص الألفاظ فلا دخل له أصلاً. فالصوت المجرّد و المهمل و المستعمل و الكلمة و الكلام و الحقّ و الباطل فى ذلك سواء، و هذا فى غاية الظهور بحيث لا يخفى على ذى شعور، فالخلاف إنّما هو فى غاية القصور. إذا عرفت هذا فنقول:

---

١. *المكاسب*، ٢٩۶/١ (ليس هذا عبارته بل هو يقول: و إن فرض أنّه ليس بغناء).
٢. *القاموس المحيط*، ٣٨٧/۴. ٣. ما تقدم آنفاً، ١٢٨/١.

و هو أى الغنا لدىّ و باعتقادى جائز خلافاً لأكثر الأعيان، و وفاقاً لقاطع البرهان بأىّ لحن من الألحان كان، سواء فى ذلك الصوت المجرّد و الكلام الباطل و المرثية و القرآن، و إنّما يحرم إن أوجب ما قد حرما، اقتضاء يتعقّب[1] الحرام، فلا يكفى مجرد الاقتضاء، و لا يشترط كونه علّةً تامّةً يترتّب عليه على الدوام، و بالجملة فهذا القسم من المباح يتميّز من سائر الأقسام، بأنّه يحرم إن ترتّب عليه الحرام.

[قول الحقّ حرمة غناء العرفى]

فالحقّ ما أفاضه الفيض على ما حكى عنه من أنّه يحرم إذا اقترن بمحرّم خارجى. فإنّ تأثير إقتران الألحان بالملاهى و العيدان فى حرمتها لا شاهد له، لا من العقل و الوجدان و لا من السنة و القرآن. فمراده الاقتران على سبيل التأثير ولكن حكى عن الوافى: «و[2] الّذى يظهر من مجموع الأخبار الواردة اختصاص حرمة الغناء[3].»

و هو يدلّ على أنّ المناط كونه على النهج المتعارف فى ذلك الزمان فلا يشترط التأثير و لا يكفى الاقتران بأىّ حرام كان، بل خصوص دخول الرجال على النساء و التكلّم بالباطل، و اللّعب بالملاهى، و العيدان و غيرها، فالنسبة بين ما اختاره و ما اخترته تباين جزئى و هو البطلان كما اختاره سائر الأعيان عليهم من الرّحمن الغفران.

و أمّا ما اخترته سابقاً من حرمة الصوت اللّهوى و هوالمناسب لبعض آلات اللّهو و الرّقص و حضور ما يستلذّه القوى الشهويّة من كون المغنّى جاريةً أو أمرد، فقد سوّل لى

---

١. فى النسخة: بتعقب. ٢. النسخة: ـ و.

٣. *الوافى*، ٢١٨/١٠. سقط فى النسخه بقية كلامه فهو يقول بعده: و ما يتعلق به من الأجر و التعليم و الاستماع و البيع و الشراء كلّها بما كان على النحو المعهود المتعارف فى زمن بنىامية و بنىالعباس من دخول الرجال عليهنّ و تكلمهنّ بالأباطيل و لعبهنّ بالملاهى من العيدان و القضيب و غيرها دون ما سوى ذلك.

فإنّى رأيت حرمة الغناء متلقّاة بالعقل عند الفحول، و الصوت اللّهوى كالتصانيف أولى من غيره بالشمول، فقلت: و هو محرّم و ذا الحكم[۱] على ملهى من الصوت يدور مسجلاً، حتى مع العموم و الخصوص، أى مع عموم الغناء بالنسبة إلى الصوت اللّهوى، و كونه أخصّ منه للآى ـ جمع آية ـ و الاجماع و النصوص، فالحكم فى غاية الظّهور، لكن كلام الفيض قد دلّ على جوازه حال كونه مجرّداً عن الاقتران بالحرام، أو مسجلاً أى حتى مع اقترانه به بناءً على الاحتمال الآخر فى عبارته بأن يكون مراده أنّ الأخبار إنّما هى ناظرة إلى المنع عمّا اقترن به الغناء فى ذلك الزمان فالنهى عن الغناء حقيقة نهى عمّا يلزمه عادةً من المحرّمات. و إنّما خالف الجمهور و قال بما بطلانه فى غاية الظهور.

لزعمه أنّ النصوص إنّما ... دلّت على أنّ الغناء حرما[۲]
بالنهج المألوف فى تلك الزمن ... أى التغنّى من قيان مع أن
الأغانى و المزامير استعمل ... و الرقص و المرء عليهنّ دخل
فليس بالغناء أشعار ... بأس بذكر الجنة و النار
و النعم للملك الجبّار ... مسوقات نحو تلك الدار
باعثة النفس على الخيرات ... و الزهد فى أشياء فانيات
لأنّ هذا ذكره و ربّما ... منه اقشعّرت الجلود فاعلما
ثم تلين القلب و الجلود ... لذكر قهّار هو المعبود
و جملة القول: فلا يخفى على ... أهل الحجى بعد سماع ما جلى
إنّ الّذى فى أكثر المحافل ... للمتصوّفين عين الباطل

هذا أى خذ ذلك الكلام المنقول عن الفيض، و تدبّر فيه فإن أراد أنّ ما عرى من

۱. فى النسخة: ذالحكم.
۲. فى النسخة: حرم.

المحرّمات غیر الغناء لغةً فحاله کماتری. و إن أراد أنّ کلّما علن من الحرمة و العقاب و القبح، فإنّما لما به قد اقترن من المحرّمات فذلك تأویل لذی العبائر بلا ضرورة، و فی الجواهر ادّعی ضرورة المذهب المختار حرمة الغناء[1]، ففاسد توهّم اضطرار الشخص الی التأویل. فإن أراد أنّ هذا الصوت إنّما یحرم إن أوجب ما قد علما من دخول الرجال علی النساء، أو مطلق الحرام و إن لم یترتّب علیه بالفعل و إن أثر، أو ترتّب علیه بالفعل خاصّةً. ففیه و ممّا ذکرنا ظهر شهادة الأدلة علی خلافه و هذا الّذی اخترته سابقاً و عدلت عنه الآن و علیه استقرّ رأی شیخنا المرتضی سلّمه اللّه تعالی و الغالب أنّ مرتضی الشیخ للتلمیذ أیضاً مرتضی.

فظهر أنّ لنا دعویان:

أحدهما: الترنّم بالألحان

و الثّانی: حرمته إن أوجب العصیان، لنا علی الأوّل الأصل مع عدم البرهان.

أمّا العقل: فلم یستند إلیه أحد.

و أمّا الاجماع: فإنّه لیس حجةً إلّا من حیث الکشف، و هو لا یحصل إذا علمنا بطلان مستند القائلین فإنّه لا ملازمة بین الأقوال الناشئة عن مستند معلوم الفساد و بین قول الامام علیه السلام حتی یورث العلم به، و یصلح للاستناد و مستند المحرّمین للغناء علی ما سنتحقّق إنشاءاللّه تعالی فاسد، و کشف هذا الاتفاق عن رضا المعصوم علیه السلام کاسد، و الضرورة التی إدّعاها بعض أهل السداد ضروری الفساد. و أمّا المنقول فلا حجّیة فیه علی ما تقرّر فی الاصول.

و أمّا الکتاب فلأنّ حمل الغناء فی أخبار الأئمّة علیهم السلام علی بعض آی استدلّوا بها علی

١. النسخة: + حرمة الغناء.

الحرمة فى هذا الباب مواطاةً و تبعيضاً و هى قوله عزّ من قائل: «و من النّاس من يشترى»[١] الآية. و دليل على تفصيلنا و هو أنّ الغناء حلال إلّا إذا أورث الإضلال، و توضيح ذلك يحتاج الى تمهيد مقدمات:

الأولى: إنّه لا يمكن أن يكون شىء من أنواع الملهيات مقولاً بالذّات إلّا الأصوات لإنّه لا يكون إلّا من المسموعات، و المقول إمّا أخصّ من اللّفظ لاختصاصه بحسب الوضع بالموضوع،أو بينهما مساواة. و تبادر الموضوع إنّما هو للانصراف عمّا هو الحال فى جميع المطلقات بالنسبة إلى افراد الشايعات.

الثّانية: إنّه إذا تعذّرت الحقيقة فالمتعيّن أقرب المجازات.

الثّالثة: إنّ الحمل على سبيل المواطاة يفيد المساواة و الاتحاد بحسب الذات.

الرّابعة: إنّ المعنى الغير الأصيل المسمّى بالبطن المفتقر الى التأويل لم يستعمل فيه اللّفظ على ما قيل، و الحقّ فيه التفصيل. و إنّ هذا القول عليل، ولكنّه بعيد جداً لا يصار إليه إلّا بدليل.

الخامسة: فى شرح الآية الشريفة، فكلمة «مِن» فى قوله تعالى: «و من النّاس» اسم بمعنى بعض، مبتدأ مضاف الى بعدها و إلّا و الظرف إمّا خبر للموصول،أو لغو متعلّق بيشترى،أو حال،أو صفة للموصول، و على التقادير يلزم اللّغو، هذا إذا كان المتعلّق ناقصاً و أمّا إذا قدّر تامّاً فلاضير فيه، لأنّ المقصود بالذّات حينئذ إفادة وجود هذا الشخص، و أمّا كونه من النّاس فمقصود بالتبع، فهو قولنا: «من الشّعراء من هو أشعر من إمرء القيس» فإنّ المقصود بالذّات الإخبار بوجوده، و أمّا كونه من الشعراء فضرورى فهو متعلّق بالخبر، و مثله شايع كثير، و الأهميّة المستفادة من التقديم لو سلّمنا لا ينافى

١. لقمان / ۶.

التبعية، كما فی قولنا: «فی الدّار ضرب زيد.»

و قد يتوهّم أنّ «ال» فی الناس للعهد، و الإخبار بأنّ من يشترى لهو الحديث من هذه الطائفة لغواً. و فيه أنّه خلاف المقصود، و «ناس» مخفّف اناس، و «اللّام» للجنس أو العهد، و كلمة «مَن» إمّا موصوفة أو موصولة بيشترى، مرفوع محلّاً، خبر لمن. و جزم جماعة فی مثل هذا بالأوّل و اخرى بالثّانی و الكلّ جزاف. و عن الكشّاف: «إن قدرت "ال" فی النّاس للعهد فموصولة مثل "و منهم الّذين يؤذون النبىّ"(۱) صلّی‌الله‌علیه‌وآله، أو للجنس موصوفة مثل "من المؤمنين رجال"(۲) ـ قال بعض الفحول بعد نقل هذا منه: ـ و يحتاج إلى تأمّل(۳).»

و أقول: لعلّه وجه ما قاله الزمخشرى أنّ الجنس لإبهامه يناسب الموصوفة و ينكرها و العهد لتعيينها يناسب الموصولة لتعريفها، أو أنّ الشايع فی مثل هذا المقام هو النكرة الموصوفة إذا جعل بعضاً من الجنس كقوله تعالى: «من المؤمنين رجال صدقوا»، و الموصولة مع الصّلة إذا جعل بعضاً من العهود كقوله تعالى: «و منهم الّذين يؤذون النّبى» صلّی‌الله‌علیه‌وآله، و القرآن على ما صرّحوا به يفسّر بعضه بعضاً.

و قد يقال: إنّ العلم بالجنس لا يستلزم العلم بأبعاضه، فتكون باقيةً على التنكير، فيكون المعبّر عن البعض نكرةً موصوفةً، و عهد الكلّ يسلتزم عهد أبعاضه فيكون موصولةً.

و فيه: أنّه لا امتناع فی أن يعبّر عن المعيّن بلفظ النكرة لعدم القصد الى تعيينه و فی أن يتعيّن بعض من الجنس الشايع فيعبّر عنه بلفظ المعرفة. فتأمّل.

---

۱. التوبة / ۶۱. ۲. الأحزاب / ۲۳.

۳. ما وجدته فی الكشّاف لكن نقله ابن هشام الانصارى فی مغنى اللّبيب، ۳۲۸/۱ و هذا فی تفسير آية «و من النّاس من يقول امنّا».

و «يشترى» من الشّراء قال فى القاموس: «شراه يشريه[١] ملكه بالبيع، و باعه كاشترى[٢] فيهما ضدّ[٣].»[٤] انتهى. و فاعله مستتر راجع إلى الخبر، و الجملة صلة، أو صفة له.

«لهو الحديث» فى مجمع البحرين: «أى باطله و ما يلهى عن ذكر اللّه[٥]» و قدعرفت معناه به حسب أصل الوضع، و «الحديث»: الخبر، و الاضافة إما مثلها فى خاتم فضة، أو جرد قطيفة. و المصدر بمعنى الفاعل. قال السيوطى: «أى ما يلهى منه عمّا يعنى[٦].»[٧]

و قال القاضى: «ما يلهى عمّا يعى كالأحاديث التى لا أصل لها و الأساطير الّتى[٨] لا اعتبار فيها و المضاحك[٩] و فضول الكلام. و الإضافة بمعنى من، و هى تبيينيّة[١٠] إن أراد بالحديث المنكر، و تبعيضيّة[١١] إن أراد به الأعمّ منه[١٢].»

و فى الصافى: «ما يلهى عمّا يعنى كالأحاديث الّتى لا أصل لها و الأساطير[١٣] الّتى لا اعتبار فيها و المضاحيك[١٤] و فضول الكلام[١٥].»

القمى قال: «الغناء و شرب الخمر و جميع الملاهى[١٦].» و الظاهر أنّه مجاز مرسل عن القيان، أو مطلق المغنّى[١٧]، أو عن الدفاتر و الكتب على ما سيأتى تفصيله انشاء اللّه تعالى. و قيل: نزلت فى النضربن الحارث اشترى كتب الأعاجم و كان يحدّث بها

١. فى النسخة: يشتريه.
٢. فى النسخة: كاشرى.
٣. فى النسخة: فهما ضدّان.
٤. *القاموس المحيط*، ٣٤٧/٤.
٥. *مجمع البحرين*، ١٤٦/٤.
٦. لا تكاد تقرأ هذه الكلمة هاهنا و فى سائر الموارد التى تستعمل.
٧. *تفسير الجلالين*، ص ٥٤٠.
٨. النسخة: ـ التى.
٩. فى النسخة: المضاحيك.
١٠. فى النسخة: تبنيتيه.
١١. فى النسخة: تبعيضه.
١٢. *تفسير البيضاوى*، ٣٥٥/٣.
١٣. فى النسخة: الأحاديث.
١٤. فى النسخة: المضاحك.
١٥. *الصافى*، ١٣٩/٤.
١٦. *تفسير القمى*، ١٦١/٢.
١٧. فى النسخة: الغنى.

قریشاً و یقول: إن کان محمّد صلّی الله علیه و آله یحدّثکم بحدیث عاد و ثمود، فأنا احدّثکم بحدیث رستم و اسفندیار و الأکاسرة. و قیل: کان یشتری القیان و یحملهنّ علی معاشرة من أراد الاسلام و منعه منه[1].

«لیضلّ» بضمّ الیاء، حذف مفعوله أی غیره. قال الشیخ رحمه الله: «و من أضلّ غیره فقد ضلّ هو، و من قرء بفتح الیاء فالمعنی لیصیر أمره الی الضّلال، و هو إن لم یکن یشتری للضلال فإنّه یصیر أمره إلی ذلك. قال قتادة: یحسب المرء من الضلالة أن یختار حدیث الباطل علی حدیث الحقّ[2].» انتهی.

أقول بعون اللّه تعالی: إنّ اللّام للتعلیل دخلت علی العلّة الغائیة، و هی مع المصدر المنسبك من الفعل، متعلّقة بیشتری، فظاهر الکلام بمقتضی اصالة الحقیقة أنّ الداعی علی الشراء و علّة الغائیة هو الاضلال أو الضلال، و لکن الظاهر أنّه علی تقدیر الفتح من قبیل قوله تعالی: «لیکون لهم عدوّاً و حزناً[3]» ففی متعلّق اللّام تجوّز لاستبعاد أن یعمل الشخص عملاً غرضه منه صیرورته ضالاًّ، و الی ما ذکرته اشارة بقوله: «و هو إن لم یکن یشتری للضلال» الی آخره. و أمّا علی تقدیر الضمّ فلا داعی إلی ارتکاب التجوّز و سیأتی تتمّة الکلام بعون الملك العلام.

و «سبیل اللّه» عن ابن عباس قراءة القرآن و ذکر اللّه[4]. و قال السیوطی: «طریق الاسلام»[5]، و عن القمی: «یحیدبهم[6] عن طریق اللّه[7]»[8].

«بغیر علم» معناه أنّه جاهل فیما یفعله لا یفعله عن علم[9]. و فی الصافی: «بغیر علم

---

١. *تفسیر البیضاوی*، ٣/٣٥٦.
٢. *مجمع البیان*، ٨/٧٧.
٣. القصص / ٨.
٤. *التبیان*، ٨/٢٧١؛ *مجمع البیان*، ٨/٧٧.
٥. *تفسیر الجلالین*، ص ٥٤٠.
٦. فی النسخة: نجدهم.
٧. فی النسخة: طریقه.
٨. *تفسیر القمی*، ٢/١٦١.
٩. *مجمع البیان*، ٨/٧٧.

بحال ما يشتريه[1].» انتهى. و فيه احتمالات اخر.

«و يتّخذها هزواً» أى الآيات المذكورة بقوله: تلك آيات اللّه» أو السبيل، قال تعالى: «قل هذه سبيلى»[2] أو الحديث لأنّه بمعنى الأحاديث. و قد نصبه حمزة و الكسائى و يعقوب و حفص معطوفاً على ليضلّ.

«اولئك لهم عذاب مهين» يهينهم اللّه به لاهانتهم الحقّ بايثار الباطل عليه «أُولى» ـ بالمد ـ اسم اشارة للجمع، مبتدأ، و «الكاف» للبعد تحقير. و الظرف مستقر غير مقدم، و «عذاب» اسم مصدر، مبتدأ مؤخر، و «مهين» من أهان من الهون و فاعله مستتر فيه راجع الى العذاب.

«و إذا تتلى عليهم آياتنا ولىّ مستكبراً» لا يعبأبها «كأن لم يسمعها فى أُذنيه و قراً» مشابهاً فى أُذنيه ثقل لا يقدر أن يسمع، و الاولى حال من المستكنّ فى ولىّ أو مستكبراً، و الثانية بدل منها، أو حال من المستكنّ فى لم يسمعها و يجوز أن يكونا استينافيين.

«فبشّره بعذاب أليم» و ذكر البشارة تهكّم.

«إنّ الذين آمنوا و عملوا الصّالحات لهم جنات النّعيم» أى نعيم جنات فعكس للمبالغة. دلّت الآية الشريفة على أنّ من يشترى الحديث الملهى للاضلال عن سبيل اللّه و اتّخاذها هزواً، و الاضلال عن السبيل مع أنّه يتّخذها هزواً أيضاً فله عذاب و هذا ممّا لافرية لأحد فيه. و إنّما الشأن فى اثبات حرمة الصوت الملهى مع قطع النظر عن كون المقصود به الإضلال لأنّ الفاعل له على هذا النحو كافر مخلّد فى النار لكونه عدوّاً للّه، صارفاً همّه فى الإغواء و الإضلال و هذا بعد ملاحظة ما بعدها من الآيات فى غاية الظهور.

---

١. *الصافى*، ١٣٩/٤.

٢. يوسف / ١٠٨.

هذا بالنظر الی نفس الآیة الشریفة مع قطع النظر عن الأخبار، مع أنّه قد ورد عنهمعليهم‌السلام ما یدلّ علی اختصاص الحرمة بالصوت المضلّ و أنّه المراد بالآیة.

[الأخبار الدالّة علی حرمة الصوت المضلّ]

منها: ما رواه محمّدبن یعقوب، عن عدّة من أصحابنا، عن أحمدبن محمّد، عن الحسین‌بن سعید، عن علی‌بن أبی حمزة، عن أبی‌بصیر[۱] قال: سألت أباجعفر[۲]عليه‌السلام عن کسب المغنّیات؟

فقال: الّتی یدخل علیها الرجال حرام و الّتی تدعی إلی الأعراس لیس به بأس و هو قول اللّه تعالی: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[۳].»

و عنهم، عن أحمد، عن حکم الحنّاط[۴]، عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّهعليه‌السلام قال: المغنّیة الّتی تزفّ العرائس لا بأس بکسبها[۵].

و عنهم، عن أحمد، عن الحسین[۶]، عن النضربن سوید، عن یحیی الحلبی، عن أیّوب‌بن[۷] الحر، عن أبی بصیر قال: قال أبوعبداللّهعليه‌السلام: أجر المغنّیة الّتی تزفّ العرائس لیس به بأس[۸] لیست بالّتی تدخل علیها الرجال[۹].

---

۱. النسخة: ـ عن أبی‌بصیر.
۲. فی النسخة: أبا عبداللّه.
۳. ***الکافی***، ۱/۱۱۹/۵؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ ***تهذیب الأحکام***، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۷)۷.
۴. فی النسخة: الخیاط.
۵. ***الکافی***، ۲/۱۲۰/۵؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۵)۲؛ ***تهذیب الأحکام***، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۳)۱۴۴؛ ***الاستبصار***، ۶۲/۳/ر(۲۰۶)۶.
۶. فی الکافی: عن أحمدبن محمد، عن الحسین‌بن سعید.
۷. النسخة: ـ بن.
۸. النسخة: + و.
۹. ***الکافی***، ۳/۱۲۰/۵؛ ***وسائل الشیعه***، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۶)۳.

و رواه الصدوق باسناده عن أيّوب‌بن الحر[1]. و رواه الشيخ باسناده عن الحسين‌بن سعيد[2] و كذا الحديثان قبله.

[و ما رواه] عبداللّه‌بن جعفر فى قرب الإسناد عن عبداللّه‌بن الحسن، عن جده[3] على‌بن جعفر، عن أخيه موسى‌بن جعفر عليهما السلام[4] قال: و[5] سألته عن الغناء هل يصلح فى الفطر و الأضحى و الفرح؟

قال: لا بأس به ما لم يعص به[6].

و رواه على‌بن جعفر فى كتابه إلّا أنّه قال: ما لم يزمر[7] به[8].

أقول: هذه[9] الأخبار بقرينة كون المتعارف فى ذلك الزمان دخول الرجال على الجوارى، و الإقتران بالملاهى ظاهرة فى التفصيل المزبور و إن كانت فى نفسها محتملةً لإستثناء زفّ العرائس و خصوص العيد كما لا يخفى على المتتبّع.

و محمّدبن الحسن باسناده عن أحمدبن محمّد، عن البرقى، عن عبداللّه بن الحسن الدينورى قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام: جعلت فداك ما تقول فى النصرانية أشتريها و أبيعها من النصرانى؟

فقال: إشتر و بع.

قلت: فأنكح؟ فسكت عن ذلك قليلاً ثم نظر إلىّ و قال شبه الإخفاء: هى لك حلال.

قال: قلت: جعلت فداك فأشترى المغنّية أو الجارية تحسن أن تغنّى اريد بها الرزق لا

---

١. *من لا يحضره الفقيه*، ۱۶۱/۳/ر۳۵۸۹. (فى النسخة: الحرور.)
٢. *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۲)۱۴۳؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۵)۵.
٣. النسخة: ـ جده.
۴. النسخة: ـ موسى‌بن جعفر عليه السلام.
۵. النسخة: ـ و.
۶. *قرب الإسناد*، ۲۹۴/ر۱۱۵۸؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۴۸)۵.
۷. فى النسخة: لم يؤجر.
۸. *مسائل على‌بن جعفر*، ۱۵۶/ر۲۱۹.
۹. فى النسخة: هذ.

سوى ذلك؟

قال: إشتر و بع[١].[٢]

و يقول[٣]: هذا خير ممّا يدعوك إليه محمّد صلى الله عليه وآله من الصّلاة و الصّيام و أن تقاتل بين يديه. و أمّا عن ذكر اللّه و عباداته و الاجتناب عن محرّماته كلّما كان متعارفاً فى زمان الجاهلية والخلفاء، فإنّه كان دأب أهل الجاهلية على شراء المغنّيات و إعدادهنّ للزّنا و جذب الرجال الى أنفسهن بالغناء، فيقعوا بأولادهنّ فإنّهم كانوا مماليك لموالى الإماء، حتى أنّهم كانوا يكرهوهنّ على البغاء إن أردن تحصّناً، و كذلك كان فى زمن الخلفاء شراءالمغنّيات فى غاية الشيوع حتى أنّه كانت تبلغ قيمة المغنّية آلاف دنانير. و كان متعارفاً بيهنم إعداد المجالس لتغنّى القيان و الضرب بالمزامير و العيدان مع حضور الرجال من الأجانب كما هو متعارف أهل الفجور فى كلّ عصر و زمان.

إن قلت: إنّ ظاهر التفسير[٤] و إن كان ما ذكرت من أنّ المفسّر بصدد بيان معنى الكلام به حيث ينطبق على ما هو المألوف المعهود بين العوام، و لكن أكثر التفاسير الواردة عنهم عليهم السلام لبيان بطون آيات الّتى استفاضوها من الملك العلّام فبملاحظة الغلبه الظهور المذكور للكلام.

قلت: إنّ الغلبة ممنوعة بل التساوى أيضاً. بل نقول: لم يعلم منهم عليهم السلام تفسير الآيات فى مقام بيان الأحكام إلّا تبياناً لظاهر الكلام و إن ورد ما يوهم ذلك فهو مثل قوله عليه السلام فى رواية أصبغ‌بن نباته: إنّ هذا و شبهه يعرف من كتاب اللّه تعالى: «ما جعل اللّه عليكم فى

---

١. النسخة: ـ لا سوى... بع.

٢. ***تهذيب الأحكام***، ٣٨٧/٦/ر(١١٥١)٢٧٢؛ ***وسائل الشيعه***، ١٢٢/١٧/ر(٢٢١٤٩)١.

٣. لا ترتبط هذه العبارة بما ذكره سابقاً كأنّه سقط منه شىء و على كلّ حال نقله القرطبى فى تفسيره (٥٢/١٤).

٤. فى النسخة: تفسير.

الدّين من حرج»[۱] امسح عليه[۲] فإنّ وجوب المسح على البشرة عند تعسّر المسح عليها لا يعرف من الكتاب كما هو ظاهر لأولى الألباب، فالمعنى أنّ عدم وجوب المسح على البشرة يعرف من الكتاب، مع أنّا لم نستفد ما ذكر من ظهور التفسير فى ذلك بل من الحمل.

و كون هذه الأخبار تفسيراً للآية ممنوع، بل الظاهر أنّها فى مقام الاستشهاد بها و هو لايكون إلّا بظاهرها. و يؤيّد ما ذكرنا من أنّ الحرمة إنّما هو بالعرض أنّهم[۳] لهو الحديث بما لا يوجب العذاب فى نفسه اتفاقاً مثل ما ذكره القاضى «من الأحاديث الّتى لا أصل لها و الأساطير التى لااعتبار فيها و المضاحيك و فضول الكلام». و أيضاً إن اريد باللّهو اللّعب فعدم حرمته لا كلام فيه بالذات، نعم له أفراد محرّمة كاللعب بآلات القمار. و إن اريد به الشغل فحرمته من حيث هو مطلقاً إلّا ما أخرجه الدليل ضرورىّ الفساد، بل و كذلك الشغل بغير اللّه عن اللّه. نعم قد يكون الاشتغال باللّه واجب كالنظر فى معجزة مدّعى النبوّة مع احتمال صدقه بناءً على ما عليه العدلية من التحسين و التقبيح العقليين[۴] الذين لولاهما لزم افحام الأنبياء عليهم السلام فى هذا المقام، فحينئذ فالشاغل عن اللّه يحرم من باب المقدّمة و لكن لا اختصاص له بالصوت فتدبّر.

هذا حال هذه الآية و بعضها أى آى الباب قد اجملا و هى قوله تعالى فى سورة الفرقان «و الّذين لا يشهدون الزّور[۵]». [قال] فى مجمع البحرين: بمعنى الشرك، و قيل أعياد اليهود و النصارى[۶]. فالآية فى حدّ نفسها مجملة مع أنّها ظاهرة فى عدم وجوب

---

۱. الحج / ۷۸.

۲. ***الكافى***، ۳۳/۳ر۴؛ ***الاستبصار***، ۷۷/۱ر(۲۴۰)۳؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۶۳/۱ر(۱۰۹۷)۲۷؛ ***وسائل الشيعه***، ۴۶۴/۱ر(۱۲۳۱)۵ (لم يروى هذا الخبر عن أصبغ‌بن نباته).

۳. الظاهر أنّه سقط منه لفظ.

۴. فى النسخة: العقلين.

۵. الفرقان / ۷۲.

۶. ***مجمع البحرين***، ۳۰۴/۲.

الاتصاف بهذه الصفة بقرينة ذكر ما جمع سائر الصفات الّتى كذلك، و أيضاً الظاهر أنّ المراد أنّ العباد الذين لهم اختصاص بالرّحمن بتقريبهم لديه كالأنبياء و الأوصياء لايشهدون الزّور.

و من هذا يظهر حال الأخبار المفسّرة للزّور فى الآية بالغناء بالتقريب المتقدّم فى الآية السابقة. و كذا الحال فى قوله تعالى: «اجتنبوا قول الزّور[١]» و قوله تعالى: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[٢]» و قوله تعالى: «لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن كنّا فاعلين[٣]» الآية، و الأخبار المفسّرة لها بالغناء. و أمّا سائر [الأخبار] فمع صحّة سندها و اطلاقها تنصرف الى ما هو المعهود المتعارف، مع أنّها معارضة بما عرفت من الأخبار المفصّلة فهى أخصّ منها و يقدّم عليها هذا. و لكن كلّهم أى المحرّمين له فى نفسه بها أى بالآية الاولى على المنع استدلّ، و هى كماترى على العكس ما ذكروه و هو اباحته فى نفسه أدلّ. هذا حال الآيات.

[الأخبار الدالّة على جواز الغناء]

و أمّا الأخبار فما تضمّنت للاستشهاد بالآيات و تفسيرها فحالها حال الآيات فى دلالتها على جواز الغناء فى نفسه أو اجمالها و أمّا ما اطلق فيه المنع من الغناء من غير استشهاد بالآيات و لا تفسير لها فيحمل على المضلّ بيّن المضلّ و غيره، لأنّه ينفى الحرمة عن خصوص غناء المجرّد عن المحرّمات، فهو أخصّ ممّا يدل على حرمته مطلقاً، بل نقول: إنّ الأخبار المطلقة منصرفة الى المعهود المتعارف و هو ما عرفت من تغنّى القيان مع الإقتران بالملاهى و الضرب بالعيدان و مشاهدة الرجال تلك النسوان.

---

١. الحج / ٣٠.
٢. الفرقان / ٧٢.
٣. الأنبياء / ١٧.

و أمّا المفرد المقرون باللّام و هو الغناء فی الأخبار إذا لا عهد فالعموم عنه نبذاً أی علماً لا مطلقاً فإنّه مع العهد يحمل عليه و كون التغنّی على النحو المزبور فی غاية الشيوع فی تلك الأزمنة به حيث لم يفهم منه إلّا ذاك[١] النّحو ممّا لايخفى على من لاحظ السير و التواريخ. و بالجملة فليست تلك الأخبار ظاهرةً فی حرمته فی نفسه بل نقول: أظهر النقل أن قلنا بوصول الغناء من كثرة استعماله فی تغنّی القيان بالألحان على النحو المتعارف فی ذلك الزمان، و الشهرة و لو لم يبلغ هذا الحدّ ما أطلق فيما أوجب المحرّم.

[حاصل الكلام حرمة الغناء]

و الحاصل: أنّ الاتّفاق على تقدير تحقّقه لا يكشف عن رضاء المعصوم لتصريحهم بمستند فتاويهم مع علمنا بفساده. و الآيات و الأخبار أيضاً لا دلالة لها على الحرمة كما عرفت، فليس للحرمة عندی مستند و الذی شكّ فی التكليف الأصل البراءة السند على ما حقّق فی الاصول هذا، و لكنّ التحقيق أنّ فهم هؤلاء الأخيار العالمين بالأسرار يوجب ظهور تلك الأخبار فيما ادّعوه لا أنّ عدم دلالتها فی نفسها يمنع من كشف اتّفاقهم عن رضاء المعصوم عليهم السلام. فالتحقيق حرمة الغناء فی نفسه! و بالأخبار و الآيات و الاجماع. أمّا الأخبار فبمعونة فهم الاصحاب، و أمّا الآيات فبمعونة الأخبار، و أمّا الاجماع فلتصريح كلّ الفقهاء بحرمته فی نفسه إلّا قليل يصلح كلامه للتأويل.

[أخبار اخرى فی هذا الباب]

---

١. فی النسخة: دال.

فلنفتح بذکر الأخبار تیمّناً و تبرّکاً و قد تقدّم جملة منها، و ما منها:

۱ـ ما عن أبی علی الأشعری، عن الحسن‌بن علی، عن اسحاق‌بن ابراهیم، عن نصر[۱] بن قابوس قال: سمعت أباعبداللّه علیه‌السلام یقول: المغنّیة ملعونة ملعون من أکل کسبها[۲].

۲ـ و رواه الشیخ[۳] و[۴] سأل رجل علی‌بن الحسین علیهما‌السلام عن شراء جاریة لها صوت؟ فقال: ما علیک لو اشتریتها فذکرتك الجنة ـ یعنی بقراءة القرآن و الزهد و الفضائل التی لیست بغناء و أمّا الغناء فمحظور[۵] [۶].

۳ـ و فی کتاب اکمال الدین عن محمّدبن محمّدبن عصام الکلینی، عن محمّدبن یعقوب الکلینی، عن اسحاق‌بن یعقوب فی التوقیعات التی وردت علیه من محمّدبن عثمان العمری[۷] بخفاء صاحب الزمان ـ عج‌اللّه تعالی فرجه: أمّا ما سألت عنه أرشدك اللّه و ثبّتك من أمر المنکرین ـ الی أن قال: ـ و أمّا ما وصلتنا به فلا قول عندنا إلّا لما طاب و طهر و ثمن المغنّیة حرام[۸].

۴ـ و عبداللّه‌بن جعفر فی قرب الإسناد عن محمّدبن الحسین، عن ابراهیم‌بن أبی البلاد، قال: قلت لأبی الحسن الأوّل علیه‌السلام: جعلت فداك، إنّ رجلاً من موالیك عنده جوار مغنّیات قیمتهنّ[۹] أربعة عشر ألف دینار و قد جعل لك ثلثها.

---

۱. فی النسخة: النضر.

۲. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۶؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۷)۴؛ *تهذیب الأحکام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۰)۱۴۱؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۳)۳.

۳. النسخة: + باسناده عن محمّدبن یعقوب سئل محمّدبن علی‌بن الحسن قال.

۴. النسخة: ـ و.

۵. فی النسخة: فمحذور.

۶. *من لا یحضره الفقیه*، ۶۱/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲.

۷. فی النسخة: العمروی.

۸. *اکمال الدین*، ۴۸۳/ر۴؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۱)۳.

۹. فی النسخة: قیمهنّ.

فقال: لا حاجة لى فيها إنّ ثمن الكلب و المغنّية سحت[۱].

۵ـ و محمّدبن يعقوب، عن محمّدبن يحيى، عن بعض أصحابه، عن محمّدبن اسماعيل، عن ابراهيم‌بن أبى البلاد قال: أوصى اسحاق‌بن عمر عند وفاته[۲] بجوار له مغنّيات أن نبيعهنّ و نحمل ثمنهنّ[۳] الى أبى الحسن عليه السلام، قال ابراهيم: فبعت الجوارى بثلاثمائة ألف درهم و حملت الثمن اليه فقلت له: إنّ مولى لك يقال له اسحاق‌بن عمر قدأوصى عند وفاته ببيع جوار له مغنّيات[۴] و حمل الثمن اليك و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.

فقال: لا حاجة لى فيه، إنّ هذا سحت و تعليمهنّ كفر و الاستماع منهنّ نفاق و ثمنهنّ سحت[۵].

و رواه الشيخ رحمه الله باسناده عن محمّدبن يعقوب مثله[۶].

و عن عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زياد مثله[۷].

۶ـ و عنهم، عن سهل و[۸] على‌بن ابراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن فضّال، عن سعيدبن محمّد الطاهرى[۹]، عن أبيه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سأله رجل عن بيع الجوارى المغنّيات؟

فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ نفاق[۱۰].

---

۱. *قرب الاسناد*، ۳۰۵/ر۱۱۹۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۲)۴.
۲. النسخة: ـ عند وفاته.
۳. فى النسخة: يبيعهنّ و يحمل ثمنها.
۴. فى النسخة: لك مغنيك.
۵. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳)۵.
۶. *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۱)۱۴۲؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۴)۴.
۷. ما وجدت خبراً آخر غير ما ذكر.
۸. النسخة: + عن.
۹. فى النسخة: الطاطرى.
۱۰. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷.

و رواه الشيخ رحمه الله باسناده عن محمّدبن يعقوب[١] و كذا الذی قبله.

٧ـ محمّدبن يعقوب، عن علی‌بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عنبسة، عن أبی عبداللّه عليه السلام قال: استماع اللّهو و الغناء ينبت النفاق فی القلب[٢] كما ينبت الماء الزرع[٣].

٨ـ و عن عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زياد، عن سعيدبن جناح، عن حمّاد، عن محمّدبن أبی أيّوب الخزّاز[٤] قلنا: نزلنا بالمدينة فأتينا[٥] أبا عبداللّه عليه السلام فقال لنا: أين نزلتم؟

فقلنا: علی فلان صاحب القيان.

فقال: كونوا كراماً. فو اللّه ما علمنا ماأراد به و ظنّنا أنّه يقول: تفضّلوا عليه، فعدنا اليه فقلنا: إنّا[٦] لا ندری ما أردت بقولك: كونوا كراماً؟!

فقال: أما سمعتم قول اللّه عزّوجلّ فی كتابه[٧]: «و[٨] إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً»[٩]؟!

٩ـ و عنهم، عن سهل، عن ياسر الخادم[١٠]، عن أبی الحسن عليه السلام قال: من نزّه نفسه عن الغناء فإنّ فی الجنة شجرة يأمر اللّه تعالی الرياح أن تحرّكها فيسمع لها صوتاً لم يسمع مثله و من لم يتنزّه عنه لم يسمعه[١١].

---

١. *تهذيب الأحكام*، ٣٥٦/٦/ر(١٠١٨)١٣٩؛ *الاستبصار*، ٦١/٣/ر(٢٠١)١.
٢. النسخة: ـ فی القلب.
٣. *الكافی*، ٤٣٤/٦/ر٢٣؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٦/١٧/ر(٢٢٦٤١).
٤. فی النسخة: الحراز.
٥. فی النسخة: اتانا.
٦. النسخة: ـ انا.
٧. فی النسخة: اللّه عزّوجلّ يقول.
٨. النسخة: ـ و.
٩. *الكافی*، ٤٣٢/٦/ر٩؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٦/١٧/ر(٢٢٦٤٢)٢.
١٠. النسخة: ـ الخادم.
١١. *الكافی*، ٤٣٤/٦/ر١٩؛ *وسائل الشيعه*، ٣١٦/١٧/ر(٢٢٦٤٣)٣.

۱۰ـ و عن محمّدبن يحيى، عن محمّدبن سنان، عن جهم[1] بن حميد قال: قال لى أبوعبداللّه عليه السلام: إنّى كنت فظننت أنّه قد عرف الموضع فقلت: جعلت فداك إنّى كنت مررت بفلان فاحتبسنى[2] فدخلت الى داره و نظرت الى جواريه؟

فقال لى[3]: ذاك مجلس لا ينظر اللّه عزّوجلّ الى أهله امنت اللّه عزّوجلّ[4] على أهلك و مالك[5].

۱۱ـ و عن الحسين‌بن محمّد، عن معلى‌بن محمّد، عن أحمدبن محمّدبن ابراهيم الأرمنى، عن الحسين‌بن على‌بن يقطين، عن أبى جعفر عليه السلام قال: من أصغى الى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق يؤدّى عن اللّه تعالى عزّوجلّ فقد عبداللّه، و إن كان الناطق يؤدّى عن الشيطان فقد عبدالشيطان[6].

أقول: هذا الخبر ذكروه فى هذا الباب و لكن ليس من قبيل[7] الأخبار المتقدّمة.

۱۲ـ محمّدبن يعقوب، عن محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّد، عن الحسين‌بن سعيد، عن ابراهيم‌بن أبى البلاد، عن زيد الشّحام[8] قال: قال أبوعبداللّه عليه السلام: بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجيعة، و لا تجاب فيه الدعوة، و لا يدخله الملك[9].

۱۳ـ و عن أبى على الأشعرى، عن محمّدبن عبدالجبّار[10]، عن صفوان، عن أبى أيّوب الخزّاز[11]، عن محمّدبن مسلم عن أبى عبداللّه عليه السلام فى قوله عزّوجلّ: «و الّذين[12] لا يشهدون الزّور» قال: الغناء[13].

---

۱. فى النسخة: عاصم.
۲. النسخة: فاحتبسنى.
۳. النسخة: ـ لى.
۴. النسخة: ـ عزّوجلّ.
۵. ***الكافى***، ۴۳۴/۶،ر۲۲؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۱۷/۱۷،ر(۲۲۴۴۴)۴.
۶. ***الكافى***، ۴۳۴/۶،ر۲۴؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۱۷/۱۷،ر(۲۲۴۴۵)۵.
۷. فى النسخة: قيل.
۸. لا تكاد تقرأ هذه الكلمة.
۹. ***الكافى***، ۴۳۳/۶،ر۱۵؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۳/۱۷،ر(۲۲۵۹۴)۱.
۱۰. فى النسخة: عبدالحبائر.
۱۱. فى النسخة: الخراز.
۱۲. النسخة: ـ و الذين.
۱۳. ***الكافى***، ۴۳۱/۶،ر۶؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۴/۱۷،ر(۲۲۵۹۶)۳.

۱۴ـ و عن محمّدبن یحیی، عن أحمدبن محمّد، عن معمربن خلاد، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: خرجت و أنا ارید داودبن عیسی‌بن علی و کان ینزل بئر میمون و علیّ ثوبان غلیظان فرأیت[۱] امرأةً عجوزةً و معها جاریتان فقلت: یا عجوز أتباع هاتان الجاریتان؟

فقالت: نعم، ولکن لایشتریها مثلک.

قلت: و لِمَ؟

قالت: لأنّ[۲] إحدیهما مغنّیة و الاخری زامرة[۳]. الحدیث.

۱۵ـ و عن علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أیّوب، عن أبی الصباح الکنانی و محمّدبن مسلم، عن أبی عبداللّه علیه السلام فی قول اللّه تعالی: «و الّذین لایشهدون[۴] الزّور»، قال: هو الغناء[۵].

۱۶ـ و عنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابه، عن أبی عبداللّه علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «و اجتنبوا قول الزّور» قال: قول الزّور الغناء[۶].

۱۷ـ و عنهم[۷]، عن سهل، عن ابراهیم‌بن محمّد المدینی[۸] عمّن ذکره، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سئل عن الغناء و أنا حاضر.

فقال: لا تدخلوا بیوتاً اللّه معرض عن أهلها[۹].

۱۸ـ و عنهم، عن سهل[۱۰]، عن علی‌بن الریّان[۱۱]، عن یونس قال: سألت

---

۱. فی النسخة: فلیقت.
۲. فی النسخة: اذ.
۳. ***الکافی***، ۴۳۳/۶/ر۱۳؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۸)۵.
۴. فی النسخة: لا یجدون یشهدون.
۵. ***الکافی***، ۴۳۳/۶/ر۱۳؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۸)۵.
۶. ***الکافی***، ۴۳۶/۶/ر۷؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۱۸/۱۷/(۲۲۶۴۸)۳ (حذف بعض عباراته فی النسخة).
۷. الکافی: ـ عنهم.
۸. فی النسخة: المدنی.
۹. ***الکافی***، ۴۳۴/۶/ر۱۸؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۵)۱۲.
۱۰. فی الکافی: عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زیاد.
۱۱. فی النسخة: ریان.

الخراسانى عن الغناء و قلت: إنّ العبّاسى ذكر[۱] أنّك ترخّص فى الغناء؟!

فقال: كذب الزنديق، ما هكذا قلت له[۲]، سألنى عن الغناء فقلت له[۳]: إنّ رجلاً أتى أباجعفر عليه‌السلام فسأله عن الغناء، فقال: يا فلان إذا ميّزاللّه الحقّ و الباطل فأنّى يكون الغناء؟

فقال: مع[۴] الباطل.

فقال: قد حكمت.

۱۹ـ و فى المقنع: قال الصادق عليه‌السلام[۵]: شرّ الأصوات الغناء[۶].

۲۰ـ محمّدبن مسعود العيّاشى فى تفسيره عن جابربن عبداللّه، عن النبىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله قال: كان ابليس أوّل من تغنّى و أوّل من ناح لمّا أكل آدم من الشجرة تغنّى فلمّا هبط[۷] الى الأرض ناح لذكره ما فى الجنّة[۸].

۲۱ـ و عن الحسن قال: كنت اطيل القعود فى المخرج لأسمع غناء بعض الجيران قال: فدخلت على أبى عبداللّه عليه‌السلام فقال لى: يا حسن «إنّ السمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسؤولاً[۹]» السّمع و ما وعى، و البصر و ما رأى[۱۰].

۲۲ـ و روى الشيخ بهاءالدّين فى الكشكول مرسلاً عن عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زياد، عن محمّدبن الحسن‌بن شمّون[۱۱]، عن على‌بن محمّد النوفلى، عن أبى الحسن عليه‌السلام قال: ذكرت الصوت عنده فقال: إنّ على‌بن الحسين عليهما‌السلام كان يقرأ فربّما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته، قال النبىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله: لكلّ شىء حلية و حلية القرآن الصوت

---

۱. النسخة: + عنك.
۲. النسخة: ـ له.
۳. النسخة: ـ له.
۴. فى النسخة: فقلت ان.
۵. فى المقنع: الصادق عليه‌السلام يقول.
۶. *المقنع*، ص ۴۵۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۹/۱۷ر(۲۲۶۱۵)۲۲.
۷. فى تفسير العياشى: فلمّا هبطت حواء.
۸. *تفسير العياشى*، ۴۰/۱ر۲۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۰/۱۷ر(۲۲۶۲۱)۲۸.
۹. الإسراء/۳۸.
۱۰. *تفسير العياشى*، ۲۹۲/۲ر۷۴.
۱۱. فى النسخة: شمون.

الحسن[۱].

۲۳ـ و محمّدبن علی‌بن الحسین فی عیون الأخبار، عن محمّدبن عمر الجعابی[۲]، عن الحسن‌بن عبداللّه التمیمی[۳]، عن أبیه، عن الرضا[علیه السلام] قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: حسّنوا القرآن بأصواتکم فإنّ الصوت الحسن یزید القرآن حسناً[۴].

۲۴ـ محمّدبن یعقوب، عن علی‌بن ابراهیم، عن هارون‌بن مسلم، عن مسعدةبن زیاد قال: کنت عند أبی‌عبداللّه علیه السلام فقال له رجل: بأبی أنت و امّی إنّنی[۵] أدخل کنیفاً و لی جیران[۶] عندهم جوار یتغنّین و یضربن بالعود فربّما أطلت الجلوس استماعاً منّی لهنّ؟

فقال له: لا تفعل.

فقال الرجل: و اللّه ما آتیتهنّ إنّما هو سماع أسمعه باذنی!

فقال[۷]: للّه أنت[۸] أما سمعت اللّه عزّوجلّ یقول: إنّ السمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤولاً»؟

فقال: بلی و اللّه لکأنّی[۹] لم أسمع بهذه الآیة من کتاب اللّه من أعجمیّ و لا عربیّ[۱۰] لا جرم إنّنی[۱۱] لا أعود انشاءاللّه[۱۲] و إنّی[۱۳] أستغفر اللّه.

فقال له[۱۴]: قم فاغتسل و سل[۱۵] ما بدا لک فإنّک کنت مقیماً[۱۶] علی أمر عظیم ما

---

۱. لم أعثر علیه فی الکشکول.
۲. فی النسخة: الجعانی.
۳. فی النسخة: التیمی.
۴. *عیون أخبار الرضا*، ۷۴/۱، ر۳۲۲؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۲/۶، ر(۷۷۵۹)۶.
۵. فی النسخة: إنّی.
۶. النسخة: + و.
۷. النسخة: + علیه السّلام.
۸. فی النسخة: أنت باللّه.
۹. فی النسخة: کأنّی.
۱۰. فی النسخة: عربیّ و لا عجمّی.
۱۱. فی النسخة: إنّی.
۱۲. النسخة: + تعالی.
۱۳. النسخة: ـ إنّی.
۱۴. النسخة: ـ له.
۱۵. فی النسخة: فقم و اغتسل و صلّی.
۱۶. النسخة: ـ مقیماً.

كان أسوء حالك لومتّ على ذلك أحمد اللّه و سله[۱] التوبة من كلّ ما يكره فإنّه لا يكره إلّا كلّ قبيح و القبيح دعه لأهله فإنّ لكلّ أهلاً[۲].

و رواه الشيخ الصدوق[۳] و الشيخ مرسلاً[۴].

هذا ما أدّى اليه النظرى القاصر فى مسألة الغناء و أنا العبد الجانى حسين السنقرى.

۱. فى النسخة: و اسئل اللّه.

۲. *الكافى*، ۶/۴۳۲ر۱۰.

۳. *من لا يحضره الفقيه*، ۱/۸۰ر۱۷۷.

۴. *تهذيب الأحكام*، ۱/۱۱۶ر(۳۰۴)۳۶.

رسالة فى الغناء

حسين بن على السّنقرى

ترجمة المؤلف

حسين بن على السّنقرى

كان مقيماً بالنجف الأشرف للتّحصيل و أخذ العلم. و من أساتذته بها الشيخ هادى الطهرانى، كتب بخطّه مجموعة من رسائله الفقهيّة فى سنة ۱۳۲۳ مصرّحاً فيها بأنّ الشيخ الطهرانى استاذه[1].

---

۱. *تراجم الرجال*، ۲۹۲/۱، ر ۵۶۴.

معرفی نسخه

مرکز احیای میراث اسلامی: ۳۸۱/۵/ر۱۹۵۱ (مجموعه)

۱ـ الغناء «۱پ ـ ۴۳ر»، از شیخ حسین علی السنقری (ق ۱۴)

بحث استدلالی است پیرامون حرمت غنا و ریشه‌یابی این کلمه در لغت و آثار شرعی و گفته‌های فقها و تعیین موضوع آن، چون مؤلّف بر این عقیده است که در هر بحث فقهی اوّل باید موضوع کاملاً شناخته شده باشد پس از آن دربارهٔ احکام گفت‌وگو شود.

آغاز: **الحمد للّه ربّ العالمین... إنّ مسأله الغناء ممّا اشتهر بین الفقهاء ـ رضوان اللّه علیهم ـ بالاشکال تارةً من حیث الحکم.**

انجام: **کما هو مصرّح فی جملة من الآیات و طائفة من الأخبار و ما ذکرناه صریح فی جمیع ما بیّناه.**

نسخ: از عصر مؤلّف و شاید به خط وی، عناوین در حاشیه مشکی درشت، در صفحهٔ اوّل مهر بیضوی مؤلّف «عبده حسین» دیده می‌شود، جلد تیماج قرمز.

۵۴ گ، ۱۳ س، ۱۶ × ۱۰/۵ سم.

*** تذکر**

در این نسخه غلط‌های املایی و دستوری ـ صرفی و نحوی ـ بسیار ملاحظه

می‌شود. به‌طور مثال نسخه‌نگار الف‌ها و دندانه‌هایی را کم یا زیاد آورده است. و یا در استعمال افعال و ضمایر رعایت تذکیر و تأنیث نشده است که به دلیل فراوانی موارد یاد شده از ذکر همهٔ آنها خودداری شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد العاصي
ميرزا حسين ابن علي السبزواري عاملهما الله بلطفه الخفي
ان مسألة الغناء مما اشتهر بين الفقهاء رضوان الله
عليهم الاشكال تارة من حيث الحكم واخرى من
حيث الموضوع ولما كان الامر فيه دائر ويدور
وجودا وعدما فلا بد تميزه وتشخيصه عن غيره

تصوير صفحهٔ اوّل نسخهٔ كتابخانهٔ مركز احياء التراث الاسلامى

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[التمهيد]

الحمد للّه ربّ العالمين و الصّلاة و السّلام على محمّد و آله الطّاهرين. و بعد فيقول العبد العاصى ميرزا حسين ابن على السنقرى عاملهما اللّه بلطفه الخفىّ: إنّ مسألة الغناء ممّا اشتهر بين الفقهاء ـ رضوان اللّه عليهم ـ بالاشكال تارةً من حيث الحكم و اخرى من حيث الموضوع. و لمّا كان الأمر فيه ممّا يدور مداره وجوداً و عدماً فللفقيه تمييزه و تشخيصه عن غيره من الموضوعات على ما يقتضيه من الشّرح إسماً أو ماهيّةً[1] كما يقتضيه[2] التقدّم، ثمّ الحكم به على ما هو الثابت فى نظر الشرع، فحينئذ لابدّ فى المقام من الرجوع الى ما يحصل به المرام و هو الدّأب و الديدن فى تعريف الشىء و تمييزه ليوجب ذلك كشفاً عن حقيقته.

و حيث إنّ الغناء مفهوم من المفاهيم لا يحكم به بشىء إلّا بعد تعيينه و معرفته عن غيره من الحقائق، فالرجوع إلى ما لا يوجب خبرة فى المقام ممّا لا يغنى من جوع فلاينبغى أن يراجع فى ذلك الى أهل اللّغة الممحّضين لذكر الموارد المستعملة للّفظ و تعدادها و الجمود عليها، فالرجوع إليهم و قصر النظر على مقالتهم فى غير محلّه، بل

---

١. فى النسخة: ماهيته.

٢. فى النسخة: يقيضه.

المرجع النظر الحكميّ الّذى به يميّز بين الحقائق.

[الغناء ضد الفقر]

فنقول ـ و باللّه التوفيق: إنّ الغناء يقابل الفقر كمقابلة غيرهما ممّايجمعان فى جهة واحدة، فإنّ التّقابل بين الشيئين لا يحصل إلّا بوجود ما هو يجمعهما فى تلك الجهة و إلّا فلا تقابل فى البين ممّا هو فاقد لها كالنّار و الجدار و كغيرهما ممّا لا جامع لهما فى البين، و الجامع قديكون له لفظ موضوع يعبّر عنه عند ارادة كشفه كالجون الجامع بين البياض و السواد، و كالقرء بين الطّهر و الحيض، و كالعلم بين التصوّر و التصديق، و قدلا يكون فلايمكن التّعبير عنه إلّا بالطّرفيه كالكلمة و الكلام، و الصحّة و الاعتلال، و الإعراب و البناء، و كالعلم و الجهل كغيرها ممّا لاعبارة لما يجمعهما فى تلك[1] الجهة.

و من هذا الباب أيضاً الغناء و الفقر و لمّا لم يكن لجامعهما لفظ فعبّر عنه بالطّرفيه و النسبة بينهما من حيث المصداق التضادّ كالحركة و السكون، و معناه عند الاطلاق الكفاء، و هو القائم على الذّات و كيفيّة القيام. أمّا على وجه الثّبوت ـ بمعنى كونه شأناً من شؤونها و طوراً من أطوارها كما هو يستفاد من هيئة الفعيل، كأن يقال زيد غنيّ ـ و هو على وجه الحقيقة منحصر للذّات الواجب تعالى لاستغنائه عمّا سواه، و هو بالاضافة إلى الغير ينتزع منه جهة الصدور، قال عزّ من قائل: «أليس اللّه بكاف عبده[2].»

فالعباد ليست غنيّة بالذّات بل محتاجون إلى من يغنيهم و يكفيهم. فالموجودات الكونيّة محتاجون إليه تعالى بالذّات، فإنّه من لوازم الإمكان الناشئة من النقصان فاستحقّ اطلاق الغنيّ عليه تعالى لكونه من صفاته الذاتيّة، فإنّه مبدأ كلّ الكمالات و

---

۱. فى النسخة: بلك.

۲. الزّمر / ۳۶.

الخیرات کما استحقّ اطلاق الفقیر علی ما سواه من الموجودات الکونیّة. و هذه الخصوصیّة یستفاد من هیئة الفعیل کالعلیم و الکریم و الشریف.

فی المصباح: «قال أبوعبید[۱]: و هو فاش فی کلام العرب یقولون تغنّیت تغنّیاً بمعنی استغنیت... و قال الأزهری: أخبرنی عبدالملک[۲] عن الربیع، عن الشّافعی أنّ معناه تحزین القراءة و ترقیقها[۳].» انتهی.

هذا الکلام یقرب علی ما قاله الشیخ الرئیس فی تعریف الصوت کما سیأتی.

و فیه أیضاً «الغناء ـ مثل کلام: الاکتفاء و لیس عنده غناء أی ما یغتنی[۴] به[۵]». انتهی.

فالمراد من الغناء علی ما یظهر هو الموجب لحدوث صفة یکتفی و یستغنی عن الغیر فما یتوهّم من أنّه عبارة عن ترجیع الصوت و تکریره و أمثال ذلک من المعانی الشایعة فی ألسنة اللّغویّین بمکان من الوهن و الفساد، فإنّ ما ذکروه لیس معنیً له و إن قلنا بصحّة الاستعمال کما سیظهر إنشاءاللّه، و توضیح المقام یحتاج إلی الکشف عن مراتب الانسان من حیث کیفیّة الاحتیاج و الاستغناء.

[المراتب المأخوذة فی الانسان]

فنقول: إنّ المراتب المأخوذة فی الانسان ثلاثة: الطبیعیّة و الحیوانیّة و الملکوتیّة، و لکلّ أفعال مغایر علی حسب اختلافها من التغایر:

و للاولی الأکل و الشرب الّذی به قوام البدن العنصریّ بحیث إذا منعت یحصل الغناء

---

۱. فی النسخة: أبوعبیدة.
۲. المصباح: + البغوی.
۳. *المصباح المنیر*، ۴۵۵/۲.
۴. فی النسخة: یغنی.
۵. *المصباح المنیر*، ۴۵۵/۲.

بتفرّق الأجزاء، فقوامها بما يصدر منها من الأفعال.

و للثّانية الوهم و الخيال فإنّه بهذه القوّة يدبّر فى أمر البدن و تربيته ممّا يعيش به من جلب النّفع و دفع الضّرر بالشّهوة و الغضب.

و للثّالثة الاشتغال بالأذكار الّتى بها يسلك إلى الحقّ و يوصل إلى الصواب و التفكّر فيما يحكى عن صفات الجلال و الجمال.

فلكلٍّ أفعال يناسبه فإنّ الغلبة و القهر قد يكون فى الثّالثة فتكون الثّانية مقهورة تحت السلطان، فالقوى بأجمعها من الظّاهرة و الباطنة تكون مؤتمرةً بأمرها فتبعوها فيما تأمر من السّلوك إلى جانب الحقّ و هذا معنى ما فى الاشارات للشّيخ الرّئيس بقوله: «تطويع النّفس الامّاره للنّفس المطمئنّة لينجذب قوى التخيّل و الوهم إلى التوهّمات المناسبة للأمر القدسىّ، منصرفة عن التوهّمات المناسبة[1] للأمر[2] السفلىّ[3].» انتهى.

فإنّ الاطمينان ليس إلّا السلطان لها على القوى كلّها فيما يشاء و يفعل من تحصيل الكمال و السعادة فلا يشتغل إلّا بما يوجب ذلك كالتّأمّل فى معرفة الجلال و الجمال و كالنظر إلى الأشياء البسيطة من السّماء و الأرض و غيرهما من عجائب صنعته تعالى، قال عزّ من قائل: «و[4] يتفكّرون فى خلق السّموات و الأرض[5].»

و قديكون السّلطان من الثّانية، فتكون الثّالثه مقهورةً تحت ذلك السّلطان، مؤتمرةً بأمرها لا مفرّ لها عن الفرار تحت حكومتها، فحينئذ لها أمارة على تلك الجوهر النفيسة الّتى هى من ودائع الملك الجليل، فتشتغل بكلّ ما تشتهى من التّدبير فى أمر البدن، و طلب الراحة و التكميل باللّذائذ الوهميّة، و التكثير فى العلائق الخارجيّة. فالألطاف

---

١. النسخة: ـ المناسبة.
٢. فى النسخة: الأمر.
٣. *الاشارات و التنبيهات*، ٣/٣٨٠.
۴. فى النسخة: أوَ لا.
۵. آل‌عمران / ١٩١.

الالهیّة قد اقتضت فی رفع هذا السّلطان بجعل الحدود من تـقلیل المـال کـالزّکـاة و الخمس، بل السرّ فی تشریع الصّوم أیضاً ذلك، فإنّ الضعف فی القوی یوجب قوّةً فی سلطان النّفس و کیف کان أنّ النوامیس الإلهیّة توجب إنصراف النفس من عالم الأسفل الی جانب الأعلی.

و یدلّ علی ما حقّقناه ما ورد عن الحسین‌بن محمّد، عن معلی‌بن محمّد، عن أحمدبن محمّدبن ابراهیم الأرمنی، عن الحسن‌بن علی‌بن یقطین، عـن أبـی‌جعفرعليه‌السلام قـال: مـن أصغی إلی ناطق فقد عبده، فإن کان الناطق یؤدّی عن اللّه فقد عبداللّه، و إن کان الناطق یؤدّی[۱] عن الشّیطان فقد عبد الشّیطان[۲].

و مثله عن الرضاعليه‌السلام فی حدیث طویل[۳].

فإنّ صیرورة الشخص عبداً لواحد لیس إلّا التسلیم الصّرف و الاتّباع و الأخذ بکلّ ما یری من قِبَله، و من المعلوم أنّ الانسان لحبّ الکمال المطلق، مجبول بالطّبع و الطّریق الی تحصیله لیس إلّا السّماع و هو قنطرة للوصول الی ما هو المطلوب. فالعبودیّة فی المقام عبارة عن جعله فی معرض القبول و الأخذ بکلّ ما ینطق به الناطق من المحبوب فإن کان ممّا یسلك الی اللّه فیتّبع، و أمّا الی الشّیطان فکذلك فاتّباع الشیء لیس إلّا أخذه إلٰهاً و معبوداً. و کیف کان إنّ للتّطویع من القوی مدخلیّة تامّة فی اکتساب[۴] الکمال و حیث کانت النّفس من المجرّدات فهی لو خلّیت و طبعها طالبة لما یشـبهها کـالنّور و الضّوء.

و قال بعض المحقّقین: إنّ النّظر الی الألوان المشرقة یمدّ الرّوح و یـفرّح القـلب و

---

۱. النسخة: ـ عن اللّه... یؤدی.
۲. *الکافی*، ۴۳۴/۶/ر۲۴؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۷/۱۷/ر(۲۲۶۴۵)۵.
۳. *عیون أخبار الرضا*، ۲۷۲/۲/تحت الرقم ۶۳؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۸/۲۷/ر(۳۳۳۹۴)۱۳.
۴. فی النسخة: اکتباب.

ينبسط بها النّفس لما أنّ النور محبوب الرّوح و لذا كان أحبّ الثياب الى رسول اللّه[صلى الله عليه وآله] البيض. و من هذا الباب النّظر الى الأجسام المنيرة المأمونة عن اتّباع الهوى و كيفيّة صنعها، قال عزّ من قائل «أفلا ينظرون الى الابل كيف خلقت * و إلى السّماء كيف رفعت * و إلى الجبال كيف نصبت * و الى الأرض كيف سطحت[۱]»[۲]. فإنّها ممّا توجب[۳] التأمّل فى صنع اللّه تعالى و معرفته.

و من هذا الباب اشتغال النّفس لإصغاء ما يناسبها، و تطويع السّامعة عبارة عن اقناع النّفس لاستماع ما يناسب المطلوب ممّا يورث زيادة فى الكمال، فإنّ الانسان مجبول لحبّ الكمال المطلق فاذا سمع كلاماً او شعراً[۴] دلّ على كمال المحبوب يتوجّه و يتقرّب اليه، سواء كان ذلك رحماناً أو شيطاناً. فالحرمة أو الاباحة و غيرهما من الأحكام تدور مدار تحقّق أحد العنوانين، و كذلك الحال فى التغنّى.

[الكلام فى الصوت]

فإنّ الصوت ممّا لا ريب أنّ الحسن ثابت له[۵] بالذات. و الصوت المطلق هو المتولّد من قرع القارع على المقروع، و فى الانسان هو المتولّد من دفع الهواء[۶] عن الجوف المحدودة بالمتقاطعات على طبق المدركات من المعانى و الصّور و فى تأثيرها جهات لاتؤثّر إلّا بعد وجودها.

---

۱. فى النسخة: أفلا ينظرون الى السماء كيف رفعت و الى الأرض كيف سطحت و الى الجبال كيف نصبت و الى البحار كيف فجرت.
۲. الغاشيه / ۲۰-۱۷.
۳. فى النسخة: يوجب.
۴. فى النسخة: كلام أو شعر.
۵. فى النسخة: لها.
۶. فى النسخة: الهوى.

[قول الشیخ الرّئیس فی أثر الألحان و شرح کلامه]

و قد أشار الیها الشیخ فی النّمط التّاسع من الاشارات بقوله: «ثمّ الألحان المستخدمة لقوی النّفس الموقعة لما لحّن به من الکلام موقع القبول من الاؤهام، ثمّ نفس الکلام الواعظ من قائل زکیّ بعبارة بلیغة و نغمة رخیمة و سمت رشید[۱].» انتهی.

قوله: «الألحان» لحّنت له لحناً، قلت له قولاً فهمه عنّی و خفی علی غیره من القوم، و قیل: ألحنت بلحن فلان لحناً أیضاً تکلّمت بلغته، و المراد هو اتیان الکلام علی وجه یکون وافیاً للمرام و بنیاً للمعانی، فإنّه و إن کان مغایراً للصوت من حیث المفهوم لکنّه متّحد معه فی الوجود، و هو کیفیّة قائمة علی قرع القارع علی المقروع، و هو دفع الهواء[۲] عن الجوف بتصرّف من النّفس علی اختلاف الشدّة و الضعف و هو المنتزع[۳] من العود و الرجوع. فظهر أنّ حقیقة الصوت هی الناشئ عن دقّ القارع علی المقروع، و قال الشّیخ الرّئیس: «إنّه کیفیّة تحدث من تموّج الهواء[۴] المنضغط بین قارع و مقروع[۵].» انتهی.

و المنقول عن الامام فی التفسیر الکبیر بعد کلام الشّیخ: «إنّ ماهیة الصوت مدرکة بحسّ السمع و لیس فی الوجود أظهر من المحسوس حتّی یعرف المحسوس به، بل هذا الّذی ذکره[۶] إن کان و لابدّ فهو اشارة الی سبب حدوثه لا إلی تعریف ماهیّته[۷]. انتهی.

[اشکال علی کلام الامام الفخر الرازی]

و فیه ما لا یخفی علی ذی مسکة فإنّه ممّا یکذبه العیان[۸] و ینطق علی خلافه

۱. *الاشارات و التنبیهات*، ۳۸۰/۳.
۲. فی النسخة: الهوی.
۳. فی النسخة: المنترع (حرّرها فی سائر الموارد هکذا).
۴. فی النسخة: الهوی.
۵. *الشفاء (الطبیعیات)*، ص ۳۰۸-۳۰۴.
۶. النسخة: ـ ذکره.
۷. *التفسیر الکبیر*، ۲۹/۱.
۸. فی النسخة: العبان.

البرهان، لأنّه إن كان المراد من الماهيّة هو الجهة الواقعيّة المعبرّ عنها بالمعنى المجرّد عن غير طريان الوجود و التشخّص عليها كما هو المنصرف من الكلام، هذا ممّا لا يخفى فساده، لأنّ من المعلوم أنّه ليس للقوى الحسّيّة من حيث [هى] طريق الى معرفة الماهيّة و إدراكها للتباين الحاصل بين المادّيات و المجرّدات فإنّ المدرك للكلّيّات من المعانى المعقولة إنّما هو العقل لا الحسّ.

و إن كان المراد منها هى الموجودة المتشخّصة كما هو الظاهر من قوله: «و ليس فى الوجود أظهر ـ الى آخره» فهذا كلام شعرىّ لعدم الملازمة بين أن يكون الشىء محسوساً و بين أن يكون غير قابلاً للتعريف فإنّ الجزئيّات المتشخّصة فى الخارج بمراتب من الشّهود، و هذا لا ينافى إختفاء نفس الماهيّة المنتزعة من الموجود الخارجي كماترى. و ما عرّفه الشيخ هو المشار الى ما بيّنّاه، و إذ كانت مسبّبةً عن القوّة العاقلة صارت من الحسن بمراتب ممتازة عن غيره ممّا يتولّد عن سائر القوارع و المقاريع فكأنّها شأن من شؤون النفس، و طور من أطواره الّذى ينجذب اليه النّفوس، و يتنوّر من أشعّة أنواره الوجود، و ينبسط منه القلب باستضاءة أركان عوالم الانسانيّة، فينصرف عن مراتب المادون، سيّما إذا طرء عليه الألحان. و الفرق بينهما من الدقّة بمكان لم أر أحداً يفرق بينهما من أهل اللّغة و من ابتلى بهذه المسألة، و عبرّوا عن الألحان بالصوت.

قوله: «المستخدمة»: أى يكون بحيث ممّا يوجب اتّباع القوى فى سلوكها[1] و كونها مثبتاً و مؤثّراً للمعانى الّتى يلحن بها من جانب الكلام، و يكون ذلك متأثّراً بمرحلة من القبول.

قوله: «ثمّ نفس الكلام ـ الى آخره» أى ممّا يعتبر فى اكتساب الكمال هو كون الكلام

---

١. فى النسخة: سلكوها.

ممّا یهدی به النّفس و یرشد الی الصّواب من کونه متکفّلاً لبیان طرق الصواب و مشعراً عن کمال المطلوب من الجلال و الجمال فلیحصل له بذلک سلطاناً علی القوی.

و قوله «من قائل زکیّ ـ الی آخره» اشارة الی ما هو المعتبر فی المتکلّم بهذا الکلام لیکون بذلک أوقع فی النّفوس کما ورد به الحدیث، و التّنبیه علی أن یکون القائل ممّن زکیّ نفسها عن الرذائل و اتّباع الهوی بالورع و التّقی، أو عزلها عن شوائب الدنیا بأن یکون صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، عارفاً باللّه، و مطیعاً[۱] له. فیکون أفعاله مصدّقاً لما یقوله و مؤثّراً فی نفس السّامعین.

و أما إذا لم یکن کذلک بأن یکون ممّن یطیع الهوی و یتّبع الشهوات باللّذائذ الوهمیّة و لم یستشمّ رائحة من معرفة اللّه تعالی، و الأفعال منه ممّا یکذب الأقوال و هو الشایع فی زماننا هذا فکیف یتوقّع من هذا القائل أن یکون کلامه موقعاً فی النفس و هادیاً بل لایثمر فی شیء غیر الإضلال.

و قوله: «بلیغة» و معنی البلاغة هو کیفیّة العارضة علی الکلام بحسب التألیف و الترکیب التی یوجب الانتقال الی المدلول[۲] لصراحة الدلالة بالمطابقة من جهة و بالالتزام اخری، لیکون المعنی عند السّامع حاضراً من جهة و غائباً من اخری لتکون بذلک مشتاقةً إلی نحوالمطلوب و سبباً لانبعاثها بالتوجّه الی تفصیل ما حضر عنده من الإجمال.

و قوله: «و نغمة رخیمة» و هی کیفیّة قائمة علیها المنتزعة من اختفاء الصوت فإنّها مأخوذ من النغم و هو جرس الکلام أی اختفائها کما فی المصباح[۳]. و من المعلوم أنّ إخفاء الکلام لا یکون إلّا بإخفاء الصوت، و هو بقول مطلق لیس بنغمة إلّا أن یکون علی

۱. فی النسخة: مطبعا.
۲. فی النسخة: مدلو.
۳. *المصباح المنیر*، ۶۱۵/۲.

وجه خاص و هو الإختفاء فى الضروب و الحركات، و هذا المعنى فى الطّيور أظهر. يقال: سمعت جرس الطّير، و هو صوت مناقيرها، و هو أظهر أفراد النّغمات. و لا يبعد أن يكون اطلاقها على اختفاء الضروب فى الصوت مجازاً حيث إنّه نزل من هذه الجهة منزلة ما هو الظّاهر من مناقير الطّيور.

و يقرب هذا المعنى أيضاً الترنّم و هو ترجيع الصوت، و فى المجمع البحرين: «إنّه[۱] مأخوذ من ترنّم الطائر فى هديره. و الترنّم بالقرآن هو التطريب و التغنّى و تحسين الصوت بالتلاوة[۲].»

قوله: «رخيمةً» معناها السّهولة بأن يكون سهلة الصدور من غير تجشّم ليحصل للنّفس بذلك انبساطاً فيكون الأمر عنده سهلة القبول بخلاف ما إذا لم يكن كذلك، بأن يكون شديداً تصدر عن تجشّم فتنكدر بذلك فيصير المعنى عنده نحو الامتناع عن القبول.

و هذه العناوين كلّها ممّا يوجب سلطان النّفس على القوى و يورث لها الاستطراق الى جانب الحقّ فكلّ ما دنا الى حضرته يستغنى عمّا سواه، فالصوت من حيث هو[۳] حسن مستحسن و لذا جرى دأب الأطبّاء أن يعالجوا[۴] المرضى به[۵]، فإنّ له[۶] تأثيرات مختلفة و آثار غريبة المختلفة باختلاف الكيفيّات. امّا النّفس من أنّها من المجرّدات تشتاق الى ما يكون له جهة تشبه بها، سيّما إذا كانت مدركاتها من البسائط، فيتأثّر بالفرح والانبساط تارةً، و بالحزن و الانزجار اخرى على حسب اختلاف الحالات و الكيفيّات من اللّين مع الحنين.

---

۱. مجمع البحرين: ـ انّه.
۲. *مجمع البحرين*، ۲/۲۳۰-۲۲۹.
۳. فى النسخة: هى.
۴. فى النسخة: ان يعالجون.
۵. فى النسخة: بها.
۶. فى النسخة: لها.

[الكلام فی حسن الصوت]

و قال استاد شیخنا العلّام ـ قدّس اللّه سرّهما: «و الأخبار بمدح الصوت الحسن و أنّه من أجمل الجمال و استحباب القراءة و الدعاء به و أنّه[۱] حلیة القرآن و اتّصاف الأنبياء و الائمّة ـ صلوات اللّه علیهم[۲] ـ فی غاية الكثرة[۳].» انتهی.

[و] لا ریب فی اتّصافها بالحسن فإنّ داود[۴] علیه السلام قد جعل اللّه تعالی صوته بمكان من الحسن و الألحان منه فی غاية الجمال و الكمال بمثابة صارت آية من آيات سبحانه حتّی انجذب اليه النّفوس من الوحوش و الطّيور[۵]. و إذا ظهر كاد أن يحتزّ أركان عوالم الوجود، ألاترى علی بن الحسين علیهما السلام كان إذا يتلو الكتاب بصوت جلیّ و بألحان ليّن حنين انسدّ الطريق من كثرة الناس و اجتماعهم، و كانوا يصغون الی حسن تلاوته علیه السلام و كانت الأرواح منهم مع جميع القوی متوجّهة اليه فی استماع القراءة بتوجّه تامّ كاد أن لايشعروا[۶] الی أبدانهم، فما بال لمن أراد التوجّه و السلوك الی جانب الحقّ[۷] الاشتغال بما ينجذب النفس الی جانب القدس من التغنّی من القارئ و الاستماع من المستمع إذا كانت الجهات المذكورة فيهما محفوظة.

و الی هذا ينظر ما هو المنقول من المحدّث الكاشانی، و لقد أجاد فی المقام حيث قال قدّس سرّه: «الّذی يظهر من مجموع الأخبار الواردة فيه[۸] اختصاص حرمة الغناء و ما يتعلّق به[۹] من الأجر و التعليم و الاستماع و البيع و الشّراء كلّها[۱۰] بما كان علی النّحو المعهود[۱۱] المتعارف فی زمن بنی اميّة و بنی العباس[۱۲] من دخول الرجال عليهنّ و

---

۱. فی النسخة: أنها.
۲. النسخة: ـ صلوات اللّه علیهم.
۳. *المكاسب*، ۱/۳۰۳-۳۰۲.
۴. فی النسخة: الداود.
۵. *العقد الفريد*، ۱۰/۷.
۶. فی النسخة: أن لا يشعرون.
۷. النسخة: + الحق.
۸. النسخة: ـ فيه.
۹. النسخة: ـ به.
۱۰. النسخة: ـ كلّها.
۱۱. النسخة: ـ المعهود.
۱۲. فی النسخة: زمن الخلفاء.

تكلّمهنّ بالأباطيل[۱] و لعبهنّ بالملاهى من العيدان و القضيب[۲] و غيرها[۳] دون ما سوى ذلك[۴] كما يشعر به[۵] قوله[عليه السلام]: «لست بالّتى تدخل عليها الرجال» ـ الى أن قال: ـ فعلى هذا فلا بأس بسماع التغنّى[۶] بالأشعار المتضمّنة ذكر[۷] الجنّة و النّار، و التشويق الى دار القراء، و وصف نعم اللّه[۸] الملك[۹] الجبّار، و ذكر العبادات، و الترغيب[۱۰] فى الخيرات، و الزّهد فى الفانيات و نحو ذلك[۱۱] كما اشير اليه فى حديث الفقيه[۱۲] بقوله[عليه السلام]: «فذكرتك[۱۳] الجنة» و ذلك لأنّ هذه كلّها[۱۴] ذكر اللّه [تعالى] و ربّما تقشعرّ منه الجلود الّذين يخشون ربّهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم الى ذكر اللّه. و بالجملة[۱۵] فلا يخفى[۱۶] على ذوى[۱۷] الحجى بعد سماع هذه الأخبار تمييز حقّ الغناء من[۱۸] باطله و إنّ اكثر ما يتغنّى به الصوفية فى محافلهم من قبيل الباطل[۱۹].» انتهى.

و هذا صريح فيما قدّمناه من أنّ الغناء يختلف باختلاف العناوين من السلوك الى الصواب و الباطل و يشهد على ذلك الرواية المتقدّمة، و ما ورد عن الرضا[عليه السلام] قال أخبرنى أبى، عن آبائه، عن رسول اللّه[صلى الله عليه و آله] قال: من أصغى الى ناطق فقد عبده إن كان الناطق عن اللّه فقد عبده، و إن كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس.

فإنّ ما يورث تخويف النفس عمّا تشتهى و تشويقها إلى المقامات العالية لا حرمة

---

۱. فى النسخة: الباطل.
۲. فى النسخة: القصب.
۳. فى النسخة: غيرهما.
۴. النسخة: + من انواعه.
۵. النسخة: ـ به.
۶. فى النسخة: فلا بأس بالتغنّى.
۷. النسخة: لذكر.
۸. النسخة: ـ اللّه.
۹. فى النسخة: ملك.
۱۰. فى النسخة: الرغبات.
۱۱. النسخة: ـ و نحو ذلك.
۱۲. فى النسخة: الفقه.
۱۳. فى النسخة: ذكرتك.
۱۴. فى النسخة: هذا كله.
۱۵. النسخة: ـ و بالجملة.
۱۶. فى النسخة: فلا يخفى.
۱۷. فى النسخة: اهل.
۱۸. فى النسخة: عن.
۱۹. *الوافى*، ۲۲۳/۱۰-۲۱۸.

فيها، فمع أنّه ممّا يستحسنه العقل قد تواتر عليه النقل.

منها قول على‌بن الحسين[ﷺ] فى مرسلة الفقيه فى الجارية التى لها صوت: لا بأس لو اشتريتها فذكرتك الجنة[۱].

و هذا صريح فى اباحة الغناء الذى به يستطرق الى الصواب.

منها مارواه الحميرى عن على‌بن جعفر، عن أخيه قال: سألتهﷺ عن الغناء فى الفطر و الأضحى و الفرح؟

قال: لا بأس به ما لم يعص به[۲].

و المحكىّ عن كتاب له أيضاً مثل ذلك قال: لا بأس به[۳] ما لم يزمر به[۴].

و المستفاد منهما أنّ الحرمة تدور مدار العصيان وجوداً و عدماً و هو اللّعب و اتّباع الشهوات، و إلّا فباق على الأصل الأوّلى و هو الاباحة كما هو الظّاهر من قولهﷺ لابأس.

منها ما ورد من قولهﷺ: و رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه [عزّوجلّ] يحبّ الصوت الحسن[۵].

و منها العامى المروىّ عن مجمع البيان: فإذا قرأتموه ـ أى القرآن ـ فأبكوا و إن لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا به، و من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا[۶].

و منها رواية خاصة: اقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إيّاكم و لحون أهل

---

۱. *من لا يحضره الفقيه*، ۶۰/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲ (فى الفقيه: ما عليك لو اشتريتها...).

۲. *قرب الإسناد*، ۲۹۴/ر۱۱۵۸؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵.

۳. النسخة: ـ به.

۴. *مسائل على‌بن جعفر*، ۱۵۶/ر۲۱۹.

۵. *الكافى*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵.

۶. *مجمع البيان*، ۴۶/۱.

الفسق[۱] و أهل الكبائر[۲].

و ما قيل من احتمال التقيّة فى الأولى و معارضتها مع الثّانى ممّا لا وجه له، أمّا التقيّة فهى خلاف الأصل و مدفوعة به.

و أمّا التعارض أيضاً فممنوع، فإنّ النّهى عن القراءة على ما هو المتعارف بين أهل الفسوق و الفجور لا ينافى مع الأمر بالتغنّى، فإنّه من التفعّل و معناه اختيار الشىء و ارتضائه كالتعبّد و هو الأخذ بالعبوديّة، فالمعنى اختيار الغنى و الأخذ به الحاصل من القرآن. فإنّه صلى الله عليه وآله جعل أخذ الغناء بالقرآن مقابلاً للأخذ بغيره. و معنى الأخذ به عبارة عن جعل القرآن عند القراءة كافياً فى الامور و كونه على وجه يستطرق إلى اللّه و يسلك إليه و يتقرّب. و من المعلوم أنّ الأخذ بغير مايستطرق الى الصواب من طرق الضّلال و التغنّى بالموهومات و المشتهيات كاشف عن طغيان النّفس و اعراضها عن الصواب بالتّباع الهوى. فالسعادة إنّما[۳] هى لمن تغنّى بالطّرق الرشاد و الهدى، و لذا أمر عليه السلام بالتغنّى بالقرآن بخلاف التغنّى بغيره، فإنّ السّالك به من أهل الشّقاوة و الضّلال حيث قال عليه السلام: «و من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا.»

منها ما ورد: لكلّ شىء حلية، و حلية القرآن الصوت الحسن[۴].

و إذ قد تبيّن أنّ للشّخص حالتان: السّعادة و الشّقاوة، بعبارة اخرى إن كان السّلطان للقوّة الملكوتيّة بحيث كانت مراتب المادون من سائر القوى مضمحلّةً فى جنبه و مؤتمرةً بأمره فالأفعال كلّها واقعة فى طرق الرّشاد حتّى ما يصدق عليه الغناء، بل هو فى تلك الحال متوجّه الى تكميل هذا المعنى. فإنّ السّلوك الى اللّه يوجب الاستغناء عمّا سواه

---

۱. فى النسخة: اقرؤا القرآن بألحان و ايّاكم و لحون اهل الفسوق.
۲. *الكافى*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.
۳. النسخة: + إنّما.
۴. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۹؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.

كما هو دأب الأزكياء و الأتقياء. فإنّ الفقر و الغناء بمنزلة كفّى الميزان كلّما اشتدّت العلقة من طرف حصل الضّعف فى الاخرى، فالغناء الحاصل من الصوت ممّا لا ريب فى حسنه، بل قد يستحبّ كما هو المستفاد من الأخبار المذكورة بل الأمر أوسع من ذلك بعد ما تبيّن أنّ المناط فى الحرمة عدم الوقوع فى العصيان و الإستلذاذ بما يناسب الخيال و الوهم كما هو الحال فى أهل الملاعب و الملاهى، و لذا لا بأس بالحداء و هو ترجيع الصوت عند السّير بالابل و كذلك زفّ العرائس و أمثاله، فإنّها بالنسبة الى الغناء المحرّم خروج موضوعىّ فما توهّموه من الإستثناء فى غير محلّه للتغاير الحاصل بين الموضوعين.

و من العجب ما ذهب إليه فى الرياض قال: «و ينبغى القطع بعدم استثناء شىء آخر كالحداء و هو سوق الإبل بالغناء[١].» [و] قد عرفت فساده لخروجه عن الموضوع و عدم قابليّته للاستثناء حتى يقطع بعدم خروجه فمع أنّ العقل حاكم باباحته قد ورد عليه النصّ، و هو تقرير النبىّ صلّى الله عليه و آله بعبدالله بن رواحة و كان يحدو[٢] للابل و كان حسن الصوت.

و من هذا الباب أيضاً زفّ العرائس إذا أمن من الشهوة و ارتكاب الأفعال الشنيعة كاللّعب بآلات اللّهو، و دخول الرجال على النساء الموجب لطغيان الشّهوة و أخذ[٣] القوّد الملكوتيّة فيرتفع الحكم بارتفاع الموضوع لدوارنه مداره وجوداً و عدماً. فظهر أنّ الصوت و إن كانت فى حدّ ذاتها حسناً جميلاً إلّا أنّ الحكم فيه يختلف باختلاف طروء الطارئ الموجب لتعدّد الموضوع و تغايره و ممّا حقّقنا أيضاً ظهر الحال فيما يقع للحسين عليه السلام من ذكره و قراءة مرثيته عليه السلام، فإنّه ممّا يوجب التقرّب إلى اللّه، بل هو من أعظم العبادات و الطّاعات، بل هو من شؤون أذكار اللّه تعالى و هو من طرق[٤] النجاة و سبل الرّشاد و سيأتى التفصيل فيه.

---

١. *رياض المسائل*، ٦٣/٨.
٢. فى النسخة: يحدّى.
٣. فى النسخة: خذ.
٤. فى النسخة: طر.

[اقسام الغناء و ما دلّ عليها من الآيات]

و بالجملة قد تبيّن ممّا حققنا أنّ الغناء على قسمين ـ كما هو المستفاد فى جملة من الأخبار المتقدّمة:

أحدهما: ما يستطرق به إلى اللّه سواء كان من تلاوة كتاب أو قراءة شعر مشتمل على المعارف الدينيّة الّتى توجب كمال النفس فإنّ الأمر بالتغنّى بعد[1] الأمر بالبكاء و التّباكى ليس إلّا من هذا الباب.

و الآخر: ما يسلك به الى الطّرق الضّلال المبعّد عن اللّه تعالى فإنّ النهى و التحذير عن ذلك معناه حرمة الأخذ بما هو من شعار الفسّاق و عدم التلبس بما يليق بشأنهم و جرى عليه دأبهم و حيث إنّ الانسان لحبّ الكمال المطلق مجبول بالطبع فهؤلاء لايلتذّون بشىء إلّا باللّذائذ الوهميّة أو الجسميّة، يائساً عن اللّذائذ العقليّة، فيطلبون ما يلتذّ به الطّبع و الوهم فيصرفون الأيّام باللّعب و اللّهو و حيث إنّ هذا النّوع من الاشتغال لغو باطل فيجب الإعراض عنه.

توضيح ذلك: أنّ اللّغو فى اللّغة ما لا يعتدّ به قال عزّ من قائل: «و لا يؤاخذكم اللّه باللّغو فى أيمانكم[2]» فلم يترتّب الأثر على هذا النّوع من الايمان لأجل البطلان، فالمستفاد من هذه الآية الشريفة أنّ اللّغو هو الباطل فعلاً كان أو قولاً بناءً على تفسير الزّور أيضاً على أعياد اليهود و النصارى و لا ريب أنّ اللّغو و اللّهو[3] و الكذب مشتركين فى هذه الجهة و إن اختلف كلّ منها باختلاف الخصوصيات قال عزّ من قائل: «و الّذين عن اللّغو معرضون[4]» و قال: «إذا سمعوا اللّغو أعرضوا عنه[5]» و قال: «لا

---

١. لا يقرأ هذا اللفظ فى النسخة.
٢. البقرة / ٢٢٥ و المائدة / ٨٩.
٣. فى النسخة: اللّغو.
۴. المؤمنون / ٣.

يسمعون فيها لغواً و لا[۶] كذّاباً[۷]».

و الحاصل أنّ اللّغو فی الكلام هو ما لا يفيد الفائدة. و اطلاق اللّهو أيضاً على الكلام الباطل من هذا الباب إلّا أنّ فيه خصوصيّة لاشتماله على ما يوجب تشهّی النّفس ممّا نسجه عنكبوت الوهم و يطلق على هذا المعنى أيضاً اللّعب. فی المصباح: «لهوت به لهواًأو لعت[۸] به و قال الطرطوشی[۹]: أصل[۱۰] اللّهو الترويح عن النّفس بما لا يقتضيه الحكمة، و ألهانی بالألف[۱۱] يشغلنی[۱۲].» انتهى.

و من هذا الباب الحديث الملهی فی قول عزّ من قائل: «و من النّاس من يشتری لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۱۳] بغير علم[۱۴]» الآية. و هو الكلام الخالی عن المصلحة و الأخذ به أخذ بغير الحقّ و اقبال الى الباطل، بل نسبته اليه نسبة المعلول الى علّته. و التّعليل بالإضلال ليس إلّا لذلك[۱۵] و المنقول عن القاضی «ما يلهی عمّا يعنی[۱۶] كالأحاديث الّتی لا أصل لها و الأساطير الّتی لا اعتبار فيها، و المضاحك[۱۷] و فضول الكلام[۱۸].» انتهى. و هذا هو المطابق لما نزل فيه هذه الآية على ما قيل من أنّها نزلت فی النّضربن الحارث أنّه اشترى كتب الأعاجم و كان يحدّث بها قريشاً و يقول إن كان محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله يحدّثكم بحديث عاد و ثمود فأنا[۱۹] احدّثكم بحديث رستم و اسفنديار[۲۰]. فغاية ما تدلّ عليه هو حرمة الأخذ بالكلام الباطل.

و أمّا الاستدلال بها على حرمة الغناء ممّا لا وجه له لعدم الدلالة، نعم بمعونة مقدمات

---

۵. القصص / ۵۵.
۶. النسخة: ـ لا.
۷. النبأ / ۳۵.
۸. فی النسخة: إذا لعب.
۹. فی النسخة: الطرطوشی.
۱۰. فی النسخة: أهل.
۱۱. فی النسخة: بالأنف.
۱۲. *المصباح المنير*، ۵۵۹/۲.
۱۳. فی النسخة: ليضلّ الناس.
۱۴. لقمان / ۶.
۱۵. فی النسخة: ذلك.
۱۶. فی النسخة: يغنی.
۱۷. فی النسخة: المضاحيك.
۱۸. *تفسير البيضاوی*، ۳۵۵/۳.
۱۹. فی النسخة: أنا.
۲۰. *تفسير البيضاوی*، ۳۵۶/۳.

من الخارج يكاد أن يستأنس معها بحرمة الغناء، أمّا لو كنّا و هذه الآيـة لا سـبيل الى الاستدلال بحرمته.

و يطلق على القول الباطل أيضاً الزّور، قال عزّ من قائل: «و اجتنبوا قول الزّور[١]»، و قوله: «الّذين لا يشهدون الزّور[٢]» و هو على ما يستفاد من كلمات أهـل اللـغة، بـل العرف[٣] تزيين ما لا أصل له كما هو الحال فى التزوير المشارك له فى المادّة. و فـى المصباح: «و زوّر كلامه أى زخرفه، و زوّرت الشىء أى أصلحته شرّاً كان أو خيراً[٤].» انتهى.

و قد يستعمل فى الميل لخصوصية اخرى ملحوظة فيه فى قول عزّ من قائل: «و تزاور عن كهفهم[٥]» و اطلاق الزّور على الكلام الباطل و الكذب لأنّه يوجب أن يميل عـن الحقّ. و قيل إنّ المراد منه فى الآية السّابقة الشرك. و قيل إنّه أعياد اليهود و النصارى.

و قوله تعالى «و اجتنبوا قول الزّور» صريح فى وجوب الاجتناب عن الكلام الباطل.

و أمّا الاستدلال بها على حرمة الغناء من حيث اشتماله على الضّروب و الحركات المتعارف بين أهل الفجور فى غير محلّه و إن كان الحرمة فيها ثابتةً، لكن لا ربط لهـا بهذه الآية. و لكن يراد الاشكال لأجل تفسير الزّور بالغناء كما هو الوارد فى طائفة من الأخبار لمّا سألوا عن الامام عليه السلام عن الآية فأجابهم بأنّ المراد فى قول الزّور هو الغـناء فحينئذ الآية صريحة فى الحرمة.

نقول: إنّ هذا لا ينافى ما بيّناه، فإنّ المستفاد منه حرمة الغناء من حيث اشتماله على

١. الحج / ٣٠.
٢. الفرقان / ٧٢.
٣. النسخة: + هو.
٤. ما وجدت هذه العبارة فى المصباح، بل قال فيه (٢٦٠/١): زوّرت الكلام فى نفسى هيّأته و (ازوّر) عن الشىء.
٥. الكهف / ١٧.

الكلام الباطل و لا يدلّ على[۱] أنّه من حيث اشتماله عـلى التـرجـيع أو الضـروب و الحركات حرام محرّم. و قد عرفت أنّه فى حدّ ذاته لا حرمة فيه لحسن الذاتىّ الّذى هو ثابت له إلّا أن يعرض عليه عارض يوجب أن يترتّب عليه حكم من الأحكام كـاشتماله على الكلام الباطل أو تمحّضه على ما هو المتعارف بين أهل الفسوق و الفجور كما هو الحال فى آلات الملهية الممحّضة لأن تلعب بها أهله من جنود الشيطان. و كيف كان إنّ هذا يختلف باختلاف المراتب شدّةً و ضعفاً فإنّه ربّما تكون خاليةً عمّا يوجب الحرمة، و ليس فيها ما يوجب اقبال الطّبع إليه من الحسن، فيشمئزّ النّفس عن إستماعها لأنّها شيء منكر، و قال عزّ من قائل: «إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير[۲].»

و بالجملة إنّ الحرمة إنّما هى لاشتمال الغناء على ما يـوجب البـعد عـن الحـقّ و الصواب بالاشتمال على الملهيّات من الأباطيل و الأكاذيب لمتعارف بين أهل الكبائر كما كان ذلك فى زمن الخلفاء من شراء الجوارى المغنّية التى كانت تدخل عليهنّ الرجال حتّى تبلغ واحد بألف دينار، و هو المصرّح به فى طائفة من الأخبار الّتى يأتى ذكـرها، فالمناط فى الحرمة هو ما يوجب الضّلال و اتّباع الهوى و الشهوات كما أشـار اليـه الامام عليه السلام بقوله[۳] فى الرواية المتقدّمة «ما لم يعص»، و فى آخر «ما لم يزمر».

تنبيه تشريقى

قد يظنّ أنّ الموضوع للحكم هو الغناء و هو بمكان من الوهن و الفساد. توضيح ذلك يتوقّف على تمهيد مقدّمة تتكفّل ببيان أمرين:

الأوّل: أنّ نسبة الغناء الى الفقر يكون كنسبة العلم الى الجهل و أنّه من الكيفيّات. و

---

۱. النسخة: ـ على.
۲. لقمان / ۱۹.
۳. فى النسخة: بقو.

من المعلوم أنّ الموضوع للأحكام و النواميس الإلهيّة هو الأفعال الاختياريّة لا غير، فمع أنّه كيف أمر توليدىّ خارج عن القدرة و الاختيار؟! و ماترى من الاطلاق إنّما هو لفرط الإتّحاد و هذا النوع من الاطلاق شايع كاطلاق الأمر المنتزع على منشأ الانتزاع فى قول عزّ من قائل: «و ان[۱] كنتم جنباً فاطّهروا[۲]»، و الموضوع هو الغسل، و حيث أنّه أمر توليدىّ يتّحد معه كاتّحاد الوجود مع الايجاد قد أخذ فى الكلام، مع أنّ المراد أمر[۳] آخر. و كذلك الحال فى الغناء فإنّه من حيث هو صفة نفسانيّة لا يعقل أن يكون موضوعاً للتكليف. و قد ورد فى الرواية أيضاً ما دلّ على إزالته عن النّفس و لم يحضرنى الآن ذكرها و إنّما الموضوع للحكم هو ما يوجب التّوليد.

الثّانى: أنّ كلّ ما صدق عليه الممكن من حيث أنّه ممكن متحرّك الى غايته المطلوبة و هو بهذه الحركة مكتسب لكمال، و الانسان أيضاً بجميع مراتبه المذكورة متحرّك الى غاية مطلوبة و الأفعال منه على اختلافها من شؤون هذه الحركة، و هذا لا ينافى كونها داخلةً فى حيّز القدرة و الاختيار. ألاترى إذا وجد له طريقان أحدهما مأموناً، و الآخر محفوفاً، له أن يجعل سلوكه فى أىّ طريق شاء و إذ قد تبيّن ذلك فنقول: فقد علم من دين اللّه تعالى بالضرورة أنّ للانسان طريقين[۴]: الصواب و الحقّ الذى يستطرق به الى اللّه، و الضّلال المبعد عن الحقّ الّذى يسلك به الى الشيطان، و حيث إنّه مختار فى سلوكه فله أن يجعل السلوك فى أىّ طريق شاء، و من هنا جاء الاختلاف فى الأفعال، منها ما يستطرق به الى الصواب. و منها ما يسلك به الى الضلال. و الأوّل هو الموضوع للوجوب و الاستحباب و الاباحة، و الثّانى للحرمة و الكراهة. و الاستطراق فى واحد يوجب الاعراض و الاستغناء عن الآخر.

---

۱. فى النسخة: إذا.
۲. المائدة / ۶.
۳. فى النسخة: امراً.
۴. فى النسخة: طريقان.

فظهر أنّ الغناء و الاستغناء كيف يعرض على النّفس بالأخذ بأحد الطّريقين[۱] فالغناء الحاصل فى الأوّل هو المطلوب لمطلوبيّة ما يتولّد عنه و هو الأفعال، فما دلّ على مطلوبيّة التغنّى بالقرآن و غيره من الأدعية، بل الأشعار المتضمّنة لذكر الجنّة و النّار و المشتملة على المعارف الحقّة من هذا الباب.

و الحاصل من الثّانى مبغوض لمبغوضيّة منشأ انتزاعه و هو الاشتغال بالملهيّات من الآلات المتعارف عند أهلها من الكوبة و المعزفة[۲] و القصب و المزمار الّتى تضرب للتشهّى و الإستيناس و يصدق على الجميع التغنّى كما يصدق على الصوت إذا كانت على ما هو المتعارف بين الجهّال و أهل[۳] الكبائر، و حيث إنّه من الملهيات الّتى توجب البُعد عن اللّه تعالى و القرب الى معبوده الابليس دخل فى عنوان الحرمة، و صيرورة ثمن الجوار المغنّية الّتى تلهّى سحتاً من هذا الباب كثمن الخمر و إلّا فالجارية من حيث [هى] لا بأس ببيعها و أكل ثمنها لكن تمحّضها فى هذا العنوان قد جعلها بمنزلة الخمر، فإنّ وقوع البيع عليه ليس إلّا لأجل أنّه محصّل للغرض الفاسد و كذلك وقوع البيع عليها ليس إلّا لأجل تمحّضها للتغنّى الباطل[۴] و النّظر فى الشّراء مقصور[۵] على هذه الجهة فهى كالخمر صار ثمنها سحتاً. و هذا أدلّ دليل على حرمة هذا النّوع من بيع[۶] المغنّى فإنّ حرمة الثمن إنّما نشأ من حرمة هذه الجهة، و إلّا لم يكن معنى لحرمته مع قطع اليقين عنها فالقول بعدم دلالة الأخبار الواردة فى حرمة الثمن على حرمته كما ذهب إليه صاحب الجواهر بمكان من الوهن و الفساد.

منها ما عن اسحاق‌بن يعقوب فى التّوقيعات الّتى وردت عليه من محمّدبن عثمان

---

۱. النسخة: + و.
۲. فى النسخة: الزعاف.
۳. النسخة: ـ أهل.
۴. فى النسخة: الباطلة.
۵. فى النسخة: مقصوره.
۶. النسخة: ـ بيع.

العمرى بخطّ[۱] صاحب الزمان: أمّا ما سألت ارشدك اللّه و ثبّتك من أمر المنكرين لى[۲] ـ الى أن قال: ـ و أمّا ما وصلتنا[۳] به فلا قبول عندنا إلّا لما طاب و طهر، و ثمن المغنّية حرام[۴].

منها ما عن ابراهيم‌بن أبى البلاد قال: قلت لأبى الحسن الأوّل [عليه‌السلام]: جعلت فداك إنّ رجلاً من مواليك عنده جوار مغنّيات قيمتهنّ أربعة عشر ألف دينار و قد جعل لك ثلثها.

فقال: لا حاجة لى فيها، إنّ ثمن الكلب و المغنّية سحت[۵].

منها ما عن ابراهيم‌بن أبى البلاد قال: أوصى اسحاق‌بن عمر بجوار له مغنّيات أن نبيعهنّ[۶] و يحمل ثمنهنّ الى أبى الحسن عليه‌السلام، قال ابراهيم: فبعت الجوارى بثلاثمأة ألف درهم و حملت الثمن اليه، فقلت له: إنّ مولى لك يقال له اسحاق ابن عمر أوصى عند موته[۷] ببيع جوار له مغنّيات و حمل الثمن اليك و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمأة ألف درهم.

فقال عليه‌السلام: لا حاجة لى فيه إنّ هذا سحت، و تعليمهنّ كفر، و الاستماع منهنّ نفاق، و ثمنهنّ سحت[۸].

منها ما رواه الحسن‌بن[۹] على الوشّاء قال: سئل أبوالحسن الرضا عليه‌السلام عن شراء المغنّية؟

فقال[۱۰]: قد تكون للرجل الجارية تلهيه و ما ثمنها إلّا ثمن كلب[۱۱]، و ثمن الكلب

---

۱. فى النسخة: بخفاء.
۲. النسخة: ـ لى.
۳. فى النسخة: وصلتها.
۴. *كمال الدين و تمام النعمة*، ۴۸۳/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۱)۳.
۵. *قرب الاسناد*، ۳۰۵/ر۱۱۹۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۲)۴.
۶. النسخة: ـ أن نبيعهنّ.
۷. فى النسخة: وفاته.
۸. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳)۵؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۴)۴؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۱)۱۴۲.
۹. النسخة: ـ الحسن‌بن.
۱۰. فى النسخة: قال.
۱۱. فى النسخة: الكلب.

سحت، و السحت في النار[۱].

و عن أبي عبداللّه عليه‌السلام قال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ نفاق[۲].

و الاطلاق في الجميع مقيّد بما رواه حسن‌بن[۳] على الوشّاء، فدلّت على أنّ التغنّي ليس بحرام إلّا أن تكون على وجه الباطل كالتلهّي، و أمّا ما على الصواب لا ريب في عدم الحرمة بل يمكن أن يقال بالاستحباب لقوله عليه‌السلام: «فذكرتك الجنة» و كيف كان قدعرفت أنّ الغناء من الكيفيّات ليس قابلاً لأن يكون موضوعاً للحكم التكليفيّ و إنّما الموضوع هو الأفعال الراجعة إلى الاختيار فحينئذ لابدّ من دفع ما يرد من الاشكال فيما ورد في طائفة من الأخبار في تفسير قول عزّ من قائل: «الّذين لا يشهدون الزّور»، و في اخرى «اجتنبوا قول الزّور» قد بلغت الأخبار في تفسير الزور بالغناء حدّ التواتر.

و في رواية اخرى قد اطلق على نفس الصوت بل على سبيل حمل الذاتيّ في قوله عليه‌السلام: «شرّ[۴] الأصوات الغناء[۵]». فإنّ المراد من «القول» الكلام، و من المعلوم أنّه و الصوت مع أنّهما أمران متغايران ليسا من الكيف، فما هو من قبيل الكيف كيف يمكن أن يطلق و يراد منه ما ليس بكيف؟ ولكن بعد التأمّل فيما حقّقناه يندفع هذا المعنى.

توضيح الحال: قد عرفت أنّ الزّور هو الأمر الّذي لا واقع له و التزوير في الشيء جعله في عداد الواقع مع العلم بالخلاف بأنّه ممّا لا أصل له. و القول الزّور هو الكلام الذي لا واقع له فإنّ للمتكلّم حالات مختلفة و الكلام الصادر منه يقع على وجوه شتّى:

۱. ***الكافي***، ۱۲۰/۵/ر۴؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۴)۶؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۲)۲؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۱۹)۱۴۰.

۲. ***الكافي***، ۱۲۰/۵/ر۵؛ ***وسائل الشيعه***، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ ***الاستبصار***، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱؛ ***تهذيب الأحكام***، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹.

۳. النسخة: ـ حسن‌بن.

۴. في النسخة: اشر.

۵. ***المقنع***، ص ۴۵۶؛ ***وسائل الشيعه***، ۳۰۹/۱۷/ر(۲۲۶۱۵)۲۲.

فإنّه قد يكون فى مقام الإخبار كأن يحدّث و ينقل من القصص و الحكايات التى لا فائدة فيها و الأساطير الّتى لا أصل لها فيعدّ هذا النّوع من الكلام لا غياً و قولاً زوراً.

و قد ورد عن أمير المؤمنين عليه‌السلام قال: قال رسول اللّه [صلى‌الله‌عليه‌وآله] من كان ناطقاً فكان[۱] منطقه بغير[۲] ذكر اللّه كان لاغياً[۳]. الخبر. و هذا لا يطلق عليه التغنّى لعدم الصلوح.

[عدم دلالة لهو الحديث على حرمة الغناء]

و ما دلّ على حرمة لهو الحديث فى قول عزّ من قائل: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث» الآيه، ناظر الى هذا المعنى، لا ربط لها بحرمة الغناء و استشهاد الامام عليه‌السلام على الحرمة لاشتراكها فى الأثر و هو الاضلال، و إلّا لا ربط للآية على حرمة[۴] الغناء بوجه من الوجوه أو لاسكات السائل و سدّ الباب، و لأن يكون الحكم المعلوم للواقعة و لو من غير هذا الدليل أوقع فى نظر السّامع و أمثال ذلك واقع فى جملة من الأحكام و يمكن أن يكون تفسير قول الزّور بالغناء من هذا الباب فإنّه عليه‌السلام أراد أن يبيّن الواقع من الحكم الثّابت لهذا الموضوع بهذا اللّسان ليكون الكلام منه أوقع و أثبت فى نفس السّائل و السّامع. و يمكن أن يكون على غير هذا الوجه فيكون كغيره من الأدلّة الدالّة على الحرمة.

توضيح ذلك: إنّ التغنّى من المتغنّى إنّما يحصل بأمرين:

أحدهما: ايجاد الصوت و الضرب فيها على ما هو المتعارف بين أهلها من الفسّاق و الفجّار.

---

۱. فى النسخة: و كان. ۲. فى الكافى: الغير.
۳. *الكافى*، ۶/۴۳۷/ر۱۴؛ *وسائل الشيعه*، ۱۷/۳۲۰/ر(۲۲۶۵۳)۸.
۴. فى النسخة: مة.

و الآخر: تحديدها بالحدود و المتقاطعات على طبق المدركات ممّا نسجه عنكبوت الوهم و الخيال و هو الكلام القائم بالصوت. فلكلّ منهما مدخليّة فى التغنّى فيصحّ نسبة الغناء الحاصل على كلّ واحد منهما منفرداً كما يصحّ نسبته اليهما معاً، فتفسير قول الزّور بالغناء يمكن أن يكون من هذا الباب كما هو مقتضى قضيّة الحكم بالاجتناب فإنّه الموجب للتطريب و الإطراب.

[تعريف الطّرب و الغناء]

و إذ قد عرفت ما حقّقناه فعليك بالرجوع إلى ما ذهب اليه الأعلام و أهل اللّغة فى تعريف هذه الكلمة.

منهم من قال: «إنّه مدّ الصوت[۱].»

[و] منهم من قال: «خفّة يعترى[۲] الانسان لشدّة حزن أو سرور[۳].»

و عن الشافعى: «أنّه تحسين الصوت و ترقيقه[۴].»

و فى القاموس: «الغناء ككساء من الصوت ما طرّب به[۵]»، و إنّ التطريب و الاطراب كالتطرّب و التغنّى[۶]. و [قوله] فى القاموس: «ما طرّب به» أى ما اوجد به الطرب.

و الكلمات منهم مضطربة غاية الاضطراب فإنّ كلّ واحد من هؤلاء قد تعلّق النظر منه الى جهة، و خفى عليه جهات اخرى لقصر النظر على تلك الجهة و لم يفرّقوا بين

۱. *مجمل اللّغة*، ۵۹۶/۲؛ *شمس العلوم*، ۴۱۰۱/۷.
۲. فى الصحاح: تصيب.
۳. *الصحاح اللّغة*، ۱۷۱/۱.
۴. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۳۹۱/۳ (قال فيه: معناه تحسين القراءة و ترقيقها).
۵. *القاموس المحيط*، ۳۷۲/۴.
۶. ما تقدم آنفاً (قال فيه: و التطريب الاطراب، كالتطرّب و التغنّى).

الأمر المنتزع و بين ما هو منشأ للانتزاع الّذى هو الموضوع للحكم، فإنّ التغنّى هو الموضوع و اختلاف التعبير عنها كالإطراب و التطريب و الترجيع إنّما هو باختلاف الخصوصيّة و إلّا فالجميع يرجع الى شىء واحد كما أنّ اختلاف التعبير فى الأمر المتولّد منها أيضاً كذلك كالغناء و الطرب و الخفّة الّتى تعترى الانسان، و كلّ ذلك عبارات مختلفة مرجعها أمر واحد و هو الكيفيّة الحاصلة للانسان.

و من العجب ما زعمه استاد شيخنا العلّام و قال: «فالغناء من مقولة الكيفيّة للأصوات[۱].»

و فيه قد عرفت أنّه كيفيّة نفسانيّة قائمة عليها و ما للصوت إنّما هو الضروب و الحركات. و أغرب من ذلك هو تعريفه بالصوت و مدّها فإنّ المعرِّف لابدّ أن يكون أجلى و أعرف من المعرَّف و لا أقلّ من التساوى، مع أنّ الصوت عندهم فى غاية الخفاء فانّه قدتحيّرت العقول عن ادراك كنهها و اضطربت كلمات الفحول عن الوصول لحقيقتها[۲]، و قد رأيت أنّ الامام[۳] لعجزه عن ذلك أحاله الى الحسّ و العيان.

و كيف كان أنّ الاستعمال لا يستلزم كون المستعمل فيه موضوعاً للفظ، فإنّ الاستعمال أمر و تعريف الشىء على حقيقته مرحلة اخرى، و الاختلاط بين المرحلتين كاشف عن قصور الباع و قلّة البضاعة. و غاية التعريف هو ما بيّنّاه و هو لا يختلف، و إنّما الاختلاف فى ما يوجبه و هو قد يحصل من الصوت المشتمل على الضروب و الحركات على وجه التحسين و الترقيق فإنّه جهة طارءة عليها يوجب زيادة فى الحسن و الكمال، و مجرّد اشتمالها على تلك العناوين ممّا لا دليل على حرمته شرعاً مع استحسانه عند العقل، فإنّ الطّباع مجبولة فى التوجّه اليها و هذا لا ينافى الحرمة فإنّ صيرورتها بهذه

---

۱. *المكاسب*، ۲۹۰/۱.
۲. فى النسخة: احقيقتها.
۳. المقصود منه هو الامام الفخر الرازى.

الكيفيّة لهواً و لعباً و باطلاً يحتاج الى قصد ثانٍ[۱] و قد تنفّر الطّباع عن استماعها إذا كان تصدر عن تجشّم.

[أقسام الغناء و أحكامها]

و الحاصل أنّ المحرّم هو ما يضرب فی الإلتهاء و الشهوات المحض فی اتّباع الهوى و الأباطيل كما هو الحال فی الآلات المحضة لذلك من الكوبة و المعزفة[۲] و العود من القصب و المزمار و أمثالها ممّا هو المتعارف بين أهل الفسوق ممّا يدفّ. و فی الجميع عبادة الشيطان يوجب استغناء الانسان و إعراضه عن اللّه تعالى فهی فی الآثار كالخمر و الميسر رجس من عمل الشيطان، و الجميع من أفراد التغنّی المحرّمة يجب أن يجتنب عنها كلّ من دان بدين الاسلام و إلتزم بالشرايع و الأحكام.

و ما عدا[۳] ذلك إمّا المباح كما فی حداء الابل و زفّ العرائس، [أو مستحب] كالتغنّی بقراءة القرآن و الأدعيّة و الأشعار المشعرين عن معرفة الجبّار و ذكر خلفاء الأبرار من دون اقتران على ما يقصده الفجّار.

فقد افترق الموضوعان الحرمة و غيرها من الاباحة و الاستحباب و تميّزا عن الآخر، فالقول بالجمع[۴] هو الموافق للبرهان و الناظر به السّنة و القرآن.

و من الغريب ما أغربه صاحب الجواهر رحمه الله: من ذهاب بعض متأخّری المتأخّرين الى عدم البأس بما لم يقترن بمحرّم خارجی[۵]. و كلماته فی غاية التشويش و الاضطراب قدأعرضنا عن التّعرض اليه مخافة أن يطول به الكلام.

---

۱. فی النسخة: ثانی.

۲. فی النسخة: الزعاف.

۳. فی النسخة: لما عدی.

۴. فی النسخة: بالجميع.

۵. *جواهر الكلام*، ۴۴/۲۲.

و بالجملة قد تبيّن ممّا بيّناه أنّ الغناء كيفيّة[۱] عارضة على النفس و ليس موضوعاً للحكم، و إنّما الموضوع للحرمة التغنّى، و فى التّحقق يتوقّف على أسباب: منها تحسين الصوت و ترقيقه[۲] فيما نسجه عنكبوت الوهم و الخيال من الأشعار و الغزليات المؤتلفة عن الأباطيل و الأكاذيب و هذا ممّا يضرب فى مجالس الجهّال كما يتغنّون بغيرها من الآلات المصنوعة المتداول بينهم من ضرب الكوبة و الأوتار و القصب و المزمار، بل يصنع ذلك من تشبّه بأهل العلم بتغيير الشكل و الصورة و يستأنسون بهذه[۳] الأباطيل أنفسهم و هو الشايع فى زماننا هذا، و ربّ اجتماع ليس إلّا للالتهاء و الالتعاب و يجعلون واحداً منهم يتغنّى بلحون أهل الفسوق و الفجور و يستأنسون به، و ربّما يسمّون ذلك بمرثية الحسينعليه‌السلام بتغيير[۴] الاسم زعماً منهم أنّ الأحكام يدور مدار الأسماء و جوداً و عدماً، مع أنّ الحال فى المسمّى معلوم، سيّما إذا كان مستلزماً لدخول الرجال على النساء كما يتّفق ذلك بين الأعاجم من أتباع الهوى، و يكون الاجتماع فى المراثى قنطرةً للوصول إلى الأغراض الباطلة، فإنّ هذا ليس إلّا توجّهاً الى الشيطان.

فإنّ المناط فى الاستحباب هو الاقبال الى اللّه، و جعل العمل قنطرةً لحصول القرب و الثّواب، فإنّ الاشتغال بما يرجع الى امناء اللّه تعالىعليهم‌السلام من أعظم العبادات و الطّاعات، و بهم يسلك الى الرضوان، و ينفتح منهم أبواب الجنان. و لا ينافيه تحسين الصوت و ترقيقه فإنّه من حيث هو لا حكم له[۵] و إنّما الحكم له[۶] بعد طروء العنوان كما عرفت من أنّ المحرّم هو التغنّى الموجب للتطريب و التشويق للنّفس الى التوهّمات الباطلة به حيث لا نظر الى ما أصاب سادات الزّمانعليهم‌السلام، و لا ريب أنّ الحرمة حينئذ من

۱. فى النسخة: كيفته.
۲. فى النسخة: ترقيقها.
۳. فى النسخة: باهذه.
۴. لا يكاد يقرأ هذا اللفظ.
۵. فى النسخة: ترتيقها فإنّها من حيث هى لا حكم لها.
۶. فى النسخة: لها.

الضروريات بخلاف ما إذا كان الغرض تحصيل القرب و الثّواب ولو بأقلّ المراتب من الحزن و البكاء، فلا ريب فيه من المطلوبيّة. فلا معنى لاستثناء هذه الصورة فإنّ الخروج فيه خروج موضوعىّ، و الى هذا ينظر ما أفاده المحقّق الأردبيلى قدّس سرّه و قال: بأنّ البكاء و التفجيع مطلوب و[۱] مرغوب، و فيه ثواب عظيم، و الغناء معين على ذلك، و أنّه متعارف دائماً فى بلاد المسلمين من زمن المشايخ الى زماننا هذا من غير نكير ـ ثم أيّده بجواز النياحة و جواز أخذ الأجر عليها ـ و الظّاهر أنّها لا تكون إلّا معه، و بأنّ تحريم الغناء للطّرب على الظّاهر و ليس فى المراثى طرب بل ليس إلّا الحزن[۲].» انتهى كلامه.

و ما ذهب إليه يشعر بأنّ الغناء من حيث هو لا حرمة فيها بل هو أمر حسن، سيّما إذا كان فى المراثى الّتى يكون الغرض منها التفجيع و التفجّع على ما أصاب ساداتنا الكرام عليهم السلام، و لا ريب فى جواز ذلك لأنّه ممّا يوجب التقرّب الى اللّه. و من المعلوم أنّ مقتضى الوضع فى هذا الأمر و النظر فى طباع النّوع من المسلمين ناظر الى هذه الجهة كما جرى عليه الدّأب و الديدين، و[۳] أنّ الحكم فى بعض الأشخاص يختلف لطروء الطارئ و عروض أمر آخر من التوهّمات الباطلة و حصول الاختلاف بين الصورة و المعنى و التغاير بين الاسم و المعنى كما يشعر بذلك قوله: «و إنّ تحريم الغناء للطّرب».

[ايراد الشيخ الانصارى عليه غيرموجّه]

و ماأورد عليه استاد الاستاد ـ قدّس سرّهما ـ غير وارد حيث قال: «إنّ شيئاً ممّا ذكره

۱. النسخة: ـ و.
۲. *مجمع الفائدة و البرهان*، ۶۳/۷-۶۱ (لم يراع ترتيب عباراته).
۳. فى النسخة: أمّا.

لا ينفع فى جواز الغناء على الوجه الّذى ذكرناه[۱]، أمّا كون الغناء معيناً على التفجّع و البكاء[۲] فهو ممنوع، بناءً على ما عرفت من كون الغناء هو الصوت اللّهوى، بل و على ظاهر تعريف المشهور من الترجيع المطرب، لأنّ الطرب الحاصل منه إن كان سروراً فهو منافٍ للتفجيع، لا معين له[۳]، و إن كان حزناً فهو على ما هو المركوز فى النّفس الحيوانيّة من فقد المشتهيات النفسانيّة[۴] لا على ما أصاب سادات الزمان، مع أنّه على تـقدير الاعانة لا ينفع فى جواز الشىء كونه مقدمةً لمستحب أو مباح، بل[۵] لابدّ من ملاحظة عموم[۶] دليل الحرمة له[۷] فإن كان فهو، و إلّا فيحكم بإباحته للأصل و على أىّ حال فلايجوز التمسّك فى الاباحة بكونه مقدّمةً لغير حرام لما عرفت ـ ثمّ قال: ـ و يظهر من هذا و ما ذكر أخيراً ـ من أنّ المراثى ليس فيها طرب ـ أنّ نظره الى المراثى المـتعارفة لأهل الديانة الّتى لا يقصدونها إلّا للتفجّع، و كأنّه لم يحدث فى عصره المراثـى الّـتى يكتفى بها أهل اللّهو و المترفون من[۸] الرجال و النساء[۹] عن حضور مجالس اللّهو و ضرب العود[۱۰].»

و فى هذا الكلام مواقع للنّظر:

منها قوله: «إنّ شيئاً ممّا ذكره ـ الى آخره»، و فيه أنّ ما ذكره من الوجه هو ثبوت الحرمة إذا كان فيه التلهّى و التطريب كما يصنعه أهل الفسوق.

و أمّا الوجه فيما ذكره المحقّق من الاباحة هو أنّ النوع من المسلمين قد جرت الطّباع منهم على الإقدام بهذا العمل تحصيلاً للثّواب و القرب الى اللّه، و من المـعلوم عـدم

---

۱. فى النسخة: ذكرنا.
۲. فى المكاسب: البكاء و التفجّع.
۳. النسخة: ـ له.
۴. النسخة: ـ من فقد المشتهيات النفسانية.
۵. النسخة: ـ بل.
۶. النسخة: ـ عموم.
۷. النسخة: ـ له.
۸. النسخة: ـ من.
۹. النسخة: + بها.
۱۰. *المكاسب*، ۳۱۲/۱-۳۱۱.

اجتماع هذا العنوان مع اللّهو، مع أنّه‌قدس‌سره لم ینکر الحرمة إذا کان الغرض من الغناء اللّهو فلا ربط بین الکلامین بوجه من الوجوه، مع أنّ المُورد معترف بأنّ تحسین الصوت من حیث هو[۱] لا حرمة فیه[۲] فکیف إذا اقترن بما ثبت مطلوبیّته[۳] شرعاً.

و قوله: «أمّا کون الغناء ـ الی آخره» و فیه قد عرفت فیما تـقدّم أنّ الصـوت له[۴] تأثیرات مختلفة تنجذب[۵] الیها النّفس و تتوجّه، سیّما إذا طرأت علیه النغمات و کانت هی سهلة الصدور فهی من حیث هی مهیّجة النفوس و القلوب الی نحوها. و أمّا کیفیّة الصدور فهو أمر آخر یختلف باختلاف من کونه ممّن یعبد الشیطان أو مقبلاً الی الرّحمن، فإمّا یتلهّی بها أو یفجّع فهو معین علی نحو کان إمّا علی التفجیع و البکاء و إمّا عـلی السّرور و الانبساط، فالقول بالممنوعیّة ممنوع.

و قوله: «بناءً علی ما عرفت» و فیه أنّ المحقق‌قدس‌سره غیر بٰان علی ذلک المبنیٰ، بل بٰان علی أن الغناء هو تحسین الصوت فقط. و کونه لاهیاً أو غیره یحتاج الی قصد آخر یوجب ترتّب الحکم علیه من الحرمة و غیرها. و ما ذهب الیه المشهور أیضاً بقول مطلق ممنوع لأنّ الطرب لیس إلّا انبساط النفس و سرورها عند الوصول إلی ما یلائمها، فإن کـان الملائم ممّا نسجه عنکبوت الوهم و الخیال من الأباطیل و الأکاذیب فهذا طرب باطل و المطرب الملهی حرام بالضرورة، بخلاف ما إذا کان المطلوب هو المعارف الحقّة التی هی من الاعتقادات الدینیّة، و کان الملائم لها التخویف عن العذاب و التشویق الی دار القرار، فلا ریب فی جوازه أی التغنّی و تحسین الصوت و ترقیقه[۶] فی هذه المراحل، فإنّه ربّما توجب أن تتهیّج القلوب بالتحزّن و التأثّر بما أصاب علی سادات الکرام و ما

---

۱. فی النسخة: هی.
۲. فی النسخة: فیها.
۳. فی النسخة: مطلوبیة.
۴. فی النسخة: لها.
۵. فی النسخة: ینجذب.
۶. فی النسخة: ترقیقها.

يتّفق من أنّ البكاء قد يكون مستنداً الى ما هو المركوز فى النفس الحيوانيّة من فقداللّذات و المشتهيات النفسانيّة لا يوجب أن يكون الجميع موضوعاً لحكم واحد، و أن يكون تمام ماجرى عليه دأب المسلمون من هذا الباب حتّى يحكم بحرمة مطلق الغناء. و فى بقيّة كلامه ما لا يخفى على المحصّل.

و منها قوله: «أنّ نظره الى المراثى ـ الى آخره» و فيه أنّه‌قدس‌سره لم يرد بذلك اثبات الحكم من الجواز و الاباحة لخصوص ما هو الواقع فى عصره أو لخصوص ما رآه بعينه من عدم وقوعه على وجه التلهّى من التوهّمات الباطلة و غيرها ممّا يستلزم تحصيل الأغراض الباطلة بل أراد اثبات الحكم على ما يقتضيه أصل الوضع، و أراد أن يبيّن أنّ العمل بوجهه لو خلّى و نفسه إنّما هو للتقرّب الى اللّه تعالى و الى امنائه‌عليهم‌السلام و ذلك قدجرت الطّباع من المسلمين عليه.

و قوله: «و ليس فى المراثى طرب بل ليس إلّا الحزن» اشارة الى أنّ المتعارف بينهم هو الاحزان و التفجيع و التفجّع دون أن يكون فيه اللّهو، و ما يكون كذلك احياناً لا يقدح على أصل الحكم، مع أنّ له حكم آخر من الحرمة بالأدلّة القطعيّة و هذا لا يستلزم الحكم بحرمة مطلق الغناء فالحكم بالجواز لا ينافى ذلك فإنّ الحكم يختلف باختلاف الموضوع و عنوانه، و فى بقية كلامه ما لا يخفى.

و كيف كان فالمناط فى الحرمة هو أن يكون فيه اتّباع الهوى كالاستلذاذ بالوهميّات و اظهار الالتهاء و الالتعاب بتحسين الصوت و ترقيقه[1] من قراءة الأشعار بل الأدعيّة و تلاوة القرآن و ذكر خلفاء الأخيار و السّالك بهذا الطّريق ممّن يستحقّ أن يخلّد فى النّار. و من المعلوم أنّ من لم يعرف القرآن و لم يتميّز[2] مفرداتها عن الآخر بل و لا يقدر عن

---

۱. فى النسخة: ترقيقها.

۲. فى النسخة: لم يتمين.

أداء حروفه و يقرؤه على ما هو المتعارف بين أهل الفسوق، فإنّه ممّن يلعنه القرآن، قال صلّى الله عليه و آله[١]: «ربّ تال القرآن و القرآن يلعنه[٢].» كما أنّ المناط فى الجواز هو أن يكون الغرض من العمل تحصيل القرب و الثّواب فحينئذ يجب التحفّظ على الجهات المعتبرة فى الإقبال الى اللّه فحينئذ التغنّى و الترجيع ممّا لا ريب فى جوازه كما ورد فى قوله عليه السلام: «و رجّع بالقرآن صوتك فإنّ اللّه عزّوجلّ[٣] يحبّ الصوت الحسن»، و فى آخر أمره بقراءته بالحزن و علّله بقوله: «لأنّ القرآن نزل[٤] بالحزن.»

و ممّا بيّنّا ظهر الحال فيما يتعلّق بالمقام كالأذان فى عدم جوازه إذا كان ممّا يلحن فيه الفسّاق على ما هو المتعارف بينهم لقوله عليه السلام: «و إيّاكم و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر[٥]» مجرّد التحسين ممّا لا دليل على حرمته و لا أقلّ من الشكّ فيرجع الى الأصل و هو الإباحة. فإنّ المحرّم إنّما هو التحسين بالمدّ و الترجيع المتّخذ للّهو.

[النياحة]

و من هذا الباب النّياح فهو على اقسام: قد يقع على ما لا حقيقة له كالمنسوجات الّتى مرجعها الى الكذب و الباطل كما يصنع ذلك لأهل الفسق[٦]، و هذا النوع من النّياح كالآلات المزمرة التى يزمر و يدفّ عند اقامة التعزية لهم ممّا لا ريب فى حرمته، و لا أقلّ من الكراهة المصرّحة بها فيما رواه خديجة بنت عمربن على بن الحسين عليهما السلام فى حديث قال: سمعت عمّى محمّدبن على ـ صلوات اللّه عليه ـ و هو يقول[٧]: إنّما تحتاج المرأة

---

١. فى النسخة: عزّ من قائل.
٢. *بحارالأنوار*، ١٨٤/٨٩/ر١٩؛ *مستدرك الوسائل*، ٢٤٩/٤/ر(٤٦١٦)٢.
٣. فى النسخة: و رجّع بالقرآن إنّ اللّه يحب.
٤. فى النسخة: ورد.
٥. فى النسخة: أهل الفسوق و الفجور.
٦. فى النسخة: الفساق.
٧. فى النسخة: عليهما السّلام يقول.

فى الماتم[۱] الى النّوح لتسيل دمعتها[۲]، و لا ينبغى لها أن تقول هجراً، فإذا جاء اللّيل فلاتؤذى الملائكة بالنّوح[۳].

و عن سماعة قال: سألته عن كسب المغنّية و النائحة، فكرهه[۴].

و عن جعفربن محمّد، عن آبائه، عن على عليه السلام قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله: أربعة لا تزال فى امّتى الى يوم القيامة: الفخر بالأحساب[۵]، و الطّعن فى الأنساب، و الاستسقاء بالنّجوم، و النّياحة. و إنّ النائحة إذا لم تتب قبل موتها تقوم يوم القيامة و عليها سربال من قطران، و درع من جرب[۶].[۷]

و عن قرب الإسناد عن عبداللّه‌بن الحسن، عن جدّه على‌بن جعفر، عن أخيه موسى‌بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن النّوح، فكرهه[۸].

فهذه الروايات صريحة فى الكراهة، و من المعلوم أنّ مطلق النياحة ليس فيها الكراهة مع أنّ رواية سماعة ظاهرة فى الحرمة فإنّ الكراهة عن كسب المغنّية لا معنى لها إلّا الحرمة كما تقدّمت[۹] الأخبار المصرّحة بها، فدلّت الروايات على أنّ النّياحة على الباطل محرّم.

و قد يتوهّم أنّ الغناء هو الموجب للطّرب و الانبساط و ليس هذا فى النّياح فلا وجه فى عدم جوازه. و هو مدفوع بأنّ الغناء ليس منحصراً على ما يتبادر فى بادئ النظر بل هو أعمّ منه و غيره كما ذهب اليه صاحب الجواهر رحمه الله و قال بعد الاشكال على أنّ اللّهو

۱. النسخة: ـ فى الماتم.
۲. فى النسخة: دمعها.
۳. *الكافى*، ۳۵۸/۱/ر۱۷؛ *وسائل الشيعه*، ۲۴۲/۳/ر(۳۵۱۹)۱.
۴. *الاستبصار*، ۶۰/۳/ر(۱۹۸)۱؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۹/۶/ر(۱۰۳۰)۱۵۱؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۸/۱۷/ر(۲۲۱۶۳)۸.
۵. فى النسخة: فى الأحساب.
۶. فى النسخة: حرب.
۷. *الخصال*، ۲۲۶/ر۱۰؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۸/۱۷/ر(۲۲۱۶۷)۱۲.
۸. *قرب الإسناد*، ۱۲۱/ر۱۱۵۹؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۹/۱۷/ر(۲۲۱۶۹)۱۴.
۹. فى النسخة: تقدمن.

غير مأخوذ فى مفهوم الغناء ـ :«ضرورة عدم اعتبار ذلك فى حقيقته و إنّ تعارف استعماله فى مجالس اللّهو، و إلّا فربّما كان فى بعض أفراد الغناء الأصوات المشجية و المثيرة للحزن و البكاء كما يستعمله العشّاق فى فقد المحبوب و عدم نيل المطلوب، و هو مع ذلك نوع من الطّرب، و لذا حكى عن القاموس التصريح بفساد و هم من خصّ الطّرب بالسّرور، و أنّه قول العوام.

و التّحقيق الرجوع فى موضوعه الى العرف الصحيح الّذى لا ريب فى شموله للمقامات المعلومة و شعبها المعروفة عند أهل فنّها، بل لا ريب فى تناوله لغير ذلك ممّا يستعمله سواد[1] الناس من الكيفيّات المخصوصة[2].» انتهى كلامه.

و المستفاد من كلمات اللّغويين أنّ الطّرب لا يختصّ بالسّرور بل هو [أعمّ] منه و من التفجّع و الحزن. و التفجيع على الباطل أيضاً لغو يجب الإعراض عنه للنّهى عن القول بالهجر.

و أمّا إذا كان النّياح يقع على الحقّ و الصواب فإنّه ممّا يتقرّب به إلى اللّه، و فيه الثواب كأن يكون على امنائه و خلفائه عليهم السلام، بل على خلفاء خلفائه الّذين هم أركان الدّين و بهم قوام شريعة سيّد المرسلين ـ عليهم سلام من ربّ العالمين ـ فإنّ ذكرهم ذكر اللّه، و التمسك بهم بأىّ طريق سلوك الى اللّه. فإنّ النياح عليهم ما لم يكن القصد فيه التطريب و اللّهو ممّا لا دليل على حرمة الغناء فيه، بل الّذى يساعده الدليل الجواز، فإنّ قراءة ذكرهم من حيث هى من أعظم العبادات الّذى هو من شعار الدين و استحبابه مؤكّد، و كذلك الحال فيما يقع فى طريقه. و القارئ لمرثية الحسين عليه السلام إذا كان ممّن زكىّ نفسها و عرف الحقّ منه عليه السلام و حقّ ذكره، و كان القصد منه تهييج القلوب و تحزّنها على ما

---

١. فى النسخة: سود.

٢. *جواهر الكلام*، ٤٧/٢٢.

أصابهم عليهم السلام نظراً إلى أنّهم مستحقّون للتفجّع و البكاء على أقصى مراتبهما، و يكون الكلام منه أبلغ فى افادة المراد و يكون ناظراً الى الكشف عن حالاتهم و أذكارهم من المصائب الواردة عليهم من أعداء الدين، و ممّا جعل اللّه لهم من العزّ و الجلال. و هذا النوع من القراءة و النياحة ممّا فيه ثواب عظيم عند اللّه و لا بأس فيها أيضاً من تحسين الصوت و ترقيقه[١]، و هذا العمل لشرافته لا يجامع الرياء كغيره من الطّاعات و العبادات، كأن يكون الغرض منه الوصول الى الأغراض الباطلة و اتّباع الهوى كاكتساب المال و الاشتهار بين الناس و أن يجعل العمل قنطرةً لأن يصير محبوباً عند القلوب و يتقرّب إلى الأغنياء من الناس و جعله حيثيّة من الحيثيّات الراجعة الى شخصه، و هذا كمن يجعل عباداته من الصّلاة و غيرها قنطرةً للتقرّب الى الناس أليس هذا شركاً؟! أعاذنا اللّه عنه، فإنّه عبارة عن جعل المخلوق غايته للعمل الذى مرجعها جعل المخلوق فى مرتبة الواجب تعالى و هو شرك بل كفر باللّه العظيم يوجب لصاحبه الدخول فى النار، فيجب تحفّظ النّفس عن هذه الرذائل فإنّ كلّ ما فيه جهة التقرّب و العبوديّة يجب فيه الخلوص و تنزيه العمل عن هذه الشوائب و تخليصه للواجب تعالى و إلّا يكون وزراً على صاحبه، اولئك ممّن لا نصيب لهم فى الآخرة. و لمّا كان فى هذا العمل جهة القرب و الثواب يعتبر فيه ما يعتبر فى غيره من العبادات و من هذا الباب الأذان و قراءة القرآن من جواز الاجرة و حرمتها.

توضيح الحال: إنّ كلّاً[٢] من الجواز و الحرمة بالنسبة الى شىء واحد لا يعقل إلّا باختلاف الجهات فإنّ الاختلاف فى الحكم يدور مدار اختلاف العنوان الّذى يتوقّف حصوله على القصد فإنّ العامل هو المرجع فى تعيين العمل فى أىّ وجه شاء كمرجعيّة

---

١. فى النسخة: ترقيقها.

٢. فى النسخة: كل.

المالك فی ماله و ذوالید بالنسبة الی ما فی یده کما هو الحال فی الاقرار. و من هذا الباب اختیار حال المال عمّن ملکه و نفوذ القول إنّما هو من شؤون هذه المرجعیّة.

و بالجملة فالعامل بمقتضی مرجعیّته له أن یجعل عمله لغیره کجعله لنفسه، و هو علی وجوه شتّی کالمال من الهبة و الصدقة و الوقف و الهدیة و البیع و الاجارة، فإنّه قد یقع منه مجّاناً، و قد یقع لا مجّاناً بل بالاجرة کما هو الحال فی العبادات الواجبة الّتی تقضی عن المیّت فإنّها من باب الاستنابة و التنزیل، فإنّ العامل ینوب عن المیّت بجعل نفسه منزلته، فیقع العمل له، و حینئذ الاجرة لا تقابل[1] العمل، بل هی[2] واقعة فی أداء النیابة. و کونه نائباً فلا ربط له بالعمل حتّی یناقش بأنّها ینافی کونه عبادةً کما هو الحال فی الاجارات. فإنّ الثمن لا یقع فی مقابل المنفعة، فإنّها غیر قابلة لأن یقابل[3] الثمن، بل المقابل هو العین فی جهة خاصة، و صیرورة الشخص نائباً فی الجهة یقابلها الاجرة. و هذا فی الواجبات إنّما هو بعد طروء ما یوجب تجویزه کالعجز من المستطیع و الموت من غیره. و هی غیر جائزة[4] ما لم یتحقّق[5] أحد العنوانین فالدّاعی للاتیان بالعمل إنّما هو الاستنابة لا الاجرة، فالقول بأن الدّاعی هو الأجرة فیه ما لا یخفی.

و إن ابیت عن ذلك و قلت: إنّها تقابل العمل و هو الدّاعی فمعناه أنّ العامل بارجاع العمل الی غیره استحقّ مقداراً من المال بهذا الارجاع کما أنّ المالك باعطاء ذلك المقدار استحقّ أن یستوفی من العامل مقداراً من العمل کما هو الحال فی الاجارات الواقعة. و من هذا الباب أیضاً قراءة القرآن و النیاح علی المعصوم علیه السلام فوقوع الاعمال المستحبّة علی الوجه المذکور ممّا قد دلّ الدّلیل علی جوازه.

---

١. فی النسخة: لا یقابل.
٢. فی النسخة: هو.
٣. فی النسخة: یقابل.
۴. فی النسخة: غیرجائز.
۵. فی النسخة: ما لم تتحقّق.

و أمّا على غير ما هو المقرّر فى الشرع فيحرم. و ما ورد [فيه] النّهى عن أخذ الاجرة على القراءة و النياح ناظر الى غير الصورة المذكورة، و هى كما عرفت أنّ العبادات بجميع مراتبها يجب الايتان بها على وجه الاخلاص من دون اقتران على ما يفسدها من الرّياء و ايقاعه للتقرّب الى غير الواجب تعالى و اتّخاذ العمل صنعةً و قنطرةً لجمع المال.

و من هذا الباب حرمة الاجرة للأذان و الصّلاة كما ورد عن حمران، عن أبى عبداللّه عليه السلام فى حديث طويل مشتمل على ما يظهر من الأفعال الشنيعة[1] و الأعمال القبيحة الّتى حرمتها من ضروريات الدّين حيث قال عليه السلام فى طىّ كلامه: «و رأيت الأذان بالأجر و الصّلاة بالأجر[2].»

و قد ورد أيضاً عن زيدبن على، عن آبائه، عن على عليه السلام أنّه أتاه رجل فقال: يا أميرالمؤمنين و اللّه إنّى احبّك للّه. فقال[3] له: لكنّى ابغضك للّه.

قال: و لِمَ؟

قال: لأنّك تبغى فى الأذان[4].

و رواه الصدوق مرسلاً إلّا أنّه قال: تبتغى فى الأذان كسباً[5].

و كذلك الحال فى النهى عن أخذ الاجرة على القارئ و النائح و اشتراطها كما ورد فيما رواه محمّدبن علىبن الحسين قال: نهى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عن اجرة القارئ الّذى لايقرأ إلّا على أجر مشروط[6].

---

۱. فى النسخة: الشيعه.
۲. *الكافى*، ۴۱/۸، ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۲۷۹/۱۶، ر(۲۱۵۵۴)۶.
۳. النسخة: + عليه السّلام.
۴. *الاستبصار*، ۶۵/۳، ر(۲۱۵)۲؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۷۶/۶، ر(۱۰۹۹)۲۲۰؛ *وسائل الشيعه*، ۱۵۷/۱۷، ر(۲۲۲۳۴)۱.
۵. *من لا يحضره الفقيه*، ۱۸۷/۳، ر۳۶۷۴؛ *وسائل الشيعه*، ۱۵۷/۱۷، ر(۲۲۲۳۴)۱.
۶. *من لا يحضره الفقيه*، ۱۷۲/۳، ر۳۶۵۰؛ *وسائل الشيعه*، ۱۵۶/۱۷، ر(۲۲۲۳۲)۷.

و مثله عن جراح المدائنى قال: نهى أبوعبداللّه عليه السلام عن أجر القارئ الذى لا يقرأ إلّا بأجر مشروط[۱].

و عن حنان‌بن سدير قال: كانت امرأة معنا فى الحىّ و لها جارية نائحة فجاءت إلى أبى فقالت: يا عمّ أنت تعلم أنّ معيشتى من اللّه [عزّوجلّ] ثمّ من هذه الجارية النائحة[۲] فأحببت[۳] أن تسأل أباعبداللّه عليه السلام عن ذلك فإن كان حلالاً، و إلّا بعتها و أكلت ثمنها حتى يأتى اللّه بالفرج؟

فقال لها أبى: و اللّه إنّى لأعظّم أباعبداللّـه عليه السلام أن أسأله عـن هـذه المسألة، قـال: فلمّاقدمنا عليه أخبرته أنا بذلك، فقال أبوعبداللّه عليه السلام: أتشارط؟!

فقلت[۴]: و اللّه ماأدرى تشارط أم لا!

فقال: قل لها: لا تشارط و تقبل ما اعطيت[۵]. الخبر.

و المستفاد من مجموع الأخبار أنّ النّهى ناظر الى اتّخاذ العمل قنطرةً لتحصيل المال و اتّخاذه صنعةً كسائر الصناعات الّتى هى طريق للتكسّب. و ما دلّ على جواز الكسب ناظر الى ما لا يكون فيه جهة القرب و الثواب كالمتداول بين عموم الناس، فإنّ هـذه النائحة يجوز لها التكسّب فإنّ العمل منها صنعة إذاكانت صادقةً فى قوله، و أمّا الكذب فلا، كما هو المصرّح به فيما تقدّم.

فظهر ممّا بيّناه و ما تقدّم من الأخبار أنّ المحرّم هو اتّخاذ القراءة صنعةً و حرفةً، بل له الأخذ بكلّ ما يعطى. و الإعطاء من المعطى فى غاية المطلوبيّة، سيّما إذاكانت فيها جهة

۱. *تهذيب الأحكام*، ۳۷۶/۶/ر(۱۰۹۷)۲۱۸؛ *وسائل الشيعه*، ۱۵۶/۱۷/ر(۲۲۲۳۱)۶.
۲. النسخة: ـ النائحة. ۳. فى النسخة: فاحبّ.
۴. فى الكافى: قلت.
۵. *الكافى*، ۱۱۷/۵/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۶/۱۷/ر(۲۲۱۵۸)۳، و مثله فى الاستبصار، ۶۱/۳/ر(۲۰۰)۳ و تهذيب الأحكام، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۷)۱۴۷.

مزيّة كمرثية الحسين و غيره من الائمّة المعصومين ـ سلام اللّه عليهم أجمعين ـ فإنّها من شعار الاسلام، بل بها قوام الدين و حفظ الشرع المبين، و صرف المال إلى تلك الجهة من أعظم العبادات و الطّاعات حيث إنّ فيها حفظ الدين و اظهار ظلم الظالمين من أعداء آل محمّد عليهم السلام، بل حفظ الدولة الاسلاميّة بجميع جهاتها متوقّف على هذا الأمر. و لذا أمر عليه السلام بتوقيف المال لأن ينصرف فى هذه الجهة فيما رواه يونس ابن يعقوب عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: قال لى أبى: يا جعفر اوقف لى من مالى كذا و كذا النوادب تندبنى[1] عشرة سنين بمنى أيّام منى[2]. الخبر.

و بعد التأمّل يتبيّن أنّ فيه اشارة الى ما بيّنّا، و لا بأس بالاشارة الى ما يستفاد من التفصيل، فنقول: إنّ الوقف من حيث هو[3] ممّا فيه القرب و الثواب و هو من وجوه البرّ و الاحسان، و يصرف فى المصالح الراجعة الى اللّه. و الندبة من حيث هى ليست من تلك الوجوه إلّا أن تكون على الحقّ.

و قد يقال: إنّ ما يحصل من الندبة إنّما هو للنّادب، و وقف المال لأن يندب على الواقف غير وجيه، مع أنّ الوقف على النّفس غير جائز بالضرورة.

و يندفع هذا بأنّ رجوع العمل الى العامل ممّا لا ريب [فيه]، ولكن كونه من هذا القبيل ممنوع. فإنّه فى الجهة و ارجاعه على من يندب على الشخص تعيين للمصرف و هذا ممّا لا يضرّ بأصل الوقف، و هذا ليس بشىء من الوقف على النفس [و] إنّما الكلام فى وجه التقييد من أن يكون الموقوف عليه ممّن يندب عليه عليه السلام، مع أنّ العامل ممّا يرجع الى عامله لا ربط له بالغير، فإنّ الندبة يرجع الى النادب كما أنّ الحاصل من الوقف راجع

١. فى النسخة: تندمنى.
٢. *الكافى*، ١١٧/٥/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ١٢٥/١٧/ر(٢٢١٥٦)١.
٣. فى النسخة: هى.

الى الواقف لا غير. و مجرّد اشتماله على المصلحة الشخصيّة لا يوجب الاقدام على ذلك، مع أنّه من أفعاله الاختياريّة و المصلحة الحاصلة منه راجعة الى النادب، فهذا ليس وجهاً للتقييد بل ليس من وظيفتهعليه‌السلام، مع أنّه غير جامع مع الاهتمام المستفاد حيث إنّ الظّاهر منه أنّ الدّاعى للوقف هو الندبة فقط.

و يندفع هذا الاشكال بأنّ تلك المصلحة ليست ممّا يرجع الى شخص النادب كرجوع الوقف الى شخص الواقف بل إنّما هى ممّا تعود الى عامّة الناس من المسلمين حيث إنّ الندبة عليهم ممّا يتوقّف عليها قوام الدّين، و أنّها من شعار الاسلام الموجب لتوجّه الناس و اقبالهم اليهمعليهم‌السلام فيظهر لهم الحقّ المبين و ماورد عليهم من أعداء الدّين.

و قولهعليه‌السلام: «و يكون بمنى أيّام منى» ناظر الى هذا المعنى من أن تكون الندبة من النادبين بذكر المصائب الواردة عليهم فى محضر من القوم و مشهد من الناس لئلّا يخفى عليهم كفر الكافرين و ما صنعه هؤلاء المشركين، و لينكشف لهم على أنّ فضلهم من ربّ العالمين فيأخذون بالحقّ و يعرضون عن الباطل، أليست الندبة من النادبين و القراءة من القارئين[1] عبادة عظيمة بل أعظمها؟! و لذا قيّد بأن يكون الوقف لمن يندبه بالمعنى فى أيّام منى، فكاد أن يجب على المسلمين ممّن يقدر الإقدام فى اقامة الندبة لهم.

[حكم استماع الغناء]

بقى الكلام فى التنبيه على أنّ الحكم فى استماع الغناء[2] كالحكم فى التغنّى الجواز و الحرمة، [و] كلّ منهما يدور مدار تحقّق العنوان. و المناط هو الخبر المتقدّم ذكره من أنّ الإصغاء إمّا أن تكون[3] الى الباطل فيحرم، و إمّا أن تكون[4] الى كلام حقّ، و مجرّد

---

۱. فى النسخة: القراءبين.
۲. فى النسخة: الغنى.
۳. فى النسخة: أن يكون.
۴. فى النسخة: أن يكون.

الإصغاء الى الصوت الخالى أو المشتمل[١] على التحسين ممّا لا دليل على حرمته إلّا أن تكون مشتملةً على كلام باطل أو تكون الترجيع منها على ما هو المتعارف بين أهل الفسوق و الفجور الّذى قد تمحّضت فى اللّهو و الالتذاذ الوهميّة كما يلتذّ به أهل الملاهى و الملاعب. و قد وردت الآيات و بلغت الأخبار فى النهى عن ذلك إلى حدّ التواتر. قال عزّ من قائل فى المقام الذمّ على من شغل[٢] قواه بجميع مراتبها عن ذكر اللّه: «لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعين لا يبصرون بها و لهم اٰذان لا يسمعون بها[٣].»[۴]

و قال فى مدح من اشتغل عن غير ذكر اللّه: «و الّذين عن اللّغو معرضون» و قال: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً».

و كلّ من القوى الظاهرية [يسلك] طريق الكمال، و الانسان من حيث هو مجبول بالطبع لحبّ الكمال المطلق ـ إمّا المعارف الحقّة أو الباطلة ـ له أن يكتسبه بأىّ طريق شاء. و القوّة السامعة من أعظم الطرق الى هذا المعنى و الموضوع للحكم التكليفى إنّما هو الإصغاء و هو عبارة عن جعل النفس فى هذا الطريق بمعرض من القبول، و لمّا كان اشتغال النفس بغير ذكر اللّه ممنوعاً فصار أعمال هذه القوّة فيما يناسب العالَم المادون من الاصغاء الى اللّهو و اللّغو ممنوعاً، و من هذا الباب أيضاً حرمة استماع الغيبة.

و من الأخبار الواردة: ما رواه الحسن قال: كنت أُطيل القعود فى المخرج لأسمع غناء بعض الجيران قال: فدخلت على أبىعبداللّه عليه السلام فقال لى[۵]: يا حسن «إنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسؤلاً[۶]» السّمع و ما وعى، و البصر و ما راىٰ، و

١. فى النسخة: لمشتمل. ٢. فى النسخة: اشتغل.
٣. فى النسخة: لهم اعين لا يبصرون بها و لهم اذان لا يسمعون بها و لهم قلوب لا يفقهون بها.
۴. الأعراف / ١٧٩. ۵. النسخة: ـ لى.
۶. الإسراء / ٣۶.

الفؤاد و ما عقد علیه[۱].

و ما رواه حمّاد باسناده عن جعفربن محمّد، عن آبائه فی وصیّة النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلیّ علیه‌السلام قال: یا علی ثلاثة یقسّین القلب: استماع اللّهو، و طلب الصید، و اتیان باب السّلطان[۲].

و عن أبی أیّوب الخزّاز[۳] قال: نزلنا المدینة[۴] فأتینا أباعبداللّه علیه‌السلام فقال لنا: أین نزلتم؟ فقلنا: علی فلان صاحب القیان.

فقال: کونوا کراماً. فو اللّه ما علمنا ماأراد به، و ظنّنا أنّه یقول: تفضّلوا علیه، فعدنا إلیه فقلنا: إنّا[۵] لا ندری ماأردت بقولك: کونوا کراماً؟!

فقال: أما سمعتم اللّه عزّوجلّ یقول: «و[۶] إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً[۷]»؟![۸]

و بالجملة کلّ ما یلتذّ به النّفوس بکلّ ما یدرك به من القوی ممّا یناسب العالم المادون الّذی یوجب الاشتغال عن طرق الصواب و السّلوك الی طرق الضّلال فهو حرام فی دین اللّه تعالی، یجب الاعراض عنه ـ و قد عرفت أنّ الأخذ بالطریق الصواب قنطرة للوصول الی المشتهیات و اللّذائذ الوهمیّة ـ و اتّخاذه[۹] صنعةً و حرفةً لجمع المال أشدّ حرمةً. و کیف کان و من هذا الباب اللّعب بالآلات الملهیة فإنّها ممّا توجب[۱۰] البعد عن اللّه و القرب الی غیره فإنّها من عمل الشیطان.

و قد تواترت أخبار الباب فی حرمة الجمیع:

منها ما رواه عبداللّه‌بن عبّاس، عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث قال: إنّ من أشراط[۱۱]

---

۱. *تفسیر العیّاشی*، ۲۹۲/۲/ر۷۴.

۲. *من لا یحضره الفقیه*، ۳۶۶/۴؛ *الخصال*، ۱۲۶/ر۱۲۲؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۴/۱۷/ر(۲۲۶۳۳)۸.

۳. فی النسخة: الخزان.

۴. فی النسخة: بالمدینة.

۵. النسخة: ـ إنّا.

۶. النسخة: ـ و.

۷. الفرقان / ۷۲.

۸. *الکافی*، ۴۳۲/۶/ر۹؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۶/۱۱۷/ر(۲۲۶۴۲)۲.

۹. فی النسخة: اتخاذ.

۱۰. فی النسخة: یوجب.

۱۱. فی النسخة: اشتراط.

السّاعة إضاعة الصّلوات و اتّباع الشهوات و الميل الى الأهواء ـ الى أن قال: ـ فعندها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغير اللّه و يتّخذونه مزامير، و يكون أقوام يتفقّهون لغيراللّه و تكثر[۱] أولاد الزّنا، و يتغنّون بالقرآن ـ الى أن قال: ـ و يستحسنون الكوبة و المعازف و ينكرون الأمر بالمعروف و النّهى عن المنكر ـ الى أن قال: ـ فاولئك يدعون فى ملكوت السّموات الأرجاس و[۲] الأنجاس[۳].

منها ما رواه سماعة قال: قال أبوعبداللّه عليه السلام: لمّا مات آدم و[۴] شمت به ابـليس و قابيل فاجتمعا فى الأرض فجعل ابليس و قابيل المعازف و الملاهى شماتةً بآدم، فكلّ ما كان فى الأرض من هذا الضرب الّذى يتلذّذ به الناس فإنّما هو من ذلك[۵].

و عن السرائر نقلاً عن كتاب جامع البزنطى، عن أبى‌بصير، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: بيع الشطرنج حرام، و أكل ثمنه سحت، و اتّخاذها كفر، و اللّعب بها شرك، و السّلام على اللّاهى بها معصية و كبيرة موبقة، و الخائض فيها يده كالخائض يده فى لحم الخنزير، لا صلاة له حتّى يغسل يده كما يغسلها من مسّ لحم الخنزير، و الناظر اليها كالناظر فى فرج امّه، و اللّاهى بها و الناظر إليها فى حال ما يلهى بها، و السّلام على اللّاهى بها فى حالته تلك فى الاثم سواء، و من جلس على اللّعب بها فقد تبوّء مقعده من النار، و كان عيشه ذلك حسرةً عليه يوم القيامة. و إيّاك و مجالسة اللّاهى و المغرور بـلعبها، فـإنّها مـن المجالس الّتى باء أهلها بسخط من اللّه، يتوقّعون فى كلّ ساعة فيعمّك معهم[۶]. الخبر.

و من هذا القبيل كلّ ما يلهى به و يتلعّب من النرد و الكوبة و المعزفة[۷] و الطنبور، و

---

۱. فى النسخة: تكرمون.
۲. النسخة: ـ و.
۳. *تفسير القمى*، ۲/۳۰۷-۳۰۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۰/۱۷،ر(۲۲۶۲۰)۲۷.
۴. النسخة: ـ و.
۵. *الكافى*، ۴۳۱/۶،ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۳/۱۷،ر(۲۲۶۳۰)۵.
۶. *السرائر*، ص ۵۷۷؛ *وسائل الشيعه*، ۳۲۳/۱۷،ر(۲۲۶۶۴)۴.
۷. فى النسخة: الزعاف.

بالجملة كلّ ما قومر عليه فهو المسير، و من هذا الباب أيضاً اللّعب بالخواتيم، بل البيض أيضاً، و كلّ قمار و غيرها من الآلات الملهية الّتى تضرب بها أهل الكبائر من الطبل و الطنبور و الأوتار و العود من القصب و المزمار كلّ ذلك رجس من عمل الشيطان، يجب الاجتناب عنها كما هو المصرّح فى جملة من الآيات و طائفة من الأخبار. و ما ذكرناه صريحة فى جميع ما بيّنّاه.

رسالة فى حرمة الغناء

نورالدّين محمّدحسين‌بن آقا (آغا) باقر البروجردى

ترجمة المؤلّف

نورالدّين البروجردی

هو ابن العلّامة الشیخ محمّد حسین‌بن آغاباقر البروجردی، نزیل طهران؛ عالم فاضل کامل جلیل. اشتغل فی بروجرد علی علمائها، و فی اصفهان علی العلّامة آغانجفی. و فی طهران علی السیّد العلّامة آغا ریحان اللّه البروجردی. و اشتغل أوّلاً بتعلیم المسائل و تدریسها لجمع من الکسبة المتدیّنین. ثمّ ترقّی أمره بطهران فی الدورة الحادثه و صار من أعضاء العدلیّة مدّةً قلیلةً. ثم استعفی و صار جلیس بیته الی توفّی حدود سنة ۱۳۳۶ هـ[۱].

---

۱. *نقباء البشر*، ۶/ر۷۵۲؛ *الذریعه*، ۲۳/۱۷۹/ر۸۵۵۵.

معرفی نسخه

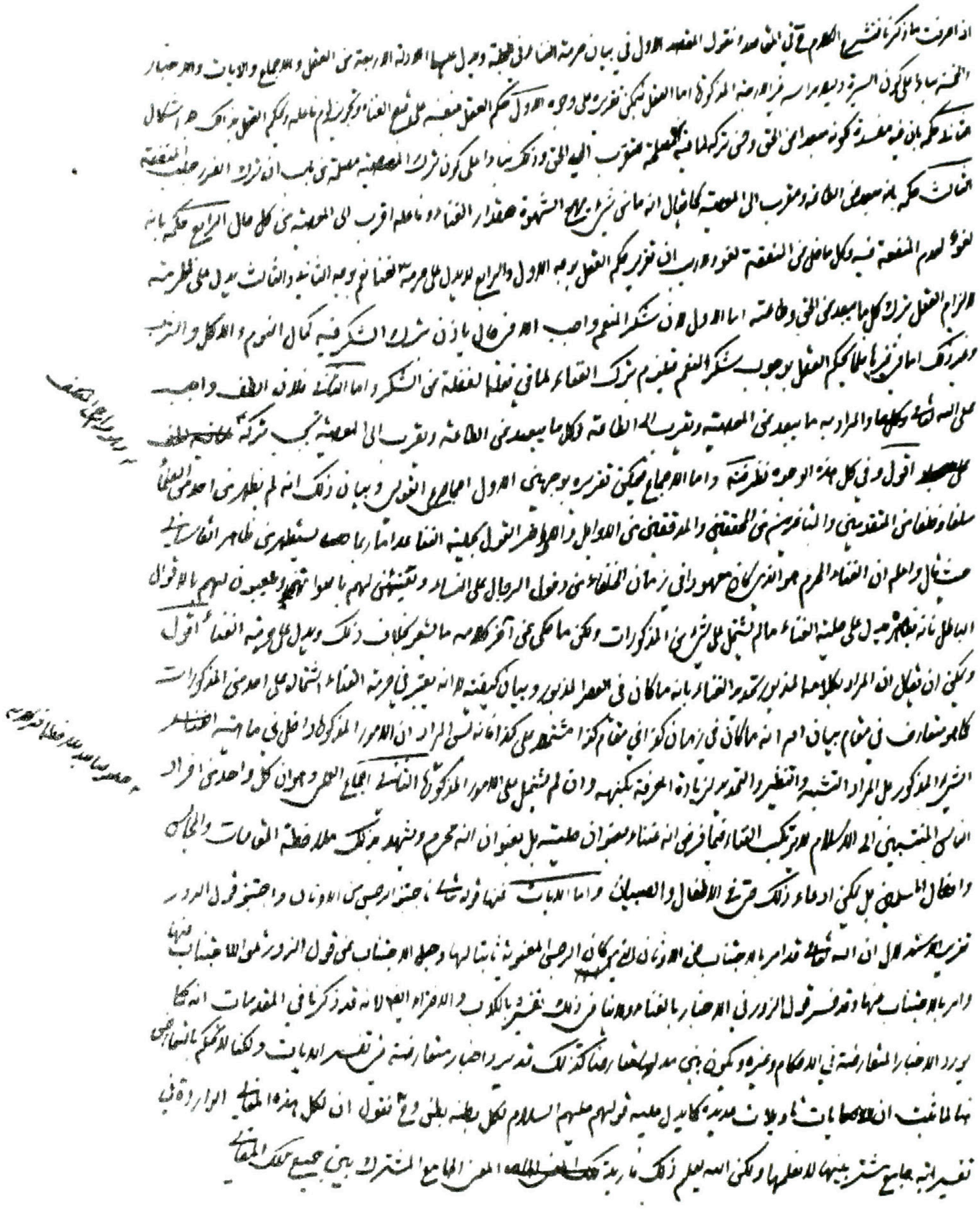
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۱۰۸/۱۷/ر۸۳۲۶ (مجموعه)

نستعلیق سدهٔ ۱۴، از آن نورالدّین محمّدحسین [بن آقا باقر بروجردی] با مهر او، ۲۶برگ ۱۷ × ۱۲/۵س، ۱۱ × ۱۵، کاغذ فرنگی، جلد تیماج سبز ضربی مقوایی ربعی.

۳ـ رسالة فی حرمة الغنا: گویا از همو [نورالدّین محمّدحسین‌بن آقاباقر بروجردی].

*** تذکر**

این رساله ناتمام است و مشخص نیست چرا مؤلّف آن را به پایان نبرده است. و چون شیوهٔ استدلال او در این رساله تفاوت‌هایی با دیگر رساله‌ها دارد بنابراین طرح آن را در این مجموعه مناسب دیدیم.



تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ربّ يسّر و لا تعسّر

[المقصد الأوّل فى أدلّة حرمة الغناء]

إذا عرفت ما ذكرنا فنشرح الكلام حينئذ فى المقاصد و نقول: المقصد الأوّل فى بيان حرمة الغناء فى الجملة: و يدلّ عليها الأدلّة الأربعة من العقل و الاجماع و الآيات و الأخبار، و الخمسة بناءً على كون السيرة دليلاً برأسه غير الأربعة المذكورة.

[الف ـ العقل]

أمّا العقل فيمكن تقريره على وجوه:

الأوّل: حكم العقل بنفسه على قبح الغناء و تجويز لوم فاعله و يحكم العقل بذلك بلااشكال!

الثّانى: حكمه بأنّ فيه مفسدة لكونه مبعّداً عن الحقّ و حسن تركه لما فيه من المصلحة للتقرّب الى الحقّ وذلك بناء على كون ترك المعصية مصلحةً من باب أنّ ترك الضرر جلب المنفعة!

الثّالث: حكمه بأنّه مبعّد عن الطاعة و مقرّب الى المعصية كما يقال: إنّه ما من شيء

یهیّج[1] الشهوة بمقدار الغناء، و فاعله أقرب الی المعصیة من کلّ حال!

الرّابع: حکمه بأنّه لغو لعدم المنفعة فیه و کلّ ما خلّی عن المنفعة لغو.

و لا ریب أنّ تقریر حکم العقل بوجه الأوّل و الرّابع لا یدلّ علی حرمة الغناء، نعم بوجه الثّانی و الثّالث یدلّ علی الحرمة، لإلزام العقل بترک کلّ ما یبعد عن الحقّ و طاعته. أمّا الأوّل: لأنّ شکر المنعم واجب إلّا فی حال یأذن بترک الشکر فیه کحال النوم و الأکل و الشرب و غیر ذلک، أمّا فی غیرها فلما یحکم العقل بوجوب شکر المنعم فیلزم بترک الغناء لما فی فعله الغفلة عن الشکر.

و أمّا الثانی: فلأنّ اللّطف[2] واجب علی اللّه تعالی و المراد به ما یبعّد عن المعصیة و یقرّب الی الطاعة، فکلّ ما یبعّد عن الطاعة و یقرّب الی المعصیة یجب ترکه و هو حرام علی المکلّف.

أقول: و فی کلّ هذه الوجوه نظر فتأمّل.

[ب ـ الاجماع]

و أمّا الاجماع فیمکن تقریره بوجهین:

الأوّل: اجماع القولی، و بیان ذلک أنّه لم یظهر من أحد من العلماء سلفاً و خلفاً من المتقدّمین و المتأخّرین من المحقّقین و المدقّقین من الأوائل و الأواخر بحلیة الغناء عدا ما ربّما یستظهر من ظاهر القاسانی حیث قال: و اعلم أنّ الغناء المحرّم هو الّذی کان معهوداً فی زمان الخلفاء من دخول الرجال علی النساء، و تغنّیهنّ لهم بأصواتهم، و یلعبون لهم بالأقوال الباطل. فإنّه بظاهره یدلّ علی حلّیة الغناء ما لم یشتمل علی شیء

---

۱. فی النسخة: یهج.

۲. فی النسخة: الطف.

من المذكورات و لكن ما حكى عن آخر كلامه ما يشعر بخلاف ذلك و يدلّ على حرمة الغناء.

أقول: و يمكن أن يقال: إنّ المراد بكلامه المزبور[1] تحديد الغناء بأنّه ما كان فى العصر المزبور و بيان كيفيّته لا أنّه يعتبر فى حرمة الغناء اشتماله على أحد من المذكورات كما هو متعارف فى مقام بيان، أم أنّه ما كان فى زمان كذا فى مقام كذا مشتملاً على كذا، فإنّه ليس المراد أنّ الامور المذكورة داخل فى ماهيّة الشىء المذكور بل المراد التشبيه و التنظير و التحديد لزيادة المعرفة بكنهه و إن لم يشتمل على الامور المذكورة خصوصاً بعد ملاحظة آخر كلامه.

الثّانى: الاجماع العملى و هو أنّ كلّ واحد من أفراد الناس المنتسبين الى الاسلام لا يرتكب الغناء فيما فرض أنّه غناء بعنوان حلّية، بل بعنوان أنّه محرّم، و يشهد بذلك ملاحظة المقامات و المجالس و أفعال المسلمين بل يمكن ادّعاء ذلك حتى فى الأطفال و الصبيان!

[ج ـ الآيات]

و أمّا الآيات:

١ـ فمنها قوله تعالى: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور[2].»

تقرير الاستدلال: إنّ اللّه تعالى قد أمر بالاجتناب عن الأوثان التى كان الرجس المعنويّة ثابتاً لها و جعل الاجتناب عن قول الزّور تلواً للاجتناب عنها و أمر بالاجتناب عنها. و قد فسّر قول الزّور فى الأخبار بالغناء، و لا ينافى ذلك تفسيره بالكذب و الافتراء

---

١. فى النسخة: المذبور (و فى كلّ الموارد حرّره هكذا).
٢. الحج / ٣٠.

أیضاً، لأنّه قد ذکرنا فی المقدّمات أنّه کما یورد الأخبار المتعارضة فی الأحکام و غیره و یکون بین مدلولها[۱] تعارضاً. کذلك قد یرد أخبار متعارضة فی تفسیر الآیات، و لکنّا لانحکم بالتعارض هنا لما ثبت أنّ للآیات تأویلات عدیدة کما یدلّ علیه قولهم علیهم‌السلام لکلّ بطنه بطن و حینئذ نقول: إنّ لکلّ هذه المعانی الواردة فی تفسیراته جامع مشترك[۲] بینها لا نعلمها و لکن اللّه یعلم ذلك، فارید المعنی الجامع المشترك بین جمیع تلك المعانی، و إنّما قلنا بوجود الجامع المشترك حظراً من استعمال اللّفظ الواحد فی أکثر من معنیً واحد و هو غیر جائز، فحینئذ نقول: إنّ للقول[۳] الزّور معنی جامع مشترك بین جمیع تلك التفاسیر، فلا ینافی کلّ واحد منها الآخر و یؤخذ بکلّ واحد فی مقامه.

و ربّما یرد الاشکال فی أمرین:

الأوّل: إنّ الزّور فی اللّغة مطلق الاعوجاج و منه قول الباطل و اللّغو و الکذب و الافتراء و البهتان و غیر ذلك ممّا یسمّی عوجاً فالأخذ بظاهر الآیة و الأخذ بجمیع تفاسیره ینافی ما حقّق و برهن فی محلّه من حلّیة بعض الأقوال و لو کان لغواً، حیث إنّ الآیة بظاهرها تدلّ علی حرمة ما یکون عوجاً و بحسب ما ورد فیه من الأخبار تدلّ علی حرمة الغناء. و فسّر بالکذب أیضاً و المفروض من الکلام الأخذ بجمیع ذلك فبمقتضی ظاهرها تدلّ علی حرمة جمیع ما یکون عوجاً و منه قول اللّغو و المزاج لعدّها بحسب اللّغة عوجاً فیکون حراماً، مع أنّ المفروض خلافه.

الثّانی: إنّ الآیة تدلّ علی حرمة قول الزّور فمقتضی الاضافة یکون المحرّم هو قول الغنائی لا نفس الغناء. فإنّ الغناء من مقولة الکیفیّات للأقوال لا نفس الأقوال و قضیّة ذلك حرمة الأشعار المغنّیة و العدّ للغناء و إن لم یشتمل علی کیفیّة الغناء.

---

۱. فی النسخة: مدلها.
۲. فی النسخة: مشتر.
۳. فی النسخة: القور.

و ربّما اجيب عن الأوّل: بلزوم التخصيص و لا خير فيه. أقول: إنّه يلزم التخصيص بالأكثر.

و عن الثّانى: بأنّه لم يفسّر فى الأخبار الزّور بالغناء حتى يلزم المحظور بل مجموع الكلام و هو قول الزّور فسّر بالغناء و بناءً عليه لا يلزم محظور فإنّه ليس حينئذ من باب اضافة القول الى الزّور اضافته الى الغناء.

۲ـ و منها قوله[۱] تعالى: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۲].»

و قد فسّر لهو الحديث بالغناء إلّا أنّه ربّما يقال بأنّ اشتراء لهو الحديث يحرم فيما كان الدّاعى صدّ سبيل اللّه و ضلالة[۳] النّاس بمقتضى التعليل المذكور فى الآية. و فيه أنّ التعليل المذكور ليس تعليلاً للفعل، بل المراد أنّ الفعل لمّا كان فيه الضلالة عن سبيل اللّه فأتى الناس به و لو لم يكن الداعى فى الاتيان ذلك.

و ربّما اورد بعضهم بأنّ الشراء لا يلائم الغناء فإنّ الاجرة فيه لو كان هو من باب الاجارة للاشراء و فيه أنّ شراء لهو الحديث كناية عن الاجرة عليه.

۳ـ و منها قوله تعالى: «قد أفلح المؤمنون * الّذين هم فى صلاتهم[۴] خاشعون * و الّذين هم عن اللّغو معرضون[۵].»

و قد فسّر اللغو بالغناء و لكن الآية فى بيان منع المؤمنين و أوصافهم فلا يدلّ على حرمة اللّغو، مع أنّه كثير من صفات يحظر المؤمن منهو لا يرتكبه مع أنّه ليس بحرام.

۴ـ و منها قوله تعالى فى سورة الفرقان: «و عباد الرّحمن الّذين يمشون على الأرض

---

۱. فى النسخة: قول.
۲. لقمان / ۶.
۳. فى النسخة: صلالة.
۴. فى النسخة: صلواتهم.
۵. المؤمنون / ۳-۱.

هوناً و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا[۱] سلاماً * الى قوله ـ و الّذين لا يشهدون الزّور و إذا مرّوا[۲] باللّغو مرّوا كراماً[۳].»

و قد فسّر الزّور بالغناء فى الأخبار، و عن أبى جعفر ـ سلام‌اللّه عليه: اللّغو المعاصى[۴] و ربّما يظهر من رواية سماعة أنّه الغناء، حيث استشهد عليه السلام أى الرضا ـ سلام اللّه عليه ـ لحرمة الغناء بذلك حيث قال بعد قوله: لأهل الحجاز فيه رأى و هو فى حيّز البطلان و اللّهو، أما سمعت اللّه عزّوجلّ يقول: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً[۵].» و يظهر من عبائر بعض الفضلاء تفسير الآية بالغناء أيضاً إلّا أنّه لم يحضر فى الآن من الأخبار شىء. و دلالة الآية على حرمة الغناء ظاهرة لتحرّز المؤمنين عنه كما وصفهم اللّه بذلك.

[دلالة الآية على الحرمة تامّ]

و استشكل بأنّ الآية فى مقام مدح المؤمنين من حيث احترازهم فى الامور المذكورة، لا فى بيان حرمة تلك الامور، و يشهد بذلك اشتمال الآية على المستحبّات أيضاً كالدّعاء و غيره، و إن اشتمل على جملة من المحرمات، إلّا أنّه بعد ما ورد من استشهاد الرضا ـ سلام اللّه عليه ـ لحرمة الغناء، فلا مجال للتأمّل فى دلالته على الحرمة بمعنى أنّه و لو قلنا بأنّ صدر الآية و ذيلها مشتملة على جمل مستحبّة و على جملة من المحرّمات، و هذا الجملة غير متعيّن المراد لاحتماله أن يكون ممّا يجب تركه و أن يكون

---

۱. فى النسخة: قالو.
۲. فى النسخة: مرو.
۳. الفرقان / ۷۲-۶۳.
۴. لم أظفر على مصدر هذا القول، بل نقل عن الحسن فى بعض كتب العامة.
۵. *عيون أخبار الرضا*، ۱۳۵/۱/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۸/۱۷/ر(۲۲۶۱۲)۱۹ (اختلف عباراته بما فى العيون).

من باب أنّه صفة الكمال للمؤمنين، إلاّ أنّه بعد ملاحظة الرواية فيرتفع الاجمال، و يظهر أنّ المراد به ممّا يجب تركه و ليس ذلك من باب الاستشهاد بالرواية حتى يكون خارجاً عن مقتضى المقام، بل المراد أنّ الرواية قرينة على ارادة الوجوب من الآية و أنّه ممّا يجب تركه فافهم.

و بذلك تظهر أنّ دلالة آية المؤمنين تامّ فى المطلوب حيث إنّه فسّر اللّغو بالغناء و يكون ذلك قرينة بأنّه ممّا يجب تركه، مع أنّ ضمير الفصل يفيد الحصر فيدلّ بمدلوله على أنّ المفلح من المؤمنين ما كان على هذا المنوال، فمن لم يتّصف بذلك لا يكون مفلحاً فيجب تركه، إلاّ أن يقال إنّ الجمل المتأخّرة ليست لبيان المفلح من المؤمنين بل لبيان معرفة المؤمنين و أنّهم هم. و المفروض أنّ المؤمن لا ينحصر بما ذكر، بل يجوز أن يكون المؤمن فاسقاً لما ثبت فى محلّه، فالآية لبيان الكاملين من المؤمنين و أنّهم من أهل النجاة فلا يفيد حصر المؤمن فيه، و لا حصر الناجى منهم فيهم إلاّ أنّ الآية «الّذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون[1]» تدلّ على حصر النّاجى فيهم بقرينة تقدّم ما حقّه التأخير و هو الجارّ و المجرور.

نعم يمكن أن يقال: إنّ اللّغو فى الآية لم يفسّر بالغناء و إن فسّر به من غيرها، و المراد به مطلق الباطل. إن ثبت أنّ الغناء من الباطل يكون مصداقاً للآية و إلاّ فلا، و هو أوّل الكلام إلاّ أن يقال: إنّ ما ورد فى تفسير اللّغو بالغناء على نحو الاطلاق كافٍ فى اثبات المدّعى. و كيف كان الأظهر دلالة الآية على التحريم بقرينة استشهاد الرضا ـ سلام اللّه عليه ـ لحرمة الغناء بالآية الثّانية و تفسير اللّغو فى غير المقام بالغناء، فيحرز أنّه الغناء بالخبر المزبور و سائرالأخبار فى غير المقام و الحرمة من الاستشهاد المزبور و سوق

۱. المؤمنون / ۱۱.

الآية، مع أنّه يمكن أن يقال: إنّه فرق واضح بين ما بيّن الامام عليه السلام المراد من الآية و ما بيّن ـ سلام اللّه عليه ـ معنى اللّفظ من حيث اختصاص الأوّل بمورد التفسير دون الثّانی فتأمّل.

٥ـ و منها قوله تعالى: «و ما خلقنا السّموات و الأرض و ما بينهما لا عبين * لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن كنّا نحن الفاعلين * بل نقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فإذاً هو زاهق و لكم الويل ممّا تصفون[١].»

و تقريب الاستدلال أنّ الآية تدلّ على حرمة اللّغو و اللّهو و منه الغناء لقرينة ما استشهد على الآية أبوعبداللّه عليه السلام كما فی رواية عبدالأعلی، و إلّا تكون[٢] الغناء لهواً أوّل الكلام، مع عدم حرمة مطلق اللّهو إلّا أنّ الثّانی يرد على الفرض أيضاً، إلّا أن نلتزم بالتخصيص إن لم يكن التخصيص بالأكثر، أو يحمل على نحو خاص يكون الغناء متيقّناً[٣] منه و إن طرئ الاجمال بالنسبة الى الباقی، فافهم و اغتنم.

[الاستدلال على الحرمة بوجه آخر]

و يدلّ على حرمة الغناء أيضاً الآيات الواردة فی النهی عمّا يصدّ عن ذكر اللّه سبحانه و عدم التوجّه اليه تعالى، و يمكن الاستشهاد لذلك برواية أعمش الواردة فی تعداد الكبائر و الملاهی التی تصدّ عن ذكر اللّه كالغناء و ضرب من الأوتار، فإنّها تدلّ على أنّ الغناء ما يصدّعن ذكر اللّه فيكون مورداً للآيات الناهيه عمّا يصدّعن ذكر اللّه، ثم ينبغی اشباع الكلام فی مقدار دلالة تلك الآيات على حرمة الغناء و نقول: إنّ الكلام فی حرمة الغناء يقع على وجوه: الترقيق فی الصوت و التحسين و الترجيع و الاطراب و الباطل و

---

١. الأنبياء / ١٨-١٦.
٢. فی النسخة: لا نكون.
٣. لا يكاد يقرأ هذا اللفظ.

المقصد الى المحرّم بمعنى أنّ التكلّم فى حرمة الغناء يصلح أن يكون من حيث أحد من الوجوه المذكورة. و لكن لا اشكال فى عدم حرمة الصوت المشتمل على الثّلاثة الأوّل و هى الترقيق و التحسين و الترجيع، و عدم دلالة الآيات السابقة على حرمة المشتمل عليها و حدانيّاً[۱] أو ثنائيّاً أو ثلاثيّاً أى سواء اشتمل على واحد من الثّلاثة، أو الإثنين منها، أو الثّلاثة.

و أمّا الصوت المشتمل على الطّرب فهو أيضاً خارج عن مورد الآيات المزبوره حيث إنّ مورد الآيات بحسب ما ورد فى تفسير تلك الآيات إنّما هو اللّهو[۲] و الباطل و ما يكون منها مطلقة. و يدلّ على حرمة الغناء من غير دلالة على اللّهو و غيره فهو ناظر باللّهو و الباطل بملاحظة سائر الآيات المفسّرة بالغناء المستشهد بها فى كلام الامام عليه السلام من حيث كونه سهواً و باطلاً، فالصوت المطرب[۳] على ذلك ما لم يكن لهواً و باطلاً لايدلّ الآيات على حرمتها. و أمّا اللّهو و الباطل و ما يقصد به المحرّم فيكون مورداً لتلك الآيات، فها هنا مسائل ثمان:

الأوّل: الصوت المشتمل على الترقيق

الثّانى: الصوت مع التحسين، سواء كان مع الترقيق أو لا.

الثّالث: الصوت مع الترجيع، سواء كان مع الترجيع[۴] و الترقيق أو أحدهما أو لا.

و لا اشكال فى خروج هذه الثّلاثة عن مورد الآيات كما يظهر ذلك بملاحظة ما ورد فى الاستشهاد بها من حيث اللّهويّة[۵] و غيرها من الأخبار.

الرّابع: الاطراب فى الصوت و ربّما اختار شيخنا الاستاد عدم دلالة الآيات على

---

۱. فى النسخة: واحدانيا.
۲. فى النسخة: الهو.
۳. فى النسخة: المطر.
۴. الظاهر أن يكون صحيحه هو التحسين، لا الترجيع.
۵. فى النسخة: حث الهوته.

تحريمه نظراً الى أنّ موارد تمسّك الامامعليه السلام بتلك الآيات و أنّ السؤال عن الغناء إلّا أنّ استشهادهعليه السلام من حيث دلالتها على حرمة اللّهو، و اللّهو غير الطرب.

أقول: اللّهو بمعنى الغفلة و الشغل بغير اللّه «لاهيةً قلوبهم»[۱] أى ساهيةً غافلةً مشغولةً بالباطل. لهو الحديث ما يلهى عن ذكر اللّه تعالى «ألهيكم التّكاثر»[۲] أى أشغلكم التفاخر و التباهى فى كثرة المال عن الآخرة. «لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر اللّه[۳].» أى لا تشغلهم.

و المدار فى اللّهو و المرجع فيه الى العرف و الحاكم بتحقّقه هو الوجدان حيث يجد الصوت المذكور مناسباً لبعض آلات اللّهو و الرقص و لحضور ما تستلذّ قوى[۴] الشهويّة، و لا ريب فى أنّ الصوت المطرب داخل فى اللّهو أيضاً حيث إنّ الطرب على ما حكى عن الصحاح، «خفّة تصيب[۵] الانسان لشدّة حزن أو سرور»[۶] على ما اختارها بعض فضلاء العصر، خفّة يعترى النفس لشدّة السرور و جعل الحزن الحاصل فرحاً يظهر بصورة الحزن.

و كيف كان لا اشكال فى صدق اللّهو[۷] على الصوت المطرب و لو لم يكن تكلّماً بالباطل و يؤيّد ذلك ما ورد فى رواية الأعمش الواردة فى تعداد الكبائر و الملاهى التى تصدّ عن ذكر اللّه كالغناء و ضرب الأوتار حيث إنّ الطرب يصدّ عن ذكر اللّه، لأنّ الخفّة المذكورة مستندة الى تهيّج قوى الحيوانيّة المقتضية لأفعال الكبائر، بل يمكن أن يقال: إنّ كلّ لحون أهل الفسق و العصيان لا تفضى الى العصيان الّا إذا اشتمل على نوع من الطرب، و المرجع فى ذلك ملاحظة الموارد و أدنى تأمّل فى أصوات أهل الفسق و

۱. الأنبياء / ۳.
۲. التكاثر / ۱.
۳. النّور / ۳۷.
۴. فى النسخة: قوتى.
۵. فى النسخة: يعترى.
۶. *الصحاح اللغة*، ۱۷۱/۱.
۷. فى النسخة: الهو.

مجالسهم.

نعم فى المقام نكتة لطيفة دقيقة و هى أنّ الانسان قد يتوجّه اليه أنواع البلايا و الأحزان و تكون قلبه مملوّاً من الحزن فكلّما يسمع صوتاً[۱] فيتحزّن و يبكى أو يتوجّه اليه أقسام النعماء فكما يسمع صوتاً[۲] فيفرح، و لكن لا يكون بحسب الواقع حزنه و فرحه مستندةً الى استماع الصوت بل به يلتفت الى المذكورات أو لا يلتفت، بل يخرج من قلبه ما فيه مقارناً لذلك و يكون الصوت محرّكاً له فحينئذ يشكل الحكم بحرمة ذلك من حيث إنّ الصوت لم يكن محزناً و لا مفرّحاً، بل هو حالة عارضة للنفس يحرّكه الصوت و يخرجه و ثمرة ذلك يظهر إمّا بناءً على اشتراط الاطراب الفعلى فى الحرمة فيما يحصل تلك الحالة مستندة الى الامور المزبورة حيث إنّه بناء على عدم حرمته لا يكون سماع الصوت محرّماً، و إمّا بناءً على كفاية الاطراب الشّأنى بمعنى أن يكون الصوت قابلاً للاطراب به فيما تكلّم بالحقّ و حصل هذه الحالة عنده، فإنّه حلال لا حرمة فيه، فالملحوظ من الاطراب ما كان مستندةً الى الصوت لا الامور الخارجيّة هذا.

و يؤيّد ما ذكرنا مفهوم قوله عليه السلام فيما ورد فى بعض الأخبار: «لا بأس لو اشتريتها[۳] فذكرتك الجنّة[۴]» لأنّه لا ريب أنّ الاطراب ليس من باب ذكر الجنّة.

و يؤيّد ذلك أيضاً أنّ حالة الاطراب هو الحالة الحاصلة من ضرب الأوتار كما يلاحظ أنّه ربّما يبكى لضرب الأوتار بكاءً شديداً غالباً، بل ربّما يحصل القشوة بضربها.

فإن قلت: إنّ المفروض بيان كمّيّة دلالة الآيات لا الأخبار.

قلت: إنّ المراد من ذكر الأخبار لما ورد فى تفسير قول الزّور بالغناء و استشهاد

---

۱. فى النسخة: صوت.
۲. فى النسخة: صوت.
۳. فى النسخة: لو اشتريها.
۴. *من لا يحضره الفقيه*، ۶۰/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲.

لحرمته بالآيات من حيث كونه لهواً و الصوت المطرب أيضاً يكون لهواً لما فيه من الاشتغال عن ذكر اللّه، مع أنّه يمكن التمسّك لحرمته بالآيات الواردة فى النهى عمّا يصدّ عن ذكر اللّه تعالى فالآيات من حيث هى تدلّ على حرمته أيضاً.

الخامس: التكلّم بالباطل و اللّهو، و لاريب فى دلالة الآيات على حرمته بل استشهاد الامام عليه السلام بالآيات لحرمة الغناء من حيث كونه لهواً كما أشرنا اليه.

السّادس[١]: القصد الى المحرّم، بمعنى أن يكون مراده التغنّى و هاهنا أقسام يتصوّر فى المسألة:

الأوّل: التكلّم بالباطل و قصد التغنّى؛ و لا اشكال فى حرمته.

الثّانى: التكلّم بالحقّ و قصد الحقّ أيضاً و لا اشكال فى جوازه.

الثّالث: التكلّم بالباطل و قصد الحقّ كما لو تكلّم بالأشعار المناسب لمجلس الرقص لذكر الآخرة و الظاهر دلالة الآيات على حرمته لصدق اللّهو و الباطل عليه، نعم يشكل فى سماع الباطل بقصد الحقّ من حيث صدق اللّغوية و الباطل على الشعر و الكلام، و من حيث قصد التذكّر إلّا أنّ قوله تعالى: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً» يدلّ على وجوب التحرّز عنه، سواء كان لقصد الحقّ أو غيره.

الرّابع: التكلّم بالحقّ و قصد الباطل، و فيه اشكال من حيث قصد التغنّى الّذى هو حرام و مبغوض الشارع و حكم العقل بقبحه مع دلالة ما يدلّ على حرمته ما يقصد به التوصّل الى المحرّم فى باب مقدمّة الحرام، و من حيث عدم صدق اللّهو عليه و عدم شمول الآيات المذكورة له و عدم دليل آخر يدلّ على حرمته، و منع حكم العقل بقبحه مع عدم كونه غناءً محرّماً[٢]، و منع مبغوضيّته شرعاً، و منع وجوه محرّم قصد به التوصّل

---

١. فى النسخة: الخامس.

٢. فى النسخة: محرّم.

اليه، نعم لو قصد به الغناء المحرّم و إن لم يتّفق فى الخارج فيمكن التمسّك بالأخير كما أنّ المفروض فيما قصد به التغنّى على وجه المحرّم، نعم يمكن أن يقال: إنّه إمّا يكون لحن صوته على وجه المحرّم أولا. و على الأوّل لا اشكال فى حرمته. و على الثّانى فيدور الأمر مدار المختار فى مسألة التجرّى، فان قلنا بحرمته فيحرم ذلك أيضاً و إلّا فلا يحرم.

[التنبيهان]

بقى فى المقام أمرين لابدّ من التنبيه عليها.

الأوّل: إنّ الغناء من مقولة الصوت أو الكلام و اختار شيخنا الاستاذ أنّ دلالة الآيات على حرمة الغناء من حيث الأوّل، و هو عندى محلّ تأمّل حيث إنّ الآيات التى تمسّك الامام عليه السلام بها لحرمة الغناء ظاهرة بقرينة موارد الاستشهاد فى حرمة الغناء من جهة الثّانى فتأمّل.

و بناءً على الأوّل نقول: إنّه ربّما يخرج الصوت فى الجملة الكلام الى الغناء كما فى التصانيف و نحوها فإنّه لا يلزم فيها صوت خاص، بل كلّما يحسن فى الجملة صوته يدخل فى الغناء. نعم دخول الكلام الحقّ فى الغناء لابدّ من صوت خاص كالأصوات التى يختصّ بمجالس الرقص و أهل الفسوق فمجرّد تحسين الصوت لا يصير غناءً محرّماً.

أقول: إنّ الصوت اللّهوى له وزن خاص يناسب مجلس الرقص و هو ألحان أهل الفسوق كما ذكرنا سابقاً فى معنى الغناء اللّهوى. و لا يخفى أنّ مطلق مدّ الصوت و تحسينه فى الأشعار الباطل لا يصيرها الغناء، بل لابدّ فى الغناء من اللّحن المزبور سواء كان فى كلام الحقّ أو[1] الباطل، و حينئذ فتفريق شيخنا الاستاذ بين كلام الحقّ و الباطل

---

۱. فى النسخة: و.

بأنّ مجرّد الصوت و تحسينه فی الأوّل لا يصير غناءً، بخلاف الثّانی، فإنّه بمجرّد صوت يصير غناءً ليس بالوجه.

فإنّ المدار فی الغناء على ما يستفاد من الآيات على اللّهوية أی يصدق أنّه صوت لهوی، و لا فرق فی ذلك بين كلام الحقّ و الباطل، فما لم يكن الصوت فی كلام الباطل على نحو ما ذكر لا يكون غناءً و لهواً و كلّما كان الصوت فی كلام الحقّ على نحو المزبور فهو غناء لهوی محرّم. ألاترى أنّ التصانيف الذی يناسب مجالس الرقص و يناسب البربط و الأوتار لو تغنّی[1] بها على نحو ما يتغنّی[2] بالأشعار الحقّ بدون الترجيع فی الصوت، بل كان مجرّد تحسين لا يتحرّز منه أحد و لا يصدق أنّه تغنّی[3] بالغناء اللّهوی الباطل.

و لو قيل: يصدق عليه اللّهو و إن لم يكن على نحو اوزان الأوتار و على وزن الملحوظ فيها.

قلنا: إنّه ليس كلّ لهو محرّماً، فإنّ اللّهو هو المشغل كما ذكرنا قوله تعالى: «ألهيكم التّكاثر» أی أشغلهم التّفاخر، و كلّ لهو لايكون محرّماً، بل الغناء اللّهوی هو المحرّم فالمدار عليه فهو وزن خاصّ يجده العرف.

الثّانی: قد ظهر ممّا ذكرنا أنّ المدار على الغناء اللّهوی و اللّهو أمر يجده العرف و يحكم عليه. و لا ريب أنّ صدق اللّهو عند العرف على أفراده على سبيل المشكّك لا التواطئاً، و حينئذ فينصرف الغناء اللّهوی الى أفراده الظّاهرة و هو ما يوالی الصوت و يرجّعه و يحسّنه و أظهر له الترقيق فليس كلّما والاه صوته غناءً كما ذهب اليه بعضهم و قال: «كلّ من والا[4] صوته فهو غناء[5].»

---

۱. فی النسخة: تغنا.
۲. فی النسخة: يتغنا.
۳. فی النسخة: تغناً.
۴. فی النسخة: ولا.

فإن قلت: إنّ الكلام فى مقدار مدلول الآيات، و لا ريب أنّ مدخليّة اللّهو فى الغناء إنّما هو من باب الاستنباط و الانصراف لابدّ أن يكون فى الألفاظ.

قلت: إنّ بملاحظة موارد الّتى تمسّك الامامعليه‌السلام لحرمة الغناء بالآيات، فيظهر أنّ الغناء المحرّم هو الغناء اللّهوى، و قد صرّح باللّهو فى الآيات و هو ينصرف الى هذا النوع من اللّهو، لا اللّهو المطلق هذا.

[د ـ الأخبار]

و أمّا الأخبار فطائفة منها ماورد فى تفسير قوله تعالى: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور[۶]» بالغناء كرواية محمّدبن يعقوب، عن الحسين‌بن سعيد، عن زيد الشحّام[۷] قال: سألت أباعبداللّه [عليه‌السلام] عن قول اللّه[۸] عزّوجلّ: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان[۹] و اجتنبوا قول الزّور» فقال: الرّجس من الأوثان الشطرنج[۱۰]، و قول الزّور الغناء[۱۱].

و كرواية عن ابن أبى‌عمير، عن بعض أصحابه[۱۲]، عن أبى عبداللّهعليه‌السلام فى قول اللّه عزّوجلّ: «و اجتنبوا قول الزّور» قال: الزّور الغناء[۱۳].

و كذا روايته عن أبى‌بصير قال: سألت أباعبداللّهعليه‌السلام عن قول اللّه عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال: الغناء[۱۴].

---

۵. *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، ۳۹۱/۱ (قال فيه: كلّ من رفع صوته و والاه فصوته عند العرب غناء).
۶. الحج / ۳۰.
۷. فى النسخة: الشهام.
۸. فى النسخة: قوله.
۹. النسخة: ـ فاجتنبوا الرّجس من الأوثان.
۱۰. النسخة: ـ فقال: الرّجس من الأوثان الشطرنج.
۱۱. *الكافى*، ۴۳۵/۶/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۸/۱۷/ر(۲۲۶۴۸)۱.
۱۲. النسخة: ـ عن بعض أصحابه.
۱۳. *الكافى*، ۴۳۶/۶/ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۸/۱۷/ر(۲۲۶۴۸)۳ (سقط بعض عباراته فى النسخة).
۱۴. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۲)۹.

و من هذا الباب رواية معانى الأخبار عن عبدالأعلى[۱] قال: سألت جعفربن محمّد ـ سلام اللّه عليه ـ عن قول اللّه عزّوجلّ «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور»، قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[۲].

و رواية المجالس و الأخبار عن القاسم‌بن جعفربن[۳] عبداللّه‌بن محمّدبن على العلوى، عن محمّدبن عمربن خرم فى حديث قال: دخلت على أبى عبداللّه عليه السلام فقال: الغناء اجتنبوا قول الزّور فما زال يقول اجتنبوا الغناء اجتنبوا قول الزور، فضاق بى المجلس و علمت أنّه يعنينى[۴].

و رواية على‌بن ابراهيم فى تفسيره عن هشام، عن أبى‌عبداللّه عليه السلام قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج و قول الزّور الغناء[۵].

و طائفة منها ما ورد فى تفسير قوله تعالى: «لا يشهدون الزّور» و فى تفسير قوله تعالى «لهو الحديث» بالغناء كرواية محمّدبن يعقوب، عن أبى‌على الأشعرى، عن محمّدبن مسلم، عن أبى الصباح، عن أبى عبداللّه عليه السلام فى قول اللّه عزّوجلّ «لا يشهدون الزّور» قال: هو الغناء[۶].

و عن على‌بن ابراهيم، عن محمّدبن مسلم، عن أبى عبداللّه عليه السلام فى قوله عزّوجلّ «و الّذين[۷] لا يشهدون الزّور» قال: الغناء[۸].

---

۱. فى النسخة: عبدالعلى.
۲. *معانى الأخبار*، ۳۴۹/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۸/۱۷/ر(۲۲۶۱۳)۲۰.
۳. النسخة: + عن.
۴. *الأمالى* (للطوسى رحمه الله)، ۷۲۰/ر(۱۵۱۹)۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۹/۱۷/ر(۲۲۶۱۷)۲۴ (يتفاوت فى السند و المتن).
۵. *تفسير القمى*، ۸۴/۲؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۰/۱۷/ر(۲۲۶۱۹)۲۶.
۶. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۶)۳. (فى الكافى: و الّذين لا يشهدون الزّور)
۷. النسخة: ـ و الذين.
۸. *الكافى*، ۴۳۳/۶/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۸)۵.

و عن علی‌بن ابراهیم بطریق آخر عن محمّدبن مسلم، عن أبی‌جعفر علیه السلام قال سمعته یقول: الغناء ممّا وعد اللّه تعالی علیه النّار و تلاهذه الآیة: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه بغیر علم و یتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهین[1].»

و عن علی‌بن ابراهیم، عن مهران‌بن[2] محمّد عن أبی عبداللّه علیه السلام قال سمعته یقول: الغناء ممّا قال اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[3].»

و عن عدّة من أصحابنا، عن الوشّاء قال سمعت أباالحسن الرضا ـ سلام اللّه علیه ـ یقول: سئل أبوعبداللّه علیه السلام عن الغناء؟

فقال: هو قول اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من یشتری ـ الی آخره[4]».

و روایة الصدوق، عن علی‌بن ابراهیم، عن الحسن‌بن هارون قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: الغناء مجلس لا ینظر اللّه تعالی[5] الی أهله و هو ممّا قال اللّه تعالی[6]: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث ـ الی آخره[7].»

و روایة معانی الأخبار المتقدّمة، عن[8] عبدالأعلی، عن جعفربن محمّد فی ذیل الروایة، قلت: قول اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث» قال: منه الغناء[9].

---

۱. *الکافی*، ۴۳۱/۶ر۴؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۴/۱۷ر(۲۲۵۹۹)۶.
۲. النسخة: ـ بن.
۳. *الکافی*، ۴۳۱/۶ر۵؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۵/۱۷ر(۲۲۶۰۰)۷.
۴. *الکافی*، ۴۳۲/۶ر۸؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۶/۱۷ر(۲۲۶۰۴)۱۱.
۵. الکافی: ـ تعالی.
۶. فی الکافی: عزّوجلّ.
۷. *الکافی*، ۴۳۳/۶ر۱۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۷/۱۷ر(۲۲۶۰۹)۱۶.
۸. النسخة: + أبی.
۹. *معانی الأخبار*، ۳۴۹ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۸/۱۷ر(۲۲۶۱۳)۲۰.

و طائفة منها ما یدلّ علی ذمّ[۱] الغناء و عقاب المغنّی، و لعلّ الأخبار فی هذا الباب فی حدّ الاستفاضة[۲]:

۱ـ کروایة زید الشحّام[۳] المرویّ فی الکافی قال: قال أبوعبداللّه علیه‌السلام بیت الغناء لاتؤمن فیه الفجیعة[۴]، و لا تجاب فیه الدّعوة، و لا یدخله الملك[۵].

۲ـ و روایة أبی اسامة، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: الغناء غشّ[۶] النفاق[۷].

۳ـ و روایة ابراهیم محمّد المدینی[۸]، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: سأل عن الغناء و أنا حاضر فقال: لا تدخلوا بیوتا اللّه معرض عن أهلها[۹].

و قد رواهما فی الکافی أیضاً[۱۰].

۴ـ و کروایة الخصال عن الحسن‌بن هارون قال سمعت أباعبداللّه علیه‌السلام یقول: الغناء یورث النفاق و یعقّب الفقر[۱۱].

۵ـ و روایة علی‌بن ابراهیم، عن أبی رباح[۱۲]، عن[۱۳] عبداللّه بن عباس، عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث قال: إنّ من أشراط السّاعة إضاعة الصّلوات، و اتباع الشهوات، و المیل إلی الأهواء ـ الی أن قال: ـ فعندها یکون أقوام[۱۴] یتعلّمون القرآن لغیر اللّه و

---

۱. فی النسخة: ضم.
۲. فی النسخة: الاستفاذة.
۳. فی النسخة: الشهام.
۴. فی النسخة: الفجیئة.
۵. *الکافی*، ۴۳۳/۶ر۱۵؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۳/۱۷ر(۲۲۵۹۴)۱.
۶. فی النسخة: غش.
۷. *الکافی*، ۴۳۱/۶ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۵/۱۷ر(۲۲۶۰۳)۱۰.
۸. فی النسخة: المدنی.
۹. *الکافی*، ۴۳۴/۶ر۱۸؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۶/۱۷ر(۲۲۶۰۵)۱۲.
۱۰. لم نعلم ما هو مراده لأنّهما رویا فی الکافی.
۱۱. *الخصال*، ۲۴ر۸۴؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۹/۱۷ر(۲۲۶۱۶)۲۳.
۱۲. فی النسخة: ریاح.
۱۳. النسخة: + عن أبی عبداللّه علیه‌السلام إلی.
۱۴. فی النسخة: أقواما.

يتّخذونه مزامير ـ الى قوله: ـو يتغنّون بالقران. الحديث[۱].

۶ـو فى تفسير العيّاشى عن جابربن عبداللّه، عن النبىّ صلى الله عليه وآله قال: كان ابليس أوّل من تغنّى، و أوّل من ناح. لمّا أكل آدم من الشجرة تغنّى. الحديث[۲].

۷ـو عن الحسن قال: كنت اطيل القعود فى المخرج لأسمع غناء بعض الجيران، قال: فدخلت على أبى عبداللّه عليه السلام فقال لى: يا حسن «إنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسؤلاً[۳]» السّمع و ما وعى، و البصر و ما رأى، و الفؤاد و ما عقد عليه[۴].

۸ـ الحسن‌بن محمّد الديلمى فى الارشاد قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله: يظهر فى امّتى الخسف و القذف.

قالوا: متى ذلك؟

قال: إذا ظهرت المعازف و القينات و شربت الخمور ـ الى قوله عـليه [الصّـلاة و السّلام]: ـو اتّخاذهم القنيات و شربهم الخمور ـ الى قوله: ـو لسبوا الحرير و اتّخذوا القنيات و المعازف. الحديث[۵].

ولكن هذه الطائفة من الأخبار لادلالة فيها على حرمة الغناء، فإنّها لارشاد محض، إلّا أنّ بعضها ظاهر فى الحرمة كالرواية الأخير حيث اشتمل على جملة من المحرّمات بناءً على القول بحرمة ما ورد فيما اشتمل على جملة من المحرّمات غير صريح فى حرمته و كان مشكوكاً. و طائفة منها ما يدلّ على حرمة الغناء من حيث كونه لهواً فمنها ما رواه الصدوق عن الحسين‌بن أحمد البيهقى، عن محمّدبن أبى عباد[۶] قال: سألت الرضا عليه السلام

---

۱. *تفسير القمى*، ۳۰۶/۲-۳۰۴؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۰/۱۷/ر(۲۲۶۲۰)۲۷.
۲. *تفسير العيّاشى*، ۴۰/۱/ر۲۳ و ۲۷۶/۱/ر۲۷۷؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۰/۱۷/ر(۲۲۶۲۱)۲۸.
۳. الإسراء / ۳۶
۴. *تفسير العياشى*، ۲۹۲/۲/ر۷۶.
۵. *ارشاد القلوب*، ۹۰/۱؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۱/۱۷/(۲۲۶۲۳)۳۰ و ۳۱.
۶. فى العيون: أبى عبادة.

عن السّماع قال: لأهل الحجاز فیه رأی[۱] و هو فی[۲] حیّز الباطل و اللّهو، أما سمعت اللّه عزّوجلّ یقول: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً[۳].»

و من هذا الباب الأخبار الواردة فی آیة اشتراء لهو الحدیث.

و منها ما رواه الکشی فی کتاب الرجال عن عبدالأعلی قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن الغناء، و قلت: إنّهم یزعمون أنّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله رخّص فی أن یقال: جئناکم جئناکم حیّونا حیّونا نحیّکم[۴].

فقال: کذبوا، إنّ اللّه عزّوجلّ یقول: «و ما خلقنا السّموات و الأرض و ما بینهما لاعبین * لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدّنا إن کنّا فاعلین * بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فإذاً هو زاهق و لکم الویل ممّا تصفون[۵].» ثم قال: ویل لفلان ممّا یصف رجل[۶] لم یحضر المجلس[۷].

[حرمة بیع المغنّیة و شرائها و تعلیم الغناء]

و ربما یستدلّ بأخبار واردة فی حرمة بیع المغنّیه و شرائها و تعلیمها و لا دلالة فیها علی حرمة الغناء لجواز أن یکون بیعها بنفسه مبغوضاً للّه تعالی، نعم فی بعضها دلالة صریحة علی حرمة الغناء أیضاً، کما فی روایة سعیدبن[۸] محمّد الطاهری[۹] عن أبیه، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سأله رجل عن بیع الجواری المغنّیات؟

---

۱. فی العیون: رأی فیه.
۲. النسخة: ـ فی.
۳. **عیون أخبار الرضا**، ۱۳۵/۱ر۵؛ **وسائل الشیعه**، ۳۰۸/۱۷ر(۲۲۶۱۲)۱۹.
۴. فی النسخة: نحییکم.
۵. الأنبیاء / ۱۸-۱۶.
۶. النسخة: ـ ممّا یصف رجل.
۷. لم یروی هذا الخبر فی رجال الکشی بل رواه فی الکافی، ۴۳۳/۶ر۱۲ و وسائل الشیعه، ۳۰۷/۱۷ر(۲۲۶۰۸)۵.
۸. النسخة: ـ سعیدبن.
۹. فی النسخة: الطاطری.

فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ نفاق[۱].

[ما هو المستفاد من الأخبار]

بقى أنّه ربّما يستفاد من تلك الأخبار امور:

الأوّل: إنّ الغناء المحرّم سواء قلنا بأنّه فى اللّغة لمطلق التغنّى أو لما اشتمل على اللّهو أيضاً هو الصوت المشتمل على اللّهو فما خلّى عن اللّهو ليس بغناء.

الثّانى: إنّ مفادّها أنّ كلّ صوت اشتمل على اللّهو فهو حرام، لا كلّ لهو حرام.

توضيح ذلك: إنّ التعليل[۲] بالعلّة المنصوصة يوجب تعدّى الحكم عن الموضوع الى ما يوجد فيه العلّة فى مورد الحكم فقوله: يحرم شرب الخمر لاسكاره يدلّ على حرمة كلّ مسكر شربه، أمّا لبسه أو لمسه أو غير ذلك من أنحاءالاستعمالات فلا. فالتعليل لحرمة الغناء كما يستفاد من بعض النصوص المزبورة لا يقتضى حرمة كلّ لهو و بين اللّهو و الغناء عموم من وجه.

الثّالث: إنّه يحرم مطلق اعلاء الصوت فى الباطل، و لكن لا يحرم ذلك فى الحقّ، بل إذا اشتمل على اللّهو يحرم أيضاً و ذلك لصدق اللّهو على الأوّل بخلاف الثّانى.

الرّابع: يحرم التلهّى بالآلات المعدّة للباطل كما يدلّ عليه رواية الأعمش الواردة فى تعداد الكبائر و الملاهى التى تصدّ عن ذكراللّه كالغناء و ضرب الأوتار، و أمّا [ما] لايكون معدّاً لذلك فلا يحرم على اطلاق، بل إذ اشتمل على اللّهو و صار من لحون أهل الفسوق فى الصوت أو صدّ به المحرّم فى غيره أو صار موضوعاً لذلك به و غير ذلك ممّا

---

۱. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱.

۲. فى النسخة: تعليل.

یصیر به من المحرّمات. هذا تمام الکلام فی الأدلّة الدالّة علی الحرمة.

[الأدلّة الدالّة علی جواز التغنّی]

و أمّا ما یستدلّ به للقول بالجواز و إن لم یسمّ قائله من الأخبار طائفتان: إحداهما الأخبار الواردة فی جواز النّائحة: منها روایة یونس‌بن یعقوب ع أبی عبداللّه‌علیه‌السلام ـ المرویّ فی الکافی ـ قال: قال أباجعفرعلیه‌السلام: أوقف لی من مالی کذا و کذا النّوادب تندبنی عشر سنین بمنی أیّام منی[۱].

و تقریر الاستدلال: إنّ الندبة لا یخلو من ترجیع الصوت و علوّه و الاطراب به، ألاتری أنّ نساء النادبات لمّا تندب لم یبق أحدهم عندها إلّا یکون حزیناً. و لیس الغناء إلّا الصوت المطرب مع الترجیع.

و الجواب فیه: إنّ الندبة أعمّ من الغناء و غیره فیجوز أن یکون غناءً أو غیره و لا دلالة فی العامّ علی الخاصّ، و الأخبار فی هذا الباب کثیر، و من هذا الباب روایة أبی حمزة[۲] عن أبی جعفرعلیه‌السلام قال: مات ولیدبن مغیرة فقالت اُمّ سلمة للنبیّ‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: إنّ آل مغیره قدأقاموا مناخة فاذهب الیهم؟ فأذن لها فلبست ثیابها و تهیّأت و کانت من حسنها کأنّها جانّ، و کانت إذا قامت فأرخت شعرها جلل جسدها[۳] و عقدت بطرفیه خلخالها فندبت ابن عمّها بین یدی رسول اللّه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فقالت:

انعی الولیدبن الولید	أبا الولید فتی العشیره
حامی الحقیقة ماجد	یسمو الی طلب الوتیرة
قد کان غیثا فی السنین	و جعفرا غدقا و میرة

۱. *الکافی*، ۱۱۷/۵/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۵/۱۷/ر(۲۲۱۵۶)۱.
۲. فی النسخة: أبوهمزة.
۳. فی النسخة: حسدها.

قال[١]: فما عاب رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ذلك[٢] و لا قال شيئاً[٣]. و لكن فى هذا الباب أيضاً ما يدلّ عمّا النّهى فى الندبة.

و ثانيهما: الأخبار الواردة فى جواز الغناء فى العرائس منها رواية المروى فى الكافى عن أبى بصير قال سألت أباعبداللّه عليه‌السلام عن كسب المغنّيات فقال: التى يدخل عليها الرجال حرام، و التى تدعى الى الأعراس ليس به بأس و هو قول اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[٤].»

و اجيب عنه بأنّ اعطاء الواو فى الخبر[٥] الأخير يكشف عن وجود قسم ثالث لم يذكر هنا، و ما ذكرنا من الآيات و الأخبار لا يدلّ على حرمته و هو الغناء اللّهوى التى لا يدخل الرجال على النساء و لا يدعى الى الأعراس.

و فيه أنّ المفادّ الآية المذكورة و سائر الآيات و الأخبار الدالّة على حرمة الغناء واحد و تقديم الضمير الفصل المصدّر بالجمله يفيد انحصار لهو الحديث فيما يدخل الرجال على النساء فليس هاهنا قسم ثالث، و بعبارة أنّه قد استدلّ لحرمة الغناء بآية الحديث. و فى الحديث اشارة أنّ لهو الحديث هو الغناء الّذى يدخل الرجال على النساء فالأدلّة المزبورة الدالّة على حرمة الغناء ينصرف بالشاهد المزبور الى الغناء الذى يدخل الرجال على النساء، فغيره لا يكون حراماً.

و منها رواية الكافى عن أبى بصير، عن أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: المغنّية التى تزفّ[٦]

---

١. النسخة: ـ قال.
٢. فى الكافى: فما عاب ذلك النبى صلی‌الله‌علیه‌وآله.
٣. *الكافى*، ١١٧/٥/ر٢؛ *وسائل الشيعه*، ١٢٥/١٧/ر(٢٢١٥٧)٢؛ *تهذيب الأحكام*، ٣٥٨/٦/ر(١٠٢٧)١٤٨.
٤. *الكافى*، ١١٩/٥/ر١؛ *وسائل الشيعه*، ١٢٠/١٧/ر(٢٢١٤٤)١؛ *تهذيب الأحكام*، ٣٥٨/٦/ر(١٠٢٤)١٤٥؛ *الاستبصار*، ٦٢/٣/ر(٢٠٧)٧.
٥. النسخة: + و.
٦. النسخة: + فى.

العرائس لا بأس بكسبها[۱].

و منها عن أبى بصير عن[۲] أبى عبدالله عليه‌السلام قال: أجر المغنّية التى تزفّ العرائس ليس به بأس، و ليست بالتى يدخل عليها الرجال[۳].

و الرواية لا دلالة فيه على الحرمة و لا على الجواز و أمّا الأخير[۴].

المقصد الثّانى فى بيان الأقوال فى الغناء

و الأقوال فيه يرتقى الى ستّة و عشرون قولاً حيث إنّ الغناء عند بعضهم هو صوت المطرب، و عند آخر الصوت مع الترجيع، و ثالث اعتبرهما معاً، و آخر حمل خصوص الطّرب أو الترجيع أو هما قطع النظر عن الصوت غناء مردّداً ذلك أيضاً بين أقوال ثلثة، و ربّما جعله بعضهم رفع الصوت، و بعضهم مدّه، و عند آخر تحسينه، و عند رابع موالاته[۵]، و جعله خامس موزونيّة الصوت، ثم إنّ القائل بكلّ واحد من الأقسام الأخيرة إمّا جعل خصوص المدّ و الرفع و الموالاة[۶] و الموزونيّة غناءً، و إمّا اعتبر فيها الطرب أو الترجيع أو هما معاً، و ذلك يرتقى الى عشرون قولاً، فمع السّتّة الاولى ستّة و عشرون قولاً و ذلك ما يظهر من مجموع كلمات أهل اللّغة و التفسير و الفقهاء فى كتب الفقهيّة و لا مجال لتشريح الحال فى كلّ من الأقسام، و لكنّه قد عرفت ممّا اسبقناه أنّ الغناء مفهوم مجمل لا يتعيّن بحسب العرف و الشرع و اللّغة أى لا نعرفه نحن و لكنّا نقول بحرمة ما

۱. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۵)۲؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۳)۱۴۴؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۶)۶.

۲. فى النسخة: قال.

۳. *الكافى*، ۱۲۰/۵/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۶)۳؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۷/۶/ر(۱۰۲۲)۱۴۳؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۵)۵.

۴. لم يكمل بقية كلامه.

۵. فى النسخة: مولاته.

۶. فى النسخة: الموالات.

يقتضيه[1] الأدلّة الدالّة على حرمة الغناء. و قد ظهر أنّ مقتضى الأدلّة حرمة صوت اللّهوى دون غيره، و نحن نقول بحرمته سواءً كان مساوقاً للغناء بأن نكون الغناء هذا المعنى المستفاد من الأدلّة أو غيره، و لكنّ الظّاهر أنّ الغناء مساوق للصوت اللّهوى على ما يستفاد من مجموع الاخبار فتأمّل فى المقام فإنّه من مزالّ الأقدام.

المقصد الثّالث

١. فى النسخة: يقتضنه.

رساله غنا

سیّدکاظم‌بن قاسم حسینی گیلانی رشتی حائری

شرح حال مؤلّف

سیّدکاظم‌بن قاسم حسینی گیلانی رشتی حائری

او به سال ۱۲۱۲ هجری چشم به جهان گشود. او از علمای کشفیّه (شیخیّه) و از شاگردان برجسته شیخ احمد أحسائی به شمار می‌آمد که پس از درگذشت شیخ احمد أحسائی درکربلا ساکن گردیده و نیابت امر او را به عهده گرفت.

از او آثار و تألیفات بسیاری بر جای مانده است که برخی از آنها عبارت‌اند از: دلیل المتحرین و ارشاد المسترشدین، مقامات العارفین، الحجّة البالغة و المحجّة الدافعة، أسرار الحجّ، أسرار العبادة، أسرار الشهادة، تهذیب النفس، رسالة فی السّلوك، شرح دعاء السمات، شرح الخطبة التطنجیة، شرح لقصیدة البائیة من شذور الذهب، اللّوامع الحسینیّة، الاسم الأعظم و تحقیق ما یتعلّق به.

او شاگردان بسیاری تربیت نمود که از جمله ایشان می‌توان سیدحسن رضا هندی، شیخ ابراهیم حائری، شیخ عبدالرحیم اردبیلی و شیخ علی‌بن محمّدرضا تبریزی را نام برد.

سیدّ کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری چشم از جهان فرو بست و در مقبرهٔ

رکن‌الدوله نزدیک درِ صحن کوچک حسینی به خاک سپرده شد[۱].

۱. ***طبقات أعلام الشيعه***، ۱/۲ /۳۶۲؛ ***ريحانة الأدب***، ۲/۳۰۹–۳۰۸؛ ***روضات الجنات***، ۱/۱۰۰/ر۲۲؛ ***ايضاح المكنون***، ۲/۴۶، ۴۴۲، ۴۵۷ و ۵۳۶؛ ***معجم المؤلفين***، ۸/۱۳۹–۱۳۸؛ ***هدية العارفين***، ۱/۸۳۷–۸۳۶؛ ***تراجم الرجال***، ۱/۲۳/ر۲۴، ۲/۴۳/ر۹۱۷ و ۲/۲۰۵/ر۱۲۶۴؛ ***الذريعه***، ۲/۴۳/ر۱۶۹، ۲/۴۶/ر۱۸۸، ۲/۵۲/ر۲۰۸، ۴/۵۱۵/ر۲۲۸۶، ۸/۲۶۰/ر۱۰۹۰، ۱۳/۲۱۱/ر۷۷۸ و ۱۳/۲۵۱/ر۹۱۴.

معرفی نسخه‌ها

۱ـ کتابخانه ملک: ۱۵۶/۷/ر۴۰۳۸

مجموعه: نسخ بی‌تاریخ و بی‌نام از سده سیزدهم. عنوان و نشان شنگرف، با یادداشت تملک ۱۳۲۵، ۱۰۶برگ ۱۸ سطر، ۱۲/۲ × ۲۰۴، کاغذ فرنگی جلد میشن قهوه‌ای مغزی یشمی.

۴ـ رساله غنا: از سیدکاظم رشتی به فارسی

هنگام مسافرت وگذر از اصفهان، در پاسخ سلطان الذاکرین در بیان غنایی که در احادیث مذکور است نگاشته است.

آغاز: **الحمد للّه الذی تقدس بقدس قیمومیّته عن نعت الجوهریّات و ما یشابهما...**

انجام: ... **و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون، و سلام علی المرسلین، و الحمد للّه ربّ العالمین** (۶۳ پ ـ ۷۶ ر).

۲ـ کتابخانه ملی: ۸۷/۲/ر۵۸۶ ف

مجموعه: مطالب گوناگون، نسخ و نستعلیق، قرن سیزدهم هـ ق، سرفصل‌ها با مرکب قرمز، بعضی جملات عربی با مرکب قرمز نوشته شده، روی بعضی جملات عربی با مرکب قرمز خط‌کشی شده، کاتب دو نفرند، جلد تیماج قرمز، مقوایی، ۱۴۰ × ۲۲۰، کاغذ فرنگی، شکری الوان، ۱۹ برگ، ۱۹ سطر کامل، ۸۰ × ۱۶۰ــــ ۱۶۴۷/س / ۲۸۶۱

۳ـ غنا از نظر بابیان[۱]

این رساله که شامل سؤالی در مورد غناست سائل ابتدا خود را در مقام حرمت غنا به نزد مسلمانان می‌بیند و فکر می‌کند که در نظر بابیان قضیه به چه منوال است، پس از ذکر مقدمه‌ای احادیث متعددی در حرمت غنا نقل می‌کند و می‌گوید: سزاوار نیست احدی را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید؛ زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث صادر می‌شود به علت شئونات باطله آن است که اهل فجور، غنا استعمال می‌کنند و الا هر گاه علت معاصی نگردد و از جهت شجره انیه[۲] خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطر (= اذان یوم فطر)[۳] و اضحی و ایام فرح ناطق بر این است. (ص ۵۴-۳۷)

۱. در فهرست کتابخانه ملی نام مؤلف مشخص نگردیده اما همان‌طور که گذشت در فهرست کتابخانه ملک نام او سیدکاظم رشتی ذکر شده است که از بنیانگذاران بابیه (شیخیه) بوده است.

۲. در فهرست انبه نوشته شده است.

۳. توضیح یاد شده اشتباه بوده و همان اذن یوم فطر صحیح می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تقدّس بقدس قیّومیته عن نعت الجوهریات

وما یشابههما والحمد لله الذی تفرد بتفرد ازلیته عن

وصف الکلیات وما یعادلها والحمد لله الذی تعظّم

بعظم قدوسیته عن ذکر الکینونات وما یعادلها فتعالی

شأنه من ان اقول انه هو هو ازلیته کما هو علیه فی

عزّ الهویة وجلال الاحدیة بذاته منقطع الموجودات

ذکر عرفان الصفات فی طلعة ظهور حضرت الذات ومفرق

الممکنات عن فکر مقامات الصفات فی مقامات فلک

الاسماء والصفات لمن قال انه هو هو عند نفسه ویجاوز

عن سر مبدئه واقترن بذاته آثار نفسه وجعل لمن لا

مثل له مثالا فی رتبة الخلق فی کینونیته مثال وان

اقول ان الذات هو بنفسه منقطع الاشارات ولا یقع علیه

حکم الاسماء والصفات یکذبنی قولی بالدلالات بان الذی

جعل الوصف له والاسماء سمته وجود الخلق تنزیهه فی

ذکرا من ساحة قدس حضرته وجعل فی مقامات الالهیة

صمدانیته وتجلیا الظهور قدوسیته فسبحانه وتعالی جل و

ذاتیته من ان یقدر احد ان یصف الیه ما علی طیر الا

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانه ملک

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[اشارات عرفانيّة]

الحمد للّه الذى تقدّس بقدس قيّوميته[۱] عن نعت الجوهريّات و ما يشهابها، و الحمد للّه الذى تفرّد بتفرّد أزليّته عن وصف الذاتيّات و ما يعادلها. و الحمد للّه الذى تعظّم بعظم قدّوسيّته عن ذكر الكينونيّات و ما يقارنها تعالى شأنه من أن أقول إنّه[۲] هوهو، إذ إنّه كما هو عليه فى عزّ الهويّة و جلال الأحديّة بذاته مقطع الموجودات عن ذكر[۳] عرفان الذات فى طلعة ظهور حضرت الذات، و مفرّق الممكنات عن ذكر مقامات الصفات فى غياهب مستسرات فلك الأسماء و الصفات، فمن قال إنّه هوهو يحدّد نفسه و يجاوز عن سرّ مبدئه، و اقترن بذاته آثار نفسه، و جعل لمن لامثل له باذن اللّه فى رتبة الخلق فى كينونيّة[۴] مثاله.

و إن أقول[۵] إنّ الذات هو بنفسه مقطع الاشارات، لا يقع عليه حكم الأسماء و الصفات يكذبنى قولى بالذات بأنّ الذى جعل الوصف له و الأسماء سمته، و وجود الخلق تنزيهه[۶] ادّعى ذكراً عن ساحة قرب حضرته، و جعل فى نفسه مثالاً لآية

---

۱. ى: كينومية.
۲. ى: ـ انه.
۳. ى: ـ ذكر.
۴. ل: لينونيته.
۵. ى: قال.
۶. ى: تنزيه.

صمدانیّته، و تجلّیاً لظهور[۱] قدّوسیته، فسبحانه و تعالی جلّ و علا ذاتیته من أن یقدر أحد[۲] أن یصعد الیه ما علی طیر الأفئدة و الأوهام و یعظم[۳] انیّته من أن یشیر الیه أحد فی ملکوت الأمر و ظهور التجرّدات بألطف ما یمکن فی الاشارات.

و کلّ من ادّعی توحید ذاته ففی الحین جعل نفسه شریکاً فی تلقاء[۴] مدین قدس وحدته. و من ادّعی عرفان کینونیّته فقد جهل عن عرفان نفسه و تجاوز عن مقام حدّه، أراد حکم الامتناع فی عقله و غفل عن مقام سرّ الأزلیّة فی ذاته، لأنّ الموجودات کما هی علیها بحقیقتها لا تدلّ إلّا علی القطع، و لا تحکی إلّا عن المنع، و لا تنطق إلّا عن الیأس، و لا تشیر إلّا علی العجز، فسبحان اللّه موجده ربّ السموات و الأرض عن وصف الأشیاء کلّها.

و الحمد للّه الذی شهد لنفسه بنفسه بأنّه لا إله إلّا هو الحیّ القیّوم فی أزل الآزال، و إنّه هو کائن بمثل ما کان بلا تغیّر و لا انتقال فمن قال إنّه هوهو فقد اتّخذ له شبهاً فی نفسه و قرن نفسه بذاته، لأنّه کما هو علیه فی کنه الذاتیّة و علانیة الصمدانیّة، أجلّ من أن یعرف بخلقه، أو أن یوصف بعباده، أو یدلّ علیه شیء دون ذاته، أو یرفع الی هواء مجد رحمانیّته أعلی و هم أحد من عباده، لأنّه لم یزل کان و لم یک معه غیره و لا یزال[۵] إنّه[۶] کائن و لم یک معه سواه، إذ ذاتیّته کما هو علیها لَهی الذاتیّة الساذجیّة[۷] القدیمة الّتی هی بکینونیّتها مقطّعة الجوهریّات عن الاشارات، و ممتنعة المادّیات عن الدلالات.

و إنّ انیّته کما هو علیها لهی الإنّیّة البحتة[۸] الأزلیّة التی هی بکینونیّتها مفرّقة

---

۱. ی: و غلبات ظهور.
۲. ی: احدا.
۳. ی: تعظتم.
۴. ی: نلقاء.
۵. ی: لا تزال.
۶. ی: + هو.
۷. ل: السازجیة.
۸. ی: التجته.

الكينونيّات عن ذكر المقامات و مقطّعة[۱] الذاتيّات عن ذكر العلامات. و إنّ كلّ ماوقع عليه اسم شيء من الأسماء و الصفات فلا يقع إلّا على مقامات الأمر و ظهورات الخلق. و إنّ الذات الأزل البحت لم يعادله فى مراتب الغيب و الشهود وصف من خلقه[۲]، و كلّ ما وصفه الواصفون و يذكره الذاكرون فهو من حدود الشيئيّة و هندسة الخلقيّة فتعالى نفس ذات الواجب عن ذكره عن كلّ ما ذكر فى ملكه و وجد باختراعه، فكلّ يدلّون على أنفسهم و يسألون عن مقام ذاتيّتهم. و لا تحكى المثل فى ذاتيّات الممكنات إلّا على المنع، و لا تدلّ الهندسة فى كينونيّات المجرّدات إلّا على القطع فمن وحّده فقد قرنه، و من قرنه فقد أبطل أزله و من توجّه اليه بما وصف به نفسه و حذر الناس عن حكمه فقد وحّده بما يمكن فى حقّ الامكان و إنّ دون ذلك لا يمكن فى مقام الخلق و لذا تقبل اللّه من العباد مقامات توحيدهم بفضله[۳] إنّه هو العزيز المنّان.

و الحمد للّه الذى أبدع المشيّة قبل خلق كلّ شيء بعلّيّة نفسه لا من شيء، ثم اخترع بها الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الأجل و الكتاب ليعرفنّ كلّ ذرّات الكثرات بما كتب اللّه لهم فى مقامات الخلق و ظهورات الأمر حتّى لا يرى شيئاً حيّاً قيّوماً قائماً بذاته إلّا ما تجلّى اللّه له به فى كينونيّة ذاتيّته الّتى هى آية لعرفان الذّات، و سبيل لتجلّى الصفات، و هى آية لعرفان مقام محمّد صلّى الله عليه وآله بأنّه المتعالى عن المثل، و المنزّه عن الشبه، و المتعالى عن التحديد، و المتقدّس عن التفريد جلّ و علا نفس محمّد صلّى الله عليه وآله من أن يقدر أحد[۴] أن يعرفه أو يشير اليه أو يقول لمَ و بمَ، إذ ذاتيّته لَهى الذاتيّة القيّوميّة التى هى بإنّيّتها مقطّعة الجوهريّات عن مقام العرفان، و ممتنعة المادّيات عن صور البيان، وإنّ كلّ ما يظهر فى الأكوان و يبرز فى الامكان عكوسات تنزّلات ذلك النّور المشرق المتعالى

۱. ى: منقطعة.
۲. ى: خله.
۳. ى: + و.
۴. ى: احدا.

عن ذکر النّور و المتقدّس عن نور الظهور.

فمن قال إنّه هو الذکر الأوّل فی الامکان فقد توجّه الی مقام نفسه، و عرف حدّ مبدئه، و غاب عن الظهور فی تلقاء البطون. و من قال إنّه هو نور الأوّل و المشیّة الأولی فقد قرن معه مقام عرفانه، و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته، و فقد مقام الحقّ الظاهر له به فی رتبة امکانه فتعالی اللّه الحیّ القیّوم الدّائم الفرد الصّمد الذی لم یزل کان بلا ذکر شیء سواه و لا یزال إنّه هو کائن بلا ذکر شیء معه فقد جعل حبیبه محمّداً صلّی الله علیه و آله مقام نفسه فی ذلک المقام لیوحّد الکلّ جناب حضرته بما وحّد ذاته ذاته[۱]، و عرف نفسه نفسه و تستحّق[۲] کینونیّته کینونیّته[۳] بأنّه المعنی الذی کنهه تفریق عن الکلّ، و وصفه تقطیع الموجودات عن محضر القرب فسبحان اللّه عمّا یصفون.

و الحمد للّه الذی شهد لذاته بذاته فی مقام الابداع لما علم بأنّ الحسین علیه السلام[۴] یشهد لنفسه بنفسه و یرضی بما قدر اللّه له فی علمه و یسلّم بکلّه للّه ممّا قضی له فی کتابه، و یعمل بما کتب اللّه له فی علمه من ظهورات أمره. و إنّ ذلک ذکر من اللّه فی شأنه لیوحّده به الأولیاء الی مقام القرب و الجلال و یوحّدون اللّه بما تجلّی لهم بهم بظهوراته ممّا ابدع[۵] فی حقائق الممکنات[۶]، و یستریخون بمقام تذکّر مصائبه علی بساط القرب و الجمال و یزورون اللّه بزیارته علی التّراب، فإنّه لهو زیارة الرحمن فوق العرش من دون تشبیه و لا مثال، فسبحان اللّه موجده الذی جعله علی مقام نفسه فی الأداء و القضاء و اختاره لسرّه[۷] فی عوالم الانشاء، و اجتباه[۸] لظهور ولایته فی ملکوت الأمر و

---

۱. ی: ـ ذاته.
۲. ی: یستحق.
۳. ی: ـ کینونیته.
۴. ی: ـ علیه السّلام.
۵. ی: بظهور اللّه ممّا بدع.
۶. ی: الاشیاء.
۷. ی: لسیّره.
۸. ی: اختاره.

الخلق للثّناء، و اصطنعه[۱] لظهور كبريائيّته فى مراتب الصفات و الأسماء لئلّا ينسى أحد حكم ظهوره فى حقائق الأنفس و الآفاق، و يراه كلّ شىء بنور بارئه فى كلّ آن، و يبكى كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدّهر التى إذا نزلت على العرش اهتزّت[۲] و إذا رفعت الى السّماء انفطرت، و إذا استقرّت على الأرض انشقّت، و إذا قرءت على الأفئدة خرّت[۳] لجلال وجهه، و إذا ذكرت النفوس بها تغيّرت لما لا تقدر أن تتحمّل[۴] حرفاً من سرّها، فسبحان اللّه موجده لم يحتمل أحد بمثل ما احتمل الحسينعليه السلام فى سبيله و لقد قتل بقتله جوهريّات الآيات فى ملكوت الأسماء و الصّفات، و لذا حدّدت الأشياء فى جميع مقامات الانشاء حيث لا يمكن أن يذكر شىء إلّا بذكر هندسة الحدّية، و لو لم يقبل فى الذرّ الأوّل شهادة نفسه فى سبيل اللّه لم يخطر بقلب آدم الأوّل قرب شجرة الأزليّة، و لم يعص ربّه أبداً، و لم يوجد شىء فى السّموات و الأرض، لأنّ بشهادته فى سبيل اللّه وجدت[۵] حقائق الأفئدة للتّوحيد و هاجّ[۶] أرياح المحبّة فى أوراق أغصان شجرة التّفريد بألحان ما خطر بقلب أحد من العباد، و لا يجرى به الحكم فى قلم المداد، و لا يعلم كيف ذلك إلّا من أخذ اللّه عنه الميثاق فى عوالم الغيب و الشّهادة[۷] رزقنى اللّه و كلّ من شاء ذكر مصائب الحسينعليه السلام فى كلّ حين ما دامت السّموات و الأرضين، فإنّ ذلك فضل اللّه يؤتيه من يشاء، إنّه ذوالفضل العظيم.

و بعد ذكر مى‌نمايد: عبد مفتقر الى اللّه و معتصم بحبل آل[۸] اللّه ـ صلوات اللّه عليه و عليهم[۹] كه در سبيل سفر به سوى مليك فضل و عدل أدام اللّه ظلّه العالى

---

۱. ى: اصطنعته.
۲. ل: اهتز.
۳. ى: جرت.
۴. ى: ان يتحمل.
۵. ى: وجدته.
۶. ل: رهاج.
۷. ل: الاشهاد.
۸. ى: ـ ال.
۹. ى: ـ صلوات اللّه عليه و عليهم.

علی کلّ من سکن فی ظلال مکفهرات رحمته که در أرض اصفهان توقّف نموده جناب مستطاب قدسی خطاب ذاکر ذکر نقطهٔ وجود و مذکّر ظهورات آیهٔ محمود سلطان الذّاکرین أدام اللّه ذکره فی سبیله و یبلغه الی مقام قرب نفسه فی حظیرة القدس بمنّه، سؤال از حکم غنایی که در احادیث شموس عظمت و جلال مذکور است فرموده[۱] و از این جهت در مقام اجابت جناب ایشان بر آمده و به حول اللّه و قوّته آنچه به مشیّت حضرت الهی جلّ ذکره از قلم جاری گردد[۲] اظهار می‌شود. و قبل از ذکر حکم[۳] حقیقت، اشاراتی ذکر می‌شود که علّت کشف سبحات از حقیقت بیان مسئله گردد و آن[۴] این است که خداوند عالم هیچ شیئی[۵] را خلق نفرموده إلّا به مشیّت و ظهورات رتبهٔ فعل خود که شئونات ظهور مشیّت است، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده: **لا یکون شیء[۶] فی الأرض و لا فی السّماء إلّا بهذه الخصال السّبع بمشیّة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و أجل و کتاب، فمن زعم أنّه یقدر علی نقض[۷] واحدة فقد کفر**[۸].

و شکی نیست که حین وجود، خداوند عالم مجبور نفرموده شیئی را[۹] در جهت قبول، بل ابداع فرموده ذکر اوّل که مقام صادر مطلق باشد لا من شیء بنفسه لنفسه، و علّت قبول اختیار را نفس او قرار داده و از جهت اختیار که جهت تجلّی امر اللّه است در رتبهٔ خلق اوّل جهتی حکم نفرموده اگرچه در حقیقت ذکر این مسئله فیمابین حکمای احکام مختلفه است، چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسائل دیگر

---

۱. ی: فرمود.
۲. ی: کرده.
۳. ل: ـ حکم.
۴. ی: از.
۵. ل: شیء.
۶. ی: شیئی.
۷. ی: نقص.
۸. *الکافی*، ۱۴۹/۱/ر ۱.
۹. ی: ـ را.

استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام، مقام بیان این مسئله نیست إلّا به جهت ذکر مقدّمه ما یراد[۱] ذکری از ادلهٔ آن نمی‌شود.

و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه‌ای نیست که دون اللّه موجود نمی‌شود إلّا به دو جهت، جهت وجودی که دالّ بر ظهور متجلّی است، و جهت ماهیتی که دالّ بر جهات عبودیت و قبول این تجلّی است. و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام[۲] ربط[۳] بین جهتین است ظاهر می‌گردد. و بعد از ظهور ثلاثه، حکم اربعه ثابت می‌گردد؛ زیرا تنزّل ثلاثه ممتنع است إلّا به ظهور اربعه، و از این جهت است علیّت مراتب سبعه فعل که این عدد اتمّ و اکمل أعداد است و فوق آن در بساطت[۴] مقام و عظم رتبه ممکن نیست. و از این جهت است ظهور هیاکل مقدّسه اهل عصمت ـ سلام اللّه علیهم ـ که در مقام غیب این سبعه و شهادت آن[۵] ظاهرند و بعد از آن که در هر شیء[۶] دو جهت ثابت شد شکی نیست که آنچه اسم شیئیّت بر آن وارد می‌شود از سه مرتبهٔ وجود، در مقام بیان خارج نیست. یا آیهٔ ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحان جلّ ذکره العالی است که به کینونیّت خلق[۷] از ماسوای خود هست و یا آیهٔ ظهور فعل اوست که مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعه است که[۸] ظهور قصبات اربعه عشر باشد در مقامات امکان، و یا مقام[۹] اثر فعل است که وجود ما سوی الفعل باشد، و این دو رتبه در حقیقت در رتبه[۱۰] خلق واقع‌اند چنانچه حضرت امام ـ علیه الصّلاة و السّلام ـ می‌فرماید[۱۱]:

---

۱. ی: بایراد.
۲. ی: ـ مقام.
۳. ی: مراتب.
۴. ی: بساط.
۵. ی: ـ آن.
۶. ی: ـ در هر شیء.
۷. ل: خلو.
۸. ی: که در مقام ظهور غیب و شهادت است و در مراتب سبعه که.
۹. ی: مقامات.
۱۰. ی: ـ در رتبه.
۱۱. ل: می‌فرمایند.

حق و خلق، لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما[۱].

و این رتبه مشارالیها در مقام ظهور به علّیّت مراتب سبعهٔ فعل هفت مقام ذکر شده، چنانچه حضرت علی‌بن الحسین علیهما السلام در مقام معرفت، امر به جابر فرموده حیث قال عزّ ذکره فی حدیث طویل ثم تلا قوله تعالی: «**فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و کانوا بایاتنا یجحدون**[۲]» **و هی و اللّه آیاتنا و هذه أحدها و هی واللّه ولایتنا یا جابر ـ الی أن قال: ـ یا جابر اَوَ تدری**[۳] **ما المعرفة؟ المعرفة اثبات التوحید أوّلاً، ثم معرفة المعانی ثانیاً، ثم معرفة الأبواب ثالثاً، ثم معرفة الامام رابعاً، ثم معرفة الأرکان خامساً، ثم معرفة النّقباء سادساً، ثم معرفة النّجباء سابعاً، و هو قوله عزّوجلّ: «قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربّی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربّی و لو جئنا بمثله مدداً**[۴]**»، و تلا أیضاً «و لو أنّ ما فی الأرض من شجرة أقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات اللّه إنّ اللّه عزیز حکیم**[۵]**»**[۶] **الحدیث.**

و بعد از آنکه مشاهدهٔ این آثار را فرموده[۷]، ظاهر می‌شود که شیء در مقام سلوک از سه رتبه بیرون نیست چنانچه حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ و **منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات**[۸] می‌فرمایند[۹]: ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند، و مقتصد کسی است که حول عقل خود حرکت کند، و سابق بالخیرات کسی است که حول ربّ خود[۱۰] حرکت کند، و این رتبه به حقیقت اوّلیّه مختصّ محالّ فعل است لا سواه. و بعد از علم به این سه مقام

---

۱. *عیون أخبار الرضا*، ۱۵۶/۲؛ *التوحید*، ص ۴۳۸.
۲. الأعراف / ۵۱.
۳. ی: اتدری.
۴. الکهف / ۱۰۹.
۵. لقمان / ۲۷.
۶. *بحارالأنوار*، ۱۴/۲۶-۱۳.
۷. ی: ـ را فرمود.
۸. فاطر / ۳۲.
۹. ی: ـ می‌فرمایند.
۱۰. ی: + محال فعل.

ظاهر می‌گردد که اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست یا حول اوّل تعیّن[۱] وجود خود که رتبهٔ عقل است حرکت می‌کند یا حول ماهیّت خود. اگر جهت اولی است، محمود است. و این جهت از سه رتبه خارج نیست، یا احکام فرضیّه[۲] است یا مسنونه یا مباحه، و هرگاه حول جهت ماهیت حرکت کند، ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست؛ یا حرام است یا مکروه، و انسان در حقیقت کسی است که در هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند إلّا حول عقل که محل تجلّی فؤاد[۳] است. و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد، و آنچه از عبد ظاهر می‌شود از کلّ شئونات خالی از این دو جهت نیست. اگر از جهت رتبهٔ ربوبیّت ملقّاة در هویت او است طاعت و رضای پروردگار جلّ ذکره است. و اگر از جهت رتبهٔ ماهیّت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جلّ ذکره است، و به این حکم ممتاز می‌شود اعمال اهل علّیّین و سجّین[۴]، اگرچه در صورت ظاهر کلّ اعمال متشاکل و متشابه است و لکن[۵] عند اللّه، مناط قبول و ردّ همان است که ذکر شد.

و از آنجایی که موجودات در سفر نزول از مبدأ ظهورات جهت ربوبیّت را ناشی شده‌اند حاملین ولایت کلّیهٔ حضرت ربّ العزّة به تذکّر ایشان احکام کلّ شیء را بیان فرموده‌اند[۶] تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدأ کلّ جوهریّات، و متلألأ شوند از قرب به مقامات ظهور مبدأ کلّ انّیّات از موجودات، و این جهت ربوبیّت در عبد أظهر از کلّ مقامات و أقرب از کلّ ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه‌السلام

۱. این کلمه در نسخهٔ ی به درستی خوانده نمی‌شود.
۲. ی: فرض.
۳. ی: فئود.
۴. ی: سجیین.
۵. ی: ولیکن.
۶. ی: فرموده.

در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عزّ ذکره: **العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة فما خفی فی الرّبوبیّة اصیب فی العبودیّة، و ما فقد فی العبودیّة وجد فی الربوبیّة، قال اللّه تعالی: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتّی یتبیّن لهم أنّـه الحـقّ[۱]»**[۲]. **أی موجود فی غیبتك و حضرتك.**

و هیچ عبدی[۳] در مقام عبودیت، کامل نمی‌گردد الّا به ظهور ایـن جـهت[۴] چنانچه در حدیث قدسی[۵] اشاره به این مقام شده: **ما زال العبد یتقرّب الیّ بالنّوافل حتی احبّه، فإذا أحببته کنت سمعه الّذی یسمع به، و بصره الّذی یبصر به، و یده الّذی یبطش به. إن دعانی أجبته، و إن سألنی أعطیته، و إن سکت عنّی ابتدأته**[۶]. و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالانهایة مـقدّر است، چـنانچه حـضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مناجات یوم شعبان فرموده‌اند: **الهی هب لی کمال الانقطاع الیك و أنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها الیك، حتّی تخرق أبصار القلوب حجب النّور فتصل الی معدن العظمة، و تصیر[۷] أرواحنا معلّقةً بعزّ قدسك، الهی و اجعلنی ممّن نادیته فأجابك و لا حظته فصعق لجلالك و ناجیته سرّاً و عمل لك جهراً**[۸].

و حضرت صادق علیه‌السلام در مقام بیان کلّ ظهورات جهت ربوبیت فرموده‌اند در کلام خود حیث أشار علیه‌السلام بقوله: **و إذا تحقّق العلم فی الصدر خاف، و إذا صحّ الخوف هرب،**

---

۱. فصّلت / ۵۳.
۲. *مصباح الشریعه*، ص ۷.
۳. ی: - عبدی.
۴. ی: - جهت.
۵. ی: - قدسی.
۶. به منبع و مأخذی که این روایت را با عبارات فوق ذکر نموده باشد دست نیافتیم ولی در برخی کتب شیعه و اهل سنت مشابه خبر فوق ذکر گردیده است که می‌توان به کتب زیر اشاره نمود: *الکافی*، ۳۵۲/۲، ر ۷ و ۸؛ *المحاسن*، ۲۹۱، ر ۴۴۳؛ *وسائل الشیعه*، ۷۲/۴، ر ۶(۴۵۴۴)؛ *معجم الاوسط*، ۱۳۹/۹؛ *کنز العمال*، ۲۳۰/۱، ر ۱۱۵۷؛ *کتاب المجروحین (ابن حبان)*، ۱۲/۳.
۷. ی: - تصیر.
۸. *اقبال الأعمال*، ۲۹۹/۳.

و إذا هرب نجی، و إذا نجی أشرق نور اليقين فی القلب[۱] شاهد الفضل، و إذا تمكّن من رؤية الفضل رجی، و إذا وجد حلاوة الرجاء طلب، و إذا وفق للطّلب وجد، و إذا تجلّی[۲] ضياء المعرفة فی الفؤاد هاجّ ريح المحبّة، و إذا هاج ريح المحبّة استأنس فی ظلال المحبوب و اثر المحبوب علی ما سواه و باشر[۳] أوامره، و اجتنب نواهيه، و اختارهما علی كلّ شیء غيرهما[۴] فإذا استقام علی بساط الانس بالمحبوب مع أداء أوامره و اجتناب معاصيه و[۵] نواهيه[۶] وصل الی روح المناجاة و القرب. و مثال هذه الاصول الثّلاثة كالحرم و المسجد و الكعبة فمن دخل الحرم أمن من الخلق، و من دخل المسجد أمنت جوارحه أن يستعملها فی المعصية، و من دخل الكعبة أمن قلبه أن يشغله[۷] بغير ذكر اللّه[۸]. الحديث.

و بعد از آنكه عبد به مقام روح مناجات كه اعظم مقامات و اسنی[۹] درجات است فائز گرديد[۱۰] سزاوار است كه حكم حديث حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر او خوانده شود حيث قال عزّ ذكره فی جواب اليهودی: و ما تعنی بالفلسفة[۱۱] أليس من اعتدل طباعه صفّی مزاجه، و من صفّی مزاجه قوّی أثر النّفس فيه، و من قوّی أثر النّفس فيه سما الی ما يرتقيه، و من سما الی ما يرتقيه فقد تخلّق بالأخلاق النّفسانيّة فقد صار موجوداً بما هو انسان دون أن يكون موجوداً بما هو حيوان فقد دخل فی الباب[۱۲] الملكی الصوری و ليس عن هذا[۱۳] الغاية معبّر[۱۴]. و هر عبدی كه به اين مقام كه

---

۱. ی: + و.
۲. ل، ی: انجلی.
۳. ی: ـ باشر.
۴. ی: غيرها.
۵. ل، ی: ـ معاصيه و.
۶. ل: ـ و اختارهما... نواهيه.
۷. ی: يشعل؛ ل: يشتغل.
۸. *مصباح الشريعه*، ص ۱۲۰-۱۱۹.
۹. ی: اسنای.
۱۰. ی: گردد.
۱۱. ی: فی الفلسفة.
۱۲. ی: بالباب.
۱۳. ی: هذه.
۱۴. مصدر كلام فوق به دست نيامد.

غایت فیض امکان است واصل گردد، تکلّم نمی‌نماید در مقام ظهور ربوبیّت ملقّاة در هویت او الّا بنهج کلمات حقّ جلّ ذکره، و نه در مقام عبودیّت الّا به لسان مناجات اهل بیت عصمت ـ صلوات اللّه علیهم ـ به شأنی که احدی فرق نتواند گذارد در مقام صور[۱] متشاکله، چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤیّد شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری می‌گردد و[۲] در مقام ظهور کلمات حجّیت بلا تفکّر و سکون قلم انشا می‌نماید به شأنی که احدی سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبهٔ رعیّت و نه این است که به قلب ناظر خطور نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت ـ صلوات اللّه علیهم ـ و این کلمات حجیّت مثل آیات کتاب اللّه است؛ زیرا وجود صاحب این کلمات در رتبهٔ یک حرف از کتاب اللّه و احادیث آل اللّه علیهم‌السلام معدوم است، بل مثال آن مثل صورتی است که در مرآت معتدل حکایت نماید از متجلّی در مرآت و از این جهت است مناجاتی که احدی از اولوا الألباب در مقام قطع نظر از حدّ مرآتیت تمیز نمی‌تواند داد این صحفهٔ مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شموس عظمت و جلال ـ سلام اللّه علیهم ـ در میان خلق است.

[غنا در آیات و روایات]

و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود، شکّی نیست که احکام کلّ شیء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنایی که از جهت ماهیّت ملقّاة در نفس عبد است نازل فرموده[۳]: **و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ**

۱. ی: ـ صور.
۲. ی: ـ و.
۳. ی: فرمود که.

عن سبيل اللّه بغير علم و يتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين[۱].

و احاديثی كه در اين باب از شموس عظمت و جلال ـ سلام اللّه عليهم ـ صادر شده[۲] اين است:

۱ـ روى عن أبى بصير قال: سألت أباجعفر عليه السلام عن كسب المغنّيات؟

فقال: الّتى يدخل عليها الرجال حرام و الّتى تدعى الى العرائس[۳] ليس به بأس و هو قول اللّه عزّوجلّ: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۴].»

۲ـ و عن أبى عبداللّه عليه السلام حين سأله رجل عن بيع الجوارى المغنّيات؟

فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ[۵] كفر، و استماعهنّ نفاق[۶].

۳ـ و عن أبى بصير قال: سألت أباعبداللّه عليه السلام عن قول اللّه تعالى: «و اجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور[۷]» قال: هو الغناء[۸].

۴ـ و عن مهران بن محمّد، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: سمعته يقول[۹]: الغناء ممّا قال اللّه تعالى: «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه[۱۰].

۵ـ و عن مسعدة[۱۱] بن زياد قال: كنت عند أبى عبداللّه عليه السلام[۱۲] فقال[۱۳] له رجل: بأبى أنت و امّى إنّنى[۱۴] أدخل كنيفاً[۱۵] ولى جيران عندهم جوار يتغنّين و يضربن

---

۱. لقمان / ۶.
۲. ل: + است.
۳. ى: الاعراس.
۴. *الكافى*، ۱۱۹/۵/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۰/۱۷/ر(۲۲۱۴۴)۱؛ *الاستبصار*، ۶۲/۳/ر(۲۰۷)۷؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۸/۶/ر(۱۰۲۴)۱۴۵.
۵. ى: تعلمهن.
۶. *الكافى*، ۱۲۰/۱۵/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷؛ *الاستبصار*، ۶۱/۳/ر(۲۰۱)۱؛ *تهذيب الأحكام*، ۳۵۶/۶/ر(۱۰۱۸)۱۳۹.
۷. الحج / ۳۰.
۸. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۲)۹.
۹. ى: يقال.
۱۰. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۰)۷.
۱۱. ى: سعدة، ل: معده.
۱۲. ى: ـ عليه السلام.
۱۳. ى: و قال.
۱۴. ى، ل: + انا.
۱۵. ى: كتعاً.

بالعود، فربّما أطلت الجلوس استماعاً منّی لهنّ؟

فقال: لا تفعل.

فقال الرجل: و اللّه ما اٰتیتهن و إنّما هو سماع أسمعه بأذنی؟

فقال: للّه[۱] أنت أما سمعت اللّه [عزّوجلّ] یقول: «إنّ[۲] السّمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤلاً[۳].»

فقال: بلی و اللّه لکأنّی لم أسمع بهذه الآیة من کتاب اللّه من أعجمیّ و لا عربیّ لا جرم إنّنی لا أعود انشاء اللّه و إنّی[۴] أستغفر اللّه[۵].

فقال له: قم فاغتسل، و سل[۶] ما بدا لک فإنّک کنت مقیماً علی أمر عظیم ما کان أسوء حالک لومتّ علی ذلک احمد اللّه و سله[۷] التوبة من کلّ ما یکره، فإنّه لا یکره إلّا[۸] کلّ قبیح، و القبیح دعه[۹] لأهله فإنّه لکلّ أهلاً[۱۰].

۶ـ و عن عبدالأعلی قال: سألت أباعبداللّهعليه‌السلام عن الغناء و قلت: إنّهم یزعمون أنّ رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله رخّص فی أن یقال: جئناکم جئناکم حیّونا حیّونا نحیّکم.

فقال: کذبوا إنّ اللّه عزّوجلّ یقول: «و ما خلقنا السّموات و الأرض و ما بینهما لاعبین * لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن کنّا فاعلین * بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فإذاً هو زاهق و لکم الویل ممّا تصفون[۱۱]» ثمّ قال: ویل لفلان ممّا یصف رجل لم

۱. ی: ابوعبداللّه؛ ل: اللّه.
۲. ی، ل: ـ ان.
۳. الإسراء / ۳۶.
۴. ی، ل: اننی.
۵. ی، ل: لاستغفراللّه.
۶. ی، ل: صل.
۷. ی: رسله.
۸. ی: + علی.
۹. ی: ـ دعه.
۱۰. ***الکافی***، ۴۳۲/۶/ر۱۰؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۳۱/۳/ر(۳۷۹۵)۱؛ ***تهذیب الأحکام***، ۱۱۶/۱/ر(۳۰۴)۳۶ (با اختلاف)؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ۸۰/۱/ر۱۷۷.
۱۱. الأنبیاء / ۱۸-۱۶.

يحضر[۱] المجلس[۲].[۳]

۷ـ و عن زيد الشحّام[۴] قال: قال أبوعبداللّه عليه السلام: بيت الغناء لا تؤمن[۵] فيه الفجيعة، و لا تجاب[۶] فيه الدّعوة، و لا يدخله الملك[۷].

۸ـ و عنه عليه السلام[۸]: أنّه[۹] سئل عن الغناء و أنا حاضر[۱۰]؟

فقال: لا تدخلوا بيوتاً اللّه معرض عن أهلها[۱۱].

۹ـ و عنه عليه السلام: شرّ الأصوات الغناء[۱۲].

۱۰ـ و عنه عليه السلام[۱۳]: الغناء يورث النّفاق و يعقّب الفقر[۱۴].

۱۱ـ و عن الحسن‌بن هارون قال: سمعت أباعبداللّه عليه السلام يقول: الغناء مجلس لا ينظر اللّه الى[۱۵] أهله و هو ممّا قال اللّه عزّوجلّ «و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل اللّه»[۱۶].

۱۲ـ و عن ياسر الخادم[۱۷] عن أبى‌الحسن عليه السلام قال: من نزّه[۱۸] نفسه عن الغناء فإنّ فى الجنّة شجرة يأمر اللّه [عزّوجلّ] الرّياح أن تحرّكها[۱۹] فيسمع لها صوتاً لم يسمع

---

۱. ى، ل: + مسجد. ۲. ى: المسجد.
۳. *الكافى*، ۴۳۳/۶/ر۱۲؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۸)۱۵.
۴. ى، ل: عن التمام. ۵. ى: لا يؤمن.
۶. ى: لا يجاب.
۷. *الكافى*، ۴۳۳/۶/ر۱۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۳/۱۷/ر(۲۲۵۹۴)۱.
۸. ى: صلّى اللّه. ۹. ى: ـ انه.
۱۰. ى، ل: ـ انا حاضر.
۱۱. *الكافى*، ۴۳۴/۶/ر۱۸؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۵)۱۲.
۱۲. *المقنع*، ص ۴۵۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۹/۱۷/ر(۲۲۶۱۵)۲۲.
۱۳. ى: ـ الاصوات... عليه السلام.
۱۴. *الخصال*، ۲۴/ر۸۴؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۹/۱۷/ر(۲۲۶۱۶)۲۳.
۱۵. ى: الا.
۱۶. *الكافى*، ۴۳۳/۶/ر۱۶؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۱۰)۱۶.
۱۷. ى، ل: ـ الخادم. ۱۸. ى: تنزه.
۱۹. ى: عن يحركها.

بمثله، و من لم یتنزّه عنه لم یسمعه[۱].[۲]

[روایات تغنّی در قرآن و جواز غنا در عید فطر و قربان و ایام سرور]

و همچنین اهل بیت عصمت ـ سلام اللّه علیهم ـ در مقام بیان صوتی که از جهت ربوبیّت ملقّاة در هویّت عبد است به آن اشاره فرموده‌اند و احادیثی که دلالت بر این حکم نماید این است که حال ذکر می‌شود.

۱ـ و[۳] روی عن[۴] علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن علی‌بن معبد، عن واصل‌بن سلیمان، عن عبداللّه‌بن سلیمان[۵] قال: سألت أباعبداللّه علیه‌السلام عن قول اللّه عزّوجلّ «و رتّل القرآن ترتیلاً»[۶] قال: قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بینه[۷] تبیاناً و لا تهذّه[۸] هذا الشعر و لا تنثره[۹] نثر الرمل[۱۰] و لکن افزعوا[۱۱] قلوبکم القاسیة و لا یکن همّ أحدکم آخر السّورة[۱۲].

۲ـ و أیضاً عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: إنّ القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن[۱۳].

۳ـ و عنه علیه‌السلام قال: قال رسول اللّه صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله: اقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إیّاکم و لحون أهل الفسق و أهل الکبائر فإنّه سیجیء من بعدی أقوام یرجّعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیّة، و لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة، و قلوب من یعجبه

---

۱. ی: لم یسمع.
۲. *الکافی*، ۴۳۴/۶، ر۱۹؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۷/۱۷، ر(۲۲۶۴۳)۳.
۳. ل: ـ و.
۴. ل: ـ عن.
۵. ی، ل: ـ عن عبداللّه‌بن سلیمان.
۶. المزمّل / ۱۴.
۷. ی: بنیة.
۸. ی: لا تهده.
۹. ی: لا تنزه.
۱۰. ی: الرجل.
۱۱. ی، ل: + به.
۱۲. *الکافی*، ۶۱۴/۲، ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۷/۶، ر(۷۷۴۳)۱.
۱۳. *الکافی*، ۶۱۴/۲، ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۸/۶، ر(۷۷۴۸)۱.

شأنهم[1].

۴ـ و روى عن أبى‌الحسن عليه السلام قال: ذكرت الصوت عنده فقال: إنّ على‌بن الحسين عليهما السلام كان يقرأ فربّما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته، و إنّ الامام عليه السلام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله النّاس من حسنه.

قلت: و لم يكن رسول اللّه صلى الله عليه و آله يصلّى بالنّاس و يرفع[2] صوته بالقرآن.

فقال: إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله كان يحمل الناس من خلفه ما يطيقون[3].

۵ـ و عن أبى‌عبداللّه عليه السلام قال: إنّ اللّه عزّوجلّ أوحى الى موسى‌بن عمران عليه السلام إذا وقفت بين يدىّ فقف موقف الذّليل الفقير، و إذا قرأت التورية فاسمعنيها[4] بصوت حزين[5].[6]

۶ـ و عنه عليه السلام قال: قال رسول اللّه عليه السلام: لم يعط[7] امّتى أقلّ من ثلاث: الجمال، و الصوت الحسن، و الحفظ[8].

۷ـ و عنه عليه السلام قال: قال النبىّ صلى الله عليه و آله: إنّ من أجمل الجمال للمرء الشعر الحسن، و نغمة الصوت الحسن[9].[10]

۸ـ و عنه عليه السلام قال: قال النبىّ صلى الله عليه و آله:[11] لكلّ شىء حلية، و حلية[12] القرآن الصوت

---

۱. *الكافى*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.
۲. ى: لم يرفع.
۳. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۵)۲.
۴. ى: فاسمعنا.
۵. ى: الحزين.
۶. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۲۰۸/۶/ر(۷۷۴۹)۲.
۷. ى: لم تعط.
۸. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۷.
۹. ى: ـ و عنه عليه السلام قال: قال النبىّ... نغمة الصوت الحسن.
۱۰. *الكافى*، ۶۱۵/۲/ر۸.
۱۱. ى، ل: + ان.
۱۲. ى: حيلة و حيلة.

الحسن[۱].

۹ـ و عنه علیه السلام: فابعث[۲] اللّه عزّوجلّ نبیّاً إلّا[۳] حسن[۴] الصوت[۵].

۱۰ـ و عنه علیه السلام قال[۶]: کان علی‌بن الحسین علیهما السلام أحسن الناس صوتاً بالقرآن، و کان السقّاؤون یمرّون فیقفون ببابه[۷] یسمعون[۸] قراءته و کان أبوجعفر علیه السلام أحسن الناس صوتاً[۹].[۱۰]

۱۱ـ و عن أبی بصیر قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام إذا قرأت[۱۱] القرآن فرفعت به صوتی فجاءنی[۱۲] الشیطان فقال[۱۳]: إنّما ترائی بهذا أهلك و[۱۴] الناس؟

قال: یا أبا محمّد إقرء قراءةً ما بین القراءتین تسمع أهلك[۱۵]، و رجّع بالقرآن صوتك، فإنّ اللّه عزّوجلّ یحبّ الصوت الحسن یرجّع فیه ترجیعاً[۱۶].

۱۲ـ و فی الفقیه: و[۱۷] سأل رجل علی‌بن الحسین علیهما السلام عن شراء جاریة لها صوت؟

فقال: ما علیك لو اشتریتها فذکرتك[۱۸] الجنّة ـ یعنی بقراءة القرآن و الزهد و الفضائل الّتی لیست بغناء فأمّا الغناء فمحظور[۱۹].[۲۰]

۱۳ـ و عن علی‌بن جعفر، عن أخیه موسی‌بن جعفر[۲۱] علیه السلام قال: سألته عن الغناء هل

---

۱. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۹؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۶)۳.
۲. ی: فابعث.
۳. ی: ـ الا.
۴. ی: احسن.
۵. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۰.
۶. ی: ـ قال.
۷. ی: + و.
۸. ی، ل: یستمعون.
۹. ی، ل: ـ و کان أبوجعفر علیه السلام أحسن الناس صوتاً.
۱۰. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۱.
۱۱. ی: قرائت.
۱۲. ی: اجائنی.
۱۳. ی: قال.
۱۴. ی: ـ و.
۱۵. ی: ـ قال یا أبامحمّد... أهلك.
۱۶. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴.
۱۷. ی، ل: ـ و.
۱۸. ی: تذکرتك.
۱۹. ی: لمحظور.
۲۰. *من لا یحضره الفقیه*، ۶۰/۴/ر۵۰۹۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۵۰)۲.
۲۱. ی: ـ موسی‌بن جعفر؛ ل: ـ اخیه.

یصلح فی الفطر[1] و الأضحی و الفرح؟

قال: لا بأس به[2] ما لم یعص به[3].

[حکم غنا در قرآن و مراثی سیّدالشهدا علیه‌السلام]

و شبهه‌ای نیست که این نوع از صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد که در جمیع مقامات قرائت کتاب اللّه و مناجات و کلمات داله بر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام[4] مراعات این لحن حسن را نموده ولی به شأنی که از حدّ اعتدال فطری خارج نشود. چنانچه خداوند عالم در حکم صلات اشاره فرموده: و **لا تجهر بصلاتك و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلاً**[5]. و شکی نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرآة جمال آیت[6] معبود[7] جناب اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام نفس صلات است بل حقیقت صلات نیست الّا ذکر عبد خداوند را به ظهورات متجلیّه از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق. و مناط میزان[8] صوتی که محبوب است عند اللّه و عند اولیائه و مذکر ارياح صبح ازل است، صوتی است که در مقام اعتدال بین ذلك واقع باشد که به مجرد استماع آن محو کند از حول فؤاد عبد، کلّ ذکر ما سوی اللّه را، و داخل گرداند عبد را بر بساط قدس[9] قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیّات حضرت معبود جلّ ذکره، و این نوع از صوت محمود است و صوت حسن است که شموس عظمت و جلال قرائت کتاب اللّه[10] می‌فرمودند.

---

۱. ی: الفطرة.

۲. ی، ل: ـ به.

۳. *قرب الاسناد*، ۲۹۴/ر۱۱۵۸؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۱۷/ر(۲۲۱۴۸)۵.

۴. ی: سلام اللّه.

۵. الإسراء / ۱۱۰.

۶. ی: آیه.

۷. ی: محمود.

۸. ی: غیرآن.

۹. ی: ساحت.

۱۰. ی: + را.

و هر ذاکر حقّی هم که در مقام اعتدال صوت، لحن را رفعت دهد، محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب[۱] حضرت سیدالشهداعلیه‌السلام که بنفسه ذکر آن کلمهٔ توحید و حقیقت تقدیس در رتبهٔ کینونیات معتدله مبدّل[۲] ماهیات است به جوهریات، و هر نفسی که اعراض از صوت ذاکر ذکر[۳] آن شجرهٔ کبری و نبأ[۴] عظمی نماید فی الحین مشرک است و در ظلّ آیهٔ مبارکهٔ و **اذا قیل لهم لا إله الاّ اللّه یستکبرون**[۵] محشور و به نار بعد معذب است؛ زیرا به عینه حقیقت ذکر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر اللّه است که مقام ذکر اول در امکان باشد؛ زیرا از برای ذات بحت ازل جلّ ذکره هر ذکری ممنوع است و آن اجلّ و اعظم است از اینکه مذکور شود به ذکر خلق خود، بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در خطبهٔ یتیمیّه اشاره بسدّ سبیل ذکر او می‌فرمایند[۶] حیث قال عزّ ذکره: **فإن قلت ممّ هو فقد باین الأشیاء کلّها فهو هو. و إن قلت هو هو، فالهاء و الواو من کلامه صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له. و إن قلت له حدّ، فالحدّ بغیره**[۷]. **و إن قلت الهواء نسبته**[۸] **فالهواء من صنعه رجع من الوصف الی الوصف، و عمی القلب عن الفهم، و الفهم عن الادراک، و الادراک عن الاستنباط، و دام الملک فی الملک و انتهی المخلوق الی مثله، و الجأه الطلب الی شکله، و هجم له الفحص الی العجز و البیان علی الفقد و الجهد علی**[۹] **الیأس، و البلاغ علی القطع، و السبیل مسدود و الطلب مردود، دلیله آیاته و وجوده**

---

۱. ی: + ذکر.
۲. ی: مبذل.
۳. ی: ذکر ذاکر.
۴. ی: بناء.
۵. الصافات / ۳۵.
۶. ی: اول می‌فرماید.
۷. ی: لغیره.
۸. ی: نسبة.
۹. ی: عن.

اثباته[۱].

[۲] بعد از آنکه ذکری در امکان منسوب الی اللّه نیست الّا ذکر مظاهر قدرت او، ذاکر بحقّی هم[۳] متصوّر نیست الّا ذاکر ذکر ایشان که در محالّ فعل و ظهورات ربوبیّت[۴]، اثبات تجلّیات مقامات ایشان نماید؛ گرچه ذکر کلّ ما سوای محمّد و اوصیای او فاطمه ـ صلوات اللّه علیهم ـ نزد ایشان معدوم صرف است، بل اگر مذکور شوند[۵] اقلّ از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را[۶]، ولی از سبیل فضل خداوند قبول فرموده است ذکر عباد را در مقام ذکر مصائب ایشان؛ زیرا در مقام ظهورات ربوبیّت ایشان که از کنه عبودیّات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است.

[اقسام صوت و احکام آن]

و علی هذا سزوار نیست احدی را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید؛ زیرا اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می‌شود به علت شئونات باطلهٔ آن است که اهل فجور و غی استعمال می‌کنند، و الّا هرگاه علت معاصی نگردد و از جهت شجرهٔ انّیّت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده؛ چنانچه حدیث اذن یوم فطر واضحی و ایام فرح ناطق بر این است هرگاه عصیانی به‌واسطهٔ آن نشود، و تخصیص می‌دهد احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت ـ صلوات اللّه علیهم ـ لائح شده.

---

۱. مأخذ خطبه فوق به دست نیامد.
۲. ی: + و.
۳. ی: ـ هم.
۴. ی: + و.
۵. ی: شود.
۶. ی: ـ را.

و اصل میزان صحّت و حرمت در غنا تمیز لحن اهل[۱] فجور از اهل ظهور است همین‌قدر که اولوا الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت[۲] لحن فجور نیست صحت، ثابت است؛ گرچه آخوند[۳] ملّا محسن فیض عفی اللّه عمّا احاط علمه فیه، میزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتی[۴] از برای او قایل نشده، و متمسّک به ظواهر احادیثی شده که ذکر شد. ولی حقّ واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شد، هرگاه انسان از جهت ربوبیت مودعهٔ در او رفع صوت دهد، محمود است عند اللّه و نزد رجال اعراف. و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است؛ چنانچه کلّ آیات و احادیثی که ذکر شد دال بر این حکم است[۵]. و آنچه بعضی از علما ذکر کرده‌اند در مقام حکم غنا و به اسم احتیاط در دین، منع از ذکر ذاکر ذکر اهل بیت عصمت[۶] می‌نمایند بعید از حکم واقع، و مختلط از جهات انّیّات است بل در صورت دو[۷] حکم ظاهر است:

اوّل: حرام که نهی آن در کتاب نازل است حیث قال عزّ ذکره: و **إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير**[۸] و اشاره به اهل آن فرموده فی مقام آخر: **إن هم إلّا كالأنعام بل هم أضلّ سبيلاً**[۹]، و این صوت، لحن اهل نار و شئونات مقام فجّار است که از جهت ماهیت ناطق[۱۰] اهل آن گرچه قرائت کتاب اللّه و ذکر خداوند و اولیای او را نمایند[۱۱] ولی متنفرّسین از اهل تجرید و حقیقت، مشاهده می‌نمایند که صوت اهل جهنم است[۱۲] مثل الحان اهل مجاز[۱۳] که مخالف با حقیقت دین اهل اسلام‌اند؛

---

۱. ی: ـ اهل.
۲. ل: ـ در عرف گویند این صوت.
۳. ل: اخند.
۴. ی: از حرمت.
۵. ی: ـ است.
۶. ل: عظمت و جلال.
۷. ل: در صورت دوم.
۸. لقمان / ۱۹.
۹. الفرقان / ۴۴.
۱۰. ی: + است.
۱۱. ی: نماید.
۱۲. ی: ـ است.
۱۳. ی: حجاز.

گرچه به صورت فصیح و لحن عجیب قرائت می‌نمایند ولی حکم جهت ماهیت بر آنها جاری است.

و ثانی: واجب، و آن صوتی است که بر آن لحن کتاب اللّه نازل شده و اهل محبت و تجرید، قرائت آیات و مناجات می‌نمایند و ذکر مصائب شموس عظمت و جلال را در مقام ارتفاع صوت بأحسن لحن با منتهای خضوع و خشوع می‌نمایند. و این جهت چون ظهور آن از جهت ظهور آیهٔ توحید است. محبوب است عند اللّه و عند اصفیائه، و این صوتی است که در کلمات شموس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکّر مراتب جنّات و ارياح[۱] متحرّک که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می‌وزد و عبد را جذب می‌نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقرّر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیاورد، **کما روی عن جابر، عن ابی‌جعفر عليه السلام قال: قلت: إنّ قوماً إذا ذكروا شيئاً من القرآن أو حدّثوا به صعق[۲] أحدهم حتّى يرى أن أحدهم لو قطّعت يداه أو[۳] رجلاه لم يشعر[۴] بذلك.**

فقال: سبحان اللّه ذاك من الشيطان ما بهذا نعتوا، إنّما هو اللّين و الرقّة و الدمعة و الوجل[۵].

و غیر از این دو صورت هم[۶] صور دیگر از مکروه و سنّت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسّر است. و لکن حکم راجع به همان نقطه مشاره است که در غیاهب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنّت در ظلّ جهت ربوبیت، و مکروه در ظل جهت ماهیت مذکور است. و در غیر از ذکر مصیبت[۷] و مقامات وارده در شریعت، ارتفاع

۱. ی: ارجاح.
۲. ی، ل: فصعق.
۳. ی: و.
۴. ی: لم یلتفت.
۵. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۳/۶/ر(۷۷۶۱)۱.
۶. ی: ـ هم.
۷. ی: معصیت.

صوت ممنوع است، بل علامت مؤمن آن است که در هر حال به اخشع[۱] و اخضع حال، تنطّق فرماید؛ چنانچه در علامات[۲] مؤمن موحد امام علیه السلام می‌فرمایند[۳] **عن مهزم الأسدی قال: قال أبوعبدالله علیه السلام: یا مهزم شیعتنا من لا یعدو صوته سمعه[۴]، و لا شحناؤه بدنه[۵]، و لا یمتدح بنا معلناً، و لا یجالس لنا عائباً و لا یخاصم لنا قالیاً، إن لقی مؤمناً أکرمه، و إن لقی جاهلاً هجره[۶].**

قلت: جعلت فداك فکیف أصنع بهؤلاء المتشیّعة.

قال: فیهم التمییز[۷]، و فیهم التبدیل، و فیهم التمحیص تأتی علیهم سنون تفنیهم[۸]، و طاعون یقتلهم، و اختلاف یبدّدهم شیعتنا من لا یهرّ هریر الکلب، و لا یطمع طمع الغراب، و لا یسأل عدوّنا و إن مات جوعاً.

قلت: جعلت فداك فأین أطلب هؤلاء[۹]؟

قال: فی أطراف الأرض، اولئك الخفیض عیشهم، المنتقلة[۱۰] دیارهم، إن شهدوا[۱۱] لم یعرفوا، و إن غابوا لم یفتقدوا و من الموت لا یجزعون، و فی القبور یتزاورون، و إن لجأ الیهم ذوحاجة[۱۲] منهم رحموه، لن تختلف[۱۳] قلوبهم و إن اختلف بهم الدار، ثم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا المدینة[۱۴] و علیّ الباب، و کذب[۱۵] من زعم أنّه یدخل المدینة لا من قبل الباب، و کذب من زعم[۱۶] أنّه یحبّنی[۱۷] و یبغض

---

۱. ی: با خشوعت.
۲. ی: علامت.
۳. ی: می‌فرماید.
۴. ی: سمعته.
۵. ی، ل: یدیه.
۶. ی: اهجره؛ ل: محره.
۷. ی: التمیز.
۸. ی: نفسهم.
۹. ی: الطلب لهؤلاء.
۱۰. ی: المثقلة.
۱۱. ی: اشهدوا.
۱۲. ی: زجاجة.
۱۳. ی: ان یختلف.
۱۴. ی: مدینة العلم.
۱۵. ی، ل: فکذب.
۱۶. ی: ـ انه یدخل... زعم.
۱۷. ی: لمحبی.

عليّاًعليه‌السلام[۱].

و ذکر شئون مطلب چون به نهایت نمی‌رسد اکتفا به ذکر این مختصر جواب نموده، امیدوار به فضل حضرت وهّاب چنان است که[۲] کما هو المراد در مرآت قلب جناب مستطاب منطبع گردد تا لمحهٔ بعد از ذکر مصائب مظاهر توحید و آیات تقدیس منشئ این کلمات را عند اللّه و اولیائه ذکری فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان بألف ضعف، چنانچه[۳] نصّ حدیث حضرت کاظمعليه‌السلام است در لوح حفیظ به جهت ایشان ثبت گردد، و همین تجارت لن تبور علت گردد که در هیچ شأن از خواطر جناب[۴] ایشان در مقام ذکر مصائب اهل بیت عصمت ـ سلام اللّه علیهم ـ محو نگردد. و کفی بفخر[۵] **ذکره ذکر اللّه الاکبر الذی قال فی حقّ عارفه بالمعنی: «من بکی علیّ فأنا جزاؤه، و الذی نفسی بیده لم یعدل جزاء ذلک الحکم شیء فی السّموات و الأرض و إنّ «ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء و اللّه ذوالفضل العظیم**[۶]**» «و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون**[۷]**» و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.**

---

۱. *الکافی*، ۲۳۸/۲/ر۲۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۹۲/۱۵/ر(۲۰۲۵۳)۲۷.
۲. ی: ـ که.
۳. ی: چنانکه.
۴. ی: ـ از خواطر جناب.
۵. ل: بفخره.
۶. الحدید / ۲۱ و الجمعه / ۴.
۷. الانبياء / ۲۲.

اعلام الأحبّاء فی حرمة الغناء
فی القرآن و الدّعاء

محمّدهادی‌بن لوحی موسوی حسینی سبزواری

شرح حال مؤلّف

محمّدهادی‌بن لوحی موسوی حسینی سبزواری

میرمحمّدهادی فرزند محمّد ملقب به لوحی‌بن محمّد سبزواری است که نسب او به ابراهیم اصغر، فرزند امام موسی کاظم‌علیه‌السلام می‌رسد. او در اصفهان می‌زیسته، و پدرش با محمّدتقی مجلسی معاصر بوده است.

از جمله آثار او اربعون حدیث و اصول عقاید است.

مزار او در مقبره امامزاده اسماعیل قرار دارد و چنانکه بر سنگ قبرش نوشته‌اند در سال ۱۱۱۳ هجری درگذشته است[۱].

۱. *طبقات أعلام الشیعه*، ۸۰۱/۶؛ *الذریعه*، ۴۳۱/۱،ر۲۱۹۴ و ۱۹۸/۲،ر۷۶۲.

معرفی نسخه‌ها

۱ـ کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی): ۴۱۰/۱۶/ر ۵۵۱۱

اعلام الأحبّاء فی حرمة الغناء فی القرآن و الدعاء

از محمّدهادی میرلوحی موسوی حسینی سبزواری (میرلوحی)

در یک مقدمه و پنج فصل و خاتمه.

آغاز: بسمله. حمد بیحد عزیزی را سزاست که گوشه‌گیران بینوا را در حصار عبادت با وجود طاعت از خطاب عدالت از خوف.

انجام: خصوصاً ناظر و مؤلف و کاتب و قاری این رساله را و هذا آخر ما أردنا ایراده فی هذه الرسالة... و **قد وقع الفراغ من تألیفه فی ثالث عشرین شهر جمادی الاخری من شهور سنة سبع و ثمانین و ألف من الهجرة النبویّة.**

خط نستعلیق، کاتب اسماعیل‌بن پرویزگرجی شاگرد مؤلف، در جمعهٔ دهه دوم جمادی الثانیة ۱۰۹۸، ۶۶ برگ، کاغذ اصفهانی، سطر ۱۲ (۷/۵ × ۱۴)، جلد تیماج یک لایی قهوه‌ای ۱۱/۵ × ۱۶ نشانه‌ها شنگرف.

۲ـ کتابخانه ملک: ۹۱/۵/ر ۵۹۱ (مجموعه)

عنوان و نشان شنگرف، ۸۲ برگ، کاغذ فستقی، اندازه ۱۴/۸ × ۲۰ سانتیمتر، جلد میش لابی سیاه مغزی قرمز. خط شکسته نستعلیق میرزا بیک‌بن محمّدتقی کرمانی در رجب ۱۱۱۴ هجری (ص ۱۶۳-۱۰۴).

۲ـ اعلام الأحباء فی حرمة الغناء

میرمحمّدهادی‌بن لوحی موسوی حسینی سبزواری...

آغاز: همان

انجام: از شر شیطان محافظت نماید خصوصاً ناظر و مؤلّف این رساله را و **هذا آخر ماأردنا ایراده فی هذه الرسالة و الصّلاة و السّلام علی خاتم الرسالة و أئمّة الطیّبین الطّاهرین ـ سلام اللّه علیهم أجمعین.**

۳ـ کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی): ۴۴/۲۰ر/۱۹۹۳۴

کاتب سیّدمصطفی حسینی، تاریخ کتابت: دهه سوم شعبان ۱۳۴۱ هجری، کاغذ نخودی، ۲۰ سطر، ۲۹ گ، ۱۶/۵ × ۱۰/۵، عناوین به سرخی، جلد مقوا.

اعلام الأحبّاء فی حرمة الغناء فی القرآن و الدعاء

محمّدهادی‌بن لوحی موسوی حسینی سبزواری از علمای قرن دوازدهم هجری وی با استناد به آیات و روایات و اقوال فقها غنا را مطلقاً حرام دانسته و گفته است: غنا هرچند در تلاوت قرآن یا دعا و یا رثای امامان معصوم باشد باز هم ممنوع است...

آغاز: همان.

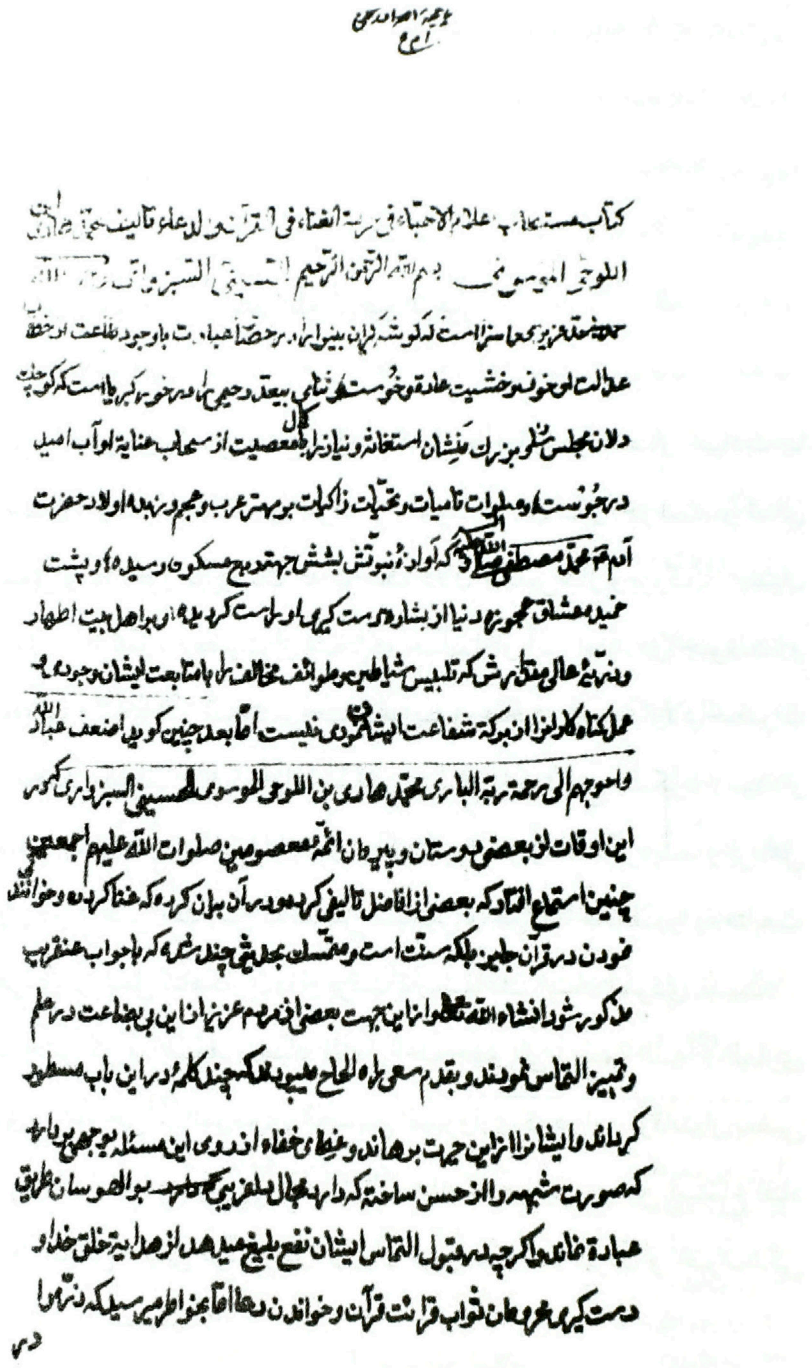
انجام: حق‌تعالی همه را از شر شیطان... أجمعین. **تمّت الرسالة فی لیلة الثّلثا شهر ذی القعدة الحرام سنة خمس و مائة و ألف بعد الهجرة النبویة صلّی الله علیه و آله و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و أهل بیته المقدّسین المطهّرین و سلّم تسلیماً کثیراً.**

*** تذکر**

نگارش نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (اسلامی) و کتابخانه ملک بنا بر

رسم‌الخط رایج در قرن یازدهم و دوازدهم بوده است. برای نمونه گاف‌ها به شکل کاف با یک سرکش نوشته شده است و یا «ت» به صورت «ة»، و بای تأکید یا اضافه در همهٔ موارد متصل نوشته شده است و همزه اول ضمایر و صفات اشاره حذف گردیده است و...

و چون نسخهٔ کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی) بیش از دو قرن بعد نگارش یافته در سبک تحریر و رسم الخط آن تفاوت‌هایی ملاحظه می‌گردد که به شیوه نگارش امروز نزدیک‌تر است.


کتاب مسمّی باعلام الاحبّاء فی حرمة الغناء فی القرآن و الدعاء تألیف محمّد هادی اللوحی الموسوی الحسینی السبزواری

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد معتقد بی‌قیاس سزاوار است که کوشش زبان بیان او در حصار اعداد با وجود طلعت از خط

عدالت لوحی خود خشیت عادله و خوش نسبتی بیعت رحیم او در خور کبریا است که کوی

دلان مجلس قرب او ... استغاثه و نیاز ... معصیت از سحاب عنایة او آب امید

در جوی ... و صلوات نامیات و تحیّات زاکیات بر مهتر عرب و عجم و زبده اولاد حضرت

آدم محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله که آوازهٔ نبوّتش بشش جهت ربع مسکون رسیده و پشت

... عشاق مجوس دنیا از بشارت دست کرده ... و بر اهل بیت اطهار

... که تلبیس شیاطین ... با متابعت ایشان وجود

... از برکت شفاعت ایشان ... امّا بعد چنین گوید اضعف عباد الله

و احوجهم الی رحمة ربّه الباری محمّد هادی بن اللوحی الموسوی الحسینی السبزواری که در

این اوقات از بعضی دوستان و پیروان ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

چنین استماع افتاد که بعضی از افاضل تألیفی کرده‌اند و در آن بیان کرده که غنا کردن و خواندن

نمودن در قرآن مجید ... بلکه سنّت است و متمسّک ... چند شده که با جواب ...

مذکور شود ان شاء الله تعالی و از این جهت بعضی از محرم عزیزان این بی‌بضاعت در علم

و تمییز التماس نمودند و بقدم سعی ... چند کلمه در این باب

... و ایشان از این جهت ... و ... این مسئله ...

که صورت شبهه را از حسن ساخته‌اند ... الصوت ...

عبادة ... اگرچه در قبول التماس ایشان نفع بلیغ ... خلق خدا

... ثواب قرائت قرآن و خواندن دعا ...

تصویر صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی (آستان قدس رضوی)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

حمد بی‌حد عزیزی را سزاست که گوشه‌گیران بی‌نوا را در حصار عبادت با وجود طاعت از خطاب عدالت او خوف و خشیت و عادت و خوست. و ثنای بی‌عد رحیمی را در خور کبریاست که کوچک دلان مجلس‌ساز و بزرگ[1] منشان استغاثه و نیاز را با کمال معصیت از سحاب عنایت او آب امید در جوست. و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر مهتر عرب و عجم و زبدهٔ اولاد حضرت آدم علیه السلام[2] محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله که آوازهٔ نبوّتش به شش جهت ربع مسکون رسیده و پشت خمیدهٔ عشّاق عجوزهٔ دنیا از بشارت دستگیری او راست گردیده، و بر اهل بیت اطهار و ذریهٔ عالی مقدارش که تلبیس شیاطین و طوائف مخالف را با متابعت ایشان وجودی، و عمل گناهکاران را از برکت کار شفاعت ایشان نمودی نیست.

امّا بعد چنین گوید اضعف عباد اللّه و احوجهم الی رحمة اللّه[3] الباری محمّدهادی‌بن اللّوحی[4] الموسوی الحسینی السبزواری که در این اوقات از بعضی دوستان و پیروان ائمّهٔ معصومین ـ صلوات اللّه علیهم اجمعین ـ چنین استماع افتاد که بعضی از افاضل تألیفی کرده و در آن بیان فرموده که غنا کردن و خوانندگی

---

۱. ل: برگ.

۲. ل: ـ علیه السلام.

۳. ر، ل: ربّه.

۴. ج: لوحی.

نمودن‌در قرآن جایز بلکه سنت است. و متمسّک به حدیثی چند شده‌اند[۱] که با جواب عنقریب مذکور شود انشاءاللّه تعالی. و از این جهت بعضی از مردم عزیز از این بی‌بضاعت در علم و تمییز[۲] التماس نمودند و به قدم سعی راه الحاح پیمودند[۳] که چند کلمه[۴] در این باب مسطور گرداند، و ایشان را از این حیرت برهاند و غطای[۵] خفا[۶] را[۷] از روی این مسئله به وجهی بردارد که صورت شاهد[۸] شبهه را از حسن ساختهٔ[۹] که دارد مجال دلفریبی بوالهوسان طریق عبادت نماند. وگرچه در قبول التماس ایشان نفع بلیغ می‌دید[۱۰]، از هدایت خلق خدا و دستگیری محرومان ثواب قرائت قرآن و خواندن دعا. امّا به خاطر[۱۱] می‌رسد که ذره را در[۱۲] پیش آفتاب چه نمود، و سراب را در جنب آب چه وجود در وقتی که علمای اعلام و فقهای[۱۳] ذوی[۱۴] الاحترام باشند متوجه شدن آن طایفهٔ والا مقام به مسائل حلال و حرام انسب می‌نماید طنین زنبور را با نغمهٔ زبور چه مناسبت، و طعم حنظل را با حلاوت عسل چه مماثلت، لیکن به مقتضای حدیث شریف **من علم علماً وکتم الجمه اللّه تعالی یوم القیامة بلجام من النار**[۱۵].

یعنی هر کس بداند چیزی را و بپوشاند و به خلق نرساند، ملجم می‌کند او را اللّه تعالی در روز قیامت به لجامی از آتش جهنم.

و دیگر احادیث که در مضمون نزدیک به این است چارهٔ به‌جز اسعاف ملتمس

---

۱. ر: شده.
۲. ج، ل: تمیز.
۳. ر: می‌پیمودند.
۴. ر: کلمهٔ.
۵. ج، ل: غطاء.
۶. ر: خفاء.
۷. ر، ل: ـ را.
۸. ر: ـ شاهد.
۹. ر: ساخته.
۱۰. ر: می‌دهد.
۱۱. ر: بخواطر.
۱۲. ر، ل: ـ در.
۱۳. ل: فقهاء.
۱۴. ر: ذوالعزو.
۱۵. *شرح اصول الکافی*، ۲۰۸/۲؛ *عوالی اللئالی*، ۷۱/۴/ر۴۰ (در بعضی الفاظ اختلاف جزئی وجود دارد).

ایشان ندید و حال آنکه در خاموش[1] بودن خللی هم به دین[2] می‌رسید[3] بنابراین طلباً لمرضاة ربّ العباد و ذخیرةً لیوم التناد از برای اعلام بعضی از احباب[4] به نوشتن رسالهٔ در این باب شروع نمود، و توکّل کرد بر لطف خداوند ودود، و نام نهاد این رساله را باعلام الأحبّاء فی حرمة الغناء فی القرآن و الدعاء و مشتمل گردانید این مختصر را بر مقدّمه و پنج فصل و خاتمه.

مقدّمه: در کلمهٔ چند ضروری[5].

فصل اوّل: در بیان قول علمای لغت و قول فقهای شیعه ـ رحمهم اللّه ـ در معنی غنا.

فصل دویّم: در تحریر محل نزاع.

فصل سیّم: در بیان بعضی از آیات قرآنی که دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً[6]، خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

فصل چهارم: در بیان بعضی از احادیث که دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً[7]، خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

فصل پنجم: در قول فقهای شیعه و علمای امامیه ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ در اینکه غنا حرام است مطلقاً، خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

خاتمه: در بیان بعضی از احادیث که بعضی مستند خودساخته‌اند در مباح بودن غنا بلکه در سنت بودن غنا در قرآن و جواب آن.

---

۱. ر: خواموش.
۲. ر: بدین هم.
۳. ر، ل: می‌رسد.
۴. ر: اصحاب.
۵. ج: ـ مقدمه ... ضروری؛ ر: اما مقدمه در چند کلمهٔ ضروری.
۶. ل: مطلق.
۷. ل: مطلق.

مقدمه در کلمهٔ چند ضروری[۱]

بدان[۲] ای عزیز أعزّک اللّه فی الدّارین که مسائل دینی بر دو قسم[۳] است: قسمی[۴] آن است که مشخص نیست که مذهب شیعه و طریقهٔ ایشان در آن مسئله کدام است مثل نماز جمعه که حرمت آن با وجوب آن فی الجمله در زمان حضرت صاحب الزّمان ـ صلوات اللّه علیه ـ معلوم نیست که کدام‌یک از این دو طریق مذهب شیعه بوده، این قسم از مسائل را[۵] خلافی می‌گویند. اگر کسی قایل شود که نماز جمعه در غیبت معصوم حرام است، و دیگری قایل شود[۶] که نماز جمعه در غیبت معصوم واجب است فی الجمله برهیچ‌یک از این دو کس واجب نمی‌شود که به نوشتن کتاب و رساله آن دیگر را قایل به مقالهٔ خود کند و با وجود این گاه هست که بعضی از علما در این قسم از[۷] مسائل در کتاب‌ها و رساله‌ها[۸] نقل اعتقاد خود می‌کنند و دلیل بر آن می‌گویند.

و[۹] قسمی[۱۰] دیگر از مسائل دینی آن است که به جایی رسیده که معلوم و ظاهر است که مذهب اهل البیت علیهم‌السلام و مذهب علمای شیعه ـ رحمهم اللّه ـ در آن کدام است مثل غنا کردن و خوانندگی نمودن در قرآن که معلوم است که مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام و مذهب علمای شیعه ـ رضوان اللّه علیهم ـ آن است که غنا کردن در قرآن حرام است، و در این باب شواهد بسیار است. پس اگر کسی گوید که غنا کردن در قرآن جایز یا سنت است در این صورت برخلاف مذهب اهل بیت پیغمبر ـ سلام

---

۱. ر: اما مقدمه در چند کلمهٔ ضروری.
۲. ل: ـ بدان.
۳. ج: قسمت.
۴. ر: اول.
۵. ر: + مسائل.
۶. ر: باشد.
۷. ر: ـ از.
۸. ر، ل: رسالها.
۹. ر: ـ و.
۱۰. ر: قسم.

اللّه علیهم اجمعین ـ حکمی کرده خواهد بود و بر هر مسلمانی خصوصاً بر ارباب علم و جماعتی که حرف ایشان را در غیر تأثیری باشد، کو در یک کس تأثیر کند و بس، واجب می‌شود که در ازالهٔ آن سعی کنند تا دین پیغمبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله ضایع نشود، و همچنین که حالا بعضی می‌گویند که غنا در قرآن سنت است شاید[۱] دیگری[۲] بگوید که بردن مال غیر در فلان مکان جایز است، یا زنا در فلان زمان سنّت است و همچنین جمیع محرّمات. پس اگر مردم دانا در ازالهٔ بدعت‌ها سعی نکنند ممکن است که دین رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله رفته رفته برطرف شود، از این جهت است که پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌فرماید که: **إذا ظهرت البدع فی امّتی فلیظهر العالم علمه، فمن لم یفعل فعلیه لعنة اللّه**[۳].

یعنی هرگاه ظاهر شود در میان امّت من بدعت‌ها پس می‌باید که ظاهر سازد عالم[۴] علم خود را، پس اگر عالم، علم خود را ظاهر نکند و مردم را خبردار نگرداند پس بر اوست لعنت خدا.

طرفه این است که در این زمان گاه هست که بعضی از مردمان متوجه دفع بدعت‌ها نمی‌شوند، و مع ذلک اگر دیگری متوجه دفع بدعتی شود تشنیع او هم می‌کنند چه این معنی ظاهر است که کسی که تألیفی کند جمعی که در آن تألیف، سخنان برخلاف طبع ایشان باشد ایشان را خوش نمی‌آید و در ملامت آن کس سعی می‌کنند[۵] و مشهور است که من صنّف استهدف. امّا چون حضرت عزّت در وصف مؤمنان در کلام مجید[۶] می‌فرماید که: **یجاهدون فی سبیل اللّه و لا یخافون لومة**

---

۱. ر: + که.
۲. ل: دیگر.
۳. *الکافی*، ۵۴/۱/ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۲۶۹/۱۶/ر(۲۱۵۳۸)۱.
۴. ر: ـ عالم.
۵. ر: می‌کند.
۶. ر: محید.

لائم[۱].

یعنی مؤمنان جماعتی‌اند که جهاد می‌کنند در راه خدا و نمی‌ترسند از ملامت ملامت‌کننده. پس هر کسی[۲] که خواهد که در سلک مؤمنان باشد، لازم است که در امور دینی از گفتن کلمة الحق[۳] پروا نکند و حیف باشد ای برادر منصف که شخصی از برای هدایت تو خود را به ملامت بعضی از مردم مبتلا کند[۴] و تو از برای آنکه راه بیابی[۵]، بی‌ملامت کشیدن سعی در یافتن طریق حق نکنی پس[۶] بر تو لازم است که در مطالب این مختصر نظر کنی، اگر فهم کنی که معقول است و صرفهٔ آخرت تو در قبول است به آن عمل کنی و الّا فلا.

دیگر بدان که اگر گاهی در این رساله بعضی از دلایل اقناعی مذکور شود وجهش آن است که می‌خواستیم[۷] که همه کس از فواید این رساله منتفع شوند[۸]. و سبب اینکه این مختصر به فارسی نوشته شد آن بود که شاید نفعش عام باشد، و معلوم است که از دلایل و بعضی از مؤیّدات حرمت غنا که مطلوب است به طریق اولی ثابت می‌شود، و حال آنکه دلایلی که مذکور می‌شود از این جانب از روی تبرّع است، و الّا حرمت غنا احتیاج به دلیل ندارد! همچنان‌که از قول سابق معلوم گردید[۹]، مع ذلک مطلب کلی منع جواز و استحبابی است که بعضی میل به آن دارند. و چون مذکور شد که آیات قرآنی دلالت می‌کند بر حرمت غنا، و احادیث کثیره و اقوال فقهای شیعه ـ رحمهم اللّه ـ پس ذکر آیات مقدم می‌شود بر ذکر

۱. المائده / ۵۴.
۲. ر، ل: کس.
۳. ر: کلمهٔ حق.
۴. ر، ل: اندازد.
۵. ج: بیاپی.
۶. ر: پس.
۷. ر: می‌خواستم.
۸. ل: شود.
۹. ر، ل: شد.

احادیث، و ذکر احادیث مقدم می‌شود بر نقل اقوال فقهای شیعه ـ رحمهم اللّه[1].
امّا چون ممکن است که بعضی معنی غنا را ندانند، بنابراین تحقیق معنی غنا را مقدّم می‌دارد و مطلب کلی از بیان قول لغویین آن است که بعضی از طلبه در این باب عارف شوند به معنی غنا و اگر جمعی از عوام بعضی[2] از مطالب لغت را فهم نکنند در اثنای طیّ این مختصر موافق فهم ایشان گفت‌وگو خواهد شد ـ انشاءاللّه تعالی.

---

۱. ج: ـ رحمهم اللّه.
۲. ل: بعض.

فصل اوّل در بیان قول علمای لغت و قول فقهای شیعه ـ رحمهم الله ـ در معنی غنا

بدان که قول لغویین در معنی غنا خالی از اختلافی نیست. بعضی از ایشان غنا را تفسیر به مطرب کرده‌اند همچنان‌که فیروزآبادی در کتاب قاموس می‌گوید که: **الغناء ککساء من الصوت ما طرّب به**[1]. و در کتاب أساس اللّغة[2] در معنی طرب مسطور است که: **هو خفّة من سرور أو همّ**[3]. و در کتاب صحاح است که: **التطریب فی الصوت مدّه و تحسینه**[4].

و بعضی [آن را] تفسیر به رفع صوت کرده‌اند یعنی بلند کردن آواز همچنان‌که ابن اثیر در نهایه می‌گوید که: **فکلّ صوت رفع فعند العرب**[5] **غناءً**. و در بعضی از نسخ نهایه است که: **فکلّ من رفع صوته**[6] **و والاه فهو عند العرب غناءً**[7].[8]

و بعضی [آن را] به تحزین تفسیر کرده‌اند، و تحزین در لغت به معنی ترقیق صوت یعنی باریک کردن[9] آواز آمده همچنان‌که صاحب قاموس می‌گوید که: **و هو یقرأ بالتحزین و یرقّق صوته**[10].

و در لغت، تطریب و ترنیم[11] و ترنّم و ترجیع و غنا و تغنّی و تغنیه و بعضی

---

۱. *القاموس المحیط*، ۳۷۲/۴.
۲. نام صحیح آن أساس البلاغة فی اللّغة است.
۳. *أساس البلاغة*، ص ۲۷۷.
۴. *الصحاح اللّغة*، ۱۷۱/۱.
۵. ر: الطرب.
۶. ر، ل: صوتاً.
۷. ر: ـ و در بعضی از نسخ... غناء.
۸. *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، ۳۹۱/۳.
۹. ر: ـ کردن.
۱۰. *القاموس المحیط*، ۲۱۳/۴.
۱۱. ج: رنیم.

دیگر از الفاظ هست که به هم تفسیر کرده‌اند[۱]. فیروزآبادی می‌گوید: **الطّرب ـ محرکة ـ الفرح و الحزن ضد، و الحركة و الشوق. و التطریب**[۲]: **الاطراب كالتطرّب و التغنّی**[۳]. و در صحاح مذکور است که[۴]: **الطّرب: خفّة تصیب الانسان لشدّة حزن أو سرور و قد طرب، و اطربه غیره و تطرّب**[۵].[۶] و هم در صحاح مسطور[۷] است که: **الغرد بالتحريک: التطريب فی الصوت و الغناء، يقال: غرد الطائر فهو غرد و التغريد مثله**[۸].

و هم در آن[۹] کتاب مزبور است در معنی ترنّم و ترنیم که: **الرّنم بالتحريک: الصوت، و قد رَنِمَ ـ بالكسر ـ و ترنّم إذا رجّع صوته، و التّرنیم مثله**[۱۰]. و در کتاب مجمل اللّغة[۱۱] و کتاب شمس العلوم[۱۲] مثل این مذکور است. و در کتاب مجموع اللّغة مسطور است که: **الترجيع تقارب ضروب الحركات**[۱۳].

و در کتاب مغرب مسفور است که: **لحّن فی قراءته**[۱۴] **تلحيناً طرّب فيها و ترنّم**[۱۵]. و صاحب بحرالغامض می‌گوید[۱۶]: «لحن سرایيدن و آواز برکشیدن[۱۷] و سرود[۱۸] است[۱۹].» و صاحب دستور اللّغة می‌گوید: «ترنّم بانگ به لحن کردن است[۲۰]»[۲۱]. و در بسیاری از کتاب‌های لغت مثل این واقع است همچون کتاب

---

۱. ر: + همچنان‌که.
۲. ج: + و.
۳. *القاموس المحيط*، ۹۷/۱ (متن قاموس در اینجا به اختصار ذکر شده است).
۴. ل: ـ که.
۵. الصحاح: تطربه.
۶. *الصحاح اللّغة*، ۱۷۱/۱.
۷. ر، ل: مذکور.
۸. *الصحاح اللّغة*، ۵۱۳/۱.
۹. ج، ل: ـ آن.
۱۰. *الصحاح اللّغة*، ۱۹۳۸/۵.
۱۱. *مجمل اللّغة*، ۴۰۱/۲.
۱۲. *شمس العلوم*، ۲۶۴۶/۴.
۱۳. مأخذ یادشده یافت نگردید.
۱۴. ل: قراءت.
۱۵. *المغرب فی ترتيب المعرب*، ۱۶۸/۲.
۱۶. ر: + که.
۱۷. ر: سراییدن آواز و برکشید.
۱۸. ر: سرور.
۱۹. منبع فوق به دست نیامد.
۲۰. ج: ندارد.
۲۱. کتاب فوق یافت نگردید.

فردوس اللّغة، و کتاب بحر الغامض، و کتاب دیوان الأدب و غیر آن. و والد این کمترین رحمه‌الله در رسالهٔ که در حرمت و ماهیّت غنا نوشته از بسیاری از کتاب‌های لغت، ذکر معانی مزبوره نموده مثل کتاب مصادر، و کتاب تاج المصادر، و کتاب تاج الاسامی، و کتاب سامی الاسامی میدانی، و کتاب مدخل ابن برداری، و کتاب مصادر شهرزوری، و کتاب مصادر شهبانی، و کتاب معالم اللّغة علّامی، و کتاب جمهرهٔ ابن دریدی، و کتاب مجمل اللّغة ابن فارس، و کتاب یاقوتهٔ ابن بدنام، و کتاب أساس اللّغة زمخشری، و کتاب منزل اللّغة رانکوهی، و کتاب کنز اللّغة ابن اسماعیل فارسی، و کتاب کنز(۱) اللّغة اذرعی، و کتاب تهذیب اللّغة ازهری، و کتاب نوادر انصاری، و کتاب نوادر اعرابی، و کتاب نوادر شیبانی، و کتاب اراجیز(۲) الاعراب، و کتاب تکملهٔ خارزنجی، و کتاب استکشاف المبهمهٔ(۳) بیهقی، و کتاب درّ النّثیر سیوطی، و کتاب شرح قسطلانی، و کتاب شرح مصابیح و غیر آن از کتاب‌های(۴) معتبر(۵) که ذکر همه موجب طول این مختصر است.

و چون از عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا قریب به عصر ما که اوایل سال هزار و هشتاد و هفتم است از هجرت هیچ کس از طایفهٔ امامیّه به اباحت غنا در قرآن و استحباب آن قایل نشده بود، این بود که والد این بی‌بضاعت رحمه‌الله(۶) در ساله‌ها(۷) و کتاب‌های خود در باب حرمت غنا به دو ـ سه کلمه اختصار می‌نمود. و اکثر اوقات همین قدر می‌فرمود که در حرمت غنا، خلافی نیست. امّا اگر کسی گوید که آنچه ما می‌شنویم غنا نیست ما ماهیت غنا را بیان کنیم، و چند سطری در باب ماهیّت غنا تحریر

۱. ر: کنر.
۲. ر: راجیز.
۳. ر: المهمه.
۴. ج: کتابها.
۵. ج: ـ معتبر.
۶. ج، ل: رحمة اللّه علیه.
۷. ج، ر، ل: رسالها.

می‌نمود. این است مجمل آنچه از قول لغویین در معنی غنا مضبوط است.

امّا قول فقهای شیعه ـ رحمهم الله ـ درباب غنا...

بدان که مشهور در میان علمای امامیه آن است که غنا مدّ صوتی است که مشتمل باشد بر ترجیع مطرب؛ یعنی کشیدن آوازی که با گردانیدن آواز باشد و مستمع را به سرور یا به حزن[۱] آورد همچنان‌که ظاهر می‌شود از کلام محقّق و علّامه و غیرهما از علمای اعلام ـ رحمهم اللّه ـ و در فصل پنجم این مختصر تصریح به عبارات و الفاظ ایشان خواهد شد ـ انشاءاللّه تعالی.

۱. ر: حزن.

فصل دویّم در تحریر محل نزاع

بدان ای جویای هدایت و ای طلبکار علم و درایت که در این خلافی نیست که شارع نهی از غنا کرده پس می‌گوییم که هرگاه نهی شارع تعلق به غنا گیرد، تمام معانی غنا از اطراب و ترجیع و مدّ صوت و تحسین صوت و رفع صوت و آنچه در عرف آن را غنا گویند منهیٌ عنه می‌شود، و هیچ کدام از آنها مباح نخواهد بود، الّا ما أخرجه الدلیل. و از جمله معانی غنا مدّ صوت که به معنی کشیدن آواز است، و رفع صوت که به معنی بلند کردن آواز است، مباح بودن ضروری ملّت اسلام است. باقی ماند اطراب و ترجیع و تحزین و تحسین صوت و آنچه در عرف آن را غنا گویند.

امّا اطراب گاهی به معنی مدّ صوت است و گاهی به معنی خوانندگی[1]. و ترجیع به معنی تکریر است، و در کتب لغت مضبوط است که **فلان یرجّع فی الأذان إذا کرّره**[2]. و گاهی به معنی خوانندگی. و تحزین در لغت به معنی باریک کردن آواز آمده و به معنی سراییدن نیز آمده، و در اباحت معنی اوّل هر یک از این الفاظ، ضرورت دین شاهد است. و تحسین صوت به معنی خوب کردن آواز است و این به دو طریق می‌شود[3] یکی آنکه شخصی که بدصدا باشد مثل کسی که گاه هست که مردی را آواز می‌کند مردمی که صدای او را می‌شنوند بعضی از ایشان او را شتم

---

۱. این کلمه در نسخه مجلس شورای اسلامی در تمامی موارد به شکل خواننده‌کی تحریر شده است.
۲. مأخذ این کلام به دست نیامد.
۳. ج: طریقست.

می‌کنند و طعن می‌زنند به بدصدایی. اگر آنطور شخص آواز خود را تغییر دهد و شبیه کند آواز خود را به صدای اکثر مردم و کسی را[۱] ندا کند، مستمعین طعنی متوجه او نمی‌کنند[۲]. در اباحهٔ[۳] تحسین به این معنا شکی نیست و اقلاً در مباح بودن امور مذکوره کسی را با ما خلافی نیست.

و طریق دیگر آن است که کسی مثل ارباب فجور آهنگی بگیرد[۴] و خوانندگی کند تمام معانی باقیه حرام است تا دلیلی یافت شود. پس از آنچه مذکور شد معلوم است که محل نزاع به معنی خوانندگی کردن است که بعضی از علما آن را مدّ صوت مشتمل بر ترجیع مطرب گفته‌اند[۵]، و جماعتی اکتفا به یک قید نموده‌اند، و بعضی تعبیر از آن بما یسمّی فی العرف غناءً کرده‌اند. و[۶] بعبارة[۷] اخری محل نزاع غنایی است که در عرف آن را تحریر و ترکیب می‌گویند به روشی که در این زمان‌ها اکثر اوقات مصنّفین، تصنیفات را با آن روش می‌خوانند[۸] و بعضی از قرّا[۹] به سبب جهالت و جمعی از ایشان به واسطهٔ میل به این[۱۰] معصیت قرآن را به آن روش تلاوت می‌کنند. و[۱۱] جمعی از علما که قدرت بر منع آن‌طور قاریان داشته باشند اگر غافل نشوند ایشان را از آن منع[۱۲] می‌کنند و بیش از این در این مقام گفت‌وگو در کار نیست.

به همه حال اینکه گفتیم محل نزاع؛ یعنی محل نزاع در میان علمای شیعه. و

---

۱. ر: + را.
۲. ج: طعن او نمی‌کنند.
۳. ج: اباحت.
۴. ل: بگیر.
۵. ر: گرفته‌اند.
۶. ر: - و.
۷. ر: عبارة.
۸. ر: + روش می‌خوانند.
۹. ج، ر: قرّاء.
۱۰. ر: بان.
۱۱. ر: چون.
۱۲. ر: - منع.

بعضی از علمای سنی که خوانندگی کردن را مکروه می‌دانند و بعضی دیگر از سنیان که از این هم تجاوز کرده و قایل شده‌اند که خوانندگی[۱] کردن مباح است و الّا هیچ کس از علمای شیعه به اباحت خوانندگی کردن[۲] قایل نشده چه جای استحباب همچنان‌که مذکور شد، الّا موضعی چند که بیان خواهد شد ـ انشاء اللّه ـ و در آن هم خلافی کرده‌اند که آیا جایز است یا حرام؟

و اینکه بعضی از علما جمع کرده‌اند در تعریف غنا در میان ترجیع و اطراب ظاهراً وجهش این باشد که ترجیع از اطراب منفک نشود غالباً و باقی مطالب در فصول آتیه مذکور شود ـ انشاءاللّه تعالی.

---

۱. ر: خوانند.

۲. ر: ـ کردن.

فصل سیّم در بیان بعضی از آیات قرآنی که دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً، خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

بدان ای طالب طریق عرفان که آیاتی که در قرآن مجید هست[1] که از آن استدلال بر حرمت غنا توان کرد بسیار است. و در این فصل اکتفا به ذکر چهار آیه می‌شود و اگر کسی دیگر آیات بر حرمت غنا خواهد به رساله‌ای که در این باب به عربی نوشته می‌شود ـ انشاء اللّه ـ رجوع کند.

الآیة الاولی[2]: قال اللّه تعالی فی سورة[3] النجم: «أفمن هذا الحدیث تعجبون * و تضحکون و لا تبکون * و أنتم سامدون[4].»

شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ در تفسیرش می‌فرماید در تحت تفسیر این آیه که: و **قیل یدخل فیه[5] الغناء[6]**. یعنی بعضی از مفسّرین گفته‌اند که داخل است[7] در مذمتی که در این آیه است غنا.

و زمخشری در تفسیر کشّاف می‌گوید که: **قال بعضهم لجاریته اسمدی لنا[8] أی غنّی[9]**. یعنی بعضی از عرب به کنیزک[10] خود می‌گوید اسمدی یعنی غنا کن.

---

۱. ر: ـ هست.
۲. ر: ایة اولی.
۳. ل: + و.
۴. النجم / ۶۱-۵۹.
۵. مجمع البیان: و قیل هو.
۶. *مجمع البیان*، ۳۰۶/۹.
۷. ر: ـ که داخل است.
۸. ر، ل: ـ لنا.
۹. *الکشّاف*، ۴۳۰/۴.
۱۰. ج: کنیز.

و مطلب صاحب کشاف از این عبارت آن است که معنی سامدون را بیان کند که در لغت چیست. بنابراین معنی آیه وافی هدایه این خواهد بود که حضرت حق تعالی از روی طعن بر آن جماعت می‌فرماید که: «آیا از این حدیث تعجب می‌کنید و می‌خندید و استهزا می‌کنید و نمی‌گریید[۱] و حال آنکه شما غنا می‌کنید.» و معلوم است که در اینجا استفهام به معنی نهی است همچنان‌که در محلش مبیّن شده و هرگاه نهی الهی تعلق گیرد به غنا، حرمت فردی دون فردی، معلوم نیست و ظاهر، حرمت مطلق غناست، از غنای[۲] در قرآن و شعر و ذکر. و زود باشد که در این رساله صورت حال بر تو از این واضح‌تر شود ـ انشاءاللّٰه تعالی.

و اگر کسی گوید که صاحب کشاف از علمای سنی است و سخن او بر شیعه حجت نیست، در جواب می‌گوییم که: قول سنیان در معانی الفاظ، نص است هرگاه از علمای عربیت باشند و ید طولانی زمخشری در عربیت از آن بیشتر است که احتیاجی به شاهد داشته باشد. و هیچ کس از ارباب عقل قایل نشده که قول سنیان در مسائل صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و غیر آن از علومی که دخلی به مذهب ندارد حجت[۳] نیست بلکه همیشه طریقهٔ علما[۴] در هر عصری آن بوده که قول ایشان را[۵] سند ذکر می‌کرده‌اند، نمی‌بینی[۶] که علما[۷] اکثر اوقات در حل لغات استشهاد به کلام ابن‌اثیر که از علمای سنی است می‌کنند بلکه گاه هست[۸] که در بعضی از این علوم از قول کفار دلیل می‌آرند[۹]، همچنان‌که در علم معانی از برای

---

۱. ج: نمی‌گریید و استهزا می‌کنید.
۲. ل، م: غناء.
۳. ل: سنت.
۴. ر: ـ علما.
۵. ج: از قول ایشان.
۶. ر: نه می‌بینی.
۷. ر: ـ که علما.
۸. ر: گاهست.
۹. ر: می‌آورند.

بیان مطلب ازکفار زمان جاهلیت و غیرهم اشعار و مثال‌ها ذکر می‌کنند. بلی اگر[۱] علمای ادب در مسئلهٔ[۲] از مسائل علوم ادبیه حکمی کنند و نص[۳] برخلاف آن ظاهر باشد در آن صورت آن محل اعتماد نخواهد بود، همچنان‌که منقول است از سیبویه که در کتاب خود در هفده[۴] موضع تصریح کرده که کلمهٔ با[۵] از برای تبعیض نیامده، و از معصوم علیهم‌السلام[۶] در تحت تفسیر آیهٔ وضو تصریح شده که باء **فامسحوا برءوسکم**[۷] از برای تبعیض است. و آیهٔ که ما نحن فیهاست[۸] از آن قبیل نیست، و حال آنکه آیات دیگر که دلالت[۹] بر حرمت می‌کند، و احادیث کثیره و قول بعضی دیگر از مفسرین و دیگر دلایل مؤیّد صحت این تفسیر است.

الآیة الثانیة[۱۰]: قال اللّه عزّوجلّ فی سورة الفرقان: «و الّذین لا یشهدون الزّور و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً[۱۱].»

یعنی مؤمنان جماعتی‌اند که حاضر نمی‌شوند در جایی که غنا می‌کنند[۱۲]. و مؤمنان جماعتی‌اند که هرگاه بگذرند از جایی که در آنجا غنا می‌کنند، می‌گذرند از آنجا از روی بزرگواری یعنی متوجه آن نمی‌شوند و التفات به آن نمی‌کنند.

و در این آیه[۱۳] حق‌تعالی دو جا مذمت غنا کرده و بعضی از مفسرین از مجاهد نقل کرده‌اند که این آیه در باب غنا نازل شده و شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ که از اعاظم مفسرین و محدثین شیعه است در تفسیرش می‌فرماید که: **و یدخل فیه**

۱. ج: + بعضی از.
۲. ر: مسأله.
۳. ج، ر: نصی.
۴. ر، ل: هفده.
۵. ر: باء.
۶. ل: ـ علیهم السّلام.
۷. المائده / ۶.
۸. ر: فیه است.
۹. ل: دال.
۱۰. ر: ایه ثانیه.
۱۱. الفرقان / ۷۲.
۱۲. ج: کنند.
۱۳. ر: + حضرت.

مجالس[۱] **الغناء**[۲]. یعنی داخل است در این غنا. و مراد شیخ مرحوم از این عبارت آن است که این آیه اختصاص ندارد به مذمت غنا و بس، بلکه عام است هر لَغوی را که از آن جمله است غنا. و بعد از آنکه شیخ عالی درجه از مجاهد نقل می‌کند که این آیه در مذمّت غنا نازل شده می‌گوید که: و **هو المروی عن أبی جعفر و أبی عبداللّه** علیهما السلام[۳].

یعنی اینکه این آیه در مذمّت غنا نازل شده است. از حضرت أبی‌جعفر و أبی عبداللّه ـ صلوات اللّه علیهما ـ حدیث در این باب منقول است و ظاهر است که این آیه نیز دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً از غنا در قرآن و غیر آن خصوصاً مضافةً الی الآیات الاخر، و انشاءاللّه تعالی در فصل چهارم این مختصر بعضی از احادیث که در تحت تفسیر این آیه و دیگر آیات واقع شده مذکور خواهد شد.

الآیة الثالثة: قال عزّ شأنه فی سورة[۴] **الحجّ: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور**[۵]**.»**

یعنی اجتناب کنید ای بندگان مکلّف از رجسی که آن رجس بتان است ـ و بنابراین من بیانی خواهد بود و در این صورت نهی شده خواهد بود از تعظیم بتان و عبادت بتان و معنی بقیه آیه ـ و اللّه یعلم ـ این است که خطاب می‌فرماید حضرت اللّه تعالی به مکلّفین که ـ اجتناب کنید از غنا. و اجتناب از غنا وقتی معلوم مکلّف می‌شود که از غنا کردن مطلقاً، و غنا شنیدن، و غنا تعلیم دادن و غنا تعلیم گرفتن اجتناب نماید.

---

۱. م، ر، ل: ـ مجالس.
۲. *مجمع البیان*، ۳۱۵/۷.
۳. همان.
۴. ر: صورة.
۵. الحج / ۳۰.

پس از اینکه استدلال بر حرمت مجموع این امور می‌توان نمود. و در اینکه حضرت حق سبحانه و تعالی در این آیه نهی از غنا کرده و پیش از آن نهی از عبادت و تعظیم بتان فرموده[۱]، نهایت مبالغه در حرمت غنا ظاهر می‌شود که گوییا بعد از بت‌پرستیدن گناهی که لایق است که نهی از آن واقع شود غناست. و ظاهراً این سبب باشد که بعضی از فقهای ما ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ بعد از ذکر حرمت ساختن بت و صورت‌های مجسمه، ذکر حرمت غنا فرموده‌اند. و دور نیست که اجتناب از بتان[۲] که در این آیه امر به آن شده شامل بت تراشی هم باشد. و بعضی دیگر از مفسرین در تفسیر اول این آیه که عبارت[۳] **فاجتنبوا الرّجس من الأوثان** است قولی[۴] دیگر هم[۵] نقل کرده‌اند، و این عبارت بعضی از ایشان است که و **قیل إنّهم كانوا**[۶] **يلطّخون الأوثان بدماء قرابينهم فسمّى ذلك**[۷] **رجساً**[۸].

یعنی بعضی از مفسرین می‌گویند که جماعتی از بت پرستان آلوده می‌کردند بت‌ها را به خون قربانی‌های خود، پس نام نهاد حضرت حق‌تعالی آن را رجس[۹]، و در این صورت مِن از برای بیان نیست، و به هر تقدیر دلالت آیه بر حرمت غنا مطلقاً باقی است[۱۰].

شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ در تفسیرش ذکر می‌فرماید که **روى أصحابنا أنّه يدخل فيه الغناء و سائر الأقوال الملهيّة**[۱۱].

یعنی روایت کرده‌اند اصحاب ما در تفسیر این آیه که داخل است در قول زوری

---

۱. ر: نموده.
۲. ر: ـ از بتان.
۳. ر: ـ عبارت.
۴. ج: قول.
۵. ل: ـ هم.
۶. ر، ل: ـ کانوا.
۷. ر، ل: ـ کذلك.
۸. *مجمع البیان*، ۱۴۸/۷.
۹. ر: رجسا.
۱۰. ر: نیست.
۱۱. *مجمع البیان*، ۱۴۸/۷.

که در این آیه است غنا و سایر اقوال ملهیه.

و شیخ طوسی ـ علیه الرحمه ـ که از اعاظم محدثین شیعه است در کتاب خلاف نقل می‌کند از محمّدبن الحنفیّه ـ رحمة اللّه علیه رحمة واسعة[۱] ـ که آن جناب می‌فرمود که این آیه در باب غنا نازل است[۲].

و از بعضی از روایات معلوم می‌شود که مراد از رجس از اوثان، شطرنج بازی است و انشاءاللّه بعضی از آن روایات در فصل آینده مذکور خواهد شد.

الآیة الرابعة: قال اللّه تبارك و[۳] تعالی فی سورة لقمان[۴]: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه»[۵] ـ الآیة[۶].

یعنی از مردمان بعضی هستند[۷] که می‌خرند لهو الحدیث[۸] را تا گمراه کنند مردمان را از راه خدا. و در آخر این آیه حضرت حق[۹] تعالی می‌فرماید که: **اولئك لهم عذاب مهین**؛ یعنی از برای آن[۱۰] جماعت مهیاست عذاب خوارکننده.

و مراد از لهو حدیث که در این آیه است غناست همچنین[۱۱] که از قول مفسرین و احادیث معلوم می‌شود. و این آیه شریفه صریح است در اینکه غنا کردن باعث می‌شود از برای گمراه کردن خلق از راه حق[۱۲] و شاید که این معنی از برای بعضی به تجربه هم معلوم شده باشد که گاه هست که جماعتی میل به عبادت می‌کنند و متوجه مساجد می‌شوند اگر در اثنای راه دچار[۱۳] خوانند شوند که اشعار باطل یا

---

۱. ر: ـ رحمة واسعة.
۲. *الخلاف*، ۶/۳۰۶/ر۵۴.
۳. ر: ـ تبارک و.
۴. ر: ـ فی سورة لقمان.
۵. لقمان / ۶.
۶. ر: ـ الایه.
۷. ر: ـ هستند.
۸. ر: حدیث.
۹. ر: اللّه.
۱۰. ج: این.
۱۱. ر: همچنان.
۱۲. ج: خدا.
۱۳. ر: دوجار؛ ج: دوچار.

غیر آن خواند از آن عبادت که در نظر دارند به اغوای شیطان باز می‌مانند.

و به انضمام بعضی از احادیث به این آیه که اگر کسی استدلال کند که غنا از گناهان کبیره است، دور نیست. و انشاءاللّه تعالی در فصل آینده بعضی از آن احادیث مذکور می‌شود و بالجمله شیخ طبرسی ـ علیه الرّحمه ـ در کتاب مجمع‌البیان نقل می‌کند از اکثر مفسرین که مراد از لهو حدیث که در این آیه واقع شده است غناست. و بعد از آن می‌گوید که: **و هو المرویّ عن أبی جعفر و أبی عبداللّه و أبی الحسن الرضا**علیهم‌السلام[1]. یعنی اینکه لهو حدیث که در این آیه واقع شده[2] مراد از آن غناست. از حضرت امام محمّدباقر و حضرت[3] امام جعفر صادق و از حضرت[4] امام رضا ـ علیهم التحیّة و الثّناء ـ حدیث در این باب روایت شده.

و پر ظاهر است که آیات مذکوره دلالت بر حرمت غنا دارد و هیچ قیدی در آن نیست که غنا و خوانندگی حرام است[5] الّا در قرآن، بلکه همچنین[6] که می‌بینی حرمت غنایی که از آیات ظاهر می‌شود عام است خواه در قرآن باشد و خواه در غیر آن. و زود باشد که در فصل پنجم این مختصر تصریح فقها را در این مسئله بدانی، بلکه می‌توان گفت که غنا که حرام است در قرآن و در غیر قرآن، در قرآن حرمتش بیشتر خواهد بود از جهت آنکه اگر کسی شعری را آلت معصیت کند مشخص است که به رحمت خدا نزدیک‌تر می‌شود[7] از کسی که قران را که بهترین کتاب‌های الهی است آلت معصیت کند و حال آنکه به‌خصوص قرآن احادیث واقع شده در طریق خاصّه و عامّه که غنا در آن[8] حرام است همچنان‌که در فصل آینده بعضی از آن

---

۱. *مجمع البیان*، ۷۶/۸.
۲. ر: است.
۳. ر: ـ حضرت.
۴. ر: ـ حضرت.
۵. ر: ـ حرام است.
۶. ر: همچنان.
۷. ج: خواهد بود.
۸. ج: قرآن.

مذکور شود[۱] انشاءاللّه تعالی و چون در این رساله اختصار، مراد[۲] است به همین قدر در تفسیر آیات اکتفا می‌رود. و اللّه یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

۱. ر: می‌شود.

۲. ر: مر او.

فصل چهارم در بیان بعضی از احادیث که دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً، خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

بدان ای جویای راه دین و ای پیرو ائمّه طاهرین ـ صلوات اللّه علیهم اجمعین ـ که احادیثی که دلالت بر حرمت غنا دارد از آن بیشتر است که در مثل این‌طور مختصری گنجایش داشته باشد و چون بنای این رساله بر ایجاز است در این مختصر اکتفا به ذکر سی حدیث می‌شود:

الحدیث الأوّل: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی‌رحمه‌الله فی الکافی: **أبوعلی الأشعری، عن محمّدبن عبدالجبّار، عن صفوان، عن أبی أیّوب الخزّاز، عن محمّدبن مسلم، عن أبی الصباح، عن أبی عبداللّه‌علیه‌السلام قال فی قوله جلّ و عزّ**[1]: «**و الّذین**[2] **لا یشهدون الزّور» قال: الغناء**[3].

ـ و طریق این حدیث شریف صحیح است ـ یعنی أبوالصباح الکنانی روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام که آن حضرت در قول حضرت حق تعالی که در قرآن مجید می‌فرماید که[4]: و **الّذین**[5] **لا یشهدون الزّور**؛ فرمود که مراد از زور، غناست. یعنی مؤمنان جماعتی‌اند که حاضر نمی‌شوند در جایی که غنا باشد.

---

۱. ر: تعالی.
۲. ج، ر، ل: ـ و الذین.
۳. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ح۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۴/۱۷/ح(۲۲۵۹۶)۳.
۴. ر: ـ که.
۵. ر، ل: ـ الذین.

بیان: از این حدیث شریف[1] دو چیز معلوم می‌شود: یکی حرمت خوانندگی خواه در قرآن و خواه در غیر آن از جهت آنکه مقیّد نشده به خوانندگی کردن در غیر قرآن. دویّم آنکه آیه وافی هدایهٔ **لا یشهدون الزّور** در مذمّت غناست.

فایده: بدان که ما را در حرمت خوانندگی کردن خواه در قرآن و خواه در غیر آن از قول حضرت حق تعالی در کلام مجید در چند جا و همچنین از احادیث صحیحه و غیر آن که بعضی از آن مذکور می‌شود انشاءاللّه تعالی و اقوال فقهای شیعه ـ رحمهم اللّه تعالی ـ و اتفاق ایشان دلیل است[2] و اگر کسی قایل شود به اینکه خوانندگی کردن[3] در قرآن جایز است یا سنت از کلام خدا دلیلی ندارد، بلکه کلام[4] خدا همچنان که دانستی برخلاف قول او خواهد بود. و در این باب حدیث صحیح هم ندارند، و احادیث صحیحه نیز همچنین که مشاهده خواهی کرد برخلاف قول او خواهد بود. و بعضی از احادیث غیرصحیح[5] را که مستند سازد وجوه ضعف استدلال به آنها در خاتمه این رساله مذکور خواهد شد انشاءاللّه تعالی و اقوال فقهای شیعه و اتفاق علمای امامیه[6] ـ رحمهم اللّه ـ نیز برخلاف قول او خواهد بود.

الحدیث الثّانی: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه‌الله[7] فی الکافی: علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علی‌بن اسماعیل، عن ابن[8] مسکان، عن محمّدبن مسلم، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: سمعته[9] یقول: الغناء ممّا وعد[10] اللّه عزّوجلّ

---

۱. ر: صحیح.
۲. ج: هست.
۳. ر: ـ کردن.
۴. ر: + کلام.
۵. ر: صحیحه.
۶. ر: + علمای امامیه.
۷. این عبارت در اغلب موارد در نسخه‌ها با عبارت رحمةاللّه علیه درج گردیده است.
۸. ل: + ابی.
۹. ر: ـ سمعته.
۱۰. ر: مما اوعد.

علیه النّار، و تلاهذه الآیة «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[۱] ـ الی آخر الآیة.»

یعنی محمّدبن مسلم گفت که شنیدم از حضرت امام[۲] باقرعلیه‌السلام که فرمود که غنا از آن گناهانی است که حضرت حق[۳] تعالی وعده کرده است به ازای آن آتش جهنم را، و آن حضرتعلیه‌السلام[۴] تلاوت نمود آیۀ **و من النّاس من یشتری لهو الحدیث** را تا به آخر[۵] ـ و ترجمۀ این آیه در فصل[۶] سابق مذکور شد.

بیان: از این حدیث نیز مفهوم می‌شود که خوانندگی کردن حرام است مطلقاً خواه در قرآن و خواه در غیر آن، و همچنین مستفاد می‌شود که آیه شریفۀ «و من النّاس[۷]» ـ تا به آخر ـ در مذمت غنا نازل شده است، و این هم ظاهر می‌شود که غنا کردن[۸] خواه در قرآن و خواه در غیر آن از گناهان کبیره است منضمّاً الی بعض الروایات از جهت آنکه حضرت اللّه تعالی در این آیه مرتکب غنا را به عذاب جهنم وعده کرده است. و هر گناهی که حضرت حق تعالی فاعل آن را در قرآن مجید به عذاب جهنم وعده فرموده باشد آن گناه از گناهان کبیره است همچنان‌که محققین بر آن رفته‌اند. و از جمله احادیثی[۹] که دلالت می‌کند بر اینکه خوانندگی مطلقاً[۱۰] خواه در قرآن و خواه در غیر آن[۱۱] از گناهان کبیره است یکی حدیثی است که محمّدبن یعقوب کلینی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب کافی می‌گوید بعد از ذکر سند که:

---

۱. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۴؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۹)۶.
۲. ر: + محمد.
۳. ر: + سبحانه.
۴. در اغلب موارد در نسخه کتابخانه مجلس به جای عبارتعلیه‌السلام، صلوات اللّه علیه آمده است.
۵. ج: آخر.
۶. ر: این در آیه فصل.
۷. ج: + من یشتری.
۸. ج: + مطلقا.
۹. ر: و نیز بدان که احادیثی.
۱۰. ج: ـ مطلقا.
۱۱. ر: قرآن.

عن أبی عبداللّه‌علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ «إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم[۱] سیّئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً»[۲] قال: الکبائر التی أوجب اللّـه عـزّوجلّ عـلیه[۳] النّار[۴].

مضمون این حدیث شریف آن است که حضرت امام جعفر صادق‌علیه السلام در باب گناهان کبیره[۵] که از این آیه معلوم می‌شود فرمود[۶] که گناهان کبیره آن گناهانی است که لازم گردانیده حق تعالی به ازای آن آتش جهنم را.

پس بعد از ملاحظه حدیث سابق و ایـن حـدیث مـفهوم مـی‌شود کـه غـنا و خوانندگی مطلقاً، خواه در قرآن و خواه در غیر آن از گناهان کبیره است.

دیگـر حـدیثی است کـه ابـن بـابویه ـ عـلیه الرّحـمه ـ در کـتاب عـیون أخـبار الرضاعلیه السلام[۷] نقل می‌کند از حضرت امام رضا ـ علیه التحیّة و الثّناء ـ که آن حضرت در حدیث طولانی بعد از آنکه ذکر گناهان کبیره می‌نماید، می‌فرماید که: **و هی قتل النّفس الّتی حرّم اللّه عزّوجلّ و الزّنا و السّرقة و شرب الخمر و عقوق الوالدین**[۸].

یعنی آن حضرت فرمود که گناهان کبیره، خون ناحق است و زنا کردن و دزدی کردن و شراب خوردن و عقوق والدین. و بـعضی دیگـر از گـناهان کـبیره را ذکـر می‌فرماید و چون این مختصر را گنجایش ذکر همه[۹] نبود حوالهٔ باقی گناهان کبیره به نسخهٔ است که قبل از این اشاره به آن شد.

به همه حال آن حضرت ـ سلام اللّه علیه ـ در آخر این حدیث شریف می‌فرماید

---

۱. ر: ـ نکفر عنکم.
۲. النساء / ۳۱.
۳. ر: علیها.
۴. *الکافی*، ۲۷۶/۲/ر۱؛ *وسائل الشیعه*، ۱۵/ر(۲۰۶۲۰)۲.
۵. ر: کبیرة.
۶. ر: فرموده.
۷. ل: ـ علیه السّلام.
۸. *عیون أخبار الرضا*، ۱۳۴/۱.
۹. ر: ـ همه.

که: **و الاشتغال بالملاهی و الاصرار علی الذّنوب**. یعنی مشغول شدن بـه مـلاهی و همچنین اصرار نمودن بر گناهان صغیره از کبائر است. و از حدیث دویّم دانستی که غنا لهو است، پس معلوم می‌شود که غنا از گناهان کبیره است. و قطع نظر از اینها کرده عذاب جهنم از برای فاعل غنا به نصّ قرآن و احادیث متعدّده[۱] آماده و مهیّاست ـ و ابن بابویه ـ علیه الرحمه ـ در کتاب اعتقادات نقل می‌کند که کسی را که داخل جهنم کنند کمتر از سیصد سال دنیا در جهنم نخواهد ماند[۲] ـ پس ای عاقل چه ضرور کرده که هرگاه قرآن خوانی به روشی بخوانی که به سبب آن خـوانـدن مستحق عذاب الهی شوی[۳] و برخلاف آیات قرآنی و برخلاف احادیث بسیار و برخلاف تمام علمای شیعه کار کنی و متمسّک شـوی بـه قـول کسـی کـه قـرآن و احادیث بسیار و اقوال فقهای شیعه و اتفاق علمای امامیه را مخالفت کرده باشد. حضرت حق تعالی عاصیان را توفیق توبه و انابه[۴] روزی کند به حقّ محمّد و آله[۵].

الحدیث الثالث: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکـلینیرحمه‌الله فـی الکـافی: ابـن أبی‌عمیر، عن مهران‌بن محمّد، عن أبی عبداللّهعليه‌السلام قال: سمعته یقول: الغناء ممّا قال اللّه «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[۶]».

ترجمهٔ این حدیث نزدیک است به مـعنی حـدیث دویّـم و آنـچه در حـدیث دویّم[۷] گفته شد در این حدیث هم می‌توان گفت و از اختصار تکرار ننمود.

الحدیث الرّابع: قال ثقه الاسلام محمّدبن یعقوب الکینیرحمه‌الله فی الکافی: عدّة مـن

---

۱. ج: متکثره.
۲. ر: بود.
۳. ر: شود.
۴. ل: انابة.
۵. ج: + اجمعین صلوات اللّه علیهم.
۶. *الکافی*، ۴۳۱/۶، ر۵؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۵/۱۷، ر(۲۲۶۰۰)۷.
۷. ج: در آن حدیث.

أصحابنا، عن سهل‌بن زیاد[1]، عن الوشّاء[2] قال: سمعت أباالحسن الرضا علیه السلام یقول: سئل أبوعبداللّه علیه السلام عن الغناء؟

فقال: هو قول اللّه عزّوجلّ «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[3]».

معنی این حدیث هم مثل معنی حدیث سابق است و آنچه در آن توان گفت در اینجا نیز جاری است.

الحدیث الخامس: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکینی رحمه الله فی الکافی: علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی‌عمیر، عن مهران‌بن محمّد، عن الحسن‌بن هارون قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: الغناء مجلس لا ینظر اللّه الی أهله و هو ممّا قال اللّه عزّوجلّ «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه[4]».

یعنی حضرت معصوم علیه السلام فرمود که مجلس غنا مجلسی است که نظر نمی‌کند یعنی رحمت نمی‌کند حضرت حق تعالی به اهل آن مجلس و غنا از آن چیزهایی است[5] که حضرت اللّه تعالی در مذمّت آن می‌فرماید که[6]: **و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه.**

و ترجمهٔ این آیهٔ رفیعه پیش‌تر مذکور شد و گفت‌وگو در این حدیث[7] هم مثل آن است که در حدیث دویّم گذشت.

الحدیث السّادس: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه الله فی الکافی: عدّة من

---

۱. ج، ل: ـ بن زیاد. ۲. ر: سهل‌بن علی الوشاء.
۳. *الکافی*، ۴۳۲/۶/ر۸؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۴)۱۱.
۴. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۶؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۹)۱۶.
۵. ر: + یعنی از آن گناهانی است. ۶. ر: ـ که.
۷. ر: ـ حدیث.

أصحابنا، عن سهل‌بن زياد، عن يحيى‌بن المبارك، عن عبداللّه‌بن جبلّة، عن سماعة‌بن مهران، عن أبى‌بصير قال: سألت أباعبداللّه‌عليه‌السلام عن قول اللّه عزّوجلّ: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال: الغناء[۱].

یعنی سؤال کردم از حضرت أبی‌عبداللّه‌عليه‌السلام از این آیه که مراد حق‌تعالی در این آیه چیست و ما را از چه چیز منع می‌فرماید؟

آن حضرت در جواب فرمود که مراد حضرت اللّه تعالی غناست و در این آیه شما را از غنا منع کرده.

و از این حدیث نیز مستفاد می‌شود که غنا مطلقاً حرام است خواه در قرآن و خواه در غیر آن همچنان‌که از آیات سابقه و احادیث مذکوره[۲] مستفاد می‌شود.

الحديث السّابع: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينى‌رحمه‌الله فى الكافى: علىّ‌بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى‌عمير، عن أبى[۳] أيّوب، عن محمّدبن مسلم و أبى الصباح الكنانى، عن أبى عبداللّه‌عليه‌السلام فى قول اللّه عزّوجلّ: «و الّذين لا يشهدون الزّور» قال: هو الغناء[۴].

و ترجمهٔ این حدیث مثل ترجمهٔ حدیث اول است و همین در سند تفاوت دارد، و آنچه از[۵] حدیث اوّل مفهوم[۶] می‌شود از این نیز مستفاد است.

الحديث الثامن: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينى‌رحمه‌الله فى الكافى: محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّد، عن محمّدبن خالد و الحسين‌بن سعيد جميعاً، عن النضربن سويد، عن درست، عن زيد الشحام قال: سألت أباعبداللّه‌عليه‌السلام عن قول اللّه عزّوجلّ

---

۱. *الكافى*، ۴۳۱/۶/ر۱؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۲)۹.
۲. ر، ل: مذکور.
۳. ل: ـ أبى.
۴. *الكافى*، ۴۳۳/۶/ر۱۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۴/۱۷/ر(۲۲۵۹۸)۵.
۵. ر، ل: در.
۶. ر: مستفاد.

«فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» فقال: الرجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[۱].

یعنی پرسیدم از حضرت ابی‌عبداللّه[۲] علیه‌السلام از قول خدای تعالی که در قرآن[۳] می‌فرماید که[۴]: «اجتناب کنید از رجس از اوثان و اجتناب کنید از قول زور» آن حضرت فرمود که مراد حق سبحانه و تعالی از عبارت **الرّجس من الأوثان** شطرنج است و از عبارت **قول الزّور** غناست.

و از این حدیث چند چیز ظاهر می‌شود:

یکی: آنکه خوانندگی کردن مطلقاً خواه در قرآن و خواه در غیر آن حرام است.

دویّم: آنکه این آیه در مذمّت خوانندگی واقع است.

سیّم: آنکه قول زور غناست.

چهارم: حرمت بازی کردن به شطرنج.

و چون این رساله در حرمت غنا نوشته می‌شود، ذکر چیزهای دیگر در این مختصر چندان مناسب نیست. امّا چون حرف شطرنج مذکور شد در باب قمار به این دو کلمه اختصار[۵] می‌کنیم که شاید[۶] عاصیان این معصیت هم به سبب آن میل به توبه و بازگشت کنند.

بدان که در بعضی از احادیث واقع شده است که کسی که قماربازی کند در آن مدتی که مشغول آن عمل است ملائکهٔ[۷] حساب، شرک به خدا در نامهٔ عمل او می‌نویسند و دیگر احادیث دلالت بر حرمت قمار می‌کند و همچنین بعضی از

---

۱. *الکافی*، ۴۳۵/۶ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۸/۱۷ر(۲۲۶۴۶)۱.

۲. ر: صادق.

۳. ر: + مجید.

۴. ر، ل: ـ که.

۵. ج: اقتصار.

۶. ر: + که.

۷. ل: ملایک.

آیات. انتهی.

الحديث التّاسع: قال الصدوق ـ رضوان اللّه عليه ـ فى الفقيه: و سئل الصادقعليه‌السلام عن قول اللّه عزّوجلّ: «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[۱].

ترجمهٔ این حدیث مثل ترجمهٔ حدیث سابق است و آنچه در آن گذشت در اینجا نیز ملحوظ است.

الحديث العاشر: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينىرحمه‌الله فى الكافى: علىبن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبىعمير، عن بعض أصحابه، عن أبىعبداللّهعليه‌السلام فى قول اللّه عزّوجلّ[۲] «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور» قال[۳]: الرّجس من الأوثان الشطرنج، و قول الزّور الغناء[۴].

و معنی این حدیث هم مثل معنی حدیث سابق است و این حدیث نیز مثل حدیث هشتم و حدیث نهم دلالت بر مطالب[۵] اربعه[۶] دارد.

الحديث الحادى عشر: قال ثقةالاسلام محمّدبن يعقوب الكلينىرحمه‌الله فى الكافى: سهلبن زياد، عن سعيدبن جناح، عن حمّاد، عن أبىأيّوب الخزّاز قال: نزلنا المدينة فأتينا أباعبداللّهعليه‌السلام فقال لنا: أين نزلتم؟

فقلنا[۷]: على فلان صاحب القيان.

فقال: كونوا كراماً. فو اللّه ما علمنا ما أراد به و ظنّنا أنّه يقول: تفضّلوا عليه، فعدنا إليه

---

۱. *من لا يحضره الفقيه*، ۵۸/۴، ر۵۰۹۳.
۲. الكافى: تبارک و تعالى.
۳. ر: + عليه السلام.
۴. *الكافى*، ۴۳۶/۶، ر۷؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۸/۱۷، ر(۲۲۶۴۸)۳.
۵. ر: مطلب.
۶. ر: ـ اربعه.
۷. ر، ل: قلنا.

فقلنا: إنّا لا ندری ما أردت بقولك: کونوا کراماً؟

فقال: أما[۱] **سمعتم قول اللّه عزّوجلّ**[۲] **فی کتابه**[۳] **«و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً»**[۴].

یعنی أبوأیوب خزّاز گفت که: نزول کردیم به مدینه[۵] بعد از آن به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم پس آن حضرت گفت به ما که کجا نزول کرده‌اید؟

ما گفتیم که به منزل فلانی که کنیزان خواننده دارد.

پس آن حضرت فرمود که: **کونوا کراماً** یعنی بزرگوار باشید و متوجه مشوید. پس به خدا قسم که ما نفهمیدیم که آن حضرت به این حرف چه اراده کرد و گمان کردیم که می‌فرماید که بزرگواری و تفضّل کنید به آن مردی که صاحب کنیزان خواننده است. پس مرتبه دیگر به خدمت آن حضرت رفتیم، پس گفتیم که به درستی که ما ندانستیم که چه اراده فرمودی به قول خود که: **کونوا کراماً؟!**

پس آن حضرت فرمود که: آیا نشنیده‌اید که خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید[۶] که: **و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً**؛ یعنی مؤمنان جماعتی‌اند که هرگاه بگذرند از جایی که غنا می‌شود، می‌گذرند[۷] از روی بزرگواری و متوجه آن[۸] نمی‌شوند و التفات به آن نمی‌کنند.

الحدیث الثّانی عشر: قال الصدوق ـ رضی اللّه عنه ـ فی عیون أخبار الرضا علیه السلام[۹]:

---

۱. ر: ما.
۲. ج، ر: اللّه عزّوجلّ یقول.
۳. ر: ـ کتابه.
۴. *الکافی*، ۴۳۲/۶/ر۹؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۶/۱۷/ر(۲۲۶۴۲)۲.
۵. ج، ر: + مشرفه.
۶. ج: خدای تعالی می‌فرماید در قرآن مجید.
۷. ر: + از آنجا.
۸. ر: بآن.
۹. ج، ل: ـ علیه السلام.

و حدّثنا الحاكم أبوعلی الحسین‌بن أحمد البیهقی قال: حدّثنا محمّدبن یحیی الصولی، قال: حدّثنا عون‌بن محمّد الكندی، قال: حدّثنا أبوالحسین محمّدبن أبی عباد[1] و كان مشتهراً بالسماع و بشرب النبیذ قال: سألت الرضا علیه‌السلام عن السماع؟

فقال[2]: لأهل الحجاز رأی فیه و هو فی حیّز الباطل و اللّهو، أما سمعت اللّه عزّوجلّ[3] یقول: «و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً»؟!

یعنی پرسیدم از حضرت امام رضا علیه‌السلام از شنیدن غنا. پس آن حضرت فرمود كه اهل حجاز را در این رأیی هست؛ یعنی سنیان آن حدود غنا می‌كنند. پس آن حضرت فرمود كه غنا در شمار باطل و در حساب لهو است، نشنیدهٔ كه حضرت حق‌تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: «**و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً.**» یعنی مؤمنان جماعتی‌اند كه هرگاه بگذرند از جایی كه غنا در آنجا واقع می‌شود می‌گذرند از آنجا از روی بزرگواری و متوجه آن نمی‌شوند[4]. انتهی.

جای تعجب است ای عزیز كه محمّدبن أبی عباد كه ابن بابویه ـ علیه الرّحمه ـ در سند این حدیث ذكر فرموده مشهور بوده است به غنا شنیدن و خوردن مسكر این‌طور حدیثی از حضرت امام رضا ـ علیه التحیّة و الثّناء ـ روایت می‌كند و بعضی از اهل زمان با وجود اوصاف حمیده، دست و پا[5] می‌زنند كه حرام خدا را حلال كنند بلكه مستحب وانمایند. حق تعالی همه را به راهی كه رضای او در آن است ثابت بدارد.

---

۱. عیون اخبار الرضا: أبی عبادة.
۲. عیون أخبار الرضا: قال.
۳. عیون: تعالی.
۴. *عیون أخبار الرضا*، ۱۳۵/۱/ر۵؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۸/۱۷/ر(۲۲۶۱۲)۱۹ (با اختلاف بعضی الفاظ).
۵. ج، ر: پاها.

الحدیث الثّالث عشر: قال الصدوق ـ رضی اللّه عنه ـ فی عیون أخبار الرضا علیه السلام[۱]: حدّثنا أحمدبن زیادبن جعفر الهمدانی ـ رضی اللّه عنه[۲] ـ قال حدّثنا علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم، قال: حدّثنی الرّیان‌بن الصلت، قال: سألت الرضا علیه السلام یوماً بخراسان فقلت: یا سیّدی إنّ هشام‌بن ابراهیم العبّاسی حکی عنک أنّك رخصت له فی استماع الغناء؟!

فقال[۳]: کذب الزندیق إنّما سألنی عن ذلك، فقلت له: إنّ رجلاً سأل أباجعفر علیه السلام عن ذلك، فقال له أبوجعفر علیه السلام: إذا میّز اللّه بین الحقّ و الباطل فأین یکون الغناء؟

فقال: مع الباطل.

فقال له[۴] أبوجعفر علیه السلام: قد قضیت[۵].

ـ و این حدیث شریف هم از احادیث صحیحه است ـ یعنی ریّان بن الصلت علیه الرحمه گفت: پرسیدم از حضرت امام رضا علیه السلام روزی در خراسان که ای سیّد من به درستی که هشام‌بن ابراهیم عبّاسی حکایت می‌کند از تو که تو او را رخصت دادهٔ[۶] در باب شنیدن غنا و خوانندگی؟!

پس آن حضرت علیه السلام فرمود که: دروغ گفته آن زندیق. در این مسئله او از من سؤال کرد و من در جواب او گفتم که[۷] مردی این مسئله را پرسید از حضرت أبی‌جعفر علیه السلام، آن جناب در جواب آن مرد گفت که: هرگاه خدای تعالی جدا کند میان حق و باطل، غنا در کجا خواهد بود؟ آن مرد گفت: غنا با باطل خواهد بود. پس حضرت أبی‌جعفر علیه السلام به آن مرد گفت که: به تحقیق که تو خود حکم کردی.

فایده[۸]: در قول آن حضرت که نسبت به هشام‌بن ابراهیم عباسی گفته که دروغ

---

۱. ل: ـ علیه السلام.
۲. عیون: ـ رضی اللّه عنه.
۳. عیون: قال.
۴. ر: ـ له.
۵. *عیون أخبار الرضا*، ۱/۱۷/ر۳۲.
۶. ر: داده.
۷. ج: ـ که.
۸. ر: بدانکه.

گفت آن زندیق، اشارهٔ لطیفه بر مدّعا که حرمت خوانندگی است، هست. و شکی نیست که این حدیث صحیح هم دلالت بر حرمت غنا دارد مطلقاً، خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

الحديث الرّابع عشر: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينى رحمه الله فى الكافى: عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زياد، عن على‌بن الرّيان[۱]، عن يونس قال: سألت الخراسانى ـ صلوات اللّه عليه[۲] ـ و قلت: إنّ العباسى ذكر أنّك ترخّص فى الغناء؟!

فقال: كذب الزنديق ما هكذا قلت له، سألنى عن الغناء فقلت له[۳]: إنّ رجلاً أتى أباجعفر عليه السلام فسأله عن الغناء، فقال[۴]: يا فلان إذا ميّز اللّه بين الحقّ و الباطل فأين[۵] يكون الغناء؟

فقال: مع الباطل.

فقال: قد حكمت[۶].

و این حدیث شریف گرچه به حسب لفظ و سند تفاوتی با حدیث سابق دارد امّا به حسب معنا تفاوتی در میان نیست و آنچه در آن گذشت در اینجا نیز جاری است.

الحديث الخامس عشر: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينى رحمه الله فى الكافى: على‌بن ابراهيم، عن أبيه[۷]، عن ابن‌محبوب، عن عنبسة، عن أبى‌عبداللّه عليه السلام قال: استماع الغناء و اللّهو ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء الزّرع[۸].

یعنی حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که شنیدن غنا و لهو می‌رویاند نفاق را

---

۱. ل: ريان.
۲. الكافى: عليه السّلام.
۳. ر: ـ له.
۴. ل: ـ فقال.
۵. الكافى: فأنّى.
۶. *الكافى*، ۴۳۵/۶/ر۲۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷/ر(۲۲۶۰۶)۱۳.
۷. ر: ـ عن أبيه.
۸. *الكافى*، ۴۳۴/۶/ر۲۳؛ *وسائل الشيعه*، ۳۱۶/۱۷/ر(۲۲۶۴۱)۱.

در دل همچنان که می‌رویاند آب، زرع را.

ودر این حدیث شریف نهایت حرمت غنا، ظاهر است مطلقاً، خواه غنا[۱] در قرآن و خواه در غیر آن.

الحدیث السّادس عشر: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه‌الله فی الکـافی: علی‌بن ابراهیم، عن هارون‌بن مسلم، عن مسعدة‌بن زیاد قال: کنت عند أبی‌عبداللّه علیه‌السلام فقال له رجل[۲]: بأبی أنت و امّی إنّنی[۳] ادخل کنیفاً لی، و لی جیران[۴] عندهم جـوار یتغنّین و یضربن بالعود فربّما أطلت الجلوس استماعاً منّی لهنّ.

فقال: لا تفعل.

فقال الرجل: و اللّه ما آتیهنّ[۵] إنّما هو سماع أسمعه[۶] بأذنی.

فقال: للّه أنت أما سمعت اللّه عزّوجلّ[۷] یقول: «إنّ السمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولاً[۸]»؟!

فقال: بلی و اللّه لکأنّی[۹] لم أسمع بهذه الآیة من کتاب اللّه من أعجمیّ و لا عربیّ لا جرم إنّنی[۱۰] لا أعود انشاءاللّه و إنّی استغفر اللّه[۱۱].

فقال له: قم فاغتسل و سلّ[۱۲] ما بدا لک فإنّک کنت مقیماً علی امر عظیم ما کان أسوء حالک لومتّ علی ذلک، أحمد اللّه و سله[۱۳] التوبة من کلّ ما یکره، فإنّه لا یکره إلاّ کلّ قبیح، و القبیح دعه لأهله فإنّ لکلّ أهلاً[۱۴].

---

۱. ر: غنای.
۲. ر: ـ رجل.
۳. ج، ر: ـ اننی.
۴. ر، ل: + و.
۵. ج: آتیتهنّ.
۶. ر: اسمه.
۷. ج، ر: ـ عزّوجلّ.
۸. الإسراء / ۳۶.
۹. ج، ر: و کأنّی؛ ل: و یکأنّی.
۱۰. ج، ر، ل: انی.
۱۱. ج، ر: لاستغفراللّه.
۱۲. ج، ر، ل: صلّ.
۱۳. ل: اسئله.
۱۴. ***الکافی***، ۴۳۲/۶/ر ۱۰؛ ***وسائل الشیعه***، ۳۳۱/۳/ر(۳۷۹۵)۱.

ـ و این حدیث شریف هم از احادیث صحیحه است و شیخ طوسی[۱] ـ علیه الرحمه ـ و ابن بابویه[۲] ـ رضوان اللّه علیه ـ هم این حدیث را نقل کرده‌اند ـ یعنی نزد حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام بودم که مردی به آن حضرت گفت که: پدر و مادرم فدای تو باد، به درستی که من داخل بیت الخلائی که دارم می‌شوم و مرا همسایگان هستند و نزد ایشان کنیزان هستند که غنا می‌کنند و عود می‌نوازند[۳]. پس بسیار می‌شود که من طول[۴] می‌دهم نشستن خود را در آن بیت الخلأ از جهت آنکه آواز ایشان را[۵] بشنوم. پس آن حضرت‌علیه‌السلام[۶] فرمود که: مکن این کار را.

آن مرد گفت: به خدا قسم که من نمی‌روم به پیش ایشان، اینکه گفتم محض آوازی است که می‌شنوم. پس[۷] آن حضرت فرمود که **للّه أنت** ـ و این کلمه را در مقام تعجب استعمال می‌کنند. و در بعضی از نسخ کافی به جای این عبارت لفظ **تاللّه تب** واقع است ـ یعنی به خدا قسم[۸] که از این عمل توبه کن. آیا نشنیدهٔ که حضرت[۹] حق تعالی می‌فرماید[۱۰]: **إنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسئولاً**. مجمل تحت اللفظ این آیه آن است که حضرت اللّه تعالی می‌فرماید که: به درستی که گوش و چشم و دل از همه اینها پرسیده می‌شوند.

بعد از آن، آن مرد گفت که: بلی به خدا قسم که گوییا من نشنیده بودم این آیه را از هیچ عجمی و از هیچ عربی، و لابد چون دانستم که حق تعالی چنین می‌فرماید دیگر عود نمی‌کنم به این گناه انشاءاللّه، و به درستی که من طلب آمرزش می‌کنم از

۱. *تهذیب الأحکام*، ۱۱۶/۱/ر(۳۰۴)۳۶.
۲. *من لا یحضره الفقیه*، ۸۰/۱/ر۱۷۷.
۳. ر: میتوازند.
۴. ر: طولی.
۵. ل: ـ را.
۶. ر: ـ علیه السّلام.
۷. ج، ر: ـ پس.
۸. ر: ـ قسم.
۹. ر: ـ حضرت.
۱۰. ج، ر: + که.

این گناه.

پس آن حضرت علیه‌السلام به او گفت که: برخیز و غسل کن و نماز کن به درستی که بودی تو بر گناهی[۱] عظیم. چه بد بود حال تو اگر به این حال می‌مردی. شکر خدا کن و از خدا بخواه که توبه تو را قبول کند از هر چیزی که او سبحانه[۲] نمی‌خواهد. پس به درستی که حضرت حق‌تعالی مکروه نمی‌دارد مگر قبیح را، و قبیح را بگذار با اهل قبیح، پس به درستی که از برای هر چیزی[۳] اهلی می‌باشد.

اگر کسی گوید که در این حدیث ذکر عود هم شده، نشاید[۴] بود[۵] که مذمّتی که از این حدیث معلوم می‌شود از این جهت باشد که آن[۶] مرد صدای عود را می‌شنیده نه از برای آنکه غنا می‌شنیده پس این حدیث در مذمّت غنا نباشد.

در[۷] جواب می‌گوییم که ذکر غنا هم در این حدیث شده و تخصیص مذمّت به عود صورتی ندارد با آنکه حرمت غنا از آیات سابقه و دیگر آیات که در این مختصر ذکر نشده و احادیث سابقه و دیگر احادیث که از خوف اطناب، ذکر آن نمی‌کنیم و اتفاق علمای شیعه ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ ثابت و محقق است، پس این حمل مهمل، مطرح نظر نخواهد بود.

الحدیث السّابع عشر: قال ثقة‌الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه‌الله فی الکافی: عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زیاد و علی‌بن ابراهیم، عن أبیه[۸] جمیعاً، عن ابن فضّال، عن سعید[۹] بن محمّد الطاهری[۱۰]، عن أبیه، عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: سأله رجل عن بیع

---

۱. ر: گناه.
۲. ر: ـ سبحانه.
۳. ر: ضرری.
۴. ر: شاید.
۵. ر: ـ بود.
۶. ر: این.
۷. ر: ـ در.
۸. ج، ر، ل: ـ عن ابیه.
۹. ج، ل: معبد.
۱۰. ج، ل: الطاطری.

الجواری المغنّيات؟

فقال: شراؤهنّ و بيعهنّ حرام، و تعليمهنّ كفر، و استماعهنّ نفاق[۱].

يعنی مردی پرسيد از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام كه بيع كنيزان خواننده چون است؟

آن حضرت فرمود كه: خريدن كنيزان خواننده و فروختن آن كنيزان حرام است، و تعليم دادن خوانندگی به ايشان كفر است و خوانندگی شنيدن از ايشان نفاق است.

و از اين حديث شريف نيز همچنين كه می‌بينی نهايت حرمت غنا ظاهر است.

الحديث الثّامن عشر: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينی رحمه الله فی الكافی: عنه، عن محمّدبن علی، عن أبی‌جميله، عن أبی‌اسامة[۲]**، عن أبی عبداللّه عليه السلام قال: الغناء عشّ النفاق**[۳].

يعنی حضرت أبی‌عبداللّه عليه السلام فرمود كه: غنا آشيانهٔ مرغ نفاق است.

و از اين حديث هم نهايت حرمت غنا معلوم است.

الحديث التّاسع عشر[۴]**: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينی رحمه الله فی الكافی: محمّدبن يحيی، عن بعض أصحابه، عن محمّدبن اسماعيل، عن ابراهيم‌بن أبی‌البلاد قال: أوصی اسحاق بن عمر عند وفاته بجوار له مغنّيات أن نبيعهنّ**[۵] **و نحمل**[۶] **ثمنهنّ إلی أبی‌الحسن عليه السلام، قال ابراهيم: فبعت الجواری بثلاثمائة ألف درهم، و حملت الثمن اليه فقلت له: إنّ مولی لك يقال له اسحاق‌بن عمر قد اوصی**[۷] **عند وفاته**[۸] **ببيع جوار له**

۱. *الكافی*، ۱۲۰/۵/ر۵؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۵)۷.
۲. ر، ل: يساره.
۳. *الكافی*، ۴۳۱/۶/ر۲؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۵/۱۷/ر(۲۲۶۰۳)۱۰.
۴. ج: ـ قال ثقة‌الاسلام... النفاق.
۵. ج: يبيعهنّ؛ ر: يبعهنّ؛ ل: بيعهنّ.
۶. ج، ر، ل: يحمل.
۷. ج، ر: وصی.
۸. الكافی: موته.

مغنّیات و حمل الثمن الیك و قد بعتهنّ و هذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم.

فقال: لا حاجة لی فیه، إنّ هذا سحت، و تعلیمهنّ کفر، و الاستماع منهنّ نفاق، و ثمنهنّ سحت[۱].

یعنی ابراهیم‌بن أبی‌البلاد گفت که: وصیت کرد اسحاق‌بن عمر در وقت وفات خود به این که کنیزان خوانندۀ که داشت بفروشند و قیمت آنها را به خدمت حضرت أبی‌الحسن علیه‌السلام ببرند، پس من کنیزان او را به سیصدهزار درهم فروختم ـ و این مبلغ قریب به دو هزار تومان حالا می‌شود ـ مجملاً ابراهیم‌بن أبی البلاد می‌گوید که آن زر را از برای آن حضرت بردم و گفتم: یکی از دوستان شما که او را اسحاق‌بن عمر می‌گویند در وقت وفات خود وصیت کرد که کنیزان مغنّیۀ او را بفروشند و قیمت ایشان را به خدمت شما آرند[۲]، من آن کنیزان را فروخته‌ام و این سیصد هزار درهم قیمت ایشان است.

آن حضرت فرمود که: مرا احتیاجی در[۳] آن نیست. به درستی که این زر سحت است، و خوانندگی تعلیم کردن به آن کنیزان کفر است، و شنیدن غنا از آن کنیزان نفاق است، و قیمت آن کنیزان حرام است.

و از این بیشتر مبالغه بر حرمت غنا نمی‌توان کرد که معصوم علیه‌السلام در این حدیث فرموده، پس ای عاقل ملاحظه کن که اگر[۴] کنیزان قرآن خوانند ایشان را مغنّیه نخواهند گفت؟! مشخص است اگر همچنین که[۵] هرگاه شخصی شعری را به غنا خواند او را مغنّی می‌گویند اگر قرآن را هم به غنا خواند او را مغنّی خواهند گفت.

---

۱. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۷؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۳/۱۷/ر(۲۲۱۵۳).
۲. ر: آورند.
۳. ر: به.
۴. ر: + آن.
۵. ر: ـ اگر همچنین که.

پس عجب است از مردم عاقل که قرآن را به روشی خوانند که اگر کنیزی به آن روش قرآن خواند قیمت آن کنیز به شهادت معصوم‌علیه‌السلام حرام باشد اگر بی‌توبه او را بفروشند. و اگر کسی قرآن از آن کنیز به غنا شنود به شهادت معصوم‌علیه‌السلام[۱] منافق باشد و مع ذلك به سبب این‌طور قرائتی توقع ثواب هم داشته باشد، حق‌تعالی همه را از هدایت خود بهره‌ور گرداند.

الحديث العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينی‌رحمه‌الله فی الكافی: عدّة من أصحابنا، عن سهل‌بن زياد، عن الحسن بن علی الوشّاء[۲] قال: سئل أبوالحسن الرضاعليه‌السلام عن شراء المغنّية؟

قال[۳]: قد تكون للرجل الجارية تلهيه[۴]، و ما ثمنها إلّا ثمن كلب، و ثمن الكلب سحت، و السحت فی النار[۵].

یعنی از حضرت امام رضاعلیه‌السلام پرسیدند در باب خریدن کنیزان[۶] خواننده، آن حضرت فرمود[۷] که: گاه هست که می‌باشد از برای مرد کنیزی که آن مرد را به لهو می‌اندازد و نیست قیمت آن کنیز مگر قیمت سگ، و قیمت سگ حرام است، و حرام در جهنم است.

و پیش‌تر دانستی که لهو غناست پس مراد معصوم ـ و اللّه یعلم ـ این است که گاه هست که آن کنیز از برای آن مرد خوانندگی می‌کند واز این حدیث هم نهایت حرمت غنا از برای مردم صاحب شعور روشن‌تر از نور است.

الحديث الحادی و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينی‌رحمه‌الله فی

---

۱. ر: ـ به شهادات معصوم‌علیه‌السلام.
۲. ج: الوشا.
۳. ل: فقال.
۴. ل: تلهية.
۵. *الكافی*، ۱۲۰/۵/ر۴؛ *وسائل الشيعه*، ۱۲۴/۱۷/ر(۲۲۱۵۴)۶.
۶. ج: کنیز.
۷. ج: فرمودند.

الکافی[۱]: أبوعلی الأشعری، عن الحسن‌بن علی، عن اسحاق‌بن ابراهیم، عن نصربن قابوس قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: المغنّیة ملعونة، ملعون من أکل کسبها[۲].

یعنی حضرت أبی‌عبداللّه علیه السلام فرمود که: زنی که خوانندگی می‌کند ملعون[۳] است و همچنین ملعون است هر کس که از کسب آن[۴] می‌خورد.

فایده[۵]: از عموم آیات قرآنی که مذکور شد و احادیث کثیره که مسطور گردید و اتفاق علمای امامیه ـ رحمهم اللّه[۶] ـ معلوم می‌شود که زنی که در این حدیث واقع است، از روی مثال است، و اگر مردی هم مغنّی باشد همین حکم را[۷] دارد و اگر فرض کنیم که بعضی از مایلین غنا[۸] این حدیث را که گفتیم خالی پندارد با ملاحظهٔ دلایل سابقه و لاحقه که نهایت صراحت دارد بر قصور فهم خود مطلع خواهد شد.

الحدیث الثّانی و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه الله فی الکافی: عنه، عن[۹] سلیمان‌بن سماعة[۱۰]، عن عبداللّه‌بن القاسم، عن سماعة قال: قال أبوعبداللّه علیه السلام: لمّا مات آدم علیه السلام[۱۱] شمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا فی الأرض فجعل ابلیس المعازف[۱۲] و الملاهی شماتةً بآدم علیه السلام[۱۳]، فکلّ ما کان فی الأرض من هذا الضرب یتلذّذ به النّاس فإنّما هو من ذاك[۱۴].

---

۱. ج، ل: ـ قال ثقة الاسلام... فی الکافی.
۲. *الکافی*، ۱۲۰/۵/ر۶؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۱/۱۷/ر(۲۲۱۴۷)۴.
۳. ر: ملعونه.
۴. ج: + زن.
۵. ر: و بدانکه.
۶. ج، ر، ل: رحمة اللّه علیهم اجمعین.
۷. ل: ـ را.
۸. ر، ل: ـ غنا.
۹. ج، ر، ل: ـ عنه، عن.
۱۰. ج، ر: محمّدبن سلیمان؛ ل: محمّدبن سلیمان‌بن سماعه.
۱۱. ج، ل: صلّی اللّه علیه.
۱۲. ر: المغازف.
۱۳. ج، ل: صلّی اللّه علیه.
۱۴. *الکافی*، ۴۳۱/۶/ر۳؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۳/۱۷/ر(۲۲۶۳۰)۵.

یعنی حضرت أبوعبداللّه علیه السلام فرمود که: در وقتی که حضرت آدم علیه السلام[۱] فوت شد، شیطان و قابیل شماتت کردند به فوت آن حضرت. پس جمع شدند در زمین، پس ساخت شیطان سازها و ملاهی از جهت شماتت کردن به آن حضرت، پس هرچه باشد در زمین از سازها و لهوها پس جز این نیست که از اختراع شیطان است.

و پیش‌تر دانستی که غنا لهو است پس از این حدیث معلوم می‌شود که غنا کردن از اختراعات شیطان است.

الحديث الثّالث و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الكلينى رحمه الله فى الكافى: محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّد، عن ابن فضّال، عن يونس‌بن يعقوب، عن عبدالأعلى قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن الغناء و قلت: إنّهم يزعمون أنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله رخّص فى أن يقال[۲]: جئناكم جئناكم حيّونا حيّونا نحيّكم[۳]؟

فقال: كذبوا، إنّ اللّه عزّ[۴] وجلّ يقول: «و ما خلقنا السّماء[۵] و الأرض و ما بينهما لاعبين * لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن كنّا فاعلين * بل نقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فإذاً هو زاهق و لكم الويل ممّا تصفون[۶]»، ثم قال: ويل لفلان ممّا يصف رجل لم يحضر المجلس[۷].

یعنی پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و گفتم به درستی که بعضی گمان می‌کنند که پیغمبر صلى الله عليه و آله رخصت داده در اینکه[۸] مرد بگوید **جئناکم جئناکم حیّونا حیّونا نحیّکم**[۹] یعنی در این عبارت حضرت رسول[۱۰] صلى الله عليه و آله رخصت غنا فرموده!

۱. ج: چون حضرت آدم صلّی اللّه علیه.
۲. ر: یقول.
۳. ج، ر، ل: جیئونا جیئونا نجئکم.
۴. ر: غزّ.
۵. ج، ر، ل: السموات.
۶. الانبیاء / ۱۸-۱۶.
۷. *الکافی*، ۴۳۳/۶/ر۱۲؛ *وسائل الشیعه*، ۳۰۷/۱۷/ر(۲۲۶۰۸)۱۵.
۸. ج: ازینکه.
۹. ج، ر، ل: جیئونا جیئونا نجئکم.
۱۰. ج: رسالت.

حضرت امامعليه‌السلام فرمود که: دروغ می‌گویند، یعنی حضرت رسالت پناهصلى‌الله‌عليه‌وآله[۱] ایشان را در باب غنا کردن رخصت نداده، و آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود که و[۲] **ما خلقنا السماء[۳] و الأرض و ما بینهما لاعبین * لو أردنا أن نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدنّا إن کنّا فاعلین * بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فإذاً هو زاهق و لکم الویل ممّا تصفون**[۴].

یعنی حضرت حق تعالی می‌فرماید که: ما آسمان‌ها و زمین را نیافریده‌ایم[۵] از جهت بازی، و اگر اراده لهو می‌کردیم هر آینه نزد خود می‌کردیم؛ یعنی نوعی می‌کردیم که کسی را بر آن[۶] اطلاعی نباشد ـ و بعضی در این آیه لهو را به ولد و زوجه تفسیر کرده‌اند و حالا آن ما نحن فیه نیست ـ بعد از آن می‌فرماید حضرت اللّه تعالی که[۷] بلکه ما که حضرت خداوندیم می‌زنیم حق[۸] را بر باطل همچنان‌که سنگی بر سر شخصی زنند که به نوعی[۹] سر او را بشکند که به مغز سر او برسد؛ یعنی ما که حضرت خداوندیم به دلیل شبهات را باطل می‌کنیم تا اثری[۱۰] از آن نماند. و ویل از برای شماست به سبب آنچه می‌گویید ـ و ویل کلمهٔ عذاب است، یا به معنی هلاک است، یا وادی است در جهنم، یا اسم چاهی است در جهنم ـ بعد از آن حضرت امامعليه‌السلام فرمود که: ویل از برای فلانی مهیّاست و آن مردی بود که در آن مجلس حاضر نبود.

الحدیث الرّابع و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینیرحمه‌الله فی الکافی:

---

۱. ر: ـ پناه صلّی اللّه علیه و آله.
۲. ج، ل: ـ و.
۳. ج، ر، ل: السموات.
۴. ر: و ما خلقنا السماء تا ممّا تصفون.
۵. ر: نیافریدیم.
۶. ر: ـ بر آن.
۷. ر: ـ که.
۸. ر: خود.
۹. ر: بزنند بنوعی که.
۱۰. ج، ل: اثر.

محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّد، عن الحسين‌بن سعيد، عن ابراهيم‌بن أبى البلاد، عن زيد الشحّام قال: قال أبوعبداللّه عليه‌السلام: بيت الغناء لا تؤمن[۱] فيه الفجيعة، و لا تجاب فيه الدعوة، و لا يدخله الملك[۲].

ـ اين حديث نيز از جمله احاديث صحيحه است ـ يعنى حضرت امام عليه‌السلام فرمود که: خانهٔ که در آن غنا کنند ايمن نيست از آن که عذاب در آن نازل شود. و در خانهٔ[۳] که غنا کنند دعا در آن مستجاب نمى‌شود و ملک در آن خانه داخل نمى‌شود.

و اين حديث صحيح هم مثل احاديث گذشته دلالت مى‌کند بر حرمت غنا مطلقاً خواه در قرآن و خواه در غير آن.

الحديث الخامس و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن يعقوب الکلينى رحمه‌الله فى الکافى: سهل، عن ابراهيم‌بن محمّد المدينى[۴]، عمّن ذکره، عن أبى‌عبداللّه عليه‌السلام قال: سئل عن الغناء و أنا حاضر؟

فقال: لا تدخلوا بيوتاً اللّه معرض عن أهلها[۵].

يعنى پرسيدند از امام به حقّ ناطق جعفربن محمّد الصادق ـ صلوات اللّه عليه ـ از غنا، و من در خدمت آن حضرت حاضر بودم. پس آن حضرت فرمود که داخل مشويد در خانه‌هايى[۶] که حضرت اللّه تعالى از اهل آن خانه‌ها[۷] اعراض مى‌کند يعنى بر ايشان رحمت نمى‌کند.

و اين حديث شريف نيز دلالت مى‌کند بر حرمت غنا مطلقاً.

---

۱. ر، ل: لا يؤمن.
۲. *الکافى*، ۴۳۳/۶، ر۱۵؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۳/۱۷، ر(۲۲۵۹۴)۱.
۳. ر: خانه.
۴. ج، ر، ل: المداينى.
۵. *الکافى*، ۴۳۴/۶، ر۱۸؛ *وسائل الشيعه*، ۳۰۶/۱۷، ر(۲۲۶۰۵)۱۲.
۶. ج، ر، ل: خانهايى.
۷. ج، ر، ل: خانها.

الحدیث السّادس و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه‌الله فی الکافی: عنه، عن یاسر الخادم[۱]، عن أبی‌الحسن علیه‌السلام قال: من نزّه نفسه عن الغناء فإنّ فی الجنّة شجرة یأمر اللّه الریاح أن تحرّکها[۲] فیسمع لها صوتاً لم یسمع بمثله[۳] و من لم ینزّه عنه لم یسمعه[۴].

یعنی حضرت امام موسی ـ صلوات اللّه علیه[۵] ـ فرمود که: هر کس خود را منزّه دارد از غنا در دار دنیا[۶] پس به درستی که در بهشت درختی هست که[۷] امر می‌کند حضرت حق‌تعالی بادها را تا حرکت دهند آن درخت را، پس می‌شنود آن شخص از آن صدایی که هرگز مثل آن نشنیده باشد، و هر[۸] که منزّه ندارد خود را از غنا و خوانندگی نمی‌شنود آن را.

الحدیث السّابع و العشرون: قال ثقة الاسلام محمّدبن یعقوب الکلینی رحمه‌الله فی الکافی: علی‌بن محمّد، عن ابراهیم الأحمر، عن عبداللّه‌بن حمّاد[۹]، عن عبداللّه‌بن سنان، عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: اقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها، و إیّاکم و لحون أهل الفسق و أهل الکبائر[۱۰] فإنّه سیجیء[۱۱] من بعدی أقوام یرجّعون القرآن ترجیع الغناء و النّوح و الرهبانیة، لا یجوز تراقیهم، قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شأنهم[۱۲].

۱. ج، ر: ـ الخادم.
۲. ر: یحرکها.
۳. ج، ر، ل: مثله.
۴. *الکافی*، ۴۳۴/۶/ر۱۹؛ *وسائل الشیعه*، ۳۱۷/۱۷/ر(۲۲۶۴۳)۳.
۵. ر: علیه السّلام.
۶. ر: ـ در دار دنیا.
۷. ج، ل: ـ که.
۸. ر: + کس.
۹. ر، ل: ـ عن عبداللّه‌بن حمّاد.
۱۰. ج، ر، ل: الکتابین.
۱۱. ر، ل: یجیء.
۱۲. *الکافی*، ۶۱۴/۲/ر۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۰/۶/ر(۷۷۵۴)۱.

یعنی بخوانید قرآن را به الحان عرب[۱] ـ بدان که الحان جمع لحن است و لحن به معنی لغت آمده است همچنان‌که صاحب قاموس می‌گوید که: **اللّحن اللّغة**[۲]. بنابراین معنی این حدیث این می‌شود که بخوانید قرآن را به لغت عرب و به طریق ایشان، یعنی اخراج حروف از مخارج نمایید، و رعایت قواعد تجوید در کلام مجید بکنید و نوعی مکنید که قرآن از عربی بودن بیفتد چه ظاهر است که اگر کسی اخراج حروف از مخارج نکند اکثر کلمات قرآنی از عربی بودن می‌افتد، مثلاً اگر کسی در سورهٔ توحید کلمهٔ[۳] **اللّه الصّمد** را به سین بخواند، یا در سورهٔ فاتحة الکتاب عبارت **الّذین** را به زاء[۴] بخواند کتاب خدا را غلط خوانده خواهد بود، و آن را از عربی بودن انداخته خواهد بود و همچنین باقی قرآن ـ مجملاً رسولا خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که: بخوانید قرآن را به اصوات عرب ـ یعنی به نوعی قرآن بخوانید که صدای شما شبیه به صدای عربان باشد یعنی به روشی قرآن بخوانید که اگر کسی از شما قرآن بشنود پندارد که شخصی از عرب قرآن می‌خواند ـ بعد از آن، آن حضرت فرمود که برحذر باشید[۵] که قرآن را به الحان اهل فسق و به طریق یهود و نصارا بخوانید.

بدان که همچنان که لحن به معنی لغت آمده به معنی خوانندگی و غنا هم آمده، یعنی برحذر باشید که به طریق اهل فسق قرآن را بخوانید، یعنی به طریق خوانندگی قرآن را مخوانید. و برحذر باشید که قرآن را به طریق یهود و به روش نصارا بخوانید، یعنی خوانندگی در قرآن مکنید چه یهود و نصارا در تلاوت تورات و انجیل

---

۱. ر: + و.

۲. *القاموس المحیط*، ۲۶۶/۴. (ذکر این نکته ضروری است که فیروزآبادی در قاموس یکی از معانی را که برای لحن برشمرده، لغت است.)

۳. ر: ـ کلمه.

۴. ر: بزای.

۵. ر: باشد.

خوانندگی می‌کنند.(۱) در آخر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که به درستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع غنا خواهند کرد در قرآن، ترجیع غنا و نوحه و رهبانیت، یعنی در قرآن خوانندگی خواهند کرد. ایشان جماعتی‌اند که قرآن از گردن‌های ایشان نمی‌گذرد، یعنی قرآن که می‌خوانند به دل ایشان اثر نمی‌کند و این حرف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کنایه است از آنکه در دل ایشان از حکم قرآن و اطاعت صاحب آن خبری و اثری نیست که اگر می‌بود به آن عمل می‌کردند و قرآن را به غنا نمی‌خواندند از برای آنکه حضرت اللّه تعالی مردم را از غنا در قرآن نهی فرموده. باز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مذمت آن جماعت فرموده که دل‌های ایشان برگشته است و همچنین دل‌های آن جماعتی که شأن ایشان را بزرگ دانند.

فایده(۲): محلّ تعجب است که بعضی این حدیث را در مباح بودن غنا در قرآن، بلکه در استحباب آن سند خود پنداشته‌اند. از این جهت که در لغت، لحن به معنی آواز خوش آمده و آواز خوش به معنی غناست. و غافل شده‌اند که هرگاه آواز خوش به معنی غنا باشد و این(۳) هرگاه در احادیث صحیحه حکم شده باشد که غنا حرام است مطلقاً، و در بعضی دیگر از(۴) احادیث حکم شده باشد که غنا حرام است در قرآن ـ همچون حدیثی که بعد از این می‌آید انشاءالله تعالی ـ و لحن به معنی لغت و به معنی غنا هردو باشد، چرا حمل لحن در اول حدیث به معنی غنا بکنند که مخالف احادیث صحیحه و اخبار صریحه شود، و حال آنکه این حمل، مخالف آیات صریحهٔ قرآنی و اقوال علمای امامیه و اتفاق طایفهٔ شیعه ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ نیز باشد.

---

۱. ر: + و.

۲. ر: ـ فائده.

۳. ج، ر: بس.

۴. ر: + آن.

دیگر آنکه اگر حمل لحن در اوّل حدیث به معنی غنا بشود، اوّل حدیث با آخر حدیث مخالف می‌شود، و آخر معنی همچنین خواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته باشد که غنا کنید در قرآن و برحذر باشید از اینکه غنا کنید در قرآن و زود باشد که جماعتی بیایند که ایشان غنا کنند در قرآن و آن جماعت را مذمّت کند یا نفرین فرماید، و امثال این سخنان از امثال ما مردمان عجب است پس چه احتمال دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همچون چیزی تکلم فرماید[1]! و اگر کسی حمل لحن اوّل حدیث را به معنی که ما گفتیم بکند موافق آیات قرآنی و موافق احادیث صحیحه و غیر آن و موافق اتفاق علمای امامیه خواهد بود،و اوّل حدیث با آخر حدیث مخالف[2] نخواهد بود، و با آنکه آواز خوب اعم از غناست همچنان‌که در تحریر محلّ نزاع در فصل دویّم این مختصر اشاره به آن شد، و همچنین آیات مذکوره و احادیث سابقه شاهد است بر صحت حملی که ما کردیم. و همچنین مؤید حلّ ماست حدیثی که محمّدبن یعقوب کلینی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب کافی بعد از ذکر سند می‌فرماید که: **عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: أعرب القرآن فإنّه عربیّ**[3].

یعنی ظاهرساز کلمات قرآن را و لحن مکن در قرآن به درستی که قرآن به عربی نازل شده [است].

حضرت اللّه تعالی همگان[4] را از شرّ شیطان نگاه دارد.

الحدیث الثامن و العشرون: قال علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم رحمه الله فی تفسیره: عن ابن‌عبّاس قال: حججنا مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله حجّة الوداع[5] فأخذ بحلقة باب الکعبة، ثم

---

۱. ر: نماید.
۲. ل: + موافق.
۳. *الکافی*، ۶۱۵/۲/ر۵؛ *وسائل الشیعه*، ۲۰۷/۶/ر(۷۷۴۴)۲.
۴. ل: همگنان.
۵. ج، ر، ل: ـ حجّة الوداع.

أقبل علینا بوجهه فقال[۱] ألا اخبرکم بأشراط السّاعة، و کان أدنی الناس منه یومئذ سلمان رحمه الله[۲] فقال: بلی یا رسول اللّه.

فقال: إنّ أشراط السّاعة اضاعة[۳] الصّلوات و اتّباع الشّهوات[۴].

یعنی ابن عباس گفت که: با[۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّة الوداع را به‌جای آوردیم ـ و مراد از حجّة الوداع آن حجّی است که بعد از آن دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله[۶] حجّی نکرد و آن سال آخر حیات آن حضرت بود ـ ابن عباس می‌گوید که پس آن حضرت حلقهٔ در کعبه را به دست مبارک گرفت و روی مبارک به ما کرد پس فرمود که آیا خبر نکنم شما را به علامت‌های قیامت، و در آن روز سلمان فارسی رحمه الله نزدیک‌ترین مردم بود به آن حضرت گفت: بلی ای رسول خدا ما را خبر کن.

پس آن حضرت فرمود که از علامت‌های قرب[۷] قیامت یکی آن است که نمازها را ضایع کنند؛ یعنی مردم ترک نماز کنند، یا ترک تحصیل مسائل نماز کنند، یا نماز را در اول وقت نکنند. دیگر آنکه مردم متابعت خواهش‌های خود کنند؛ یعنی آنچه گرچه خلاف شرع باشد مرتکب آن شوند ـ و این حدیث طولی دارد و در چند کتاب معتبر این خبر مذکور است.

در میان‌های[۸] این حدیث حضرت رسول خدا محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌فرماید که: **فعندها[۹] یکون أقوام یتعلّمون القرآن لغیر وجه اللّه، و یتّخذونه مزامیر. و یکون أقوام یتفقّهون لغیر اللّه، و یکثر أولاد الزّنا، و یتغنّون بالقرآن.**

---

۱. ل: ـ فقال؛ ر: و قال.
۲. ج، ر، ل: ـ رحمه اللّه.
۳. ل: اضاعوا.
۴. *تفسیر القمی*، ۳۰۷/۲-۳۰۳.
۵. ر: یا.
۶. ر: ـ صلّی اللّه علیه و آله؛ ج، ل: صلوات اللّه علیه.
۷. ر: قریب.
۸. ر: و در بیان‌های.
۹. ر: فعندنا.

پس نزد آنها به هم رسند جماعتی که قرآن را یاد گیرند نه از برای خدا و فرا گیرند قرآن را مزمارها، یعنی همچنان که نای را می‌نوازند قرآن را بنوازند ـ کنایه از آنکه به نغمه و سرود قرآن را بخوانند ـ و به هم رسند جماعتی که طلب علم دین کنند نه از برای خدا بلکه از برای غرض‌های فاسد دنیا، و بسیار شوند در آن وقت اولاد زنا. و آن حضرت از برای تأکید مرتبهٔ دیگر خوانندگی کردن در قرآن را مذمت فرمود که: و **یتغنّون بالقرآن**؛ یعنی پس[۱] نزد آنها جمعی از مردمان غنا کنند در قرآن.

و همچنین[۲] که می‌بینی این حدیث شریف[۳] نصّی[۴] صریح است در حرمت خوانندگی کردن در قرآن، و دلیل است بر اینکه حدیث بیست و هفتم همان معنی دارد که ما گفتیم نه آن که بعضی از مایلین به غنا فهمیده‌اند.

الحدیث التاسع و العشرون: قال الفاضل العادل ملّا أحمد الأردبیلی ـ رضوان اللّه علیه ـ فی تفسیر آیات احکامه فی حدیث النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا یحلّ بیع المغنّیات، و لا التجارة فیهنّ، و لا أثمانهنّ[۵].

یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که حلال نیست فروختن کنیزان مغنّیه، و نه خریدن ایشان و نه تجارت کردن در ایشان، و نه قیمت ایشان.

و از این حدیث نیز نهایت حرمت غنا معلوم است، و بعضی از آن[۶] حرمت‌ها که در حدیث نوزدهم مذکور شد در اینجا نیز جاری است.

الحدیث الثلاثون: قال العالم العامل[۷] **ملّا أحمد الأردبیلی أعلی اللّه مقامه فی تفسیر آیات احکامه: و عنه علیه‌السلام: ما من رجل یرفع صوته بالغناء إلّا بعث اللّه علیه**

---

۱. ر: ـ پس.
۲. ر: همچنان.
۳. ج: ـ شریف.
۴. ج: نص.
۵. *زبدة البیان*، ص ۴۱۳.
۶. ر: این.
۷. ج: العادل؛ ج: + مولانا.

الشیطانین أحدهما علی هذا المنکب و الآخر علی هذا المنکب، فلا یزالان یضر بانه بأرجلهما حتّی یکون هذا[۱] الّذی یسکت[۲].[۳]

یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ مردی صدای خود را به غنا کردن بلند نمی‌کند مگر اینکه مبعوث می‌کند حضرت اللّه تعالی بر آن کس[۴] دو شیطان را که یکی از آن دو شیطان بر این دوشش سوار شود و آن شیطان دیگر بر دوش دیگرش، و همیشه آن دو شیطان پاهای خود را به او[۵] می‌زنند تا وقتی که آن شخص از خوانندگی و غنا ساکت شود.

فایده[۶]: از دلایل سابقه و این حدیث مستفاد می‌شود که کسی که در قرآن مجید غنا کند مرکب شیطان می‌شود و مشخص است که فعلی که در آن فعل ثوابی باشد کسی به سبب کردن آن مستحق این نمی‌شود. پس معلوم[۷] شد که حرف استحباب غنا در قرآن بلکه جواز آن هیچ صورت ندارد، و چون بنای این مختصر بر ایجاز است از این جهت به ذکر[۸] باقی احادیث که از آن حرمت غنا کردن مطلقاً خواه در قرآن و خواه در غیر آن معلوم می‌شود مشغول نمی‌شویم و الّا در بسیاری از کتاب‌های معتبر علمای امامیه مثل کتاب أمالی و تفسیر علی‌بن ابراهیم و کتاب خصال و غیر آن احادیث کثیره در حرمت غنا مذکور است.

اگر کسی گوید که در سند بعضی از این[۹] احادیث حرف داریم، در[۱۰] جواب می‌گوییم که احادیث ضعیفه هرگاه موافق باشد با قرآن کسی را ردّ آن نمی‌رسد. و

---

۱. ر، ل: هو.
۲. ر، ل: سکت.
۳. *زبدة البیان*، ص ۴۱۳.
۴. ر: ـ بر آن کس.
۵. ر: بر او.
۶. ر: بدانکه.
۷. ر: مشخص.
۸. ر: ذکر.
۹. ر: بعض این.
۱۰. ر: ـ در.

هیچ کس[1] از علما در آنچه گفتیم با ما خلافی ندارد و حال آنکه احادیث صحیحه نیز در این باب مذکور شد و اقوال علما و اتفاق ایشان نیز جبر ضعف سند می‌کند! و در باب احادیث حسنه و احادیث موثقه که مسطور گردیده این چند وجه که گفتیم به طریق اولی سبب زیادتی قوّت است. و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

۱. ر: یک.

فصل پنجم در قول فقهای شیعه و علمای امامیه ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ در اینکه غنا حرام است مطلقاً خواه در قرآن و خواه در غیر آن.

بدان که غنایی که واقع شود از چند نوع بیرون نیست: اوّل: آن غنایی که در مرثیهٔ حضرت امام حسین علیه السلام کرده می‌شود[۱].

دویّم: آن غنایی است که از برای راندن شتر می‌کنند که حدی می‌گویند.

سیّم[۲]: آن غنایی[۳] که زنان در عروسی‌ها کنند و سخنان باطل نگویند و مردان بر ایشان[۴] داخل نشوند و صدای خود را به بیگانگان نشنوانند.

در این سه قسم از غنا کردن علمای امامیه ـ رضوان[۵] الله علیهم أجمعین ـ خلاف کرده‌اند. بعضی از علما این سه قسم را حرام می‌دانند، و بعضی جایز می‌دانند، ولیکن آیات قرآنی بعمومها و احادیث بسیار[۶] که بعضی از آن در این مختصر مذکور می‌شود[۷] تقویت قول اوّل می‌کند و شکّی نیست در اینکه اجتناب نمودن از این سه قسم احوط است همچنان‌که مذهب بسیاری از علمای ماست[۸].

چهارم: آن غنایی که از این سه قسم بیرون باشد خواه در قرآن کنند و خواه در غیر آن به عمل آورند، در حرمت این قسم از غنا خلافی نیست در میان علمای ما

---

۱. ج: شود.
۲. ج: سیّوم.
۳. ر: غنائیست.
۴. ر: ایشا.
۵. ج، ل: رحمة.
۶. ر: ـ بسیار.
۷. ر: رشد.
۸. ر: ـ ماست.

چنان‌که معلوم شود انشاءاللّه تعالی.

اکنون ذکر اقوال فقها در مسئلهٔ غنا می‌شود تا کسی را در این باب شکی نماند. پس[۱] بدان که از جمله اکابر علمای[۲] شیعه که حکم به حرمت غنا کرده یکی[۳] شیخ جلیل القدر محمّدبن محمّدبن نعمان حارثی است رحمه‌الله که مشهور است به شیخ مفید که والد این کمترین رحمه‌الله در بعضی از مصنّفات خود بیان قول او نموده، و این شیخ بزرگوار استاد شیخ الطایفه است، و شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب فهرست نقل می‌کند از کمال علم او که این شیخ عالی‌درجه نزدیک به دویست کتاب تصنیف کرده[۴]، و دور می‌نماید که کسی با این تتبّع، راه به مذهب ائمّه معصومین علیهم‌السلام نبرد، و غنایی که در قرآن مستحب باشد حکم به حرمت آن کند، و حال اینکه[۵] حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام او را در توقیع خود برادر صالح خوانده باشد، همچنان‌که شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب احتجاج نقل کرده و بعضی از عبارات توقیع آن حضرت که از برای شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ نوشته این است که: **نسخته للأخ السّدید و الولیّ الرشید الشیخ المفید أبی عبداللّه محمّدبن النعمان أدام اللّه اعزازه**[۶].

یعنی حضرت صاحب الامر علیه‌السلام نوشت به شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ که: نوشتم این کتابت را از برای برادر سدید، و دوست رشید، شیخ فایده رساننده أبی عبداللّه محمّدبن النعمان که حضرت حق‌تعالی باقی بدارد اعزاز او را.

و بعضی دیگر از عبارات آن توقیع این است که: **سلام علیك أیّها الولیّ المخلص فی الدّین**[۷]. و در بعضی دیگر از نسخ به جای عبارت الولی[۸] لفظ المولی، مذکور

۱. ر: ـ پس.
۲. ر: علماء.
۳. ر: ـ یکی.
۴. چنین نقلی در فهرست یافت نشد.
۵. ر: انکه.
۶. *الاحتجاج*، ۳۲۲/۲–۳۱۸.
۷. ما تقدّم آنفاً.
۸. ل: ولی.

است، و در معنی تفاوتی نیست. یعنی حضرت صاحب الامر ـ صلوات اللّه علیه ـ نوشت به شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ که سلام بر تو باد ای ولی مخلص در دین. و در همین توقیع حضرت صاحب الامر علیه‌السلام چندجا کلمات دیگر[۱] می‌فرماید که از آن هم رفعت شأن این شیخ بزرگوار ظاهر می‌شود. و دیگر آنکه در غیبت کبری از حضرت صاحب الامر علیه‌السلام توقیع به غیر شیخ مفید به هیچ کس نیامده، و این مرتبهٔ بلند مخصوص همین شیخ ارجمند است. و شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ توقیع دیگر هم نقل کرده که آن دلالت بر[۲] نهایت جلالت شیخ مفید رحمه‌الله می‌کند، از جهت اختصار به این چند کلمه اقتصار[۳] شد.

دیگر از جمله اجلّهٔ[۴] علمای شیعه که حکم به حرمت غنا کرده یکی شیخ الطائفه[۵] شیخ طوسی است[۶] ـ علیه الرحمه ـ که از اعاظم محدثین و علمای شیعه است و تصانیف بسیار دارد، و اگر کسی رجوع کند[۷] به بعضی[۸] از کتاب‌های فهرست[۹]، معلومش می‌شود که عدد تصانیف او از عدد مصنفات شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ کمتر نیست و او را استاد الطائفه می‌گویند، و دو کتاب از چهار کتاب حدیث که مدار مذهب شیعه بر آن است از جملهٔ تصنیفات اوست. این شیخ بزرگوار در کتاب نهایة الأحکام در باب غنا می‌فرماید که: **کسب المغنّیات و تعلیم الغناء حرام**[۱۰].

۱. ج: ـ دیگر.
۲. ر: ـ بر.
۳. ر: اختصار.
۴. ر: اجلاء.
۵. ر: + است.
۶. ر: ـ است.
۷. ر: بعضی.
۸. ج: ـ کند.
۹. ر: + را؛ ج: + کند.
۱۰. *النهایه*، ص ۳۶۵ (مؤلف از آن به نام نهایة الأحکام یاد کرده و حال آنکه نهایة الأحکام تألیف علّامه حلّی است).

یعنی چیزی که زنان مغنّیه از خوانندگی کردن کسب می‌کنند حرام است. و تعلیم کردن و یاد دادن غنا حرام است.

فایده: بدان که در میان علمای شیعه مشهور است که شیخ طوسی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب مذکور، عمل به احادیث ضعیفهٔ بسیار کرده است و این مؤیّد آن است که حدیثی چند ضعیف که بعضی از آن خواسته‌اند که میل خود به خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن ظاهر سازند و بیان فرمایند که غنا در قرآن مباح بلکه سنت است، مخالف مذهب شیعه است که شیخ عالی مرتبه متوجه آن نشده، و اینکه فرموده‌اند که کلام شیخ طبرسی مشعر است به این که حرمت غنا در قرآن و[1] در میان متقدمین علمای امامیه مشهور نبوده به آنچه مذکور شد از قول شیخ مفید و شیخ طوسی ـ علیهما الرحمه ـ ضعفش ظاهر می‌شود. و این بسیار بعید است که شیخ طوسی ـ علیه الرحمه ـ با آنکه شاگرد شیخ مفید ـ رضوان اللّه علیه ـ باشد در مسئلهٔ حرمت غنا در قرآن مخالفت با آن طور استادی کند که در مسائل حلال و حرام از حضرت خلیفة الرحمن ـ صلوات اللّه علیه ـ توقیعات به او آید و حکم کند به حرمت تعلیم کردن غنا مطلقاً. و اگر کسی کتاب شیخ مفید علیه الرحمه را ندیده، قول شیخ طوسی علیه الرحمه از برای او مؤیّدی است[2] در این باب[3]، و زود باشد که در طی اقوال فقها این معنی از این واضح‌تر شود انشاءاللّه تعالی.

دیگر از جملهٔ بزرگان علمای شیعه ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ که حکم به حرمت غنا کرده یکی شیخ ابوالقاسم محقق است ـ علیه الرحمه ـ که کمال احتیاط او در دین نزد مردم صاحب یقین معلوم است و او نیز تصانیف بسیار دارد و از جمله

---

۱. ر: ـ و.
۲. ر: مؤید است.
۳. ر: باد.

چیزهایی که مشعر است به فضل و کمال او یکی آنکه استاد علّامه حلّی است ـ علیه الرحمه ـ و این شیخ عالی درجه در حرمت خوانندگی در کتاب شرایع الأحکام می‌فرماید که: **مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب یفسق فاعله و تردّ شهادته، سواء استعمل(۱) فی شعر أو قرآن(۲)**.

یعنی مد صوتی که مشتمل است بر ترجیع مطرب یعنی خوانندگی کردن فاعل آن فاسق و مردود الشهاده است خواه این خوانندگی در شعر باشد و خواه در قرآن(۳).

فایده: و(۴) اگر کسی بر بعضی از مصنفات این مرد دین‌دار مطلع شود(۵) و نهایت احتیاط او را بفهمد خواهد دانست که تا حرمت چیزی محقق نباشد مردی با آن احتیاط حکم به حرمت آن چیز نخواهد کرد و از جملهٔ چیزهایی که مؤیّد این مطلب است یکی این است که هیچ کس از علمای شیعه در وقتی که حرمت غنا را بیان(۶) می‌کند نگفته که علی قول، یا علی الأشهر، یا علی الأحوطه، یا کلمهٔ دیگر که دلالت کند به مباح بودن آن در قرآن، یا سنت(۷) بودن آن در قرآن کسی از طایفهٔ شیعه قایل بوده، بلکه به جای آن بعضی از علما نقل اتفاق طایفهٔ امامیه کرده‌اند بر حرمت غنا همچنان‌که زود باشد که بدانی انشاءاللّه(۸).

به هر حال همین شیخ صاحب کمال در کتاب مختصر(۹) نافع می‌فرماید که: **الخامس: الأعمال المحرّمة کعمل الصور المجسّمة و الغناء(۱۰)**.

---

۱. ج، ر، ل: کان.
۲. *شرایع الاسلام*، ۹۱۳/۴.
۳. ج، ر: + باشد.
۴. ر: ـ و.
۵. ر: + باشد.
۶. ر: ذکر.
۷. ر: بسنت.
۸. ج: + تعالی.
۹. ج: ـ مختصر.
۱۰. *المختصر النافع*، ص ۱۱۶.

یعنی پنجم از محرّمات عمل‌های حرام است همچو بت تراشیدن و امثال آن و خوانندگی کردن.

فایده اخری: بدان ای عزیز که اینکه از یک کسی[۱] قولی که نقل می‌شود گاه هست که از دو کتاب یا بیشتر از آن ایراد می‌شود وجهش آن است که بدانی که مسئلۀ غنا در قرآن مثل بعضی از مسائل نیست که بعضی از علما را در آن، در کتابی[۲] رأیی باشد و در کتاب دیگر اعتقاد دیگر[۳]. و این هم از برای تو مؤیّدی باشد که حرمت غنا کردن در قرآن از مسائل اتفاقیه است.

دیگر از جمله افاخم علمای شیعه ـ رحمهم اللّه ـ که حکم به حرمت غنا کرده یکی[۴] علامه حلّی است که به صلاح و فضل شهرۀ آفاق است، و مشهور است از او که از نهایت احتیاطی که داشته سه مرتبه یا[۵] بیشتر نمازهای عمر خود را اعاده کرده، و کمالش در علوم به مرتبۀ بوده که همچنین که از او نقل کرده‌اند بعد از فوتش تصانیفش را حساب می‌کنند به هر روزی از روزهای عمرش از روز تولّد تا روز وفات هزار بیت تصنیف می‌افتد که همه را خود کتابت کرده بود و این درجه نمی‌تواند از برای کسی ثابت باشد مگر به تأیید خاصی از جانب حضرت حق تعالی. و غرض از نقل بعضی از حالات این بزرگواران آن است که بدانی که اینها از علما جماعتی بوده‌اند که کمال دانایی داشته‌اند و تتبع ایشان بیش از همه کس بوده، پس عجیب باشد که این‌طور کسان[۶] با این فضل و کمال با وجود آنکه زمان ایشان به زمان[۷] معصوم بسیار نزدیک‌تر باشد از زمان ما، و بعضی از ایشان چهارصد سال پیش از

---

۱. ج، ر: کس.
۲. ر: ـ در کتابی.
۳. ر: + داشته باشد.
۴. ر: ـ یکی.
۵. ر: ـ یا.
۶. ر: کسانی.
۷. ر: با زمان.

این بوده باشند و بعضی پانصد سال و بعضی بیشتر، و به مذهب ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام عارف‌تر باشند از ما راه به مذهب شیعه نبرند و غنا کردن و خوانندگی نمودن که در قرآن سنت باشد، حکم کنند که حرام است، و بعد از آنکه از زمان پیغمبر ما صلی‌الله علیه‌وآله قریب به هزار و هشتاد و هفت سال بگذرد، ظاهر شود که خوانندگی در قرآن جایز یا مستحب است. حق تعالی همه را از خواب غفلت بیدار گرداند[۱].

به همه حال جناب علامه ـ علیه الرحمه ـ در باب غنا کردن در کتاب قـواعـد الأحکام می‌فرماید که: **الرّابع: ما نصّ الشرع علی تحریمه عیناً کعمل الصور المجسّمة و الغناء و تعلیمه و استماعه و اجر[۲] المغنّیة[۳].**

یعنی چهارم از محرّمات آن است که نص کرده است شرع بر حرام بودن[۴] آن عیناً همچون[۵] بت‌تراشی و امثال آن و خوانندگی کردن و تعلیم آن و فردی[۶] که زن خواننده از برای خوانندگی می‌گیرد.

و در همین کتاب در موضع دیگر می‌فرماید که: **و الغناء حرام یفسق فاعله ـ و هو ترجیع الصوت و مدّه ـ و کذا یفسق سامعه قصداً سواء کان فی قرآن[۷] أو شعر[۸].**

یعنی غنا حرام است، فاسق است فاعل غنا و این غنا، گردیدن آواز است در حلق یا کشیدن آواز، و همچنین فاسق است کسی که غنا بشنود از روی عمد، خواه در قرآن غنا شود و خواه در شعر غنا شود.

فایده: اینکه علّامه[۹] ـ علیه الرحمه[۱۰] ـ در غنا یکجا ترجیع و اطراب را اعتبار

---

۱. ج: کند.
۲. ج، ر: اجرة؛ ل: اجرته.
۳. *قواعد الأحکام*، ۸۰/۲.
۴. ر: حرمت.
۵. ر: همچو.
۶. ر: مردی.
۷. ر، ل: القرآن.
۸. *قواعد الأحکام*، ۴۹۵/۳.
۹. ر: + حلی.
۱۰. ر: رحمه اللّه علیه.

کرده همچنان که در فصل اوّل اشاره به آن شد و بعد از این هم تصریح به آن خواهد شد، و در اینجا اکتفا به قید ترجیع نموده مؤیّد آن است که در پیش‌تر[۱] مذکور شد در تحریر[۲] محل نزاع در فصل دویّم این مختصر. و همین عالم نحریر در کتاب تحریر می‌فرماید که: **الغناء حرام ـ و هو مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب ـ یفسق فاعله، و تردّ شهادته[۳] سواء کان فی شعر أو قرآن[۴]**.[۵]

یعنی غنا حرام است و آن عبارت است از مدّ صوتی که مشتمل باشد بر ترجیع مطرب، فاعل آن فاسق و مردود الشهاده است، خواه آن غنا در شعر باشد و خواه در قرآن باشد[۶].

و همین شیخ درست اعتقاد در کتاب ارشاد می‌فرماید که: **و تردّ شهادة اللّاعب بآلات القمار کلّها[۷]، و سامع الغناء ـ و هو مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب[۸]**.

یعنی مردود الشهاده است آن کس[۹] که قمار بازی کند و آن کس[۱۰] که غنا بشنود.

و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق[۱۱] در مذمّت مبتدعه می‌فرماید که: **عبادتهم الرقص و التفصیق و الغناء[۱۲]**.

یعنی عبادت این جماعت رقص کردن و دست برهم زدن و خوانندگی کردن است.

---

۱. ر: بیشتر.
۲. ل: تحریم.
۳. تحریر الأحکام: + به.
۴. ر، ل: فی القرآن أو شعر.
۵. *تحریر الأحکام*، ۲۵۱/۵/ر۶۶۲۹.
۶. ر: خواه آن غنا در قرآن باشد خواه در شعر.
۷. ر، ل: ـ کلّها.
۸. *ارشاد الأذهان*، ۱۵۶/۲.
۹. ر: کسی.
۱۰. ر: کسی.
۱۱. ل: ـ الصدق.
۱۲. *نهج الحق وکشف الصدق*، ص ۵۸.

دیگر از جمله اجلّه علمای امامیه ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ که حکم به حرمت غنا کرده یکی شیخ شهید است ـ علیه الرحمه ـ که از فقهای عظیم القدر شیعه است در کتاب دروس در ضمن ذکر فساق می‌فرماید که: و **المغنّی بمدّ صوته المطرب المرجّع و سامعه، و إن کان فی قرآن**[۱] **أو اعتقد اباحته**[۲].

یعنی فاسق است آن کس[۳] که غنا می‌کند و فاسق است آن کس[۴] که غنا می‌شنود وگرچه در قرآن غنا واقع شود و فاسق است کسی که غنا را مباح داند.

و همین شیخ مبرور در متن لمعه می‌فرماید که: و **یحرم**[۵] **عمل الصور المجسّمة و الغناء**[۶].

یعنی حرام است بت ساختن و امثال آن و حرام است خوانندگی.

دیگر از جمله اعاظم علمای امامیه ـ رحمهم اللّه ـ که حکم به حرمت غنا کرده یکی ابن ادریس است[۷] که در کتاب سرائر در ضمن ذکر محرّمات می‌فرماید که: و **جمیع ما یطرب من الأصوات و الأغانی**[۸].

یعنی حرام است جمیع صداهای مطرب و جمیع سازها.

دیگر از جمله علمای شیعه ـ رحمهم اللّه تعالی ـ که حکم به حرمت غنا کرده یکی محمّدبن شجاع انصاری است که در کتاب معالم الدین فی فقه آل یسّ می‌فرماید که: **الخامس: ما هو محرّم فی نفسه کعمل الصور المجسمة و الغناء و تعلیمه و تعلّمه و استماعه**[۹].

۱. ر، ل: القرآن.
۲. *الدروس الشرعیه*، ۱۲۶/۲.
۳. ج، ر: کسی.
۴. ج، ر: کسی.
۵. ل: تحریم.
۶. *اللّمعة الدمشقیه*، ص ۹۲.
۷. ج: + علیه الرحمه.
۸. *السرائر*، ۲۱۵/۲.
۹. *معالم الدین فی فقه آل یس*، ۳۳۰/۱.

يعنى پنجم از محرّمات آن است که فى نفسه حرام است همچون بت تراشيدن و امثال آن و خوانندگى کردن و تعليم دادن خوانندگى و تعليم گرفتن خوانـندگى و استماع[۱] آن.

ديگر از جمله فحول علماى اماميه ـ رحمهم اللّه ـ که حکم به حرمت غنا کرده يکى شيخ شهيد ثانى است ـ عليه الرحمه ـ که در کتاب شرح لمعه مى‌فرمايد که: و **هو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب أو ما سمّى[۲] فى العرف غناءً و ان لم يطرب، سواء کان فى شعر، أم[۳] قرآن[۴]**.

يعنى غنا مد صوت مشتمل بر ترجيع مطرب است يا آن چيزى که[۵] در عرف آن را[۶] خوانندگى گويند کو مطرب نباشد. و آنچه گفتيم خواه در شعر باشد و خواه در قرآن که در اصل حرمت شريک‌اند.

و اين عبارت گرچه خالى مى‌نمايد از حکم به حرمت غنا امّا بعد از ديدن متن حکم شيخ مرحوم، به حرمت غنا واضح مى‌شود.

ديگر از جمله اعاظم علماى شيعه ـ رحمهم اللّه تعالى ـ که حکم به حرمت غنا کرده يکى شيخ صاحب کمال شيخ حسن‌بن على‌بن عبد العال است که در کتاب عمدة المقال فى کفر اهل الضلال استدلال مى‌کند بر کفر سنّيان به اينکه ايشان قايل شده‌اند که پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله غناکننده[۷] را منع نکرده از غنا کردن و ابى‌بکر را منع کرده که چرا غنا کننده را منع مى‌کنى؟ و اين عبارت آن شيخ عالى درجه است که مى‌گويد که سنّيان مى‌گويند که: **إنّه اقرّ[۸] عايشة[۹] على اللّعب و جاريتين على غنائهما ناهياً أبابکر**

---

۱. ج: شنيدن.
۲. ج، ر، ل: يسمّى.
۳. ج، ر، ل: أو.
۴. *الروضة البهيه*، ۲۱۳/۳-۲۱۲.
۵. ر: + او را.
۶. ر: ـ آن را.
۷. ر: کنند.
۸. ر: اقرء.
۹. ل: اعاشيه.

حین زجرهما[۱]. و به مضمون[۲] این عبارت اشاره شد.

دیگر از جمله اکابر علمای شیعه ـ رحمهم اللّه ـ که حکم به حرمت غنا کرده یکی شیخ جعفربن محمّد دوربستی[۳] است ـ علیه الرحمه ـ که در کتاب اعتقاد، طائفهٔ مبتدعه را[۴] به آن سرزنش نموده و طعن زده به این عبارت که: **و یجعلون التهلیل لأنفسهم المزمار و یغنّون کالجواری بالأشعار**[۵].

یعنی ساخته‌اند لا إله إلّا اللّه گفتن را از برای خود مزمار، یعنی همچنان‌که نای را می‌نوازند آن جماعت لا إله إلّا اللّه را که بعضی از قرآن است می‌نوازند یعنی به غنا می‌خوانند. بعد از آن می‌گوید که غنا می‌کنند آن جماعت همچون کنیزان خواننده به شعرها.

مجملاً[۶] شیخ طوسی ـ علیه الرحمه ـ که بعضی از اوصاف او مذکور شد در کتاب خلاف تصریح کرده که هیچ کس از علمای شیعه خلاف در حرمت غنا نکرده، و علّامه حلی ـ علیه الرحمه ـ نیز نقل اتفاق نموده، و ابن ادریس ـ علیه الرحمه ـ نیز تصریح[۷] به عدم خلاف کرده و غیر ایشان[۸]. و این است مجمل قول فقهای ما ـ رحمهم اللّه ـ در حرمت غنا.

امّا[۹] از جمله علمای سنّی[۱۰] که مذمّت غنا کرده‌اند یکی ابن أبـی الحـدید است که در شرح نهج‌البلاغه می‌گوید که: **ما ینسب الی معاویة من شرب الخمر سرّاً لم یثبت لاختلاف أهل السیرة فیه إلّا أنّه لا خلاف فی أنّه کان یستمع الغناء**[۱۱].

---

۱. مصدر یادشده به دست نیامد.
۲. ج، ل: مضمون.
۳. او بیشتر به نام دوریستی شهرت دارد.
۴. ر، ل: ـ را.
۵. کتاب فوق یافت نگردید.
۶. ر: و بدانکه.
۷. ر: ـ تصریح.
۸. ر: ـ و غیر ایشان.
۹. ر: دیگر.
۱۰. ر: اهل سنت.
۱۱. متن فوق در شرح نهج‌البلاغه وجود ندارد ولی مضمون آن در ۱۶۱/۱۶ نقل شده است.

یعنی آنچه نسبت می‌دهند به معاویه که در پنهانی شراب می‌خورده ثابت نیست از برای آنکه علما در آن خلاف کرده‌اند الّا اینکه معاویه غنا می‌شنیده.

پس نظر کن ای عاقل که ابن أبی الحدید سنّی، معاویة بن أبی سفیان را که قاتل حضرت امام حسن ـ صلوات اللّه علیه ـ است طعن زده که غنا می‌شنیده پس چه صورت داشته باشد که تو قرآن را به غنا بخوانی؟!

دیگر از جمله علمای سنّی که حکم به حرمت غنا کرده‌اند یکی صاحب کشّاف است که نقل قول او در ضمن آیهٔ **و أنتم سامدون** گذشت، و در تحت تفسیر[۱] آیهٔ کریمهٔ **قل إن کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه**[۲] نیز کلام او خالی از اشعاری در حرمت غنا نیست[۳].[۴]

دیگر از جمله علمای سنّی که حکم به حرمت غنا کرده‌اند یکی امام ابوبکر طرطوشی است که در خطبه کتابی که در تحریم سماع نوشته می‌گوید که: **بلغنا أنّ طائفة من اخواننا المسلمین وفّقنا اللّه و إیّاهم استزلّهم الشیطان و استغوی عقولهم فی حبّ الأغانی و اللّهو**[۵].

یعنی به ما رسید این خبر که طایفهٔ از برادران مسلمان ما را شیطان فریب داده و عقول ایشان را گول زده در دوستی سازها و لهو تا آنجا که می‌گوید که[۶]: **و خالفت العلماء و الفقهاء و حملة الدین**[۷].

---

۱. ر: ـ تفسیر.
۲. آل‌عمران / ۳۱.
۳. ر: نیست در حرمت غنا.
۴. *الکشّاف*، ۳۵۳/۱. عبارت زمخشری در کشاف به شرح زیر است:
و إذ رأیت من یذکر محبّة اللّه و یصفق بیدیه مع ذکرها و یطرب و ینعقر و یصعق فلا تشكّ فی أنّه لا یعرف ما اللّه، و لا یدری محبّة اللّه. و ما تصفیقه و طربه و نعرته و صعقته إلّا أنّه تصوّر فی نفسه الخبیثة صورة مستملحة معشقة فسمّاها اللّه بجهله و دعارته، ثم صفق و طرب و نعر و صعق علی تصوّرها.
۵. *اغاثة اللهفان*، ۲۴۴/۱.
۶. ج: ـ که.
۷. *اغاثة اللهفان*، ۲۴۴/۱.

یعنی آن جماعت به سبب فریب شیطان مخالفت کرده‌اند با علماو فقها و حاملان دین. و بعد از خطبه می‌گوید[۱]: **أمّا الامام[۲] مالك فإنّه نهی عن الغناء و[۳] استماعه و قال: إذا اشتری جاریة فوجدها مغنّیةً کان له أن یردّها بالعیب[۴]**.

یعنی امّا[۵] امام مالک که یکی از ائمّهٔ أربعه نواصب است نهی کرده از غنا کردن و شنیدن خوانندگی و گفته است که هرگاه مردی کنیزی را بخرد و بعد از آن بفهمد که آن کنیز خواننده است، آن مرد را می‌رسد که به سبب این[۶] عیب کنیز را پس دهد. و بی‌فاصله می‌گوید که: و **کذا[۷] مذهب أهل الکوفة سفیان و حمّاد و ابراهیم و الشعبی و غیرهم، لاخلاف بینهم[۸] و لا نعلم خلافاً أیضاً بین أهل البصرة فی المنع منه[۹]**.

یعنی و همچنین است مذهب اهل کوفه، یعنی همچنان‌که مالک غنا را حرام می‌داند فقهای کوفه نیز غنا را حرام می‌دانند و جمعی از فقهای خود را مثل سفیان ثوری[۱۰] و حماد و ابراهیم و شعبی را نام می‌برد و می‌گوید که غیر ایشان هم از فقهای کوفه غنا را حرام می‌دانند و خلافی نیست در میان ایشان در حرمت غنا، بعد از آن می‌گوید که: نمی‌دانیم ما خلافی در این مسئله در میان فقهای بصره نیز.

پس ای عاقل نظر کن به این کلمات و ببین[۱۱] که علمای سنّی هم[۱۲] در باب غنا چه می‌گویند. و می‌توان گفت که نزدیک به آن هست[۱۳] که اگر کسی قایل شود

۱. ر: + که.
۲. اغاثه: ـ الامام.
۳. اغاثه: + عن.
۴. *اغاثة اللهفان*، ۲۴۵/۱.
۵. ر: ـ أمّا.
۶. ر: آن.
۷. اغاثه: کذلك.
۸. اغاثه: + فی ذلك.
۹. *اغاثة اللهفان*، ۲۴۵/۱.
۱۰. ج، ر، ل: + علیه اللعنه.
۱۱. ج: به بین.
۱۲. ر: ـ هم.
۱۳. ر: است.

که غنا در قرآن مستحب است انکار اجماع ملّت اسلام نموده.

و صاحب کتاب[۱] اغاثة اللّهفان از شافعی نقل می‌کند که او یعنی شافعی در کتاب ادب القضاء در باب غنا می‌گوید که: **من استکثر منه فهو سفیه تردّ شهادته**[۲].

یعنی کسی که بسیار بشنود غنا را یا بسیار کند غنا را پس آن کس سفیه است و مردود الشهاده است.

و کلام طیّبی[۳] در شرح مشکاة مشعر است به حرمت غنا[۴]. و شیخ عزیز نسفی در کتاب تصفیة القلوب مذمت جمعی از صوفیه که به خوانندگی مشغول می‌شوند و دیگر عمل‌ها می‌کنند به این عبارت کرده که: «افتخار ایشان به آشنایی ظلمه و مباهات ایشان به تحصیل خرقه و لقمه ـ تا آنجا که می‌گوید که: ـ عادت ایشان وقاحت و بی‌حیایی و عبادت ایشان خوانندگی و نغمه‌سرایی[۵].»

و جمعی[۶] دیگر از سنّیان خوانندگی را[۷] مکروه می‌دانند، و بعضی دیگر از ایشان از این هم تمادی نموده‌اند و قایل شده‌اند که خوانندگی کردن حلال است و هیچ کس از سنیان به استحباب آن[۸] قایل نیست همچنین که گذشت.

و بدان که[۹] آنچه در این مختصر مذکور شد بعضی است از دلایل بر حرمت غنا و تمام آن را اگر کسی نقل کند سخن به طول می‌کشد. و معلوم است که اگر کسی را شیطان از راه حق دور نکرده باشد به آنچه در این مختصر مسطور گردیده بلکه به کمتر از آن هم طریق حق را می‌یابد. و اگر کسی به اغوای شیطان از در نافرمانی خدا

---

۱. ر: و در کتاب.
۲. *اغاثة اللهفان*، ۲۴۶/۱.
۳. ر: کذا.
۴. مأخذ یاد شده به دست نیامد.
۵. منبع فوق یافت نشد.
۶. ر: بعضی.
۷. ر: ـ را.
۸. ر: ـ آن.
۹. ر: فائدة.

و رسول درآمده باشد بیش از این هم به او نفعی نخواهد رسانید. و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

خاتمه در بیان بعضی از احادیث که بعضی مستند خود ساخته‌اند در مباح بودن غنا بلکه در سنت بودن غنا در قرآن[1] و جواب آن.

بدان که احادیثی که بعضی از مایلین غنا خیال کرده‌اند که از آن مباح بودن غنا کردن در قرآن بلکه استحباب آن بیرون می‌آید سه قسم[2] است:

اوّل: آنکه در آن عبارت ترجیع واقع است و آن یک حدیث است.

دویّم: آنکه در آن عبارت[3] حزن واقع است و در آن سه حدیث است.

سیّم: آنکه در آن حسن صوت واقع است و آن چند حدیث است.

و هیچ‌یک از آن احادیث از حدیث ترجیع و حدیث حزن و حدیث حسن صوت صحیح نیست. بلی چند حدیث در آن میان از احادیث سنّیان هم[4] هست و چون در ذکر همهٔ آن سخن به طول می‌کشد ما در این مختصر آن یک حدیث را که در آن لفظ ترجیع واقع است ذکر می‌کنیم. و از هر یک از احادیث حزن و حسن صوت اکتفا می‌کنیم به ذکر یکی و جواب آن را می‌گوییم تا باقی احادیثی که در آن لفظ حزن باشد یا در آن حسن صوت مذکور باشد جوابش معلوم شود. و قبل از شروع در مقصود ناچار است از ذکر پنج مطلب:

---

۱. ر: ـ در قرآن.

۲. ج: قسمت.

۳. ر: ـ عبارت.

۴. ج: ـ هم.

مطلب اوّل: بدان که حدیث به اعتبار سند دو قسم[۱] است[۲] یا صحیح است یا غیرصحیح. حدیث صحیح آن است که جمیع راویان آن حدیث ثقه و عادل و شیعه امامی مذهب باشند. و غیر صحیح آن است که همچنین نباشد. و حدیث غیرصحیح اقسام متکثره دارد و این مختصر گنجایش ذکر آن[۳] ندارد، و اگر کسی در این باب بیش از این خواهد که بداند حوالهٔ او به نسخه‌ای است که به عربی نوشته می‌شود انشاءاللّه تعالی.

مطلب دویّم: اگر کسی خواهد که بداند که حدیث صحیح کدام است و غیر صحیح کدام، می‌باید که رجوع کند به کتاب‌هایی که جمعی از علمای ما مثل شیخ طوسی و علّامه حلی و ابن داود و غیرهم ـ رحمهم اللّه ـ نوشته‌اند و در آن کتاب‌ها حال راویان حدیث را و مذهب ایشان را بیان نموده‌اند.

مطلب سیّم: هرگاه حدیث صحیحی[۴] برخلاف قرآن و مذهب اهل البیت علیهم‌السلام و مذهب علمای شیعه ـ رحمهم اللّه تعالی[۵] ـ باشد، طرحش واجب است، یعنی عمل نکردن به آن حدیث واجب است یا حملش بر وجهی که مخالفت با آیات قرآن و مذهب اهل البیت علیهم‌السلام و مذهب علمای امامیه ـ رضوان اللّه علیهم ـ نداشته باشد، چه جای آنکه حدیثی که صحیح نباشد مخالف قرآن و مذهب اهل البیت ـ صلوات اللّه علیهم ـ و مذهب علمای ما ـ علیهم الرحمة ـ باشد؟! و اینکه گفتیم که عمل نکردن[۶] به آن طور حدیثی واجب است وجهش آن است که اگر کسی عمل به آن طور حدیثی[۷] کند می‌باید که مخالفت کند با قرآن و همچنین می‌باید که

---

۱. ج: قسمت.
۲. ج: ـ است.
۳. ر: آنها.
۴. ر: حدیثی صحیح.
۵. ر: ـ تعالی.
۶. ل: ـ نکردن.
۷. ر: به آن طور حدیثی عمل.

مخالفت کند با طریقه اهل البیت علیهم‌السلام و نیز می‌باید که مخالفت کند با مذهب علمای شیعه ـ رحمة اللّه علیهم اجمعین[۱].

و دیگر دلایل در این باب هست و بعد از این بعضی از آن دلایل مذکور خواهد شد انشاءاللّه تعالی.

مطلب چهارم: بدان که حدیثی واقع شده است که معصوم ـ صلوات اللّه علیه ـ فرمود[۲] که: **المقرّ بذنبه[۳] کمن لا ذنب له[۴]**.

یعنی هرکه اقرار کند به گناه خود همچون کسی است که گناه نکرده. و تمام علمای شیعه این حدیث را بر این وجه فهمیده‌اند که هر که در پیش خدای تعالی اقرار به گناهکاری[۵] خود کند همچون کسی است که گناه ندارد. یعنی هرکه اعتراف به عصیان خود کند و توبه نماید همچون کسی است که گناه نکرده، پس اگر فرض کنیم که مردی بگوید که مال مردم بردن گاهی حلال است و گاهی حرام و آن صورتی که مال مردم بردن در آن صورت حلال است آن است که آن شخصی که مال مردم می‌برد به صاحب مال بگوید که گناه کرده‌ام که مال تو را برده‌ام، و این عمل بدی است که از من سر زده، و دلیل گوید که در همچنین[۶] صورتی مال مردم بردن حلال است از جهت آنکه معصوم[۷] می‌فرماید که: **المقرّ بالذّنب کمن لا ذنب له** یعنی هرکه اقرار کند به گناه خود همچون کسی است که گناه نکرده، ارباب دین این[۸] اختراع او را بدعت می‌گویند و هیچ کس از مسلمانان در همچنین صورتی نخواهد گفت که فلانی در این مسئله رأیش این است و تقلید او می‌توان کرد، بلکه همه کس

---

۱. ر: ـ اجمعین.
۲. ر: فرموده.
۳. ج، ر، ل: بالذنب.
۴. *الاختصاص*، ص ۱۴۲.
۵. ر: به گناهان.
۶. ر: همچین.
۷. ر: ـ معصوم.
۸. ر: ـ این.

خواهد گفت که این مرد در دین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدعت کرده است از آن[۱] جهت که مال مردم بردن گناه بودنش از آن گذشته است که به این طور گفت‌وگوها توان آن[۲] را حلال کرد. و[۳] همچنین اگر کسی حدیثی نقل کند و خواهد که از آن استدلال کند که غنا در قرآن مباح، یا سنت است، تفاوتی با آن شخصی که فرض کردیم ندارد.

مطلب پنجم: بدان که در حرمت غنا در قرآن احتیاج به ذکر دلیل نیست از جهت آنکه همچنین که حرمت ربا[۴] و حرمت غیبت صلحا از مذهب شیعه معلوم است، حرمت غنا در قرآن [نیز] از مذهب شیعه معلوم است، همچنان‌که دانستی و دلایلی که قبل از این ذکر کردیم از روی شرع[۵] بود، همچنین که پیش از این اشاره به آن شد، و همچنین که ما را در باب حرمت غنا کردن در قرآن، احتیاج به دلیل نیست در رد قول کشی که قایل باشد که غنا در قرآن جایز است یا سنت، احتیاج به دلیل نیست. اما چون دغدغهٔ آن می‌شود که بعضی از مردم بی‌خبر به سبب آن کلمات واهی[۶] از متابعت شرع حضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله باز مانند و قرآن را از روی جهل به غنا و خوانندگی بخوانند و آن را ثواب دانند در ردّ قول آن کس چند کلمهٔ مسطور می‌گردانیم. پس الحال شروع می‌شود در مقصود و التوکّل علی الملك الودود:

امّا آن حدیثی که در آن لفظ ترجیع واقع است که بعضی از مایلین غنا خواسته‌اند که از آن استدلال کنند که غنا کردن در قرآن جایز بلکه سنّت است به این سند نقل شده[۷] که: **علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن علی‌بن أبی حمزة، عن أبی بصیر قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتی جاءنی الشیطان فقال:**

---

۱. ر: این.
۲. ل: او.
۳. ج: ـ و.
۴. ر: ربوا.
۵. ج: تبرّع.
۶. ر: واهیه.
۷. ر: + است.

إنّما ترائی[۱] بهذا أهلك و النّاس.

قال: يا أبامحمّد اقرء قراءةً ما بين القراءتين تسمع أهلك و رجّع بالقرآن صوتك، فإنّ اللّه تعالى يحبّ الصوت الحسن يرجّع فيه[۲] ترجيعاً[۳].

یعنی ابوبصیر[۴] گفت که: گفتم به حضرت ابی‌جعفر علیه السلام که هرگاه قرآن می‌خوانم پس بلند می‌گردانم به قرآن خواندن آواز خود را، شیطان به وسوسهٔ من می‌آید پس به من می‌گوید که جز این نیست که ریا می‌کنی به این آواز بلند کردن اهل خود را و مردم را.

آن حضرت فرمود که: ای ابومحمّد قرآن را بخوان مابین قرائتین و بشنوان اهل خود را و ترجیع کن آواز خود را به قرآن خواندن، پس به درستی که حضرت اللّه تعالی دوست می‌دارد آواز خوب را که ترجیع کرده شود[۵] ترجیع کردنی. انتهی.

مایلین غنا همچنین[۶] می‌گویند ترجیع به معنی غناست. پس غنا در قرآن جایز بلکه سنت است[۷].

بدان که از این حدیث چند جواب می‌توان گفت[۸]:

جواب اوّل: آنکه یک[۹] راوی این حدیث ابوبصیر است، و ظاهر این[۱۰] است که این ابوبصیر یحیی‌بن[۱۱] القاسم باشد که واقفی مذهب بوده به قرینهٔ علی‌بن ابی‌حمزه، و اگر فرض کنیم که این ظاهر نباشد مشترک خواهد بود، و این‌طور حدیثی محل اعتبار نیست.

---

۱. ل: ترائنی.
۲. ر، ل: ـ فیه.
۳. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۳؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۸)۵.
۴. ر: ـ ابوبصیر.
۵. ج: + در آن.
۶. ر: همچه؛ ل: همچو.
۷. ج: باشد.
۸. ر: داد.
۹. ر: ـ یک.
۱۰. ر: آن.
۱۱. ج، ل: + أبی.

جواب دویّم: آن[۱] که راوی دیگر این حدیث علی‌بن ابی‌حمزه است، و او واقفی مذهب بوده همچنان‌که از شیخ طوسی ـ علیه الرحمه ـ نقل کرده‌اند که در چندین موضع بیان فرموده دربارهٔ او که: **أنّه واقفی**[۲] یعنی علی‌بن ابی‌حمزه واقفی مذهب بوده. و چند نفر دیگر از علمای ما مثل این فرموده‌اند، و با وجود این، مذمّت‌های بسیار در باب او واقع است، یکی آنکه علّامه حلی ـ علیه الرحمه ـ که از اعاظم علمای شیعه است نقل می‌فرماید در کتاب خلاصة الاقوال[۳] از علی‌بن الحسن‌بن فضّال ـ علیه الرحمه ـ که او می‌گفته که: **علی‌بن أبی‌حمزة کذّاب واقفی**[۴] **متّهم ملعون، قد رویت عنه أحادیث کثیرة، و کتبت عنه تفسیر القرآن کلّه من أوّله الی آخره إلّا أنّی لا أستحلّ أن أروی عنه حدیثاً واحداً**[۵].

یعنی علی‌بن ابی‌حمزه سخت دروغگو بوده و متهم بود به اینکه حدیث می‌بست بر ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام و ملعون است[۶]، و من روایت کرده شده‌ام از او حدیث بسیار، یعنی علی‌بن ابی‌حمزه حدیث بسیار[۷] از برای من نقل کرده[۸] یا دیگران از او حدیث بسیار از برای من نقل کرده‌اند و من نوشتم از قول او کل تفسیر قرآن را از اوّل قرآن تا آخر قرآن، امّا من جایز نمی‌دانم که یک حدیث از آن ملعون از برای کسی روایت کنم.

پس می‌گوییم که می‌تواند بود که علی‌بن ابی‌حمزه این حدیث را بسته باشد به معصوم علیهم‌السلام، پس به چنین حدیثی چه اعتبار باشد! و جناب علامه ـ علیه الرّحمه ـ

---

۱. ر: این.
۲. *الفهرست*، ۱۶۱/ر(۴۱۸)۴۵.
۳. ج، ر، ل: الرجال.
۴. ر، ل: ـ واقفی.
۵. *خلاصة الأقوال*، ۳۶۲/ر۱.
۶. ل: ـ است؛ ج: بود.
۷. ر: ـ حدیث بسیار.
۸. ر: + حدیث بسیار.

در همان کتاب نقل می‌کند از ابن غضائری رحمه الله که او می‌فرموده[۱] که: **علی‌بن أبی‌حمزه ـ لعنه اللّه ـ أصل الوقف و أشدّ الخلق عداوةً للولیّ من بعد أبی ابراهیم** عليه السلام[۲].[۳]

یعنی علی‌بن ابی‌حمزه که خدا لعنت کند او را اصل مذهب واقفیّه است، و سخت‌ترین مردم بود از روی عداوت با حضرت امام رضا ـ علیه التّحیة و الثّناء ـ بعد از حضرت امام موسی کاظم[۴] عليه السلام.

و ابن داود ـ علیه الرحمه[۵] که از بزرگان[۶] علمای امامیه است در کتاب رجالش نقل می‌کند از کشّی ـ علیه الرحمه ـ که او نیز از بزرگان علمای رجال است که او گفت: **قال له أبوالحسن** عليه السلام: **أنت و أصحابك اشباه[۷] الحمیر**[۸].

یعنی حضرت امام موسی عليه السلام خطاب کرد به علیّ‌بن أبی‌حمزه و گفت به او که[۹] تو و اصحاب تو یعنی جماعتی که به قول تو عمل می‌کنند مثل خرهایید[۱۰].

و از حضرت امام رضا ـ صلوات اللّه علیه ـ حدیث[۱۱] نقل کرده که آن حضرت فرمود که: **سئل علی‌بن أبی‌حمزة فی قبره عنّی[۱۲] فوقف فضرب علی رأسه ضربةً فامتلأ قبره ناراً**[۱۳].

یعنی حضرت امام رضا ـ علیه التحیّة و الثّناء[۱۴] فرمود که: سؤال کردند از علی‌بن ابی‌حمزه در قبر او در باب من، پس توقّف نموده[۱۵] و جواب نداد، پس بر سر او عمودی زدند که قبرش پر آتش شد.

---

۱. ج: می‌فرمود.
۲. ر، ل: ـ علیه‌السّلام.
۳. *خلاصة الأقوال*، ۳۶۳/ر۱.
۴. ر، ل: ـ کاظم.
۵. ل: ـ علیه الرحمه.
۶. ج: اکابر.
۷. ج، ر، ل: شباه.
۸. *رجال ابن داود*، ۲۵۹/ر۳۲۵.
۹. ر: باو گفت که.
۱۰. ر، ل: خرهایند.
۱۱. ر: حدیثی.
۱۲. ر: منی.
۱۳. *رجال ابن داود*، ۲۵۹/ر۳۲۵.
۱۴. ج: صلوات اللّه علیه.
۱۵. ج: نمود.

دیگر حدیث در مذمّت این مرد واقع شده [که] از جهت اختصار[۱] به همین قدر اقتصار می‌کنیم پس می‌گوییم که پرظاهر است که به حدیثی که این‌طور مردی روایت کند مطلقاً اعتماد[۲] نیست. و بسیار عجب است از مردم دین‌دار که همچنین حدیثی را در برابر آیات قرآنی و در برابر احادیث صحیحه و غیر آن و در برابر اتفاق علمای شیعه باز دارند. و بر فرضی که خبر واحد، مخصّص قرآن تواند شد آخر این‌طور خبر واحدی[۳] که علی‌بن أبی‌حمزهٔ دروغگویی روایت کرده باشد که متهم بوده به حدیث بستن بر ائمّهٔ معصومین[۴] علیهم‌السلام و چند حدیث هم[۵] در مذمّت او باشد چگونه اعتماد توان نمود[۶]؟! حق‌تعالی همه را از غرض‌های امروز مشغول[۷] سازد و به فکر فردا بیندازد.

جواب سیّم: آنکه این حدیث اگر به معنی غنا باشد مخالف قرآن است همچنان‌که از آیات سابقه که دلالت بر حرمت غنا می‌کرد مطلقاً معلوم شد، و حدیثی که مخالف قرآن باشد آن حدیث را طرح می‌باید کرد، همچنان‌که پیش از این دانستی. و احادیث بسیار نیز در این باب واقع است از آن جمله حدیثی است که محمّدبن یعقوب کلینی رحمه‌الله[۸] در کتاب کافی نقل می‌کند به سند متصل از حضرت ابی‌عبداللّه علیه‌السلام که آن حضرت فرمود که: **خطب النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بمنی فقال: أیها النّاس[۹] ما جاءکم عنّی یوافق کتاب اللّه فأنا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب اللّه[۱۰] فلم أقله[۱۱]**.

---

۱. ر: اقتصار.
۲. ر: اعتمادی.
۳. ل: خبری.
۴. ل: ـ معصومین.
۵. ر: ـ هم.
۶. ج، ل: ـ چگونه اعتماد توان نمود.
۷. ر: مشعول.
۸. ر: ـ رحمه اللّه.
۹. ر: ـ أیها النّاس.
۱۰. ج، ر، ل: + و سنة محمد.
۱۱. *الکافی*، ۶۹/۱/ر۵؛ *وسائل الشیعه*، ۱۱۱/۲۷/ر(۳۳۳۴۸)۱۵.

يعنى خطبه خواند حضرت رسالتﷺ در موضع منى، بعد از آن فرمود که[۱] ايها النّاس آنچه بيايد[۲] به شما از من يعنى آنچه مردم نسبت دهند که من آن را گفته‌ام که موافق باشد به کتاب خدا پس من گفته‌ام آن را. و آنچه به شما بيايد از اخبار که مخالف کتاب خدا و سنّت محمّدﷺ[۳] باشد من آن را نگفته‌ام.

و محمّدبن يعقوبرحمه‌الله در کتاب کافى به همين سند روايت کرده از ابن أبى‌عمير از بعضى از اصحابش که او گفت: **سمعت أباعبداللّهعليه‌السلام يقول من خالف کتاب اللّه و سنّة محمّدﷺ فقد کفر**[۴].

يعنى شنيدم از حضرت ابى‌عبداللّهعليه‌السلام که فرمود که: هر کس که مخالفت کند با کتاب خدا و با حديث حضرت مصطفىﷺ پس به تحقيق که آن کس کافر[۵] است.

پس از آنچه بيان کرديم معلوم مى‌شود که جايز نيست[۶] که به اين حديث کسى عمل کند اگر اين حديث به معنى غنا باشد.

جواب چهارم: آنکه اين حديث اگر به معنى غنا کردن باشد مخالفت دارد با احاديث صحيحه و غير آن از احاديث که مذکور شد. پس اين‌طور حديثى طرحش لازم باشد که اگر کسى طرح اين حديث نکند مى‌بايد که طرح احاديث صحيحه که مذکور شد بکند چه همهٔ آن احاديث دلالت کند به عمومها به اينکه غنا کردن در قرآن حرام است همچنان‌که دانستى. و دو حديث ديگر مذکور شد که صريحاً دلالت مى‌کرد بر اينکه غنا کردن در قرآن حرام است، و آن دو حديث موافق آيات قرآنى بود، وگرچه آن دو حديث از احاديث صحيحه نبود، امّا موافقت با احاديث

---

۱. ل: ـ که.
۲. ر: بايد.
۳. ج: ـ صلّى اللّه عليه و آله.
۴. *الکافى*، ۷۰/۱ر۶؛ *وسائل الشيعه*، ۱۱۱/۲۷ر(۳۳۳۴۹)۱۶.
۵. ج: + شده.
۶. ر: ـ که جائز نيست.

صحیحه داشت، و به مراتب راویان آن دو حدیث بهتر از علی‌بن ابی‌حمزه‌اند. و دانستی که همچنین حدیثی مخصّص قرآن نمی‌تواند شد و معلوم است که مخصص احادیث صحیحه هم نمی‌تواند شد خصوصاً هرگاه این حدیث مخالف مذهب شیعه باشد اگر به معنی غنا کردن باشد.

جواب پنجم: آنکه این حدیث اگر به معنی غنا کردن باشد مخالف اتفاق علمای شیعه است ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین. و حدیثی که چنین باشد طرحش لازم است همچنان‌که از بعضی از احادیث مستفاد می‌شود، و شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ که از اکابر مفسّرین و محدّثین شیعه است در کتاب احتجاج می‌فرماید که: و روی عنهم: **أیضاً أنّهم قالوا إذا اختلف[1] احادیثنا علیکم فخذوا بما اجتمعت علیه شیعتنا، فإنّه لا ریب فیه**[2].

یعنی روایت شده است از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام که ایشان فرمودند[3] که هرگاه مختلف باشد احادیث ما نزد شما پس فراگیرید آن حدیثی را که جمع شده‌اند شیعیان ما بر عمل کردن در آن[4] حدیث. پس به درستی که آن حدیث[5] شکی ندارد.

پس می‌گوییم[6] که[7] این حدیث اگر به معنی غنا کردن باشد طرحش لازم می‌شود از جهت آنکه احادیثی که با این حدیث مخالف است که بعضی از آن در این مختصر مذکور گردید محل اتفاق علمای شیعه است همچنان‌که دانستی از نقل

۱. ر، ل: اختلفت.
۲. *الاحتجاج*، ۱۰۹/۲؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۲۷/ر(۳۳۳۷۶)۴۳.
۳. ر: فرموده‌اند.
۴. ر: بآن.
۵. ج: ـ حدیث.
۶. ر: ـ می‌گوییم.
۷. ر: بدانکه.

اقوال علما.

جواب ششم آنکه: این حدیث اگر به معنی غنا کردن باشد موافق مذهب سنّیان خواهد بود، و حدیثی که چنین باشد طرحش لازم است و به آن عمل نمی‌توان کرد. و این هم از احادیث کثیره ظاهر می‌شود از جمله آن احادیث، حدیثی است که شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب احتجاج که از جمله کتب حدیث ماست روایت می‌کند از سماعةبن مهران که او گفت: **سألت أباعبداللّه علیه السلام قلت: یرد علینا حدیثان، واحد یأمرنا بالأخذ به**[۱]**، و الآخرینهانا عنه؟**

قال: لا تعمل بواحد منها حتّی تلقی صاحبك فتسأله.

قال: قلت: لابدّ من أن نعمل بأحدهما.

قال: خذ بما فیه خلاف العامّة[۲].

یعنی گفتم به حضرت أبی‌عبداللّه علیه السلام که وارد می‌شود بر ما دو حدیث که یکی از آن دو حدیث ما را امر می‌کند به چیزی، و حدیث دیگر ما را نهی می‌کند از آن چیز؟

آن حضرت فرمود که: عمل به هیچ کدام مکن تا امام معصوم را ببینی و از او بپرسی.

گفتم: ناچار است از اینکه به یکی از آن دو حدیث کار کنیم[۳]؟

آن حضرت فرمود که: عمل کن[۴] به آن حدیثی که مخالف مذهب سنّیان باشد. انتهی.

پیش‌تر دانستی که بعضی از سنّیان غنا را مکروه می‌دانند، و ظاهر است که هرکه

---

۱. ر، ل: ـ به.
۲. *الاحتجاج*، ۹/۲؛ *وسائل الشیعه*، ۱۲۲/۲۷/ر(۳۳۳۷۵)۴۲.
۳. ر، ل: کنم.
۴. ر: ـ که عمل کن.

چیزی را مکروه داند آن چیز را جایز می‌داند و شیخ طوسی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب خلاف نقل می‌کند از ابوحنیفه که او غنا را مکروه می‌دانسته، و دیگران از علمای[۱] شافعیه مباح بودن غنا را نقل کرده‌اند[۲]. پس معلوم شد که این حدیث اگر به معنی غنا باشد موافقت با مذهب سنّیان دارد و طرحش لازم خواهد بود.

جواب هفتم آنکه: هیچ کس از علمای شیعه به این حدیث عمل نکرده[۳] و حدیثی که مطروح جمیع باشد طرحش لازم است یا حملش بر وجهی که موافقت با قرآن و احادیث صحیحه و مذهب علمای امامیه ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ داشته باشد مثل آنکه کسی گوید که معصوم در این حدیث فرموده که: قرائت کن مابین قرائتین، می‌تواند بود که مراد معصوم این باشد که به نوعی بخوان که به سرحد غنا و خوانندگی کردن نرسد، و از ساده خوانی حرف هم بیرون باشد. یا اینکه قرائت کن مابین جهر و اخفات، یعنی بسیار آهسته مخوان و بسیار بلند مخوان[۴]. و اینکه معصوم فرموده که ترجیع کن صدای خود را می‌تواند بود که مراد معصوم این باشد که بگردان آواز خود را از روش خواندن خوانندگان و نغمه‌سرایان یا آنکه مراد این باشد که مکرر کن صدای خود را در قرآن یعنی بسیار بخوان! و اگر بعضی از این وجوه بعید باشد در مقام جمع احادیث چارهٔ به غیر آن نیست و فرق در میان این جواب و جواب پنجم ظاهر است، و السّلام علی من اتّبع الهدی.

و امّا آن حدیثی که در آن لفظ حزن واقع است به این سند واقع شده است که: **علی‌بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی‌عمیر، عمّن ذکره، عن أبی‌عبداللّه**علیه‌السلام: **إنّ القرآن**

---

۱. ر: ـ علمای.

۲. شیخ در خلاف می‌گوید ابوحنیفه، مالک و شافعی غنا را مکروه می‌دانند، و بنا بر حکایتی مالک بر مباح بودن آن حکم نموده است.

۳. ر: نکرده‌اند.

۴. ر: مخان؛ ج: ـ یا اینکه... مخوان.

نزل بالحزن فاقرؤوه[۱] بالحزن[۲].

یعنی حضرت امام جعفر[۳] علیه‌السلام فرمود که: قرآن نازل شده است به حزن، پس بخوان قرآن را به حزن.

الجواب:[۴] بدان که این حدیث گرچه معتبر است امّا از قسم حدیث صحیح نیست به سبب ابراهیم‌بن هاشم که در سند این حدیث واقع است. و این حدیث دلیل بر مطلب مایلین غنا نمی‌شود از جهت آنکه در این حدیث امر شده که قرآن را به حزن بخوانید و هیچ کس از ارباب لغت غنا را به حزن و اندوه تفسیر نکرده و اگر خواهی که این معنی را بدانی رجوع کن به فصل اوّل این مختصر. و اگر کسی بسیار اندوهناک باشد به سبب مصیبتی مثلاًکه بر او واقع شده باشد و حکایت آن مصیبت کند مردم می‌گویند که سخت از روی اندوه حرف می‌زند[۵] و هیچ کس نمی‌گوید که غنا و خوانندگی می‌کرد.

پس معلوم شد که این حدیث نفعی به حال مایلین غنا ندارد و به غیر آنکه مردم بیچارهٔ بی‌خبر بشنوند که فلانی در باب حلال بودن غنا در قرآن و سنت بودن آن چندین حدیث جمع کرده است و کثرت احادیث هرچند که دلیل بر مطلب او نباشد نمودی کند در نظر[۶] بی‌خبران، و ظاهراً اینکه گفتیم سبب آن شده که چندین حدیث از احادیث سنّیان را نقل کرده، اگر کسی گوید که پس تو چرا در این مختصر نقل اقوال سنّیان نموده‌ای؟

جواب می‌گوییم که: فرق در میان بسیار است از جهت آنکه آیات قرآن و

---

۱. ج: فاقرءه.
۲. *الکافی*، ۲/۶۱۴/ر۲؛ *وسائل الشیعه*، ۶/۲۰۸/ر(۷۷۴۸)۱.
۳. ر: + صادق.
۴. ر: و.
۵. ل: می‌زد.
۶. ج: نظرهای.

احادیث اهل البیت علیهم‌السلام و اتفاق علمای شیعه[۱] ـ رحمهم اللّه ـ هرگاه بر حرمت غنا باشد می‌توان در مقام استدلال گفت که بسیاری از سنّیان هم با ما در این باب[۲] اتفاق دارند، و قلیلی از آن ملاعین که با ما خلاف کرده‌اند بعضی قایل شده‌اند که غنا مکروه است و قلیلی از ایشان گفته‌اند که مباح است. برخلاف آنکه کسی آیهٔ قرآن را دست بردارد و احادیث اهل البیت را طرح یا تأویل کند و از[۳] اتفاق علمای شیعه چشم بپوشد، و حدیثی از مثل علی‌بن أبی‌حمزه ملعونی روایت کند که جواب‌های آن را دانستی، و بعد از آن بگوید که ابوهریره و ابوحنیفه و عبداللّه‌بن[۴] عمر خطّاب و عمروعاص و معاویةبن أبی‌سفیان یا امثال ایشان چنین روایت نموده‌اند.

و امّا آن حدیثی که در آن حسن صوت واقع است به این سند واقع شده که: **سهل، عن الحجّال، عن علی‌بن عقبه، عن رجل، عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: کان علی‌بن الحسین علیهما‌السلام[۵] أحسن النّاس صوتاً بالقرآن، و کان السّقّاؤون یمرّون فیقفون[۶] ببابه یستمعون[۷] قراءته[۸].**

یعنی حضرت أبی‌عبداللّه علیه‌السلام فرمود که حضرت امام زین العابدین ـ صلوات اللّه علیه ـ بهترین مردم بود از جهت آواز در قرآن، و سقّایان می‌گذشتند[۹] می‌ایستادند بر در خانهٔ[۱۰] آن حضرت و قرائت آن حضرت را می‌شنیدند.

---

۱. ج: علماء امامیه.
۲. ر: ـ در این باب.
۳. ر: ـ از.
۴. ج، ل: ـ بن.
۵. ج، ر، ل: صلوات اللّه علیه.
۶. ر: ـ فیقفون.
۷. ر: یسمعون.
۸. *الکافی*، ۶۱۶/۲/ر۱۱؛ *وسائل الشیعه*، ۲۱۱/۶/ر(۷۷۵۷)۴.
۹. ر: می‌گذشته‌اند.
۱۰. ر: خوانهٔ.

الجواب[۱]: بدان که این حدیث مجهول است، و با وجود این دلیل مایلین غنا نمی‌شود، به سبب آنکه آواز خوب اعم از غناست. همچنان‌که در تحریر محلّ نزاع اشاره به آن شد. و هر عاقل می‌داند این معنی را که مردمی که با هم حرف می‌زنند بعضی در حرف زدن صدای خوبی ندارند و بعضی در تکلّم نمودن صدای خوبی دارند و هیچ کس طایفهٔ دویّم را در وقتی که با مردم حرف زنند، نمی‌گویند[۲] که این جماعت خوانندگی می‌کنند. پس از اینکه گفتیم نیز معلوم شد که حسن آواز لازم ندارد غنا را، و اگر فرض کنیم که[۳] کسی حدیث حزن را و این حدیث را حمل بر معنی غنا کند آخر طرحش واجب می‌شود به طریقی که پیش از این دانستی، پس چون دلیل کسی تواند شد؟!

دیگر بدان که اگر کسی حمل کند حدیث حزن را و این حدیث را بر معنی غنا قطع نظر از آن کرده که به اعتبار سند صحیح نیست.

جواب سیّم و چهارم و پنجم و ششم و هفتمی که در حدیث ترجیع بیان شد تمام متوجه این دو حدیث نیز خواهد بود. پس از این هم معلوم شد که این دو حدیث نفعی به حال مایلین غنا ندارد، و اللّه یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

فایده: بدان که بعد از آنکه کسی فهم کند آنچه در این مختصر مذکور شد می‌داند این را که اگر فرض کنیم که شخصی دلیل بگوید که زنا کردن در ماه رمضان سنت است به سبب آنکه حضرت حق‌تعالی در باب مباشرت کردن در ماه رمضان می‌فرماید که: **فالآن باشروهنّ**[۴]؛ یعنی حالا نزدیکی بکنید با زنان. و بگوید که نزدیکی کردن به عنوان زنا را هم نزدیکی می‌گویند، و تو در جواب آن شخص

---

۱. ر: ـ الجواب؛ ر: + و.
۲. ج: نمیگوید.
۳. ر: و دیگر آن که اگر.
۴. البقره / ۱۸۷.

بگویی که گرچه این آیه واقع شده است امّا جای دیگر حق‌تعالی می‌فرماید که: و **لاتقربوا الزّنا**[۱] یعنی نزدیک مشوید به زنا کردن. آن شخص در جواب تو بگوید[۲] که زنایی که در آیه واقع شده است مفرد معرَّف به لام است و این صیغه از برای عموم نیست، و حملش بر زنایی که با شرب خمر باشد بعید نیست، تفاوتی با این استدلال ندارد که کسی گوید که غنا در قرآن سنت است از جهت آنکه در حدیث واقع[۳] است که تحسین کنید در قرائت، و غنا را هم تحسین می‌گویند. و تو در جواب بگویی که گرچه این حدیث هست، امّا حدیث دیگر هست که در آن نهی از غنا کردن شده، آن مرد در جواب بگوید که غنایی که در حدیث واقع است خود معرّف به لام است و این صیغه از برای عموم نیست و حملش بر غنایی که مصاحب آلات لهو باشد دور نیست. و وجه ذکر این مثال از جهت آن بود که آن شخص مایل به غنا در مقام استدلال خود چنین فرموده[۴]، لهذا از جهت ایضاح، این چند کلمه مسطور گردید و غافل شده از اینکه اگر این حرف[۵] حق باشد پس در جمیع عمومات مثل این جاری خواهد بود. این است عمده آن چیزها که مایلین غنا[۶] مستند خود ساخته‌اند. و بعضی دیگر از احادیث سنّیان و حرف‌هایی که کمتر است از آن[۷] که[۸] دلیل خود ساخته‌اند، قابل جواب نیست.

[۹]بدان که مشهور در میان علمای ما آن است که وضو به آب مضاف نمی‌توان ساخت الّا ابن بابویه ـ علیه الرحمه ـ که قایل است که به گلاب وضو می‌توان

---

۱. الإسراء / ۳۲.
۲. ر: می‌گوید.
۳. ر: وارد.
۴. ج: فرمود.
۵. ر، ل: ـ حرف.
۶. ر: بغنا.
۷. ج: کمتر از آنست.
۸. ر: ـ که.
۹. ج: + فایدةٌ جلیلةٌ؛ ر: + و.

ساخت. و این ابن‌بابویه از اکابر محدّثین شیعه است و همچنین که از اوّل من لایحضره الفقیه معلوم می‌شود دویست و چهل کتاب بیشتر تصنیف کرده است، همچنان‌که جمعی از علمای ما نقل کرده‌اند به دعای حضرت صاحب الامرعليه السلام[۱] از مادر متولد شده، و دیگر فضایل او را هست. آیا راضی می‌شوی که به قول ابن‌بابویه کار کنی و از گلاب وضو بسازی؟ و مشخص است که کسی به این راضی نمی‌شود پس چون تواند بود که به قول دیگری که این اوصاف را ندارد خود را راضی کنی که در تلاوت کتاب خدا خوانندگی کنی و مرتکب این‌طور معصیتی شوی، و آن را سنت هم بدانی؟! و اگر از روی فرض کسی گوید که من به این دلیل‌ها خاطرم[۲] جمع نمی‌شود[۳] در حرمت غنا قطع نظر از آن کرده که این‌طور کسی مکابر است.

در جواب می‌گوییم که در هیچ‌یک از محرّمات الّا نادری عشر این دلیل به هم نمی‌رسد، پس خاطر[۴] تو در حرام بودن هیچ حرامی می‌باید که جمع نباشد.

و اگر کسی[۵] گوید که بعضی در غنا شنیدن در قرآن مایلند جواب می‌گوییم که: جمعی مایل‌اند به غیبت مسلمانان، و جمعی مایلند به ربا[۶] خوردن. از میل جماعتی به معصیتی[۷]، آن معصیت، حلال یا سنت نمی‌شود که اگر چنین باشد هیچ معصیتی نخواهد بود، و بطلان این واضح است. و چون این رساله را از برای هدایت برادران دینی خود نوشته‌ایم[۸]، جواب دیگر که در نهایت وضوح است

---

۱. ج، ل: ـ علیه السّلام.
۲. ر: خواطرم.
۳. ج: نمی‌شوم.
۴. ر: خواهر.
۵. ل: ـ کسی.
۶. ر: بربوا.
۷. ر، ل: معصیت.
۸. ر: نوشته‌ام.

می‌گوییم[۱]: بدان که شیخ طبرسی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب احتجاج نقل می‌کند[۲] از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام که آن حضرت فرمود: **قال رسول الله صلی الله علیه و آله حلال بیّن و حرام بیّن و شبهات تردّد[۳] بین ذلك فمن ترك الشّبهات نجا[۴] من المحرّمات، و من أخذ بالشّبهات[۵] ارتكب المحرّمات و هلك من حیث لا یعلم**[۶].

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حلال ظاهری می‌باشد و حرام ظاهری[۷] می‌باشد و مشتبهات هم[۸] می‌باشد یعنی چیزی که نه حرام بودنش ظاهر است و نه حلال بودنش، پس هرکس که ترک کند شبهات را[۹] نجات می‌یابد از محرّمات، و هرکه فرا گیرد شبهات را مرتکب محرّمات می‌شود، و از اهل زیان می‌شود از جهت آنکه نمی‌داند. انتهی.

پس می‌گوییم که غنا کردن در قرآن[۱۰] اگر از روی فرض حرمتش ظاهر نباشد حلّیتش هم ظاهر نیست، چه جای آنکه استحبابش معلوم باشد. پس از مشتبهات خواهد بود و باز اجتناب از آن واجب خواهد بود. و محمّدبن یعقوب کلینی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب کافی روایت می‌کند از حضرت أبی‌جعفر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: **الوقوف عند الشّبهة خیر من الاقتحام فی الهلكة**[۱۱].

یعنی توقّف کردن نزد امور مشتبه و مرتکب آن نشدن بهتر است از آنکه در زیانکاری افتد، و مرتکب آن شود. و دور نیست که سبب اینکه بعضی در زمان ما اظهار میلی می‌کنند به غنا کردن در قرآن آن باشد که می‌بینند که بعضی از عوام میلی

---

۱. ر: می‌گویم.
۲. ر: ـ می‌کند.
۳. الاحتجاج: تترد.
۴. ر: نجی.
۵. ر، ل: الشبهات.
۶. *الاحتجاج*، ۱۰۷/۲؛ *عوالی اللئالی*، ۱۳۴/۴.
۷. ر: + هم.
۸. ر: ـ هم.
۹. ر: ـ شبهات را.
۱۰. ر: ـ در قرآن.
۱۱. *الکافی*، ۵۰/۱/ر ۹۰؛ *وسائل الشیعه*، ۱۵۴/۲۷/ر (۳۳۴۶۵)۲.

به خوانندگی دارند، و کسی را در ارتکاب این معصیت عیب نمی‌کنند. و گوییا این سبب باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده[۱] همچنان‌که ابن‌بابویه رحمه الله در کتاب عیون أخبار الرضا به سند متّصل از آن حضرت نقل می‌کند که: **قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: ثلاث أخا فهنّ علی امّتی من بعدی، الضّلالة بعد المعرفة، و مضلّات الفتن، و شهوة البطن و الفرج**[۲].

یعنی حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود که: سه چیز است که من می‌ترسم از آن بر امّت خود بعد از خود:

یکی[۳]: ضلالت بعد از معرفت است که کسی بعد از آنکه راه حق را یافته باشد، ترک آن کند.

دویّم[۴]: مضلّات فتن. یعنی امتحان‌هایی[۵] که گمراه کند مردم را، یعنی چیزی چند که مردم در آنها زود به گمراهی افتند اگر جهاد با نفس نکنند، مثل آنکه فرض کنیم که جمعی از عوام مایل باشند به اینکه بدعتی کنند، و اگر از کسی خلاف آن را بشنوند[۶] با آن کس بد شوند و او را مذمّت کنند، و نفعی از نفع‌های دنیا به او نرسانند، در همچنین صورتی بر عالم، کار[۷] دشوار می‌شود، و با خود فکر می‌کند که اگر حق را ظاهر سازی مردم از تو بر می‌گردند و تو را مذمّت می‌کنند و به تو نفع نمی‌رسانند. در این صورت اگر جهاد با نفس خود نکند زود دست از حق بر می‌دارد و به سلیقهٔ مردم در آن[۸] باطل، حرف می‌زند، و اگر جهاد با نفس خود بکند خدای تعالی او را در جادهٔ حق ثابت می‌دارد.

---

۱. ر: ـ فرموده.
۲. *عیون أخبار الرضا*، ۱/۳۲/ح۲۸.
۳. ر: اول.
۴. ر: دیگر.
۵. ر: امتحاناتی.
۶. ج: آن شنوند.
۷. ر: کار بر عالم.
۸. ر: + حرف.

سیّم: شهوت بطن و فرج است، که معلوم است که بعضی از مردمان به سبب آن از اهل عصیان می‌شوند.

حضرت حق تعالی همه را از شرّ شیطان محافظت نماید خصوصاً ناظر و مؤلّف[۱] این رساله را. **و هذا آخر ما أردنا ایراده فی هذه الرّسالة و الصّلاة علی خاتم الرّسالة و آله[۲] الطیّبین الطّاهرین ـ سلام اللّه علیهم أجمعین.**

۱. ج: + و کاتب و قاری.

۲. ر، ل: ائمّة.

منابع و مآخذ

القرآن الکریم.

۱ـ ***الاحتجاج***؛ أبی منصور احمدبن علی‌بن أبی‌طالب الطبرسی؛ تحقیق: السیّد محمّد باقر الخراسان؛ منشورات دار النعمان للطباعة و النشر: نجف؛ ۱۳۸۶ ق.

۲ـ ***احکام القرآن***؛ أبی‌بکر احمدبن علی الرازی الجصاص؛ دارالکتب العلمیه: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی؛ ۱۴۱۵ ق.

۳ـ ***احیاء علوم الدین***؛ أبی‌حامد محمّدبن محمّد الغزالی؛ شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر؛ ۱۳۵۸ ق.

۴ـ ***الاختصاص***؛ أبی‌عبداللّه محمّدبن النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)؛ تحقیق: علی‌اکبر الغفاری؛ جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة: قم.

۵ـ ***اختیار معرفة الرجال***؛ أبی‌جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تصحیح، تعلیق و تحقیق: میرداماد، محمّدباقر الحسینی، السیّد مهدی الرجائی؛ مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام؛ المطبعة بعثت: قم؛ ۱۴۰۴ ق.

۶ـ ***الادوار فی الموسیقی***؛ صفی الدین عبدالمؤمن‌بن یوسف‌بن فاخر الارموی البغدادی؛ مترجم: ناشناخته؛ به اهتمام آریورستمی؛ میراث مکتوب، چاپ اول: ۱۳۸۰ ش.

۷ـ ***ارشاد الأذهان الی أحکام الایمان***؛ أبی‌منصور الحسن‌بن یوسف‌بن المطهر الأسدی (العلامة الحلّی)؛ تحقیق: الشیخ فارس الحسون؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۰ ق.

۸ـ ***الارشاد فى معرفة حجج اللّه على العباد***؛ أبىعبداللّه محمّدبن محمّدبن النعمان العكبرى البغدادى (الشيخ المفيد)؛ تحقيق: مؤسّسة آل البيت عليهم‌السلام لاحياء التراث؛ دار المفيد: بيروت ـ لبنان؛ ۱۴۱۳ ق.

۹ـ ***ارشاد القلوب***؛ الحسنبن أبىالحسن محمّد الديلمى؛ تحقيق: سيّد هاشم الميلانى؛ دار الاسوة للطباعة و النشر؛ الطبعة الاولى ۱۳۷۵ ش. ۱۴۱۷ ق.

۱۰ـ ***اساس البلاغة***؛ أبىالقاسم محمودبن عمر الزمخشرى؛ بتحقيق الاستاذ عبدالرحيم محمود عرّف به امين الخولى؛ دار الكتب المصرية؛ ۱۳۴۱ ق.

۱۱ـ ***اسباب نزول الآيات***؛ أبىالحسن علىبن أحمد الواحدى النيسابورى؛ مؤسسة الحلبى و شركاه للنشر و التوزيع: القاهرة؛ ۱۳۸۸ ق.

۱۲ـ ***الاستبصار فى ما اختلف من الأخبار***؛ أبىجعفر محمّدبن الحسن الطوسى؛ التصحيح: محمّد الاخوندى؛ حققه و علّق عليه السيّد حسن الموسوى الخراسان؛ دارالكتب الاسلامية: تهران؛ المطبعه خورشيد: قم؛ الطبعة الرابعة: ۱۳۶۳ ش. ۱۳۹۰ق.

۱۳ـ ***الاشارات و التنبيهات***؛ أبىعلى حسينبن عبداللّهبن سينا؛ مع شرح نصير الدين محمّدبن الحسن الطوسى، و شرح الشرح للعلامة قطب الدين محمّدبن محمّد أبى جعفر الرازى؛ طهران؛ ۱۳۷۹-۱۳۷۷ ق.

۱۴ـ ***الاصول العامة للفقه المقارن***؛ محمّد تقى الحكيم؛ مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام؛ الطبعة الثانية: ۱۳۹۰ ق.

۱۵ـ ***الأعلام***؛ خيرالدين الزركلى؛ دار العلم للملايين: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الخامسة.

۱۶ـ ***اعيان الشيعه***؛ محسن الأمين؛ حقّقه و اخرجه: حسن الامين؛ دارالتعارف للمطبوعات: بيروت؛ ۱۴۰۳ ق.

۱۷ـ ***اغاثة اللهفان من مصايد الشيطان***؛ أبی‌عبداللّه محمّدبن أبی‌بکر الشهیر بابن قیم الجوزیه؛ تحقیق: محمّد سیّد کیلانی؛ شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر؛ الطبعة الاخیرة: ۱۳۸۱ ق.

۱۸ـ ***الاغانی***؛ أبی‌الفرج الاصفهانی؛ تحقیق: لجنة من الادباء؛ باشراف عبدالستار احمد الفرج (عضو الجمع العلمی): القاهرة؛ دارلثقافة للطباعة و النشر: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الثامنة: ۱۴۱۰ ق.

۱۹ـ ***اقبال الاعمال***؛ السیّد رضی الدین علی‌بن موسی جعفربن طاووس؛ محقق: جواد القیومی الاصفهانی؛ مکتب الاعلام الاسلامی: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۴ق.

۲۰ـ ***الامالی***؛ أبی‌جعفر محمّدبن علی‌بن الحسین‌بن موسی‌بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)؛ تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۷ ق.

۲۱ـ ***الامالی***؛ أبی‌جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة؛ دارالثقافة: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۴ ق.

۲۲ـ ***الامالی***؛ أبی‌عبداللّه محمّدبن محمّدبن النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)؛ تحقیق: الحسن استادولی، علی اکبر الغفاری؛ جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة: قم؛ المطبعة الاسلامیة؛ ۱۴۰۳ ق.

۲۳ـ ***الامالی***: أبی‌القاسم علی‌بن الطاهر أبی احمد الحسین؛ تحقیق: السیّد محمّد بدرالدین النعسانی الحلبی؛ مکتبة آیة اللّه المرعشی النجفی: قم ـ ایران؛ ۱۴۰۳ق.

۲۴ـ ***امل الآمل***؛ محمّدبن الحسن (الحر العاملى)؛ تحقيق: السيّد احمد الحسينى؛ مكتبة الاندلس: بغداد؛ المطبعة الآداب: النجف الاشرف؛ ۱۴۰۴ ق.

۲۵ـ ***ايضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد***؛ أبى‌طالب محمّدبن الحسن‌بن يوسف‌بن المطهر الحلّى؛ نمقّه و علّق عليه و اشرف على طبعه: السيد حسين الموسوى الكرمانى...؛ المطبعة العلمية: قم؛ الطبعة الاولى: ۱۳۸۷ ق.

۲۶ـ ***ايضاح المكنون***؛ اسماعيل باشابن محمّد امين البغدادى؛ دار احياء التراث العربى: بيروت ـ لبنان؛ تصحيح و طبع: محمّد شرف الدين بالتقايا و رفعت بيلكه الكليسى.

۲۷ـ ***بحارالانوار***؛ محمّد باقر المجلسى؛ مؤسسة الوفاء: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الثانية: ۱۴۰۳ ق.

۲۸ـ ***بحثى دربارهٔ مرجعيت و روحانيت***؛ نوشته جمعى از دانشمندان؛ چاپخانه مصباحى؛ كتاب برگزيدهٔ سال: ۱۳۴۱ ق.

۲۹ـ ***بداية الهداية***؛ الشيخ الحر العاملى؛ تحقيق: محمّد على الانصارى؛ احياء التراث لآل البيت عليهم‌السلام: قم.

۳۰ـ ***بصائرالدرجات الكبرى***؛ محمّدبن الحسن‌بن فروخ الصفار؛ تحقيق: ميرزا محسن كوچه‌باغى؛ مؤسسة الاعلمى: طهران؛ مطبعة الاحمدى: طهران؛ ۱۴۰۴ق.

۳۱ـ ***تاريخ موسيقى خاورزمين***؛ هنرى جرج فارمر؛ ترجمه: بهزاد باشى؛ مؤسسه انتشارات آگاه؛ چاپ و صحافى گوته؛ چاپ اول: ۱۳۶۶ ش.

۳۲ـ ***تبصرة المتعلمین فی احکام الدین***؛ جمال الدین الحسن‌بن یوسف‌بن المطهر (العلامة الحلی)؛ تقدیم: حسین الاعلمی؛ تحقیق: السیّد احمد الحسینی، هادی الیوسفی؛ انتشارات فقیه: طهران ـ ایران؛ چاپخانهٔ احمدی؛ چاپ اوّل: ۱۳۶۸ش.

۳۳ـ ***التبیان فی تفسیر القرآن***؛ أبی‌جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی؛ دار احیاء التراث العربی؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۹ ق.

۳۴ـ ***تتمیم امل الآمل***؛ عبدالنبی‌بن محمّد تقی القزوینی؛ تحقیق: احمد الحسینی؛ باهتمام محمود المرعشی؛ مکتبة آیة اللّه المرعشی: قم؛ ۱۴۰۷ ق.

۳۵ـ ***تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة***؛ أبی‌منصور الحسن‌بن یوسف‌بن المطهر المعروف بالعلامة الحلی؛ تحقیق: الشیخ ابراهیم البهادری؛ اشراف العلامة المحقق جعفر السبحانی: ایران ـ قم؛ مؤسسة الامام الصادق علیه‌السلام؛ المطبعة: اعتماد ـ قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۲۰ ق.

۳۶ـ ***تحف العقول عن آل الرسول ـ صلّی اللّه علیهم***؛ أبی‌محمّد الحسن‌بن علی‌بن الحسین‌بن شعبة الحرانی؛ عنی بتصحیحه و التعلیق علیه علی اکبر الغفاری؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة (ایران)؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۰۴ ق.

۳۷ـ ***تذکرة الفقهاء***؛ الحسن‌بن یوسف‌بن المطهر (العلامة الحلی)؛ مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۴ ق.

۳۸ـ ***تراجم الرجال***؛ السید احمد الحسینی؛ دلیل ما؛ المطبعة نگارش؛ ۱۴۲۲ ق.

۳۹ـ ***ترمینولوژی حقوق***؛ دکتر محمّد جعفر جعفری لنگرودی؛ کتابخانه گنج دانش: تهران؛ چاپ احمدی؛ چاپ نهم: ۱۳۷۷ ش.

۴۰ـ ***تعليقات على اجوبة المسائل المهنائية***؛ حررها أبومنصور العلامة الحسن‌بن يوسف‌بن المطهر الحلى؛ تعليق: السيّد محمّد تقى الموسوى الدشتستانى؛ مجمع الذخائر الاسلامية: قم؛ المطبعة شريعت؛ الطبعة الاولى: ۱۴۱۲ ق.

۴۱ـ ***التفسير (المنسوب الى الامام العسكرى*** عليه السلام***)***؛ أبى محمّد الحسن‌بن على العسكرى عليه السلام؛ تحقيق و نشر: مدرسة الامام المهدى عليه السلام: قم؛ الطبعة الاولى: ۱۴۰۹ق.

۴۲ـ ***تفسير البيضاوى***؛ ناصرالدين أبى سعيد عبداللّه‌بن عمر محمّد الشيرازى البيضاوى؛ منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولى: ۱۴۱۰ ق.

۴۳ـ ***تفسير الجلالين***؛ جلال الدين محمّدبن احمد المحلى و جلال الدين عبدالرحمن‌بن أبى‌بكر السيوطى؛ دارالمعرفة: بيروت ـ لبنان.

۴۴ـ ***تفسير جوامع الجامع***؛ أبى على الفضل‌بن الحسن الطبرسى؛ تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين: قم؛ الطبعة الاولى: ۱۴۱۸ ق.

۴۵ـ ***تفسير سفيان الثورى***؛ أبى عبداللّه سفيان‌بن سعيدبن مسروق الثورى الكوفى؛ تحقيق: لجنة من العلماء؛ دارالكتب العلمية: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولى: ۱۴۰۳ ق.

۴۶ـ ***تفسير العياشى***؛ أبى النضر محمّدبن مسعودبن عياش السلمى السمرقندى؛ تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلاتى؛ المكتبة العلمية الاسلامية: تهران ـ ايران.

۴۷ـ ***تفسير غريب القرآن الكريم***؛ فخرالدين الطريحى؛ تحقيق: محمّد كاظم الطريحى؛ انتشارات الزاهدى: قم.

۴۸ـ ***تفسیر الصافی***؛ المولی محسن الفیض الکاشانی؛ تحقیق: حسین الاعلمی؛ مکتبة الصدر: طهران؛ مطبعة مؤسسة الهادی: قم؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۱۶ ق.

۴۹ـ ***تفسیر القرآن***؛ عبدالرزاق‌بن همام الصنعانی؛ تحقیق: الدکتور مصطفی مسلم محمّد؛ مکتبة الرشد: الریاض؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۰ ق.

۵۰ـ ***تفسیر القمی***؛ أبی الحسن علی‌بن ابراهیم القمی؛ تحقیق: السیّد طیب الموسوی الجزائری؛ مؤسسة دارالکتاب: قم ـ ایران؛ الطبعة الثالثة: ۱۴۰۴ ق.

۵۱ـ ***التفسیر الکبیر***؛ الامام الفخر الرازی؛ دار احیاء التراث العربی: بیروت.

۵۲ـ ***تفسیر مجاهد***؛ أبی الحجاج مجاهدبن جبر التابعی المکی المخزومی؛ تحقیق: عبدالرحمن الطاهربن محمّد السورتی؛ مجمع البحوث الاسلامیة: اسلام‌آباد ـ باکستان.

۵۳ـ ***تفسیر نورالثقلین***؛ الشیخ عبدعلی‌بن جمعه العروسی الحویزی؛ تحقیق: السیّد هاشم الرسولی المحلاتی؛ مؤسسة اسماعیلیان: قم ـ ایران؛ الطبعة الرابعة: ۱۴۱۲ ق.

۵۴ـ ***تنقیح الرائع لمختصر الشرایع***؛ جمال الدین مقدادبن عبداللّه السیوری الحلی؛ تحقیق: السیّد عبداللطیف الحسینی الکوه کمری؛ باهتمام السیّد محمود المرعشی؛ مکتبة آیة اللّه المرعشی؛ مطبعة الخیام: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۴ ق.

۵۵ـ ***التوحید***؛ أبی جعفر محمدبن علی‌بن الحسین‌بن بابویه القمی؛ تحقیق: السیّد هاشم الحسینی الطهرانی؛ جامعة المدرسین فی الحوزة العلمیة: قم؛ ۱۳۸۷ ق.

۵۶ـ ***تهذیب الأحکام***؛ أبی جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تحقیق: السیّد حسن الخراسان؛ تصحیح: محمّد الآخوندی؛ دارالکتب الاسلامیة: تهران؛ المطبعة خورشید؛ الطبعة الرابعة: ۱۳۶۵ ش. ۱۳۹۰ ق.

۵۷ـ *تهذيب التهذيب*؛ شهاب الدين احمدبن على‌بن حجر العسقلانى؛ دارالفكر؛ الطبعة الاولى: ۱۴۰۴ ق.

۵۸ـ *ثواب الأعمال*؛ أبى جعفر محمّدبن على‌بن الحسين‌بن بابويه القمى؛ منشورات الرضى: قم؛ المطبعة امير: قم؛ الطبعة الثانية: ۱۳۶۸ ش.

۵۹ـ *جامع الأخبار*؛ تاج الدين محمّدبن محمّد الشعيرى؛ منشورات الرضى؛ چاپ افست از روى نسخهٔ نجف؛ المطبعة الحيدرية و مكتبتها؛ ۱۳۸۵ ق.

۶۰ـ *جامع البيان عن تأويل آى القرآن*؛ أبى جعفر محمّدبن جرير الطبرى؛ ضبط و توثيق و تخريج: صدقى جميل العطار؛ دارالفكر: بيروت ـ لبنان؛ ۱۴۱۵ ق.

۶۱ـ *جامع الرواة*؛ محمّدبن على الاردبيلى الغروى الحائرى؛ مكتبة المحمدى و مكتبة آية اللّه المرعشى النجفى: قم ـ ايران؛ ۱۴۰۳ ق.

۶۲ـ *جامع الشتات*؛ ميرزا أبوالقاسم قمى؛ با تصحيح و اهتمام مرتضى رضوى؛ انتشارات كيهان؛ چاپ مؤسسه كيهان؛ چاپ اول: ۱۳۷۱ ش.

۶۳ـ *الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير*؛ جلال الدين عبدالرحمن‌بن أبى‌بكر السيوطى؛ دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع: القاهرة؛ ۱۳۸۸ ق.

۶۴ـ *الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبى)*؛ أبى عبداللّه محمّدبن احمد الانصارى القرطبى؛ مؤسسة التاريخ العربى: بيروت ـ لبنان؛ مطبعة دار احياء التراث العربى؛ الطبعة الثانية: ۱۴۰۵ ق.

۶۵ـ *جامع المقاصد فى شرح القواعد*؛ الشيخ على‌بن الحسين الكركى (المحقق الثانى)؛ تحقيق و نشر: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث ـ قم المشرفة؛ المطبعة المهديه: قم؛ الطبعة الاولى: ۱۴۰۸ ق.

۶۶ـ **الجمع بین الصحیحین «البخاری و مسلم»**؛ محمّدبن فتوح الحمیدی؛ تحقیق: الدکتور علی حسین البواب؛ دار ابن حزم للطباعة و النشر و التوزیع: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۹ ق.

۶۷ـ **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**؛ محمّد حسن النجفی؛ تحقیق: الشیخ عباس القوچانی؛ دار الکتب الاسلامیة - آخوندی: تهران؛ مطبعة خورشید؛ الطبعة الثالثة: ۱۳۶۷ ش.

۶۸ـ **حاشیة مجمع الفائدة و البرهان**؛ محمّد باقر الوحید البهبهانی؛ تحقیق و نشر: مؤسسة العلامة المجدّد الوحید البهبهانی؛ مطبعة امیر؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۷ ق.

۶۹ـ **الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة**؛ یوسف البحرانی؛ تحقیق: محمّد تقی الایروانی؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین: قم.

۷۰ـ **الخصال**؛ أبی جعفر محمّدبن علی‌بن الحسین‌بن بابویه القمی؛ تحقیق: علی‌اکبر الغفاری؛ جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة: قم؛ ۱۴۰۳ ق.

۷۱ـ **خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال**؛ أبی منصور الحسن‌بن یوسف‌بن المطهر الأسدی؛ تحقیق: جواد القیومی؛ مؤسسة النشر الاسلامی؛ ۱۴۱۷ ق.

۷۲ـ **الخلاف**؛ أبی جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تحقیق: جماعة من المحقّقین؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة؛ ۱۴۰۷ ق.

۷۳ـ **درآمدی بر عرف**؛ سیّد علی جبّار گلباغی ماسوله؛ تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان؛ مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی؛ چاپ اول: ۱۳۷۸ ش.

۷۴ـ **الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور**؛ جلال الدین عبدالرحمن‌بن أبی بکر السیوطی؛ دارالمعرفة: بیروت ـ لبنان؛ مطبعة الفتح: جدة؛ الطبعة الاولی: ۱۳۶۵.

۷۵ـ ***الدروس الشرعية فى فقه الامامية***؛ الشيخ شمس الدين محمّدبن مكّى العاملى؛ تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة؛ الطبعة الاولى: ۱۴۱۴ ق.

۷۶ـ ***دعائم الاسلام***؛ أبى حنيفة النعمان‌بن محمّد التميمى المغربى؛ تحقيق: آصف‌بن على اصغر فيضى؛ دارالمعارف: مصر؛ ۱۳۸۳ ق.

۷۷ـ ***ذخيرة المعاد فى شرح الارشاد***؛ ملّا محمّد باقر السبزوارى؛ مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام لاحياء التراث؛ طبعة حجرية.

۷۸ـ ***الذريعة الى تصانيف الشيعه***؛ آقابزرگ الطهرانى؛ دار الأضواء: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الثانية: ۱۴۰۳ ق.

۷۹ـ ***رجال ابن داود (كتاب الرجال)***؛ تقى الدين الحسن‌بن على‌بن داود الحلى؛ منشورات المطبعة الحيدرية: نجف؛ ۱۳۹۲ ق.

۸۰ـ ***رجال الطوسى***؛ أبى جعفر محمّدبن الحسن الطوسى؛ تحقيق: جواد قيومى؛ مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين: قم؛ ۱۴۱۵ ق.

۸۱ـ ***الرجال لابن الغضائرى***؛ احمدبن الحسين‌بن عبيداللّه‌بن ابراهيم أبى الحسين الواسطى البغدادى؛ تحقيق: السيّد محمّد رضا الحسينى الجلالى؛ دار الحديث للطباعة و النشر: قم؛ مطبعة سرور؛ الطبعة الاولى ۱۴۲۲ ق.

۸۲ـ ***رجال النجاشى***؛ أبى‌العباس احمدبن على النجاشى الأسدى الكوفى؛ تحقيق: السيّد موسى الشبيرى الزنجانى؛ مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين: قم؛ الطبعة الخامسة: ۱۴۱۶ ق.

۸۳ـ ***رساله موسیقی بهجت الروح***؛ عبدالمؤمن‌بن صفی‌الدین؛ با مقابله و مقدمه و تعلیقات ه . ل رابینودی برگوماله؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛ چاپخانه‌های میهن و علمی؛ ۱۳۴۶ ش.

۸۴ـ ***رسائل الشهید الثانی***؛ زین‌الدین علی الجبعی العاملی؛ منشورات مکتبة بصیرتی: قم.

۸۵ـ ***روضات الجنات***؛ محمّد باقر الموسوی الخوانساری الاصبهانی؛ الدار الاسلامیة: بیروت؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۱ ق.

۸۶ـ ***الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة***؛ زین‌الدین الجبعی العاملی (الشهید الثانی)؛ انتشارات داوری: قم؛ تحقیق و تعلیق: السیّد محمّد کلانتر؛ مطبعة امیر: قم؛ الطبعة الثانیة: ۱۳۹۸ ق.

۸۷ـ ***ریاض السالکین***؛ السیّد علی خان الحسینی المدنی الشیرازی؛ محقق: السیّد محسن الحسینی الامینی؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة؛ الطبعة الرابعة: ۱۴۱۵ ق.

۸۸ـ ***ریاض العلماء و حیاض الفضلاء***؛ عبدالله افندی الاصبهانی؛ تحقیق: احمد الحسینی؛ باهتمام محمود مرعشی؛ مکتبة آیةالله العظمی المرعشی؛ ۱۴۱۵ ق.

۸۹ـ ***ریاض المسائل***؛ السیّد علی الطباطبائی؛ تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۲ ق.

۹۰ـ ***ریحانة الادب***؛ میرزامحمّد علی مدرس؛ چاپخانه شفق: تبریز؛ چاپ دوم.

۹۱ـ ***زبدة البیان فی احکام القرآن***؛ احمدبن محمّد الشهیر بالمقدس الأردبیلی؛ تحقیق: محمّد باقر البهبودی؛ مکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة؛ ۱۳۸۶ ق.

۹۲ـ *السرائر (كتاب السرائر)*؛ أبی جعفر محمّدبن منصوربن احمدبن ادريس الحلی؛ محقق: لجنة التحقيق؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه؛ الطبعة الثانية: ۱۴۱۱ ق.

۹۳ـ *سنن الترمذی*؛ أبی‌عيسی محمّدبن عيسی‌بن سورة الترمذی؛ حقّقه و صحّحه: عبدالوهاب عبداللطيف؛ دارالفكر الطباعة و النشر؛ ۱۴۰۳ ق.

۹۴ـ *سنن الدارمی*؛ أبی‌محمّد عبداللّه‌بن عبدالرحمن‌بن الفضل‌بن بهرام الدارمی؛ مطبعة الاعتدال: دمشق.

۹۵ـ ***سه رساله فارسی در موسيقی (موسيقی دانشنامهٔ علائی، موسيقی رسائل اخوان الصفا، كنز التحف)***؛ به اهتمام تقی بينش؛ مركز نشر دانشگاهی: تهران؛ چاپ اول: ۱۳۷۱ ش.

۹۶ـ *شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*؛ أبی‌القاسم نجم‌الدين جعفربن الحسن (المحقق الحلی)؛ مع تعليقات السيّد صادق الشيرازی؛ انتشارات استقلال: تهران؛ مطبعة امير: قم؛ الطبعة الثانية: ۱۴۰۹ ق.

۹۷ـ *شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار*؛ أبی‌حنيفة النعمان‌بن محمّد التميمی المغربی؛ تحقيق: السيّد محمّد الحسينی الجلالی؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.

۹۸ـ *شرح الموسيقی من كتابی الشفاء و النجاة*؛ أبی‌الحسين علی‌بن عبداللّه‌بن سينا؛ تحقيق و شرح: غطاس عبدالملک خشبة: قاهره؛ الطبعة الاولی: ۲۰۰۴ ق.

۹۹ـ *شرح نهج البلاغه*؛ أبی‌حامدبن هبة اللّه‌بن محمّدبن محمّدبن الحسين ابن أبی‌الحديد المدائنی؛ تحقيق: محمّد أبوالفضل ابراهيم؛ دار احياء كتب العربية؛ منشورات مكتبة آية‌اللّه العظمی المرعشی النجفی.

۱۰۰ـ ***الشفاء (طبیعیات)***؛ ابن سینا (حسین‌بن عبداللّه)؛ حواشی و تعلیقات: آقاجمال الخوانساری؛ و تعلیق صدر الحکماء و المتألهین؛ الطبع الحجریة؛ طهران؛ ۱۳۰۳ ق.

۱۰۱ـ ***شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم***؛ نشوان‌بن سعید الحمیری؛ تحقیق: حسین‌بن عبداللّه العمری، مطهربن علی الاریانی، یوسف محمّد عبداللّه؛ دار الفکر المعاصر: بیروت؛ ۱۴۲۰ ق.

۱۰۲ـ ***الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة***؛ اسماعیل‌بن حماد الجوهری؛ تحقیق: احمدبن عبدالغفور عطار؛ دارالعلم للملایین: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الرابعة: ۱۴۰۷ ق.

۱۰۳ـ ***صحیح البخاری***؛ محمّدبن اسماعیل البخاری الجعفی؛ دارالفکر: بیروت؛ طبعة بالاوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة باستانبول؛ ۱۴۰۱ ق.

۱۰۴ـ ***صحیح مسلم (الجامع الصحیح)***؛ أبی الحسین مسلم‌بن الحجاج ابن مسلم القشیری النیشابوری؛ دارالفکر: بیروت ـ لبنان.

۱۰۵ـ ***صحیفهٔ نور***؛ روح اللّه خمینی؛ تدوین: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (گروه انتشارات): تهران؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ ۱۳۷۴-۱۳۷۰ ش.

۱۰۶ـ ***طبقات اعلام الشیعه***؛ الشیخ آغابزرگ الطهرانی؛ تحقیق: علی‌نقی منزوی؛ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ چاپ اول: ۱۳۷۲ ش.

۱۰۷ـ ***العدة فی اصول الفقه***؛ أبی جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تحقیق: محمّدرضا الانصاری، مطبعة ستاره: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۷ ق.

۱۰۸ـ *علل الشرايع*؛ أبی جعفر محمّدبن علی‌بن الحسین‌بن موسی‌بن بابویه القمی؛ المکتبة الحیدریة: النجف؛ ۱۳۸۶ ق.

۱۰۹ـ *عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة*؛ محمّدبن علی‌بن ابراهیم الأحسائی (ابن أبی جمهور)؛ تحقیق: مجتبی العراقی؛ مطبعة سیدالشهداء: قم ـ ایران؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۳ ق.

۱۱۰ـ *عیون اخبار الرضا*؛ أبی جعفر الصدوق محمّدبن علی‌بن الحسین‌بن بابویه القمی؛ تحقیق: حسین الاعلمی؛ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۴ ق.

۱۱۱ـ *غریب الحدیث*؛ أبی‌الفرج عبدالرحمن‌بن علی‌بن محمّدبن علی‌بن الجوزی؛ وثق اصوله و خرج حدیثه و علق علیه الدکتور عبدالمعطی أمین قلعجی؛ دارالکتب العلمیة: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۵ ق.

۱۱۲ـ *غریب الحدیث*؛ أبوعبید القاسم‌بن سلام الهروی؛ تحقیق: الدکتور محمّد عبدالمعیدخان؛ دارالکتب العربی: بیروت؛ ۱۳۹۶ ق.

۱۱۳ـ *الغیبة (کتاب الغیبة)*؛ ابن أبی زینب محمّدبن ابراهیم النعمانی؛ تحقیق: علی‌اکبر الغفاری؛ مکتبة الصدوق: طهران.

۱۱۴ـ *الفائق فی غریب الحدیث*؛ جاراللّه محمّدبن عمر الزمخشری؛ دارالکتب العلمیة: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۷ ق.

۱۱۵ـ *فتح الباری شرح صحیح البخاری*؛ شهاب الدین احمدبن علی‌بن محمّدبن محمّدبن حجر العسقلانی؛ دارالمعرفة للطباعة و النشر: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الثانیة.

۱۱۶ـ ***فقه الرضا***؛ علی‌بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)؛ تحقیق: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث: قم المشرفة؛ المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه‌السلام: مشهد المقدس؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۶ ق.

۱۱۷ـ ***فقه القرآن***؛ قطب الدین أبی الحسین سعیدبن هبة اللّه الراوندی؛ تحقیق: السیّد احمد الحسینی، باهتمام السیّد محمود المرعشی؛ مکتبة آیة اللّه العظمی النجفی المرعشی؛ مطبعة الولایة: قم؛ الطبعة الثانیه: ۱۴۰۵ ق.

۱۱۸ـ ***الفهرست***؛ أبی جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ تحقیق: جواد القیومی؛ مؤسسة نشر الفقاهة؛ مطبعة مؤسسة النشر الاسلامی؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۷ ق.

۱۱۹ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی)***؛ عبدالحسین حائری؛ ایرج افشار، محمّدتقی دانش‌پژوه، علی‌نقی منزوی؛ چاپخانه مجلس شورای ملی؛ ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ ش.

۱۲۰ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)***؛ محمّدتقی دانش‌پژوه و علی‌نقی منزوی؛ چاپخانه دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۰ ش. و ۱۹۷۷ م.

۱۲۱ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی (آستان قدس رضوی)***؛ براتعلی غلامی مقدم؛ انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی؛ ۱۳۷۹ و ۱۳۸۱ ش.

۱۲۲ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی***؛ سیّداحمد حسینی اشکوری؛ مجمع ذخائر اسلامی: قم؛ ۱۳۸۳ ش. ۱۴۲۵ ق.

۱۲۳ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران***؛ محمّدتقی دانش‌پژوه و اسماعیل حاکمی؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ ۱۳۶۲ ش.

۱۲۴ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملّی***؛ سیّد عبداللّه انوار؛ انتشارات اداره کل کتابخانه‌ها؛ چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر؛ ۱۳۴۷ و ۱۳۵۴ ش.

۱۲۵ـ ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک***؛ ایرج افشار و محمّدتقی دانش‌پژوه، با همکاری محمّدباقر حجتی و احمد منزوی؛ چاپ نشر هنر.

۱۲۶ـ ***الفوائد الرجالیه***؛ محمّد باقربن محمّد الملک الوحید البهبهانی.

۱۲۷ـ ***الفوائد الطوسیه***؛ محمّدبن حسن الحر العاملی؛ نمقّه و علّق علیه و اشرف علی طبعه السیّد مهدی اللاجوردی و الشیخ محمّد درودی؛ المطبعة العلمیة: قم ـ ایران؛ ۱۴۰۳ ق.

۱۲۸ـ ***القاموس المحیط***؛ مجدالدین محمّدبن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی؛ حوشی الحواشی بطراز العلامة الشیخ نصر الهورینی؛ دارالعلم للجمیع: بیروت ـ لبنان.

۱۲۹ـ ***قرب الاسناد***؛ أبی‌العباس عبداللّه الحمیری البغدادی؛ تحقیق و نشر: مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث: قم؛ مطبعة مهر: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۳ ق.

۱۳۰ـ ***قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام***؛ أبی‌منصور الحسن‌بن یوسف‌بن المطهر الاسدی (العلامة الحلّی)؛ تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۳ ق.

۱۳۱ـ ***قوة القلوب فی معاملة المحبوب***؛ أبی‌طالب المکی؛ تحقیق: سعید نسیب مکارم؛ دار صادر: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۹۹۵ ق.

۱۳۲ـ *الکافی*؛ أبی‌جعفر محمّدبن یعقوب‌بن اسحاق الکلینی الزاری؛ تحقیق: علی‌اکبر الغفاری؛ دارالکتب الاسلامیة ـ آخوندی: تهران؛ مطبعة حیدری؛ الطبعة الثالثة: ۱۳۸۸ ق.

۱۳۳ـ *الکافی فی الفقه*؛ أبی‌الصلاح الحلبی؛ تحقیق: الشیخ رضا استادی؛ مکتبة امیرالمؤمنین علیه‌السلام: اصفهان؛ ۱۴۰۳ ق.

۱۳۴ـ *الکافی فی الموسیقی*؛ أبی‌منصور الحسین‌بن زیله؛ رساله نصیرالدین طوسی فی علم الموسیقی، موسیقی الکندی و رساله یحیی‌بن المنجم فی الموسیقی؛ تحقیق: زکریا یوسف؛ دارالعلم: القاهره؛ ۱۹۶۴ م.

۱۳۵ـ *کامل الزیارات*؛ أبی القاسم جعفربن محمّدبن قولویه القمی؛ تحقیق: جواد القیومی ـ لجنة التحقیق؛ مؤسسة نشر الفقاهة؛ مطبعة مؤسسة النشر الاسلامی؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۷ ق.

۱۳۶ـ *الکامل فی ضعفاء الرجال*؛ أبی‌احمد عبداللّه‌بن عدی الجرجانی؛ دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع: بیروت؛ تحقیق: الدکتور سهیل زکار؛ قرأها و دققها یحیی مختار غزاوی؛ الطبعة الثالثة: ۱۴۰۹ ق.

۱۳۷ـ *الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة*؛ آغابزرگ الطهرانی؛ دارالمرتضی للنشر: مشهد؛ مطبعة سعید: مشهد؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۰۴ ق.

۱۳۸ـ *کتاب العین*؛ أبی‌عبدالرحمن الخلیل‌بن احمد الفراهیدی؛ تحقیق: الدکتور مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی؛ مؤسسة دار الهجرة؛ مطبعة صدر؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۱۰ ق.

۱۳۹ـ *کتاب المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین*؛ محمّدبن حبان‌بن احمد أبی حاتم التمیمی البستی؛ تحقیق: محمود ابراهیم زاید.

۱۴۰ـ***الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فی وجوه التأويل***؛ جار الله محمودبن عمر الزمخشری؛ دارالكتب العربی: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۶ق.

۱۴۱ـ***كفاية الأحكام***؛ محمّد باقربن محمّد مؤمن السبزواری؛ مدرسة صدر مهدوی: اصفهان؛ الطبعة الحجرية؛ مطبعة مهر: قم.

۱۴۲ـ***كمال الدين و تمام النعمة***؛ أبی جعفر محمّدبن علی‌بن الحسين‌بن بابويه القمی؛ تحقيق: علی‌اكبر الغفاری؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة ـ ايران؛ ۱۴۰۵ ق.

۱۴۳ـ***كنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال***؛ علاءالدين علی المتقی‌بن حسام الدين الهندی البرهان فوری؛ تحقيق: بكری حيانی، صفوة السقا؛ مؤسسة الرسالة: بيروت ـ لبنان؛ ۱۴۰۹ ق.

۱۴۴ـ***كنز الفوائد***؛ أبی‌الفتح محمّدبن علی الكراجكی؛ مكتبة المصطفوی: قم؛ الطبعة الثانية: ۱۴۱۰ ق.

۱۴۵ـ***لسان العرب***؛ أبی‌الفضل جمال الدين محمّدبن مكرم ابن منظور الافريقی المصری؛ نشر ادب الحوزة: قم ـ ايران؛ مطبعة دار احياء التراث العربی؛ ۱۴۰۵ق.

۱۴۶ـ***لسان الميزان***؛ شهاب الدين أبی الفضل احمدبن علی‌بن حجر العسقلانی؛ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الثانية: ۱۳۹۰ ق.

۱۴۷ـ***اللمعة الدمشقية***؛ محمّدبن جمال الدين مكی العاملی (الشهيد الاوّل)؛ منشورات دارالفكر: ايران ـ قم؛ مطبعة قدس: ايران ـ قم؛ الطبعة الثانية: ۱۴۱۲ ق.

۱۴۸ـ***المبسوط فی فقه الامامية***؛ أبی جعفر محمّدبن الحسن الطوسی؛ حققه، صحّحه

و علّق علیه السیّد محمّد تقی الکشفی؛ المکتبة المرتضویة؛ مطبعة الحیدریة: طهران؛ ۱۳۸۷ ق.

۱۴۹ـ ***مجمع البحرین***؛ فخر الدین الطریحی النجفی؛ تحقیق: السیّد احمد الحسینی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۰۸ ق.

۱۵۰ـ ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***؛ أبی علی الفضل بن الحسن الطبرسی؛ تحقیق: لجنة من العلماء و المحققین الاخصائیین؛ موسسة الاعلمی للمطبوعات: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۵ ق.

۱۵۱ـ ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان***؛ المولی احمد الأردبیلی؛ صحّحه و نمقّه و علّق علیه و اشرف علی طبعه: مجتبی العراقی و علی پناه الاشتهاردی و حسین الیزدی الاصفهانی؛ جامعة المدرسین: قم؛ ۱۴۰۳ ق.

۱۵۲ـ ***مجمل اللغة***؛ أبی الحسین احمد بن فارس بن زکریا اللغوی؛ تحقیق: زهیر عبدالمحسن سلطان؛ مؤسسة الرسالة: بیروت ـ لبنان؛ مطبعة مؤسسة الرسالة: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۴ ق.

۱۵۳ـ ***المجموع (شرح المهذب)***؛ أبی زکریا محیی الدین بن شرف النووی؛ دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

۱۵۴ـ ***المحاسن***؛ أبی جعفر احمد بن محمّد بن خالد البرقی؛ تحقیق: السیّد جلال الدین الحسینی؛ دار الکتب الاسلامیة.

۱۵۵ـ ***المختصر النافع فی فقه الامامیة***؛ أبی القاسم نجم الدین جعفر بن الحسن المحقق الحلی؛ تحقیق: باشراف الشیخ القمی؛ مؤسسة البعثة: طهران؛ طبعة دار التقریب: قاهرة؛ الطبعة الثالثة: ۱۴۱۰ ق.

۱۵۶ـ ***مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة***؛ أبی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر

الأسدى (العلامة الحلى)؛ التحقيق و النشر و الطبع: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين: قم؛ الطبعة الاولى: ١٤١٢ ق.

١٥٧ـ ***المراسم العلوية فى أحكام النبوية***؛ أبى‌يعلى حمزةبن عبدالعزيز الديلمى؛ تحقيق: السيّد محسن الحسينى الامينى؛ المعاونية الثقافية للمجمع العالمى لأهل البيت عليهم‌السلام: مطبعة امير: قم؛ ١٤١٤ ق.

١٥٨ـ ***مرآة الكتب***؛ على‌بن موسى‌بن محمّد شفيع التبريزى؛ تحقيق: محمّد على الحائرى؛ مكتبة آية اللّه المرعشى: قم؛ مطبعة صدر: قم؛ الطبعة الاولى: ١٤١٤ق.

١٥٩ـ ***مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الاسلام***؛ زين الدين‌بن على العاملى (الشهيد الثانى)؛ تحقيق و نشر: مؤسسة المعارف الاسلامية؛ مطبعة بهمن: قم؛ الطبعة الاولى: ١٤١٣ ق.

١٦٠ـ ***مسائل على‌بن جعفر***؛ على‌بن الامام جعفر الصادق عليه‌السلام؛ تحقيق: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث: قم؛ المؤتمر العالمى للامام الرضا عليه‌السلام: مشهد؛ مطبعة مهر: قم؛ الطبعة الاولى: ١٤٠٩ ق.

١٦١ـ ***مستدركات أعيان الشيعة***؛ حسن الأمين؛ دارالتعارف للمطبوعات: بيروت؛ الطبعة الثانية: ١٤١٥ ـ ١٤١٨ ق.

١٦٢ـ ***المستدرك على الصحيحين***؛ أبى عبداللّه محمّدبن محمّد الحاكم النيسابورى، و بذيله التخليص للحافظ الذهبى؛ تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلى؛ دارالمعرفة: بيروت؛ ١٤٠٦ ق.

١٦٣ـ ***مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل***؛ ميرزا حسين النورى الطبرسى؛ تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام لاحياء التراث: بيروت؛ الطبعة الاولى: ١٤٠٨ ق.

۱۶۴ـ ***مستند الشیعة فی أحکام الشریعة***؛ احمدبن محمّد مهدی النراقی؛ تحقیق و نشر: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث: مشهد؛ مطبعة ستاره: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۵ ق.

۱۶۵ـ ***مسند احمد***؛ احمدبن حنبل؛ نشر و طبع: دار المصادر: بیروت.

۱۶۶ـ ***مشارق الشموس فی شرح الدروس***؛ حسین‌بن جمال الدین محمّد الخوانساری؛ مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث.

۱۶۷ـ ***مصباح الشریعة***؛ امام جعفر الصادق علیه السلام؛ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات: بیروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۰ ق.

۱۶۸ـ ***المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی***؛ احمدبن محمّد علی المقری الفیّومی؛ منشورات دار الهجرة: ایران ـ قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۵ ق.

۱۶۹ـ ***المصنف***؛ أبی‌بکر عبدالرزاق‌بن همام الصنعانی؛ تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی؛ المجلس العلمی.

۱۷۰ـ ***معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء***؛ محمّد حرزالدین؛ علّق علیه حفیده محمّد حسین حرزالدین؛ منشورات مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی: قم ـ ایران؛ مطبعة الولایة؛ ۱۴۰۵ ق.

۱۷۱ـ ***معالم الدین فی فقه آل یس***؛ شمس الدین محمّدبن شجاع القطان الحلی؛ اشراف: جعفر سبحانی؛ تحقیق: ابراهیم البهادری؛ مؤسسة الامام الصادق علیه السلام؛ الطبعة الاولی: ۱۴۲۴ ق.

۱۷۲ـ ***معانی الأخبار***؛ أبی‌جعفر محمّدبن علی‌بن الحسین‌بن بابویه القمی؛ تحقیق: علی‌اکبر الغفاری؛ انتشارات اسلامی وابسته بجامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۳۶۱ ش.

۱۷۳ـ ***معانى القرآن***؛ أبى‌جعفر النحاس؛ تحقيق: محمّد على الصابونى؛ جامعة ام القرى؛ المملكة العربية السعودية؛ الطبعة الاولى: ۱۴۰۸ ق.

۱۷۴ـ ***المعجم الاوسط***؛ أبى‌القاسم سليمان‌بن احمد الطبرانى؛ تحقيق: عبدالحسين‌بن ابراهيم الحسينى؛ دار الحرمين.

۱۷۵ـ ***معجم تهذيب اللغة***؛ أبى‌منصور محمّدبن احمد الازهرى؛ تحقيق: رياض زكى قاسم؛ دارالمعرفة: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولى: ۱۴۲۲ ق.

۱۷۶ـ ***معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة***؛ السيّد أبى‌القاسم الموسوى الخوئى؛ تحقيق: لجنة التحقيق؛ مركز نشر الثقافة الاسلامية؛ الطبعة الخامسة: ۱۴۱۳ ق.

۱۷۷ـ ***المعجم الصغير فى احاديث البشير النذير***؛ جلال الدين عبدالرحمن‌بن أبى‌بكر السيوطى؛ دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع: بيروت؛ الطبعة الاولى: ۱۴۰۱ ق.

۱۷۸ـ ***المعجم الكبير***؛ أبى‌القاسم سليمان‌بن احمد الطبرانى؛ تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفى؛ مكتبة ابن تيميه: القاهره؛ مطبعة دار احياء التراث العربى؛ الطبعة الثانية.

۱۷۹ـ ***معجم المؤلفين***؛ عمررضا كحاله؛ دار احياء التراث العربى للطباعة و النشر و التوزيع: بيروت ـ لبنان.

۱۸۰ـ ***معجم مقاييس اللغة***؛ أبى‌الحسين احمدبن فارس‌بن زكريا الرازى؛ وضع حواشيه: ابراهيم شمس الدين؛ دارالكتب العلمية: بيروت ـ لبنان؛ الطبعة الاولى: ۱۴۲۰ ق.

۱۸۱ـ ***المغرب فى ترتيب المعرب***؛ أبى‌الفتح ناصربن عبدالسيدبن على المطرزى الفقيه الحنفى الخوارزمى؛ مجلس دائرة المعارف النظامية: حيدرآباد الدكن ـ

الهند؛ الطبعة الاولى: ۱۳۲۸ ق.

۱۸۲ـ ***مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب***؛ أبی‌محمّد عبداللّه جمال الدین ابن هشام الانصاری المصری؛ حقّقه و فصّله، و ضبط غرائبه محمّد محیی الدین عبدالحمید؛ منشورات مکتبة آیةاللّه العظمی المرعشی النجفی: قم ـ ایران؛ مطبعة المدنی: القاهره؛ ۱۴۰۴ ق.

۱۸۳ـ ***مفاتیح الشرایع***؛ محمّد محسن الفیض الکاشانی؛ تحقیق: السیّد مهدی الرجائی؛ مجمع الذخائر الاسلامیة؛ مطبعة الخیام: قم؛ ۱۴۰۱ ق.

۱۸۴ـ ***المفردات فی غریب القرآن***؛ أبی‌القاسم الحسین‌بن محمّد المعروف بالراغب الاصفهانی؛ دفتر نشر الکتاب؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۴ ق.

۱۸۵ـ ***مقدمه ابن خلدون***؛ عبدالرحمن‌بن خلدون؛ تحقیق: حجر عاصی؛ منشورات دار و مکتبة الهلال: بیروت؛ ۱۹۸۶ م.

۱۸۶ـ ***معارج الاصول***؛ نجم الدین أبی‌القاسم جعفربن الحسن الهذلی (المحقق الحلی)؛ اعداد: محمّد حسین الرضوی؛ مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام للطباعة و النشر؛ مطبعة سیّدالشهداء علیه‌السلام: قم؛ الطبعة الاولی: ۱۴۰۳ ق.

۱۸۷ـ ***المعتبر فی شرح المختصر***؛ نجم الدین أبی القاسم جعفربن الحسن المحقق الحلی؛ حقّقه و صحّحه عدّة من الأفاضل؛ موسسة سیّدالشهداء علیه‌السلام؛ مطبعة مدرسة الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ ۱۳۶۴ ش.

۱۸۸ـ ***المقنع***؛ الشیخ الصدوق محمّدبن علی‌بن الحسین‌بن بابویه القمی؛ تحقیق: لجنة التحقیق التابعة لمؤسسة الامام الهادی علیه‌السلام؛ مؤسسة الامام الهادی علیه‌السلام: قم؛ مطبعة اعتماد؛ ۱۴۱۵ ق.

۱۸۹ـ ***المقنعه***؛ أبی‌عبداللّه محمّدبن محمّدبن النعمان العکبری البغدادی الملقب

بـالشيخ المـفيد؛ تـحقيق و نشـر: مـؤسسة النشـر الاسـلامى التـابعة لجـماعة المدرسين بقم المشرفة؛ الطبعة الثانية: ۱۴۱۰ ق.

۱۹۰ـ ***المكاسب (كتاب المكاسب)***؛ مرتضى الانصارى؛ تحقيق: لجنة تحقيق تراث الشيخ الاعظم: قم؛ مجمع الفكر الاسلامى: قم؛ مطبعة باقرى: قم؛ الطبعة الاولى: ۱۴۱۵ ق.

۱۹۱ـ ***ملاذ الأخيار فى فهم تهذيب الأخبار***؛ محمّد باقر المجلسى؛ تحقيق: السيّد مهدى الرجائى؛ باهتمام السيّد محمود المرعشى؛ اعاد النظر فيه و اشرف على طبعه السيّد احمد الحسينى؛ مكتبة آية اللّه المرعشى: قم؛ مطبعة الخيام: قم؛ ۱۴۰۷ ق.

۱۹۲ـ ***مناقب آل أبى طالب***؛ مشيرالدين أبى عبداللّه محمّدبن على‌بن شهرآشوب ابن أبى‌نصربن أبى حبيشى السروى المازندرانى؛ تحقيق: لجنة من اساتذة النجف الاشرف؛ مطبعة الحيدرية؛ النجف؛ ۱۳۷۶ ق.

۱۹۳ـ ***من لا يحضره الفقيه***؛ أبى‌جعفر محمّدبن على‌بن الحسين‌بن بـابويه القـمى؛ تحقيق: على‌اكبر الغفارى؛ جامعة المدرسين: قم؛ الطبعة الثانية: ۱۴۰۴ ق.

۱۹۴ـ ***الموسيقى الكبير***؛ أبى‌نصر محمّدبن طرخان الفارابى؛ تحقيق و شرح: غطاس عبدالملك خشبه؛ مراجعة و تصوير: دكتور محمود احمد الحنفى؛ دار الكاتب العربى للطباعة و النشر: القاهرة؛ ۱۹۶۷ م.

۱۹۵ـ ***المهذب***؛ القاضى عبدالعزيزبن البراج الطرابلسى؛ مؤسسة النشر الاسـلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة ـ ايران؛ تقديم: جعفر السبحانى؛ مطبعة العلمية: قم؛ ۱۴۰۶ ق.

۱۹۶ـ ***الموسيقى و الغناء عند العرب***؛ احمد تيموريان (احمد تيمورپاشا)؛ لجنة نشر

المؤلفات التيمورية: القاهره ـ المصر؛ الطبعة الاولى: ۱۹۶۳ م.

۱۹۷ـ ***المیزان فی تفسیر القرآن***؛ السیّد محمّد حسین الطباطبائی؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین: قم ـ ایران.

۱۹۸ـ ***نقباء البشر فی القرن الرابع عشر***؛ الشیخ آغابزرگ الطهرانی؛ تعلیقات: السیّد عبدالعزیز الطباطبائی؛ دارالمرتضی للنشر: مشهد؛ مطبعة سعید: مشهد؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۰۴ ق.

۱۹۹ـ ***نهایة الأحکام فی معرفة الأحکام***؛ الحسن‌بن یوسف‌بن علی المطهر الحلی؛ تحقیق: السیّد مهدی الرجائی؛ مؤسسة اسماعیلیان: قم؛ الطبعة الثانیة: ۱۴۱۰ق.

۲۰۰ـ ***النهایة فی غریب الحدیث و الأثر***؛ أبی‌السعادات المبارک‌بن محمّد ابن الاثیر الجزری؛ خرج احادیثه و علّق علیه: أبوعبدالرحمه صلاح‌بن محمّدبن عویضة؛ تحقیق: محمود محمّد الطباحی و طاهر احمد الزاوی؛ مؤسسة اسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع: قم ـ ایران؛ الطبعة الرابعة: ۱۳۶۴ ش.

۲۰۱ـ ***النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی***؛ أبی‌جعفر محمّدبن الحسن‌بن علی الطوسی؛ انتشارات قدس محمّدی: قم؛ طبعة دار الاندلس: بیروت، اوفست منشورات قدس: قم.

۲۰۲ـ ***النهایة و نکتها***؛ أبی‌جعفر محمّدبن الحسن الطوسی (شیخ الطائفة) و نجم الدین جعفربن الحسن الهذلی (المحقق الاول الحلی)؛ تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة؛ الطبعة الاولی: ۱۴۱۲ ق.

۲۰۳ـ ***نهج‌البلاغه***؛ خطب الامام علی علیه‌السلام؛ تحقیق: محمّد عبده؛ دارالمعرفة للطباعة و النشر: بیروت ـ لبنان.

۲۰۴ـ *نهج الحق وكشف الصدق*؛ حسن‌بن يوسف‌بن المطهر الحلى (العلامة الحلى)؛ علّق عليه: عين اللّه الحسنى الارموى؛ قدّم له: السيّد رضا صدر؛ مؤسسة دار الهجرة: ايران ـ قم؛ مطبعة الصدر؛ ۱۴۰۷ ق.

۲۰۵ـ *الوافى*؛ محمّد محسن المشتهر بالفيض الكاشانى؛ باهتمام و اشراف: السيّد كمال الدين فقيه ايمانى؛ تحقيق: مركز التحقيقات الدينية و العلمية فى مكتبة الامام امير المؤمنين على عليه السلام؛ مكتبة الامام امير المؤمنين على عليه السلام: اصفهان؛ الطبعة الاولى: ۱۴۱۵ ق.

۲۰۶ـ *وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة*؛ محمّدبن الحسن الحر العاملى؛ تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث: قم؛ مطبعة مهر: قم؛ الطبعة الثانية: ۱۴۱۴ق.

۲۰۷ـ *هدية العارفين*؛ اسماعيل باشا البغدادى؛ طبيع بعناية وكالة المعارف الجليلة فى مطبعتها البهية: استانبول ۱۹۵۱ و ۱۹۵۵ م.؛ اعادت طبعه بالاوفست: دار احياء التراث العربى: بيروت ـ لبنان.

۲۰۸ـ *همراه با تحول اجتهاد*؛ سيّد محمّد باقر صدر؛ ترجمه: اكبر ثبوت؛ انتشارات روزبه با همكارى كتابخانه بزرگ اسلامى: تهران.

what this philosophy is all about.

Hermann Landolt

added that this East was now, i.e., after great changes occurring in the Muslim world in connection with the Mongol invasions, beginning to assume a more distinctly Iranian identity of its own. Other great names should certainly be mentioned in this context, too, such as Khwāja Naṣīruddīn-i Ṭūsī, whose defense of Avicenna and new interpretation of Shīʿism may to a certain extent have been influenced by Suhrawardī's *ishrāq*. Moreover, there is a spiritual dimension not to be overlooked in the process: the emigration of the great Spanish-Arab mystic Ibn ʿArabī to the Orient, and the reception of his thought by Shīʿī thinkers such as Ṭūsī's contemporary, ʿAlī b. Sulaymān al-Baḥrānī, and later on Sayyid Ḥaydar-i Āmulī or Ibn Abī Jumhūr al-Aḥsāʾī. Of course this is not to deny the impact of Ibn ʿArabī on Sunnī Sufism, nor is it to imply that Iranian Shīʿism did not have its own strict opponents of anything remotely philosophical. It remains nevertheless a significant fact that the spiritual catalysts of both Suhrawardī and Ibn ʿArabī were allowed to have their effect when Iran had definitely turned Shīʿī, and this in the very capital of the new nation, Iṣfahān.

The names of Mīr Dāmād and Mullā Ṣadrā will be frequently heard during this Colloquium side by side with those of Ibn Bājja, Ibn Ṭufayl and Averroes. It is hoped that this unusual, simultaneous approach to two quite different "schools" of Islamic philosophy will cast some new light on

Peripatetic tradition, not by going back to the ``true" Aristotle like Averroes, but by bringing new life to the ``eternal wisdom" of Plato and the ancient Sages of the *Orient*, which is clearly one of the symbolic meanings given to the term *ishrāq* by Suhrawardi¯ himself. As for the direct meaning of the term, ``illumination," it refers, of course, to his doctrine of ``light": an ontology based on the dynamic power of ``light" rather than the abstract concept of ``existence," and a corresponding epistemology or gnoseology by which he sought to replace the Peripatetic method of abstract knowledge through a direct ``knowledge by presence" *(ᶜilm hudu*rī). But Suhraward ī was not only a theorectical thinker. His ishrā q was *événement de l'âme*, as Henry Corbin puts it; and it was at least by implication highly political as well since he spoke quite openly and provocatively about the oppressive times in which the ``powers of darkness" have taken over, in contrast to the ``luminous" times of a distant mythical past governed by pious *Iranian* kings, and pointed to the necessity for the *true* ``representative of God" *(khalīfat Allāh)* on earth to be directly inspired by God. It is not very difficult to see, then, what might have led to his execution in 587/1191 in Ayyūbid Aleppo, at the age of 36 solar years. All the more remarkable is the fact that the *ishrāqī* ``leaven" kneaded into Avicennism by the young Shaykh continued to be active in further developments in the Muslim East, and it has to be

was not only permissible, but in fact a legal obligation incumbent upon those qualified to interpret Scripture rationally. He evidently did not believe that the wisdom (*ḥikma*) of philosophy could possibly contradict the wisdom of religion, although his clear distinction between the demonstrative method and other, less perfect methods suitable for the masses, may well have something to do with the famous doctrine of the ``double truth'' that went under his name in the Latin Middle Ages.

More research will be needed to show whether Averroes also had any significant influence on further philosophical developments in the Muslim East, where he was, in any case, not unknown, just as, conversely, the *ishrāqī* philosophy of Suhrawardī was by no means unknown in 14th century Granada. Quite generally speaking, one should never underestimate the mobility of scholars and ideas in the Muslim world, given the religious duty of ``migrating'' in ``search of knowledge'' (*ṭalab al-ʿilm*) and the social importance of commerce. It remains however true that the messages of Averroes and Ibn Ṭufayl were not really heard in the Arab world until very recently, and that the credit for a continued existence of philosophy in the East must go primarily to Suhrawardī, who followed quite a different path.

Although Suhrawardī remained in many respects an Avicennian *malgré lui*, his project was to overcome the

that this Neoplatonized Aristotle was to have a lasting influence in the Muslim East, including in particular Avicenna and the later school of Iṣfahān. If, for Mullā Ṣadrā, Aristotle was still the greatest of all philosophers whom he placed even above Avicenna, and indeed ``among the perfect Friends of God" (*min al-awliyā al-kāmilīn),* this was precisely because he regarded him, too, as the author of the *Theology*. In stark contrast to this, the *Great Commentator* of Aristotle in the Muslim West, Averroes, spent much of his philosophical and scholarly effort on purifying Aristotle precisely from that Neoplatonic admixture, for which he blamed mainly Avicenna.

One important reason for Averroes to be so critical of Avicenna was undoubtedly the serious blow the philosophical establishment in Islam had received at the hands of Ghazālī in his *Tahāfut al-falāsifa.* This was not an ordinary refutation of philosophy on merely theological grounds, but an attempt to demonstrate that the established doctrines of the *falāsifa* were neither compatible with the main tenets of Islam as commonly understood, nor irrefutably certain and coherent in themselves. Nor did Averroes in his answer to Ghazālī, the *Tahāfut al-tahāfut,* actually disagree with him on these points. He rather tried to save philosophy by arguing that Ghazālī had been a victim of Avicenna's misunderstandings of Aristotle in the first place, and that the study of the true demonstrative method

Peripateticism, strongly argued that logic as taught by the Greeks was universal logic, regardless of the language that happened to be used, the question was decided in the opposite sense in a famous debate held in Baghdād in 326/932. In another well-known debate, held a little earlier in Ray between the Ismāʿīlī theologian Abū Ḥātim al-Rāzī and the sceptic Platonist and physician Abū Bakr al-Rāzī (the Rhazes of the Latins), the issue at stake was rather one concerning the authority of traditions: while the Ismāʿīlī theologian challenged the authority of the philosophical tradition, the philosopher paid back in kind by daring to question the unity of the prophetic messages, and was eventually punished for such impertinence by being ranked among the arch-heretics. Perhaps for similar reasons, Fārābī himself (or possibly an unknown fellow philosopher writing under his name, as has recently been argued) felt compelled to prove, in the *Jam` bayn ra'yay al-ḥakīmayn,* that the doctrines of the great philosophers, Plato and Aristotle, were not really contradictory if properly understood, although he had otherwise rather emphasized their difference.

Unlike most of Fārābī's work's, the *Jamᶜ* contains important references to the so-called *Theology of Aristotle*, that is, the extracts from Plotinus' *Enneads* that had already been circulated under the name of Aristotle; and it is certainly not without significance for our purpose to note

to change the degree of awareness in the West considerably. As a result, it is not an infrequent experience in Paris bookshops nowadays to be encouraged to ``read Sohravardi as one reads Kant", for example.

In Iran, on the other hand, intellectuals have been calling for some time now for an increased awareness of the foundations of modern and even post-modern thought as developed in the West.

Of course the process of reception and creative adaptation referred to above has never been going on without raising serious questions and problems. To be sure, a significant attempt to bridge the gap between Athens and Jerusalem through philosophical interpretation of Scripture had already been made at the very beginning of the Christian era by the Jewish philosopher Philo of Alexandria, and polytheistic Neoplatonism of late Antiquity had already been transformed by oriental Christianity into a form acceptable to monotheists before the coming of Islam. But tensions and contradictions between revealed religion and human reason, or between their respective representatives in various settings, would of course subsist and manifest themselves in numerous ways. In the classical Islamic world, one issue debated from early on was the very modern question of whether or not concepts could be ``translated" at all, or adapted from one linguistic and cultural milieu to another. While Fārābī, the real founder of Islamic

two translation movements: the translations from Greek and Syriac into Arabic, done mainly by oriental Christians sponsored in the 8th and early 9th centuries by the `Abbāsid caliphs of Baghdād, and, some four centuries later, the translations from Arabic into Hebrew and Latin, which were facilitated by the then still relatively easy coexistence of Muslims, Jews and Christians in Spain, and were in their turn to influence the coming about of the European Renaissance.

What was not so well-known until quite recently is that philosophy received a new impulse at the time not only in the West, but also in the East, and eventually found its way there to a kind of Renaissance, too, namely, what has been called the ``Shīᶜite Renaissance" of Ṣafawid Iran. While the classics of ``Arabic philosophy," as it used to be known, Al-Fārābī, Avicenna (Ibn Sīnā) and, above all, Averroes (Ibn Rushd) of Cordoba, were certainly familiar names to students of philosophy in general, the same could not be said about Suhrawardī, Averroes' Eastern contemporary, let alone Mīr Dāmād and Mullā Ṣadrā, the pillars of the ``school of Iṣfahān" in the first half of the 17th century. In fact, after some pioneering efforts by Max Horten and a few others who questioned the habitual way of presenting the history of philosophy in the first half of the past century, it took the life-time *engagement* and scholarly work of that most unusual among ``Western Orientalists," Henry Corbin,

Gottes ist der Orient!
Gottes ist der Okzident!
Nord - und südliches Gel?nde
Ruht im Frieden seiner H?nde

The above verses from Goethe's celebrated *Divan*, which are in fact a free rendering of the Qur'anic Verse 2:115 (109) by the German poet, may well serve as a reminder of universal values at a time when, despite the phenomenon called ``globalization," East and West and North and South threaten to drive further apart than ever. In such a situation it is of particular importance that the common heritage of Orient and Occident be brought to mind again. At the same time, the differentiating factors that have contributed since Antiquity to the shaping of an ``Eastern" and a ``Western" consciousness will have to be thought about in some depth, especially when a true dialogue of civilizations is called for.

Surely the most important elements of the common heritage of Orient and Occident are monotheism on one hand, and the philosophical tradition on the other, that is to say, the systematic way of doing philosophy that was inherited from the Greeks by Jews, Christians and Muslims, and creatively adapted by them to their respective needs. As is well-known, the highlights of this reception process were

38. ***Juridical Treatises on JoyfulSinging*** edited and annotated by Mansourah Etemâdî. Tehran: SACWD, 2009.

introduction and notes by M.Karîmî Zanjânî Asl. Tehran: SACWD, 2006.

30. Hassan b. Shahîd-i Thânî, Zein al-Din, ***Avâmir va navâhî*** (command and prohibitions) form Ma[c]âlîm al-Din, with an Arabic-English glossary and a translated article by R. Brunschvig, edited by M. Mohaghegh. Tehran: SACWD, 2006.

31. Nourâni, Abdollah. ***Divine wisdom in Persian texts***. Tehran: SACWD, 2006.

32. Akhgar Haidarabadi, Qâsim `Ali, ***Three Mystical Treatises***, edited with introduction and notes by Malihe Karbassian and M. Karîmî Zanjânî Asl, Tehran: SACWD, 2006.

33. Haj Hoseini, M. ; Nouri, M. ***Dialogue between Religions***; collected papers presented at the commemoration ceremony held for professor Abd al Javad Falaturi, with an article on his academic life by M. Mohaghegh. Tehran: SACWD, 2007.

34. ***Musannafât Ghîyath al-dîn Mansûr Huseinî Dashtaki Shîrâzî***. Vol. 1 , Book 1-10, Edited by Abdollah Nourâni. Tehran: SACWD, 2007.

35. ***Musannafât Ghîyath al-dîn Mansûr Huseinî Dashtaki Shîrâzî***. Vol. 2 , Book 11-20, Edited by Abdollah Nourâni. Tehran: SACWD, 2007.

36. Muhammad Hassan al-Qûchânî, ***Collected Treatises on Islamic Jurisprudence***, Based on Lectures by Muhammad Kâzim al-Khurâsânî, Edited by Ghulâmalî Ya`ghûbî and `Alîasghar Shukûhî, Tehran: SACWD, 2007.

37. Rajab Ali Tabrizi, ***al-Asl al-Asil*** (The Original Principle), Edited by Aziz Javanpour Heravi and Hassan Akbari Bairagh. Tehran: SACWD, 2007.

perplexed), edited with an introduction and notes by Alî Owjabî. Tehran: SACWD, 2004.

22. ***Papers Presented at The International Colloquium on Cordoba and Isfahan Two School of Islamic Philosophy***, edited by S. Ali Asqar Mir Bagherifard, Assisted by Fatemeh Bostân Shîrîn. Tehran: SACWD, 2005.

23. ***Pure Science from safavid to the establishment of Dar Al-fonoon,*** Compiled by Mehdi Mohaghegh. Tehran: SACWD, 2005.

24. Sabzavârî, H. M. Hâdî. ***Sharh-i Nebrâs al-Hudâ*** (A commentary on the Light of Guidence), edited with introduction by Dr. S. Sadr al-Dîn Tâherî. Tehran: SACWD, 2005.

25. Dabîrân Kâtibî-ye Qazwînî, Najm al-Dîn, ***Hikmat Al`ain,*** edited by `Abbâs Sadrî. Tehran: SACWD, 2005.

26. ***Fakhr al-Dîn al-Râzî, A Commentay on Avicenâ's al-Ishârât wa al-Tanbîhât,*** Vol I Logic , edited with introduction by AliRezâ Najafzâda. Tehran: SACWD, 2005.

27. ***Fakhr al-Dîn al-Râzî, A Commentay on Avicenâ's al-Ishârât wa al-Tanbîhât,*** Vol II, edited with introduction by AliRezâ Najafzâda. Tehran: SACWD, 2005, Vol 2, Falsafa (Tabî`iyyât-llâhiyyât) va `Irfân, edited with an introduction by AliRezâ Najafzâda. Tehran: SACWD, 2005.

28. Al-Huseinî, Mîr Muhammad Bâqir. Known as mîr Dâmâd (***Musannafât-i Mir-i Dâmâd. v.II***) ***al-'ufuq al-Mubîn***, edited by Abdollah Nourânî. Tehran: SACWD, 2006.

29. Akhgar Haidarabadi, Qâsim `Ali. ***Nihâyat al-Zuhûr*** (Persian Commentary on Suhrawardî's Hayâkil al-Nûr), edited with

Nûrânî Nedjâd and M. Karîmî Zanjânî Asl. Tehran: SACWD, 2004.

15. Al-Baghdâdî, Sa`d b. Mansûr (Ibn-i Kammûna), ***Tanqîh al-Abhath li al-Milal al-Thalath*** (***Pure arguments on three religions***), edited with an introduction and notes by Dr. `Alînaghî Monzavî. Tehran: SACWD, 2004.

16. `Abd al-Razzâq Kâshânî, ***Sharh-i Fusûs al-Hikam*** (***Commentary on Ibn al- `Arabî's Fusûs al-Hikam***), edited with an introduction and notes by Majîd Hadîzada. Tehran: SACWD, 2004.

17. `Alî Ibn Abî-Tâlib. ***Dîwân attributed to Hazrat `Alî b. Abî Tâlib***, with a Persian translation in poetry by Mawlânâ Shawqi, a poet of the ninth century AH, edited with introduction and notes by Maryam Rawzâtîyân. Tehran: SACWD, 2004.

18. Ibn Sînâ, Hussein Ibn Abdullah. ***Ibn-i Sînâ 's (Avicenna) al-Shifâ`*** (***Metaphysics***), with marginal notes by Mullâ Sadrâ, Mîrdâmâd, A`lavî, Khunsarî, Sabzavârî and others, edited with introduction and notes by Dr. Hâmed Nâjî Isfahânî. Tehran: SACWD, 2004.

19. Nairizî Shîrâzî, Qutb al-dîn Muhammad. ***Qasida ye `Ishqiyya*** (***Ode on divine love***), edited with introduction and notes by Muhammad Rezâ Zakir Abbas Alî. Tehran: SACWD, 2004.

20. Mûsavî, Hâkîm Muhammad Baqir. ***Dârûhâ yi Qalbî*** (***A Persian translation of al-Adwiat al-Qalbiyya of Ibn i Sînâ***), edited with introduction and notes by Hussein Razavî Burqa`î. Tehran: SACWD, 2004.

21. Sabzavârî, H. M. H. ***Hâdi al-Muzillîn (Guide for the***

Nourânî. Tehran: SACWD, 2003.

7. Al-Fârâbi, Abu Nasr Muhammad b. Muhammad b.Tûrkhân. ***Fusûs al-Hikma*** with al-Shanbgazânî's commentary and Mir Dâmâd's notes, edited by Ali Owjabî. Tehran: SACWD, 2003.

8. Mutahhar-i Hillî, Hassan b. Yûsuf. ***Risâla Sa`dîyya***, translated into Persian by Sultân Hossein Istarâbâdî, edited by Ali Owjabî. Tehran: SACWD, 2003.

9. Nûrbakhsh, Baha' al-Dawla. ***Hadîyyat al-khair (A gift of goodness): a mystical commentary on the Prophet's tradition and sayings***, edited with an introduction by S. Mohammad Imâdî Hâ'irî. Tehran: SACWD, 2003.

10. Aṣṣār Tehrani, Sayyid Muhammad Kāzim. ***Selectedproblems ofmetaphysics***, edited by Manouchehr Sadoughî Sohâ. Tehran: SACWD, 2003.

11. Tamîmî Sabzavârî, Alî b. Muhammad. ***Zakhîrat al-¢ khira (Provisions for the hereafter) with a number of old shî`î prayers***, edited with an introduction by S. Mohammad Imâdî Hâ'irî. Tehran: SACWD, 2003.

12. Al-Isfarâyinî al-Nîshâbûrî, Fakhr al-dîn. ***Sharh Kitâb al-Najât (Commentary on the Metaphysics of Ibn Sînâ's Kitâb al-Najât***), edited with an introduction by Dr. Hâmed Nâjî Isfahânî. Tehran: SACWD, 2004.

13.Shahristânî Mûsavî, M. B. ***Durr-i Thamîn (Precious pearl: Persian translation of Hilli's Kashf al-Yaqîn***), edited by Alî Owjabi. Tehran: SACWD, 2004.

14. Hasan Salmâsî, Abu Ali. ***Al-Risâla al-Sharafiyya (Treatise on the Classification of Science***), edited with an introduction by H.

Publications
of the
International Colloquium on
Cordoba and Isfahan

1. Alawî Amilî, Muhammad Ashraf. ***Ilâqat al-Tajrîd*** (***Persian commentary on Tajrîd al-I`tiqâd***) v.1, edited with introduction and notes by Dr. Hâmed Nâjî Isfahânî. Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries (SACWD), 2002.

2. Alawî Amilî, Muhammad Ashraf. ***Ilâqat al-Tajrîd*** (***Persian commentary on Tajrîd al-I`tiqâd***) v.2, edited with introduction and notes by Dr. Hâmed Nâjî Isfahânî. Tehran: SACWD, 2002.

3. Sabzavârî, Hâjj Mullâ Hâdî. ***Al-Râh al-Qarâh***, edited with introduction and notes by Majîd Hâdizâda. Tehran: SACWD, 2002.

4. Kâshânî, Muhammad b. Muhammad Zamân. ***Mir'ât al-Azmân*** (***Mirror of times***), edited with introduction and notes by Mehdî Dehbâshî. Tehran: SACWD, 2002.

5. `Uzlati Khalkhâlî, Adham. ***Rasâ'il-i Fârsî Adham-i Khalkhâlî. v.1: fourteen treatises in Persian on creeds, ethics and mysticism,*** edited by Abdollah Nourânî. Tehran: SACWD, 2003.

6. Al-Huseinî, Mîr Muhammad Bâqir. ***Musannafât-i Mir-i Dâmâd. v.1: treatises, letters and ijâzas***, edited by Abdollah

University of Tehran
Tehran-Iran

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

Publications
of the

International Colloquium on Cordoba and Isfahan
Two Schools of Islamic Philosophy

Isfahan 27-29 April 2002

(38)

under the supervision of
Mehdi Mohaghegh

Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries
Institute of Islamic Studies Tehran - McGill Universities

Tehran 2009

Juridical Treatises on Joyful Singing

edited and annotated

by

Mansourah Etemâdî

Tehran 2009

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

University of Tehran
Tehran-Iran

Juridical Treatises on Joyful Singing

edited and annotated

by

Mansourah Etemâdî

Tehran 2009